تفسير سوره بقره

بسم‌ الله‌ الرحمن‌ الرحيم‌

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

الم‌ (1) ذلك‌ الكتاب‌ لاريب‌ فيه‌ هدي‌ للمتقين‌ (2) الذين‌ يومنون‌ بالغيب‌ و يقيمون‌ الصلوه‌ و مما رزقناهم‌ ينفقون‌ (3) والذين‌ يومنون‌ بما انزل‌ اليك‌ و ما انزل‌ من‌ قبلك‌ و بالاخره‌ هم‌ يوقنون‌ (4) اولئك‌ علي‌ هدي ‌من‌ ربهم‌ و اولئك‌ هم‌المفلحون‌ .

تفسير آيات‌

بسم‌ الله‌ از بهترين‌ و بزرگترين‌ آيه‌هاي‌ قرآن‌ است‌ امام‌ عليه‌اسلام‌ ميفرمايد رسول‌خدا فرمودند كه‌ اگر كار مهمي‌ با بسم‌الله ‌افتتاح‌ نشود به‌آخر نمي‌ رسد و عاقبت‌ ندارد.

مفسرين‌ قرآن‌ در اين كه‌ بسم‌ الله‌ آيه‌اي‌ از سورهاي‌ قرآن‌ هست‌ و يا نيست‌ اختلاف‌ دارند علماي‌ عامه‌ بسم‌ الله‌ را جزء سورهاي‌ قرآن‌ نمي‌ دانند و سوره‌ قرآن‌ را بدون‌ بسم‌الله‌ قرائت‌ مي كنند ولي‌ علماي‌ شيعه‌ به‌ پيروي ‌امام‌ خود بسم‌الله‌ را بزرگ ترين‌آيه ‌از قرآن‌ مي‌دانند و براي‌ آن‌ احترام‌ خاصي‌ قائلند و در نماز هاي‌ جهر و اخفات‌ بسم‌ الله‌ را به جهر قرائت‌ مي‌كنند. امام‌ يازدهم‌ عليه‌السلام‌ مي‌فرمايد چه‌ شده‌ مسلمانان‌ عامه‌ را كه‌ بزرگ ترين‌ آيه‌ قرآن‌ را از قرائت‌ حذف‌ مي‌ كنند و آشكار خواندن‌ آن را بدعت‌ مي‌ دانند پس‌ بر طبق‌ نظر امام‌ ع‌ بسم‌ الله‌ آيه‌اي‌ از قرآن‌ است‌ و امتيازي‌ بر ساير آيه‌ ها دارد كه‌ مستحب‌ است‌ بلند بخوانند.

بسم‌ الله‌ از پنج‌ كلمه‌ تركيب‌ شده‌ است‌ و يك‌ كلمه‌ هم‌ در تركيب‌ آن‌ مقدراست‌ و آن‌ پنج‌ كلمه‌ از اين‌ قرار است‌ (1) ب‌ حرف‌ جر (2) اسم‌ (3) الله‌ (4) رحمن‌ (5) رحيم‌ و كلمه‌ مقدر آن‌ استعين‌ مي‌ باشد تركيب‌ عربي‌ با ظهور كلمه‌ مقدر چنين‌ مي شود استعين‌ بسم‌ الله‌ الرحمن‌ الرحيم‌ ترجمه‌ فارسي‌ چنين‌ مي‌ شود به سبب‌ نام‌ خداوند بخشنده‌ مهربان‌ از خدا كمك‌ مي‌گيرم‌ و مي توان‌ كلمه‌ مقدر را از قرائت‌ يا شروع‌ و يا ابتدا گرفت‌ كه‌ معني‌ آن‌ چنين‌ مي‌شود به‌ نام‌ خدا از خدا كمك‌ مي‌ گيرم‌ با قرائت‌ اين‌ آيه‌ شريفه‌ اظهار مي‌ داريم‌ كه‌ به‌ سبب‌ نام‌ خدا از خدا كمك‌ مي‌گيرم‌ و چنين‌ به‌ ما دستور داده‌اند كه‌ هنگام‌ شروع‌ به هر كاري‌ بوسيله‌ نام‌ خدا از خدا كمك‌ بگيريم‌ و حالا مي‌ گوئيم‌ كه‌آيا ما اگر از خود خدا كمك‌ مي گيريم‌ بايستي‌ بگوئيم‌ استعين‌ بالله‌ براي‌ اين كه‌ وقتي‌ از كسي‌ بدون‌ واسطه‌ كمك‌ بگيريم‌ مي‌ گوئيم‌ از فلاني‌ كمك‌ خواستيم‌ و اگر بين‌ شما و آن‌ شخص‌ واسطه‌اي‌ در كار باشد، مي‌ گوئيم‌ از پسر فلاني‌ يا از مال‌ او كمك‌ خواستيم‌ در اين‌ آيه‌ شريفه‌ خدا دستور مي دهد كه‌ از اسم‌ او كمك‌ بگيريم‌ پس‌ اسم‌ خدا بين‌ ما و خدا واسطه‌ كمك‌ شده‌ است‌ ناچاريم‌ براي‌ معرفي‌ اين‌ واسطه‌ شرحي‌ در باره‌ اسماء خدا سخن‌ بگوئيم‌ .

آيا اسماء خدا الفاظي‌ هستند كه‌ ما بايستي‌ آنها را بر زبان‌ جاري‌ كنيم‌ و از خدا كمك‌ بخواهيم‌ و يا اين كه‌ اسماء خدا اشخاص‌ و يا اشيائي‌ هستند كه‌ دلالت‌ بر قدرت‌ خدا مي كند همين طور كه‌ صفات‌ خدا مانند مانند رحمان‌ و رحيم‌ دلالت‌ بر وجود خدا دارد و رحمت‌ خدارا به‌ نمايش‌ مي‌گذارد. انسان‌ هم‌ كه‌ مظهر علم‌ و قدرت‌ خدا مي‌ باشد دلالت‌ بر وجود خدا دارد علم‌ و قدرت‌ خدارا به‌ نمايش‌ مي‌گذارد. انسانهاي‌ كامل تر به دليل‌ كمال‌ خود اسماء كامل تري‌ مي‌ باشند كه‌ بيشتر نعمت‌ خدا را به‌ نمايش‌ مي گذارند. امام‌ عليه‌ السلام‌ فرمودند ما هستيم‌ اسماء حسناي‌ خداوند متعال.‌ ما همان‌ اسماء هستيم‌ كه‌ اگر مردم‌ به وسيله‌ ما

از خدا خواهش‌ كنند خدا مي‌ پذيرد. بنابراين‌ امام هاي‌ معصوم‌ اسماء خدا مي باشند كه ‌ما بايستي‌ آنها را

بين‌ خود و خدا واسطه‌ قراردهيم‌ .

و اين ك‌ بحث‌ خود را چنين‌ادامه‌ مي‌دهيم.‌ بعد از اثبات‌ اين كه ‌امام ها كامل ترين‌ انسان ها بوده‌ و آنها اسماء حسناي‌ خداوند متعالند و بايستي‌ بين‌ خدا و بندگان‌او واسطه‌ قرار گيرند مي گوئيم‌ آيا آنها فقط‌ واسطه‌ هدايت‌ و تربيتند و يا اين كه‌ واسطه‌ خلقت‌ و آفرينش‌ هم‌ مي باشند و به عبارت‌ ديگر آنها واسطه‌ بيان‌ احكام‌ خدا و تشريعيات اند و يا اين كه‌ واسطه‌ تكوينيات‌ هم‌ مي‌ باشند. عده‌اي‌ از علما و عرفا مي گويند بين‌ خدا و خلق‌ خدا هم‌ در آفرينش‌ و هم‌ در هدايت‌ هر دو واسطه‌ لازم‌ است‌ آنها مي گويند كه‌ امام ها به اذن‌ خدا مخلوقات‌ را مي‌ آفرينند و براي‌ آنها ارزاق‌ تهيه‌ مي‌ كنند و به اذن‌ خدا خلق‌ خدا را هدايت‌ مي نمايند. مي‌ گويند خدا امر عالم‌ را از نظرآفرينش‌ و خلقت‌ و از نظر هدايت‌ و تربيت‌ به‌ آنها واگذار كرده‌ است‌ .

بديهي‌است‌ كساني كه‌ اين طور گفته‌اند و اين طور فكر كرده‌اند درعقيده‌ خود از حد اعتدال‌ خارج‌ شده‌ و به ‌افراط‌ رفته‌اند زيرا در آفرينش‌ كسي‌ نمي تواند شريك‌ خدا باشد. خداوند بدون‌ واسطه‌ مخلوقات‌ را مي‌آفريند خودش‌ آنها را خلق‌ مي‌ كند و روزي‌ مي‌ دهد خداوند خودش‌ روح‌ بندگان‌ را به ايمان‌ تقوا مي‌ پروراند آيات‌ قرآن‌ و احاديث‌ دلالت‌ دارد بر اين كه‌ كار خدا از كسي‌ ديگر ساخته‌ نيست‌ در آن‌ آيه‌ شريفه‌ خدا به‌ پيغمبر (ص‌) ميگويد:

انك‌ لاتهدي‌ من‌ احببت‌

تو نمي‌ تواني‌ دوستان‌ خودت‌ را به‌ ايمان‌ و تقوا برساني‌ آن‌ خدا است‌ كه‌ هر كه‌ را بخواهد هدايت‌ مي‌ نمايد امام ها فقط‌ و فقط‌ در بيان‌ احكام‌ و تعليمات‌ واسطه‌ مي باشند نه‌ در خلقت‌ و آفرينش‌ خدا علم‌ و دانش‌ را بوسيله‌ آنها نازل‌ فرموده‌ و بوسيله‌ آنها آن چه‌ را نازل‌ فرموده‌ كامل‌ خواهد كرد. مولي‌اميرالمومنين‌ عليه‌السلام‌ در وصاياي‌ خود به كميل‌ فرمودند:

كه‌ اي‌ كميل‌ علمي‌ نيست‌ مگر اين كه‌ من‌ در آن را باز مي‌ كنم‌ و فرزندم‌ قائم‌ آن را ختم‌ خواهد كرد. در زيارت‌ جامعه‌ هم‌ مي‌ خوانيم‌ كه‌ اي‌ اهل‌ بيت‌ پيغمبر (ص‌)**،** خدا آفرينش‌ و هدايت‌ مردم‌ را به وسيله‌ شما شروع‌ كرده‌ و بوسيله‌ شما خاتمه‌ خواهد داد. خيلي‌ واضح‌ و روشن‌ است‌ كه‌ بين‌ خدا و خلق‌ خدا فاصله‌ بسيار است‌ فكر و استعداد بشر آن قدر عالي‌ نيست‌ كه‌ بدون‌ واسطه‌ علم‌ و دانش‌ از خدا فرا گيرند. تنزل‌ خداوند متعال‌ هم‌ ازآن‌ مقام‌ قدس‌ ممكن‌ نيست‌ تا با مخلوقات‌ خود تماس‌ بگيرد و اگر تماس‌ بگيرد انسان ها چندان‌ عقل‌ و معرفتي‌ ندارند كه‌ بدانند كه‌ اين‌ تماس‌ از جانب‌ خدا با آنها برقرار شده ‌است‌ پس‌ در اين‌ ميان‌ انسان هاي‌ كاملي‌ لازم‌ است‌ كه‌ بتوانند با فكر و استعداد خود با خدا در تماس‌ باشند و خدا هم‌ بتواند علم‌ و دانش‌ خود را در حوزه‌ وجود آنها قرار دهد و آنها نيز آن چه‌ فرا گرفته‌اند به‌ بندگان‌ خدا تعليم‌ دهند. خداوند بدون‌ واسطه‌ مي‌تواند مخلوق‌ را بيافريند و بدون‌ واسطه‌ مي‌ تواند صنايع‌ طبيعت‌ را بسازد ولي‌ بدون‌ واسطه‌ راهي‌ ندارد علم‌ و دانش‌ خود را از طريق‌ تعليم‌ و هدايت‌ در اختيار بندگان‌ دور افتاده‌ بگذارد مگر اين كه‌ به شكل‌ آن‌ بنده‌ دور افتاده‌ صورت‌ و مثالي‌ به نام‌ فرشته‌ بسازد و بوسيله‌آن‌ فرشته‌ با بنده ‌خود سخن‌ بگويد و او را هدايت‌ كند. در تعليمات‌ اوليه‌ يعني‌ در دوران‌ پيش‌ از پيدايش‌ عقل‌ و فكر حتما" بين‌ خدا و بنده‌خدا واسطه‌ به نام‌ شبح‌ انسان‌ و يا فرشته‌ لازم‌ است‌ كه‌ خدا از طريق‌ آن‌ اشباح‌ سخن‌ و كلام‌ خو را به انسان‌ بياموزد تا آنگاه‌ كه‌ انسان‌ به‌ عقل‌ و فكر كامل‌ برسد و بعد از آن كه‌ داراي‌ عقل‌ و فكر شد مي‌ تواند از طريق‌ وحي‌ و الهام‌ بدون‌ وساطت‌ فرشته‌ به او تعليم‌ دهد. انسان هاي‌ اوليه‌ پيش‌ از آن كه‌ پيغمبر و يا امام ها از آنها بوجود آيند به همين‌ طريق‌ تحت‌ تعليم‌ الهي‌ قرار گرفته‌اند يعني‌ اول‌ خدا انساني‌ ساخته‌ و بعد بوسيله‌ شبح‌ و تمثالی‌ به نام‌ فرشته‌ به شكل‌ انسان‌ با آن‌ انسان‌ حرف‌ زده‌ كم‌ كم‌ به‌ او سخن‌ گفتن‌ آموخته‌ تا آنگاه‌ كه‌ به‌ عقل‌ و تميز رسيده‌ و توانسته‌است‌ با او سخن‌ بگويد و تعليم‌ دهد. پس‌ تعليمات‌ و هدايت‌ بدون‌ واسطه‌ ممكن‌ نبوده‌ است‌ نتيجه‌ مطلب‌ این كه‌ در خلقت‌ واسطه‌ لازم‌ نيست‌ ولي‌ در هدايت‌ و تربيت‌ واسطه‌ لازم‌ است‌ ولي‌ از آن جا كه‌ هدايت‌ امر فوق‌ العاده‌ مهم ‌بوده‌ و علت‌ غائي‌ آفرينش‌ است‌ و بدون‌ هدايت‌ خلقت‌ عبث‌ و سفاهت‌ مي‌ باشد بدون‌ وسايط‌ هدايت‌ خلقت‌ محال‌ خواهد بود. بنابر اين‌ مقدمه‌ وسايط‌ هدايت‌ در نوع‌ خود آن قدر مهم‌ و لازم‌ مي‌باشند كه‌ بدون‌ آنها خداوند متعال‌ خلقي‌ نمي‌آفريند. براي‌ همين‌ است‌ كه‌ در اخبار و احاديث‌ وارد شده‌ كه‌ اگر حجت‌ خدا نباشد زمين‌ اهل‌ خود را فرو مي‌ برد و اگر حجت‌ خدا و امام‌ نباشد باران‌ از آسمان‌ نمي‌ بارد و خدا روزي‌ خلق‌ نمي‌ كند. درحديث‌ كساء آمده‌ كه‌ خدا به‌ جبرائيل‌ مي گويد اگر آن‌ پنج‌ نفر نمي‌بودند آسمان‌ و زمين‌ را نمي‌ آفريدم‌ افلاك‌ و ستارگان‌ را خلق‌ نمي‌ كردم‌ بنابر اين‌ دلايل‌ عقلي‌ و احاديث‌ وارده **،** ‌آنها يگانه‌ واسطه‌ هدايت‌ و علت‌ غائي‌ عالم‌ خلقت‌ مي‌ باشند كه‌ خداوند در بسم‌الله‌ آنها را اسم‌ خود قرارداده‌ و به ما دستور مي‌ دهد بوسيله‌ آنها و با تعليمات‌ آنها از خدا كمك‌ بگيريم‌ .

كسي‌ تعجب‌ نكند و ايراد نگيرد كه‌ چطور مي شود عده‌اي‌ از انسان ها آن قدر مهم‌ باشند و عظمت‌ داشته‌ باشند كه‌ خدا آنها را اسم ‌اعظم‌ خود قرار دهد و بدون‌ توسل‌ به‌ آنها دعاي‌ كسي‌ را مستجاب‌ نكند و به‌ كسي‌ كمك‌ ننمايد و اگر آنها نباشند كسي‌ را خلق‌ نكند. شايد اين‌ مطالب‌ بر خلاف‌ حقيقت‌ باشد خدا در خلق‌ كردن‌ و هدايت‌ نمودن‌ به كسي‌ احتياج‌ ندارد خود خلق‌ مي‌ كند و خود مي‌ آفريند و خود هدايت‌ مي‌ نمايد در جواب‌ يك‌ چنين‌ ايراداتي‌ مي گوئيم‌ البته‌ خداوند در آفرينش‌ كسي را لازم‌ ندارد. هركه‌ را بخواهد خلق‌ مي كند ولي‌ هر باغباني‌ كه‌ درخت‌ مي كارد منظورش‌ ميوه‌ و ثمره‌ باغ‌ است‌ آنچنان كه‌ اگر ميوه‌ نبود درخت‌ را نمي‌ كاشت‌ و آبياري‌ نمي‌ كرد. خلقت‌ جهان‌ و انسان‌ هم‌ مانند درخت ‌است.‌ انسان هاي‌ كامل‌ و مومن‌ مانند ميوه‌هاي‌ اين‌ درختند. خداوند متعال‌ براي‌ احترام‌ به‌ مقام‌ علم‌ و براي‌ حق‌ شناسي‌ آنها را يگانه‌ واسطه‌ بين‌ خود و بندگان‌ قرار داده‌ در يكي‌ ازآيات‌ قرآن‌ آنها را به عنوان‌ وسيله‌ معرفي‌ مي‌ كند و مي گويد اي‌ مردم‌ ايمان‌ به خدا بياوريد و وسيله‌ در خانه‌ او ببريد در آيه‌ ديگر مي‌ گويد به ريسمان‌ خدا چنگ‌ بزنيد درآيه‌ ديگر مي‌ گويد: به عروت‌ الوثقي‌ دست‌ بزنيد. جاي‌ ديگرمي‌ گويد: به فرمان‌ داران‌ الهي‌ مراجعه‌ كنيد. جاي‌ ديگر مي‌ گويد از اهل‌ قرآن‌ سوال‌ كنيد. جاي‌ ديگر مي گويد : از مسير روستاها به شهرهاي‌ با بركت‌ مراجعه‌ كنيد. درآيه‌ ديگر مي‌ گويد به حرم‌ امن‌ امان‌ پناه‌ ببريد در اخبار و احاديث‌ آمده‌ كه‌ ما آل‌ محمد ريسمان‌ خدا و رشته‌ محكم‌ و وسيله‌ و اهل‌ ذكر و حرم‌ امن‌ امان‌ و شهر با بركت‌ و فرمانداران‌ خدا مي‌ باشيم‌ در اين‌ آيات‌ شريفه‌ خدا آنها را يگانه‌ وسيله‌ و واسطه‌ قرارداده‌ است‌. لزوم‌ وجود امام ها بين‌ خدا و خلق‌ از اين‌ جهت‌ است‌ كه‌ مردم‌ بدون‌ علم‌ و دانش‌ نمي‌ توانند دست‌ به كاري‌ شوند و بدون‌ دانش‌ نمي- توانند به‌ نعمتي‌ از نعمت هاي‌ خدا راهنمائي‌ شوند تا ازآن‌ نعمت‌ بهره‌مند گردند. كليد حركت‌ و جهش‌ به سوي‌ نعمت هاي‌ خدا علم‌ و دانش‌ است‌ و ثابت‌ شد كه‌ خداوند بدون‌ واسطه‌ راهي‌ ندارد كه‌ علمي‌ به‌ انسان‌ بياموزد زيرا بين‌ استاد و شاگرد مواجهه‌ لازم‌ است‌ و اين‌ مواجهه‌ بين‌ خدا و خلق‌ ممكن‌ نيست.‌ انسان هاي‌ كامل‌ واسطه‌هاي‌ تعليمات‌ بين‌ خدا و انسان‌ بوده‌اند در اين‌ مورد حديثي‌ از اميرالمومنين‌ مشهور است‌ كه‌ فرمودند من‌ پنهاني‌ كمك‌ انبياء گذشته‌ بودم‌ و آشكار را به كمك‌ محمد (ص‌) آمدم‌ در حديث‌ گذشته‌ هم‌ كه‌ در كتاب‌ تفسير اصفي‌ نقل‌ شده‌ امام‌ عليه‌ السلام‌ به كميل‌ فرمودند:

هيچ‌ علمي‌ نبوده‌ جز اين كه‌ من‌ در آن را افتتاح‌ نموده‌ام‌ و فرزند قائم‌ من‌ آن را تكميل‌ خواهد كرد شما درست‌ به تاريخ‌ مراجعه‌ كنيد بببنيد كه‌ در ميان‌ ملت هاي‌ زمان‌ گذشته‌ افرادي‌ به نام‌ پيغمبر صاحب‌ قلم‌ و كتاب‌ بوده‌اند و به‌ مردم‌ درس‌ دين‌ و زندگي‌ آموخته ‌اند در آيات‌ قرآن‌ هم‌ يادآوري هائي‌ به‌ كليات‌ علوم‌ و حقايق‌ شده‌ كه‌ هر يك‌ از آنها سر منشاء علوم‌ و ترقيات‌ زمان‌ ما شده‌ است‌. به ياري‌ خدا درضمن‌ تفسير آيات‌ به‌ هر يك‌ از آنها اشاره‌ خواهيم‌ كرد.

بر مبناي‌ اين‌ مقدمات‌ روشن‌ مي شود كه‌ امام ها اسم هاي‌ اعظم‌ خدا بوده‌ و مردم‌ بايستي‌ بوسيله‌ آنها از خدا و نعمت هاي‌ خدا در عالم‌ طبيعت‌ كمك‌ بگيرند يعني‌ آنها به‌ ما علم‌ مي‌اموزند و آن‌ علم‌ها كليد ابواب‌ نعمت‌هاي‌ خداوند متعال‌ است‌ كه‌ بدون‌ كليد**،** درها باز نمي شود پس‌ آنها واسطه‌هاي‌ طبيعي‌ نعمت هاي‌ خدايند و انسان ها بدون‌ وساطت‌ آنها به‌ جائي‌ نمي رسند .

و حالا تفسير كلمه‌ الله ‌، الله‌ اسم‌ مخصوص‌ خداوند متعال‌است‌. اسم ها از نظر دلالت‌ بر اشخاص‌ دو قسم‌اند: (1) اسم‌ ذات‌ (2) اسم‌ صفات‌

اسم‌ ذات‌ فقط‌ بر وجود كسي‌ دلالت‌ و علم‌ و هنر اورا به‌ نمايش‌ نمي‌گذارد ولي‌ اسم‌ صفات‌ بر صفت‌ و علم‌ و هنري‌

كه‌ دارند دلالت‌ مي كند. كلمه‌ الله‌ فقط‌ بر وجود خدا دلالت‌ دارد ولي‌ ساير اسم ها ‌ بر صفات‌ خداوند متعال‌ و علم‌ و هنر او دلالت می کند. اسماء صفات‌ خداوند متعال‌ در عالم‌ مظاهري‌ دارد ولي‌ اسم‌ ذات‌ خدا مظهري‌ ندارد. اسماء و صفات‌ مانند رحمان‌ و رحيم‌ و قادر و قاهر مظاهري‌ دارند كه‌ به‌ وسيله‌ آنها از علم‌ و قدرت‌ خدا استفاده‌ مي‌كيم‌ اسم‌ ذات‌ مانند كلمه‌ الله‌ ، كلمه‌ الله‌ از ماده‌ اله‌ جدا شده‌ است‌. الله‌ صيغه‌ مبالغه‌ از اين‌ ماده‌ است‌ يعني‌ بسيار واله‌ كننده‌ و بعضي‌ گفته‌اند كلمه‌ الله‌ در اصل‌ الالاه‌ بوده‌ الف‌ بعد از لام‌ براي‌ تخفيف‌ افتاده‌ است**،**‌ الله‌ شده‌ ولي‌ بيان‌ اول‌ روشن تر است‌ زيرا از نظر معني‌ مناسب تر بوده‌ و هم‌ احتياج‌ به‌ حذف‌ تخفيف‌ نداشته‌ است‌ براي‌ اين كه‌ ذات‌ مقدس‌ خدا با معناي‌ الله‌ مناسب‌ با صيغه‌ مبالغه‌ از ماده‌ وله‌ مي باشد. تفسير كامل‌ الله‌ در تفسير سوره‌ حمد بيان‌ شده‌ است. ‌الله‌ يعني‌ بسيار متحير كننده‌ و مشتاق‌ كننده‌ .

و حالا تفسير سوره‌ بقره‌ و معاني‌ حروف‌ قرآن‌ :

حروف‌ قرآن ‌چيست‌ و چه‌ معنائي‌ دارد. بي‌ شك‌ حروف‌ قرآن‌ از مرموز ترين‌ و مشكل ترين‌ مسائل‌ قرآن‌ است‌ مخصوصا "حروف‌ قرآن‌ از آن‌ مسائلي‌ است‌ كه‌ جز به وحي‌ و الهام‌ قابل‌ حل‌ نيست‌. كلمات‌ آيات‌ قرآن‌ از طريق‌ لغت‌ قابل‌ ترجمه‌ و تفسيرمي‌ باشد و ليكن‌ حروف‌ قرآن‌ لغت‌ نيست‌ كه‌ قابل‌ شرح‌ و بيان‌ باشد. خداوند متعال‌ آنگاه‌ كه‌ حروف‌ را بر پيغمبر(ص‌) نازل‌ مي‌ كند بايستي‌ بعد از نزول‌ حروف‌ معاني‌ آن را براي‌ پيغمبر(ص‌) تفسير و تشريح‌ نمايد ولي‌ آيات‌ و كلمات‌ قرآن‌ بعد از آن كه‌ خوانده‌ مي شود و قرائت‌ مي گردد احتياج‌ به‌ تفسير و تشريح‌ ندارد ما از طريق‌ مناسبت‌ و مشابهت‌ حروف‌ تلفظي‌ با حروف‌ تكويني‌ مي‌توانيم‌ شرحي‌ در باره‌ حروف‌ قرآن‌ بيان‌ داريم‌ و در ضمن‌ اين‌ شرح‌ به‌ حديثي‌ از كتاب‌ كافي‌ در تفسير حروف‌ مفرده‌ قرآن‌ استدلال‌ نمائيم‌.

( مشابهت‌ حروف‌ تلفظي‌ با حروف‌ تكويني‌ )

منظور از حروف‌ تلفظي‌ حروفي‌ است‌ كه‌ از آن‌ كلمات‌ خود را مي سازيم‌ و مي گوئيم‌ و مي‌ نويسيم‌ ، مي دانيم‌ كه‌ حروف‌ ريشه ‌اصلي‌ و ماده‌ اوليه‌ كلمات‌ است‌ كلمات‌ در ذات‌ خود متناهي‌ بوده‌ و ليكن‌ حروف‌ نامتناهي‌ مي‌ باشد. ما مي توانيم‌ كلمات‌ ساخته‌ شده‌ را به‌ آخر برسانيم‌ كه‌ ديگر كلمه‌اي‌ نداشته‌ باشيم‌ ولي‌ نمي‌توانيم‌ به‌ جائي‌ برسيم‌ كه‌ ديگر حروفي‌ نداشته‌ باشيم‌ كلمه‌اي‌ بسازيم‌ بنابراين‌ حروف‌ در ذات‌ خود نامتناهي‌ مي‌ باشند. حروف‌ تكويني‌ هم‌ مانند حروف‌ كتابت‌ است‌ همانطور كه‌ از حروف‌ لفظي‌ كلمات‌ ساخته‌ شود از هستي هاي‌ اول‌ و اصول‌ ابتدائي‌ نيز مخلوقات‌ ساخته‌ مي شود. حروف‌ تكويني‌ اصول‌ اوليه‌ عالم‌ خلقت‌ است‌ اين‌ عالم‌ سراسر كتاب‌ خداست‌. آن چه‌ به چشم‌ ديده‌ مي شود و آن چه‌ ساخته‌ شده‌ در زمين‌ و آسمان‌ كلماتي‌ هستند كه‌ خدا بدست‌ خود آن را ساخته‌ و نوشته‌ است‌. انسان ها و حيوان ها و ماه‌ و ستارگان‌ و ارواح‌ و فرشتگان‌ هركدام‌ در جاي‌ خود كلمه‌اي‌ از كلمات‌ خدا هستند.

خداوند در قرآن‌ مي گويد :

عيسي‌ كلمه‌اي‌ بود كه‌ او را به مريم‌ تحويل‌ داديم‌ پس‌ مطابق‌ گفته‌ سعدي‌ :

به نزد آن كه‌ جانش‌ در تجلي‌ است‌ همه‌ عالم‌ كتاب‌ حق‌ تعالي‌ است‌

برگ‌ درختان‌ سبز در نظر هوشيار هر ورقش‌ دفتري است‌ قدرت‌ پروردگار

بنابراين‌ مقدمه‌ مخلوقات‌ عالم‌ كلمات‌ تكويني‌ هستند كه‌ بدست‌ خدا نوشته‌ شده‌اند همان طور كه‌ كلمات‌ تلفظي‌ ما حروف‌ اوليه‌ لازم‌ دارند كه‌ از تركيب‌ آنها كلمات‌ ساخته‌ شوند، كلمات‌ تكويني‌ هم‌ اصول‌ اوليه‌ دارند كه ‌از تركيب‌ آنها مخلوقات‌ ساخته ‌مي شوند.

اصول‌ اوليه‌ موجودات‌ پيش‌ از تركيب‌ حروف‌ كتاب‌ تكويني‌ خدا مي‌ باشند آن چه‌ ساخته‌ نشده‌ و بعد از اين‌ ساخته‌ مي شود و آن چه‌ خلق‌ نشده‌ و بعد از اين‌ خلق‌ مي شود اين ها همه‌ به صورت‌ حروف‌ تكويني‌ يعني‌ مبادي‌ آفرينش‌ در عالم‌ موجود هستند. حروف‌ قرآن‌ دلالت‌ مي كند بر تمام‌ هستي ها و حوادثي‌ كه‌ بعد از اين‌ در عالم‌ بوجود خواهد آمد. همين طور كه‌ تمام‌ سخنان‌ و الفاظي‌ كه‌ در آينده‌ گفته‌ و نوشته‌ خواهد شد به صورت‌ حروف‌ در الفبا موجود است‌ و انسان‌ مطلع‌ مي تواند از حروف‌ الف‌ و با كلمات‌ آينده‌ را بسازد مخلوقاتي‌ هم‌ كه‌ در آينده‌ خلق‌ مي شوند. الان‌ به صورت‌ اصول‌ اوليه‌ موجودند كه‌ درآينده به‌ صورت‌ مخلوقات‌ ساخته‌ مي شوند.

امام‌ ششم‌ در حديث‌ كتاب‌ كافي‌ مي‌ فرمايد ان‌ الله‌ خلق‌ اسماء بالحروف‌ غيرمتصوت‌ و باللفظ‌ غير منطق‌ و بالشخص‌ غير مجسد و باللون‌ عير مصبوغ‌ فجعله‌ كلمه‌ تامه‌ علي‌ اربعه‌ اجراء .

دراين‌ حديث‌ كه‌ از عجايب‌ احاديث‌ و مشكل ترين‌ آنها بشمار ميرود امام‌ صادق‌ عليه ‌السلام‌

مي‌ فرمايد كه‌ خداوند متعال ‌اسمائي‌ از حروف‌ آفريده‌ كه ‌آن‌ حروف‌ مانند حروف‌ تلفظي‌ نيستند كه‌ صوت‌ بوجود مي آورند و آن‌ اسماء را از الفاظي‌ خلق‌ نكرده‌ كه‌ بر نطق‌ بيان‌ جاري‌ مي شوند. آن‌ اسماء را از حقايق‌ مشخص‌ آفريده‌ كه‌ جسم‌ و جسد نبوده‌اند آن‌ حروف‌ در واقع‌ الوان‌ خالص‌ بوده‌اند نه‌ از موادي‌ كه‌ رنگ‌ آميزي‌ شده‌ باشد. در اين‌ حديث‌ عجيب‌ مشاهده ‌مي كنيد كه‌ امام‌ عليه‌السلام‌ حروف‌ و الفاظ‌ و اسماء و كلماتي‌ را مي‌ شمارد كه ‌آنها از قبيل‌ صوت‌ و نطق‌ بيان‌ نيست‌ و اظهار مي دارند كه‌ آن‌ حروف‌ صوت‌ بوجود نمي‌ آورند. از اين‌ جملات‌ در حديث‌ خيلي‌ واضح‌ و روشن‌ مي شود كه‌ حروف‌ در اين‌ حديث‌ از قبيل‌ حروف‌ الف‌ و با و كلماتي‌ نيست‌ كه ‌از آن ‌الفاظ‌ ساخته‌ مي شود زيرا اين‌ حروف‌ الفبا و الفاظ‌ صوت‌ بوجود مي‌ آورد بلكه‌ حروف‌ تكويني‌ و اصول‌ خلقت‌ مي باشند كه‌ از آنها اسماء خدا و مخلوقات‌ جهان‌ خلق‌ مي شود اسماء كه‌ از آن‌ حروف‌ تكويني‌ ساخته‌ شده ‌انسان ها و ساير موجودات‌ مي باشد امام‌ عليه‌السلام‌ در احاديث‌ بسياري‌ مي گويد ما اسماء خدا هستيم‌ اگر چه‌ در آخر حديث‌ مي گويد:

از آن‌ حروف‌ اسمائي‌ خلق‌ كرده‌ و بسياري‌ از آن‌ اسماء را براي‌ احتياج‌ خلق‌ ظاهر ساخته‌ و مي گويد اسماء ظاهر شده‌ عبارتند از الله‌ رحمان‌ رحيم‌ قادر و مقتدر و غير آنها اين‌ اسماء لفظي‌ صوت‌ و صدا بوجود مي‌ آورند و ليكن‌ اسماء مخلوقه‌ مخلوقات‌ اين‌ عالم‌اند كه‌ هركدام‌ مظهر اسمي‌ و صفتي‌ از صفات‌ خدا مي باشد. همين‌ مخلوقات‌ مظهر خالقيت‌ و رزق ها مظهر رازقيت‌ و علم ها مظهر عالميت‌ و قدرت ها مظهر قادريت‌ خدا مي باشند. اگر منظور از آن‌ اسماء در آخر حديث‌ كلماتي‌ باشند كه‌ از حروف‌ الفبا ساخته‌ مي شود. آخر حديث‌ با اول‌ آن‌ سازگار نيست‌ زيرا مي گويد آن‌ حروف‌ و آن‌ الفاظ‌ بر نطق‌ و بيان‌ جاري‌ نمي شود بنابراين‌ اسمائي كه‌ از آن‌ حروف‌ ساخته‌ مي شود نبايد بر زبان‌ جاري‌ شود و آنها اسماء تكويني‌ مي باشد مانند اولياء خدا و ائمه‌ اطهار كه ‌اسماء خدايند و بر نطق‌ و بيان‌ جاري‌ نمي شوند. پس‌ اين‌ حديث‌ شريف‌ در تفسير حروف‌ مفرده‌ قرآن‌ وارد شده‌ همانطور كه ‌معاني‌ الفاظ‌ قرآن‌ دراين‌ عالم‌ خلق‌ شده‌ و موجود مي باشد. معاني‌ حروف‌ هم‌ در اين‌ عالم‌ خلق‌ شده ‌و موجود مي باشد. هر لفظي‌ و هرحرفي‌ كه‌ در قرآن‌ است‌ در عالم‌ مصداقي‌ دارد و آن‌ حروف ‌اصول‌ اوليه‌ مخلوقاتند. آنچه‌ در آينده‌ بوجود مي‌آيد و ساخته‌ مي شود و تمام‌ حوادثي‌ كه ‌بوسيله ‌انسان‌ و يا به ااراده‌ خدا در اين‌ عالم‌ پيدا مي شود هستي هاي‌ اوليه‌ آن‌ الان‌ در متن‌ عالم‌ موجود است‌. انسان هاي‌ آينده‌ به صورت‌ اتم ها و ذرات‌ اوليه‌ هستند. ارواح‌ و نيروهاي‌ انسان هاي‌ آينده‌ هم‌ به صورت‌ ارواح‌ مجرد هستند و اين‌ هستي ها مانند كلماتي كه‌ هنوز نگفته‌ايم‌ و ننوشته‌ايم‌ جنبه‌ حرفي‌ دارند هنوز به‌ صورت‌ كسي‌ و چيزي‌ خلق‌ نشده‌اند كه ‌اسم‌ و صفتي‌ باشند لذا امام‌ عليه‌السلام‌ مي‌ فرمايد كه‌آن‌ حروف‌ به صورت‌ رنگ‌ هستند نه‌ به صورت‌ رنگ‌ آميزي ها .

تمام ‌الواني‌ كه‌ الان‌ در عالم‌ مشاهده‌ مي شود از سرخ‌ و زرد و سفيد و سبز الوان‌ مجرد نيستند بلكه‌ مصبوغاتند يعني‌ مواد رنگ‌ آميز مي‌ باشند . الوان‌ مجرد با چشم هاي‌ عادي‌ قابل‌ رويت‌ نيست‌. الوان‌ مجرد از جنس‌ ارواح‌ مجرد مي‌ باشد ارواح‌ در ابدان‌ قابل‌ كشف اند نه‌ به حال‌ تجرد انوار و الوان‌ هم‌ در حال‌ تجرد قابل‌ كشف‌ نيستند و از اين‌ نظر كه‌ حروف‌ تكويني‌ در عالم‌ ماده‌ اصلي‌ تمام‌ علوم‌ آينده‌ و حوادث‌ جهان‌ و انسان‌ مي باشد.

امام‌ باقر عليه‌السلام‌ مي‌ فرمايد : ان‌ لي‌ من‌ حروف‌ القرآن‌ لعلما"جمالو وجدت‌ حمله‌،

من‌ از روي‌ حروف‌ قرآن‌ علم‌ فراواني‌ دارم‌ اگر شاگرد قابلي‌ داشته‌ باشم‌ آن را بپذيرد. بعضي‌ چنان‌ خيال‌ مي‌ كنند كه‌ علم‌ مربوط‌ به حروف‌ قرآن‌ حساب‌ عددي‌ آن‌ حروف‌ است‌ و در تفسيرهاي‌ خود حروف‌ قرآن‌ را به حساب‌ ابجد جمع‌آوري‌ نموده‌ وآن را مبداء حادثه‌اي‌ و انتهاي‌ زماني‌ مي‌ دانند. اولين‌ طايفه‌اي‌ كه‌ حروف‌ قرآن‌ را اين طور تفسير كردند طايفه‌اي‌ از يهود بودند كه‌ چون‌ ( الم‌ ) نازل‌ شد آن را هفتاد و يك سال‌ به شمارآوردند و گفتند مدت‌ سلطنت‌ محمد (ص‌ )و بقاء دين‌ او هفتاد و يك سال ‌است‌. امام‌ در جواب‌ آنها فرمود كه‌ اگر معناي‌ حروف‌ قرآن‌ چنين‌ باشد ما مي‌ گوئيم‌ مدت‌ بقاء مليت‌ شما هفتاد و يك سال‌ است‌ و با اين‌ وسيله‌ ثابت‌ كرد كه‌ معاني‌ حروف‌ قرآن‌ به حساب‌ عددي‌ نادرست‌ است‌ .

در تفسيرهائي كه‌ از امام‌ عليه‌ السلام‌ درباره‌ حروف‌ مفرده‌ رسيده ‌است‌ امام‌ هر حرفي‌ را مبداء اسمي‌ از اسماء خدا معرفي‌ مي كند و مي‌ گويد ( الف‌ ) الله‌ ( لام‌ ) الملك‌ ( م‌ ) المجيد مي باشد. اين‌ نوع‌ تفسيرها از امام‌ عليه‌السلام‌ بر مبناي‌ همان‌ حديث‌ گذشته ‌است‌ كه ‌امام‌ عليه ‌السلام‌ فرمودند خداوند با حروف‌ غير صوتي‌ اسمائي‌ غير نطقي‌ آفريده‌ است‌ زيرا اسماء و صفاتي‌ كه‌ خدا پيدا مي كند به دليل‌ خلق‌ مخلوقات‌ و وجود موجودات‌ است.‌ با خلق‌ مخلوقات‌ مجد و عظمت‌ خدا و سلطنت‌ او شناخته‌ مي شود و ملك‌ و مجيد خوانده‌ مي شود .

در مباحثه‌اي كه‌ امام‌ هشتم‌ در مجلس‌ مامون‌ با عمران‌ صابي‌ انجام‌ مي دهد به‌ او مي‌ گويد اولين‌ چيزي كه‌ كه ‌خداوند متعال ‌ابداع‌ نموده‌ و ايجاد فرموده‌ حروف‌ بوده ‌است‌. حروفي‌ كه‌ در اين جا حضرت‌ رضا عليه‌السلام‌ به‌ آن‌ اشاره‌ مي كند همان‌ حروف‌ تكويني‌ و اصول ‌اول‌ خلقت‌ مي باشد زيرا وقتي‌ كه‌ خدا بخواهد خلقي‌ را خلق‌ كند اول‌ بايستي‌ اصلي‌ بسازد كه‌ مواد اوليه‌ آن‌ مخلوق‌ است‌ و ازآن‌ اصل‌**،** مخلوقات‌ خود را بيافريندكه‌ آن‌ اصل‌**،** مصالح‌ ساخت‌ عالم‌ است.‌ در جلد چهاردهم‌ بحار حديثي‌ از امام‌ باقر عليه‌ السلام‌ نقل‌ شده‌ كه‌ مردي‌ از آن‌ حضرت‌ مي‌ پرسد اولين‌ مخلوق‌ خدا چه‌ چيز بوده‌. امام‌ عليه‌السلام‌ جواب‌ مي‌ دهد: اولين‌ مخلوقات‌ خدا همان‌ چيزي‌ بوده‌ كه‌ آن را اصل‌ پيدايش‌ مخلوقات‌ قرار داده‌ است‌. اين‌ اصل‌ درجواب‌ امام‌ همان‌ حروفي‌است‌ كه‌ به‌آن‌ اشاره‌كرديم‌ يعني‌ اصولي‌ كه‌ مبداء پيدايش‌ مخلوقات‌ شده‌ يعني‌ مصالح‌ ساخت‌ عالم‌ و آدم‌ مواد اوليه‌ هر صنعتي‌. حروف‌ آن‌ به حساب‌

مي‌ آيد مانند خاك‌ و آب‌ براي‌ ساختمان‌ و سنگ‌ آهن‌ براي‌ ماشين.

( تفسير آيه‌ 1 ) ذالك‌ الكتاب‌ لا ريب‌ فيه‌ هدي‌ للمتقين‌

اين‌ است‌ كتابي كه‌ در صحت‌ مطالب‌ آن‌ شك‌ و ترديدي‌ وجود ندارد پرهيزكاران‌ را هدايت‌ مي كند.

در گفته‌ كساني‌ جاي‌ شك‌ و ترديد پيدا مي شود كه‌ از بيان‌ حقايق‌ عاجز و يا خائن‌ باشند كه‌ به دليل‌ جهل‌ و ناتواني‌ يا به دليل‌ اغواء مردم **،**‌ برخلاف‌ واقع‌ بگويند و مردم‌ را گمراه‌ كنند. خدا از اين‌ دو صفت‌ مبرا و منزه‌ است‌ ولي‌ همه‌ كس‌ نمي توانند حقايق‌ اين‌ كتاب‌ را بدانند مگر اين كه ‌اهل‌ تقوي‌ باشند زيرا اهل‌ تقوي‌ در فكر كردن‌ و عمل‌ كردن‌ و تصرف‌ در امر خود و ديگران‌ خودسرانه‌ و افسارگسيخته‌ نيستند بلكه‌ آنها مانند شاگرداني‌ مودب‌ و مرتب‌ در حضور خدا ايستاده‌ به امر و فرمان‌ او قدم‌ برمي دارند. خداوند متعال‌ هم‌ براساس‌ ادب‌ و تربيتي‌ كه‌ مي‌ بيند آنها را به سوي‌ حقايق‌ قرآن‌ هدايت‌ مي كند .

يك‌ شاگرد وقتي‌ مي تواند علوم‌ استاد خود را فرا گيرد كه‌ در حال‌ ادب‌ و اطاعت‌ باشد با خودسري‌ و مخالفت‌ با استاد نمي‌ توان‌ علم‌ و دانش‌ را فرا گرفت‌. معصيت‌ و نافرماني‌ خدا به‌ معناي‌ خروج‌ از حدود علم‌ و دانش‌ است‌. خروج‌ از حدود علم‌ به معناي‌ محروميت‌ از دانش‌ و حكمت‌ خدا مي باشد. اهل‌ تقوي‌ شاگردان‌ مكتب‌ خدايند و هميشه‌ به حال‌ آماده ‌باش‌ در حضور خدا ايستاده‌اند. آنها به خداي‌ غايب‌ و امام‌ غايب‌ و فرشتگان‌ ايمان‌ دارند. آنچنان‌ وجود آنها را باور دارند كه‌ هميشه‌ خدا را حاضر و ناظر مي دانند و به حال‌ نماز و توبه‌ در حضور خدا ايستاده‌اند و به‌ آنچه‌ از علم‌ و دانش‌ و قدرت‌ و ثروت‌ بهره‌مند شده‌اند به ديگران‌ بهره‌ مي رسانند. آنها به كتابي‌ كه‌ بر اين‌ پيغمبر و بر پيغمبران‌ پيش‌ از او نازل‌ شده‌ ايمان‌ دارند و به‌ زندگي‌ آخرت‌ يقين‌ دارند. فقط‌ همان ها هستند

كه‌ از جانب‌ پروردگارشان‌ به علم‌ و هدايت‌ و روشن‌ شده‌اند و همان ها هستند كه‌ خوشبخت‌ و رستگارند.

در اين‌آيات‌ كه ‌مانند تابلوي‌ بالاي‌ درب‌ مكتب‌ قرآن‌ نمايش‌ مي دهد خداوند متعال‌ ايمان‌ را مايه‌ پيدايش‌ يقين‌ به حقايق‌ عالم‌ غيب‌ مي داند. ابتدا مي گويد اهل‌ تقوي‌ ايمان‌ به غيب‌ مي‌ آورند. منظور از غيب‌ همان‌ حقايقي‌ است‌ كه‌ علم‌ و دانش‌ انسان‌ موفق‌ به‌ كشف‌ آن‌ نمي‌شود. وجود خداوند متعال‌ غيب ‌است.‌ فرشتگان‌ و روح‌ و اسرار حيات‌ غيب‌ است‌. انسان‌ با فكر خود نمي‌ تواند آنها را كشف‌ كند. در اين‌ عصر كه‌ انسان‌ دل‌ فضا و دل ‌اتم‌ را شكافته‌ و نيروي‌ برق‌ را تسخير نموده‌ هنوز يك‌ اثر ذاتي‌ از خدا و فرشته‌ ها پيدا نكرده‌ است‌ و چون‌ اثر ذاتي‌ از آنها نديده‌ و سر حيات‌ و آخرت‌ را ندانسته‌ يقين‌ به وجود آنها ندارد ولي‌ از طريق‌ ايمان‌ و از راه‌ تصديق‌ به‌ كتاب‌خدا و از راه‌ اطاعت‌ چنان‌ انسان‌ روشن‌ مي شود كه‌ حقايق‌ غيب‌ را مشاهده‌ مي كند و در نتيجه‌ به وجود آنها يقين‌ پيدا مي كند. خداوند در اين‌ آيات‌ مي گويد كه‌ اهل‌ايمان‌ هدايت‌ شده‌اند و يقين‌ پيدا كرده‌اند منظور ازاين‌ هدايت‌ روشنائي‌ فكر و قلب‌ است‌. راهنمائي‌ انبياء اختصاص‌ به‌ اهل‌ ايمان‌ ندارد ولي‌ راهنمائي‌ خدا كه‌ روشنائي‌ قلب‌ است‌ مخصوص‌ اهل‌ ايمان‌ است‌ بر طبق‌ اين‌ آيات‌ وقتي‌ انسان‌ ايمان‌ به‌ غيب‌ بياورد پيغمبراسلام‌ و پيغمبران‌ گذشته‌ را تصديق‌ كند نماز بخواند و ازآن چه‌ خدا او را بهره‌ مند كرده‌ بهره‌اي‌ به ديگران‌ برساند و در عبادت‌ به خدا و خدمت‌ به مردم‌ هدفي‌ بجز رضاي‌ خدا نداشته‌ باشد. ايمان‌ چنين‌ انساني‌ تبديل‌ به علم‌ و يقين‌ مي شود. دراين‌ آيات‌ شريفه‌ اركان‌ مهم‌ دين‌ يادآوري‌ شده‌ است‌ از جمله ‌آنها ايمان‌ به خدا و انبياء و تصديق‌ به‌ پيغمبران‌ و پيغمبر اسلام‌ و ايمان‌ به‌ آخرت‌ و خدمت‌ به‌ مردم‌ است‌ .

آيات‌ بالا مربوط‌ به كفار و آيات‌ بعد از آن‌ مربوط‌ منافقين‌ است‌ .

كفار كساني‌ را مي‌ گويند كه‌ حق‌ را ديده‌ و شناخته‌اند روي‌ عناد ايمان‌ نياورده‌اند و به نام‌ كفر با اسلام‌ جنگيده‌اند. منافقين‌ كساني‌ را مي گويند كه‌ با اظهار اسلام‌ كافر به خدا شده‌ اند و به نام‌ اسلام‌ با دين‌ اسلام‌ و مسلمان ها جنگيده‌ اند. محكوميت‌ كفار فقط‌ به دليل‌ كفر است‌ آنها به‌ يك‌ دليل‌ محكومند ولي‌ محكوميت‌ منافقين‌ به دليل ‌كفر و تظاهر به‌ اسلام‌ است.‌ كافر به يك‌ دليل‌ و منافق‌ به دو دليل‌ محكوم‌ است.‌ عذاب‌ منافق‌ دو برابر عذاب‌ كافر است‌. در اين‌ آيات‌ خداوند در وصف‌ كفار مي گويد كه‌ منافقين‌ و كفار را دعوت‌ به خدا كني‌ و از عاقبت‌ كفر بترساني‌ و يا اين كه‌ ساكت‌ باشي‌ و آنها را به اسلام‌ دعوت‌ نكني‌ ايمان‌ نمي‌آورند. آنها مردمي‌ هستند كه‌ خداوند دل‌ و گوش‌ آنها را به كفر خاتمه‌ داده‌ و پرده‌ دنيا و ماديت‌ جلو چشم‌ آنها را گرفته‌ در نتيجه‌ عذابي‌ بي نهايت‌ بزرگ‌ خواهند داشت.‌ ختم‌ قلوب‌ در اين‌ آيه‌ شريفه‌ به معناي‌ خاتمه‌ فكر و عقل‌ كفار است.‌ انسان‌ از طريق‌ دانستن‌ و فهميدن‌ مراحلي‌ را مي گذراند تا آنگاه‌ كه‌ دعوت‌ حق‌ را بشنود دراين‌ موقع‌ اگر با دل‌ خود ايمان‌ به خدا را قبول‌ كرد راه‌ ترقي‌ به روي‌ او باز است‌ و اگر ايمان‌ به خدا را قبول‌ نكرد و دو مرتبه‌ به كفر برگشت‌ و در كفر و گناه‌ اصرار ورزيد مدتي‌ خدا با او مدارا مي كند و پيغمبر خدا با آنها صبر و ملايمت‌ پيش‌ مي گيرد و مكرر آنها را دعوت‌ به خدا مي كند تا كار آنها يك طرفه‌ شود و محكوم‌ به كفر گردند. در اين‌ موقع‌ است‌ كه‌ رفتار خدا با آنها به دليل‌ اصرار بر كفر خاتمه‌ پيدا مي كند. اين‌ ختم‌ به كفر عملي‌ نيست‌ كه‌ خدا روي‌ قلب‌ آنها انجام‌ دهد تا خيال‌ كنند كه‌ كفر آنها اجباري‌ و از جانب‌ خدا بوده‌ بلكه‌ ختم‌ در اين جا به معناي‌ خاتمه‌ فكر آنها و خاتمه‌ تقديرخدا در باره‌ آنها مي‌ باشد چنان كه‌ قاضي‌ در باره‌ محكومي‌ مي گويد كار او را خاتمه‌ داديم‌ و محكوم‌ به ‌اعدام ‌نموديم‌ راه‌ نجاتي‌ براي‌ او پيدا نكرديم.‌ مدت‌ سيزده‌ سال‌ پيغمبراسلام‌ در مكه‌ آنها را دعوت‌ به اسلام‌ نمود با آن‌ همه‌ دلائل‌ و معجزات‌ كه‌ مشاهده‌ كردند از قبول‌ ايمان‌ خودداري‌ و در كفر خود پايداري‌ نمودند تا عاقبت‌ پيغمبر اسلام‌ و مسلمان ها را از مكه‌ اخراج‌ نمودند. پس‌ از ورود به مدينه‌ اين‌ آيات‌ نازل‌ شد. خداوند روساي‌ قريش‌ مثل‌ ابوجهل‌ و ابولهب‌ را به كفر محكوم‌ نمود و پيغمبر به‌ آنها اعلام‌ جنگ‌ داد. ابولهب‌ و ابوجهل‌ و عاص‌ بن‌ وائل‌ از جمله‌ افرادي‌ هستند كه‌ مصداق‌ كامل ‌اين‌ آيات‌ ميباشند پس‌ ختم‌ به معناي‌ خاتمه‌ لطف‌ و تقدير خداست.‌ خدا با قلب‌ انسان‌ رابطه‌ دارد. خيلي‌ لطيفه‌ بكار مي‌ برد شايد او را

هدايت‌ كند بالاخره‌ تقديرات‌ خاتمه‌ پيدا مي كند.

آيات‌ 9 الي‌ 11 در باره‌ منافقين‌ است‌ كه‌ در راس‌ آنها عبدالله‌ ابن‌ ابي‌ سلول‌ و امثال‌ او مي باشند كه‌ خدا در باره‌ آنها مي گويد: كه‌ آنها با خدا و اهل‌ ايمان‌ خدعه‌ مي كنند.

مي خواهند خود را بر خلاف‌ آن چه‌ در واقع‌ هستند جلوه‌ دهند با اين كه‌ ضرر خدعه‌ به خود آنها برمي گردد وليكن‌ شعور ندارند و خيال‌ مي كنند ضرر اعمالشان‌ براي‌ ديگران‌ است.‌

دل‌ آنها به مرض‌ كفر و نفاق‌ مبتلا شده‌. خداوند متعال‌ هم‌ به‌ سبب‌ اعمالي كه‌ دارند مرض‌ آنها را زياد تر مي كند و عاقبت‌ به عذاب‌ دردناكي‌ مبتلا خواهند شد كه‌ اين‌ عذاب‌ در نتيجه‌ اعمال‌ نفاق‌ آميز و دروغ‌ آنها پيدا مي شود.

اگر كسي‌ به‌ آنها بگويد اين‌ همه‌ مفسده ‌بپا نكنيد و مردم‌ را به زحمت‌ نيندازيد جواب‌ مي دهند كه‌ ما كار مردم‌ را اصلاح‌ مي كنيم‌ .

شما بدانيد كه‌ همان ها مفسدند به دليل‌ اين كه‌ بدون‌ اذن‌ خدا و اجازه‌ پيغمبر در كارها مداخله‌ مي كنند فساد اعمال‌ خود را درك‌ نمي‌كنند.

اگر كسي‌ به‌ آنها بگويد شما نيز مانند ساير مردم‌ به خدا و رسول‌ ايمان‌ بياوريد جواب‌ مي دهند كه‌آيا ما مانند سفها باشيم‌ آگاه‌ باشيد كه ‌آنها خودشان‌ سفيهند به دليل‌ اين كه‌ ايمان‌ به خدا را سفاهت‌ مي دانند براي‌ اين كه‌ علم‌ و دانش‌ ندارند. وقتي‌ با اهل‌ ايمان‌ تماس‌ مي گيرند و در جلسات‌ با آنها شركت‌ مي كنند مي گويند ما نيز ايمان‌ داريم‌ و آنگاه‌ كه‌ با شياطين‌ و افراد مانند خود مربوط‌ مي شوند مي گويند كه‌ ما با شما هستيم‌ و با تظاهر خود مسلمان ها را استهزاء مي كنيم‌.

خدا آنها را بوسيله‌ خودشان‌ استهزاء مي كند تا به اعمال‌ خود مسخره‌ شوند و همانطور كوركورانه‌ در راه‌ كفر و طغيان‌ به زندگي‌ آنها ادامه‌ مي دهد.

آنها كساني‌ هستند كه‌ هدايت‌ را فروخته‌ و در مقابل‌ ضلالت‌ خريده‌اند در نتيجه‌ تجارت‌ آنها سودي‌ نداده‌ و در كار خود روشن‌ نشده‌اند .

مانند كساني‌ كه ‌براي‌ كسب‌ روشنائي‌ و استفاده‌هاي‌ ديگر آتشي‌ برافروخته‌اند بعد از آن كه‌ آتش‌ اطراف‌ خود را روشن‌ مي سازد و چشم ‌آنها به‌ روشنائي‌ عادت‌ مي كند به ناگاه‌ خداوند متعال‌ روشني‌ آتش‌ را مي برد و آنها را در تاريكي‌ رها مي كند تا جائي‌ را نبينند در نتيجه‌ از شنوائي‌ حق‌ كر بوده‌ و از بيان‌ حق‌ لالند و از ديدن‌ حق‌ كورند به‌ پناه‌ حق‌ بر نمي گردند و يا آنها مانند كساني‌ هستند كه‌ در بيابان‌ ميان‌ رعد و برق‌ و باران‌ قرار گرفته‌اند در محيط‌ تاريك‌ و در معرض‌ بلاي‌ صاعقه‌ واقع‌ شده‌اند از ترس‌ مرگ‌ و صداي‌ صاعقه‌ انگشت‌ خود را به گوش‌ خود مي برند. البته‌ خداوند به كفار محيط‌ مي باشد. نور برق‌ چنان‌ مي تابد كه‌ گوئي‌ مي خواهد نور چشم‌ آنها را ببرد وقتي‌ هوا روشن‌ مي شود چند قدم‌ راه‌ مي روند چون‌ تاريك‌ مي شود مي ايستند اگر خدا بخواهد شنوائي‌ و بينائي‌ آنها را مي گيرد**،** خدا بر هر كاري‌ تواناست‌.

اين‌ آيات‌ از مسلمان هائي‌ خبر مي دهد كه‌ در ميان‌ مسلمان هاي‌ صدر اسلام‌ مشهور و معروف‌ بودند و در عين‌ حال‌ رابطه‌ خود را با كفار حفظ‌ كرده‌ و دوستي‌ با آنها داشتند زيرا دراين‌ آيات‌ از نحوه‌ برخورد آنها به ‌اهل‌ ايمان‌ و كفار خبر داده‌ در برخورد خود با اهل‌ ايمان‌ اظهار ايمان‌ و مسلماني‌ مي كنند و در ملاقات‌ خود با كفار مي گويند كه‌ با شمائيم**،** ‌ مسلمان‌ نشده‌ايم‌ بلكه‌ با اظهار مسلماني‌ **،** مسلمانان‌ را مسخره‌ و استهزاء مي كنيم‌ .

خدا مي گويد كه ‌اين ها از چراغ‌ روشن‌ اسلام‌ جز تاريكي‌ و حرارت‌ آتش‌ بهره‌ ندارند از علم‌ و هدايت‌ آن‌ استفاده‌ نمي كنند. نه‌ مي توانند اسلام‌ و ايمان‌ را وسيله‌ آسايش‌ خود قرار دهند و نه مي توانند بوسيله‌ آن‌ خود را از خطرات‌ نجات‌ دهند بلكه‌ هميشه‌ در تاريكي‌ سرگردانند.

تمام‌ اين‌ آيات‌ در معرفي‌ مسلمانان‌ مكه‌ نازل‌ شده ‌است‌ و بايستي‌ در ميان‌ مسلمان هاي‌ صدر اسلام‌ افرادي‌ باشند كه‌ اين‌ آيات‌ در شان‌ آنها نازل‌ شده‌ باشد. اگر چنين‌ افرادي‌ در ميان‌ مسلمان هاي‌ صدر اسلام‌ نباشند براي‌ اين‌ آيات‌ مصداقي‌ پيدا نمي شود.

منافق‌ مشهور صدراسلام‌ عبدالله‌ ابن‌ ابي‌ سلول‌ است‌ كه‌ از يك‌ طرف‌ با مسلمان ها و از طرف‌ ديگر با كفار قريش‌ و يهود ارتباط‌ داشت‌ و نفاقش‌ در ميان‌ مسلمان ها مشهور شد ولي‌ كافي‌ نيست‌ كه‌ او مصداق‌ و مظهركامل‌ اين‌ آيات‌ باشد علاوه‌ او منافق‌ مدينه‌ است‌. سوره‌ مخصوص‌ عبدالله‌ ابن‌ ابي‌ سلول‌ و ستم كاران‌ وابسته‌ به‌ او سوره‌ منافقون‌ است‌. حق‌ مطلب‌ اين‌ است‌ كه‌ در ميان‌ مسلمانان‌ مهاجر و مسلمانان‌ مكه‌ منافقيني‌ بودند ليكن‌ پيغمبر اكرم‌ از معرفي‌ آنها خودداري‌ كرد زيرا اگر پيغمبر به‌ مسلمان ها مي‌فرمود كه‌ در ميان‌ شما عده‌اي‌ منافق‌ هستند اعتماد مسلمان ها از يكديگر سلب‌ مي شد نسبت‌ به هم‌ بدبين‌ مي شدند وحدتشان‌ متزلزل‌ مي گشت‌ براي‌ اين‌ منظور حضرت‌ رسول‌ از معرفي‌ آنها خودداري‌ كردند .

و ما اگر مختصري‌ دقت‌ كنيم‌ و عقل‌ خود را به كار بريم‌ شايد بتوانيم‌ آنها را بشناسيم‌ . ما مي دانيم‌ كه‌ مسلمانان‌ مكه ‌به جرم‌ مسلماني‌ تحت‌ فشار و اذيت‌ كفار واقع‌ شدند هركدام‌ به نوبه‌ خود زجر و اذيت‌ كشيدند. خود پيغمبراكرم‌ با اين كه‌ تحت‌ حمايت‌ عمو و عموزاده‌ ها بود از همه‌ بيشتر زجر و اذيت‌ كشيد تا جائي كه‌ نزديكان‌ او مجبور به‌ هجرت‌ به طرف‌ حبشه‌ شدند ولي‌ تاريخ‌ براي‌ عده‌اي‌ ثبت‌ نكرده‌ است‌ كه‌ زجر و اذيت‌ ديده‌ باشند و به جرم‌ مسلماني‌ عذاب‌ كشيده‌ باشند. برهان‌ اين‌ مطلب‌ چه‌ بوده‌ است؟‌ چه‌ شده‌ كه‌ يك‌ عده‌ از مسلمانان‌ عذابي‌ نديده‌اند. اين‌ جا مي داني‌ است‌ كه‌ مي توانيد توسن‌ فكر خود را برانيد و منافقين‌ صدر اسلام‌ را پيدا كنيد. در اين‌ آيه‌ شريفه‌ خداوند متعال‌ صفات‌ و علامت هاي‌ علمي‌ و اخلاقي‌ منافقين‌ را ياد آوري‌ كرده‌ و مردم‌ را متوجه‌ خطر بزرگ‌ نفاق‌ و منافق‌ نموده‌ است‌. يكي‌ از عوامل‌ بزرگ‌ كه‌ هميشه‌ در تاريخ‌ سازمان‌ دعوت‌ و راه هاي‌ حق‌ و عدالت‌ را به‌ روي‌ مردم‌ بسته‌ همين‌ صفت‌ نفاق‌ و منافق‌ بوده ‌است‌. اگر كسي‌ بپرسد كه ‌چرا مردم‌ به حال‌ كفر باقي مانده‌ و چرا بسياري‌ از مردم‌ با اين كه‌ اهل‌ علم‌ و سواد هستند در دايره‌ خرافات‌ محبوس‌ مانده‌ و گرفتار قيد و بندهاي‌ غيرعقلاني‌ شده‌اند. جواب‌ خواهيم‌ داد كه‌ همه ‌اين ها در اثر نفاق‌ منافق‌ بوده‌ است.‌ در اولين‌ مرتبه‌ كه‌ ابليس‌ موجبات‌ محروميت‌ آدم‌ را از بهشت‌ فراهم‌ كرد و به دنبال‌ او همه‌ آدم ها را به همان‌ سرنوشت‌ مبتلا نمود در اثر توسل‌ به‌ نفاق‌ بود زيرا به صورت‌ يك‌ انسان‌ دلسوز و مهرباني‌ جلوه‌ كرد و براي‌ آدم‌ قسم‌ خورد كه‌ او را نصيحت‌ مي كند كه‌ مي گويد از شجره‌ ميوه‌ بچيند. در اولين‌ آيه‌ خدا ميفرمايد كه‌ منافقين‌ با خدا و مومنين‌ خدعه‌ مي كنند خدعه‌ به معناي‌ گول‌ زدن‌ است‌ يعني‌آنها با تظاهر به ‌اعمال‌ انساني‌ و مسلماني‌ مردم‌ را استخدام‌ و استثمار‌ مي‌نمايند. چون‌ ضعيف‌ و ناتوانند به ‌دغل‌ و حقه ‌بازي‌ متوسل‌ مي شوند تا روزي كه‌ مردم‌ به واقعيت‌ كفر منافق‌ آگاه‌ نشده‌اند در دايره‌ اطاعت‌ آنها سرگردانند وليكن‌ روزي‌ آگاهي‌ پيدا مي كنند و مي فهمند كه‌ چگونه‌ سرمايه‌ هاي‌ مادي‌ و معنوي‌ آنها دستخوش‌ تاراج‌ نفاق‌ شده ‌است‌ درآن‌ موقع‌ به‌ نيروي‌ عدالت‌ الهي‌ متوسل‌ شده‌ منافقين‌ را به شدت‌ مي‌كوبند. خدا مي گويد كه ‌آنها به‌ مرض‌ نفاق‌ مبتلا هستند آن‌ مرض‌ كه‌ سلامتي‌ فكر و علم‌ و عقيده‌ را از بين‌ مي برد و انسان‌ را از لطف‌ خدا و رحمت‌ او محروم‌ مي كند.

حب‌ دنيا و حب‌ رياست‌ نامشروع‌ همچون‌ سرطاني‌ غيرقابل‌ علاج ‌است‌ كه‌ روح‌ انسان‌ را از درك‌ حقايق‌ دين‌ باز مي دارد و او را از لطف‌ خدا محروم‌ مي سازد و چون‌ از لطف‌ خدا محروم‌ شد از نور دانش‌ و حكمت‌ محروم‌ مي شود و به جهل‌ و ناداني‌ مبتلا مي گردد. در اين‌ موقع‌ دست‌ به كارهاي‌ خطرناكي‌ مي زند و براي‌ خود چاه‌ و چاله‌ جهنم‌ حفر مي كند. چرا آنها به مرض‌ نفاق‌ مبتلا شده‌اند براي‌ اين كه‌ به دعوت‌ خدا احترام‌ نمي گذارند. پس‌ از آن‌ خدا مي‌ فرمايد كه‌ منافقين‌ به كارهائي‌ دست‌ مي زنند كه‌ به خيال‌ خود امر دين‌ و دنيائي‌ مردم‌ را اصلاح‌ مي كنند. حكومت‌ الهي‌ را براي‌ تحكيم‌ مباني‌ حكومت‌ خود تعطيل‌ نموده‌ و مردم‌ را به‌ فتنه‌ و فساد مي‌ اندازند. وحدت‌ ديني‌ و اجتماعي‌ مردم‌ را به هم‌ زده‌ و آنها را دسته‌ دسته‌ نموده‌ به جان‌ هم‌ ديگر مي اندازند پس‌ آنها مفسدند وليكن‌ شعور ندارند و آنها به خيال‌ خود مسلمان‌ ها و اهل‌ ايمان‌ را سفيه‌ مي دانند زيرا هدف‌ اهل‌ ايمان‌ براي‌ آنها مجهول‌ است‌ و مومن‌ را در كارهاي‌ ديني‌ و عبادت هاي‌ الهي‌ بي‌ هدف‌ و بي‌ مقصد مي شناسند. سفيه‌ به كسي‌ مي‌ گويند كه‌ در كار خود بي‌هدف‌ بوده‌ و يا هدف‌ غيرعقلاني‌ داشته‌ باشد. آنها به خيال‌ خود خدا و آخرت‌ را هدف‌ مجهول‌ و يا غيرعقلاني‌ مي دانند. به اين‌ دليل‌ اهل‌ ايمان‌ را سفيه‌ مي خوانند خدا در جواب‌ آنها مي گويد كه‌ اگر عقل‌ و شعور داشته‌ باشند مي دانند كه‌ خودشان‌ سفيهند زيرا دنيا را هدف‌ خود قرار داده‌اند و اين‌ دنيا متاعي‌ بي‌ ارزش‌ و ناپايدار بوده‌ و كسي‌ كه‌ حيات‌ و عمر ابدي‌ خود را در مقابل‌ دنيا بفروشد به حقيقت‌ سفيه‌ و نادان‌ خواهد بود .

و باز در ملاقات‌ خود با اهل‌ ايمان‌ براي‌ اين كه‌ از مزاياي‌ زندگي‌ آنها بهره‌ مند شوند به‌ دروغ‌ اظهار ايمان‌ مي كنند و چنان‌ فكر مي كنند كه‌ اهل‌ ايمان‌ آنها را مانند خود مومن‌ دانسته ‌اند مي گويند چقدر اين ها ساده‌ و بي‌ فكرند كه‌ دروغ‌ ما را در اظهار ايمان‌ راست‌ پنداشته ‌اند پس‌ ما در واقع‌ آنها را مسخره‌ كرده‌ايم‌ و نمي دانندكه‌ به‌ همين‌ تظاهرات‌ خلاف‌واقع‌ خودشان‌ را مسخره‌ كرده‌اند زيرا مجبورند مانند اهل‌ ايمان‌ وظائف‌ ديني‌ را انجام‌ دهند و بار عبادت‌ به دوش‌ خود بكشند و در مقابل‌ اجر و مزدي‌ هم‌ نداشته‌ باشند و بعلاوه‌ به‌ مجازات‌ دروغ‌ و مسلماني‌ خلاف‌ حقيقت‌ مبتلا شوند پس‌ آنها در واقع‌ الاغي‌ باركش‌ مي باشند كه‌ در حال‌ كري‌ و گنگي‌ و كوري‌ بايستي‌ بار سنگين‌ مسلماني‌ و مسلمان‌ را به دوش‌ بكشند و جز كاه‌ و جوئي‌ از متاع‌ دنيا بهره‌ اي‌ نداشته‌ باشند زيرا متاع‌ دين‌ را به دنيا فروخته‌اند و دنيا در ميان‌ نعمت هاي‌ خداوند تبارك‌ وتعالي‌ ارزش‌ كاه‌ و جوئي‌ بيش‌ ندارد. آنها چنانند كه‌ گوئي‌ از شمع‌ و چراغ‌ هدايت‌ اسلام‌ جز حرارت‌ و سوختگي‌ و از علم‌ و حكمت‌ دين‌ جز جهالت‌ و ناداني‌ بهره‌اي‌ نگرفته‌اند و مانند راه‌ پيمايان‌ در بيابان‌ تاريكند كه‌ از رعد و برق‌ و باران‌ بجز خوف‌ وحشت‌ و برق‌ زدگي‌ سودي‌ ندارند. بركات‌ ريزش‌ باران‌ است‌ و رحمت‌ خدا براي‌ زمين‌ هاي‌ مرغوب‌ و دهقان هاي‌ فعال‌ و با ايمان‌ است.‌ نصيب‌ بيابان‌گردهاي‌ راهزن‌ بجز صاعقه‌ و تاريكي‌ چيزي‌ نيست‌ حقايق‌ حكمت‌ قرآن‌ و نور ايمان‌ نصيب‌ مومن‌ پاك‌ دل‌ شده‌ اهل‌ كفر و نفاق‌ بجز باركشي‌ در دنيا و محروميت‌ درآخرت‌ نتيجه‌اي‌ ندارند. خدا شنوائي‌ و بينائي‌ را از آنها گرفته‌ است‌ .

تشبيهات‌ آيات‌ مربوط‌ به‌ منافقين‌

(1) دنيا و آخرت‌ را به‌ متاع‌ تجارتي‌ تشبيه‌ نموده‌ و در اين‌ ميان‌ تجارت‌ منافق‌ را خسارت‌ آميز دانسته ‌است‌ .

(2) دين‌ اسلام‌ و تشكيلات‌ اسلامي‌ را به‌ آتش‌ تشبيه‌ كرده‌ كه‌ آن را در بيابان‌ تاريك‌ بر مي‌افروزند تا از روشنائي‌ آن‌ استفاده‌ كنند منافع‌ مادي‌ و معنوي‌ اسلام‌ را به‌ نور آن‌ آتش‌ تشبيه‌ نموده‌ و در ضمن‌ اين‌ تشبيه‌ يادآوري‌ كرده‌ كه‌ نور آن‌ آتش‌ نصيب‌ اهل‌ ايمان‌ شده‌ و كفار به‌ غير ازداغي‌ و حرارت‌ آن‌ آتش‌ بهره‌ ندارند .

(3) زمينه‌ افكار مردم‌ را به‌ بيابان‌ تشبيه‌ كرده‌ علم‌ و حكمت‌ اسلام‌ را به‌ باران‌ تشبيه‌ نموده‌ علماي ‌اسلام‌ با برهان‌ و بشارت هاي‌ اسلام‌ را به ‌نور برق‌ و تهديدات‌ اسلام‌ را به‌ رعد و صاعقه‌ تشبيه‌ نموده‌ و دراين‌ ميان‌ تذكر داده‌ است‌ كه‌ منافقين‌ بجز تهديد وتخويف‌ از دعوت‌ اسلام‌ بهره‌اي‌ ندارند و يادآوري‌ كرده‌ كه‌ اگر نفعي‌ از اسلام‌ و مسلماني‌ براي‌ آنها ظاهر گردد مانند استفاده‌ بياباني هاي‌ گمراه‌ در مقابل‌ نور برق‌ است‌ كه‌ درشعاع‌ نور چند قدم‌ برمي دارند و چون‌ نور برق‌ خاموش‌ شود مي ايستند يعني‌ اگر نفعي‌ در اسلام‌ و مسلماني‌ نداشته‌ باشند دست‌ از همراهي‌ و همكاري‌ با مسلمان ها بر مي دارند.

منافقين‌ هميشه‌ در تاريخ‌ چنين‌ بوده‌اند براي‌ بهره‌برداري‌ از دنيا و استثمار مردم‌ در اطراف‌ دين‌ و پيغمبران‌ پرسه‌ زده‌اند. از ثمرات‌ شجره‌ اسلام‌ ثمره‌ چيده‌اند و تيشه‌ به‌ ريشه‌ آن‌ زده‌اند.

در آيات‌ .2 و 21 تمام‌ مردم‌ زمين‌ را از كفار و منافق‌ و مومن‌ طرف‌ خطاب‌ قرارداده‌ و همه‌ آنها را صدا مي زند كه‌ بنده‌ او باشند.

مي گويد اي‌ مردم‌ بنده‌ پروردگار خود باشيد خدائي‌ كه‌ شما را و پيشنيان‌ شما را خلق‌ كرده‌ شايد اين‌ بندگي‌ باعث‌

شود كه‌ اهل‌ تقوا باشيد. خدائي‌ كه‌ زمين‌ را مانند فرشي‌ زير پاي‌ شما گسترده‌ و آسمان‌ را مانند سقفي‌ روي‌ سر شما

قرار داده‌ و براي‌ تهيه‌ ميوه‌جات‌ و روزي هاي‌ شما از آسمان‌ باران‌ رحمت‌ خود را نازل‌ نموده‌ پس‌ شما كه‌ اين ها را مي دايند كسي‌ را شريك‌ خدا قرار ندهيد و به كسي‌ سواي‌ خدا تكيه‌ نداشته‌ باشيد .

در ابتداي‌ اين‌ دو آيه‌ مردم‌ را دعوت‌ به‌ بندگي‌ خود مي كند و هزاران‌ دليل‌ دعوت‌ را بيان‌ مي دارد و مردم‌ را متوجه‌ مي كند كه‌ بايستي‌ شما بنده‌ كسي‌ باشيد كه‌ خودتان‌ را آفريده‌ و براي‌ شما شرايط‌ حيات‌ و وسائل‌ ادامه‌ زندگي‌ فراهم‌ ساخته‌ همينطوركه‌ در خلقت‌ و آفرينش‌ شما كسي‌ شريك‌ خدا نبوده‌ شما نيز در اطاعت‌ و بندگي‌ كسي‌ را شريك‌ او قرار ندهيد .

لطيفه‌ بزرگ‌ دراين ‌آيه‌ شريفه‌ اين‌است‌ كه‌ خداوند عبادت‌ را مقدمه‌ تقوي‌ مي داند ميفرمايد خدا را عبادت‌ كنيد شايد تقوي‌ پيدا كنيد دليل‌ مقدميت‌ عبادت‌ بر تقوي‌ اين‌ است‌ كه‌ هر كس‌ بندگي‌ خدا را اختيار كند قهرا"طالب‌ رضاي‌ خدا مي شود طالب‌ رضاي‌ خدا قهرا" حالت‌ پرهيز و تقوي‌ از محرمات‌ و واجبات‌ پيدا مي كند و اين‌ حالت‌ پرهيز پيش‌ از دستور را تقوي‌ مي‌نامند. نتيجه‌ اين‌ پرهيز اين‌ است‌ كه‌ تمام‌ حركات‌ و سكنات‌ انسان‌ مطابق‌ دستور انجام‌ مي‌گيرد و مانند امام هاي‌ معصوم‌ به‌ علم‌ كامل‌ و اجر كامل‌ مي رسد .

در آيه‌شريفه‌ 22 و23 مي گويد كه‌ اگر شما مردم‌ در نزول‌ اين‌ قرآن‌ مشكوكيد و اين‌ قرآن‌ را ساخته‌ بشر مي دانيد شما نيز مانند او انسانيد سوره‌اي‌ مانند قرآن‌ بياوريد و از كساني كه‌ در اين‌ عقيده‌ با شما همراهند كمك‌ بگيريد و اگر چنين‌ كاري‌ نمي‌ كنيد با اين كه‌ هرگز قدرت‌ انجام‌ آن را نداريد از آتشي‌ بپرهيزيد كه‌ برافروزنده‌ آن‌ سنگ ها و مردم‌ مي باشند و اين‌ آتش‌ براي‌ كفار مهيا شده‌ در اين‌ دو آيه‌ شريفه‌ مردم‌ را به چند نكته‌ علمي‌ و برهاني‌ متوجه‌ مي كند .

اول‌ براي‌ رفع‌ شك‌ و ترديد درباره‌ نزول‌ قرآن‌ مردم‌ را دعوت‌ مي كند كه‌ سوره‌ مانند آن‌ بياورند زيرا اگر اين‌ قرآن‌ از نظر علمي‌ و فصاحت‌ ساخته‌ پيغمبر باشد او بشري‌ مانند ساير مردم‌ است‌ ديگران‌ مي توانند دراين‌ هنر انساني‌ مانند او باشند زيرا هر انساني‌ مي تواند خود را به علم‌ و هنر ساير انسان ها مجهز كند . در صورتي كه‌ اين‌ قرآن‌ ساخته‌ بشر باشد امكان‌ دارد كه‌ ساير دانشمندان‌ بتوانند قرآني‌ مانند اين‌ قرآن‌ بسازند و اگر عاجز ماندند و نتوانستند سوره‌اي‌ بسازند عجز آنها دليل‌ اعجاز قرآن‌ است‌ و اعجاز قرآن‌ دليل‌ اثبات‌ نبوت‌ پيغمبر است‌ لذا خداوند دراين‌ آيه‌ مي گويد شما هرگز نمي توانيد كتابي‌ مانند قرآن‌ بياوريد و بر شما معلوم‌ مي شود كه‌ قرآن‌ كتاب‌ خداست.‌ پس‌**،** ازآتش‌ جهنم‌ بپرهيزيد براي‌ اين كه‌ همين‌ قرآن‌ مي گويد هركس‌ در راه‌ كفر و معصيت‌ باشد در راه‌ روبرو شدن‌ با آتش‌ خواهد بود كافر و ظالم‌ براي‌ اثبات‌ قدرت‌ خود عاقبت‌ آتش‌ روشن‌ خواهد كرد و به‌ آن‌ آتش‌ مبتلا خواهد شد.

دراينجا خداوند متعال‌ دوچيز را عامل‌ افروزنده‌ آتش‌ مي داند يكي‌ مردم‌ و ديگري‌ سنگ ها بعضي‌ گمان‌ كرده‌اند كه‌ سنگ ها و مردم‌ هيزمي‌ هستند كه‌ بوسيله‌ آنها تنور جهنم‌ شعله‌ور مي شود و گفته‌اند كه‌ خدا تنور جهنم‌ را مي سازد پس‌ از آن‌ آدم ها و سنگ ها را ميان‌ آن‌ تنور مي ريزند تا با سوختن‌ آنها آتش‌ جهنم‌ شعله‌ ور گردد ولي‌ حق‌ اين‌ است‌ كه‌ آتش ها و عذاب ها بوسيله‌ مردم‌ و سنگ ها بوجود مي‌ آيد نه‌ اين كه‌ ‌ خدا جهنم‌ را با سنگ‌ و آدم‌ شعله‌ور كند بطوركه‌ نفت‌ و هيزم‌ جهنم‌ سنگ‌ و آدم‌ باشد.

همه‌ جا در آيات‌ قرآن‌ خداوند متعال‌ انسان‌ را سازنده‌ و روشن‌ كننده‌ آتش‌ معرفي‌ مي كند كلمه‌ وقود در اين جا بر وزن‌ فعول‌ و اكول‌ صيغه‌ مبالغه‌ است‌ يعني‌ بسيار روشن‌ كننده‌ و بر افروزنده‌ و مخصوصا"به‌ ضميمه‌ كلمه‌ حجاره‌ با انسان‌ مطلب‌ خيلي‌ روشن‌ مي شود كه‌ منظور از افروزندگي‌ آتش‌ اين‌ نيست‌ كه‌ انسان‌ و سنگ ها مانند هيزم‌ آتش‌ باشند زيرا با سنگ‌ آتش‌ افروخته‌ نمي شود. خداوند دراين‌ آيه‌ سنگ‌ و انسان‌ را دو عامل‌ ايجاد كننده‌ آتش‌ معرفي‌ مي كند. در تاريخ‌ بشريت‌ اولين‌ چيزي‌ كه‌ مايه‌ توليد آتش‌ شده‌ جرقه‌اي‌ بوده‌ كه‌ بوسيله‌ برخورد سنگ ها به يكديگر توليد شده‌. در اولين‌ مرتبه‌ انسان‌ متوجه‌ شد كه‌ از برخورد دو سنگ‌ به يكديگر آتش‌ پيدا مي شود و يا شايد از برخورد دو سنگ‌ هيزمي‌آتش‌ گرفت‌ از اين‌ راه‌ به كاوش‌ و جستجو برخواست.‌ جرقه‌اي‌ توليد كرد و به‌ آن‌ هيزم‌ آتش‌ داد همينطور بوسيله‌ پرتاب‌ سنگ‌ آدم‌ كشت‌ و آتش‌ جنگ‌ را روشن‌ كرد. اولين‌ انسان هاي‌ قاتل‌ بوسيله‌سنگ‌ حريف‌ خود را از پاي‌ درآورد. قابيل‌ بوسيله‌ سنگ‌ برادر خود را كشت‌، سنگ ها اولين‌ وسيله‌ پيدايش‌ آتش ها و اسلحه‌ آدم‌ كشي ها بوده ‌است‌. درآينده‌ تاريخ‌ آدم ها به‌ كمك‌ سنگ ها آتش‌ روشن‌ كرده‌اند تا عاقبت‌ از سنگ‌ كبريت‌ مواد آتش‌ زا ساخته‌اند تا اين كه‌ امروز مجهز به‌ بمب ها و اتم ها گرديده‌اند و زندگي‌ انسان ها را آتش‌ زده‌اند بايد بدانند همين‌ آتش‌ براي‌آنها در زندگي‌ آخرت‌ باقي‌ مي ماند و از مظلومين‌ به خود آنها برمي گردد و به صورت‌ جهنم‌ جلوه‌ مي كند. سنگ ها و آدم ها در پيدايش‌ آتش‌ دنيا و آخرت‌ عامل‌ افروزنده‌ آتشند نه ‌اين كه ‌آتش‌ به عامل‌ ديگري‌ روشن‌گردد واين‌ دو عامل‌ هيزمي‌ مي باشند كه‌ شعله‌ هاي‌ آتش‌ بوسيله‌ آنها روشن‌ و بر افروخته‌ گردد مانند نفت‌ و بنزين.‌ البته‌ چون‌ اين‌ دو عامل‌ پيدايش‌ آتش‌ هستند وسيله‌ برافروختگي‌ و شعله‌ وري‌ آن هم‌ خواهند بود براي‌ اين كه‌ هركس‌ براي‌ ظلم‌ آتش‌ روشن‌ كند به حكم‌ عدالت ‌الهي‌ خود او محكوم ‌به همان‌ آتش‌ خواهد شد چنان كه‌ مي گويند چاه ‌كن‌ هميشه‌ در ته‌ چاه ‌است‌ پس‌ كساني كه‌ با آتش‌ مردم‌ را معذب‌ مي كنند با همان‌ آتش‌ معذب‌ خواهند شد. در اين جا ممكن‌ است‌ بگوئيم‌ برهان‌ اين كه‌ خداوند متعال‌ فقط‌ انسان‌ و سنگ‌ را به عنوان‌ هيزم‌ آتش‌ معرفي‌ كرده‌ چيست‌ با اين كه‌ هيزم ها و ذغال ها و نفت‌ قير در عالم‌ بسيار است‌ و مي تواند وسيله‌ پيدايش‌ آتش‌ باشد جواب‌ اين‌ است‌ آتشي‌ كه‌ انسان‌ در آخرت‌ محكوم‌ به عذاب‌ آن‌ مي گردد آتشي‌ است‌ كه‌ نتيجه‌ كفر و گناه‌ او مي باشد كفر و گناه‌ بوسيله‌ خود انسان‌ براي‌ انسان‌ است‌ وليكن‌ ظلم‌ كه‌ از نتايج‌ كفر است‌ بوسيله‌ يك‌ عامل‌ خارجي‌ قابل‌ وقوع‌ مي باشد. وقتي‌ يك‌ انسان‌ كافر تصميم ‌بگيرد به ديگري‌ ستم‌ كند و او را به قتل‌ برساند نزديك ترين‌ وسيله‌اي‌ كه‌ با آن‌ ظلم‌ را عملي‌ مي سازد اين‌ است‌ كه‌ بوسيله‌ سنگي‌ مظلوم‌ را از پا در مي‌ آورد همانطور كه‌ ظلم ها و قتل هاي‌ اوليه‌ جهان‌ بوسيله‌ پرتاب‌ سنگ‌ انجام‌ گرفته‌ و آخرين‌ وسيله‌ هاي‌ ظلم‌ و قتل‌ هم‌ آتش‌ است‌ كه‌ انسان‌ به كمك‌ جرقه‌هاي‌ سنگ‌ به سوي‌ آن‌ هدايت‌ شده‌ است.‌ ازاين‌ جهت‌ كه‌ سنگ‌ اولين‌ و نزديك ترين‌ وسيله‌ ظلم‌ و قتل‌ و آتش‌ بوده‌ خداوند متعال‌ آن را همراه ‌انسان‌ عامل‌ پيدايش‌ آتش‌ معرفي‌ كرده‌ است‌ شايد شما بگوئيد پيدايش‌ قتل‌ و ظلم‌ بوسيله‌ سنگ‌ چه‌ ربطي‌ به‌ آتش‌ جهنم‌ دارد خدا مي گويد آتش‌ گير جهنم‌ سنگ‌ و انسان‌ است‌. جواب‌ اين‌ است‌ كه‌ همين‌ عذاب ها و آتش هاي‌ ظلم‌ و ستم‌ در قيامت‌ به خود آنها برمي گردد در وجود خود گلوله‌ آتش‌ مي شوند حرارتي‌ كه‌ از آتش‌ ظلم‌ در وجود انسان‌ پيدا شده‌ و مرده‌ است‌ در آخرت‌ به‌ اراده‌ مظلوم‌ به‌ بدن‌ ظالم‌ منتقل‌ مي شود و همان‌ جهنمي‌ مي شود كه‌ خبر داده‌ .

به دنبال‌آيه‌ مربوط‌ به‌ جهنم‌ درآيه‌ 25 مومنين‌ را به ‌بهشت‌ بشارت‌ مي دهد زيرا همه‌ جا انذار و تبشير با هم‌ توام‌ است‌ مي گويد :

اي‌ پيغمبر به كساني كه‌ اهل‌ ايمان‌ و عمل‌ صالح‌ مي باشند بشارت‌ بده‌ كه ‌عاقبت‌ براي‌ آنها باغ هائي‌ خواهد بود كه‌ از زير آن‌ نهرها جاري‌ مي گردد هرگاه‌ ميوه‌ و طعامي‌ براي‌ آنها حاضر نمايند مي خورند و مي گويند:

بهشت‌ و ميوه‌هاي‌ آن‌ چيزهائي‌ است‌ كه‌ پيش‌ از اين‌ در دنيا بهره‌ ما شده‌ در آن جا اقسام‌ ميوه‌ و طعام‌ شبيه‌ به يكديگر براي‌ آنها آماده‌ مي شود علاوه‌ بر اين‌ در بهشت‌ همسران‌ پاك‌ و پاكيزه‌اي‌ دارند و اين‌ زندگي‌ براي‌ آنها تا ابد ادامه‌ خواهد داشت‌.

دراين‌ آيه‌ شريفه‌ و هزاران‌ آيه‌ نظيرآن‌ خداوند متعال‌ بهشت‌ را به نام‌ باغ هايي‌ توصيف‌ مي كند كه‌از زيرآن‌ نهرهايي‌ جاري‌ مي شود. جنات‌ جمع‌ كلمه ‌جنت‌ به معناي‌ باغ هاي‌ پر درختي‌ است‌ كه‌ از زير درخت هاي‌ آن‌ نهرها جاري‌ مي شود زيرا صفاي‌ باغ‌ در جريان‌ آب‌ است‌ و چون‌ آب‌ از زير درخت هاي‌ آن‌ جاري‌ باشد طراوت‌ خاصي‌ پيدا مي كند ولي‌ شايد معناي‌ آيه‌ شريفه‌ به همين‌ جا خاتمه‌ پيدا نكند جريان‌ نهر از زير آن‌ باغ ها طبق‌ ترجمه‌ ظاهر شايد برهاني‌ باشد براي‌ اين كه‌ آن‌ باغ ها منبع‌ و معدن‌ تمام‌ نعمت هاي‌ مادي‌ و معنوي‌ اهل‌ بهشت‌ ميباشد. درخت ها و باغ هاي‌ بهشت‌ تنها براي‌ پيدايش‌ يك‌ نوع‌ ميوه‌ بوجود نيامده‌ بلكه‌ از يك‌ درخت‌ آنچه‌ بخواهند متوانند انواع‌ ميوه‌ به رنگ هاي‌ گوناگون‌ بچينند چنان كه‌ در احاديث‌ آمده‌ شاخه‌ اي‌ از درخت‌ طوبي‌ در خانه‌ هريك‌ از بهشتي ها قرار دارد كه‌ از آن‌ شاخه‌ ميوه‌ و حبه‌ و دانه‌ و شير و عسل‌ و غذاهاي‌ ديگر بدست‌ مي‌ آيد. در بعضي‌ آيات‌ ديگر جنات‌ به كلمه‌ عدن‌ توصيف‌ شده‌ چنان كه‌ مي گويد :

جنات‌ عدن‌ تجري‌ من‌ تحتها الانهار

جنات‌ عدن‌ در اين جا مانند معدن‌ و معادن‌ خبر مي دهد كه‌ هر يك‌ از آن‌ باغ ها معدن‌ تمام‌ نعمت ها مي باشد. بهشت‌ هر مومن‌ درآخرت‌ وجود خود او است‌ خداوند مومن‌ را به‌ نيروي‌ اسم‌ اعظم‌ كه‌ شاخه‌ شجره‌ طوبي‌ است‌ مجهز مي كند. مومن‌ با اراده‌ اعجازي‌ و كن‌ فيكوني‌ خود آن چه‌ بخواهد فراهم‌ ميكند با عمل‌ ارادي‌ خود مي تواند كوير را تبديل‌ به ‌باغ‌ بهشت‌ كند. پس‌ مومن‌ با اراده‌ خود جنات‌ عدن‌ تجري‌ من‌ تحتها الانهار است‌ و شاخه‌ شجره‌ طوبي‌ قدرت‌ ولايت‌ ائمه‌ اطهار است‌ يعني‌ هركس‌ ارتباط‌ به‌ ولايت‌ آنها داشته‌ باشد مجهز به‌ اسم‌ اعظم‌ مي شود و صاحب‌ اعجاز مي‌ گردد. پيروان‌ ائمه‌ شاگردان‌ مكتب‌ آنهايند وآنها شاگردان‌ مكتب‌ خدا. رابطه‌ شاگرد و استاد اين‌ است‌ كه‌ استاد مي خواهد علم‌ و هنر خود را به‌ شاگرد بياموزد و شاگرد به‌ علم‌ و هنر استاد مجهز شود. خداوند شاگردان‌ خود را كه‌ ائمه‌ اطهارند به‌ علم‌ و هنر خود مجهز نموده‌ و آنها نيز شاگردان‌ خود را كه‌ شيعيانند به‌ علم‌ و هنر خود مجهز مي كنند پس‌ بهشتيان‌ خودشان‌ مانند ائمه‌ جنات‌ عدن‌ تجري‌ من‌ تحتها الانهارند هر جا باشند و هر چه‌ بخواهند فوري‌ براي‌ آنها آماده‌ مي شود .

معاني‌ عميق‌ و عجيب‌ كه‌ از اين‌ آيات‌ استنباط‌ مي شود بيشتر در تفسير سوره‌ نساء يادآوري‌ شده‌ است‌ .

در اين‌ آيه‌ شريفه‌ آيه‌ 24 خداوند متعال‌ در بيان‌ مثل هاي‌ ساده‌ قرآن‌ سخن‌ مي گويد و ميفرمايد :

خدا حيا نمي كند كه‌ در قرآن‌ مثل هاي‌ ساده‌اي‌ بزند. مثل‌ به‌ پشه‌ يا بالاتر از آن. در اين جا كساني كه‌ به خدا ايمان‌ دارند و خوش‌ عقيده‌ مي باشند مي دانند كه‌ مثل هاي‌ خدا حق‌ است‌ بهترين‌ راه‌ تعليمات‌ است‌ و اما كفار اعتراض‌ مي كنند و مي گويند منظور خدا از اين‌ مثل ها چيست‌ كه‌ با آن‌ بسياري‌ را گمراه‌ كند و بسياري‌ را هدايت‌ نمايد با اين كه‌ فقط‌ مردم‌ فاسق‌ با اين‌ مثل ها گمراه‌ مي شوند.

مثل‌ به معناي‌ نمونه‌ است‌ وقتي‌ چيزي‌ را به عنوان‌ نمونه‌ ظاهرسازند تا بوسيله‌ آن‌ چيزهاي‌ مخفي‌ و مستور را در نظر ديگري‌ آشكار سازند آن‌ نمونه‌ را مثل‌ و اشياء مخفي‌ را ممثل‌ مي نامند. بين‌ مثل‌ و ممثل‌ كوچك ترين‌ شباهت‌ كافي‌ است‌ كه‌ آن را وجه‌ تشبيه‌ مي نامند مثل‌ براي‌ اين‌ است‌ كه‌ اشياء مستور را در نظر شنونده‌ آشكار سازد غالبا "معقولات‌ را به محسوسات‌ مثل‌ مي زنند تا از طريق‌ مماثله‌ و مقايسه‌ شناخته‌ شود مثل ها لازم‌ نيست‌ كه‌ از اشياء مهم‌ و بزرگ‌ باشد بلكه‌ براي‌ بيان‌ حقايق‌ مجهول‌ ممكن‌ است‌ عرش‌ خدا و قدرت‌ او را به‌ شاخك‌ و قدرت‌ مورچه‌اي‌ مثل‌ بزنند لذا در جواب‌ كساني كه‌ بر مثل هاي‌ خدا ايراد گرفته‌اند خداوند متعال‌ اين‌ آيه‌ شريفه‌ را نازل‌ كرده‌ تا به‌ آنان‌ بفهماند كه ‌ناچيز بودن‌ مثل‌ دليل‌ ناچيز بودن‌ ممثل‌ نيست‌ زيرا اين جا ارزش‌ مطالب‌ به‌ اين‌ است‌ كه‌ يك‌ حقيقت‌ مجهولي‌ معلوم‌ گردد خواه‌ آن‌ علم‌ يا بيان‌ مثل هاي‌ بزرگ‌ و يا كوچك‌ باشد مثلا"درآياتي كه‌ خداوند تخت‌ سلطنتي‌ خود را به‌تخت‌ پادشاهان‌ تشبيه‌ مي كند، مثل ‌اين ‌است‌ كه‌ رمز عظمت‌ و قدرت‌ خود را به ‌شاخه‌ مورچه ‌تشبيه‌ كرده ‌باشد زيرا تخت‌ قدرت‌ پادشاهان ‌در قياس‌ با عرش‌ عظمت‌ و قدرت‌ خدا مانند قياس‌ صفر با بي‌ نهايت‌ است‌ اما براي‌ ايجاد فهم‌ ابتدائي‌ چنين‌ مثل هائي‌ لازم‌ است‌ .

و در ضمن‌ همين‌ آيه‌ و آيه‌ 27 اعتراض‌ گران‌ را به كفر و سفاهت‌ معرفي‌ مي كند و مي گويد به جاي‌ اين كه‌ از بيان‌ مثل ها هدايت‌ شوند و دانش‌ فرا گيرند اعتراض‌ مي كنند آنها فاسق‌ مي باشند. كساني‌ هستند كه‌ عهد خدا را بعد از آن كه‌ محكم‌ شده‌ است‌ مي شكنند و از كساني كه‌ مامورند با آنها رابطه‌ محكم‌ داشته‌ باشند قطع‌ رابطه‌ مي كند

علاوه‌ در زمين‌ فساد بوجود مي آورند آنهايند كه‌ از عمر و عمل‌ خود بجز خسارت‌ بهره‌اي‌ ندارند .

عهد شكني‌ از لوازم‌ بي‌ ايماني‌ انسان‌ است.‌ انسان‌ كافر نمي تواند عهد و پيمان‌ خود را استوار بدارد تا زماني‌ بر عهد خود باقي‌ مي ماند كه‌ منافعي‌ براي‌ او داشته ‌باشد و در صورت‌ فقدان‌ فايده‌ و مخصوصا" در موردي‌ كه‌ پايداري‌ براي‌ او ضرري‌ داشته‌ باشد و يا مايه‌ محروميت‌ شود يا خود را غالب‌ ببيند عهد خود را مي شكند ولي‌ انسان‌ با ايمان‌ عهد شكني‌ را گناه‌ بزرگي‌ مي داند و براي‌ حفظ‌ ايمان‌ و اطاعت‌ خدا مجبور است‌ بر عهد خود پايدار بماند

كافر با كفر خود عهد خدا را شكسته‌ پس‌ نمي تواند بر عهد مردم‌ باقي‌ بماند. عهد خدا با مردم‌ در اين‌ آيه‌ شريفه‌ همان‌ عهد تكويني‌ و وجداني‌ مي باشد. هر انساني‌ آنگاه‌ كه‌ به‌ عقل‌ و فكر مي رسد و مي تواند وجداني‌ داشته‌ باشد كه‌ عظمت‌ خداي‌ خود را درك‌ كند خود را به اطاعت‌ خدا محكوم‌ و ملزم‌ بداند مخصوصا" وقتي كه‌ پيغمبران‌ مردم‌ را به سوي‌ خدا دعوت‌ مي كنند يكچنين‌ پيماني‌ را عهد خدا مي گويند. كساني كه‌ به‌ به نداي‌ وجدان‌ احترام‌ گذاشته‌ و دعوت‌ پيغمبران‌ را اجابت‌ مي كنند بر عهد خود باقي‌ هستند و مواظبند با اولياء خدا رابطه‌ داشته‌ باشند و سرمايه‌ عمر خود را در راه‌ اطاعت‌ خدا به مصرف‌ برسانند**،** اهل‌ ايمان‌ هستند

دراين‌ آيه‌ شريفه‌ منظور از صله‌اي كه‌ مورد امر خدا واقع‌ شده‌ صله‌ رحم‌ و ارتباط‌ به‌ خاندان‌ آل‌ محمد است‌ و قطع‌ صله‌ به معناي‌ مخالفت‌ با علي‌ و اولاد او مي باشد زيرا ارتباط‌ با آل‌ محمد ارتباط‌ با خدا و مكتب‌ اسلام‌ است.‌ مكتب‌ اسلام‌ يگانه‌ راه‌ ارتباط‌ با خداوند متعال‌ و آينده‌ آخرت‌ است.‌ قطع‌ رابطه‌ از آل‌ محمد درست‌ به معناي‌ قطع‌ رابطه‌ از مكتب‌ اسلام‌ است‌. مسائل‌ مربوط به‌ توحيد و عالم ‌آخرت‌ و روح‌ شناسي‌ و فرشته‌ شناسي‌ همه ‌اين ها در مكتب‌ آل‌ محمد است.‌ ساير مكتب‌ ها جهل‌ مطلق‌ است‌ اثري‌ از معارف‌ توحيدي‌ ندارد پس‌ قطع‌ رابطه‌ از آل‌ محمد يعني‌ قطع‌ رابطه‌ از همه‌ چيز در دنيا و آخرت‌ .

به دنبال‌ آيه‌ نقض‌ عهد خداوند متعال‌ در آيه‌ 29 مردم‌ را متوجه‌ موت‌ و حيات هاي‌ متعددي‌ مي كند كه‌ بر انسان ها گذشته‌ و به دليل‌ عارض‌ شدن‌ موت‌ و حيات‌ متعدد كفر انسان‌ را مايه‌ تعجب‌ و شگفتي‌ مي داند و مي گويد چطور به خود اجازه‌ مي دهيد كه‌ كافر به خدا شويد با اين كه‌ پيش‌ از اين‌ در عالم‌ جماد و نبات‌ مرده‌ بوديد خدا شما را از صلب‌ و رحم‌ بيرون‌ آورد و به‌ شما حيات‌ بخشيد و بعد از اين‌ براي‌ مرتبه‌ دوم‌ شما را مي ميراند و به عالم‌ خاك‌ بر مي گرداند و باز در قيامت‌ شما را زنده‌ مي كند و درآن‌ زندگي‌ به سوي‌ خدا بر مي گرديد. در اين ‌آيه‌ شريفه‌ براي‌ انسان‌ دو موت‌ و دو حيات‌ ياد آوري‌ شده ‌است. موت‌ اول ‌پيش‌ از ورود به ‌دنيا در عالم‌ خاك‌. زندگي‌ اول‌ بعد از موت‌ **،** حيات‌ در اين‌ عالم‌ دنيا. موت‌ دوم‌ مرگ‌ در اين‌ عالم‌ و ورود به عالم‌ قبر. حيات‌ دوم‌ زندگي‌ در قيامت‌ بعد از موت‌ دنيا . بنابراين‌ در دو حالت‌ موت‌ يعني‌ در موت‌ پيش‌ از دنيا و مرگ‌ پيش ‌از قيامت‌ حيات‌ و زندگي‌ وجود ندارد و آن چه‌ در عالم‌ قبر و برزخ‌ تذكر داده‌اند يك‌ حالات‌ روحي‌ ( مانند كساني كه‌ خوابيده‌اند و خواب‌ مي بينند ) بيش‌ نيست‌ و اگر در عالم‌ قبر و برزخ‌ حيات‌ و زندگي‌ مانند تشكيلات‌ زندگي‌ دنيا وجود داشته‌ باشد كه‌ مردم‌ با هم‌ محشور باشند و بعد از آن‌ مرگي‌ عارض‌ شده‌ و در قيامت‌ زنده‌ شوند سه‌ مرتبه‌ بايستي‌ موت‌ و حيات‌ مكرر شده‌ و از دو مرتبه‌ بيشتر باشد مثلا" سه‌ مرتبه‌ و يا چهار مرتبه‌ موت‌ و حيات‌ واقع‌ گردد و اين‌ برخلاف‌ ظاهرآيات‌ قرآن‌ است‌ چه ‌اين كه‌ درآيات‌ قرآن‌ در اين‌ سوره‌ و سوره‌هاي‌ ديگر بعد از مرگ‌ در زندگي‌ دنيا و حيات‌ در زندگي‌ آخرت‌ مرگ‌ و حياتي‌ تذكر نمي دهد. به‌ آيه‌ برزخ‌ توجه‌ كنيد خدا ميفرمايد: بعد از زندگي‌ دنيا در برزخيد تا روزي كه‌ زنده‌ شويد و از قبر بيرون‌ آييد اگر برزخ‌ حيات‌ باشد الي‌ يوم‌ يبعثون‌ غلط‌ است‌ پس‌ برزخ‌ عالم‌ مرگ‌ است‌ تا وقتي كه‌ زنده‌ شوند. و اما برهان‌ اين كه‌ ما پيش‌ از اين‌ مرده‌ بوده‌ايم‌ و خدا در عالم‌ به ما زندگي‌ بخشيد اين‌ است‌ كه‌ ماده‌ اوليه‌ ساختمان‌ وجود ما كه‌ همان‌ روح‌ و جسم‌ است‌ در عالم‌ بوده‌ ما پيش‌ از اين‌ در دل‌ خاك‌ و آب‌ بوده‌ايم‌ ولي‌ در آن‌ حال‌ زنده‌ نبوده‌ و زندگي‌ نداشته‌ايم‌ چنان كه‌ بعد از اين‌ خاك‌ مي شويم‌ و زندگي‌ نداريم‌. خدا از آن‌ آب‌ و خاك‌ ما را بوجود آورده‌ و درقيامت‌ هم‌ از اين‌ آب‌ و خاك‌ ما را خارج‌ مي كند .

در سوره‌ دهر در اولين‌ آيه‌ خداوند متعال‌ مي فرمايد كه :

‌آيا انسان‌ به خاطر دارد كه‌ مدتي‌ از روزگار بر او گذشته‌ و ذكري‌ از او در عالم‌ نبوده‌ است.

‌ امام‌ باقر عليه‌ السلام‌ در تفسير اين‌ آيه‌ ميفرمايد:

انسان‌ مقدر بوده‌ وليكن‌ مذكور نبوده ‌است‌ همانطوركه‌ مردگان‌ الان‌ در عالم‌ قبر هستند به صورت‌ خاك‌ در آمده‌اند و در مجالس‌ زندگان‌ ورود و جلوسي‌ ندارند پيش‌ از دنيا هم‌ مرده‌ بوده‌ در عالم‌ خاك‌ و آب‌ بوده‌اند و ذكري‌ از آنها در ميان‌ نبوده ‌است.‌ خداوند متعال‌ در آيه‌ ديگر ميفرمايد :

شما را از خاك‌ آفريدم‌ و دو مرتبه‌ به‌ خاك‌ برمي گردانم‌ و باز شما را در قيامت‌ از خاك‌ بيرون‌ مي‌ آورم.‌ بنابراين‌ انسان هائي‌ كه ‌الان‌ وارد زندگي‌ دنيا مي شوند پيش‌ از اين‌ در خاك‌ و آب‌ به حال‌ مرگ‌ بوده‌اند پس‌ آيات‌ قرآن‌ و مسئله‌ دنيا و آخرت‌ موت‌ در دنيا و حيات‌ در آخرت‌ قائل‌ است‌. اگر بين‌ دنيا و آخرت‌ حيات‌ ديگري‌ باشد كه‌ انسان ها زنده‌ شوند زندگي‌ كنند و باز بميرند بايستي‌ موت‌ و حيات هاي‌ متعدد قايل‌ شويم‌ كه‌ برخلاف‌ نصوص‌ قرآن‌ است‌. حيات‌ روحي‌ از نوع‌ خواب‌ ديدن‌ است‌ كه‌ آن هم‌ حيات‌ به حساب‌ نمي‌آيد همانطور كه‌ حالات‌ عالم‌ خواب‌ بيداري‌ به حساب‌ نمي آيد درآيه‌ شريفه‌ بعد خداوند متعال‌ براي‌ اثبات‌ قدرت‌ خود و اثبات‌ گشايشي‌ كه‌ به‌ انسان‌ داده‌ و منافعي‌ كه‌ دراختيار انسان‌ گذارده‌ است‌ مي گويد او خداست‌ كه‌ تمام‌ آن چه‌ در زمين‌ است‌ براي‌ شما انسان ها آفريده‌ و بعد از خلقت‌ زمين‌ توجه‌ به‌ ساختمان‌ آسمان‌ نموده‌ و آن را هفت‌ طبقه‌ روي‌ هم‌ خلق‌ كرده‌ است.‌ خدا به‌ هرچيزي‌ داناست‌ اين‌ آيه‌ و آيات‌ نظير آن‌ در خلقت‌ زمين‌ و آسمان‌ از عجايب‌ آيات‌ است.‌ تفسير خلقت‌ آسمان‌ هاي‌ هفت‌ گانه‌ و زمين ها ي‌ هفت‌ گانه‌ درآيات‌ مربوط‌ به ‌آن‌ خواهدآمد زيرا هفت‌ طبقه‌ آسمان‌ و زمين‌ از نظر تفسير و تاويل‌ خيلي‌ عجيب‌ وعميق‌ است‌ كه‌ در كتاب‌ برهان‌ معراج‌ و شق‌ القمر روشن‌ شده‌ است‌.

و اما تفسير قسمت‌ اول‌ اين‌ آيه‌ راجع‌ به‌ وسعت‌ دايره‌ مالكيت‌ انسان‌ است.‌ اولا انسان‌ اشرف‌ مخلوقات‌ خداوند متعال‌ بوده‌ اولين‌ موجودي كه‌ بعد از خدا مي فهمد و مي داند و شعور و ادراك‌ دارد انسان‌ است‌ و اين‌ فهم‌ و دانائي‌ ايجاب‌ مي كند كه‌ انسان‌ مالكيت‌ داشته‌ باشد و صاحب‌ چيزي‌ باشد. اين‌ نكته‌ هم‌ نا گفته‌ نماند كه‌ آن چه‌ خداوند متعال‌ آفريده‌ از نعمت هاي‌ مادي‌ و معنوي‌ در زمين‌ و آسمان‌ براي‌ غير انسان‌ ضرورت‌ ندارد و مورد استفاده‌ هم‌ واقع‌ نمي شود. خورشيد و ماه‌ و ستاره‌ و زمين‌ و آسمان‌ و عرش‌ و كرسي‌، لوح‌ ، قلم‌ ، دريا و صحرا **،** همه‌ و همه‌ براي‌ انسان‌ خلق‌ شده‌ و براي‌ انسان‌ قابل‌ استفاده‌ است‌ زيرا خداوند متعال‌ به‌ ذات‌ خود غني‌ است‌ و به‌ چيزي‌ سواي‌ خود محتاج‌ نمي باشد. خداوند از آن چه‌ آفريده‌ استفاده‌ نمي كند و آن چه‌ هست‌ براي‌ خدا بهره‌ و فايده‌ ندارد. فرشته‌ ها كه‌ از نور آفريده‌ شده‌اند به‌ چيزي‌ احتياج‌ ندارند و آنها مانند انسان‌ از نعمت هاي‌ خدا بهره‌ و لذت‌ نمي‌ برند و از عذاب‌ الهي‌ رنج‌ نمي‌ كشند. محيط‌ نوراني‌ و ظلماني‌ و محيط‌ بهشت‌ و جهنم‌ براي‌ آنها يكسان‌ است‌ صحت‌ و مرض‌ براي‌ آنها مفهومي‌ ندارد و از چيزي‌ متاثر نمي‌ شوند پس‌ آن چه‌ كه‌ هست‌ براي‌ انسان‌ قابل‌ استفاده‌ است.‌ به‌ اين‌ مناسبت‌ در اين‌ آيه‌ خداوند متعال‌ مي گويد كه‌ تمام‌ آن چه‌ در زمين‌ است‌ براي‌ شما انسان ها خلق‌ كرده‌ام‌ اگر غير انسان‌ از مخلوقات‌ ديگر مي‌ توانستند مالك‌ باشند و استقاده‌ ببرند خداوند مي‌گفت‌ قسمتي‌ از آن چه‌ در زمين‌ است‌ براي‌ شما خلق‌ كرده‌ام‌ نه‌ اين كه‌ بگويد تمام‌ آن چه‌ در زمين‌ است‌ براي‌ شما آفريده‌ام‌ بنابراين‌ تحقيق‌ تنها مخلوقي كه‌ مي تواند مالك‌ ذخائر و منابع‌ نعمت‌ دنيا و آخرت‌ باشد انسان‌ است‌. مالكيت‌ انسان‌ از نظر كميت‌ و كيفيت‌ مانند وجود و خلقت‌ او نامتناهي‌ بوده‌ و براي‌ آن‌ حدي‌ قابل‌ تصور نيست‌ بطوري كه‌ اگر بتواند استعداد و ايمان‌ و تربيت‌ خود را به حد كمال‌ برساند مالك‌ تمام‌ هستي ها و انسان ها و مالك‌ لطف‌ و محبت‌ خدا و همين طور صاحب‌ اراده‌ و قدرت‌ خدا خواهد شد ممكن‌ است‌ خواننده‌ اين‌ جملات‌ تعجب‌ كند و بگويد كه‌ چگونه‌ انسان‌ مي تواند مالك‌ تمام‌ انسان ها و تمام‌ هستي ها باشد و چطور مي شود كه‌ انسان‌ صاحب‌ اراده‌ خدا گردد در جواب‌ مي گوئيم‌ با توجه‌ به‌ خلقت‌ و ارزش‌ وجودي‌ انسان‌ مطالب‌ مورد ادعا كاملا"درست‌ و بجا خواهد بود زيرا اولين‌ موجودي كه‌ در عالم‌ بعد از خدا مي تواند بداند و بفهمد انسان است.‌ خدا فقط‌ انسان‌ را مي خواهد و ساير مخلوقات‌ را براي‌ انسان‌ خلق‌ كرده‌ است‌ در اين‌ رابطه‌ حديث‌ قدسي‌ از قول‌ خدا نقل‌ مي‌كند كه‌ خدا فرمود: ايها الانسان‌ خلقت‌ الاشياء لاجلك‌ و خلقتك‌ لاجلي. ‌اي‌ انسان‌ همه‌ چيز را براي‌ تو و تو را برای خودم‌ آفريدم‌ . مالكيت‌ انسان‌ نسبت‌ به‌ آن چه‌ كه‌ هست‌ واضح‌ و روشن‌ است‌ زيرا انسان‌ از همه‌ چيز بهتر و بالاتر است.‌ انسان‌ مي داند و براساس‌ دانائي‌ مي تواند اما ساير مخلوقات‌ نمي دانند و نمي توانند. اگر انسان‌ در سطح‌ ماه‌ و خورشيد بنشيند مالك‌ ماه‌ و خورشيد خواهد بود و اگر به‌ ستاره‌ ها مسافرت‌ كند مالك‌ آنها خواهد بود زيرا به هرجا برود و با هرچيز روبرو شود از آن جا و از آن‌ چيز بهتر خواهد بود و اين‌ برتري‌ دليل‌ مالكيت‌ انسان‌ است‌ و اما مالكيت‌ انسان‌ نسبت‌ به‌ لطف‌ و اراده‌ خداوند متعال‌ به‌ اين‌ جهت‌ است‌ كه‌ انسان‌ در راه‌ تكامل‌ و اطاعت‌ خدا محبوب‌ خدا قرارمي گيرد تا جائي كه‌ تنها مطلوب‌ و تنها هدف‌ خداوند خواهدشد. چنانكه‌ درحديث‌ شب‌ معراج‌ خداوندمتعال‌ به‌ پيغمبراكرم ‌ميفرمايد اناو انت‌ و خلقت‌ الاشياء لاجلك‌

من‌ فقط‌ تو را مي خواهم‌ و هرچه‌ هست‌ براي‌ تو آفريده‌ ام. در اين‌ موقع‌ كه‌ انسان‌ محبوب‌ واقعي‌ خدا قرار گرفت‌ و علم‌ او با علم‌ خدا همآهنگ‌ شد همان‌ را مي خواهد كه ‌خدا خواسته‌ و همان‌ را اراده‌ مي كند كه‌ خدا اراده‌ كرده‌ و در صورتي كه‌ انسان‌ همان‌ را بخواهد كه‌ خدا خواسته‌ مثل‌ اين‌ است‌ كه‌ مالك‌ اراده‌ خدا شده‌ زيرا اراده‌خدا فقط‌ به‌ نفع‌ انسان‌ كار مي كند.

حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ در باره‌ حضرت‌ زهرا مي‌ فرمايد : ان‌ الله‌ يرضي‌ لرضاها و يغضب‌ لغضبهما

از آن چه‌ زهرا راضي‌ مي شود خدا هم‌ راضي‌ است‌ و بر هركس‌ غضب‌ كند خدا هم‌ غضب‌ خواهد كرد. اين‌ حديث‌ شريف‌ چنان‌ مي فهماند كه‌ گوئي‌ زهرا مالك‌ رضا و غصب‌ خدا شده‌ است‌ براي‌ اين كه‌ رضا و غضب‌ حضرت‌ زهرا با رضا و غضب‌ خداوند متعال‌ وحدت‌ پيدا كرده‌. اين‌ است‌ مقام‌ و مالكيت‌ انسان‌ كامل‌ كه‌ وحدت‌ ارادي‌ با خدا پيدا مي‌كند

و اما مهندسي‌ هفت‌ آسمان‌ به دنباله‌ بيان‌ مالكيت‌ انسان‌ نشانگر اين‌ است‌ كه‌ منظور از اين‌ هفت‌ آسمان‌ دوران‌ تكامل‌ انسان‌ است‌ زيرا آسمان‌ در قرآن‌ به‌ دو معنا اطلاق‌ شده:‌ اول‌ آسمان‌ به‌ معناي‌ فضا دوم‌ آسمان‌ به‌ معناي‌ علم‌ مخصوصا"در مواردي كه‌ خدا طبقات‌ هفتگانه‌ آسمان‌ را اسم‌ مي برد و همراه‌ آن‌ طبقات‌ زمين‌ را اسم‌ نمي‌ برد بيشتر ناظر به‌ مراتب‌ تكامل‌ انسان‌ است‌ تا روزي‌ كه‌ انسان‌ در انتهاي‌ كمال‌ قرارگيرد گرچه‌ ذكر طبقات‌ آسمان‌ ايجاب‌ مي كند كه‌ همراه‌ آنها طبقات‌ زمين‌ هم‌ وجود داشته‌ باشد زيرا ملازمت‌ آسمان‌ و زمين‌ مانند ملازمت‌ شب‌ و روز است‌ كه‌ هر شبي‌ روزي‌ هم‌ لازم‌ دارد وليكن‌ در اين‌ آيه‌ به‌ مناسبت‌ وسعت‌ دايره‌ مالكيت‌ و اين كه‌ وسعت‌ دايره‌ مالكيت‌ انسان‌ برابر با وسعت‌ علم‌ و دانش‌ اوست‌ كشف‌ مي شود كه‌ منظور از اين‌ هفت‌ آسمان‌ معناي‌ تاويلي‌ آن‌ است‌ يعني‌ طبقات‌ و مراتب‌ علم‌ و حكمت‌ انسان‌ زيرا در انسان‌ تحولاتي‌ بوجود مي‌ آيد تا به‌ كمال‌ مطلق‌ برسد و در آخرين‌ تحول‌ كه‌ كلاس‌ هفتم‌ است‌ حالت‌ لقاء الهي‌ در انسان‌ پيدا مي شود.

در كتاب‌ برهان‌ معراج‌ وشق‌ القهر با استدلال‌ به‌ حديث‌ مراتب‌ تكامل‌ حضرت‌ابراهيم‌ عليه‌ السلام‌ در كتاب‌ كافي‌ ( ان‌ الله‌ اتخذ ابراهيم‌ عبدا")

به‌ اين‌ كلاس هاي‌ هفتگانه‌ اشاره‌ شده‌ است‌ به‌ هر ميزاني‌ كه‌ علم‌ انسان‌ بالا مي رود قدرت‌ و مالكيت‌ او هم‌ بالا مي‌رود زيرا انسان‌ آنچه‌ را بداند مي‌خواهد و آنچه‌ بخواهد اجابت‌ مي شود.

در آيه‌ شريفه‌ .3 الي‌ 34 خداوند متعال‌ يكي‌ از بزرگ ترين‌ اسرار خلقت‌ انسان‌ و مقايسه‌ او را با فرشتگان‌ بيان‌ مي دارد مي‌ فرمايد: اي‌ پيغمبر زماني‌ را يادآوري‌ كن‌ كه‌ پروردگار تو در نظر گرفت‌ خليفه‌اي‌ در روي‌ زمين‌ خلق‌ كند يعني‌ موجودي‌ بيافريند كه‌ بتواند كار خدا را در روي‌ زمين‌ انجام‌ دهد فرشته‌گان‌ زبان‌ اعتراض‌ گشودند و گفتند با اين كه‌ ما تو را تسبيح‌ و تقديس‌ مي‌ كنيم‌ چطور مي‌ خواهي‌ در زمين‌ كسي‌ را خلق‌ كني‌ كه‌ فساد بپا كند و خون‌ مردم‌ را بريزد خدا فرمود: من‌ به‌ چيزي‌ آگاهم‌ كه‌ شما آن را نمي دانيد .

پس‌ ازآن كه‌ آدم‌ را خلق‌ كرد اسماء خلايق‌ و حقايق‌ را به‌ او آموخت‌ آن‌ اسماء را به‌ فرشتگان‌ عرضه‌ داشت‌ و گفت‌ اگر شما راست‌ مي‌ گوئيد كه‌ از آدم‌ برتر و بالاتر مي باشيد از آن‌ اسماء خبر دهيد فرشتگان‌ جواب‌ دادند كه‌ پروردگارا**،** ما سواي‌ آن چه‌ تو به‌ ما تعليم‌ دهي‌ نمي دانيم‌ تو حكيم‌ و دانائي‌ . در اين‌ موقع‌ خدا به‌ آدم‌ دستور داد كه‌ فرشتگان‌ را از آن‌ اسماء آگاه‌ كند پس‌ از آن كه‌ آدم‌ اسماء را به‌ فرشتگان‌ خبرداد خدا به‌ فرشتگان‌ فرمود من‌ به‌ شما نگفتم‌ كه‌ از آن چه‌ آشكار مي داريد و يا پنهان‌ مي سازيد آگاهي‌ دارم‌ در اين‌ آيه‌ شريفه‌ خداوندمي گويد كه‌ مي خواهم‌ در روي‌ زمين‌ جانشيني‌ قراردهم‌ و بعدا"بيان‌ مي دارد كه‌ آن‌ جانشين‌ به‌ علم‌ و دانش‌ مجهز مي‌ باشد و بدين‌ وسيله‌ از فرشتگان‌ برتر و بالاتر مي باشد.

موضوعاتي كه‌ دراين‌ آيات‌ مورد بحث‌ قرار گرفته‌ يكي‌ اين‌ است‌ كه‌ فرشتگان‌ چيستند و چگونه‌ تسبيح‌ مي گويند و چطور خداوند متعال‌ باآنها سخن‌ مي گويد و ديگر اين كه‌ چطور انسان‌ مي تواند خليفه‌ خدا باشد و فرشتگان‌ نمي توانند چنين‌ خلافتي‌ داشته‌ باشند. سوم‌ اين كه‌ منظور از آن‌ اسماء چيست‌ و كيست‌ و چگونه‌ خدا آن را به‌ آدم‌ آموخته‌ و فرشتگان‌ از آن‌ خبر ندارند.

اما بحث‌ اول‌ راجع‌ به‌ فرشتگان‌ و خلقت‌ آنها در جاي‌ خود مفصلا"خواهد آمد چه‌ اين كه‌ يكي‌ از حقايق‌ غيبي‌ كه‌ تقريبا" يك‌ چهارم‌ هستي‌ جهان‌ آفرينش‌ را تشكيل‌ مي دهد فرشتگان‌ مي باشند بحث‌ در كيفيت‌ هستي‌ آنها بحثي‌ جداگانه‌ و مفصل‌ خواهد بود. آنچه‌ مسلم‌ است‌ اين‌ است‌ كه‌ خداوند متعال‌ در كتاب‌ مقدس‌ خود گاهي‌ از زبان‌ جماد و نبات‌ و حيوان‌ سخن‌ مي گويد چنان‌ كه‌ مي گويد : قالت‌ الارض‌ قالت‌ السماء

و ميگويد : النجم‌ و الشجر يسجدان‌

گفتگوي‌ زمين‌ و آسمان‌ در اين جا به‌ معناي‌ گفتگوي‌ يك‌ موجود عالم‌ و دانا نيست.‌ انسان‌ عالم‌ که سخن‌ مي گويد و سخن‌ خود را مي فهمد و مي داند**،**  قابليت‌ دارد كه‌ طرف‌ خطاب‌ و گفتگوي‌ خداوند متعال‌ باشد ولي‌ جمادات‌ و حيوانات‌ عقل‌ و شعور ندارند كه‌ بتوانند سخن‌ بگويند و يا اين كه‌ كسي‌ با آنها سخن‌ بگويد ليكن‌ خداوند متعال‌ به‌ نيابت‌ از حال‌ واقعي‌ آنها سخن‌ مي گويد. معناي‌ سخن‌ گوئي‌ در اين‌ جا اين‌ است‌ كه‌ اگر آنها شعور و ادراك‌ داشته‌ باشند اين‌ چنين‌ حال‌ خود را گزارش‌ مي دهند چنان كه‌ ما مي گوئيم‌ اين‌ حيوان‌ تشنه‌ و گرسنه‌ اگر زبان‌ داشته‌ باشد مي گويد من‌ تشنه‌ام‌ و گرسنه‌ام‌. كتاب‌ كليله‌ و دمنه‌ بياني‌ از همين‌ حقيقت‌ است‌ كه‌ حكماي‌ هندوستان‌ از زبان‌ حيوانات‌ نوشته‌اند و گفته‌اند شير چنين‌ ‌ و روباه‌ چنين‌ گفت. خداوند متعال‌ در كتاب‌ مقدس‌ خود خبر ميدهد كه‌ ماه‌ و خورشيد به‌ حساب‌ حركت‌ مي كنند ستارگان‌ و درخت ها سجده‌ مي كنند تسبيح‌ خدا را مي گويند و در آيه‌ ديگر خبر ميدهد كه‌ من‌ به‌ زمين‌ و آسمان‌ گفتم‌ كه‌ به‌ ميل‌ خود يا به اجبار به سوي‌ خدا حركت‌ كنيد آنها جواب‌ دادند كه‌ به‌ ميل‌ خود به سوي‌ تو مي‌آئيم‌ و از اين‌ قبيل‌ آيات‌ در كتاب‌ خدا بسيار است‌. آنچه‌ روشن‌ است‌ اين‌ است‌ كه‌ اين ها همه‌ زبان‌ حال‌ موجودات‌ است‌ نه‌ زبان‌ مقال‌ زيرا آنها بيان‌ و سخن‌ ندارند كه ‌بتوانند مانند انسان‌ و خدا موجي‌ به‌ نام‌ صدا و سخن‌ ايجاد كنند. از طريق‌ شنوائي‌ سخنان‌ خود را بشنوانند ممكن‌ است‌ كسي‌ بگويد كه‌ اين‌ مخلوقات‌ درك‌ و معرفت‌ دارند مي توانند موقعيت‌ خود و خداي‌ خود را بشناسند ولي‌ زباني‌ ندارندكه‌ معرفت‌ خدا را حكايت‌ كنند مانند انسان‌ دانائي كه‌ زبان‌ او از كار مي افتد و نميتواند حال‌ خود را گزارش‌ بدهد ولي‌ مي داند و مي‌ فهمد جواب‌ مي دهيم‌ كه‌ اگر چنين‌ درك‌ و معرفتي‌ در موجودات‌ عالم‌ باشد و نتوانند اظهار كنند لازمه‌اش‌ اين‌ است‌ كه‌ اولا"خدا يك‌ موجود عالمي‌ را در حال‌ خفگي‌ و خفقان‌ قرار دهد و ثانيا" موجود صاحب‌ شعور را در شكل‌ پستي‌ از نظر خلقت‌ درآورد و او را به صورت‌ جماد و يا نبات‌ و يا حيوان‌ بسازد و اين‌ شكل‌ توهين‌ به يك‌موجود صاحب‌ شعور و ادراك‌ بوده‌ و مايه‌ رنج‌ و زحمت‌ است‌ زيرا علم‌ و معرفت‌ در هر وجودي‌ قرار بگيرد همان‌ تشريفات‌ را لازم‌ دارد كه‌ براي‌ انسان‌ فراهم‌ شده‌ است‌ لذا براي‌ اين كه‌ حيوانات‌ از شكل‌ حيواني‌ خود رنج‌ نبرند. خداوند درك‌ و معرفت‌ به‌ آنها نداده‌ است‌ اگر درك‌ و معرفت‌ داشته‌ باشند از صورت‌ حيواني‌ خود رنج‌ مي‌ برند فرشتگان‌ هم‌ قسمتي‌ از حقايق‌ و لطائف‌ جهان‌ خلقت‌ مي باشند. عالم‌ تركيبي‌است‌ از نور و ماده.‌ فرشتگان‌ نور جهانند چنان كه‌ حيوانات‌ ماده‌ و طبيعت‌ خالص‌ مي باشند. اگر فرشتگان‌ درك‌ و دانش‌ داشته‌ باشند در شرافت‌ و دانائي‌ نظير انسان‌ هستند خدا كه‌ مي خواهد موجودي‌ صاحب‌ شعور و ادراك‌ داشته‌ باشد بوجود آنها اكتفا مي كند و لازم‌ ندارد انساني‌ بسازد و او را خليفه‌ خود قراردهد. هر مخلوقي كه‌ علم‌ داشته‌ باشد خليفه‌ خدا مي شود آنچه‌ مسلم‌ است‌ خلقت‌ انسان‌ براي‌ اين‌ است‌ كه‌ مظهر علم‌ و دانش‌ باشد و خداي‌ خود را بشناسد لذا فرشتگان‌ در مقام‌ مفاخره‌ با خلقت‌ انسان‌ خود را عامل‌ تسبيح‌ و تقديس‌ معرفي‌ كردند و در ميدان‌ علم‌ و دانش‌ از آدم‌ عقب‌ ماندند و اظهار داشتند پروردگارا**،** ما علم‌ نداريم‌ مگرآنچه‌ تو به ما آموخته‌ باشي‌ .

ممكن‌ است‌ كسي‌ بگويد اگر فرشتگان‌ علم‌ ندارند چطور مي گويند كه‌ ما خدا را تسبيح‌ و تقديس‌ مي كنيم‌ و چطور مي گويند ما علم‌ نداريم‌ مگر آنچه‌ تو به ما بياموزي‌ خود اين‌ اظهارات‌ دليل ‌است‌ كه‌ فرشتگان‌ آگاهند و علم‌ دارند كه‌ تسبيح‌ خدا مي گويند كسي‌ كه‌ از حال‌ و عمل‌ خود آگاهي‌ داشته‌ باشد همان‌ آگاهي‌ دليل‌است‌ كه‌ موجودي‌ دانا مي باشد جواب‌ اين‌ است‌ كه‌ اين‌ اظهارات‌ دليل‌ دانش‌ آنها نيست‌ زيرا جمادات‌ و نباتات‌ هم‌ چنين‌ اظهاراتي‌ داشته‌اند و همه‌ چيز تسبيح‌ خدا مي گويند چنان كه‌ خدا مي گويد :

وان‌ من‌ شي‌ء الا يسبح‌ بحمده‌

اگر تسبيح‌ گوئي‌ دليل‌ دانستن‌ و فهميدن‌ باشد پس ‌بايستي‌ جمادات‌ و نباتات‌ هم‌ بفهمند و بدانند با اين كه‌ فهم‌ و دانائي‌ ندارند و اگر علم‌ داشتند به صورت‌ جمادي‌ و حيواني‌ خود راضي‌ نمي شدند. حيوانات‌ از جمادات‌ بالاترند با همه‌ اين ها علم‌ ندارند پس‌ جمادات‌ به طريق‌ اولي‌ فاقد علم اند. بنابراين‌ تسبيح‌ و گفتگوي‌ فرشتگان‌ دليل‌ علم‌ آنها نيست.‌ بطوركلي‌ نسبت‌ دادن‌ تسبيح‌ و گفتگو به غير انسان‌ مانند نسبت‌ دادن‌ ميوه‌سازي‌ و گياه‌سازي‌ به‌ زمين‌ و درخت‌ است‌ .

ما در تعبيرات‌ خودمان‌ مي گوئيم‌ درخت‌ ميوه‌ داده‌**،** زمين‌ گياه‌ آفريده‌ گاو و گوسفند شير مي دهند. انسان ها براي‌ خود خانه‌ و لباس‌ مي سازند به يك‌ طريق‌ اين‌ افعال‌ را به‌ فاعل هاي‌ نام‌ برده‌ نسبت‌ مي دهيم‌ با اين كه‌ نسبت‌ اين‌ فعل ها به‌ فاعل هاي‌ مذكور يكسان‌ نيست‌ درخت ها ميوه‌ مي سازند و نمي دانند.گاو و گوسفند شيرمي دهند و نمي‌ فهمند. ولي‌ انسانها براساس‌ فهم‌ و دانائي‌ خانه‌ مي سازند بنابراين‌ دلايل‌ مي توانم‌ فعلي‌ را به‌ فاعلي‌ نسبت‌ دهيم‌ كه‌ از فعل‌ خود آگاهي‌ ندارد.

كتاب هاي‌ كليله‌ و دمنه‌ و بسياري‌ از داستان ها كه‌ از زبان‌ حيوان‌ مي نويسند و مي خوانند به‌ همين‌ طريق‌ است‌ پس‌ فرشته‌ ها ممكن‌ است‌ بدون‌ آگاهي‌ چنين‌ اظهاراتي‌ داشته‌ باشند و خدا از زبان‌حال‌ آنها سخن‌ بگويد و فعلي‌ را به آنها نسبت‌ بدهد بدون‌ اين كه‌ آنها دانا باشند.

براي‌ همين‌ است‌ كه‌ خداوند فرشتگان‌ را در اختيار انسان‌ مي گذارد آنها را به سجده‌ آدم‌ امر مي كند منظور از سجده‌ فرشتگان‌ اين‌ است‌ كه‌ آنها مانند ساير مخلوقات‌ از جماد و نبات‌ و حيوان‌ مسخر انسان‌ باشند.

در آيات‌ 33 تا 38 خداوند متعال‌ پس‌ از آن كه‌ انسان‌ را آفريد و او را به‌ علم‌ و دانش‌ مجهز كرد فرشتگان‌ را به‌ سجده‌ آدم‌ امر نمود تمام‌ فرشتگان‌ بجز ابليس‌ سجده‌ كردند.

در توضيح‌ و تفسير جن‌ و ملك‌ مي‌ گوئيم‌ كه‌ آفرينش‌ از دو اصل‌ و دو حقيقت‌ تشكيل‌ شده‌ اصل‌ نيرو و نور اصل‌ ماده‌ و ظلمت‌ اصل‌ نور و نيرو عالم‌ مجردات‌ است‌ اصل‌ ماده‌ و ظلمت‌ عالم‌ طبيعت‌ و جن‌ و شياطين‌ و ماديات‌ مي باشد.

در اين‌ ميان‌ تنها موجودي‌ كه‌ از اين‌ دو حقيقت‌ تولد پيدا مي كند از نور ظلمت‌ و نيرو و ماده‌ و روح‌ و شهوت‌

تركيب‌ مي شود و مي تواند براين‌ دو حقيقت‌ غلبه‌ كند و هردو را تحت‌ تسخير و اختيار خود درآورد همين‌ انسان‌ است‌. انسان‌ كامل‌ به‌ كمال‌ وجود و كمال‌ ايمان‌ خود ميتواند جن‌ و ملك‌ را به اختيار خود درآورد و بر هر دو مسلط‌

گردد چنان كه‌ از حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ شهرت‌ دارد كه‌ ايشان‌ فرمودند : اسلم‌ شيطاني‌ بيدي‌

يعني‌ شيطان‌ من‌ بدست‌ من‌ تسليم‌ شد منظور از شيطاني‌ كه‌ تسليم‌ پيغمبر شده‌ نفس‌ اماره‌ آن‌ حضرت‌ است‌ و مخصوصا"مشاهده‌ مي كنيم‌ كه‌ كلمه‌ شيطان‌ را به خود اضافه‌ نموده‌ است‌ زيرا انسان‌ از طريق‌ طبيعت‌ وغرايز نفساني‌ خود صفاتي‌ به‌ نام‌ صفات‌ حيواني‌ پيدا مي كند و از طريق‌ فطرت‌ كه‌ عقل‌ و روح‌ است‌ هم‌ صفاتي‌ به نام‌ صفات‌ رحماني‌ دارد كه‌ اگر طرف‌ صفات‌ حيواني‌ خود را تقويت‌ كند و از هواي‌ نفس‌ خود پيروي‌ نمايد از حيوانات‌ پست‌تر مي شود و در واقع‌ جن‌ و شيطان‌ و قواي‌ عالم‌ طبيعت‌ بر او غلبه‌ مي نمايد دراين‌ موقع‌ انسان‌ از حيوانات‌ پست‌ تر مي شود و خود شيطاني‌ مجسم‌ مي گردد .

و اما اگر جلو هواي‌ نفس‌ خود را بگيرد و از عقل‌ و دانش‌ پيروي‌ كند تمام‌ قواي‌ عقل‌ كه‌ همان‌ نيروهاي‌ فرشته‌ است‌ به اختيار انسان‌ در مي آيد دراين‌ موقع‌ انسان‌ از فرشته‌ بالاتر مي رود و تمام‌ فرشته‌ ها او را سجده‌ مي كنند يعني‌ قواي‌ عالم‌ طبيعت‌ كه‌ همان‌ اسماء اعظم‌ خداوند متعال‌ است‌ به اختيار او در مي‌ آيد. دراين‌ حال‌ انسان‌ مي تواند دو نيروي‌ طبيعت‌ و فرشته‌ را به‌ اختيار خود درآورد و از اين‌ دو نيرو هرچه‌ مي خواهد بسازد زيرا هر ماده‌ و جسمي‌ از مواد عالم‌ طبيعت‌ مجهز به‌ شعاعي‌ از نور و حيات‌ است‌ و در اثر تعلق‌ گرفتن‌ نور و حيات‌ اقتضاي‌ مخصوصي‌ پيدا كرده ‌است‌ اگر مواد عالم‌ طبيعت‌ طبق‌ اقتضاي‌ مخصوص‌ خود در اختيار انسان‌ قرار بگيرد و انسان‌ بتواند قواي‌ عالم‌ طبيعت‌ را مهار كرده‌ وآن‌ را در راه‌ تقويت‌ زندگي‌ خود و جامعه‌ براساس‌ حكمت‌ خدا و دين‌ به كار اندازد و همه‌ اين‌ قوا و شهوات‌ خود را در راه‌ دين‌ و اطاعت‌ خدا درآورد. دراين‌ صورت‌ توانسته‌ است‌ نيروي‌ جن‌ و شياطين‌ را تسخير نمايد و اگر توانست‌ مجردات‌ عالم‌ را به‌ اختيار خود درآورد و با آن‌ نيروهاي‌ مجرد به هركسي‌ و به هرچيزي‌ كه‌ بخواهد به اذن‌ خدا مطابق‌ حكمت‌ او نيرو و حيات‌ ببخشد هرچه‌ بخواهد بسازد.

و هركه‌ را بخواهد زنده‌ كند دراين‌ صورت‌ فرشتگان‌ او را سجده‌ كرده‌اند و به‌ اختيار او در آمده‌اند در اين‌ حال‌ انسان‌ در اختيار خدا و همه‌ چيز در اختيار انسان‌ قرار مي گيرد و بعد از آن‌ كه‌ انسان‌ قواي‌ عالم‌ طبيعت‌ و فرشتگان‌ را به‌ اختيار خود درآورد بر همه‌ اسرار آگاهي‌ پيدا مي كند و از نظر اين كه‌ انسان‌ از نور و ماده‌ مركب‌ است‌ مي تواند به‌ خاصيت‌ نور و ماده‌ پي‌ ببرد و چون‌ فرشتگان‌ نور خالصند از خاصيت‌ نور و ماده‌ خبر ندارند هرچيزي‌ در قياس‌ با ضد خود شناخته‌ مي شود. نور با ظلمت‌ **،** سرما با گرما **،** حرارت‌ با برودت‌ و امثال‌ آن‌ اگر مبتلا به‌ ظلمت‌ نشويم‌ نور و ظلمت‌ نمي‌ دانيم‌ فرشته‌ ها كه‌ نور مطلقند نور و ظلمت‌ نميدانند لذا در آيه‌ بعد مي گويند كه‌ ما علمي‌ نداريم‌ مگر آن چه‌ تو به ما تعليم‌ داده‌ باشي‌ زيرا تو دانا و حكيم‌ هستي‌ . در اين‌ موقع‌ خداوند متعال‌ به‌ آدم‌ دستور داد كه‌ فرشتگان‌ را از اسماء ائمه‌ و اسماء چيزهاي‌ ديگر باخبر سازد. آدم‌ فرشتگان‌ را خبر داد و طبق‌ حديثي‌ از امام‌ صادق‌ عليه‌ السلام‌ از اسم‌ هرچيزي‌ آنها را آگاه‌ ساخت‌ و ثابت‌ كرد كه‌ مي تواند مظهر دانش‌ و حكمت‌ خدا باشد و بعد كه‌ معلوم‌ شد آدم‌ خدا را به‌ علم‌ و دانش‌ مي شناسد و برتري‌ او بر فرشتگان‌ روشن‌ گرديد خداوند فرمود كه‌ من‌ به‌ شما فرشتگان‌ نگفتم‌ كه‌ از غيب‌ آسمان ها و زمين ها باخبرم‌ و مي‌دانم‌ آن چه‌ را شما فرشتگان‌ پنهان‌ مي داريد و يا آشكار مي سازيد در اين‌ جا خداوند فرشتگان‌ را به‌ سجده‌ آدم‌ مامور كرد آنها سجده‌ كردند و ابليس‌ نافرماني‌ نمود تكبر او را فرا گرفت‌ و از سجده‌ آدم‌ ابا و امتناع‌ نمود و از كفار شناخته‌ شد.

در اين‌ جا بايستي‌ بدانيم‌ انسان‌ معجوني‌ از فطرت‌ و طبيعت‌ است‌ نيمي‌ از نور و روحانيت‌ و نيمي‌ از ماده‌ و طبيعت‌ و هركدام‌ ازاين‌ دو اصل‌ اقتضاي‌ مخصوص‌ به خود را دارد. اگر صد درصد در مسير اقتضاي‌ طبيعت‌ و ماديت‌ قرار گرفت‌ يك‌ ابليس‌ و شيطان‌ به‌ تمام‌ معني‌ ميشود مانند مامون‌ و هارون‌ و امثال‌ آنها و اگر صددرصد طرف‌ اقتضاي‌ روح‌ و روحانيت‌ را گرفت‌ از فرشته‌ها بالاتر است‌ امام‌ صادق‌ عليه‌ الصلاه‌ والسلام‌ مقتضيات‌ طبيعت‌ را در وجود انسان‌ به نام‌ لشكر جهل ‌و مقتضيات‌ روح‌ و عقل‌ را به ‌نام‌ لشكر عقل‌ معرفي‌ مي كند . مقتضيات‌ جهل‌ در وجود انسان هاي‌ كامل‌ مستهلك‌ مي شود. انساني‌ ميشوند فوق‌ فرشتگان‌ و باز مقتضيات‌ عقل‌ در وجود انسان هاي‌ جاهل‌ و ظالم‌ مستهلك‌ مي شود. آنها مصداق‌ كامل‌ جهل‌ اند كه‌ ابليس‌ و شيطان‌ شناخته‌ مي شوند. هواي‌ نفس‌ در اين‌ جا حاكم‌ اصلي‌ است‌ كه‌ گاهي‌ در اطاعت‌ عقل‌ و گاهي‌ در اطاعت‌ جهل‌ قرار مي‌ گيرد. فرشتگان‌ و انسانهاي‌ فرشته‌خو صددرصد تسليم‌ انسانهاي‌ كاملند ولي‌ حيوانات‌ و انسانهاي‌ حيوان‌ صفت‌ تسليم‌ انسان‌ كامل‌ نمي شوند مگر اين كه‌ سرازير جهنم‌ شوند. كلمات‌ جن‌ و شيطان‌ و ابليس‌ و عفريت‌ و كافر و ظالم‌ به‌ آنها اطلاق‌ مي شود. اگر توانستي‌ خود را از شر تبليغات‌ آنها و وسوسه‌ آنها برهاني‌ و هواي‌ نفس‌ خود را در اطاعت‌ عقل‌ و اطاعت‌ اولياء خدا قرار دهي‌ به سوي‌ خدا و بهشت‌ خواهي‌ رفت‌ و ديگر سواي‌ آنها ابليسي‌ نيست‌ كه‌ تو را گمراه‌ كند .

در اين‌ آيات‌ خداوند قسمتي‌ از حقايق‌ زندگي‌ آدم‌ را بيان‌ مي دارد كه‌ ما ابتدا ترجمه‌ آيات‌ را روشن‌ كرده‌ و بعدا" به‌ شرح‌ و تفسير آن‌ مي پردازيم‌.

خداوند به‌ آدم‌ و همسرش‌ دستور مي دهد كه‌ شما در بهشت‌ ساكن‌ شويد و از ميوه‌ هاي‌ بهشت‌ فراوان‌ هر چه‌ مي خواهيد و هرجا مايل‌ هستيد استفاده‌ كنيد. فقط‌ به‌ اين‌ شجره‌ نزديك‌ نشويد و از ميوه‌هاي‌ آن‌ نچينيد كه‌ در نتيجه‌ ظالم‌ شناخته‌ مي شويد.

آدم‌ و همسرش‌ در بهشت‌ ساكن‌ شدند ليكن‌ شيطان‌ آنها را به‌ وسوسه‌ انداخت‌ و از بهشت‌ و حال‌ خوشي‌ كه‌ داشتند اخراج‌ كرد .پس‌ از آن‌ ما به‌ آدم‌ و حوا و ابليس‌ گفتيم‌ كه‌ از اين‌ مقام‌ و بهشت‌ خود هبوط‌ كنيد و دشمن‌ يكديگر باشيد. من‌ زمين‌ را جايگاه ‌شما قرار مي دهم‌ و براي‌ مدتي‌ از نعمت هاي‌ آن‌ شما را بهره‌ مند مي سازم.‌ در اين جا كه‌ آدم‌ و حوا از مقام‌ خود تنزل‌ كردند كلماتي‌ را از خدا فرا گرفتند و توبه‌ نمودند و براساس‌ آن‌ كلمات‌ خدا به‌ آنها توجه‌ كرد و توبه‌ آنها را قبول‌ نمود. خداوند مهربان‌ و توبه‌پذير است‌ .

به‌ آدم‌ و شيطان‌ گفتيم‌ همه‌ شما از اين‌ مقام‌ كه‌ دايره‌ ولايت‌ و حكومت‌ خدا است‌ هبوط‌ كنيد ما براي‌ شما دين‌ و هدايت‌ مي‌ آوريم‌ كساني كه‌ از دين‌ و هدايت‌ ما پيروي‌ مي كنند ترسي‌ نداشته‌ باشند و غمگين‌ نشوند كه‌ از اين‌ خط‌ تربيت‌ به‌ زندگي‌ بهشتي‌ مي رسند .

و اما كساني‌ كه‌ كافر شوند و آيات‌ ما را تكذيب‌ كنند اهل‌ آتش‌ خواهند شد كه‌ در آن‌ جاويد و مخلد باشند .

در اين‌ چند آيه‌ خداوند متعال‌ قسمتي‌ از وقايع‌ زندگي‌ آدم‌ و حوا و اولاد آنها را شرح‌ ميدهد و ما بايستي‌ اين‌ حقيقت‌ را بدانيم‌ كه‌ آن چه‌ خدا درباره‌ آدم‌ و حوا مي گويد اختصاص‌ به‌ همان‌ دو نفر ندارد بلكه‌ مربوط به‌ نوع‌ بشر است.‌ مربوط‌ به‌ تمام‌ آدم ها و همه‌ حواها تا روز قيامت‌.

اساسا" آيات‌ مربوط‌ به‌ آدم‌ و حوا مربوط‌ به‌ كل‌ بشريت‌ است‌ كه‌ در خود جن‌ و ابليس‌ و شيطان‌ و عفريت‌ و همه‌ چيز دارند. احتياج‌ نيست‌ كه‌ غير جنس‌ انسان‌ مخلوق‌ ديگري‌ باشد و انسان‌ را به‌ جهنم‌ بكشاند. لذا هر زن‌ و مردي‌ مي تواند خود را در معرض‌ نزول‌ آيات‌ مربوط‌ به‌ آدم‌ و حوا قرار دهد و از نزديكي‌ به‌ شجره‌ زقوم‌ خودداري‌ نموده‌ و هميشه‌ خود را در سايه‌ شجره‌ طوبا ساكن‌ گرداند. شما از همان‌ آدم‌ و حواي‌ اول‌ بپرسيد كه‌ چه‌ عاملي‌ شما را از شجره‌ طوبي‌ كه‌ شجره‌ عقل‌ ولايت‌ است‌ منحرف‌ كرد و به‌ شجره‌ منهيه‌ كه‌ هواي‌ نفس‌ بود نزديك‌ نمود جواب‌ مي دهند هواي‌ نفس‌ كه‌ آنها را نگذاشت‌ درشعاع‌ شجره‌ طبيه‌ ولايت‌ خدا و عقل‌ ائمه‌ انجام‌ وظيفه‌ كنند.

فرازهاي‌ مورد بحث‌ اين‌ آيات‌ چند چيز است‌ :

اول‌ بهشتي‌ كه‌ آدم‌ و حوا در آن‌ سكونت‌ اختيار كرده‌ چه‌ بهشتي‌ بوده‌ در كره‌ زمين‌ بوده‌ است‌ يا در جاي‌ ديگر.

دوم‌ شجره‌ منهيه‌ چه‌ بوده ‌است‌ و چرا خدا آن‌ را آفريده‌ و چرا آدم‌ و حوا را از نزديكي‌ به‌ آن‌ منع‌ نموده‌ است‌.

سوم‌ ابليس‌ و وسوسه‌ او چه‌ بوده ‌است‌ و چگونه‌ توانسته‌ آدم‌ و حوا را وسوسه‌ كند.

چهارم‌ معناي‌ هبوط‌ و خروج‌ آدم‌ از بهشت‌ يعني‌ چه‌ و اكنون‌ كه‌ از گناه‌ خود توبه‌ نمود چرا به‌ بهشت‌ برنگشت‌

زندگي‌ خود را در دنيا ادامه‌ داده ‌است‌.

قسمت‌ اول‌ - بهشت‌ آدم‌ و حوا كجا بوده‌ است‌ در كره‌ زمين‌ يا خارج‌ از كره‌ زمين‌. آن چه‌ از خلال‌ آيات‌ و اخبار و

عقل‌ و دانش‌ استفاده‌ مي شود اين‌ است‌ كه‌ آن‌ بهشت‌ جاي‌ آباد و باغي‌ پر ميوه‌ در كره‌ زمين‌ بوده.‌ آدم‌ و حوا در همان‌ جا خلق‌ شده‌ و طبق‌ دستور خداوند متعال‌ سكونت‌ اختيار كرده‌اند. حديث‌ دركتاب‌ بحار مربوط‌ به‌ خلقت‌ آدم‌ كه‌ ظاهرا" در تفسير صافي‌ هم‌ به‌ آن‌ استدلال‌ شده‌ امام‌ ميفرمايد :

كانت‌ جنة‌ الدنيا تطلع‌ عليها الشمس‌ و القمر

يعني‌ بهشت‌ آدم‌ باغي‌ در كره‌ زمين‌ بوده‌ و در معرض‌ طلوع‌ و غروب‌ خورشيد قرار مي گرفته‌ است.‌ بنابراين‌ مانعي‌ ندارد كه‌ خداوند در روي‌ كره‌ زمين‌ باغي‌ بوجود آورد و درآن‌ تمام‌ وسائل‌ زندگي‌ بهشت‌ را آماده‌ سازد. عقل‌ و دانش‌ هم‌ قضاوت‌ مي كند كه‌ آن چه‌ را خداوند مي تواند در خارج‌ از كره‌ زمين‌ خلق‌ كند در كره‌ زمين‌ هم‌ قابل‌ آفرينش‌ است‌ زيرا همه‌ جا و همه‌ چيز در مقابل‌ قدرت‌ خدا يكسان‌ است‌.ديگر اين كه‌ اگر آن‌ بهشت‌ در خارج‌ كره‌ زمين‌ بوده‌ و آدم‌ در كره‌ زمين‌ خلق‌ شده‌ لازم‌ بوده‌ كه‌ خداوند آدم‌ و حوا را از كره‌ زمين‌ به‌ سوي‌ بهشت‌ خارج‌ سازد و آنها را از فضاي‌ زمين‌ به‌ جاي‌ ديگر ببرد و يكچنين‌ صعود و عروج‌ براي‌ آدم‌ گزارش‌ نشده‌ است‌ و اگر هم‌ آدم‌ و حوا در بهشتي‌ خارج‌ از كره‌ زمين‌ بوده‌اند كه‌ درآن جا خلق‌ شده‌ و همان جا معصيت‌ كرده‌اند لازم‌ بوده‌ است‌ كه‌ خدا آنها را از آن‌ بهشت‌ آسمان‌ به سوي‌ زمين‌ هبوط‌ دهد و آنها را از آسمان‌ به سوي‌ زمين‌ نازل‌ كند و اين‌ فرض‌ با بعضي‌ آيات‌ قرآن‌ و حديث‌ منافات‌ دارد كه ‌گفت‌ آن‌ بهشتي‌ در روي‌ كره‌ زمين‌ بوده ‌است‌ و آن‌ بهشتي‌ ابتدائي‌ مانند اين‌ است‌ كه‌ شما دريك‌ زندگي‌ مرفه‌ قرار گيريد و در اثر معصيت‌ از نظر مادي‌ و معنوي‌ تنزل‌ كنيد و اصلا" در احاديث‌ و اخبار هم‌ چنين‌ جمله‌اي‌ نيامده ‌است‌ كه‌ خداوند آدم‌ و حوا را در خارج‌ از كره‌ زمين‌ ساخته‌ و دراثر گناه‌ و معصيت‌ آنها را به‌ سوي‌ زمين‌ فرستاده‌ است.‌ خداوند درآيه‌ مربوط‌ به‌ خلقت‌ آدم‌ مي گويد : اني‌ جاعل‌ في‌ الارض‌ خليفه‌

من‌ مي خواهم‌ در زمين‌ خليفه‌ اي‌ بيافرينم‌ اگر خليفه‌ را از آسمان‌ به‌ زمين‌ مي فرستاد لازم‌ بود كه‌ بگويد من‌ خليفه‌ اي‌ به‌ سوي‌ زمين‌ مي فرستم‌ اين‌ آيه‌ دلالت‌ مي كند كه‌ آدم‌ و حوا در كره‌ زمين‌ خلق‌ شده‌ اند نه‌ اين كه‌ در آسمان‌ و از آسمان‌ به سوي‌ زمين‌ نازل‌ شده‌ باشند در اين‌ جا بعضي‌ از دانشمندان‌ معاصر نظر داده‌اند كه‌ آدم‌ و حوا انسان هائي‌ بوده‌اند كه ‌از كرات‌ و سيارات‌ آسمان‌ به سوي‌ زمين‌ آمده‌اند به‌ آنها مي گوئيم‌ اگر آدم‌ و حوا در عالمي‌ كه‌ زندگي‌ مي كرده‌اند دانشمند و پيشرفته‌ بوده‌اند و از عالم‌ خود بسوي‌ زمين‌ يك‌ سفر فضائي‌ و آسماني‌ آغاز كرده‌اند كاري‌ سفيهانه‌ انجام‌ داده‌اند كه‌ از عالم‌ آباد خود به‌ زمين‌ خراب‌ آمده‌اند.

ديگرآن كه‌ لازم‌ بود در اين‌ عالم‌ براساس‌ علم‌ و دانش‌ كه‌ در جهان‌ خود فرا گرفته‌اند يك‌ زندگي‌ بسيار مجهز و عالي‌ توام‌ با دانش‌ و تمدن‌ بوجودآورند نه‌ اين كه‌ زندگي‌ خود را از ابتدائي‌ ترين‌ روش‌ و رويه‌ شروع‌ كنند تا جائي‌ كه‌ نتوانند براي‌ خود لباسي‌ بسازند و براي‌ سترعورت‌ از برگ‌ درخت‌ استفاده‌ كنند. چنين‌ اظهاراتي‌ درباره‌ آدم‌ و حوا دور از واقعيت‌ است‌. پس‌ آدم‌ و حوا انسان هائي‌ نبوده‌اند كه‌ از كرات‌ آسماني‌ به‌ زمين‌ فرود آيند بلكه‌ انسان هايي‌ بوده‌اند كه‌ در كره‌ زمين‌ خلق‌ شده‌ و تحت‌ تربيت‌ خدا قرار گرفته‌اند. معاني‌ هبوط‌ آدم‌ در كوه ‌سرانديب‌ هندوستان‌ و هبوط‌ حوا در جده‌ دلالت‌ ندارد بر اين كه‌ آدم‌ و حوا از آسمان‌ به‌ زمين‌ فرود آمده‌اند بلكه‌ آن‌ گفته‌ بيان‌ ديگر دارد كه‌ در محل‌ خود روشن‌ خواهد شد در اين‌ جا همين‌ قدر بگوئيم‌ هبوط‌ آدم‌ و حوا يعني‌ تنزل‌ از حال‌ اطاعت‌ به‌ حال‌ معصيت‌ كه‌ در اثر اين‌ هبوط‌ قهرا" آن‌ زندگي‌ مجلل‌ عالي‌ هم‌ از آنها سلب‌ مي شود و در بيابان‌ زمين‌ پراكنده‌ مي شوند.

بنابراين‌ مقدمه‌ آدم‌ و حوا در روي‌ كره‌ زمين‌ در باغي‌ بسيار عالي‌ و در حالي‌ بسيار نيكو خلق‌ شده‌اند كه‌ بعد از گناه‌ از آن‌ حال‌ عالي‌ تنزل‌ كرده‌ و آن‌ باغ‌ كم‌كم‌ به صورت‌ بيابان‌ درآمده‌ است‌ درحديث‌ از امام‌ نقل‌ شده‌ كه‌ آن‌ بهشت‌ باغي‌ در دنيا بوده‌ و خورشيد و ماه‌ بر آن‌ طلوع‌ مي كرده‌ است‌ خداوند متعال‌ به‌ آدم‌ و حوا فرمود شما در اين‌ باغ‌ پر بركت‌ ساكن‌ شويد و از ميوه‌ هاي‌ آن‌ فراوان‌ هرچه‌ مي خواهيد استفاده‌ كنيد ليكن‌ به‌ اين‌ درخت‌ نزديك‌ نشويد آنها نزديك‌ شده‌ و در نتيجه‌ ازآن‌ باغ‌ محروم‌ شده‌اند.

شجره‌ ممنوع‌ دومين‌ فراز بحث‌ ما را دراين‌ آيات‌ تشكيل‌ مي دهد.

آيا آن‌ شجره‌ درختي‌ در بهشت‌ بوده‌ كه ‌از ميوه‌ آن‌ آدم‌ و حوا ممنوع‌ شده‌اند و يا شجره‌ انسان‌ و صفات‌ بد انسان‌ است‌ كه‌ آدم‌ و حوا از نزديكي‌ به‌ آن‌ صفات‌ ممنوع‌ شده‌اند. در مورد بحث‌ اول‌ مي گوئيم‌ چه‌ برهاني‌ دارد كه‌ خداوند درختي‌ را در بهشت‌ بيافريند و آدم‌ و حوا را از نزديكي‌ به‌ آن‌ درخت‌ ممنوع‌ كند اگر آن‌ درخت‌ ممنوعه‌ از نوع‌ ميوه‌ هاي‌ خوب‌ و پسنديده‌ بوده‌ است‌ كه‌ ممنوعيت‌ آدم‌ و حوا دليلي‌ نداشته‌ زيرا خداوند متعال‌ انسان‌ را از ميوه‌هاي‌ خوب‌ ممنوع‌ نمي كند و اگر از نوع‌ ميو هاي‌ بد و خبيث‌ بوده‌ است‌ جايز نيست‌ كه‌ خدا در بهشتي‌ كه‌ جاي‌ پاك‌ و محل‌ پاكان‌ است‌ ميوه‌ خبيث‌ خلق‌ كند پس‌ بايستي‌ براي‌ روشن‌ شدن‌ تفسير آيه‌ شريفه‌ در جستجوي‌ معناي‌ ديگري‌ باشيم‌ و بهترين‌ حديث‌ در تفسير اين‌ آيه‌ بيان‌ امام‌ هشتم‌ عليه‌السلام‌ است‌ كه‌ مي فرمايند:

آن‌ شجره‌ منهيه ‌شجره‌ حسد بوده‌ است‌ كه‌ آدم‌ و حوا را از حسدورزي‌ نهي‌ كرده‌اند اساسا" در اصطلاح‌ قرآن‌ از انسان هاي‌ خوب‌ تعبير به‌ شجره‌ طيبه‌ و از انسان هاي‌ بد تعبير به‌ شجره‌ خبيثه‌ نموه‌اند در آيه‌ اي‌ خداوند مي‌ فرمايد : ضرب‌ اله‌ مثلا كلمه‌ طيبه‌ كشجره‌ طيبه‌ اصلها ثابت‌ و فرعهافي‌ السماء

مي‌ فرمايد: و مثل‌ كلمه‌ خبيث‌ كشجره‌ خبيثه‌ اجتثت‌ فوق‌ الارض‌

منظور از شجره‌ طيبه‌ پيغمبر اسلام‌ و اولاد او مي باشد و منظور او شجره‌ خبيثه‌ بني‌ اميه‌ هستند. همين طوركه‌ درخت هاي‌ باغ‌ ميوه‌هاي‌ بد و خوب‌ دارند. انسان‌ ها نيز ميوه‌هاي‌ بد و خوب‌ دارند ميوه‌ هاي‌ شجره‌ انسان‌ اعمال‌ بد وخوب‌ آنها مي باشد در كتاب‌ كافي‌ امام‌ صادق‌ عليه‌ السلام‌ ميوه‌ هاي‌ شجره‌ وجود انسان‌ را به‌ عنوان‌ لشكرهاي‌ عقل‌ و جهل‌ يادآوري‌ مي كند و مي‌ فرمايد :

عقل‌ و جهل‌ هركدام‌ داراي‌ هفتاد و پنج‌ سرباز مخصوص‌ به‌ خود مي باشند و هر يك‌ از آن‌ سربازها را كه‌ خاصيت‌ هاي‌ وجودي‌ عقل‌ و جهل اند تا به‌ آخر مي شمارد كه‌ ما مي‌ بينيم‌ آن‌ سربازها صفات‌ و اخلاق‌ انساني‌ مي باشد. انسان هاي‌ جاهل‌ به دليل‌ صفات‌ بدشان‌ جاهل‌ شناخته‌ شده‌اند. اولين‌ صفات‌ جهل ‌كفر است‌ و در مقابل‌ آن‌ ايمان‌ صفت‌ عقل‌ است‌ دومين‌ صفت‌ جهل‌ صفت‌ تكبر و در مقابل‌ آن‌ تواضع‌ صفت‌ ايمان‌ است‌.

به همين‌ حساب‌ كليه‌ صفات‌ بد از ثمرات‌ جهل‌ و جاهل‌ شناخته‌ شده‌ و تمام‌ صفات‌ خوب‌ از ثمرات‌ عقل‌ و عاقل‌ دانسته‌ شده‌ و چون‌ پيغمبراسلام‌ و ائمه‌ اطهار مجهز به‌ صفات‌ نيك‌ هستند شجره‌ طيبه‌ شناخته‌ شده‌اند و بني‌ اميه‌ كه‌ مجهز به‌ صفات‌ بد هستند شجره‌ خبيثه‌ دراين‌ جا گناه‌ آدم‌ و حوا در بهشت‌ به‌ دو طريق‌ معرفي‌ شده‌ يك‌ جا فرمودند كه‌ گناه‌ آنها خوردن‌ دانه‌ گندم‌ بوده‌ كه‌ خدا آنها را از خوردن‌ نان‌ گندم‌ منع‌ كرده‌ وآنها به وسوسه‌ شيطان‌ از آن‌ تناول‌ كرده‌اند كه‌ حافظ‌ شيرازي‌ مي گويد:

پدرم‌ روضه‌ رضوان‌ به‌ دو گندم‌ بفروخت‌ ناخلف‌ باشم‌ اگر من‌ به‌ جوئي‌ نفروشم‌

در بعضي‌ اخبار گفته‌اند كه‌ معصيت‌ آدم‌ حسودي‌ بوده‌ و آدم‌ از شجره‌ جهل‌ ميوه‌ چيده‌ و خود را از بهشت‌ برين‌ محروم‌ كرده‌است‌ .

دلائل‌ عقل‌ و نقل‌ موافق‌ با حديث‌ دوم‌ است‌ و اما حديث‌ اول‌ با منطق‌ عقل‌ موافقت‌ ندارد زيرا خلاف‌ عقل‌ است‌ كه‌ خدا انسان‌ را از ميوه‌ درخت‌ گندم‌ نهي‌ كند با اين كه‌ دانه‌ گندم‌ از حبوبات‌ طيبه‌ است‌ كه‌ مناسب‌ است‌ خدا آن را در بهشت‌ خلق‌ كند و به‌ بندگان‌ خود روزي‌ فرمايد. برهان‌ صحت‌ حديث‌ اول‌ اين‌ واقعيت‌ است‌ كه‌ همه‌ انسان ها از زن‌ و مرد به دليل‌ پيروي‌ از هوا و هوس‌ خود و به دليل‌ اتصاف‌ به‌ صفات‌ شيطاني‌ از نعمت هاي‌ خداوند متعال‌ محروم‌ مي شوند و اگر صفات‌ نفساني‌ خود مانند كفر و حسد و بغض‌ و كينه‌ را رها كنند و در مقابل‌ پيروي‌ از نيروي‌ ايمان‌ درجستجوي‌ نعمت هاي‌ خداوند متعال‌ فعاليت‌ نموده‌ و محبت‌ به ‌بندگان‌ خدا داشته‌ باشند. در مقابل‌ هر صفتي‌ از صفات‌ خوب‌ دري ‌از درهاي‌ ثروت‌ به روي ‌آنها باز مي شود و چون‌ صفات‌ انساني‌ او كامل‌ گردد نعمت هاي‌ خداوند متعال‌ هم‌ براي‌ او كامل‌ و تمام‌ مي شود و در همان‌ بهشتي‌ قرار مي گيرد كه‌ خداوند به‌ او وعده‌ داده‌ است.‌ خداوند در يكي‌ از آيات‌ قرآن‌ مي‌ فرمايد كه‌ اگر مردم‌ ايمان‌ به‌ خدا بياورند و از مخالفت‌ با خدا بپرهيزند درهاي‌ بركت‌ را از زمين‌ و آسمان‌ به‌ روي‌ آنها مي گشائيم‌ وليكن‌ آنها دين‌ خدا را تكذيب‌ مي كنند به‌ راه‌ گناه‌ و معصيت‌ مي روند ما هم‌ آنها را به‌ گناه‌ و معصيت‌ مي گيريم‌ و به‌ فقر و ذلت‌ مبتلا مي سازيم.‌ اين‌ آيه‌ شريفه‌ و آياتي‌ نظير آن‌ برهاني‌ است‌ كامل‌ بر اين كه‌ سبب‌ محروميت‌ از نعمت هاي‌ خدا معصيت‌ و صفات‌ شيطاني‌ است‌ كه‌ آدم‌ و حوا هم‌ مانند سايرانسان ها به‌ يكي‌ ازآن‌ صفات‌ مبتلا شده‌اند و نسبت‌ به‌ مقام‌ انسان هاي‌ كامل‌ حسد ورزيده‌ در نتيجه‌ از مقام‌ خود تنزل‌ كرده‌اند زيرا ظهور صفت‌ حسد به‌ اين‌ است‌ كه‌ انسان‌ در برابر مقامي‌ بالاتر از خود قرار گيرد حسودي‌ با خود و يا تفاخر برخود قابل‌ ظهور نيست‌ خداوند آدم‌ و حوا را در برابر خمسه‌ طيبه‌ قرارداد آنها بجاي‌ اطاعت‌ حسد ورزيدند**،** رابطه‌ شان‌ از ولايت‌ قطع‌ شد لازم‌ بود كه‌ از زندگي‌ بهشتي‌ محروم‌ شوند از اين‌ مقدمه‌ معناي‌ هبوط‌ هم‌ كاملا" فهميده‌ مي شود كه‌ هبوط‌ به‌ معناي‌ تنزل‌ از يك‌ صفت‌ انساني‌ و رحماني‌ به‌ معناي‌ غبطه‌ به‌ يك‌ صفت‌ نفساني‌ به‌ معناي‌ حسد بوده‌ است‌ زيرا آدم‌ و حوا هم‌ صددرصد از انسان هاي‌ كامل‌ الهي‌ مانند چهارده‌ معصوم‌ نبوده‌اند كه‌ بتوانند بر صفات‌ نفساني‌ و غرايز خود غلبه‌ كنند آنها نيز مانند ساير انسان ها گاه‌ گاهي‌ تحت‌ تاثير هواي‌ نفس‌ قرار مي گيرند و مرتكب‌ گناهي‌ مي شوند هر چند كه‌ آن‌ گناه‌ ترك‌ اولي‌ باشد خداوند اولياء خود را كه‌ همان‌ انسان هاي‌ كامل‌ آينده‌ بودند به‌ آدم‌ و حوا معرفي‌ كرد و به‌ آنها دستور داد كه‌ آن‌ انسان ها را به‌ پيشوائي‌ و رهبري‌ خود انتخاب‌ كنند و در سايه‌ تعليمات‌ و تربيت‌ آنها وظيفه‌ خود را انجام‌ دهند تا زندگي‌ آنها در بهشت‌ آسان‌ و ابدي‌ گردد ليكن‌ آدم‌ و حوا كه‌ مقام‌ آن‌ انسان ها را از مقام‌ خود بهتر و بالاتر ديدند به جاي‌ اين كه‌ توسل‌ به‌ آنها بجويند و به‌ مقام‌ آنها ارتقاء يابند تحت‌ تاثير غريزه‌ حسد قرار گرفتند به خود گرائيدند و از آنها جدا شدند و در نتيجه‌ از بهشت‌ محروم‌ گرديدند .

و ممكن‌ است‌ خداوند متعال‌ كه‌ علم‌ به خود گرائي‌ آنها داشت‌ براي‌ ظهور اين‌ صفت‌ كه‌ به جاي‌ خود گناه‌ نفساني‌ مي‌ باشد نمونه‌اي‌ درخارج‌ بسازد تا با ظهور آن‌ نمونه‌ گناه‌ نفساني‌ انسان‌ آشكار گردد تا خود گناه‌ كار هم‌ به‌ گناه‌ خود عارف‌ و آشنا شود مانند مولايي‌ كه‌ به‌ صفت‌ بخل‌ بنده‌ خود آگاهي‌ و آشنايي‌ دارد مالي‌ را در اختيار او مي گذارد سپس‌ دستور ميدهد كه‌ مقداري‌ از آن‌ مال‌ را در فلان‌ مورد مصرف‌ كند و يا به‌ فلان‌ نفر ببخشد. بنده‌ مامور نافرماني‌ مي كند و بخل‌ خود را آشكار مي سازد سپس‌ مولا او را مواخذه‌ مي كند و از مقامي‌ كه‌ شايسته‌ يك‌ انسان‌ سخاوتمند است‌ تنزل‌ مي دهد در اين جا نيز كه‌ خداوندمتعال‌ از قصور آدم‌ آگاهي‌ دارد براي‌ ظهور آن‌ صفت‌ نفساني‌ آنها را از نزديكي‌ به‌ درخت‌ معيني‌ و چيدن‌ ميوه‌ آن‌ باز داشت‌ تا اين كه‌ آدم‌ و حوا در اثر نزديكي‌ به‌آن‌ درخت‌ صفت‌ نفساني‌خود را به‌ ارتكاب‌ گناهي‌ در خارج‌ آشكار سازند و خداوند بتواند آنها را در حدي‌ كه‌ شايسته‌ خود آنها است‌ متوقف‌ كند و از ادعاي‌ به‌ مقامي كه‌ مناسب‌ استعداد آنها نيست‌ باز دارد. و شايد هم‌ براي‌ معرفي‌ ديو نفس‌ كه‌ بزرگ ترين‌ دشمن‌ است‌ هيولائي‌ برابر آدم‌ ظاهر كند تا آدم‌ را وسوسه‌ كند و آدم‌ معناي‌ دشمن‌ وسوسه‌گر را بفهمد قانون‌ تعليم‌ و تربيت‌ چنين‌ وسائل‌ را لازم‌ دارد.

يكي‌ از دلائل‌ روشن‌ بر اين كه‌ گناه‌ آدم‌ و حوا حسدورزي‌ به‌ مقام‌ انسان‌ كامل‌ بوده‌ ظهور توبه‌ آنها بر اثر توسل‌ به خمسه‌ طيبه‌ است‌ زيرا توبه‌ از شراب‌ دليل‌ است‌ كه‌ گناه‌ گناهكار شراب‌ بوده‌ و توبه‌ از دروغ‌ دليل ‌است‌ كه‌ گناه‌ گناه كار دروغگوئي‌ بوده‌است‌ دراين جا مي‌ بينيم‌ كه‌ توبه‌ آدم‌ توسل‌ به‌ خمسه‌ طيبه‌است‌ و بر اثر همان‌ توسل‌ توبه‌ او قبول‌ مي شود اگر گناه‌ آدم‌ و حوا گندم‌ خوردن‌ بوده ‌است‌ لازم‌ بوده‌ كه‌ از گندم‌ خوردن‌ توبه‌ كنند با اين كه‌ در توبه‌ آدم‌ نامي‌ از اين‌ گناه‌ نيست‌ بلكه‌ در توبه‌ خود اعتراف‌ به‌ عظمت‌ آل‌ محمد نموده‌اند و در اثر اين‌ اعتراف‌ خدا به‌ آنها دين‌ و كتاب‌ بخشيده‌ و در اثر پيروي‌ از دين‌ و كتاب‌ به‌ آنها وعده‌ ورود به‌ بهشت‌ داده ‌است‌. داستان‌ موجوديت‌ انسان هاي‌ معصوم‌ در كتاب‌ مكارم‌ الاخلاق‌ با دليل‌ و برهان‌ يادآوري‌ شده‌ است‌ .

و اما مسئله‌ هبوط‌ آدم‌ در كوه‌ سر انديب ‌ هند و قرارگرفتن‌ حوا در جده‌ از اين‌ قرار بود كه‌ پس‌ از اين كه‌ آدم‌ و حوا

در اثر گناه‌ خود از حال‌ و مقامي‌ كه‌ در آن‌ حال‌ مستحق‌ بهشت‌ بودند تنزل‌ كردند و نعمت‌ بهشت‌ از آنها سلب‌ شد بين‌ خود آنها نيز جدائي‌ افتاد زيرا از جمله‌ نعمت هايي‌ كه‌ لازم‌ است‌ از آن‌ دو نفر سلب‌ شود نعمت‌ وجود خود آنها براي‌ يكديگر است‌ از اين‌ جهت‌ بايستي‌ به‌ فراق‌ يكديگر مبتلا شوند تا قدر وجود يكديگر را هم‌ بشناسند از اين‌ رو چنان‌ شد كه‌ هر كدام‌ از يكديگر جدا شده‌ به طرفي‌ بروند در اين‌ جدائي‌ آدم‌ به‌ هندوستان‌ افتاد و حوا در جده‌ قرارگرفته‌ زيرا در آن‌ زمان‌ فقط‌ همان‌ دو نفر بودند كه‌ در كره‌ زمين‌ زندگي‌ مي كردند انساني‌ غير از آنها وجود نداشت‌ و آنها نيز به‌ اوضاع‌ كره‌ زمين‌ آشنائي‌ نداشتند و كيفيت‌ زندگي‌ را هم‌ نمي دانند به‌ محض‌ اين كه‌ باغ‌ بهشت‌ آنها تبديل‌ به‌ بيابان‌ شده‌ از يكديگر جدا شده‌اند همانطور درحال‌ جدائي‌ هركدام‌ به‌ جهتي‌ رفته‌اند تا جائي كه‌ آدم‌ به‌ هندوستان‌ افتاده‌ و حوا در جده‌ قرار گرفته ‌است‌ روايت ها مدت‌ فراق‌ آدم‌ را از حوا تا دويست‌ سال‌ گزارش‌ داده‌ است‌ و معلوم‌ نيست‌ وضع‌ آدم‌ و حوا در اين‌ مدت‌ از چه‌ قرار بوده‌ اين‌ همه‌ حيوانات‌ در حال‌ تنهائي‌ به سر مي برند و خدا روزي‌ آنها را مي رساند براي‌ آنها نيز شايد به‌ همين‌ كيفيت‌ غذا و روزي‌ مي‌ رسيده ‌است‌ تا اين كه‌ بعد از مدتي‌ گردش‌ و حركت‌ در كره‌ زمين‌ دو مرتبه‌ يكديگر را پيدا كرده‌اند البته‌ راهنمائي‌ آنها از طريق‌ اشباحي‌ به نام‌ فرشته‌ بوده‌ زيرا همانطوري كه‌ در عالم‌ خواب‌ صورتي‌ به صورت‌ خود انسان‌ نمايان‌ مي شود و او را به‌ راهي‌ و به‌ كاري‌ راهنمائي‌ مي كند در بيداري‌ نيز امكان‌ دارد كه‌ انسان‌ بوسيله‌ همان‌ صورت ها به‌ كاري‌ و به‌ راهي‌ راهنمائي‌ شود. آن‌ صورت هاي‌ راهنما قيافه‌هائي‌ هستند كه‌ خدا به صورت‌ انسان‌ مي سازد. آنها را فرشته‌ مي‌ نامد بوسيله‌ همان‌ صورت هايي‌ كه‌ انسان‌ خيال‌ مي كند انساني‌ مانند خود او هستند انسان‌ را راهنمائي‌ مي كند.

دراين‌ باره‌ حضرت‌ سيدالشهدا جملاتي‌ ميفرمايد كه‌ مويد همين‌ معنا است‌ ميفرمايد كه‌ خدا وقتي‌ آدم‌ را خلق‌ كرد و او را درحد اعتدال‌ خلقت‌ قرار داد او را به‌ كمك‌ اشباح‌ خمسه‌ طيبه‌ پشتيباني‌ فرمود آدم‌ به‌ بركت‌ اين‌ پشتيباني‌ مسجود فرشته‌ گان‌ قرار گرفت‌ .

دراين‌ راهنمائي ها بوسيله‌ همان‌ اشباح‌ آدم‌ از سرزمين‌ كربلا عبور كرد و درآن‌ زمين‌ حادثه‌ اي‌ برايش‌ اتفاق‌ افتاد پاي‌ آدم‌ به‌ سنگي‌ برخورد كرد و به‌ زمين‌ افتاد خون‌ ريزي‌ نمود. آدم‌ كه‌ در شدت‌ ناراحتي‌ قرار گرفته‌ بود**،** حالت‌ توجه‌ و تضرع‌ به‌ خدا پيدا كرد دراين‌ توجه‌ همان‌ اشباح‌ به ‌نام‌ جبرائيل‌ او را به‌ خمسه‌ طيبه‌ و مصيبت‌ امام‌ حسين‌ درآن‌ زمين‌ متوجه‌ كردند و به‌ آدم‌ گفتند كه‌ اگر ميخواهي‌ همسر خود حوا را پيدا كني‌ و دو مرتبه‌ به‌ بهشت‌ برگردي‌ بايستي‌ خدا را به‌ حق‌ اين‌ انسانها قسم‌ بدهي‌ از كلماتي‌ كه‌ بوسيله‌ آنها به‌ تو آموخته‌ ميشود پيروي‌ كني‌. آدم‌ در اثر اين‌ تعليمات‌ به‌ هدايت‌ همان‌ اشباح‌ نوراني‌ به سوي‌ جده‌ رهسپار شد و همسر خود حوا را پيدا كرد بين‌ آنها ارتباط‌ برقرار شد.

كلماتي‌ كه‌ آدم‌ در اين‌ حال‌ از همان‌ اشباح‌ نوراني‌ فرا گرفت‌ وآن را وسيله‌ توبه‌ خود قرارداد توسل‌ به‌ خمسه‌ طيبه‌ و آشنائي‌ به‌ آنها بود زيرا آنها انسان هاي‌ كاملي‌ هستند كه‌ راه‌ و روش‌ آنها همان‌ خط مستقيم‌ به سوي‌ خداست‌ كه‌ توبه‌كاران‌ براي‌ ظهور توبه‌ و آشنائي‌ به‌ خداي‌ خود لازم‌ است‌ از آن‌ راه‌ بروند تا بتوانند راه‌ حقيقت‌ و سعادت‌ را درك‌ كنند. آدم‌ و حوا پس‌ از آشنائي‌ به‌ آنها به وصال‌ يكديگر رسيدند همانطور كه‌ خدا فرزند را براي‌ حفاظت‌ و تربيت‌ تحويل‌ پدرو مادر مي دهد آدم‌ و حوا و بشريت‌ را هم‌ از همان‌ ابتدا تحويل‌ خمسه‌ طيبه‌ داده‌است‌ تا بوسيله‌ آنها به‌ زندگي‌ بهشتي‌ راهنمايي‌ شوند. اين‌ راهنمائي‌ها گاهي‌ در عالم‌ خواب‌ و گاهي‌ در بيداري‌ اتفاق‌ مي‌افتد. در اين جا خداوند متعال‌ در آيه‌ (43) مي‌ فرمايد:

كه‌ ما بعد از قبولي‌ و تشكيل‌ يك‌ زندگي‌ دنيائي‌ به‌ آدم‌ گفتيم‌ كه‌ فعلا"در اين‌ تبعيدگاه‌ و زندگي‌ دنيا باشيد من‌ شما را به‌ دين‌ و كتاب‌ و راه‌ سعادت‌ راهنمائي‌ مي كنم‌ شما اگر از آن‌ راه ها به سوي‌ من‌ حركت‌ كرديد و مطابق‌ آن‌ دستورها ، زندگي‌ نموديد به سوي‌ بهشت‌ موعود برمي گرديد زيرا راه‌ بهشت‌ راه‌ علم‌ و عمل ‌است‌ نه‌ راه‌ از شهر به‌ شهر كه‌ قطع‌ مسافت‌ لازم‌ داشته‌ باشد. خدا به‌ آدم‌ فرمود اگر از دين‌ و دستورات‌ پيروي‌ كنيد. خوف‌ و خطري‌ نخواهيد ديد و اما كساني كه‌ دين‌ و كتاب‌ مرا تكذيب‌ كنند عاقبت‌ به‌ آتش‌ جهنم‌ مبتلا مي شوند كه‌ در آن‌ مخلد مي مانند.

مصيبت‌ آدم‌ و حوا اين‌ بود كه‌ پيش‌ از تجربه‌ زندگي‌ در رفاه‌ و آسايش‌ بهشتي‌ قرار گرفتند ادامه‌ زندگي‌ در بهشت‌ منوط‌ براين‌ است‌ كه‌ در شعاع‌ تعليم‌ و تربيت‌ اولياء خدا باشند اما آنها از خط‌ اطاعت‌ منحرف‌ شدند و به‌ خود و هواي‌ نفس‌ خود گرائيدند.

خداوند بعداز بيان‌ قسمتي‌ از حالات‌ و زندگي‌ آدم‌ خطابات‌ خود را متوجه‌ بني‌اسرائيل ‌ميكند زيرا اولين‌ تحول‌ چشمگيردر زندگي‌ بني‌آدم‌ بعد از هبوط‌ و گذشت‌ دوران‌ نوح‌ و ابراهيم‌ تحولي‌ بوده‌ است‌ كه‌ با قيام‌ حضرت‌ موسي‌ بوجود آمده‌. تحولات‌ پيش‌ از آن‌ مانند ظهور نوح‌ و ابراهيم‌ تحت‌ الشعاع‌ تحول‌ موسي‌ قرار گرفته‌ و تنها ملتي‌ كه‌ پيش‌ از روزگار ظهور اسلام‌ يك‌ زندگي‌ ديني‌ و آسماني‌ داشتند همان‌ ملت‌ يهود بودند كه‌ ملت‌ مسيح‌ هم‌ شاخه‌اي‌ از آن‌ شجره‌ به شمار مي رفتند. خداوندمتعال‌ كه‌ مي خواهد افكار مذهبي‌ جهان‌ را متوجه‌ دين‌ اسلام‌ كند لازم‌ است‌ كه‌ دين‌ و مليت‌ بني‌اسرائيل‌ را پايه‌ و پله‌ عبور قرار دهد تا مانند كساني كه‌ از نردبان‌ بالا مي روند و خود را به‌ پشت‌ بام‌ مي رسانند از مليت‌ بني‌اسرائيل‌ و دين‌ و كتاب‌ آنها بالا روند و به دين‌ اسلام‌ آشنائي‌ پيدا كنند. و براي‌ ظهور اسلام‌ آماده‌ شوند

لذا در اين‌ آيات‌ (40) خداوند مي گويد :

اي‌ بني‌ اسرائيل‌ نعمت هائي‌ كه‌ به‌ شما دادم‌ يادآوري‌ كنيد و به‌ عهدي‌ را كه‌ با شما بسته‌ام‌ وفا كنيد. تا من‌ هم‌ بتوانم‌ به عهد خودم‌ وفا كنم‌ و از نافرماني‌ من‌ بپرهيزيد.

در اين‌ آيه‌ كه‌ خداوند خطابات‌ خود را متوجه‌ بني‌ اسرائيل‌ مي كند عهد خود را با آنها تذكر مي دهد و ازآنها مي خواهد. كه‌ به عهد خود وفا كنند. مسلما" عهدي‌ را كه ‌خداوند در اين جا با بني‌اسرائيل‌ بسته‌ است‌ همين‌ بوده‌ است‌ كه‌ به‌ پيغمبر اسلام‌ اعتقاد داشته‌ باشند و بعد از ظهور پيغمبر اسلام‌ مسلماني‌ اختيار كنند به‌ پيغمبر اسلام‌ ايمان‌ بياورند زيرا پيغمبران‌ امت هاي‌ خود را متوجه‌ ظهور پيغمبر اسلام‌ نمودند و او را به عنوان‌ آخرين‌ پيغمبر معرفي‌ كردند. در ميان‌ پيغمبران‌ گذشته‌ تنها پيغمبري‌كه‌ توانست‌ در شعاع‌ مذهب‌ خود امتي‌ بسازد و دولتي‌ بوجود آورد حضرت‌ موسي‌ بوده‌ پيغمبران‌ ديگر مانند نوح‌ و ابراهيم‌ فقط‌ توانسته‌اند در افكار مردم‌ انقلاب‌ فكري‌ بوجود آورند. افكار و عقيده‌ مردم‌ را متوجه‌ خدا و زندگي‌ آخرت‌ كنند ولي‌ نتوانسته‌اند در شعاع‌ دعوت‌ خود دولتي‌ بوجود آورند و قوانين‌ اجتماعي‌ را در دولت‌ خود پياده‌ كنند. ميتوان‌ گفت‌ كه‌ پيغمبران‌ ديگر فقط‌ مكتب‌ و تربيت‌ بوجود آورده‌ اند وليكن‌ حضرت‌ موسي‌ و پيغمبر اسلام‌ در شعاع‌ دين‌ خود مكتب‌ و دولت‌ و تربيت‌ ايجاد كرده‌اند از اين‌ رو خداوندمتعال‌ از زبان‌ قرآن‌ ميان‌ امت هاي‌ گذشته‌ فقط‌ امت‌ موسي‌ را طرف‌ خطاب‌ قرار مي دهد و آنها را به‌ قبولي‌ دين‌ اسلام‌ دعوت‌ مي كند. امت هاي‌ ديگر مانند مسيحيت‌ و عرب‌ پيرو ابراهيم‌ بوده‌ در حاشيه‌ مذهب‌ موسي‌ زندگي‌ مي كرده‌ اند. پيغمبر اسلام‌ پيش‌ از آن كه‌ به دين‌ خود استقلال‌ دهد و دولتي‌ بوجود آورد به‌ مذهب‌ يهود توجه‌ داشتند و به‌ طرف‌ بيت‌المقدس‌ قبله‌ يهود نماز مي‌ خواندند به همين‌ مناسبت‌ قرآن‌ در دعوت‌ جهاني‌ خود اهل‌ كتاب‌ و ملت‌ يهود را طرف‌ خطاب‌ قرار مي دهد وآنها را دعوت‌ به‌ دين‌ اسلام‌ مي كند. اگر ملت‌ بني‌ اسرائيل‌ كه‌ متن‌ مذاهب‌ آن‌ روز است‌ دين‌ اسلام‌ را قبول‌ كند ساير مذاهب‌ كه‌ در حاشيه‌ آن‌ هستند قبول‌ خواهند كرد.

در آيه‌ 41 تا46 ملت‌ بني‌ اسرائيل‌ را طرف‌ خطاب‌ قرار مي دهد و آنها را متوجه‌ سوابقي‌ كه‌ با آنها داشته‌ و نعمت هائي‌ كه‌ به‌ آنها بخشيده‌ مي كند تا از اين‌ راه‌ اثبات‌ كند كه‌ آنها را دوست‌ دارد و براي‌اين كه‌ بتواند نعمت‌ خود را برآنها كامل‌ گرداند. دين‌ مقدس‌ اسلام‌ را براي‌ تكامل‌ مذهب‌ آنها بوجود آورده‌ تا در شعاع‌ تكامل‌ دين‌ نعمت‌ خود را برآنها تمام‌ كند زيرا تنها ملتي‌ كه‌ از طريق‌ راهنمائي هاي‌ مذهب‌ و پيغمبران‌ در انتظار ظهور پيغمبر اسلام‌ بودند ملت‌ بني‌ اسرائيل‌ بودند. تمام‌ پيغمبران‌ برجسته‌ بني‌اسرائيل‌ پيروان‌ خود را در انتظار ظهور آخرين‌ پيغمبر از اولاد اسماعيل‌ فرزند ابراهيم‌ قرارداده‌ بودند در اين‌ آيه‌ شريفه‌ آنها را متوجه‌ نعمت هاي‌ دين‌ و تمدني‌ مي كند كه‌ به‌ آنها بخشيده‌ و عهدي‌ را كه‌ با آنها در ميان‌ گذاشته‌( كه‌ با ظهور آخرين‌ پيغمبر مسلماني‌ اختياركنند ) در اين‌ آيات‌ به‌ ياد آنها مي‌ آورد و مي گويد اي‌ بني‌ اسرائيل‌ نعمتي‌ كه‌ به‌ شما بخشيده‌ام‌ يادآوري‌ كنيد و به عهدي‌ كه‌ با شما بسته‌ام‌ وفا كنيد تا من‌ هم‌ بتوانم‌ به‌ عهدي‌ كه‌ با شما بسته‌ام‌( از تكميل‌ دين‌ و تكميل‌ نعمت‌ ) وفا كنم‌ و از مخالفت‌ با من‌ بترسيد زيرا سرنوشت‌ و مقدرات‌ شما بدست‌ من‌ است‌ اگر من‌ نتوانم‌ شما را به‌ خوشبختي‌ و سعادت‌ بكشانم‌ ديگر هيچ‌ قدرتي‌ نخواهد توانست‌ شما را خوشبخت‌ كند . به‌ دين‌ و كتابي كه‌ بر محمد نازل‌ كردم‌ ايمان‌ بياوريد شما مي‌ بينيد كه‌ دين‌ محمد(ص‌) و كتاب‌ او يهوديت‌ و روش‌ پيغمبران‌ بني‌اسرائيل‌ را تصديق‌ مي كند و آن‌ را در حمايت‌ خود مي‌ پروراند. پس‌ شما كه‌ بايستي‌ اولين‌ طايفه‌ مسلمان‌ باشيد اولين‌ كسي‌ نباشيد كه‌ به‌ دين‌ اسلام‌ كافر مي شوند . يك‌ چنين‌ دين‌ بزرگي‌ را به‌ بهاي‌ اندك‌ نفروشيد و اين‌ زندگي‌ پست‌ دنيا را با فروش‌ دين‌ اسلام‌ خريداري‌ نكنيد از من‌ كه‌ خداي‌ شما و خداي‌ مسلمانان‌ و خداي‌ تمامي‌ عالم‌ هستم‌ بپرهيزيد. حق‌ را به‌ لباس‌ باطل‌ نپوشيد و يكچنين‌ دين‌ پاكيزه‌ كه‌ مطابق‌ بشارات‌ پيغمبران‌ است‌ با تبليغات‌ خلاف‌ حقيقت‌ باطل‌ جلوه‌ ندهيد تعريف هايي‌ كه‌ در كتاب‌ شما از اسلام‌ و پيغمبراسلام‌ شده‌ است‌ كتمان‌ نكنيد و ملت‌ عوام‌ را از پذيرش‌ يك‌ چنين‌ دين‌ پاكي‌ محروم‌ ننمائيد با اين‌ كه‌ شما از طريق‌ كتاب‌ خود مي دانيد كه‌ پيغمبر اسلام‌ همان‌ پيغمبري‌ است‌ كه‌ در كتاب‌ شما شناخته‌ شده‌. بيائيد در شعاع‌ مسلماني‌ همراه‌ مسلانان‌ نماز بپا داريد و زكات‌ بدهيد و همراه‌ مسلمانان‌ در مسجد آنها ركوع‌ و سجود بجا آوريد. آيا اين‌ درست‌ است‌ كه‌ شما علماي‌ يهود پيروان‌ و وابستگان‌ خود را امر به‌ اتحاد و همكاري‌ نمائيد ولي‌ خود را از نظام‌ وحدت‌ و همكاري‌ با اولياء خدا خارج‌ سازيد با اين كه‌ كتاب‌ ديني‌ خود را مي خوانيد و مي دانيد كه‌ همه‌ جا مردم‌ را از تفرقه‌ و اختلاف‌ بر حذر مي دارد. آيا عقل‌ خود را به كار نمي‌ اندازيد كه‌ چگونه‌ يك‌ چنين‌ منافع‌ و مصالح‌ بزرگي‌ را در پناه‌ وحدت‌ با مسلمانان‌ از دست‌ مي دهيد. شما بني‌اسرائيل‌ و مسلمانان‌ و تمام‌ بندگان‌ خدا اگر در مقابل‌ حادثه‌ جنگي‌ و غيرجنگي‌ در خود احساس‌ ضعف‌ و ناتواني‌ كرديد بوسيله‌ صبر و نماز از خدا كمك‌ بخواهيد گر چه‌ كمك‌ خواهي‌ به‌اين‌ طريق‌ وظيفه‌ بسيار سنگين ‌است.‌ توقف‌ دارد براين كه‌ انسان‌ ايمان‌ به ‌خدا داشته‌ و عظمت‌ او را درك‌ كند**،** درك‌ حقيقت‌ ايمان‌ لازم‌ دارد**،** قدرت‌ عقل‌ و استعداد لازم‌ دارد لذا كمك‌ خواهي‌ از خدا بوسيله‌ صبر و نماز ممكن‌ نيست‌ مگر براي‌ انسان هاي‌ خاضع‌ و خاشع‌**،** انسان هايي‌ كه‌ عقيده‌ به ‌ملاقات‌ خدا دارند و مي دانند كه ‌زندگي‌ آنها در مسير تكامل‌ و تحول‌ در دنيا و آخرت‌ همانطور ادامه‌ دارد تا زماني‌ كه‌ خود را با خداي‌ خود در حال‌ ملاقات‌ و مواجهه‌ ببينند و عقيده‌ دارند كه‌ به خداي‌ خود رجوع‌ خواهند كرد.

اين‌ چند آيه‌ و آياتي‌ نظير آن‌ نكات‌ بسيار علمي‌ و بزرگي‌ را در بردارد كه‌ مربوط‌ به‌ به روز استعداد و پيدايش‌ تكامل‌ در وجود انسان‌ است‌ .

اولين‌ قسمت‌ آن‌ موضوع‌ كمك‌ خواهي‌ از خدا بوسيله‌ صبر و نماز است‌ دومين‌ قسمت‌ سنگيني‌ اين‌ كمك‌ خواهي‌ بر انسان هاي‌ غير مومن‌ سومين‌ قسمت‌ ارتباط‌ خضوع‌ و خشوع‌ به‌ درك‌ زندگي‌ آخرت‌ و ايمان‌ به‌ لقاء پروردگار . در مورد بحث‌ اول‌ خداوند متعال‌ در ضمن‌ استعانت‌ انسان‌ را متوجه‌ به‌ حقيقت‌ نماز مي كند. مي خواهد بفرمايد كه‌ نماز به‌ معني‌ ارتباط‌ انسان‌ مومن‌ به‌ خدا و فيض‌ خواهي‌ از او مي‌ باشد .

نماز به‌ معناي‌ اين‌ است‌ كه‌ انسان‌ فقير انسان‌ محتاج‌ و ناقص‌ با خداي‌ غني‌ كامل‌ رو به رو مي شود و رفع‌ نواقص‌ وجودي‌ و پيدايش‌ كمال‌ و بي‌ نيازي‌ خود را از او مي خواهد .

خداوندمتعال‌ در خلقت‌ انسان‌ نمونه‌ مختصري‌ از كمالات‌ به‌ وديعه‌ گذاشته‌ از علم‌ و قدرت‌ و بصيرت‌ و بينائي‌ هركدام‌ نمونه‌اي‌ كوچك‌ به‌ انسان‌ داده‌ و دستور داده‌ براي‌ تكامل‌ آن‌ نمونه‌ ها به‌ خداي‌ خود مراجعه‌ كند و از او بخواهد كه‌ بصيرت‌ و بينائي‌ و علم‌ و قدرت‌ او را كامل‌ گرداند و بنده‌ خود را به‌ اسماء و صفات‌ خود مجهز كرده‌ و او را به‌ جائي‌ برساند كه‌ مانند خدا بداند و بتواند و بصيرت‌ و بينائي‌ پيدا كند.

پيدايش‌ يكچنين‌ قدرت ها و كمالات‌ توقف‌ بر استعانت‌ دارد كه‌ بوسيله‌ نماز حاصل‌ مي شود نماز به‌ حال‌ ارتباط‌ به‌ حال‌ خواهش‌ و به‌ حال‌ خضوع‌ و خشوع‌ مي‌ باشد. همان‌ طور كه‌ آنچه‌ موجودي‌ داريم‌ از خدا گرفته‌ايم‌ آنچه‌ هم‌ تا ابر لازم‌ داريم‌ بايد ازخدا به‌ طلبيم‌ و راه‌ اين‌ خواهش‌ و نيايش‌ فقط‌ نماز است‌

و اما بحث‌ دوم‌ سنگيني‌ نماز براي‌ انسان‌ غير مومن‌ و سادگي‌ آن‌ براي‌ انسان‌ مومن‌ است‌ اين‌ را مي‌دانيم‌ تنها چيزي‌ كه‌ انسان‌ را قادر به‌ تحمل‌ رنج‌ و مشقت‌ در انجام‌ كارها مي كند هدف‌گيري‌ در كارها و آشنائي‌ به‌ ظهور نتيجه‌ در انجام‌ كار است‌ يكي‌ از كارهاي‌ مشكل‌ براي‌ انسان‌ اقدام‌ به‌ كاري‌ است‌ كه‌ در انجام‌ آن‌ نتيجه‌اي‌ مشاهده‌ نمي كند و نمي تواند در انجام‌ آن‌ هدفي‌ داشته‌ باشد. نماز و دعا و ساير عبادت ها، كارهائي‌ است‌ كه‌ نتايج‌ آن‌ بروز قدرت‌ و استعداد در وجود انسان‌ و پيدايش‌ صفات‌ كامل‌ از طريق‌ افاضه‌ فيض‌ خدا مي‌ باشد. درك‌ يك‌ چنين‌ نتايجي‌ كه‌ بتواند آن‌ را هدف‌ خود قرار دهد متوقف‌ بر درك‌ زندگي‌ آخرت‌ است‌ تا با اين‌ ادراكات‌ بداند كه‌ دنيا كشت‌ گاه‌ عالم‌ آخرت‌ و آخرت‌ روز پيدايش‌ محصول‌ است‌ لذا در آيه‌46 بعد ازآن‌ مي‌ فرمايد:

خاشعين‌ كساني‌ هستند كه‌ عقيده ‌به‌ ملاقات‌ خدا دارند و مي دانند كه ‌در مسير زندگي‌ به سوي‌ او خواهند رفت‌ يعني‌ فاسق‌ كه ‌چنين‌ عقيده‌اي‌ ندارد در نماز و عبادت‌ بي‌ هدف ‌است‌ و اين‌ بي‌ هدفي‌ نماز و عبادت‌ را بر او سنگين‌ مي كند و اما مومن‌ كه‌ هدف‌ آخرتي‌ دارد خواندن‌ نماز براي‌ او ساده‌ و آسان‌ است‌.

باز در آيه‌ 47 بني‌اسرائيل‌ را طرف‌ خطاب‌ قرار مي دهد و يكي‌ از نعمت هاي‌ بزرگ‌ ديگر خود را يادآوري‌ مي كند و آنها را متوجه‌ مي كند كه‌ تاآن جا كه‌ ممكن‌ است‌ اين‌ نعمت‌ بزرگ‌ را براي‌ خود حفظ‌ كنند و آن‌ نعمت‌ بزرگ‌ فضيلت‌ و برتري‌ آنها بر اهل‌ عالم‌ است‌ .

اين‌ را مي دانيم‌ كه‌ در دنياي‌ پيش‌ از ظهور اسلام‌ و پيش‌ از ظهور حضرت‌ عيسي‌ تنها ملتي‌ كه‌ در شعاع‌ تعليمات‌ پيغمبران‌ صاحب‌ دين‌ آسماني‌ بودند ملت‌ بني‌اسرائيل‌ و اولاد يعقوب‌ از نسل‌ حضرت‌ ابراهيم‌ بودند كه‌ به‌ دليل‌ همان‌ تعلميات‌ از ساير جهانيان‌ برتر و بالاتر شناخته‌ شدند خداوند پادشاهان‌ و پيغمبران‌ بزرگي‌ از آنها بوجود آورد و بوسيله‌ آنها صاحب‌ تمدن‌ و نبوت‌ مانند موسي‌ و دانيال‌ و داوود و سليمان‌ و امثال‌ آنها شدند. ملاك‌ اين‌ فضيلت‌ و برتري‌ همان‌ احترام‌ به‌ مقام‌ خدا و پيغمبران‌ و پيروي‌ از كتاب‌آسماني‌ بود وليكن‌ آنها درتشخيص‌ ملاك‌ فضيلت‌ به‌ اشتباه ‌افتادند خيال‌ كردند به‌ دليل‌ اين كه‌ از نسل‌ حضرت ‌ابراهيم‌ و يعقوب‌ هستند برتري‌ پيدا كرده‌اند نه ‌به‌ دليل‌ اين كه‌ اهل‌ ايمان‌ و فضيلت‌ باشند و چون‌ ملاك‌ اول‌ يعني ‌انتساب‌ آنها در هرحال‌ محفوظ‌ بود خود را برتر و بالاتر مي دانستند هرچند كه ‌ظالم‌ و جنايت كار باشند به ‌همين‌ مناسبت‌ پيغمبران‌ و بندگان‌ خدا را مي كشتند و ملت هاي‌ ضعيف‌ را به ‌خاك‌ و خون‌ مي كشيدند و باز هم‌ خود را اهل‌ بهشت‌ و مقرب‌ درگاه‌ خدا مي دانستند و به‌ دليل‌ همين‌ اشتباه‌ و جنايات‌ فراواني‌ كه ‌ازآنها سر زد خداوند برآنها غضب‌ كرد و آنها را در رديف‌ ساير كفار و بلكه‌ پست‌ تر از آنها قرار داد تا بدانند كه‌ ملاك‌ برتري‌ ايمان‌ و عدالت‌ و حرمت‌ به‌ مردم‌ است‌ نه‌ ظلم‌ و ستم‌ و قتل‌ و جنايت‌ لذا در آيه‌ 48 مي‌فرمايد:

از روز قيامت‌ بترسيد كه‌ درآن‌ روز حسب‌ و نسب‌ مطرح‌ نيست‌ آن‌ روز پدران‌ حاضر نيستند كه‌ به جاي‌ پسران‌ و يا پسران‌ به‌ جاي‌ پدران‌ مجازات‌ شوند. اگر پسر بد باشد بار گناه‌ خود را مي‌ كشد و اگر پدر بد باشد همچنين‌. نتيجه‌ اعمال‌ هركسي‌ به‌ خود او برمي گردد. به دليل‌ فضيلت‌ پدران‌ نمي شود از رذيلت‌ پسران‌ صرف‌ نظر كرد و نمي شود در برابر جنايات‌ جريمه‌ گرفت‌ همين‌ طور نمي شود به‌ سزاي‌ عمل‌ گناه‌ كاري‌ بي‌ گناهي‌ را مجازات‌ نمود زيرا نتيجه‌ هر عمل‌ به‌ همان‌ عمل‌ و صاحب‌ عمل‌ مربوط‌ است‌ ممكن‌ نيست‌ شما به‌ مردم‌ ستم‌ كنيد و من‌ به جاي‌ شما مبغوض‌ و مورد شكايت‌ مردم‌ واقع‌ شوم‌ و يا شما خلف‌ وعده‌ كنيد و من‌ به‌ جاي‌ شما بي‌ اعتبار گردم‌ و اين كه‌ چون‌ شما پيغمبرزاده‌ و يا امام زاده‌ هستيد دروغ‌ شما و ظلم‌ ستم‌ شما بي‌ اثر و بدون‌ مفسده‌ باشد گناه‌ از هر گناه كاري‌ باشد مفسده‌ دارد هرچند صاحب‌ گناه‌ پيغمبران‌ و يا امام ها و يا بالاتر از آنها خدا باشد. پس‌ هركس‌ كه‌ به‌ كفر و گناه‌

مبتلا باشد مفاسد كفر و گناه‌ را مي‌ بيند .

شما بني‌اسرائيل‌ اگر چه‌ اولاد ابراهيم‌ هستيد وليكن‌ در اثر كفرو گناه‌ به‌ سرنوشت‌ كفار و گناهكاران‌ خواهيد رسيد**،** نصرت‌ خدا شامل‌ حال‌ شما نخواهد شد. به‌ يادآوريد روزي‌ را كه‌ زير شكنجه‌ فرعون‌ قرار داشتيد آنها شما را به‌ سخت‌ ترين‌ عذاب‌ آزار مي دادند . مردان‌ شما را مي‌ كشتند و زنان‌ شما را براي‌ خدمت‌ نگاه‌ مي‌ داشتند پسران‌ نوزاد را در برابر چشم‌ مادر ذبح‌ مي‌ كردند بلاي‌ بزرگي‌ به‌ شما روآورده‌ بود و بوسيله‌ پيغمبري‌ به نام‌ موسي‌ شما را از آن‌ شكنجه‌ و عذاب‌ نجات‌ داديم‌ .

ما بوديم‌ كه‌ سر راه‌ شما در طريق‌ نجات‌ و فرار از فرعون‌ دريا را شكافتيم‌ و از دريا راه‌ براي‌ شما باز كرديم‌ از آن‌ راه‌ شما را عبور داديم‌ و دشمن‌ شما فرعون‌ را غرق‌ كرديم‌ . و ما بوديم‌ كه‌ به‌ موسي‌ در كوه‌ طور وعده‌ داديم‌ بوسيله‌ او كتاب‌ و شريعت‌ و دين‌ قانون‌ به‌ شما بخشيديم‌ ولي‌ شما روي‌ جهل‌ و سفاهت‌ در همان‌ چهل‌ روز غيبت‌ موسي‌ به‌ گوساله‌ پرستي‌ افتاديد و به‌ جاي‌ توحيد ، شرك‌ اختيار نموديد تا اين‌ اندازه‌ به‌ خود ستم‌ كرديد .

ولي‌ ما بعد از مراجعت‌ موسي‌ از كوه‌ طور از گناه‌ شرك‌ شما گذشتيم‌ و بوسيله‌ موسي‌ براي‌

شما كتاب‌ شريعت‌ و دانش‌ و مكتب‌ بوجود آورديم‌ شايد هدايت‌ شويد و از سفاهت‌ و ناداني‌ نجات‌ پيدا كنيد.

موسي‌ به‌ قوم‌ خود گفت‌ شما كه ‌از توحيد برگشتيد و به‌ گوساله‌پرستي ‌افتاديد مشرك‌ شديد**،** به‌ خود ستم‌ كرديد. اين‌ هواي‌ نفس‌ شما بود كه‌ به‌ اين‌ كار وادارتان‌ كرد. هواي‌ نفس‌ خود را بكشيد و به‌ سوي‌ خداي‌ آفريننده‌ توبه‌ كنيد اين‌ روش‌ گريز از هواي‌ نفس‌ به‌ سوي‌ خدا نزد خدا براي‌ شما بهتر است‌ با اين‌ توبه**،**‌ كارتان‌ اصلاح‌ مي شود و لطف‌ خدا شامل‌ حال‌ شما مي گردد زيرا انسان‌ در خط‌ گناه‌ و معصيت‌ از لطف‌ خدا محروم‌ مي شود. خداوند راهي‌ ندارد كه‌ فيض‌ خود را به‌ انسان‌ گناه‌ كار برسانند. او از دايره‌ ولايت‌ و اختيارات‌ خدا خارج‌ شده‌ اسير نفس‌ و شيطان‌ گرديده‌ در اين‌ حال‌ خدا او را به‌ خود وامي‌ گذارد و شياطين‌ او را به هر جائي كه‌ بخواهند مي برند. ولي‌ اگر از خط‌ كفر و گناه‌ به سوي‌ خدا برگردد مانند آئينه‌اي‌ است‌ كه‌ در برابر تابش‌ آفتاب‌ قرار گيرد قهرا" نورخورشيد در آن‌ منعكس‌ مي‌ گردد. و روشن‌ مي شود لذا در اين‌ آيه‌ خداوند مي‌ فرمايد كه‌ نتيجه‌ قتل‌ هواي‌ نفس‌ و توبه‌ اين‌ است‌ كه‌ لطف‌ خدا شامل‌ حال‌ شما گردد كه‌ او توبه‌پذير و مهربان‌ است‌ .

و باز درآيه‌ 53 و 57 يكي‌ ديگر از آيات‌ قدرت‌ و عظمت‌ خود را به ‌نظر بني‌اسرائيل‌ مي‌ آورد شايد به‌ اين‌ وسيله‌ لطف‌ خداو قدرت‌ او را درباره‌ خود درك‌ كنند زيرا هر ملتي‌ كه‌ بيشتر شاهد آيات‌ و معجزات‌ باشند آسان تر مسئله‌ توحيد و قدرت‌ خدا را درك‌ مي كنند و خدا را زودتر از ديگران‌ مي‌ شناسند .

به‌ بني‌اسرائيل‌ مي‌ گويد كه‌ شما از پيغمبر خود خواهش‌ كرديد كه‌ خدا را آشكار به‌ شما نشان‌ دهد چقدر جاهل‌ بوديد و بي‌ ادبانه‌ حرف‌ زديد گمان‌ كرديد كه‌ خدا موجودي‌ است‌ در اختيار موسي‌ كه‌ او را به‌ هركس‌ كه‌ بخواهد نشان‌ مي‌دهد و از هركس‌ بخواهد پنهان‌ مي‌ دارد در اين جا خدا را موجودي‌ كوچك‌ و ضعيف‌ فرض‌ كرديد و از موسي‌ خواستيد كه‌او را به شما نشان‌ دهد ديگر اين كه‌ به خود اجازه‌ داديد كه‌ به‌ حضور خدا برسيد و او را از نزديك‌ ببيند در نتيجه‌ همان‌ جسارت‌ صاعقه‌ آسماني‌ نازل‌ شد و شما را كشت‌ و شما خود آن‌ صاعقه‌ را مي ديديد كه‌ در اثر تقاضاي‌ بي جا چگونه‌ نازل‌ شد و شما را نابود كرد .

ولي‌ خداوند شما را بعد از مرگ‌ زنده‌ كرد و به‌ شهر و ديارتان‌ برگردانيد شايد كه‌ اين‌ حيات‌ بعد از مرگ‌ را منظور داشته‌ باشيد و شكر خدا را بجا آوريد.

در بياباني‌ كه‌ در حيرت‌ سرگرداني‌ بودند خانه‌ و زندگي‌ خود را ترك‌ كرده‌ و فراركرده‌ بوديد خداوند ابرهارا سايه‌بان‌

شما قرار داده‌ بود تا از تابش‌ و سوزش‌ آفتاب‌ محفوظ‌ باشيد و براي‌ شما غذاي‌ آسماني‌ به نام‌ من‌ و سلوي‌ نازل‌ كرد و شما را از گرسنگي‌ نجات‌ داد اجازه‌ داد كه‌ بدون‌ زحمت‌ از روزي هاي‌ طيب‌ و طاهر استفاده‌ كنيد وليكن‌ شما به‌ آن‌ غذاي‌ آسماني‌ اعتراض‌ كرديد و از موسي‌ خيار و سير و پياز خواستيد در نتيجه‌ از نعمت‌ آسماني‌ محروم‌ شديد به‌ ما ظلم‌ نكرديد بلكه‌ به ‌خود ستم‌ كرديد كه ‌از نعمت‌ خدا محروم‌ شديد و با همه‌ اين‌ معصيت ها لطف‌ خدا از سر شما كوتاه‌ نشد اجازه‌ داد كه‌ براي‌ شما تمدن‌ و دولتي‌ بوجود آيد و استقلال‌ ملي‌ پيدا كنيد به‌ شما اجازه‌ داد كه‌ براي‌ تشكيل‌ دولت‌ سرزمين‌ آباء و اجداد خود به‌ نام‌ فلسطين‌ را تصرف‌ كنيد تا مرز دولت‌ و سلطنت‌ شما باشد به‌ موسي‌ وعده‌ داد كه‌ با قوم‌ خود به‌ جنگ‌ عمالقه‌ برويد و سرزمين‌ شامات‌ را بگيريد در اولين‌ مرتبه‌ براي‌ اين كه‌ شما را در دايره‌ ولايت‌ خود قراردهد و بتوانيد از او كمك‌ بگيريد دري‌ از مسجد به نام‌ باب‌ حطه‌ باز كرد و به‌ شما دستور داد ك‌ به حال‌ سجده‌ از آن‌ در داخل‌ مسجد شويد و در سجده‌ خود بگوئيد : اللهم‌ حط‌ عناالذنوب‌

خدايا گناه‌ ما را پاك‌ كن‌ با اين كه‌ آن‌ در در رحمت‌ خدا بود كه‌ به‌ سوي‌ شما باز شده‌ بود و شما اگر به‌ حال‌ تسليم‌ و انقياد وارد مي شديد از لطف‌ و عنايت‌ خدا برخوردارمي شديد. شما آن‌ دستور را به‌ مسخره‌ گرفتيد و آن‌ جمله‌ دعا را به‌ جمله ‌ديگر تبديل‌ كرديد در نتيجه‌ عده‌اي‌ از شما كه‌ قانون‌ خدا را مسخره‌ كردند و جمله‌ دعا را عوض‌ كردند و به‌ حال‌ تسليم‌ از آن‌ در وارد نشدند. به‌ خود ستم‌ كردند مشمول‌ عذاب‌ الهي‌ قرار گرفتند و خداوند به ‌كساني‌ كه‌ تسليم‌ شدند وعده‌ داده‌ بود از خطاهاي‌ آنها بگذرد و از لطف‌ خود به‌ آنها بيشتر و زيادتر مرحمت‌ كند. تا اين جا آيات‌ 38 تا 57 مربوط‌ به‌ بني‌اسرائيل‌ ترجمه‌ شد اين‌ آيات‌ در توضيح‌ و تفسير اخلاق‌ و تاريخ‌ بني‌اسرائيل‌ نازل‌ شده‌ است‌ وليكن‌ خداوند در ضمن‌ همين‌ آيات‌ هر ملتي‌ را كه‌ داراي‌ چنين‌ اخلاقي‌ باشد محكوم‌ مي كند.

نكاتي‌ كه‌ در اين‌ آيات‌ قابل‌ توجه‌ است‌ به‌ قرار زير است‌ :

(1) به‌ عهد خدا وفا كنيد و فقط‌ از خدا بترسيد.

(2) حق‌ را بر خلاف‌ حقيقت‌ جلوه‌ ندهيد و آن‌ را كتمان‌ نكنيد.

(3) از صبر و نماز كمك‌ بخواهيد.

(4) ملاك‌ فضيلت‌ و برتري‌ خود را بشناسيد و براي‌ هميشه‌ آن‌ ملاك‌ را حفظ‌ كنيد

(5) روز قيامت‌ حسب‌ و نسب‌ مطرح‌ نيست‌ گناه‌ از هر كس‌ سر زند مفسده‌ دارد به‌ صاحب‌ گناه‌ برميگردد.

(6) تبديل‌ نعمت‌ آسماني‌ به‌ نعمت‌ زمين‌ و نمونه‌ آن‌ در اسلام.‌

(7) براي‌ نجات‌ از شرك‌ و گناه‌ نفس‌ خود را بكشيد و نمونه‌ گوساله‌ پرستي‌ در اسلام.‌

(8) سرگرداني‌ در بيابان‌ تيه‌ و نمونه‌ آن‌ در اسلام‌.

(9) باب‌ حطه‌ بني‌اسرائيل‌ و نمونه‌ آن‌ در اسلام‌.

توضيح‌ مواد نه‌ گانه‌ بالا :

اين‌ را بايد بدانيم‌ كه‌ خداوند شخص‌ است‌ نه‌ شي‌ استفاده‌ از شخص‌ با استفاده‌ از شي‌ فرق‌ دارد. استفاده‌ از اشياء از طريق‌ حاكميت‌ است‌ استفاده‌ از اشخاص‌ از طريق‌ جلب‌ رضايت‌ استفاده‌ از اشياء مانند استفاده ‌از آب‌ و خاك‌ و حيوانات‌ و هر چيزي‌ سواي‌ انسان‌ كه‌ از طريق‌ قدرت‌ و تسلط‌ اشياء را بدست‌ مي‌ آوريم‌ و كشف‌ مي كنيم‌ استفاده‌ از اشخاص‌ مانند استفاده‌ از مال‌ و ثروت‌ آنها كه‌ فقط‌ از طريق‌ وفاي‌ به‌ معاهدات‌ و جلب‌ رضايت‌ آنها ممكن‌ است‌ بايد بدانيم‌ خداوند شخص‌ است‌ با بندگان‌ خود معاهدت‌ دارد كه‌ انسانها از طريق‌ وفاي‌ به‌ عهد الهي‌ مي توانند رضايت‌ او را جلب‌ نموده‌ و از لطف‌ و كرم‌ او بهره‌مند شوند0 عهدي‌ كه‌ بين‌ خدا و انسان‌ بوجود آمده‌ به‌ نام‌ دين‌ شناخته ‌مي شود كه‌ بوسيله‌ پيغمبران‌ و كتاب‌ آسماني‌ به‌ مردم‌ ابلاغ‌ شده‌ است.‌ در راس‌ آن‌ معاهدات‌ اخلاص‌ به‌ خدا و نفي‌ شرك‌ و خود داري‌ از گناهان‌ كبيره‌ مانند قتل‌ نفس‌ و عقوق‌ والدين‌ مي باشد. انساني‌ كه‌ خدا را اطاعت‌ كند و از گناهان‌ كبيره‌ بپرهيزد رضايت‌ خدا را جلب‌ نموده‌ مي تواند از قدرت‌ و نعمت‌ او استفاده‌ نمايد. عهد خدا به‌ انسان ها در اسلام**،**‌ انجام‌ وظايف‌ مسلماني‌ در شعاع‌ ولايت‌ علي ‌ابن‌ ابيطالب‌ مي باشد 0

در شماره‌ دوم‌ يادآوري‌ مي كند كه‌ حق‌ را ب صورت‌ باطل‌ جلوه‌ ندهيد و آن‌ را كتمان‌ نكنيد. در اين‌ آيه‌ منافق‌ و رياكار را طرف‌ خطاب‌ عناب‌ قرار مي دهد و به‌ آنها مي گويد حق‌ را به‌ لباس‌ باطل‌ جلوه‌ ندهيد0

رياكاران‌ گاهي‌ حق‌ را در لباس‌ باطل‌ ظاهر مي سازند چنان كه‌ در ضمن‌ تعليمات‌ و تبليغات‌ اطاعت‌ پيغمبران‌ و اولياء خدا را واجب‌ و ضروري‌ نمي داند و گاهي‌ باطل‌ را به‌ لباس‌ حق‌ جلوه‌ مي دهند چنان كه‌ در ضمن‌ تبليغات‌ اطاعت‌ خود را حق‌ جلوه‌ مي دهند و خود را در مقام‌ پيغمبران‌ و پيشوايان‌ آسماني‌ قرار مي دهند. در ضمن‌ اين‌ آيات‌ دستور مي دهد كه‌ براي‌ موفقيت‌ در انجام‌ كارها و رسيدن‌ به‌ مقصد از صبر و نماز كمك‌ بخواهيد. معناي‌ كمك‌ خواهي‌ از نماز همين‌ است‌ كه‌ انسان‌ در حال‌ نماز ارتباط‌ به‌ خدا پيدا مي كند و از او كسب‌ نيرو و قدرت‌ مي نمايد. نماز به‌ معناي‌ ارتباط‌ پيدا كردن‌ به‌ خداي‌متعال‌ و تقاضاي‌ كمك‌ از او است. نماز را اگر از ابتدا تا انتها تعريف‌ كنيم‌ عملي‌ است‌ كه‌ انسان‌ ضمن‌ حمد و ثناي‌ الهي‌ و احترام‌ به‌ مقام‌ ربوبيت‌ او حوائج‌ خود را به‌ پيشگاه ‌الهي‌ عرضه‌ مي دارد و ازاو براي‌ موفقيت‌ در كارها كمك‌ مي خواهد.

خداوند متعال‌ وعده‌ داده‌ است‌ كه‌ هركس‌ از او چيزي‌ بخواهد دعوت‌ او را اجابت‌ نمايد و او را به‌ مقصد برساند البته‌ بعد از تقاضا صبر لازم‌ است‌ تا نتيجه‌ حاصل‌ گردد. صبر و نماز در ضمن‌ بعضي ‌از اخبار و روايات‌ به‌ نبوت‌ و ولايت‌ تفسير شده ‌است.‌ براساس‌ همين‌ تفسير**،** انسان‌ ضمن‌ استقامت‌ در دايره‌اسلام‌ كه‌ شان‌ نبوت‌ است‌ بايستي‌ درشعاع‌ هدايت‌ امام‌ انجام‌ وظيفه‌ كند تا به‌ مقاصد مادي‌ و معنوي‌ خود برسد زيرا بهترين‌ چيزها پيش‌ از انجام‌ هركاري‌ تهيه‌ نقشه‌ آن‌ عمل‌ مي باشد. عملي‌ كه‌ برخلاف‌ نقشه‌ انجام‌ گيرد مانند خانه‌ سازي‌ در مسير سيل‌ است كه‌ به‌ زودي‌ منهدم‌ شده‌ و براي‌ صاحب‌ خود باعث‌ ندامت‌ مي گردد. پس‌ معناي‌ كمك‌ خواهي‌ از امام‌**،** طلب‌ هدايت‌ و نقشه‌ عمل‌ است‌ و معناي‌ استعانت‌ از پيغمبر ورود به‌ مسلماني‌ و تظاهر به‌ اسلام‌ براي‌ حفظ‌ جان‌ و مال‌ مي باشد تا بتواند آزادانه‌ فعاليت‌ كند و به‌ حقيقت‌ برسد.

طبق‌ راهنمائي‌ قرآن‌ انسان ها از طريق‌ نماز كه‌ رمز استعانت‌ و استمداد از خدا در شعاع‌ هدايت‌ از امام‌ است‌ مي توانند به‌ تكامل‌ علمي‌ و ايماني‌ نايل‌ شوند.

در قسمت‌ چهارم‌ از اين‌ آيات‌ به‌ بني‌اسرائيل‌ هشدار مي دهد كه‌ ملاك‌ فضيلت‌ و برتري‌ خود را بشناسند و براي‌ حسب‌ و نسب‌ خود ارزشي‌ قائل‌ نشوند.

يكي‌ از اشتباهات‌ بزرگ‌ ملت ها و مخصوصا" بني‌اسرائيل‌ و بسياري‌ از مسلمانان‌ افتخار به‌ حسب‌ و نسب‌ است‌ كه‌ خود را به دليل‌ پيغمبرزادگي‌ و امام‌زادگي‌ و شاه‌زادگي‌ مستحق‌ مقام‌ امام‌ و پيغمبر و پادشاه‌ مي دانند و همين‌ دليل‌ را براي‌ نجات‌ از عذاب هاي‌ دنيا و آخرت‌ و ورود به‌ بهشت‌ كافي‌ مي دانند بدون‌ اين كه‌ اهل‌ فضيلت‌ و تقوي‌ باشند. بني‌اسرائيل‌ به دليل‌ اين كه‌ از نسل‌ ابراهيم‌ و يعقوب‌ هستند خود را وارث‌ بهشت‌ مي دانند و ساير ملت ها را محروم‌ از دين‌ خدا و ورود به‌ بهشت‌ مي شناسند و مي گويند خداوند بهشت‌ را براي‌ ابراهيم‌ و اولاد او آفريده‌ و در انحصار آنها قرار داده‌ و ساير ملت ها فقط‌ از طريق‌ وابستگي‌ به‌ يهود در شعاع‌ هدايت‌ و شفاعت‌ آنها داخل‌ بهشت‌ مي شوند و در بهشت‌ به جاي‌ نوكران‌ و رعاياي‌ آنها خواهند بود. آنها دين‌ خدا و بهشت‌ را مانند مال‌ و ثروت‌ دنيا مي دانند كه‌ فقط‌ به‌ فرزندان‌ مالك‌ مال‌ منتقل‌ مي شود هر چند كه‌ اهليت‌ و لياقت‌ ضبط‌ آن‌ را نداشته‌ باشند. آنها بهشت‌ را ملك‌ مطلق‌ ابراهيم‌ و يعقوب‌ مي دانند و فرزندان ‌ابراهيم‌ و يعقوب‌ را وارث‌ بهشت‌ و دين‌ پدر مي شناسند و مي گويند ساير ملت ها در صورتي كه‌ متدين‌ به‌ دين‌ ابراهيم‌ باشند به‌ عنوان‌ غلام‌ و كنيز آنها وارد بهشت‌ مي شوند. خداوند در اين‌ آيات‌ به‌ آنها تذكر مي دهد كه‌ ملاك‌ فضيلت‌ و مالكيت‌ بهشت‌ حسب‌ و نسب‌ نيست‌. بهشت‌ مانند مال‌ و ثروت‌ دنيا نيست‌ كه‌ از طريق‌ وراثت‌ منتقل‌ به‌ فرزندان‌ شود بلكه‌ ملاك‌ فضيلت‌ و مالكيت‌ بهشت‌ عقل‌ و ايمان‌ است‌ كه‌ هركس‌ كاسب‌ آن‌ شود و در دنيا كسب‌ فضيلت‌ و ايمان‌ كند براساس‌ آن‌ وارث‌ بهشت‌ مي گردد. در دايره‌ سلطنت‌ و عدالت‌ الهي‌ حسب‌ و نسب‌ لغو است‌ در صورتي‌ فرزندان‌ مي توانند همراه‌ پدر و مادر با ايمان‌ وارد بهشت‌ شوند كه‌

از فضيلت‌ و ايمان‌ آنها بهره‌ مند باشند و علم‌ و اخلاق‌ آنها را به‌ ارث‌ ببرند.

اگر از ايمان‌ و فضيلت‌ پدر نصييبي‌ نداشته‌ باشند و كافر از دنيا بروند به‌ سرنوشت‌ ساير كفار مبتلا مي شوند و از بهشت‌ پدر و مادر با ايمان‌ نصيبي‌ ندارند.

موضوع‌ ششم‌ در اين‌ آيات‌ تبديل‌ نعمت هاي‌ آسماني‌ به‌ نعمت هاي‌ زميني‌ و نمونه‌ آن‌ در اسلام‌ است‌ .

قوم‌ بني‌اسرائيل‌ كه‌ به‌ همراه‌ موسي‌ از مصر خارج‌ شده ‌از درياي‌ سرخ‌ گذشتند قرار بود كه‌ به سوي‌ فلسطين‌ و اورشليم‌ بروند و با جنگ‌ و مبارزه‌ فلسطين‌ را از عمالقه‌ بگيرند. موسي‌ به ‌آنها گفت‌ كه‌ آماده‌ جنگ‌ شوند خدائي‌ كه‌ شما را از دريا عبورداد مي تواند درجنگ‌ با عمالقه‌ شما را ياري‌ دهد و پيروز گرداند وليكن‌ آنها كه‌ اساسا" مردمي‌ ضعيف ‌النفس‌ بودند و تازه‌ از سلطه‌ فرعون‌ و قبطي ها نجات‌ يافته‌ بودند براي‌ جنگ‌ و مبارزه‌ آماده‌ نبودند.

براي‌ اين كه‌ آزاد زندگي‌ نكرده‌ بودند به‌ موسي‌ گفتند كه‌ تو و برادرت‌ هارون‌ به‌ جنگ‌ برويد ما همين‌ جا در بيابان‌ هستيم‌ وقتي كه‌ شهر را آماده‌ كرديد ما سر سفره‌ حاضر مي شويم‌.

موسي‌ كه‌ در آنها ضعف‌ و سستي‌ مشاهده‌ كرد دانست‌ كه‌ براي‌ جنگ‌ با عمالقه‌ و تصرف‌ فلسطين‌ به‌ مرداني‌ جنگجو و سلحشور احتياج‌ دارد. لازم‌ است‌ كه‌ نسل‌ موجود از بين‌ بروند و نسل‌ آينده‌ آنها براي‌ جنگ‌ و مبارزه‌ تربيت‌ شوند به‌ همين‌ مناسبت‌ مقدر شد كه‌ براي‌ پيدايش‌ نسل‌ جديد در بيابان‌ زندگي‌ كنند زيرا برگشت‌ به‌ مصر براي‌ آنها ممكن‌ نبود و تصرف‌ فلسطين‌ هم‌ احتياج‌ به‌ جنگ‌ داشت‌ و آنها براي‌ جنگ‌ آمادگي‌ نداشتند پس‌ قهرا" در بيابان‌ حيران‌ و سرگردان‌ شدند و نظر به ‌اين كه‌ در بيابان‌ قوت‌ و غذائي‌ براي‌ آنها آماده‌ نبود و آب‌ آشاميدني‌ نداشتند و اگر به‌ گرسنگي‌ و تشنگي‌ مبتلا مي شدند سر به‌ شورش‌ بر مي داشتند و موسي‌ را مسئول‌ گرسنگي‌ و تشنگي‌ مي دانستند و اين‌ مسئوليت‌ به‌ خدا مربوط‌ مي شد. لازم‌ بود كه‌ خداوند از طريق‌ غيرعادي‌ زندگي‌ آنها را اداره‌ كند و به‌ آنها آب‌ و غذا برساند.

به‌ همين‌ مناسبت‌ از سنگي‌ دوازده‌ چشمه‌آب‌ براي‌ آنها جاري‌ شد و غذاي‌ آسماني‌ به‌ نام‌ من‌ و سلوي‌ براي‌ آنها نازل‌ گرديد. از آن‌ چشمه‌ها آب‌ خوردند و از آن‌ غذاها استفاده‌ كردند و در سايه‌ ابرها استراحت‌ كردند.

مدت‌ چهل‌ سال‌ در اين‌ سرگرداني‌ بودند عاقبت‌ به‌ ستوه‌ آمدند و گفتند نمي توانيم‌ در مدت‌ عمر فقط‌ از يك‌ غذا استفاده‌ كنيم‌ و از ساير طعام ها محروم‌ باشيم‌ از خدا بخواه‌ كه‌ غذاي‌ زميني‌ از خيارها و پيازها و سير و عدس‌ براي‌ ما بسازد. موسي‌ گفت‌ كه‌ غذاهاي‌ زميني‌ فقط‌ از طريق‌ كشاورزي‌ ممكن‌ است‌ به‌ شما برسد پس‌ بايستي‌ برويد با دشمن‌ بجنگيد شام‌ و فلسطين‌ را بگيريد. مدت‌ سرگرداني‌ آنها در بيابان‌ چهل‌ سال‌ بود كه‌ در اين‌ مدت‌ نسل‌ اول‌ ضعيف‌ از بين‌ رفتند و نسل‌ دوم‌ قوي‌ بوجود آمدند و در نتيجه‌ جنگيدند فلسطين‌ را از عمالقه‌ گرفتند

و اما نمونه‌ اين‌ داستان‌ در اسلام‌ رسول‌ خدا در بيانات‌ خود مكرر فرمودند كه‌ هرچه‌ در بني‌ اسرائيل‌ واقع‌ شده‌ در امت‌ من‌ هم‌ واقع‌ ميشود تا جائي كه‌ فرمودند اگر درآن‌ امت‌ سوسماري‌ به‌ سوراخي‌ رفته‌ باشد در اين‌ امت‌ هم‌ خواهد رفت‌. براساس‌ اين‌ بيان‌ لازم‌ است‌ امور متشابه‌ بين‌ امت ‌اسلام‌ و بني‌اسرائيل‌ شناخته‌ شود تا اين كه‌ تشابه‌ حوادث‌ بين‌ دو امت‌ هم‌ شناخته‌ گردد. امت‌ موسي‌ پيش‌ از ظهور موسي‌ زير سلطه‌ فرعون‌ و قبطي ها در عذاب‌ و شكنجه‌ دائم‌ قرار گرفته‌ بودند و از نعمت‌ امنيت‌ محروم‌ شده‌ بودند تا جائي‌ كه‌ فرعون‌ پسران‌ آنها را مي كشت‌ و دختران‌ آنها را براي‌ استخدام‌ زنده‌ نگاه‌ مي داشت‌.

پيش‌ از بعثت‌ پيغمبر هم‌ دنياي‌ آن روز و مخصوصا" اقوام‌ عرب‌ در عربستان‌ زير سلطه‌ فرعون‌ جهل‌ و ناداني‌ در عذاب‌ و شكنجه‌ دائم‌ به سر مي بردند و مانند وحشي‌ هاي‌ جنگل‌ به يكديگر حمله ‌مي كردند و مي كشتند و غارت‌ مي كردند و دختران‌ خود را زنده‌ به‌ گور می نمودند. همان‌ تبعيضاتي‌ كه‌ فرعون‌ در ميان‌ قوم‌ خود بوجود آورده‌ بود آنها نيز بوجود آورده‌ بودند. زنان‌ و دختران‌ را در محروميت‌ قرار داده‌ بودند. همه‌ چيز اختصاص‌ به‌ قلداران‌ و قدرت مندان‌ داشت.‌ فرعون‌**،** بني‌اسرائيل‌ را ذليل‌ كرده‌ بود. پسران‌ آنها را مي كشت‌ و دختران‌ آنها را زنده‌ نگاه ‌مي داشت.‌ فرعون‌ جهل‌ هم‌ درمحيط‌ عربستان‌ چنين‌ كاري‌ كرده‌ بود كه‌ دختران‌ را زنده‌ بگور مي كرد و ملت‌ عرب‌ را خوار و ذليل‌ كرده‌ بود مانند حيوانات‌ بيابان‌ بوسيله‌ قدرت ها صيد مي شدند و در استثمار قرار مي گرفتند .

خداوند براي‌ نجات‌ قوم‌ بني‌اسرائيل‌ موسي‌ را مبعوث‌ كرد و براي‌ نجات‌ بشريت‌ بخصوص‌ دنياي‌ عرب**،**‌ پيغمبر اسلام‌ را مبعوث‌ كرد و اين‌ پيغمبر در زمان‌ خود با هزاران‌ فرعون‌ رو به رو گرديد. هريك‌ از اعراب‌ زمان‌ حضرت‌ رسول‌ در جزيره‌العرب‌ فرعون‌ متكبري‌ بودند كه‌ هرگز تسليم‌ حق‌ نمي شدند. تكبر آنها به ‌پايه‌اي‌ بود كه‌ اگر لازم‌ بود وارد خانه‌اي‌ شوند و طاق‌ در ورودي‌ آن‌ كوتاه‌ بود براي‌ ورود سر خود را فرود نمي‌ آوردند بلكه‌ لازم‌ بود كه‌ طاق‌ را براي‌ ورود آنها بشكافند و روي‌ تكبري‌كه‌ داشتند به‌ طبقات‌ ضعيف‌ و برده‌گان‌ بي‌ اعتنا بودند و آنها را به‌ ميل‌ خود مي كشتند مانند همان‌ فرعون‌ كه‌ قوم‌ خود را به‌ طبقات‌ قوي‌ و ضعيف‌ قسمت‌ كرده‌ بود**،** آنها هم‌ قسمت‌ كرده ‌بودند .

حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ آن‌ فرعون ها را از پيش‌ پا برداشت‌ و راه‌ حق‌ را هموار كرد. و اما نمونه‌ دريا شكافي‌ حضرت‌

موسي‌ در اسلام‌ شكافتن‌ ظلمت‌ جهل‌ و سفاهت‌ بود كه‌ سراسر جهان‌ بشريت‌ را فرا گرفته‌ بود. رسول‌ خدا با نزول‌ قرآن‌ و تعليمات‌ اسلام‌ آن‌ ظلمت ها را شكافت‌ و دوازده‌ دروازه‌ بوسيله‌ 12 نفر امام‌ به سوي‌ علم‌ و تمدن‌ باز كرد.

تا توانست‌ مردم‌ را به‌ ساحل‌ نجات‌ برساند و در دايره‌ ولايت‌ خدا قرار دهد و اما غرق‌ فرعون‌ و ياران‌ او در دريا به‌ معناي‌ غرق‌ فرعون هاي‌ جهل‌ و ناداني‌ و افراد حسود و گردن‌ كش‌ زمان‌ بود كه‌ با ظهور اسلام‌ و پيشرفت‌ آن‌ در دنياي‌ كفر و با ظهور ايمان‌ و پيشر فت‌ علمي‌ آن‌ در دنياي‌ جهل‌ غرق‌ شدند و به‌ هلاكت‌ رسيدند. قدرت هاي‌ كفر شرق‌ و غرب‌ در برابر ظهور تمدن‌ اسلام‌ به‌ زانو درآمدند. همين‌ طور قدرت هائي‌ كه‌ مظهر تكبر و حسادت‌ بودند مانند معاويه‌ ها و خلفا كه‌ تسليم‌ ولايت‌ حقه‌ امام‌ نشدند در راه‌ جهل‌ و تكبر هلاك‌ شدند و پيروان‌ امام‌ به‌ رهبري‌ امام‌ خود به‌ ساحل‌ نجات‌ رسيدند.

و اما نمونه‌ سرگرداني‌ قوم‌ موسي‌ در بيابان‌ بعد از خروج‌ از مصر و مبتلا شدن‌ به‌ گوساله‌ پرستي‌ سرگرداني‌ مسلمانها در بيابان‌ حيرت‌ و ضلالت‌ بعد از وفات‌ رسول‌خدا بود كه‌ سامري‌ اين‌ امت‌ با استفاده‌ از غيبت‌ و وفات‌ رسول‌ خدا گوساله‌اي‌ تراشيد و آن‌ را در مقام‌ رهبري‌ اسلام‌ به ‌جاي‌ مظهر ولايت‌ خدا نصب‌ كرد و مردم‌ را به‌ پرستش‌ همان‌ گوساله‌ وادار نمود و گفت‌ اين‌ است‌ آن‌ رهبر واقعي‌ و خليفه‌ خدا كه‌ اطاعت‌ او بر شما واجب‌ شده ‌است‌.

و اما نمونه‌ سنگ‌ حضرت‌ موسي‌ و دوازده‌ چشمه ‌آب‌ در سرزمين‌ خشك‌ عربستان‌ شكافتن‌ دل هاي‌ سخت‌ و سنگ‌ ملت‌ عرب‌ بود كه‌ از آن‌ علم‌ و حكمت‌ و دين‌ و دانش‌ كه‌ همان‌ آب‌ حيات‌ است‌ براي‌ مردم‌ جوشش‌ كرد و آن‌ ملت‌ عقب‌ افتاده‌ وحشي‌ را به‌ دين‌ و تمدن‌ هدايت‌ نمود و در شعاع‌ تعليمات‌ دوازده‌ نفر امام‌ مانند همان‌ دوازده‌ چشمه‌ اصول‌ و فروع‌ و احكام‌ و اخلاق‌ ديني‌ را كامل‌ و روشن‌ كرد تا هر قوم‌ و ملتي‌ فراخور عقل‌ و استعداد خود بتواند از آن‌ چشمه‌ ها استفاده‌ كند و حيات‌ ديني‌ و اسلامي‌ پيدا كند.

و اما نمونه‌ تبديل‌ مائده‌ آسماني‌ به‌ غذاهاي‌ زميني‌ تبديل‌ ولايت‌ و تربيت‌ آسماني‌ بوسيله‌ امام ها به‌ ولايت‌ و تربيت‌ زميني‌ بوسيله‌ حكومت ها و بوسيله‌ خلفاي‌ غاصب‌ بود كه‌ خداوند علم‌ و حكمت‌ قرآن‌ را اختصاص‌ به‌ اهل‌ بيت‌ داد و به‌ مردم‌ امر كرد كه‌ حكمت‌ قرآن‌ را از آنها فرا گيرند و مسلمانان‌ اين‌ نعمت‌ بزرگ‌ الهي‌ را تبديل‌ به‌ نقمت‌ كردند و به‌ جاي‌ استفاده‌ از علم‌ و حكمت‌ به‌ جهالت‌ و جاهليت‌ گرائيدند. در نتيجه‌ گرفتار آن همه‌ اختلافات‌ و حوادث‌ ناگوار شدند و شمشير به‌ روي‌ يكديگر كشيدند. آن‌ نعمت‌ بزرگ‌ آسماني‌ از آنها سلب‌ شد و به‌ حكومت‌ اقوام‌ پليدي‌ مانند بني‌اميه‌ و امثال‌ آنها گرفتار شدند تا جائي‌ كه‌ عاقبت‌ به‌ همان‌ ذلت‌ و پريشاني‌ قوم‌ يهود افتادند زيرا خداوند عزت‌ انسان‌ را در اطاعت‌ خود و اولياء خود قرار داده‌ و ذلت‌ و خواري‌ را در اطاعت‌ دشمنان‌ .

و اما نمونه‌ ورود به‌ قريه‌ با بركت‌ از مسير باب‌ حطه‌ كه‌ خداوند به‌ بني‌ اسرائيل‌ فرمود:

به‌ حال‌ سجده‌ از اين‌ در وارد شويد و براي‌ جنگ‌ با عمالقه‌ حاضر گرديد تا خدا شما را ياري‌ كند و آن‌ شهرهاي‌ با

بركت‌ شامات‌ و فلسطين‌ را در اختيار شما قرار دهد. آنها با فرمان‌ خدا مخالفت‌ كردند و به‌ حال‌ سجده‌ از در اطاعت‌ دين‌ وارد نشدند در نتيجه‌ گرفتار تفرفه‌ و اختلاف‌ شدند**،** از نصرت‌ خدا محروم‌ گرديدند. نمونه ‌اين‌ داستان‌ در امت‌ اسلام ‌اين‌ بود كه‌ خداوند شهرهاي‌ با بركت‌ و پرنعمت‌ در شعاع‌ ولايت‌ و حكومت‌ اولياء خود و ائمه‌ اطهار به‌ آنها وعده‌ داد مشروط‌ به‌ اين كه‌ ايمان‌ به‌ خدا بياورند و به‌ حال‌ سجده‌ و تسليم‌ از طريق‌ قبول‌ ولايت‌ و حكومت‌ علي‌ ابن‌ ابيطالب‌ وارد حوزه‌ دين‌ خدا شوند چنان كه‌ رسول‌ خدا روز غدير خم‌ فرمود: هركس‌ كه‌ من‌ مولاي‌ او بودم‌ از اين‌ پس‌ علي‌ مولاي‌ اوست‌. پس‌ از آن‌ دعا كردند كه ‌اي‌ خدا**،** ولايت‌ كن‌ بر كسي‌ كه‌ از علي‌ پيروي‌ مي كند و دشمني‌ كن‌ با كسي‌ كه‌ با علي‌ دشمني‌ مي كند. ياري‌ كن‌ هر كه‌ او را ياري‌ مي كند و رها كن‌ هر كه‌ او را رها مي كند همانطوري كه‌ بني‌اسرائيل‌ به‌ حال‌ تسليم‌ از آن‌ در وارد نشدند و گفته‌ الهي‌ را تغيير دادند امت‌ مسلمان‌ هم‌ به‌ حال‌ تسليم‌ از در ولايت‌ علي‌ عليه‌ السلام‌ وارد نشدند و فرمان‌ خدا را تغيير دادند و بيگانگان‌ را در زعامت‌ اسلام‌ قراردادند و همانطوري‌ كه‌ بني‌اسرائيل‌ در اثر كفر به‌ آيات‌ خدا و قتل‌ پيغمبران‌ به‌ غضب‌ خدا مبتلا گرديدند، امت‌ مسلمان‌ هم‌ در اثر كفر به‌ مقام‌ علي‌ ابن‌ ابيطالب‌ و كشتن‌ آن‌ حضرت‌ و دوستانش‌ در جنگ‌ جمل‌ و صفين‌ و كشتن‌ فرزندان‌ آن‌ حضرت‌ روز عاشورا و كشتن‌ سادات‌ بني‌ هاشم‌ به‌ غضب‌ خدا مبتلا گرديدند.

جنايت‌ كاران‌ و دشمنان‌ خدا بر آنها مسلط‌ شدند تا در نتيجه‌ آن‌ وحدت‌ عظيم‌ اسلامي‌ و امپراطوري‌ اسلام‌ تبديل‌ به‌ ملوك‌ الطويفي‌ گرديد و آن‌ كشور پهناور اسلام‌ به‌ كشورهاي‌ بزرگ‌ و كوچك‌ قسمت‌ شد و لقمه‌ گوارا و لذيذي‌ براي‌ استعمارگران‌ گرديد .

به‌ دنباله‌ آيات‌ مربوط‌ به‌ قوم‌ موسي‌ در آيه‌ (.6) خداوند ملاك‌ نجات‌ انسان‌ را روز قيامت‌ ياد آوري‌ مي‌ كند و مي‌ فرمايد: از ميان‌ انسان ها چه‌ مومن‌ و مسلمان‌ و خواه‌ يهود و نصارا چه‌ صابئين‌ يعني‌ كساني كه‌ در جستجوي‌ حقيقت‌ هستند و هنوز نيافته‌ اند**،** هركس‌ ايمان‌ به‌ خدا و روز قيامت‌ داشته‌ باشد و عمل‌ صالح‌ انجام‌ دهد اجرش‌ در نزد خدا محفوظ‌ است‌. ترسي‌ نداشته‌ باشد و غمگين‌ هم‌ نشود. اين‌ آيه‌ شريفه‌ طوايف‌ مختلفي‌ را كه‌ ظاهرا"با يك‌ ديگر تضاد ديني‌ دارند اميدوار به‌ نجات‌ مي كند. مسلمانان‌ با يهوديان‌ و نصارا و ستاره‌ پرستان‌ ظاهرا" با يكديگر در دين‌ و عقيده‌ اختلاف‌ دارند و هركدام‌ از آنها ديگري‌ را تكذيب‌ مي كنند و خود را مستحق‌ بهشت‌ و آنها را مستحق‌ جهنم‌ مي دانند. قرآن‌ هم‌ ظاهرا"بجز دين‌ اسلام‌ دين‌ ديگري‌ را قبول‌ نمي كند در آن جا كه‌ مي‌ فرمايد :

و من‌ يبتغ‌ غيرالاسلام‌ دينا" فلن‌ يقبل‌ منه‌ و هو في‌ لاخره‌ من‌الخاسرين‌

ان‌ الدين ‌عندالله‌ الاسلام‌

يعني‌ دين‌ مورد قبول‌ در نزد خدا فقط‌ اسلام‌ است‌ كسي كه‌ بجز اسلام‌ دين‌ ديگري‌ داشته‌ باشد از او قبول‌ نمي شود و او در عالم‌ آخرت‌ زيان‌ كار است.‌ اين‌ آيه‌ شريفه‌ فقط‌ و فقط‌ دين‌ اسلام‌ را به‌ رسميت‌ مي‌ شناسد و مي گويد به‌ جز مسلماني‌ دين‌ ديگري‌ مورد قبول‌ نيست‌ و اين‌ دو آيه‌ ظاهرا" خلاف‌ يك‌ ديگر قضاوت‌ مي كند زيرا در اين‌ آيه‌ خدا با شرط‌ ايمان‌ به‌ خدا و آخرت‌ و عمل‌ صالح‌ يهود و نصاري‌ و صائبين‌ را قبول‌ مي كند و درآن‌ آيه‌ مي‌ فرمايد بجز مسلماني‌ قبول‌ نيست‌ .

براي‌ رفع‌ اختلاف‌ و جمع‌ بين‌ اين‌ دو آيه‌ مي توانيم‌ بگوئيم‌ كه‌ ملت هاي‌ غير مسلمان‌ و مسلمانان‌ غير شيعه‌ بر دو قسمند : قاصر و مقصر . ملت هاي‌ قاصر كساني‌ هستند كه‌ به دليل‌ ضعف‌ عقل‌ و كمي‌ دانش‌ و يا عدم‌ توانائي‌ در تظاهر به‌ اسلام‌ ،دين‌ اسلام‌ را قبول‌ نكرده‌اند زيرا ندانسته‌اند و يا نتوانسته‌اند قبول‌ كنند که تظاهر به‌ دين‌ نمايند وليكن‌ اعتقاد قلبي‌ به‌ خدا و عالم‌ آخرت‌ داشته‌اند و براي‌ نتيجه‌ گرفتن‌ در عالم‌ آخرت‌ عمل‌ صالح‌ انجام‌ داده‌ اند انسانهائي‌ بوده‌اند كه‌ در دين‌ و عقيده‌ خود پاك‌ و نجيب‌ بوده‌ به‌ كسي‌ ظلم‌ نكرده‌اند و با اميدواري‌ به‌ خدا از دنيا رفته‌ اند دليلي‌ براي‌ محكوميت‌ آنها روز قيامت‌ وجود ندارد زيرا خدا را دوست‌ داشته‌اند و اميدوار به‌ آخرت‌ بوده‌اند و روي‌ اميدواري‌ عمل‌ صالح‌ انجام‌ داده‌اند اگر هم‌ اسلام‌ را قبول‌ نكرده‌اند به دليل‌ اين‌ بوده‌ كه‌ ندانسته‌اند و يا نتوانسته‌اند. برهاني‌ براي‌ محكوميت‌ آنها نيست‌ و در عدم‌ قبول‌ اسلام‌ معذورند .

بايستي‌ خداوند متعال‌ آنها را همچون‌ ساير مومنين‌ و مسلمانان‌ قبول‌ كند در حمايت‌ خود از خوف‌ و خطر حفظ‌ نمايد .

و اما طايفه‌ دوم‌ كساني‌ هستند كه‌ با علم‌ به‌ حقانيت‌ اسلام‌ و امكان‌ قبول‌ آن‌ را رد كرده‌ اند و علاقه‌ به‌ ايمان‌ به‌ خدا و عالم‌ آخرت‌ نداشته‌اند زيرا رد اسلام‌ و مسلماني‌ با علم‌ به‌ حقانيت‌ و امكان‌ قبول‌ آن‌ سازگار نيست.‌ پس‌ آنها حتما" كافر بوده‌اند و قهرا"ظالم‌ به خود و ديگران‌ بوده‌اند. كافر قهرا و حتما ظالم‌ است.‌ كافر نمي‌تواند صالح‌ باشد پس‌ دليلي‌ براي‌ قبولي‌ آنها در روز قيامت‌ وجود ندارد و حتما"محكوم‌ به‌ عذاب‌ آخرت‌ مي‌ باشند .

و باز مي توانيم‌ بگوئيم‌ كه‌ پايه‌هاي‌ اوليه‌ دين‌ خدا همين‌ دو عقيده‌ به‌ همراه‌ عمل‌ صالح‌ است‌ يعني‌ ايمان‌ به‌ خدا و آخرت‌ و خدمت‌ به‌ مردم‌ كساني كه‌ داراي‌ يك‌ چنين‌ عقيده‌ و عمل‌ هستند از اصول‌ اوليه‌ دين‌ برخور دارند. بذر دين‌ در وجود آنها سبز شده‌ و هنوز به حد كمال‌ نرسيده‌ است.‌ ساير عقيده‌ ها مانند اعتقاد به‌ پيغمبران‌ و پيغمبر خاتم‌ و اعتقاد به‌ امام ها و آشنائي‌ به‌ فروع‌ احكام‌ شرط‌ كمال‌ دين‌ است.‌ كساني كه‌ به‌ يكچنين‌ مقامي‌ از علم‌ و عقل‌ نرسيده‌اند به دليل‌ عدم‌ كمال‌ جايز نيست‌ كه‌ از دين‌ و عقيده‌ ناقص‌ خود محروم‌ شوند با اين كه‌ خدا مي‌ فرمايد: اگر كسي‌ به‌ اندازه‌ ذره‌اي‌ كار خير انجام‌ دهد نتيجه‌اش‌ را مي‌ بيند پس‌ بر خدا واجب‌ است‌ كه‌ يكچنين‌ انسانهائي‌ را به‌ رحمت‌ خود اميدوار كرده‌ بر مومنين‌ و مسلمانان‌ واجب‌ است‌ در برخورد خود به‌ چنين‌ مردمي‌ دين‌ و عقيده‌ آنها را محترم‌ بشمارند و آنها را به‌ رحمت‌ خدا اميدوار كنند .

ممكن‌ است‌ شما بگوئيد كه‌ اگر همين‌ سه‌ اصل‌ براي‌ نجات‌ انسان‌ در زندگي‌ آخرت‌ كافي‌ باشد با اعتقاد به‌ اين كه‌ فقط‌ مسلمانان‌ و فقط‌ شيعه‌ علي‌ بن‌ ابيطالب‌ اهل‌ نجات‌ اند درست‌ در نمي‌ آيد. لازمه‌ چنين‌ اعتقادي‌ همين‌ است‌ كه‌ شرط‌ نجات‌ از عذاب‌ جهنم‌ فقط‌ و فقط‌ در مسير تشيع‌ و دوستي‌ دوازده‌ امام‌ باشد زيرا پيغمبراكرم‌ فرموده‌اند كه‌ بعد از من‌ ملت‌ من‌ هفتاد و سه‌ فرقه‌ مي شوند فقط‌ يك‌ طايفه‌ اهل‌ نجاتند و علي‌ بن‌ ابيطالب‌ فرمودند كه‌ پيروان‌ من‌ سيزده‌ فرقه‌ مي شوند كه‌ فقط‌ يك‌ فرقه‌ آنها اهل‌ نجاتند. لازمه‌ اين‌ دو حديث‌ اين ‌است‌ كه‌ ظاهر اين‌ آيه‌ ملاك‌ نباشد بلكه‌ به‌ ضميمه‌ حديث‌ همان‌ كساني‌ اهل‌ نجاتند كه‌ مسلمان‌ و شيعه ‌باشند. جواب‌ اين‌ است‌ كه‌ در اعتقاد ائمه ‌اطهار و سيره‌ آيات‌ قرآن**،** ‌انسان- هاي‌ مستضعف‌ از همه‌ ملت ها و مخصوصا"از مسلمانان‌ غيرشيعه‌ اهل‌ نجاتند. خداوند در سوره‌ نساء ميفرمايد: مردان‌ و زنان‌ مستضعف‌ كه‌ چاره‌اي‌ براي‌ رهائي‌ خود از طريق‌ ضلالت‌ نداشته‌اند مشمول‌ عفو خدا قرار مي گيرند زيرا آنها حق‌ را به دليل‌ اين كه‌ با حق‌ لجاج‌ و عناد داشته‌ باشند ترك‌ نكرده‌اند. مسلماناني‌ كه‌ در محيط‌ بدعت‌ و ضلالت‌ زندگي‌ كرده‌اند و از علم‌ و دانش‌ و معارف‌ الهي‌ و شناختن‌ ولي‌ خدا محروم‌ شده‌اند چه‌ گناهي‌ داشته‌اند كه‌ به جرم‌ گمراهي‌ و ضلالت‌ محكوم‌ به‌ عذاب‌ آخرت‌ شوند. شرط‌ تكليف‌ به‌ داشتن‌ يك‌ عقيده‌ و يا عمل‌ به‌ حكمي‌ از احكام‌ علم‌ بوجود آن‌ عقيده‌ و يا عمل‌ است.‌ كساني كه‌ از چنين‌ علمي‌ محروم‌ بوده‌اند از تكليف‌ معافند . لازمه‌ محروميت‌ از يك‌ علم‌ رفع‌ تكليف‌ ازآن‌ علم‌ مي باشد پس‌ كساني كه‌ به دليل‌ ضعف‌ و ناتواني‌ از شناختن‌ حق‌ محروم‌ شده‌اند از مجازات‌ به‌ ترك‌ عمل‌ معاف‌ مي‌ باشند و لازمه‌ اين‌ معافيت‌ نجات‌ از عذاب‌ آخرت‌ و ورود به‌ بهشت‌ است‌ و اكنون‌ كه‌ در سنت‌ قرآن‌ و اعتقادات‌ پيشوايان‌ دين‌ مستضعف‌ اهل‌ نجات‌ است‌ اين‌ قانون‌ اختصاص‌ به‌ مستضعفين‌ ملت‌ مسلمان‌ ندارد بلكه‌ شامل‌ حال‌ تمام‌ طبقات‌ مي گردد. پس‌ اين‌ آيه‌ شريفه‌ به‌ ظاهر خود باقي‌ است.‌ هر انساني‌ كه‌ اين‌ سه‌ عقيده‌ را داشته‌ باشد و به‌ اميد واري‌ خدا و نتيجه ‌گيري‌ در عالم‌ آخرت‌ عمل‌ صالح‌ انجام‌ دهد**،** اهل‌ نجات‌ است.‌ بقيه‌ شروط‌ مانند ايمان‌ به‌ پيغمبران‌ و پيغمبر آخر الزمان‌ و ايمان‌ به‌ ولايت‌ ائمه‌ اطهار و آشنائي‌ به‌ دين‌ و احكام‌ آنها شرط‌ كمال‌ دين‌ است‌ نه‌ شرط‌ نجات‌ البته‌ ناگفته‌ نماند كه‌ هركس‌ آوازه‌ دعوت‌ رسول‌ خدا يعني‌ پيغمبر اسلام‌ را بشنود و به‌ قبول‌ دعوت‌ او بي‌ اعتنائي‌ كند و يا اين كه‌ آوازه‌ ولايت‌ ائمه‌ اطهار به‌ گوشش‌ برسد و بي‌ اعتنائي‌ نمايد و مخصوصا" يقين‌ پيدا كند كه‌ اسلام‌ به‌ ولايت‌ و هدايت‌ علي‌ بن‌ ابي‌ طالب‌ برحق ‌است‌ و به‌ قبول‌ ولايت‌ بي‌ اعتنائي‌ كند مقصر خواهد بود و جاهل‌ مقصر محكوم‌ به‌ عذاب‌ آخرت‌ است‌ وليكن‌ جاهل‌ قاصر معاف‌ است‌ به‌ شرط‌ اين كه‌آن‌ سه‌ اصل‌ را رعايت‌ كرده‌ باشد. آيات‌ و اخباري‌ كه‌ ميگويد فقط‌ دين‌ اسلام‌ و مذهب‌ شيعه‌ در زندگي‌ آخرت‌ قبول‌ است‌**،** اختصاص‌ به‌ كساني‌ دارد كه‌ اين‌ دين‌ را به‌ حقانيت‌ بشناسند و آن‌ را ترك‌ كنند اگر ندانسته‌ اند و يا اگر فهميده‌ اند نتوانسته‌اند تظاهر به‌ قبول‌ آن‌ كنند به‌ كسي‌ ظلم‌ نكرده‌ باشند، معافند .

و از آيات‌ 61 باز هم‌ به‌ روش‌ اخلاقي‌ بني‌اسرائيل‌ اشاره‌ مي كند و صفات‌ ذميمه‌ آنها را يك‌ به يك‌ گزارش‌ مي دهد كه‌ ما ابتدا ترجمه ‌آيات‌ را مي نويسيم‌ و بعدا" به‌ نكات‌ علمي‌ و تفسيري‌ آن‌ اشاره‌ مي نمائيم‌.

آيه‌ (61) يادآوري‌ مي كند اي‌ بني‌اسرائيل‌ يادتان‌ باشد كه‌ از شما پيمان‌ اطاعت‌ و بندگي‌ گرفتيم‌. كوه‌ طور را روي‌ سر شما قرارداديم‌ و در سايه‌ آن‌ كوه‌، شما را مجبور كرديم‌ كه‌ پيمان‌ خدا و مقررات‌ را قبول‌ كنيد و آن‌ را بين‌ خود يادآوري‌ نمائيد شايد حالت‌ تقوي‌ و پرهيزكاري‌ در شما پيدا شود.

(62) شما پس‌ از اين‌ عهد و پيمان‌ از دين‌ خدا برگشتيد و روش‌ خود مختاري‌ گرفتيد اگر فضل‌ و رحمت‌ خدا شامل‌ حال‌ شما نمي شد توبه‌ شما را قبول‌ نمي كرد به‌ خسارت‌ كفر بر مي گشتيد.

(63) شما وضع‌ و حال‌ مردمي‌ كه‌ احترام‌ شنبه‌ را شكستند و از قانون ‌الهي‌ تجاوز كردند شناختيد كه‌ ما آنها را به‌ صورت‌ ميمون‌ مسخ‌ كرديم‌ و به‌ آنها گفتيم‌ كه‌ ميمون‌ باشيد.

( 64)وآن‌ تغييرصورت‌ را براي‌ مردم‌ زمان‌ و آيندگان‌ مايه‌ عذاب‌ و مشقت‌ و براي‌ پرهيزكاران‌ پند و موعظه‌ قرار داديم‌. دراين‌ قسمت‌ از آيات‌ كه‌ پيش‌ از داستان‌ گاو بني‌اسرائيل‌ قرار گرفته‌**،** چند نكته‌ قابل‌ توجه‌ است‌ كه‌ براي‌ روشن‌ شدن‌ معني‌ آيات‌ آنها را يادآوري‌ مي‌ كنيم.‌

اول :‌ كوه‌ طور روي‌ سر بني‌اسرائيل‌ قرار مي گيرد و آنها به قوه‌ اجباريه‌ مامور به‌ قبول‌ دين‌ ميشوند .

دوم‌ : عده‌اي‌ از بني‌اسرائيل‌ كه‌ قانون‌ شنبه‌ را رعايت‌ نمي كنند به صورت‌ ميمون‌ مسخ‌ مي شوند .

سوم ‌: نمونه‌ اين‌ داستان‌ در ميان‌ ملت‌ مسلمان.‌

اما قسمت‌ اول‌ كه‌ خداوند كوه‌ طور را روي‌ سر بني‌اسرائيل‌ بلند كرده‌ كلمه‌ طور به‌ معناي‌ كوه‌ است‌ كه‌ در سرزمين‌ سينا واقع‌ شده‌ و در زندگي‌ بني‌اسرائيل‌ نقش‌ مهمي‌ دارد. موسي‌ به‌ آن‌ كوه‌ بالا رفته‌ كلام‌ خدا را در آن‌ كوه‌ شنيده‌ است‌. در آن‌ كوه‌ الواح‌ تورات‌ را از خداوند متعال‌ گرفته‌ در كوه‌ طور از خداوند متعال‌ تقاضاي‌ رويت‌ شده‌ در كوه‌ طور هفتاد نفر از بزرگان‌ بني‌ اسرائيل‌ جمع‌ شدند و كلام‌ خدا را شنيده‌اند. در كوه‌ طور در اثر تقاضاي‌ رويت‌ خدا صاعقه ‌بوجود آمده‌ و آن‌ هفتاد نفر كشته‌ شده‌اند و باز به‌ تقاضاي‌ موسي‌ زنده‌ شده‌ به سوي‌ قوم‌ خود برگشته‌اند. مبداء پيدايش‌ تمام‌ حوادث‌ بني‌اسرائيل‌ و بعثت‌ موسي‌ پيغمبر**،**  همه‌ و همه‌ در طور سينا واقع‌ شده‌ است‌ .

نقش‌ كوه‌ طور در زندگي‌ موسي‌ مانند كوه‌ ساعير در زندگي‌ عيسي‌ و كوه‌ فاران‌ در زندگي‌ حضرت‌ پيغمبر اسلام‌ بوده‌ است.‌ شايد در اين‌ آيه‌ شريفه‌ اشاره‌ به‌ همين‌ حقيقت‌ باشد كه‌ كوه‌ طور نظر به‌ اين كه‌ مبداء آن‌ همه‌ آيات‌ و معجزات‌ شده‌ يك‌ حاكميت‌ و برتري‌ بر ملت‌ بني‌اسرائيل‌ پيدا كرده‌ است‌ كه‌ بني‌اسرائيل‌ در زندگي‌ خود هر وقت‌ مخالفت‌ با موسي‌ و با خدا كرده‌اند از آن‌ مخالفت‌ حادثه‌اي‌ براي‌ آنها بوجود آمده‌ ، به‌ ترس‌ و وحشت‌ افتاده‌اند و به سوي‌ خدا گرايش‌ پيدا كرده‌اند.

مظاهر پيدايش‌ اعتقادات‌ مذهبي‌ همه‌ جا بر انسان هاي‌ معتقد به‌ آن‌ مذهب‌ حاكميت‌ داشته ‌است‌. آن‌ چنان كه‌ مظاهر مذهب‌ اسلام‌ مانند مسجدالحرام‌ و مكه‌ معظمه‌ بر مسلمانان‌ حاكميت‌ دارد. هركس‌ به‌ مسجدالحرام‌ توهين‌ كند و به‌ مقررات‌ حج‌ بي‌ اعتنايي‌ نمايد به‌ كيفر الهي‌ مبتلا مي گردد .

پس‌ مقدسات‌ مذهبي‌ بر انسان هاي‌ معتقد به‌ مذهب‌ حاكميت‌ دارد كه‌ از نظر ايجاد مسئوليت هاي‌ مذهبي‌ همچون‌ كوه‌ سنگين‌ روي‌ سر آنها قرار گرفته‌ و بر دوش‌ آنها سنگيني‌ مي‌ كند. اين‌ حاكميت‌ به‌ معناي‌ اين‌ است‌ كه‌ نمي‌توانند مظاهر دين‌ را نابود كنند.

مثلا"مسجدالحرام‌ يا مظاهر ولايت‌ را از بين‌ ببرند كه‌ به‌ سرنوشت‌ اصحاب‌ فيل‌ مبتلا مي شوند. خودشان‌ را مي‌ توانند كافر كنند و معصيت‌ كار شوند اما شعائر دين‌ را نمي‌ توانند از بين‌ ببرند. خداوند شعائر دين‌ را مثل‌ كوه‌ بر مردم‌ حاكميت‌ داده‌ . و از طرفي‌ رجال‌ مذهب‌ مانند پيغمبران‌ و پيشوايان‌ مذهبي‌ در جوامع‌ مذهبي‌ همچون‌ كوهي‌ هستند كه‌ افراد وابسته‌ به‌ مذهب‌ را در محور خود حفظ‌ مي‌ كنند و اداره‌ مي‌ نمايند.

پس‌ جمله‌ و رفعنا فوقهم‌ الطور در آيه‌ شريفه‌ كاملا واضح‌ و روشن‌ مي‌ گردد كه‌ آن‌ مبداء مذهبي‌ همراه‌ حضرت‌ موسي‌ بر ملت‌ بني‌اسرائيل‌ قيموميت‌ و حاكميت‌ پيدا مي‌ كند و آنها را مجبور به‌ قبول‌ احكام‌ ديني‌ مي‌ نمايد.

و ليكن‌ در روايت هاي‌ مربوط‌ به‌ طور آمده‌است‌ كه‌ خداوند قطعه‌اي‌ از كوه‌ را روي‌ سر بني‌ اسرائيل‌ قرار داد و اين‌ طور نمايش‌ داد كه‌ اگر دين‌ و قانون‌ را قبول‌ نكنند آن‌ كوه‌ را روي‌ سر آنها مي‌ گذارد تا زير آن‌ قطعه‌ كوه‌ هلاك‌ و نابود شوند وليكن‌ مناسب‌ با منطق‌ عقلي‌ و علمي‌ همين‌ است‌ كه‌ منظور از كشيدن‌ كوه‌ روي‌ سر ملت هاي‌ بني‌اسرائيل**،**‌ حاكميت‌ قدرت هاي‌ مذهبي‌ مي‌ باشد كه‌ خداوند پيروان‌ مذهب‌ را ضمن‌ ايجاد حوادث‌ به‌ قبول‌ آن‌ مجبور كرده ‌است.‌ اگر ضمن‌ مخالفت‌ با عقايد مذهبي‌ و شخصيت هاي‌ اول‌ مذهب‌ حوادثي‌ براي‌ مخالفان‌ مذهب‌ بوجود نمي‌ آمد دين‌ خدا در اولين‌ روز پيدايش‌ بوسيله‌ پيروان‌ آن‌ يا مخالفين‌ از بين‌ مي رفت‌. ملت هائي‌ كه‌ مخالف‌ ظهور حق‌ و عدالت‌ بودند از اين‌ جهت‌ عقايد مذهب‌ را قبول‌ كردند و به‌ آن‌ كاري‌ نداشتند كه‌ در صورت‌ اقدام‌ به نابودي‌ مذهب‌ دچار حادثه‌اي‌ شدند بهترين‌ نمونه‌ براي‌ حاكميت‌ اجباري‌ مذهب‌ و قبول‌ آن‌ حاكميت‌ مسجدالحرام‌ و خانه‌ كعبه‌ است‌ كه‌ حاكم‌ بر تمام‌ قدرت هاي‌ دنيا بوده‌ در تاريخ‌ پادشاهاني‌ مانند ابرهه‌ و تبابعه‌ براي‌ خراب‌ كردن‌ خانه‌ كعبه‌ لشكر كشيدند و پيش‌ از وصول‌ به‌ مقصد دچار حادثه‌ شدند و نابود گشتند. پس‌ مردم‌ زمين‌ به‌ قوه‌ قهر و اجبار مجبور شده‌اند كه‌ مذهب‌ را قبول‌ كنند و يا لااقل‌ به‌ مباني‌ آن‌ كاري‌ نداشته‌ باشند مشاهده‌ مي‌ كنيم‌ كه‌ طايفه‌اي‌ از بني‌اسرائيل‌ كه‌ مقررات‌ روز شنبه‌ را رعايت‌ نكرده‌ و آن‌ را زير پا گذاشته‌ اند مشمول‌ غضب‌ خدا قرار گرفته‌اند و به‌ صورت‌ ميمون‌ مسخ‌ شده‌اند. ظهور اين‌ حوادث‌ در مخالفت‌ با مذهب ها و رجال‌ مذهبي‌ نشان‌ داده‌است‌ كه‌ خداوند رجال‌ مذهب‌ را همچون‌ كوهي‌ روي‌ سر مردم‌ كشانيده‌ و مردم‌ را مجبور به‌ قبول‌ آن‌ كرده ‌است‌ و معناي‌ اين‌ اجبار يعني‌ نتوانند مظاهر دين‌ را از بين‌ ببرند هرچند كه‌ خودشان‌ كافر مي شوند چقدر زياد با ولايت‌ ائمه ‌اطهار و تربت‌ امام‌ حسين‌ مبارزه‌ كردند و نتيجه‌ نگرفتند.

و اما موضوع‌ دوم‌ كه‌ عبارت‌ از مسخ‌ بني‌اسرائيل‌ باشد شامل‌ چند نكته‌ است‌ .

اول‌ نقش‌ شنبه‌ در مذهب‌ بني‌اسرائيل‌ و دلايل‌ حرمت‌ كار در آن‌.

دوم‌ : دليل‌ مسخ‌ چيست‌ ؟

سوم‌ : رفع‌ چنين‌ عذاب ها از ملت‌ اسلام‌ به‌ بركت‌ رهبري‌ پيغمبر.

نكته ‌اول‌ خداوند بر ملت‌ بني‌اسرائيل‌ كار و كاسبي‌ را براي‌ جلب‌ مال‌ و ثروت‌ در روز شنبه‌ حرام‌ كرد. آنها از كتاب‌ ديني‌ خود دستور داشته‌اند كه‌ روز شنبه‌ كار و كاسبي‌ را تعطيل‌ كنند و به‌ عبادت‌ و قرائت‌ تورات‌ مشغول‌ گردند زيرا ملت‌ بني‌اسرائيل‌ در جمع‌ مال‌ و ثروت‌ بسيار حريص‌ هستند. تمام‌ اوقات‌ شبانه‌ روزي‌ خود را به‌ جمع‌ مال‌ و ثروت‌ مشغول‌ مي شوند فقط‌ موفقيت‌ و برتري‌ خود را در تمام‌ مراحل‌ زندگي‌ و فضائل‌ اخلاقي‌ مرهون‌ جمع‌آوري‌ مال‌ و ثروت‌ مي‌ دانند هرچند كه‌ از طريق‌ جنايت‌ و خيانت‌ باشد از اين‌ رو لازم‌ بوده‌ است‌ كه‌ براي‌ ايجاد تعادل‌ اخلاقي‌ در مال‌ طلبي‌ مقرراتي‌ بوجود آيد كه‌ تا ميزان‌ ممكن‌ از حرص‌ آنها بكاهد از جمله‌ اين‌ مقررات‌ همين‌ تحريم‌ كار و كاسبي‌ در روز شنبه‌ بوده‌ است.‌ بني‌ اسرائيل‌ مامور بوده‌اند كه‌ روزهاي‌ شنبه‌ كار و كاسبي‌ خود را تعطيل‌ كنند و به‌ عبادت‌ و بندگي‌ خدا مشغول‌ شوند وليكن‌ عده‌اي‌ ازآنها كه‌ در كرانه‌ درياي‌ مديترانه‌ زندگي‌ مي كردند و كارشان‌ صيد ماهي‌ بود با دين‌ خدا بازي‌ كردند و روز شنبه‌ به‌ صيد ماهي‌ مشعول‌ شدند آنها كنار دريا حوضچه‌ هايي‌ ساختند كه‌ ماهي ها به‌ آن‌ حوضچه‌ ها مي‌ آمدند و يهودي ها راه‌ برگشت‌ آنها را به‌ دريا مي‌ بستند و فردا آنها را صيد مي كردند نظر به‌ اين كه‌ با دين‌ خدا بازي‌ كردند خداوند آنها را به‌ صورت‌ حيوان‌ بازيگري‌ يعني‌ ميمون‌ مسخ‌ كرد تا ديگران‌ از اين‌ حادثه‌ درس‌ عبرت‌ بگيرند و با دين‌ خدا بازي‌ نكنند علت‌ غضب‌ خدا بر آنها بازي‌ با دين‌ خدا بود كه‌ توهين‌ به‌ حساب‌ آمد نه ‌اين كه‌ چرا دنبال‌ كار رفته‌اند و ماهي‌ صيد كرده‌اند وليكن‌ بازي‌ يا قانون‌ الهي‌ همين‌ مجازات‌ را به دنبال‌ داشت‌.

نكته‌ دوم‌ دليل‌ مسخ‌ انسان‌ به صورت‌ حيوان‌ بديهي‌ است‌ كه‌ انسان‌ با حفظ‌ انسانيت‌ و در شكل‌ و قيافه‌ آدميت‌ موظف‌ به‌ وظايفي‌ است‌ كه‌ ضمن‌ انجام‌ آن‌ وظائف‌ حقوق‌ خدا و حقوق‌ انسانيت‌ زنده‌ مي شود و در پناه‌ آن‌ وظائف‌ انسان‌ به‌ يك‌ تمدن‌ عالي‌ انساني‌ مي رسد. دين‌ و ايمان‌ و اطاعت‌ خدا از لوازم‌ خلقت‌ است‌ خدا دين‌ و ايمان‌ را در فطرت‌ انسان‌ بوجود آورده‌ است‌ پس‌ اين‌ شكل‌ و قيافه‌ انساني‌ بر انسان‌ حق‌ احترام‌ پيدا مي كند كه‌ لازم‌ است‌ ضمن‌ اطاعت‌ خدا به‌ مقام‌ انسانيت‌ احترام‌ بگذارد اگر دين‌ و ايمان‌ براي‌ انسان‌ نبود. پيدايش‌ اين‌ شكل‌ و قيافه‌ و عقل‌ و تفكر براي‌ او عبث‌ و بي‌ فايده ‌بود وليكن‌ عده‌اي‌ از انسان ها كه‌ اخلاق‌ و عمل‌ انساني‌ را رها نموده‌ مانند حيوانات‌ زندگي‌ مي كنند و مقام‌ انسانيت‌ را با اعمال‌ حيواني‌ و شيطاني‌ خود ضايع‌ مي سازند مستحق‌ سلب‌ نعمت‌ مي شوند و لازم‌ است‌ كه‌ به‌ كيفر عمل‌ حيواني‌ خود شكل‌ حيواني‌ پيدا كنند كه‌ عمل‌ آن‌ حيوان‌ را تمرين‌ كرده‌اند. مانند شما كه‌ يك‌ دست‌ لباس‌ زيبا به‌ قامت‌ بچه‌ خود مي‌ پوشانيد و انتظار داريد كه‌ در اين‌ لباس‌ نظيف‌ و مودب‌ باشد . اما اگر مشاهده‌ كرديد كه‌ مانند كودكان‌ بي‌ تربيت‌ لباس‌ خود را هنگام‌ بازي‌ كثيف‌ و آلوده‌ نموده‌ است‌ بر او غضب‌ مي كنيد و آن‌ لباس‌ زيبا و گران‌ بها را از تن‌ او بيرون‌ مي‌ آوريد و به‌ او مي گوئيد كه‌ تو در حال‌ بازي‌ و بي‌ تربيتي‌ مستحق‌ يك‌ چنين‌ لباس‌ پر ارزش‌ نيستي‌. خداوند متعال‌ هم‌ كه‌ يكچنين‌ صورت‌ و قيافه‌ زيبا به‌ انسان‌ بخشيده ‌است‌ انتظار دارد كه‌ در اين‌ صورت‌ زيبا اعمال‌ صالح‌ انساني‌ از او صادر شود ولي‌ اگر ببيند كه‌ انسان‌ به‌ جاي‌ اعمال‌ انساني‌ اشتغال‌ به‌ اعمال‌ حيواني‌ و شيطاني‌ پيدا كرده‌ است‌ بر او غضب‌ مي كند و يكچنين‌ قيافه‌اي‌ زيبا كه‌ از نعمت هاي‌ بزرگ‌ او است‌ از انسان‌ سلب‌ مي نمايد لباس‌ انساني‌ را از تن‌ او مي كند و لباس‌ حيواني‌ به قامت‌ او مي‌ پوشاند.

خداوند متعال‌ مشاهده‌ كرد كه‌ طايفه‌ اي‌ از بني‌اسرائيل‌ براي‌ بدست‌آوردن‌ طعمه‌ دنيا و شكم‌ پرستي‌ با دين‌ خدا بازي‌ مي كنند و به دنبال‌ لقمه‌ غذا از دايره‌ اطاعت‌ خدا خارج‌ شده‌ اند نظر به‌ اين كه‌ با دين‌ خدا بازي‌ كردند و دستورات‌ الهي‌ را بازيچه‌ خود ساختند خداوند بر آنها غضب‌ كرد و آنها را به صورت‌ يك‌ حيوان‌ بازيگر مسخ‌ نمود تا به‌ اين‌ وسيله‌ آيندگان‌ و پرهيزكاران‌ را از ارتكاب‌ گناه‌ و معصيت‌ بر حذر دارد. لذا ميفرمايد: ما اين‌ عمل‌ مسخ‌ را كيفر و مجازاتي‌ براي‌ مردم‌ زمان‌ و مايه‌ بيداري‌ براي‌ آينده‌ گان‌ قرار داديم‌ تا بدانند كه‌ اگر با دين‌ خدا بازي‌ كنند عمل‌ غير انساني‌ انجام‌ داده‌اند در اين‌ صورت‌ بر خدا واجب‌ و لازم‌ مي شود كه‌ لباس‌ انسانيت‌ را از تن‌ آنها بكند و لباس‌ حيواني‌ به‌ قامت‌ آنها بپوشاند.

در اخبار و روايات‌ وارده ‌از پيغمبر و ائمه‌ اطهارآمده‌ است‌ كه‌ عده‌اي‌ از گناهكاران‌ امت‌ اسلام‌ روز قيامت‌ به‌ شكل‌ حيواني‌ وارد مي شوند كه‌ صفت‌ آن‌ حيوان‌ را تمرين‌ كرده‌اند**،** حريص‌ ها و حرام‌ خوارها به‌ صورت‌ خرس‌ و خوك‌ و امثال‌ آن‌ .

به‌ دنباله‌ اين‌ داستان‌ خداوند داستان‌ گاو بني‌اسرائيل‌ را يادآوري‌ مي كند كه‌آن‌ هم‌ داستاني‌ است‌ عجيب‌ و بي‌سابقه.‌ تاريخ‌ كه‌ شامل‌ نكات‌ مهمي‌ در بيان‌ قدرت‌ و حكمت‌ خدا و سر سختي‌ انسان ها در قبول‌ تربيت‌ الهي‌ و لطائف‌ عجيب‌ الهي‌ در تربيت‌ انسان ها مي باشد. خداوند متعال‌ در اين‌ داستان‌ گاو مرده‌اي‌ را وسيله‌ حيات‌ انساني‌ قرار مي دهد تا با زنده‌ شدن‌ انسان‌ مقتول‌ از بني‌اسرائيل‌ رفع‌ اختلاف‌ كند و يك‌ حادثه‌ مكتوم‌ و پوشيده‌اي‌ را در

نظر مردم‌ روشن‌ سازد ترجمه‌ آيات‌ .

موسي‌ به‌ قوم‌ گفت‌ : براي‌ زنده‌ شدن‌ مقتول‌ بايد گوساله‌اي‌ ذبح‌ كنيد تا با تماس‌ گوشت‌ گوساله‌ به‌ بدن‌ مقتول‌ خداوند مرده‌ را زنده‌ كند. آنها گفتند تو ما را به‌ مسخره‌ گرفته‌اي‌ موسي‌ گفت‌ پناه‌ به‌ خدا مي برم‌ كه‌ از جهال‌ باشم‌ .آنها گفتند كه‌ از خدا بخواه‌ كه‌ بايد چه‌ گوساله‌اي‌ باشد. موسي‌ گفت‌ گوساله‌اي‌ كه‌ نه‌ پير و نه‌ هم‌ جوان‌ باشد بين‌ جواني‌ و پيري‌ **،**  شما وظيفه‌ خود را انجام‌ دهيد . آنها باز گفتند كه‌ آن‌ گوساله‌ به‌ چه‌ رنگي‌ باشد موسي‌ گفت‌ خدا مي گويد به‌ رنگ‌ زرد سير چنان‌ رنگي‌ كه‌ بيننده‌ را مسرور كند. باز آنها گفتند: اي‌ موسي‌ از خداي‌ خود بپرس‌ براي‌ ما توضيح‌ دهد كه‌ گاوي‌ به‌ اين‌ شباهت‌ پيدا كرده‌ايم‌ شايد درست‌ شناخته‌ايم‌ . موسي‌ گفت‌ خدا مي گويد كه‌ گاوي‌ كه‌ نه شخم‌ و شيار كرده‌ باشد و نه‌ هم‌ آب‌ كشي‌**،** گاو سالم‌ بدون‌ عيب‌. گفتند حالا درست‌ گفتي‌ آماده‌ ذبح‌ گوساله‌ شدند . شما انسا‌نی را كشتيد و در قتل‌ آن‌ به‌ نزاع‌ افتاديد. خدا حقيقت‌ را روشن‌ مي كند. ما گفتيم‌ بعضي‌ اعضاي‌ گوساله‌ را به‌ تن‌ مقتول‌ بزنيد خدا اينطور مرده‌ را زنده‌ مي كند و آيات‌ قدرت‌ خود را به‌ شما نشان‌ مي دهد شايد عقل‌ خود را فعال‌ كنيد.

نكات‌ مهم‌ اين‌ داستان‌ چند چيز است‌ :

1) چرا خداوند متعال‌ گاو مرده‌اي‌ را وسيله‌ حيات‌ انسان‌ و مايه‌ رفع‌ اختلاف‌ قرار مي دهد؟

2) چرا گاو و گوساله‌اي‌ از بني‌ اسرائيل‌ قهرمان‌ داستان‌ شده ‌است؟‌

3) بني‌اسرائيل‌ در چه‌ مسئله‌اي‌ با يكديگر اختلاف‌ داشتند تا ذبح‌ گوساله‌اي‌ منشاء رفع‌ اختلاف‌ شود؟

4) نمونه‌ اين‌ داستان‌ و تاويل‌ آن‌ در امت‌ اسلام‌ چيست‌ ؟

اساسا"در تاريخ‌ زندگي‌ بشر و پيدايش‌ اعتقادات‌، گاو و گوساله‌ نقش‌ بزرگي‌ داشته‌اند. اين‌ حيوان‌ در سه‌ جهت‌، كشاورزي‌ و تهيه‌ گوشت‌ و لبنيات‌ و باركشي‌ عامل‌ بزرگي‌ بوده‌ است‌. به‌ همين‌ مناسبت‌ از قديم‌ مشهور شده است ‌كه‌ گفته‌اند زمين‌ روي‌ شاخ‌ گاو و ماهي‌ مي چرخد. مردم‌ خيال‌ كرده‌ اند كه‌ كره‌ زمين‌ روي‌ شاخ‌ گاو است‌ با اين كه‌ منظور از گردش‌ زمين‌ روي‌ شاخ‌ گاو و ماهي‌ چرخش‌ زندگي‌ بشر و اقتصاد مردم‌ بر مدار حيات‌ گاو و ماهي‌ است‌ زيرا منافع‌ و مواد غذائي‌ خشكي‌ ها بوسيله‌ گاو و گوساله‌ و مواد غذائي‌ و درياها بوسيله‌ ماهي ها بوجود مي‌ آيد. گاو و گوساله‌ سنبل‌ زندگي‌ صحرا و ماهي ها سنبل‌ منافع‌ دريا مي باشند. پايه ‌اصلي‌ قوت‌ و غذاي‌ مردم ‌از طريق‌ كشاورزي‌ و دامداري‌ بوسيله‌ گاو و گوساله‌ مي باشد. كشاورز براي‌ شخم‌ زدن‌ زمين‌ كشاورزي‌ به‌ گاو و گوساله‌ احتياج‌ دارد و به‌ همين‌ مناسبت‌ عامل‌ اساسي‌ گوشت‌ و لبنيات‌ گاو و گوساله‌ مي باشد. نقش‌ گاو و گوساله‌ در زندگي‌ انسان‌ در كشاورزي‌ و لبنيات‌ و پيدايش‌ گوشت‌ و چربي‌ بالاتر از گوسفندان‌ در زندگي‌ است‌. گوسفندان‌ عامل‌ پيدايش‌ گوشت‌ و لبنيات‌ هستند. گاو و گوساله‌ عامل‌ پيدايش‌ كشاورزي‌ و گوشت‌ و لبنيات‌ مي‌ باشند و همچنين‌ در باربري‌ و آب كشي‌ كمك‌ انسان‌ بوده‌اند. بنابراين‌ پيش‌ از اين كه‌ انسان ها به‌ گوسفندان‌ توجه‌ كنند به‌ گاو و گوساله‌ توجه‌ داشته‌اند. به‌ همين‌ مناسبت‌ مي توان‌ گفت‌ كه ‌اولين‌ حيواني‌ كه‌ مورد توجه‌ بشر قرار گرفته‌ گاو و گوساله‌ بوده‌ است‌ . در تاريخ‌ هبوط‌ آدم‌ نوشته‌اند كه‌ گاوي‌ در اختيار او قراردادند و به‌ او آموختند كه‌ بوسيله‌ آن‌ گاو زمين‌ را شخم‌ بزند و گندم‌ بكارد. پس‌ گاو و گوساله‌ از همان‌ ابتداي‌ تاريخ‌ در نظر انسانها محبوبيت‌ داشته‌ و مردم‌ به‌ او مانوس‌ بوده‌اند. به ‌همين‌ مناسبت‌ راهزنان‌ افكار بشر كه‌ خواسته‌اند فكر مردم‌ را از توحيد معبود واقعي‌ دور سازند و از اين‌ راه‌ حكومت‌ پيغمبران‌ را تعطيل‌ كنند گاو و گوساله‌ را معبود مردم‌ قرار داده‌ و آنها را به‌ گوساله‌ پرستي‌ امر كرده‌ اند و تا امروز هم‌ تقديس‌ گاو و گوساله‌ در نظر مردم‌ رواج‌ دارد. پس‌ اگر در تاريخ‌ لازم‌ بوده ‌است‌ كه‌ انسان ها معبودي‌ سواي‌ خدا داشته‌ باشند گاو و گوساله‌ از نظر اين كه‌ منشاء خير و بركت‌ بوده‌ اند و در نظر مردم‌ محبوبيت‌ داشته‌اند سزاوارتر بوده‌اند كه‌ معبود مردم‌ واقع‌ شوند.

به همين‌ مناسبت‌ سامري‌ كه‌ خواست‌ براي‌ بني‌اسرائيل‌ معبودي‌ بسازد و آنها را گمراه‌ كند مجسمه‌ طلائي‌ به‌ شكل‌ گوساله‌ ساخت‌ و مردم‌ را امر به‌ پرستش‌ آن‌ نمود از اين‌ رو لازم‌ بوده‌ است‌ كه‌ در اين‌ داستان‌ خداوند متعال‌ گاو مرده‌اي‌ را قهرمان‌ داستان‌ قرار دهد تا مردم‌ متوجه‌ شوند كه‌ گاو و گوساله‌ نمي تواند معبود مردم‌ باشد زيرا كاري‌ كه‌ از موجود زنده‌ ساخته‌ نيست‌ چگونه‌ از مرده‌ آن‌ ساخته‌ مي شود. اين‌ عمل‌ راهي‌ است‌ براي‌ جهش‌ افكار به سوي‌ معبود واقعي‌ در ميان‌ دو طايفه‌ از بني‌اسرائيل‌ بر سر كشته‌اي‌ جنگ‌ و نزاع‌ در گرفت.‌ دو پسرعمو كه‌ هر كدام‌ عاشق‌ دختر عموي‌ خود شده‌ بودند يكي‌ از آنها ديگري را كشت‌ و جسد او را در محله‌ طايفه‌ ديگر انداخت‌ تا خون‌ را به‌ گردن‌ آنها اندازد و خود تبرئه‌ شود. فرداي‌ آن‌ روز اولياء مقتول‌ از آن‌ طايفه‌ خواهان‌ قصاص‌ و انتقام‌ شدند به‌ موسي‌ پيغمبر مراجعه‌ كردند تا ميان‌ آنها قضاوت‌ كند و شاهد و بينه‌اي‌ نداشتند كه‌ موسي‌ مطابق‌ آن‌ داوري‌ نمايد از اين‌ رو چاره‌اي‌ نداشت‌ كه‌ رفع‌ و دفع‌ آن‌ كار را از خدا بخواهد. خداوند به‌ موسي‌ گفت‌ كه‌ گاوي‌ را بكشند و دم‌ آن‌ گاو را به‌ مرده‌ بزنند تا مقتول‌ زنده‌ شود و قاتل‌ خود را معرفي‌ كند. موسي‌ پيام‌ الهي‌ را به‌ مردم‌ ابلاغ‌ نمود مردم‌ تعجب‌ كردند كه‌ چگونه‌ گاو مرده‌اي‌ سبب‌ حيات‌ مقتولي‌ مي گردد. به‌ موسي‌ گفتند كه‌ شايد تو ما را به‌ مسخره‌ گرفته‌اي‌ و استهزا مي كني‌ كه‌ دستور مي دهي‌ كه‌ گاوي‌ را ذبح‌ كنيم‌ و با آن‌ انساني را زنده‌ نمائيم‌ موسي‌ جواب‌ داد پناه‌ به‌ خدا مي برم‌ اگر مانند جهال‌ كسي‌ را مسخره‌ نمايم.‌ بني‌اسرائيل‌ خيال‌ كردند كه‌ شايد گاو مخصوصي‌ است‌ كه‌ چنين‌ خاصيتي‌ دارد كه‌ مي تواند مرده‌اي‌ را زنده‌ كند. نفهميدند كه‌ مرده‌ به‌ مشيت‌ خدا زنده‌ مي شود و گاو مرده‌ در اين‌ كار تاثير ندارد از اين‌ رو به‌ فكر اين‌ افتادند تا بدانند كه‌ آن‌ چه‌ گاوي‌ است‌ كه‌ چنين‌ خاصيتي‌ دارد. با اين‌ سئوالات‌ زحمت‌ خود را زياد كردند. خداوند متعال‌ به‌ دنباله‌ سئوالات‌ آنها گاو مخصوصي‌ را با علائم‌ مخصوصي‌ معرفي‌ كرد و آنها به‌ قيمتي‌ بسيار سنگين‌ آن‌ گاو را خريداري‌ كردند و نتوانستند بفهمند كه‌ گاو مرده‌ ربطي‌ به‌ زنده‌ شدن‌ انسان‌ ندارد. خداوند مي خواست‌ از اين‌ راه‌ عظمت‌ و مشيت‌ خود را به‌ آن‌ مردم‌ بفهماند تا كمي‌ به دلائل‌ توحيد و خدا شناسي‌ آگاه‌ شوند و معرفت‌ به‌ خدا پيدا كنند و هم‌ اين كه‌ محبوبيت‌ گوساله‌ و گوساله‌ پرستي‌ از دل‌ آنها برداشته‌ شود و از راه‌ تفكر در اين كه‌ مرده‌ حيوان‌ تاثيري‌ در زنده‌ شدن‌ مرده ‌انساني‌ ندارد پي‌ به‌ مشيت‌ خدا ببرند وليكن‌ نتيجه‌اي‌ حاصل‌ نشد و به‌ جز انسان هاي‌ عاقل‌ و مومن‌ كسي‌ نتوانست‌ از آن‌ داستان‌ بهره‌ توحيدي‌ ببرد.

ممكن‌ است‌ شما بگوئيد كه ‌اگر خدا مي خواست‌ مردم‌ را از گوساله‌ پرستي‌ منصرف‌ كند و آنها را به دلايل‌ توحيد آشنا نمايد چرا گوساله‌اي‌ را كه‌ معبود و محبوب‌ آنها قرار گرفته ‌است‌ وسيله‌ حيات‌ انسان‌ مرده‌اي‌ قرار مي دهد در اين صورت‌ گوساله‌ در نظر آنها بيشتر محبوبيت‌ پيدا مي كند زيرا گوساله‌ پرستان‌ خواهند گفت‌ كه‌ اين‌ گوساله‌ است‌ كه‌ سبب‌ حيات‌ انسان‌ مرده‌ شده ‌است‌ . پس‌ گوساله‌ پرستي‌ خوب‌ است‌ و گوساله‌ معبود انسان‌ است‌ شايد اين‌ عمل‌ گوساله‌پرستي‌ را رواج‌ داده‌ است‌. در پاسخ‌ اين‌ سئوال‌ مي گوئيم‌ كه‌ خداوند متعال‌ براي‌ تحريك‌ افكار و ظهور عقل‌ و دانش‌ در افراد بشر يك‌ موضوعات‌ علمي‌ بوجود مي‌ آورد كه‌ مايه‌ جهش‌ عقل‌ بشر مي‌ گردد زيرا اگر عقل‌ بشر بيدار نشود ممكن‌ نيست‌ كه‌ بوسيله‌ عامل‌ ديگري‌ به دلايل‌ توحيد آشنا شود يگانه‌ وسيله‌اي‌ كه‌ عقل‌ انسان‌ را به‌ خدا مربوط‌ مي سازد عقل‌ و دانش‌ او است‌. در اين‌ داستان‌**،** گاو مرده‌اي‌ را سبب‌ حيات‌ انسان‌ قرار مي دهد تا گوساله‌ پرستان‌ فكر كنند كه‌ اگر گاو و گوساله‌ معبود انسان‌ و سبب‌ پيدايش‌ حيات‌ بشر است‌ لازم‌ است‌ كه‌ اين‌ عامل‌ حيات‌ بخش‌ زنده‌ باشد تا بتواند مرده‌اي‌ را زنده‌ كند در صورتي‌ كه‌ عامل‌ حيات‌ مرده‌ است‌ چطور مي‌ تواند مرده‌اي‌ را زنده‌ كند.

لازم‌ است‌ كه‌ اول‌ خود را زنده‌ نمايد و بعد از آن‌ مرده‌ را زنده‌ كند گوساله‌ مرده‌ كه‌ خود حيات‌ ندارد چطور به‌ مرده‌اي‌ حيات‌ مي‌ بخشد. شاعر مي گويد :

ذات‌ نا يافته‌ از هستي‌ بخش‌ كي‌ تواند كه‌ شود هستي‌ بخش‌

پس‌ در اينجا فكر بشر متوجه‌ عامل‌ حيات‌بخش‌ ديگري‌ ميشود و به‌ جستجوي‌ كسي ‌مي رود كه‌ زنده ‌باشد و بتواند مردگان‌ را زنده ‌كند. اگر گاو و گوساله‌ها چنين‌ اثري‌ و يا چنين‌ قدرتي‌ مي داشتند انسان ها بوسيله‌ گاو و گوساله‌ مرده‌ و يا زنده‌ مي توانستند همه‌ مردگان‌ و يا كشته‌ شدگان‌ را زنده‌ كنند وليكن‌ بني‌اسرائيل‌ كه‌ بسيار كوتاه‌ فكر و ضعيف‌ العقل‌ بوده‌اند كمتر توانستند از اين‌ داستان‌ به‌ اراده‌ قاهره‌ خدا آشنا شوند.

و باز خيال‌ كردند كه ‌اين‌ خاصيت‌ گوشت‌ گاو مرده ‌است‌ كه‌ مرده‌ را زنده‌ مي كند و بيشتر به ضلالت‌ و جهالت‌ رفتند و گمان‌ كردند كه‌ گاو مخصوصي‌ است‌ كه‌ چنين‌ خاصيتي‌ دارد. خود را به‌ زحمت‌ انداختند و بارسنگيني‌ را به دوش‌ خود گذاشتند. به‌ موسي‌ گفتند آن‌ چه‌ گاوي‌ است‌ كه‌ مرده‌ را زنده‌ مي كند . به‌ خداي‌ خود بگو كه‌ ما را به‌ جانب‌ آن‌ گاو راهنمائي‌ كند. خداوند به‌ موسي‌ فرمود كه‌ آن‌ گاوي‌ است‌ نه‌ زياد پير و نه‌ زياد جوان‌ در سال هاي‌ بين‌ پيري‌ و جواني‌ به‌ آنها بگو لازم‌ نيست‌ كه‌ پرسش‌ خود را تكرار كنيد و خود را به‌ زحمت‌ اندازيد دو مرتبه‌ بني‌اسرائيل‌ رفتند به‌ گردش‌ و جستجو افتادند. گاوي‌ را به‌ آن‌ صفت‌ يافتند به‌ سوي‌ موسي‌ آمدند و گفتند از خداي‌ خود بپرس‌ كه‌ رنگ‌ بدن‌ آن‌ گاو چگونه‌ است‌ موسي‌ در جواب‌ گفت‌ كه‌ خدا مي گويد رنگ‌ بدن‌ آن‌ گاو زرد است‌ مايل‌ به‌ سرخي‌ چنان كه‌ بيننده‌ را مسرور مي سازد، بني‌اسرائيل‌ رفتند گاوي‌ را به همان‌ صفت‌ پيدا كردند و براي‌ مرتبه‌ سوم‌ آمدند و گفتند كه‌ اي‌ موسي‌ به خداي‌ خود بگو بيشتر توضيح‌ دهد ما گاوي‌ را به همان‌ شباهت‌ يافته‌ايم‌ و انشاءا... كه‌ همان‌ گاو واقعي‌ كه‌ داراي‌ چنين‌ خاصيتي‌ مي باشد پيدا كرده‌ايم‌ .

موسي‌ در جواب‌ گفت‌ كه‌ خدا مي گويد آن‌ گاوي‌ است‌ كه‌ براي‌ شخم‌ زمين‌ رام‌ نشده‌ و براي‌ آبياري‌ آب‌ از چاه‌ نكشيده‌ است‌. گاوي‌ است‌ سالم‌ بدون‌ عيب‌ در اين جا همه ‌آنها خوشحال‌ شدند كه‌ همان‌ گاو است‌، همان‌ گاو است‌ كه‌ مرده‌ را زنده‌ مي كند خداي‌ موسي‌ حقيقت‌ را روشن‌ كرد، رفتند و آن‌ گاو را به‌ قيمت‌ فراواني‌ خريداري‌ كردند كه‌ گفته‌اند صاحب‌ گاو گفته‌ است‌ قيمت‌ گاو من‌ كه‌ چنين‌ خاصيتي‌ دارد مرده‌ را زنده‌ مي كند اين‌ قيمت‌ است‌ كه‌ پوست آن را پر از طلا و سكه‌ كنيد باز هم‌ سر شما منت‌ دارم‌ كه‌ چنين‌ گاو با بركتي‌ را به‌ قيمت‌ كم‌ فروخته‌ام‌. بالاخره‌ گاو را به‌ قيمت‌ زياد غيرمتعارف‌ خريدند و ذبح‌ كردند و با آن‌ مرده‌ را زنده‌ نمودند تا قاتل‌ خود را معرفي‌ كند، آنها اگر از همان‌ ابتدا دستور خدا را اجرا مي كردند و اولين‌ گاوي‌ را كه‌ مي ديدند ذبح‌ مي كردند خود را آن‌ قدر به‌ زحمت‌ نمي‌انداختند وليكن‌ به‌ حماقت‌ و سفاهت‌ افتادند و گمان‌ كردند كه‌ آن‌ خاصيت‌ گوشت‌ گاو مرده‌ است‌ كه‌ مقتول ‌آنها را زنده‌ مي كند. ندانستند كه‌ اراده‌ خدا است‌ كه‌ از اين‌ راه‌ فعاليت‌ مي كند.

از اين‌ داستان‌ و نمونه‌هاي‌ آن‌ فقط‌ كساني‌ بهره‌ مي برند كه‌ صاحب‌ عقل‌ بيدار و بصيرت‌ مي باشند. آنها در اين‌ سئوالات‌ بي جا و احمقانه‌ از چند جهت‌ خود را به‌ زحمت‌ انداختند: اول‌ اين كه‌ مدتي‌ به‌ دنبال‌ گاوي‌ مي گشتند كه‌ داراي‌ آن‌ صفات‌ و شرايط‌ باشد. در هر مرتبه‌ كه‌ سئوال‌ خود را تكرار كردند خداوند صفت‌ مخصوصي‌ را ذكر كرد كه‌ عاقبت‌ به‌ آن‌ صفت‌ و شرايط‌ به‌ جز يك‌ گاو در بني‌اسرائيل‌ پيدا نشد و آن‌ را به‌ قيمت‌ گزافي‌ خريداري‌ نمودند. صفات‌ و شرايطي‌ كه‌ خدا در اين جا ذكر كرد براي‌ اين‌ نبود كه‌ فقط‌ چنان‌ گاوي‌ خاصيت‌ حيات‌ بخش‌ دارد بلكه‌ آن‌ گاو هم‌ مانند ساير گاوها ارتباطي‌ به‌ حيات‌ مقتول‌ نداشت‌ وليكن‌ از نظر اين كه‌ بني‌اسرائيل‌ چنين‌ فكر مي كردند خدا نيز اراده‌ خود را در مسير فكر آنها قرار داده‌. هرچه‌ آنها خواهان‌ صفت‌ و علائم‌ بيشتري‌ بودند خداوند متعال‌ صفات‌ بيشتري‌ براي‌ آن‌ گاو ذكر كرد تا عاقبت‌ گاو مخصوصي‌ كه‌ مال‌ يكي‌ از جوانان‌ بني‌اسرائيل‌ بود براي‌ آن‌ كار معين‌ شد و گفته‌اند كه‌ آن‌ جوان‌ از نظر اين كه‌ نسبت‌ به‌ پدرو مادر خود مهربان‌ و خوش‌ رفتار بود خداوند با ذكر صفات‌ زمينه‌ فروش‌ گاو او را فراهم‌ كرد تا از اين‌ راه‌ پول‌ زيادي‌ بدست‌ آورد و ثروتمند شود.

نمونه‌ اين‌ داستان‌ درميان‌ مسلمانان‌ و ساير مذاهب‌ همين‌ است‌ كه‌ خداوند فيوضات‌ و بركات‌ خود را از مسير انتخابات‌ و اختيارات‌ بشر به‌ آنها مي رساند تا روزي كه‌ عقل‌ و فكر آنها بيدار شود و به‌ مشيت‌ و اراده‌ خدا آگاهي‌ پيدا كنند و وسايط‌ واقعي‌ و الهي‌ خود را بشناسند. پيش‌ از اين‌ شناسائي‌ از طريق‌ پيشواياني‌ كه‌ براي‌ خود انتخاب‌ مي كنند هرچند كه‌ صلاحيت‌ پيشوايي‌ نداشته‌ باشند. خدا براي‌ آنها نظام‌ و امنيت‌ بوجود مي‌آورد و به‌ آنها خير و بركت‌ مي رساند و آنها را به‌ آينده‌ اميدوار مي‌سازد تا زماني كه‌ معرفت‌ به‌ خداي‌ خود پيدا كنند و همان‌ كسي‌ را به‌ پيشوائي‌ و وساطت‌ بشناسد كه‌ خدا او را انتخاب‌ كرده ‌است‌ .

بني‌ اسرائيل‌ كه‌ بيشتر مبتلا به ‌عقايد خرافاتي‌ بوده‌اند و مانند ساير ملل‌ بت‌ پرست‌ بوده‌ و به‌ وسايطي‌ مانند گاو و گوساله‌ و ساير بت ها عقيده‌ داشتند.خداوند از طريق‌ همين‌ عقايد غلط‌ به‌ آنها خير و بركت‌ رسانيده‌ مخصوصا"بوسيله‌ گاو مرده‌، آن‌ معجزه‌ را بوجود آورد و مقتول‌ را زنده‌ نمود تا مشكل‌ قضائي‌ حل‌ شود شايد آنها از اين‌ راه‌ فكر كنند كه ‌وسايط‌

مرده‌ نمي تواند منشاء اثر باشد.

مسلمانان‌ هم‌ بعد از پيغمبر اكرم‌ وسايطي‌ را روي‌ كار آوردند كه‌ از نظر ارتباط‌ به‌ مصالح‌ مفاسد اجتماعي‌ و از نظر ارتباط‌ به ‌دين‌ و حكمت‌ خدا مانند همان‌ گاو مرده‌ بودند كه‌ با اراده‌ و شعور خود نمي‌ توانستند منشاء اثر باشند ولي‌ خداوند متعال‌ بوسيله‌ همان‌ پيشوايان‌ كه‌ با عقيده‌ و فكر ناقص‌ مردم‌ بوجود آمده‌ بودند مشكلات‌ زندگي‌ و قضائي‌ آنها را تا آن جا كه ‌ممكن‌ بود حل‌ كرد و به‌ آنها تمدن‌ و قدرت‌ بخشيد. بوسيله‌ آنها ممالك‌ شرك‌ و كفر را فتح‌ كرد و اسلام‌ را توسعه‌ داد. آيات‌ قرآن‌ را در اختيار مردم‌ گذاشت‌ تا اين كه‌ منشاء و مبداء فكر مسلمانان‌ شود و علم‌ و دانش‌ بوجود آيد. به‌ دنباله‌ آيات‌ مربوط‌ به‌ اين‌ داستان‌ خداوند به‌ بني‌اسرائيل‌ مي گويد كه‌ شما انساني‌ را كشتيد و در باره‌ آن‌ به‌ نزاع‌ برخاستيد خداوند حقيقت‌ امر را براي‌ شما روشن‌ كرد. اين طور خدا در قضاوت‌ خود حقيقت‌ را روشن‌ مي كند دنباله‌ آيات‌ فوق‌ مي گويد: به‌ شما گفتيم‌ كه‌ قسمتي‌ از گوشت‌ گاو ذبح‌ شده‌ را به‌ بدن‌ مرده‌ بزنيد تا خداوند او را زنده‌ كند و قاتل‌ خود را معرفي‌ نمايد خداوند اين‌ چنين‌ مردگان‌ را در قيامت‌ زنده‌ مي كند و اين طور دلائل‌ قدرت‌ خود را به‌ شما نشان‌ مي دهد شايد شما عقل‌ خود را به‌ كار گيريد و حقيقت‌ را دريابيد. اما شما بني‌اسرائيل‌ از همه‌ اين‌ داستان ها به‌ عكس‌ نتيجه‌ گرفته‌ايد. به جاي‌ اين كه‌ دل هاي‌ شما در برابر اين‌ آيات‌ نرم‌ شود به قساوت‌ افتاد ، دل هاي‌ شما مانند سنگ‌ و از سنگ‌ هم‌ سخت تر است‌ زيرا از بعضي‌ سنگ ها نهر آب‌ جاري‌ مي شود و بعضي‌ سنگ ها مي شكافد و از آن‌ چشمه‌ آب‌ جاري‌ مي گردد و بعضي‌ سنگ ها در برابر عظمت‌ خدا هبوط‌ مي كند ولي‌ دل هاي‌ شما هيچ‌ يك‌ از اين‌ خاصيت ها را ندارد، خداوند از اعمال‌ شما غافل‌ نيست‌. دراين‌ چند آيه‌ آخر خداوند بني‌اسرائيل‌ را به‌ حقايقي‌ توجه‌ مي دهد كه‌ يادآوري‌ آن‌ پر فايده ‌است‌ :

اول‌ استفاده‌ از قضاوت‌ خدا از طريق‌ وحي‌ بوسيله‌ پيغمبران.‌

دوم‌ ظاهر ساختن‌ آيات‌ قدرت‌ خود و احياي‌ مردگان‌.

سوم‌ چگونه‌ قلب‌ انسان‌ از سنگ‌ محكم تر مي شود. قلب‌ انسان‌ بايستي‌ مبداء خير و بركت‌ باشد نه‌ مايه‌ شر و قساوت.‌

در اطراف‌ بحث‌ اول‌ مي گوئيم‌ كه‌ پيغمبران‌ از طريق‌ وحي‌ به‌ خدا مربوط‌ هستند مردم‌ نيز بوسيله‌ پيغمبران‌ مي توانند از حكومت‌ و قضاوت‌ خدا براي‌ رفع‌ اختلافات‌ استفاده‌ كنند.

اگر مردم‌ در تاريخ‌ زندگي‌ خود بوسيله‌ پيغمبران‌ تسليم‌ قضاوت‌ و حكومت‌ خدا مي شدند **،**  مي توانستند وحدت‌ كامل‌ و عدالت‌ كامل‌ بوجود آورند و تفرقه‌ و اختلاف‌ را از بين‌ بردارند. بزرگ ترين‌ نعمت‌ براي‌ انسان‌ استفاده ‌از قضاوت‌ و حكومت‌ خداوند متعال ‌است.‌ خداوند براي‌ بشر بجاي‌ پدري‌ است‌ عادل‌ و عالم‌ و افراد بشر در برابر او بجاي‌ فرزندان‌ هستند كه‌ خداوند در حكومت‌ خود مي تواند آنها را به‌ ثروت‌ و قدرت‌ كامل‌ برساند ولي‌ مردم‌ قدر يكچنين‌ نعمت‌ بزرگي‌ را ندانستند. حكومت‌ انبياء را تعطيل‌ كردند و خود را از حكومت‌ و قضاوت‌ خدا و در نتيجه‌ از عدالت‌ او محروم‌ نمودند. گرفتار حكومت‌ ظالمان‌ و جباران‌ شدند و به‌ فقر و جهالت‌ افتادند و عاقبت‌ سرازير جهنم‌ شدند.

به‌ دنباله‌ داستان‌ گاو بني‌اسرائيل‌ در آيه‌ 71 از قساوت‌ قلب‌ بني‌اسرائيل‌ سخن‌ مي گويد و مي‌ فرمايد در برابر اين‌ آيات‌ و معجزات‌ به‌ جاي‌ اين كه‌ دل‌ شما خاضع‌ و خاشع‌ شود از سنگ‌ هم‌ سخت ر شد زيرا سنگ ها اجازه‌ عبور به‌ آب‌ جاري‌ را مي دهند تا آيندگان‌ تشنه‌ نشوند ولي‌ دل هاي‌ شما علوم‌ و آيات‌ گذشته‌ را به‌ آيندگان‌ تحويل‌ نمي دهد سد راه‌ دانش‌ و بركات‌ الهي‌ مي گردد. علوم‌ گذشته‌ و اخبار پيغمبران‌ را كتمان‌ مي كند و سنگ ها گاهي‌ مبداء و منبع‌ جوشش‌ آب‌ مي شود و چشمه‌ها از سنگ ها جاري‌ مي گردد و تشنگي‌ ، تشنگان‌ را بر طرف‌ مي سازد چنان كه‌ دوازده‌ چشمه‌ آب‌ از سنگ‌ موسي‌ جاري‌ گرديد . وليكن‌ دل‌ شما بني‌اسرائيل‌ هرگز منشاء پيدايش‌ خير و بركت‌ و عواطف‌ انساني‌ نمي گردد و به ‌بندگان‌ خدا اظهار محبت‌ و مهرباني‌ نمي كند. در برابر بندگان‌ خدا خشك‌ و خشن‌ بوده‌ به‌ كسي‌ بهره‌ مالي‌ و انساني‌ نمي رساند و گاهي‌ سنگ ها در برابر عظمت‌ خدا هبوط‌ و سقوط‌ مي كنند آن چنان كه‌ كوه‌ سينا در برابر تجلي‌ نور خدا منهدم‌ گرديد. موسي‌ و ياران‌ او در اطراف‌ كوه‌ بودند از انهدام‌ كوه‌ طور به‌ حال‌ غشوه‌ افتادند و يا مردند وليكن‌ دل‌ شما بني‌اسرائيل‌ در برابر نور خدا و نزول‌ تورات‌ كوچك ترين‌ تغييري‌ نكرد و به همان‌ حال‌ قساوت‌ باقي‌ ماند. پس‌ دل‌ شما ملت‌ يهود از سنگ‌ هم‌ سخت تر است.‌ به‌ دنباله‌ آيات‌ بالا و بيان‌ قساوت‌ قلب‌ يهود خداوند متعال‌ ملت‌ مسلمان‌ را مايوس‌ مي كند . از اين كه‌ طمع‌ به‌ ايمان‌ ملت‌ يهود داشته‌ باشند مي گويد :

آيا شما ملت‌ مسلمان‌ طمع‌ داريد كه‌ يهوديان‌ ايمان‌ به‌ دين‌ شما بياورند با اين كه‌ آنها در دين‌ خودشان‌ ايمان‌ به‌ خدا ندارند عده‌اي‌ ازآنها آيات‌ خدارا مي شنوند و آن‌ آيات‌ را تغيير مي دهند با اين كه‌ به‌ عقل‌ خود مي‌ فهمند كه‌ حكم‌، حكم‌ خدا است‌ .آنها كساني‌ هستند كه‌ وقتي‌ با اهل‌ ايمان‌ روبرو مي شوند اظهار ايمان‌ مي كنند و چون‌ با شياطين‌ و افراد جنس‌ خود رو به رو مي شوند مي گويند : ما با شما هستيم‌، مسلمانان‌ را استهزاء مي كنيم‌.

در اين‌ دوآيه‌ شريفه‌ خداوند اثبات‌ مي كند كه‌ پيروان‌ تمام‌ اديان‌ بر دو قسم‌ هستند: مومن‌ و كافر، مومنين ‌اديان‌ كساني‌ هستند كه‌ به خداوند متعال‌ و زندگي‌ عالم‌ آخرت‌ عقيده ‌دارند و براي‌ موفقيت‌ در زندگي‌ آخرت‌ به‌ عمل‌ صالح‌ و خدمت‌ بندگان‌ خدا مشغولند. دسته ‌دوم‌ كساني‌ هستند كه ‌دين‌ پيغمبران‌ را وسيله‌اي‌ براي‌ جلب‌ مال‌ و ثروت‌ و وسيله ‌استثمار ضعفا و بيچارگان‌ قرار داده‌اند. با نيروي‌ دين‌ و مذهب‌ كسب‌ قدرت‌ نموده‌ و با بندگان‌ خدا و دين‌ خدا جنگيده‌اند. اگر پيروان‌ اديان‌ و پيروان‌ پيغمبران‌ همه‌ مومن‌ بودند اين‌ همه‌ اختلاف‌ در اديان‌ بوجود نمي‌ آمد و وحدت‌ ديني‌ پيغمبران‌ به هم‌ نمي‌ خورد. يگانه‌ عامل‌ اختلاف‌ در اديان‌ آسماني‌ وجود منافقين‌ و كفار در همان‌ اديان‌ بوده‌ است‌ كه‌ براي‌ حفظ‌ موقعيت‌ و منافع‌ خود با پيغمبران‌ آينده‌ مخالفت‌ نمودند و مردم‌ را از قبول‌ دين‌ و مكتب‌ پيغمبر جديد باز داشته‌اند. پس‌ ازآن كه‌ عيسي‌ پيغمبر بني‌اسرائيل‌ به‌ نبوت‌ مبعوث‌ شد و تصميم‌ گرفت‌ اصلاحاتي‌ در دين‌ يهود بوجود آورد و آن‌ بدعت ها و خرافات‌ را از بين‌ ببرد**،**  بني‌اسرائيل‌ كه‌ خود را در برابر يك‌ پيغمبر الهي‌ و آسماني‌ مشاهده‌ كردند كه‌ مي‌ تواند در مسير دين‌ امنيت‌ و عدالت‌ بوجود آورد همان‌ عده‌ كافر استثمارگر از ملت‌ يهود با عيسي‌ مخالفت‌ كردند و با نيروي‌ مذهب‌ به‌ جنگ‌ حضرت‌ عيسي‌ آمدند و آن‌ پيغمبر الهي‌ را محكوم‌ به‌ كفر كردند به‌ عقيده‌ خود او را به‌ دار زدند ، همچنين‌ در دين‌ مسيح‌ باز مردم‌ دو دسته‌ شدند ، دسته‌اي‌ ايمان‌ به‌ عيسي‌ آوردند و عده‌اي‌ از مسيحي‌ ها كافر به‌ عيسي‌ شدند و دين‌ عيسي‌ را وسيله‌اي‌ براي‌ نابودي‌ دين‌ و دعوت‌ واقعي‌ او قرار دادند و همين‌ طايفه‌**،** ملت‌ مسيح‌ را از قبول‌ دين‌ و دعوت‌ پيغمبر اسلام‌ باز داشتند.

خداوند دراين‌ آيه‌ يادآوري‌ مي كند كه‌ يهودياني‌ كه‌ به‌موسي‌ و عيساي‌خود ايمان‌ نياورده‌اند به‌ دين‌ تو هم‌ ايمان‌ نمي‌ آورند پس‌ طمع‌ به‌ ايمان‌ آنها نداشته‌ باش.‌ ملت‌ يهود كساني‌ هستند كه‌ در لباس‌ نفاق‌ چند درجه‌ بدتر مي شوند و به‌ قهقري‌ مي روند. وقتي‌ با مسلمانان‌ روبرو مي شوند مي گويند به‌ پيغمبر شما در اثر معجزاتي‌ كه‌ از او ديديم‌ ايمان‌ آورديم‌ و قبول‌ كرديم‌ كه ‌از جانب‌ خدا مامور هدايت‌ خلق‌ خدا شده‌ است‌ . وليكن‌ هنگامي كه‌ با امثال‌ خود روبرو مي شوند و جلسه‌ خصوصي‌ تشكيل‌ مي دهند مي گويند چرا يهوديان‌ را از معجزات‌ پيغمبر مسلمانان‌ خبردار مي كنيد تا آنها همان‌ معجزات‌ را برهان‌ محكوميت‌ شما قرار دهند . و شما را محكوم‌ به‌ كفر و نفاق‌ گردانند. چرا عقل‌ و شعور نداريد كه‌ اسرار داخلي‌ خود را به‌ بيگانگان‌ مي گوئيد و آنها را بر خود حاكميت‌ مي دهيد مگر آنها نمي دانند كه‌ خداوند اسرار نهاني‌ و آشكار آنها را مي داند. اين‌ آيه‌ شريفه‌ از كفر و نفاق‌ يهوديان‌ مكه‌ و مدينه‌ خبر مي دهد كه‌ آنها بعد از مشاهده‌ معجزات‌ رسول‌ خدا صددرصد يقين‌ پيدا كردند كه‌ او همان‌ پيغمبر مبعوث‌ از جانب‌ خدا است‌ وليكن‌ بجاي‌ اين كه ‌ايمان‌ به‌ پيغمبر بياورند روش‌ كفر و نفاق‌ پيش‌ گرفتند و از اظهار دليل‌ صدق‌ نبوت‌ پيغمبر اكرم‌ خودداري‌ نمودند دليل‌ حقانيت‌ او را كتمان‌ كردند.

از تفسيرامام‌ حسن‌ عسكري‌ عليه‌السلام‌ اين طور استفاده‌ مي شود كه‌ پيغمبراكرم‌ براي‌ اتمام‌ حجت‌ و اثبات‌ نبوت‌ خود بطور خصوصي‌ براي‌ قوم‌ يهود معجزاتي‌ بوجود آورده‌ تا آنها صددرصد يقين‌ پيدا كنند كه‌ او پيغمبر خدا است‌ و از تكذيب‌ و مخالفت‌ او خودداري‌ نمايند. امام‌ يازدهم‌ عليه‌السلام‌ در تفسير خود مي‌ فرمايند كه‌ پيغمبر پيش‌ از ظهور جنگ‌ بدر از كشته‌ شدن‌ ابوجهل‌ و روساي‌ قريش‌ خبر داد و جاي‌ كشته‌ شدن‌ آنها را در زمين‌ بدر به‌ يهوديان‌ و مسلمانان‌ نشان‌ داد تا يهوديان‌ مطمئن‌ شوند كه‌ فتح‌ و ظفر با آنها است‌ و يهوديان‌ يقين‌ پيدا كنند كه‌ اين‌ همان‌ پيغمبر موعود تورات‌ و انجيل‌ است‌. يهوديان‌ گزارش‌ پيغمبر را در باره‌ جنگ‌ بدر ثبت‌ كردند تا ببينند چنان‌ خواهد شد كه ‌پيغمبر خبر داده ‌است‌ يا نه‌. پس‌ از اين كه ‌جنگ‌ بدر واقع‌ شد و دلايل‌ صدق‌ گفتار پيغمبر ظاهر گرديد كافر به‌ پيغمبر شدند و يهوديان‌ ديگر را منع‌ كردند از اين كه‌ آن‌ دلايل‌ و معجزات‌ را به‌ مسلمانان‌ بازگو كنند و به‌ آنها گفتند كه‌ چرا دلايل‌ و معجزات‌ اين‌ پيغمبر را به‌ مسلمانان‌ مي گوئيد تا شما را محكوم‌ نمايند براي‌ رد يك‌ چنين‌ عقيده‌ كفرآميز درآيه‌ 73 مي‌فرمايد:

مگر آنها نمي‌ دانند كه‌ خداوند از باطن‌ و ظاهر آنها و اعمالي كه‌ مخفيانه‌ و يا آشكار انجام‌ مي دهند با خبر است‌. چقدر بي‌ اطلاع‌ و بي‌ معرفت‌ هستند كه ‌مي خواهند اعمال‌ خود را از خدا و رسول‌ خدا پنهان‌ دارند. از اين‌ آيه‌ شريفه‌ طبق‌ تفسير امام‌ حسن‌ عسكري‌ عليه‌ السلام‌ در كتاب‌ تفسير برهان‌ استفاده‌ مي شود كه‌ رسول‌ خدا براي‌ يهوديان‌ بني‌ قريظه‌، بني‌ نضير در شهر مدينه‌ معجزاتي‌ ظاهر ساخته‌ تا آنها به‌ نبوت‌ پيغمبر يقين‌ پيدا كنند و عذري‌ براي‌ ترك‌ اطاعت‌ و مخالفت‌ او نداشته‌ باشند .

زيرا قوم‌ يهود پيغمبران‌ را فقط‌ به‌ ظهور معجزات‌ مي شناختند و پيغمبراني‌ كه‌ از آنها بوجود آمده‌ بودند از زمان‌ حضرت‌ موسي‌ تا زمان‌ ظهور پيغمبراسلام‌ صاحب‌ معجزات‌ و كشف‌ و كرامات‌ بوده‌اند. روي‌ همين‌ سابقه‌ فكري‌ هر پيغمبري‌ را به‌ ظهور معجزات‌ مي شناختند نه‌ به دليل‌ منطق‌ و قرآن‌ با اين كه‌ رسول‌ خدا از اظهار معجزه‌ خودداري‌ مي كرد و سعي‌ داشت‌ كه‌ دين‌ او از طريق‌ علم‌ و عقل‌ پيشرفت‌ كند. مجبور مي شد براي‌ قوم‌ يهود معجزاتي‌ بوجود آورد تا بر آنها اتمام‌ حجت‌ كند ولي‌ قوم‌ يهود كه‌ اساسا"مردمي‌ لجوج‌ و سرسخت‌ بودند با مشاهده‌ آن‌ معجزات‌ ايمان‌ به‌ پيغمبر نياوردند و مسلماني‌ اختيار نكردند ولیکن خودداري‌ مي كردند از اين كه‌آن‌ معجزات‌ را به‌ مسلمانان‌ گزارش‌ دهند تا دليل‌ محكوميت‌ آنها در نظر مسلمانان‌ باشد به‌ همين‌ مناسبت‌ در آيه‌ .7 به‌ مسلمانان‌ مي گويد طمع‌ به‌ ايمان‌ قوم‌ يهود نداشته‌ باشند زيرا آنها دلايل‌ صدق‌ نبوت‌ پيغمبر و ولايت‌ علي‌ را مشاهده‌ كردند و كتمان‌ نمودند. آنها در دين‌ خود دلايل‌ حقانيت‌ و صداقت‌ پيغمبر اسلام‌ را مطالعه‌ نمودند و يا از علماي‌ خود شنيدند و بسياري‌ از آنها براي‌ ملاقات‌ آن‌ پيغمبر به‌ سرزمين‌ حجاز آمدند تا زمان‌ او را درك‌ نموده‌ و به‌ او ايمان‌ بياورند وليكن‌ پس‌ از اين كه‌ به‌ او رسيدند و او را ملاقات‌ كردند و شناختند و دانستند كه‌ او همان‌ پيغمبر موعود بوسيله‌ پيغمبران‌ است‌ كه‌ چاره‌اي‌ بجز ايمان‌ به‌ او ندارند دلايل‌ نبوت‌ او را از كتاب‌ خود برداشتند و چنين‌ وانمود كردند كه‌ آن‌ پيغمبر هنوز نيامده ‌است‌ با اين كه‌ مي‌ دانستند كه‌ همان‌ پيغمبر موعود است‌ كه‌ از جانب‌ خدا مامور هدايت‌ خلق‌ شده.‌ پس‌ اگر آنها اهل‌ ايمان‌ بودند صفات‌ پيغمبر را از كتاب‌ خود بر نمي‌ داشتند و ملت‌ يهود را در گمراهي‌ قرار نمي دادند.

در ابتداي‌ همين‌ سوره‌ شريفه‌ خداوند آياتي‌ نظير همين‌ آيه‌ براي‌ معرفي‌ مسلمانان‌ منافق‌

نازل‌ كرده‌ و نمونه‌ اين‌ صفات‌ را براي‌ مسلمانان‌ منافق‌ ذكر نمود و فرمود كه‌ آنها در ملاقات‌ با مسلمانان‌ اظهار ايمان‌ و اسلام‌ مي كنند و چون‌ با شياطين‌ از دوستان‌ خود روبرو مي شوند مي گويند ما مسلمانان‌ را مسخره‌ مي كنيم‌ و هرگز ايمان‌ به‌ پيغمبر اسلام‌ نياورديم‌. در اين‌ آيه‌ شريفه‌ هم‌ نمونه‌ همان‌ صفات‌ را براي‌ منافقين‌ قوم‌ يهود ذكر مي كند كه‌ آنها نيز در ملاقات‌ با مسلمانان‌ و اهل‌ ايمان‌ اظهار اسلام‌ مي كنند و چون‌ با يهوديان‌ نظير خود روبرو مي شوند اظهار مي دارند كه‌ به‌ پيغمبر اسلام‌ ايمان‌ نياورده‌اند.

پس‌ شان‌ نزول‌ اين‌ دو آيه‌ شريفه‌ با هم‌ فرق‌ دارد. آن‌ آيات‌ اول‌ بقره‌ در باره‌ منافقين‌ از مسلمانان‌ و اين‌ آيه‌ در باره‌ منافقين‌ قوم‌ يهود است‌ و با توجه‌ به‌ كلمه‌ ( اتحدثونهم‌ ) اين‌ حقيقت‌ كشف‌ مي شود كه‌ پيغمبر اسلام‌ با اظهار معجزات‌ بخصوص‌ براي‌ قوم‌ يهود آنها را به دلايل‌ حقانيت‌ خود آگاه‌ نموده ‌است‌ و آنها ،آن‌ دلايل‌ را از مسلمانان‌ پنهان‌ داشته‌اند. بعيد نيست‌ كه ‌پيغمبر اسلام‌ بخصوص‌ براي‌ قوم‌ يهود معجزاتي‌ داشته ‌باشد تا بوسيله‌ معجزات‌ آنها را محكوم‌ و ملزم‌ به‌ اطاعت‌ خود نمايد زيرا آنها برپايه‌ تاريخ‌ و عادت‌ ملي‌ خود پيغمبران‌ را به‌ دليل‌ اظهار معجزه‌ مي شناختند نه‌ به‌ دليل‌ علم‌ و منطق‌ . هر پيغمبري‌ كه‌ در ميان‌ آنها ظهور كرده ‌است‌، خود را به‌ دليل‌ معجزه‌ معرفي‌ نموده‌ پس‌ آنها روي‌ عرف‌ و عادت‌ خود از پيغمبران‌ بيشتر از همه‌ انتظار معجزه‌ دارند و پيغمبر براي‌ اتمام‌ حجت‌ لازم‌ بوده‌ است‌ كه‌ براي‌ آنها اظهار معجزه‌ كند شايد از اين‌ راه‌ صدق‌ نبوت‌ و حقانيت‌ خود را به‌ آنها بفهماند با اين‌ مقدمه‌ مي توان‌ گفت‌ كه‌آنها به‌ يكديگر سفارش‌ كرده‌اند كه‌ از گزارش‌ يكچنين‌ معجزاتي‌ كه‌ مخصوص‌ آنها بوده‌است‌ براي‌ مسلمانان‌ خودداري‌ كنند .

لذا حضرت‌ امام‌ حسن‌ عسكري‌ در تفسير خود مي‌فرمايد كه‌ قوم‌ يهود به‌ يكديگر سفارش‌ كردند كه‌ از اظهار آن‌ دلايل‌ و معجزات‌ در نظر مسلمانان‌ خودداري‌ كنند و با قرينه‌ آيات‌ بعد مي شود گفت‌ كه‌ منظور ازآن‌ دلايل‌، دلايل‌ صدق‌ نبوت‌ پيغمبر از طريق‌ كتاب‌ تورات‌ بوده ‌است‌ وليكن‌ با علائمي‌ كه‌ از متن‌ همين‌آيه‌ كشف‌ مي شود بايد بگوئيم‌ كه‌ منظور از آن‌ دلايل‌ همان‌ معجزات‌ خصوصي‌ بوده‌ است‌ كه‌ قوم‌ يهود يكديگر را از اظهار آنها منع‌ كرده‌اند زيرا همان‌ معجزات‌ بود كه‌ اگر براي‌ مسلمانان‌ آشكار مي كردند.

مسلمانان‌ آنها را محكوم‌ مي‌ نمودند و مي‌ گفتند شما كه‌ يك‌ چنين‌ معجزاتي‌ را ديده‌ايد چرا به‌ پيغمبر ايمان‌ نياورديد زيرا عموم‌ قوم‌ يهود از دلايل‌ تورات‌ بي خبر بوده‌اند و نمي‌توانستند آن‌ دلايل‌ را براي‌ مسلمانان‌ ذكر كنند تا پايه ‌احتجاج‌ آنها قرار گيرد و يا اين كه‌ دلايل‌ تورات‌ را مربوط‌ به‌ اين‌ پيغمبر نمي‌ دانستند. در هر صورت‌ دلايل‌ نامبرده‌ چه‌ معجزات‌ پيغمبر اسلام‌ باشد چه‌ علائمي‌ كه‌ در كتاب‌ آنها ذكر شده‌ است‌ دلايلي‌ مخصوص‌ به‌ قوم‌ يهود بوده‌ كه‌ از اظهار آن‌ در نظر مسلمانان‌ خودداري‌ كرده‌اند. خداوند در آخر آيه‌ مي‌ فرمايد :

مگر آنها نمي‌ دانند كه‌ خدا از ظاهر و باطن‌ كار آنها خبر دارد و مي داند آن‌ چه‌ را پنهان‌

مي دارند و آشكار مي كنند. در اين‌ آيات‌ مي‌ فرمايد:

كه‌ اكثريت‌ قوم‌ يهود عامي‌ و بي سواد هستند كه‌ با منطق‌ علم‌ و عقل‌ آشنائي‌ ندارند و احتجاج‌ نمي‌ فهمند فقط‌ تابع‌ دلايل‌ محسوس‌ گفتن‌ و شنيدن‌ هستند كه‌ از پيشوايان‌ مذهبي‌ خود دستوراتي‌ بگيرند و اجرا كنند. دين‌ و كتاب‌ در نظر آنها همان‌ عقايد و دستورات‌ است‌ قدرت‌ فهم‌ و استدلال‌ در آنها نيست‌ كه‌ بتوانند با آزادي‌ بيان‌ و برهان‌ پيشوايان‌ خود را محكوم‌ كنند و آنها را به‌ اطاعت‌ پيغمبري‌ كه‌ در انتظار او بوده‌ اند ملزم‌ نمايند در اين‌ آيه‌ خداوند مي‌ فرمايد:

كه‌ عده‌ اي‌ از آنها امي‌ و بي سوادند كه‌ فقط‌ كتاب‌ خود را از طريق‌ ايمان‌ و عقيده‌ مي دانند. دين‌ و عقيده‌ آنها يك‌ سلسله‌ اميد و آرزوهائي‌ است‌ كه‌ به‌ كتاب‌ و پيغمبرخود دارند. در دين‌ خود روشن‌ نيستند كه‌ بدانند هندسه‌ علم‌ و عمل‌ و عقايد ديني‌ آنها بايستي‌ منظم‌ و مرتب‌ باشد تا از طريق‌ نظام‌ عقلي‌ و علمي‌ زندگي‌ آخرت‌ آنها روبراه‌ شود. پس‌ دين‌ و عقيده‌ آنها مولود حدس‌ و گمان‌ است‌ نه‌ واقعيت‌ و حقيقت‌. در آيه ‌بعد اشاره‌ مي‌ كند به‌ كتابت‌ هاي‌ مذهبي‌ كه‌ براي‌ عقيده‌ و مطابق‌ هوی و هوس‌ خود مي‌ نويسند و آن‌ را به ‌عنوان‌ احكام‌ و عقايد مذهبي‌ در نظر مردم‌ جلوه‌ مي دهند و مردم‌ هم‌ به‌ عنوان‌ احكام‌ خدا و دستورات‌ ديني‌ به ‌آنها عمل‌ مي كنند مي فرمايد :

واي‌ به‌ حال‌ كساني كه‌ براي‌ خود كتابي‌ مي‌ نويسند و مي‌ گويند كه‌ اين‌ كتاب ها از جانب‌ خدا است‌ تا در برابر آن‌ نوشته‌ ها رياست‌ پيدا كنند و از مال‌ و ثروت‌ مردم‌ بهره‌مند شوند واي‌ به‌ حال‌ آنها و آن چه‌ مي نويسند واي‌ به‌ حال‌ آنها و آن چه‌ كسب‌ مي كنند .

در اين‌ آيه‌ شريفه‌ و آيات‌ ديگري‌ نظير آن‌ خداوند صريحا"خبر مي دهد كه‌ بسياري‌ از احكام‌ و كتاب هاي‌ مذهبي‌ يهود احكام‌ و و بدعت هائي‌ است‌ كه‌ براي‌ خود نوشته‌اند و به‌ آن‌ رنگ‌ مذهبي‌ داده‌اند تا از اين‌ راه‌ اعتماد مردم‌ را به خود جلب‌ كنند و خود را بجاي‌ پيغمبران‌ و اولياءخدا پيشواي‌ مذهبي‌ مردم‌ معرفي‌ كنند و ضمن‌ احراز مقام‌ و رياست‌ مال‌ و ثروت‌ مردم‌ را به سوي‌ خود جلب‌ نموده‌ و استفاده‌ نمايند. اگر پيشوايان‌ قلابي‌ ، مذهب‌ و دين‌ خدا را به‌ حال‌ خود آزاد مي گذاشتند كتاب‌ و گفتار پيغمبران‌ را بدون‌ دخل‌ و تصرف‌ در اختيار مردم‌ قرار مي دادند و مردم‌ روي‌ فطرت‌ پاك‌ و سالم‌ خود آن‌ احكام‌ را مي‌ پذيرفتند و به‌ آن‌ عمل‌ مي كردند و اين‌ همه‌ جنگ‌ و جدال‌ و اختلاف‌ در عالم‌ بوجود نمي‌ آمد. اين‌ همه‌ قتل‌ و كشتار واقع‌ نمي شد وليكن‌ عده‌اي‌ شيطان‌ و شيطان‌ صفت‌ كه‌ در واقع‌ خائن‌ به‌ مردم‌ بوده‌اند خود را به‌ لباس‌ چوپان‌ مردم‌ جلوه‌ داده‌اند. جان‌ و مال‌ و ناموس‌ مردم‌ را تا آن جا كه‌ ممكن‌ بوده‌ است‌ به خود اختصاص‌ داده‌اند تا جائي‌ كه‌ به‌ عنوان‌ حكم‌ خدا و حكم‌ دين‌ مردم‌ را ملزم‌ ساخته‌اند كه‌ واجب‌ است‌ ناموس‌ و دختران‌ خود را در اختيار آن‌ پيشوايان‌ قرار دهند در غير اين‌ صورت‌ خدا برآنها غضب‌ خواهد كرد و آنها را به‌ آتش‌ جهنم‌ خواهد كشيد.

چقدر زياد دختران‌ تارك‌ دنيا و شوهر خود را در استخدام‌ پاپ‌ و كشيش‌ قرارداده‌اند و براي‌ تهيه‌ لقمه‌ نان‌ و يا حفظ‌ جان‌ تا آخر عمر به‌ آنها خدمت‌ كرده‌اند. پيشوايان‌ قلابي‌ تاريخ‌ در پوستين‌ دين‌ و با بدست‌ گرفتن‌ عصاي‌ موسي‌ ضمن‌ تظاهر به‌ قيافه‌ حضرت‌ عيسي‌ تا آنجائي‌ كه‌ توانسته‌اند از آن‌ عصا به‌ جاي‌ شمشير و از آن‌ پوستين‌ به‌ جاي‌ نشان‌ سلطنتي‌ استفاده‌ كرده‌اند و بر مردم‌ حكومت‌ مطلق‌ بدون‌ معارض‌ و مبارز داشته‌اند در همان‌ پوستين‌ دين‌ با نوك‌ قلم‌ موسي‌ و عيسي‌ بر جان‌ و مال‌ و ناموس‌ مردم‌ حكومت‌ كرده‌اند .

دراين‌ آيه‌ خدا آنها را در برابر يكچنين‌ عملي‌ نكوهش‌ مي كند و ميگويد واي‌ به حال‌ كساني كه‌ براي‌ خود كتابي‌ مي نويسند**،** احكام‌ و عقايدي‌ در آن‌ درج‌ مي‌ نمايند و آن‌ را به‌ خدا نسبت‌ مي دهند. واي‌ به‌ حال‌ آنها و آن چه‌ مي نويسند و واي‌ به‌ حال‌ آنها و مال‌ و مقامي‌ كه‌ از اين‌ راه‌ كسب‌ مي كنند .

كلمه‌ واي‌ در مواردي‌ استعمال‌ مي شود كه‌ انسان‌ سقوط‌ اجتماعي‌ و انساني‌ پيدا كند و در برابر افكار مردم‌ محكوم‌ به‌ عذاب‌ و نابودي‌ شود . گاهي‌ انسان‌ از هوا به‌ زمين‌ سقوط‌ مي كند در اين‌ سقوط‌ نابود مي گردد و گاهي‌ از روي‌ زمين‌ به‌ ته‌ چاهي‌ سقوط‌ مي كند. در آن‌ چاه‌ خفه‌ و نابود مي گردد و گاهي‌ دچار لغزش‌ اجتماعي‌ وسقوط‌ از عالم‌ انسانيت‌ به‌ عالم‌ حيوانيت‌ مي گردد. گناهان‌ كبيره‌ گناهاني‌ را مي گويند كه‌ انسان‌ را در افكار مردم‌ سقوط‌ مي دهد. ائمه‌ اطهار در فرمايشات‌ خود در معناي‌ چاه‌ ويل‌ گفته‌اند كه‌ آن‌ چاهي‌ است‌ كه‌ انسان‌ در آن‌ پرت‌ مي شود از سر چاه‌ تا انتهاي‌ آن‌ هفتاد سال‌ راه‌ است‌ منظور از اين‌ چاه‌ ويل‌ سقوطي‌ است‌ كه‌ در اثر كفر و گناه‌ پيدا مي شود. گناه‌ عملي‌ است‌ كه‌ مايه‌ اضرار به‌ مردم‌ مي گردد و هر عملي‌ كه‌ باعث‌ تضييع‌ حقوق‌ مردم‌ مي شود او را در اجتماع‌ سقوط‌ مي دهد زيرا ترقي‌ انسان‌ در جامعه‌ در مسير خدمت‌ به‌ مردم‌ و فايده‌ رساني‌ به‌ آنها ظاهر مي گردد و در برابر آن‌ تنزل‌ انسان‌ در جامعه‌ در مسير اضرار به‌ مردم‌ و بارگذاري‌ به‌ دوش‌ آنها پيدا مي شود. انسان‌ گناه كار براي‌ نجات‌ از شر گناه‌ مجبور مي شود در درجه‌ دوم‌ بعد از انسان هاي‌ سالم‌ و انسان هاي‌ نافع‌ به‌ حال‌ جامعه‌ قرار گيرد. نجات‌ او از اين‌ پرتگاه‌ توقف‌ دارد بر اين كه‌ از طريق‌ فايده‌ رساني‌ به‌ مردم‌ آنها را از خود راضي‌ كند و يا از مسير خدمت‌ به‌ مردم‌ در درجه‌ اول‌ و يا در برابر آنها قرار گيرد. توجه‌ داريد كه‌ چقدر مدت‌ زياد لازم‌ است‌ كه‌ انسان هاي‌ ظالم‌ و ستم كار كه‌ بزرگ ترين‌ ظلم‌ آنها كور كردن‌ راه‌ دين‌ و منحرف‌ كردن‌ مردم‌ به سوي‌ ضلالت‌ و گمراهي‌ مي باشد و مايه‌ سقوط‌ و تنزل‌ انسان‌ در جامعه‌ انساني‌ مي گردد و اين‌ پرتگاه‌ بيشتر از چاهي‌ كه‌ .7 هزار سال‌ به‌ انتهاي‌ آن‌ راه ‌است‌ ، مايه‌ زحمت‌ انسان‌ مي گردد . چقدر زياد وقت‌ لازم‌ است‌ كه‌ مانند يك ‌انسان‌ سالم‌ و عادل‌ شناخته‌ شود. زيرا خواهي ‌نخواهي‌ از چاه‌ آن چناني‌ مي شود بالا آمد وليكن‌ نجات‌ از پرتگاه‌ كفر و گناه‌ مشكل‌ است‌ . خالدين‌ فيه‌ ابدا .

درآيه‌ 74 از عقايدي‌ بي‌اساس‌ خبر مي دهد كه‌ آنها در طول‌ تاريخ‌ براي‌ خودشان‌ ساخته‌اند

اين‌ عقايد از راه‌ همان‌ كتابت هايي‌ كه‌ به‌ فكر خودشان‌ نوشته‌اند بوجود آمده‌ كه‌ نسل هاي‌ آينده‌ و يا شايد خود آنها گمان‌ كرده‌اند كه‌ آن‌ عقايد و احكام‌ از طريق‌ وحي‌ بوسيله‌ پيغمبران‌ بوجود آمده‌است.‌ دراين‌ عقايد بي‌اساس‌ به خودشان‌ گفتند كه‌ اگرهم‌ آتش‌ جهنمي‌ باشد**،** چند روزي‌ بيشتر در آن‌ نخواهيم‌ بود. پس‌ از آن‌ خداوند به‌ ما رحم‌ خواهد كرد و پيغمبران‌ كه‌ پدر مهربان‌ ما هستند ما را از آن‌ آتش‌ بيرون‌ خواهند برد. خداوند در اين‌ آيه‌ شريفه‌ مي گويد :

اگر عقيده‌ شما از طريق‌ معاهده‌اي‌ است‌ كه‌ با خدا بسته‌ايد و خدا به‌ شما وعده‌ داده‌ است‌ كه‌ چند روزي‌ در آتش‌ جهنم‌ شما را بسوزاند البته‌ خدا خلف‌ وعده‌ نمي كند و شما را عذاب‌ نمي دهد وليكن‌ به‌ خدا دروغ‌ مي‌ بنديد و خودتان‌ را گول‌ مي زنيد كه‌ مي گوئيد چند روزي‌ بيشتر در ميان‌ آتش‌ نخواهيم‌ بود. در آيه‌ بعد دليل‌ خلود در آتش‌ را براي‌ آنها بيان‌ مي كند و مي‌ فرمايد هركس‌ مرتكب‌ گناه‌ شود و آن قدر اصرار به‌ گناه‌ داشته‌ باشد كه‌ خطاكاري ها بر او احاطه‌ كند در آتش‌ جهنم‌ مخلد خواهد بود و مي‌ فرمايد ورود به‌ كفر و گناه‌ به‌ معناي‌ ورود به‌ آتش‌ جهنم‌ است‌ .

و ادامه‌ كفر و گناه‌ به‌ معناي‌ ادامه‌ بقاي‌ در آتش‌ جهنم‌ مي باشد. بقاي‌ در كفر و گناه‌ به‌ معناي‌ خلود در آتش‌ جهنم‌ است‌ زيرا عذاب ها و آتش ها نتايجي‌ است‌ كه‌ از كفر و گناه‌ حاصل‌ مي شود تا زماني كه‌ عمل‌ بد ادامه‌ داشته‌ باشد نتايج‌ آن هم‌ ادامه‌ خواهد داشت.‌ عمل‌ گناه‌ از نظر رواني‌ انسان‌ را در تاريكي‌ قرار مي دهد كه‌ نتواند خداي‌ خود را بشناسد و از او تقاضاي‌ نجات‌ كند و نتواند راه ‌صلاح‌ و خوشتبختي‌ خود را تشخيص‌ دهد تا به‌ راه‌ اصلاح‌ برود . و از خداي‌ خود توفيق‌ عمل‌ صالح‌ و نجات‌ از مهالك‌ را بخواهد. مانند كسي‌ كه‌ در بي راهه‌ تاريك‌ به سوي‌ جنگل ها مي رود و عاقبت‌ گرفتار درندگان‌ مي گردد . انسان‌ گناه كار از طريق‌ گناه‌ براي‌ خود آتش‌ بوجود مي‌ آورد و بندگان‌ خدا را در خط‌ عناد و دشمني‌ با خود قرار مي دهد. نتايج‌ كفر و گناه‌ مربوط به خدا نيست‌ كه‌ خدا كمتر يا بيشتر گناه‌ كاران‌ را عذاب‌ كند بلكه‌ مربوط به‌ عمل‌ بد و جهل‌ انسان‌ است‌ كه‌ به‌ انسان‌ گناه كار برمي‌ گردد.

وظيفه‌ هر انساني‌ اين‌ است‌ كه‌ راه‌ نجات‌ را بشناسد و از آن‌ به سوي‌ خدا و سعادت‌ حركت‌ كند تا از اين‌ راه‌ فيض‌ خدا شامل‌ حال‌ او گردد و در زندگي‌ بهشتي‌ قرار گيرد ، اگر نتوانست‌ و يا نخواست‌ به‌ راه‌ سعادت‌ و خوشبختي‌ برود قهرا"در راه‌ هلاكت‌ و عذاب‌ خواهد بود تا زماني كه‌ در آن‌ فكر و درآن‌ راه‌ باشد براي‌ او عذاب‌ ادامه‌ پيدا خواهد كرد. نجات‌ از آن‌ عذاب ها وقتي‌ ميسر است‌ كه‌ از راه‌ گناه‌ و معصيت‌ برگردد. پس‌ روبرو شدن‌ با عذاب‌ و آتش‌ و خلود در آن‌ از طريق‌ كفر و گناه‌ قهري‌ است‌ تا زماني كه‌ انسان‌ از نظر رواني‌ تاريك‌ بوده‌ خدا و اولياء خدا را نشناسد و در خط‌ كفر و گناه‌ باشد.

ادامه‌ عذاب‌ براي‌ او قهري‌ و ضروري‌ خواهد بود مشاهده‌ مي كنيد كه‌ در اين‌ آيه‌ شريفه‌

خداوند خلود در آتش‌ را متوقف‌ بر احاطه‌ كفر و گناه‌ مي داند.

ميفرمايد :كسي‌ كه‌ مرتكب‌ گناه‌ شود و گناه‌ او را احاطه‌ كند در آتش‌ جهنم‌ مخلد خواهد بود. از همين‌ آيه‌ شريفه‌ سر خلود در آتش‌ جهنم‌ مكشوف‌ مي گردد. دلالت‌ مي كند براين كه‌ انسان ها به دليل‌ خلود در كفر و گناه‌ در آتش‌ مخلد مي شوند . اين‌ را مي دانيم‌ كه ‌اعمال‌ در دو جا نتيجه‌ بوجود مي‌ آورد. اول‌ در فكر و جان‌ انسان‌ دوم‌ در حوزه‌ زندگي‌ و در خارج‌ وجود انسان‌ كارهاي‌ خير و شر مانند تمرينات‌ هنري‌ و علمي‌ مي باشد كه‌ انسان‌ را در خير و شر ورزيده‌ مي كند. تمرين‌ كفر و گناه‌ انسان‌ را در تاريكي‌ كفر و گناه‌ قرار مي دهد. كافر**،** با ايمان‌ و تقوي‌ بيگانگي‌ ذاتي‌ و رواني‌ پيدا مي كند بطوري كه‌ نمي تواند حق‌ و عدالت‌ جذب‌ كند زيرا محيط‌ جهل‌ بر محاط‌ غلبه‌ دارد. كارهاي‌ خير انسان‌ را به‌ خدا مربوط‌ مي كند تا بتواند نتيجه‌ كار خود را از طريق‌ لطف‌ و عنايت‌ خدا بدست‌ آورد مانند دهقان‌ و زارع‌ كه‌ تخم‌ مي پاشد و به‌ اميد خدا مي‌ نشيند. تخم‌ كاري‌ هر روز اميد او را به‌ خدا بيشتر مي كند و از نظر فكري‌ و رواني‌ هر روز به‌ خدا اميدوارتر و نزديكتر مي شود. اعمال‌ صالح‌ مانند عبادت ها و خدمت‌ به‌ مردم‌ هر روز انسان‌ را به‌ خدا اميدوارتر مي كند برعكس‌ اعمال‌ بد مانند گناه‌ و معصيت‌ و ظلم‌ به ‌بندگان‌ خدا هر چه‌ بيشتر انسان‌ را به خود متكي‌ نموده‌ و از خدا و انسانيت‌ و محبت‌ دورتر مي سازد تا جائي‌ كه‌ به كلي‌ خدا را فراموش‌ كند. بجز كفر و گناه‌ و ظلم‌ معصيت‌ چيزي‌ نمي داند و نمي‌ فهمد. در اين‌ حال‌ است‌ كه‌ كفر و گناه‌ انسان‌ را احاطه‌ مي كند و رشته‌ اميد او را از خدا قطع‌ مي نمايد. يكچنين‌ انساني‌ نمي‌ تواند با خدا رابطه‌ پيدا كند تا از طريق‌ آن‌ رابطه‌ فيض‌ خدا شامل‌ حال‌ او شود و از عذاب‌ جهنم‌ برهد. چون‌ در كفر و گناه‌ مخلد است‌ در آتش‌ حهنم‌ نيز مخلد خواهد بود. پس‌ خلود در جهنم‌ از طريق‌ غضب‌ و انتقام‌ خدا نيست‌ بلكه‌ از طريق‌ احاطه‌ كفر و گناه‌ و نتايج‌ عمل‌ بد مي باشد.

در آيات‌ 78 به‌ بعد در باره‌ معاهداتي كه‌ بوسيله‌ حضرت‌ موسي‌ بين‌ خدا و بني‌اسرائيل‌ بوجود آمده‌ است‌ سخن‌ مي گويد. هنگامي كه‌ وفات‌ حضرت‌ موسي‌ نزديك‌ شد و زعامت‌ بني‌ اسرائيل‌ به‌ يوشع‌ بن‌ نون‌ واگذار گرديد**،** موسي‌ بني‌اسرائيل‌ را احضار كرد و از آنها در باره‌ چند چيز عهد و پيمان‌ گرفت‌ كه‌ بعد از حضرت‌ موسي‌ رعايت‌ كنند .

1 – اين كه‌ به‌ شرك‌ و بت‌ پرستي‌ گرايش‌ پيدا نكنند .

2 - به‌ پدر و مادر احسان‌ كنند. اگر فرزندي‌ از اطاعت‌ پدر و مادر خارج‌ گردد مستحق‌ قتل‌ خواهد بود.

3 - به‌ خويشاوندان‌ و بيچارگان‌ احسان‌ كنند نماز بپا دارند و زكات‌ بدهند.

4 - اين كه‌ با يكديگر نجنگند و يكديگر را از شهر و وطن‌ و مملكت‌ اخراج‌ ننمايند.

در آيه‌ 78 خطاب‌ به‌ آنها مي گويدكه‌ ما از بني‌اسرائيل‌ عهد و پيمان‌ گرفتيم‌ كه‌ به‌ جز خدا چيزي‌ را نپرستند**،** به‌ پدر و مادر و خويشاوندان‌ و بيچارگان‌ احسان‌ كنند**،** نماز بخوانند و زكات‌ بدهند. همه‌ آنها به‌ جز عده‌ قليلي‌ عهد و پيمان‌ خدا را رعايت‌ نكردند. از آنها عهد و پيمان‌ گرفتيم‌ كه‌ خون‌ يكديگر را نريزند و يكديگر را از شهر و ديار تبعيد و اخراج‌ ننمايند. همه‌ آنها شاهد يك‌ چنين‌ عهد و پيماني‌ بودند وليكن‌ آنها خطاب‌ مي كند به‌ جاي‌ رعايت‌ عهد و پيمان‌ الهي‌ شما بني‌اسرائيل‌ يكديگر را كشتيد و عده‌اي‌ را از شهر و ديار اخراج‌ نموديد. از طريق‌ ظلم‌ و ستم‌ و تجاوز عليه‌ ضعفاء با يكديگر همكاري‌ كرديد با اين كه‌ آنها اگر بدست‌ بيگانگان‌ اسير مي شدند فدا مي دادند و آنها را باز پس‌ مي‌ گرفتند و مي دانستيد كه‌ اخراج‌ آنها از شهر و ديار بر شما حرام‌ بود. آيا جايز است‌ كه‌ به‌ قسمتي‌ از كتاب‌ خدا ايمان‌ بياورند و قسمتي‌ ديگر را ناديده‌ بگيرند البته‌ جزاي‌ كساني كه‌ قانون‌ الهي‌ را ناديده‌ بگيرند و منكر كتاب‌ خدا مي‌ شوند همين‌ است‌ كه‌ در دنيا به‌ رسوائي‌ مبتلا شوند و روز قيامت‌ هم‌ به‌ سخت ترين‌ عذاب‌ برگردند**،** خداوند از عمل‌ گناهكاران‌ غافل‌ نيست.‌

آنها مردمي‌ هستند كه‌ زندگي‌ آخرت‌ را به‌ زندگي‌ دنيا فروختند هرگز عذاب‌ آنها در آخرت‌ سبك‌ نمي شود و كسي‌ آنها را ياري‌ نمي كند.

در اين‌ آيات**،**‌ خداوند بني‌اسرائيل‌ را بر نقض‌ عهد و پيمان‌ الهي‌ ملامت‌ مي كند و يادآوري‌ مي‌ فرمايد كه‌ عذاب‌ آخرتي‌ آنها نتيجه‌ نقض‌ عهد و پيمان‌ و ظلم‌ به‌ ضعفاء و بيچارگان‌ است.‌ راز تكرار اين‌ آيات‌ و بر شماري‌ فسق‌ و گناه ‌بني‌اسرائيل‌ همين‌ است‌ كه‌ خود را به دليل‌ پيغمبرزادگي‌ و اين كه‌ از نسل‌ حضرت‌ ابراهيم‌خليل‌ هستند بهتر و برتر از ملت ها و مستحق‌ بهشت‌ ندانند و يقين‌ پيدا كنند كه‌ زندگي‌ آخرت‌ نتيجه‌ عمل‌ است‌. حسب‌ و نسب‌ مطرح‌ نيست‌ زندگي‌ بهشت‌ و جهنم‌ بخشش‌ ها و تهديدات‌ خداوند متعال‌ نيست‌ كه‌ بر طبق‌ راي‌ خدا و راي‌ اولياء خدا به‌ كساني كه‌ آنها مايل‌ هستند و دوست‌ دارند قسمت‌ شود بلكه‌ آن‌ دو زندگي‌ نتيجه‌ اعمال‌ مردم ‌است‌ كه‌ خواهي‌ نخواهي‌ به سوي‌ آنها برمي گردد. نقش‌خدا در اين‌ جا فقط‌ اين‌ است‌ كه‌ زندگي‌ انسان‌ را ادامه‌ دهد تا به‌ نتيجه‌ اعمال‌ خود برسند.

اين‌ را مي‌ دانيم‌ كه‌ نتيجه ‌عمل‌ از عمل‌ و صاحب‌ عمل‌ جدا نيست‌. عامل‌ مانند علت‌ بوده‌ و نتيجه‌ عمل‌ مانند معلول‌ .آن‌ علت‌ است‌ كه‌ خواهي‌ نخواهي‌ صاحب‌ خود را مي‌ شناسد و از او جدا نمي شود.

دروغ گو و ظالم ‌اگر چه ‌خداوند متعال‌ باشد نتيجه‌ ظلم‌ و دروغ‌ خود را مي‌ بيند. فرض‌ كنيد خداوند به‌ شما دروغ‌ بگويد و يا اين كه‌ به‌ شما ستم‌ كند ، آيا مي تواند از شما انتظار محبت‌ و اطاعت‌ داشته‌ باشد البته‌ كه‌ نه‌ و اگر هم‌ ماموري‌ را بر شما مسلط‌ كند و شما را وادار به‌ اطاعت‌ نمايد باز هم‌ نمي تواند از شما انتظار محبت‌ داشته‌ باشد كه‌ به‌ ميل‌ خود او را دوست‌ داشته‌ باشيد و خود را بنده‌ او بدانيد زيرا خاصيت‌ قهري‌ ظلم‌ و دروغ‌ اين‌ است‌ كه‌ محبت‌ و حسن‌ تفاهم‌ بين‌ ظالم‌ و مظلوم‌ و كاذب‌ و مكذوب‌ را از بين‌ مي برد هر چند كه ‌ظالم‌ و كاذب‌ از بهترين‌ و بزرگ ترين‌ شخصيت هاي‌ عالم‌ باشد و باز در برابر ظلم‌ و دروغ‌ ،صداقت‌ و عدالت‌**،** محبت‌ و اطاعت‌ بوجود مي‌ آورد هرچند كه‌ صادق‌ و عادل‌ از بدترين‌ افراد عالم‌ باشند و چطور مي شود كه‌ صادق‌ و عادل‌ بد شناخته‌ شوند و كاذب‌ و ظالم‌ خوب‌ شناخته‌ شوند. بنابراين‌ زندگي‌ آخرت‌ كه‌ معلول‌ عمل‌ است‌ عامل‌ خود را مي‌ شناسد و قهرا" به سوي‌ او برمي گردد هر چند كه‌ عامل‌ سيد قريشي‌ و يا غلام‌ حبشي‌ باشد. پس‌ در زندگي‌ آخرت‌ مردم‌ گرفتار عمل‌ خود مي باشند**،** حسب‌ و نسب‌ مطرح‌ نيست.‌ بنابراين‌ عقيده‌ قوم‌ يهود و يا هر ملتي‌ كه‌ خود را به دليل‌ رابطه‌ حسبي‌ و يا نسبي‌ با پيغمبران‌ اهل‌ بهشت‌ مي دانند هر چند كه‌ كافر و ظالم‌ و يا فاقد عمل‌ صالح‌ باشند درست‌ نيست‌ بلكه‌ يگانه‌ وسيله‌ موفقيت‌ در زندگي‌ آخرت‌ ايمان‌ و عمل‌ صالح‌ است‌ .

لذا در آيه‌ بعد خطاب‌ به‌ بني‌اسرائيل‌ مي گويد آنها كه‌ عهد و پيمان‌ الهي‌ را شكستند و عده‌اي‌ از برادران‌ خود را ضعيف‌ شناختند و يا چماق‌ تكفير و يا تبعيد از شهر و ديار خود و يا از دين‌ خود خارج‌ كردند بدانند كه‌ دين‌ خود را به‌ دنيا فروختند و در برابر رياست‌ چند روزه‌ و يا مال‌ و ثروتي‌ كه‌ از روساء مي گرفتند مليت‌ خود را از بين‌ بردند و جمعيت‌ خود را متفرق‌ نمودند.

اخراج‌ و تبعيد بر دو قسم‌ است:‌

اول‌: اخراج‌ ازحوزه‌ دين‌ بوسيله‌ تهمت‌ و افترا و بوسيله‌ تكفير كه‌ پيشوايان‌ قلابي‌ مذهبي‌ برپايه‌ تحكيم‌ مباني‌ مذهب‌ و قدرت‌ خود آن‌ را برعليه‌ كساني كه ‌از آنها اطاعت‌ نمي كنند و يا مال‌ و ثروت‌ خود را در اختيار آنها نمي‌گذارند به‌ كار مي‌ برند. با توسل‌ به‌ تكفير و تهمت‌ و خروج‌ از مذهب‌**،** مخالفين‌ خود را مي كوبند وآنها رااز جامعه‌مذهبي‌ تبعيد و اخراج‌ مينمايند. حكومت‌ مذهب‌ در جوامع‌ مذهبي‌ مانند حكومت‌ يك‌ سلطان‌ در جوامع‌ مملكتي‌ و كشوري‌ مي باشد. همين‌ طور كه‌ يك‌ سلطان‌ مخالفين‌ خود را از كشور اخراج‌ مي كند و با تبعيد و اخراج‌ آنها زمينه‌ حكومت‌ مطلقه‌ خود را فراهم‌ مي سازد حكومت هاي‌ مذهبي‌ هم‌ با اخراج‌ مخالفين‌ خود از دايره‌ مذهب‌ موجبات‌ آزادي‌ و حكومت‌ مطلقه‌ خود را فراهم‌ مي سازند.

دوم‌ اخراج‌ از شهر و ديار: براي‌ جلوگيري‌ از يكچنين‌ اخراج‌ و تبعيدها پيشوايان‌ بزرگ‌ آسماني‌ در قانون‌ گذاري هاي‌ ديني‌ خود موانع‌ بسياري‌ بوجود آورده‌اند كه‌ اگر جوامع‌ مذهبي‌ به‌آن‌ موانع‌ آگاهي‌ داشته ‌باشند در اثرآن‌ قوانين‌ وسيع‌ و آگاهي‌ مردم‌ **،** دست‌ تكفير كنندگان‌ و تهمت‌زنان‌ مذهبي‌ بسته‌ مي شود و وحدت‌ مذهبي‌ مردم‌ محفوظ‌ مي ماند. دين‌ مقدس‌ اسلام‌ براي‌ جلوگيري‌ از اين‌ تكفير و اخراجات‌ مذهبي‌ به تظاهر نمودن‌ به‌ دو كلمه‌ توحيد و رسالت‌ اكتفا نموده‌ هركس‌ اين‌ دو كلمه‌ را به‌ زبان‌ جاري‌ كند مسلمان‌ شناخته‌ مي شود و كسي‌ حق‌ ندارد او را تكفير كند. اگر گناه‌ و معصيتي‌ داشته‌ باشد با اجراء حدود و كيفرهاي‌ معين‌ او را مجازات‌ مي كند و از تكفير و اخراج‌ مذهبي‌ او جلوگيري‌ مي نمايد. به همين‌ مناسبت‌ و براي ‌اين كه‌ وحدت‌ مذهبي‌ مردم‌ محفوظ‌ بماند و رابطه ‌مسلمانان‌ با يكديگر قطع‌ نشود تهمت‌ و افتراء و تكفير ديني ‌اگرچه‌ حقيقت‌ داشته‌ باشد در دين‌ مقدس‌ اسلام‌ از گناهان‌ كبيره‌ شناخته‌ شده‌ و براي‌ تهمت‌ و افتراء كيفر معين‌ شده ‌است‌. هركس‌ به ديگري‌ تهمت‌ بزند و يا غيبت‌ كند متهم‌ مي تواند از دست‌ او به‌ دادگاه‌ اسلامي‌ شكايت‌ كند.

عوارض‌ ديني‌ و مذهبي‌ تكفير بسيار است.:

اول‌ : پيدايش‌ اختلاف‌ ديني‌ و مذهبي‌ در ميان‌ مردم‌.

دوم‌ : قطع‌ رابطه‌ ميان‌ مسلمانان‌ در اثر اين‌ اختلاف.

‌ سوم‌ : عدم‌ بهره‌برداري‌ طبقات‌ عقب‌ افتاده‌ از طبقات‌ جلو افتاده‌ در اثر شكاف‌ .

چهارم‌ : پيدايش‌ جنگ‌ و نزاع‌ بين‌ مسلمانان‌ و چيره‌ شدن‌ دشمنان‌ برآنان‌.

براي‌ اين كه‌ چنين‌ عوارضي‌ پيدا نشود در دين‌ اسلام‌ از تحميل‌ علم‌ و عقيده‌اي‌ كه‌ خلاف‌ استعداد و فهم‌ مردم‌ باشد خودداري‌ شده‌است‌ و به‌ مردم‌ دستور داده‌اند كه‌ دانشمندان‌ در حشر با مردم‌ عوام‌ و كم‌ عقل‌ بيشتر از فهم‌ آنها سخن‌ نگويند. به‌ دنبال‌ آيه‌ مربوط‌ به‌ اخراج‌ و تبعيد و تكفير**،** بني‌اسرائيل‌ آياتي‌ چند در عوارض‌ اخلاقي‌ كه‌ دارند بيان‌ مي كند ميفرمايد چنين‌ مردمي‌ روز قيامت‌ به‌ سخت‌ ترين‌ عذاب‌ مبتلا مي شوند از اين كه‌ حقوق‌ مردم‌ را ضايع‌ گذاشتند و براي‌ جمع‌آوري‌ ثروت‌ دنيا ضعفاء و بيچارگان‌ رابه‌ مرگ‌ و هلاكت‌ كشانيدند.

مي‌ فرمايد آنها كساني‌ بودند كه‌ آخرت‌ را به‌ دنيا فروختند پس‌ در زندگي‌ آخرت‌ عذاب‌ آنها سبك‌ نمي شود و خدا آنها را ياري‌ نمي كند.

در آيه ‌88 تا 90 از قتل‌ و كشتار پيغمبران‌ به‌ دست‌ بني‌ اسرائيل‌ خبر مي دهد و ميفرمايد: ما به‌ موسي‌ كتاب‌ و هدايت‌ داديم‌ و بعد از موسي‌ تا ظهور پيغمبراسلام‌ هم‌ پيغمبراني‌ فرستاديم‌ و مخصوصا"به‌ عيسي‌، بينات‌ و معجزات‌ بخشيديم‌ و او را بوسيله‌ روح‌ القدس‌ تاييد و تقويت‌ نموديم‌ شما بني‌اسرائيل‌ هرگاه‌ كه‌ با پيغمبري‌ روبرو مي شديد كه ‌برخلاف‌ ميل‌ شما سخن‌ مي گويد و شما را به‌ راه‌ حق‌ و عدالت‌ دعوت‌ مي كند بجاي‌ اين كه‌ تسليم‌ پيغمبر شويد به ‌تكبر و ريا مبتلا مي شديد. عده‌اي ‌از پيغمبران‌ را كشتيد و عده‌ ديگر را تكذيب‌ نموديد و در برابر اين‌ جنايات‌ و كشتار پيغمبران‌ عذر بدتر از گناه‌ آورديد و گفتيد كه‌ دل هاي‌ ما در غلاف‌ است‌ و ندانستيد كه‌ به دليل‌ كفر و بي‌ ايماني‌ از رحمت‌ خدا دور شديد. كمي‌ از شما ايمان‌ به‌ خدا داريد. برپايه‌ همان‌ كفر و دوري‌ از رحمت‌ خدا بود كه‌ وقتي‌ پيغمبر خاتم‌ از جانب‌ خدا آمد و كتاب‌ شما را تصديق‌ كرد با اين كه‌ او را مي شناختيد و پيش‌ از ظهورش‌ به‌ كمك‌ توسل‌ به‌ او برعليه‌ دشمنان‌ فتح‌ و ظفر پيدا مي كرديد هنگام‌ ظاهر شدن‌ به‌ جاي‌ ايمان‌ و نصرت‌ او كافر به‌ اسلام‌ شديد. لعنت‌ خدا بر كفار باد كه‌ قدر نعمت هاي‌ خدا را نمي دانند.

چقدر خسارت‌ ديدند كه‌ سرمايه‌ وجود خود را به‌ متاع‌ پست‌ دنيا فروختند و روي‌ حسد و اعتراض‌ با اين كه‌ چرا خداوند دين‌ حكيمانه‌ خود را بر پيغمبري‌ نازل‌ كرده‌ كه‌ از بني‌اسرائيل‌ نيست‌ كافر به‌ دين‌ خدا شدند. در اثر اين‌ كفر بيشتر از گذشته‌ گرفتار غضب‌ خدا گرديدند و در آخرت‌ هم‌ به‌ جز عذاب‌ خواركننده‌ نتيجه‌اي‌ ندارند. اشاره‌ به‌ سابقه‌ اعتقاد بني‌اسرائيل‌ به‌ پيغمبر اسلام‌ مي كند كه‌ آنها پيش‌ از ظهور پيغمبر ايمان‌ و عقيده‌ به‌ او داشتند و به‌ بركت‌ توسل‌ به‌ او بر دشمنان‌ كافر خود غلبه‌ مي كردند. يهودياني‌ كه‌ در مدينه‌ و حجاز زندگي‌ مي كردند همان‌ يهودياني‌ بودند كه‌ آباء واجداد آنها از شامات‌ و فلسطين‌ به‌ منظور درك‌ زمان‌ ظهور پيغمبر اسلام‌ به‌ مدينه‌ سفر كرده‌ بودند زيرا از پيغمبران‌ خود شنيده‌ بودند كه‌ فرج‌ و سعادت‌ آنها بدست‌ آخرين‌ پيغمبر است‌ كه‌ در مكه‌ متولد مي شود و در همان‌ جا بعد از چهل‌ سال‌ به‌ نبوت‌ مبعوث‌ مي گردد و به سوي‌ مدينه‌ هجرت‌ مي نمايد. براساس‌ همين‌ گفته‌ ها و خبرها بعد از غلبه‌ سنخاريب‌ پادشاه‌ روم‌ بر اورشليم‌ و فلسطين‌ عده‌اي‌ از آنها به سوي‌ مكه‌ و مدينه‌ هجرت‌ كرده‌ در اطراف‌ مدينه‌ و خيبر منزل‌ كرده‌ بودند و در انتظار ظهور پيغمبر زندگي‌ مي كردند تا بعد از ظهور و ايمان‌ به ‌او بتوانند بر دشمنان‌ كافر و مشرك‌ خود غلبه‌ كنند و در موارد زيادي‌ كه‌ بين‌ آنها و بت‌پرستان‌ جنگ‌ بوجود مي‌ آمد و آنها در برابر دشمنان‌ خود احساس‌ ضعف‌ مي كردند متوسل‌ به‌ پيغمبر اسلام‌ مي شدند و در اثر همان‌ توسل‌ بر دشمنان‌ خود ظفر مي افتند وليكن‌ بعد از ظهور حضرت‌ منكر شدند و گفتند چرا خداوند پيغمبر خاتم‌ را از قريش‌ بوجود آورده‌ لازم‌ بود كه‌ آن‌ پيغمبر مانند ساير پيغمبران‌ از بني‌اسرائيل‌ باشد. بر خداي‌ خود ايراد گرفتند و بجاي‌ ايمان‌ به‌ پيغمبر اسلام‌ كافر به‌ او شدند ندانستند كه‌ در انتخابات‌ و اختيارات‌ خدا حسب‌ و نسب‌ مطرح‌ نيست‌ خداوند هر كسي‌ را كه‌ لايق‌ فيض‌ بداند فيوضات‌ خود را بر او نازل‌ مي كند. زماني كه‌ به‌ آنها گفته‌ مي شود به‌ كتاب‌ آسماني‌ خدا ايمان‌ بياوريد براساس‌ تعصب‌ قومي‌ خود مي گويند ايمان‌ به‌ كتابي‌ مي‌ آوريم‌ كه‌ بر خود ما نازل‌ شده‌است‌ و بماسواي‌ آن‌ كافر مي شوند با اين كه‌ اين‌ كتاب‌ آسماني‌ حق‌ است‌ و دين‌ آنها را تصديق‌ مي كند به‌ آنها بگو اگر شما ايمان‌ به‌ كتاب‌ ديني‌ خود داشتيد چرا آن‌ همه‌ پيغمبران‌ را پيش‌ از اين‌ كشتيد .

بعضي‌ از مسلمانان‌ هم‌ بعد از رحلت‌ رسول‌ خدا درباره‌ خلافت‌ بعد از او يك‌ چنين‌ اظهاراتي‌ كردند با اين كه‌ از گفتار رسول‌ خدا نظر او را درباره‌ خلافت‌ و جانشيني‌ دانسته‌ بودند. جانشين‌ آن‌ حضرت‌ را از فرزندان‌ خود بهتر شناخته‌ بودند منكر خلافت‌ او شدند و نظير همان‌ اعتراضات‌ قوم‌ يهود را بوجود آوردند و گفتند خداوند چرا خلافت‌ و نبوت‌ را در يك‌ خانواده‌ قرارداده‌ لازم‌ بود كه‌ نبوت‌ از خانواده‌ بني‌ هاشم‌ باشد و خلافت‌ در خانواده‌هاي‌ ديگر. لذا كافر به‌ خلافت‌ آن‌ حضرت‌ شدند با اين كه‌ در شدايد و مهالك‌ و بروز جنگ ها به‌ آن‌ حضرت‌ متوسل‌ مي‌ شدند و به‌ كمك‌ او فتح‌ و ظفر مي‌جستند آنها نيز مانند قوم‌ بني‌اسرائيل‌ آخرت‌ خود را به‌ دنياي‌ پست‌ فروختند و حسد ورزيدند كه‌ چرا خداوند اين‌ همه‌ علم‌ و فضلت‌ را به‌ علي‌ اختصاص‌ داده‌ **،** ندانستند كه‌ خدا لياقت‌ اشخاص‌ را مي داند و به‌ هركس‌ مطابق‌ لياقتش‌ فيض‌ مي بخشد. بين‌ مردم‌ و خدا قرابت‌ و خويشاوندي‌ وجود ندارد. همانطور كه‌ بني‌اسرائيل‌ روي‌ حسد و اعتراض‌ به‌ تقديرخدا منكر رسالت‌ پيغمبراسلام‌ شدند مسلمانان‌ هم‌ بعد از رحلت‌ رسول‌ خدا روي‌ حسد و اعتراض‌ به‌ تقديرخدا منكر ولايت‌ علي‌ عليه‌ السلام‌ گرديدند. خداوند در آيه‌ 91 مي‌ فرمايد :

وقتي‌ به‌ بني‌اسرائيل‌ گفته‌ شود ايمان‌ به‌ رسول‌خدا بياوريد مي گويند ما به‌ ديني‌ كه‌ بر خودمان‌ نازل‌ شده‌ است‌ ايمان‌ داريم‌ وبه‌ كتاب هاي‌ ديگر غير از كتاب‌ خودمان‌ كافر ميشويم‌ با اين كه‌ كتاب هاي‌ ديگر آسماني‌ و مخصوصا" قرآن‌ برحق‌ است‌ كتاب‌آنها را تصديق‌ ميكند به‌ آنها بگو اگر راست‌ مي گوئيد كه‌ به‌ كتاب‌ خود ايمان‌ داريد چرا پيش‌ از اين‌ پيغمبران‌ را كشتيد و بعداز موسي‌ گوساله‌ پرستي‌ اختيار كرديد با اين كه‌ موسي‌ آن‌ همه‌ آيات‌ و معجزات‌ براي‌ شما آورد ، نظير همين‌ عذر خواهي ها و ادعاها هم‌ در ميان‌ مسلمانان‌ بعد از پيغمبر بوجود آمد. وقتي‌ به‌آنها گفته ‌مي شد كه‌ به‌ خلافت‌ بعد از پيغمبر ايمان‌ بياوريد مي گفتند كه‌ ما فقط‌ به‌ كتاب‌ خدا و پيغمبر ايمان‌ داريم‌ كتاب‌ خدا ما را بس‌ است‌ سواي‌ آن را قبول‌ نداريم‌ بگو اگر شما ايمان‌ به‌ پيغمبر خدا داشتيد چرا فرمان ‌او را درباره‌ خلافت‌ بعد از او قبول‌ نكرديد. ديگران‌ را به‌ خلافت‌ منصوب‌ كرديد چرا آن‌ همه‌ مسلمانان‌ را و مخصوصا" اولاد پيغمبر را به‌ قتل‌ رسانيديد پس‌ شما مانند بني‌اسرائيل‌ دروغ‌ مي‌ گوئيد نه‌ به‌ موسي‌ ايمان‌ آورديد نه‌ به‌ پيغمبر اسلام‌ ايمان‌ آورديد **،** نه‌ به‌ قرآن‌ و نه‌ به‌ خلافت‌ بعد از پيغمبر.

در آيه‌ 92 تا آخر قسمتي‌ از صفات‌ و خصايص‌ بني‌ اسرائيل‌ را مي شمارد كه‌ همه‌ آنها دليل‌ بي‌ ايماني‌ آنها به‌ خدا و حضرت‌ موسي‌ عليه‌السلام‌ است‌ مي‌ فرمايد: موسي‌ با دلائل‌ روشن‌ و معجزات‌ به‌ سوي‌ شما آمد و ثابت‌ شد كه‌ پيغمبري‌ است‌ از جانب‌ خدا مامور به‌ نجات‌ و هدايت‌ بني‌اسرائيل‌ شده‌ است‌ وليكن‌ شما چنين‌ پيغمبري‌ را رها كرديد و دعوت‌ گمراه‌ كننده‌ مانند سامري‌ را قبول‌ كرديد و به‌ دعوت‌ او گوساله‌ پرست‌ شديد. چقدر زياد موقعيت‌ موسي‌ و سامري‌ و خداپرستي و گوساله‌پرستي‌‌ براي‌ شما روشن‌ بود وليكن‌ موسي‌ و خداي‌ او را رها كرديد به سوي‌ سامري‌ و گوساله‌ او رفتيد. ما از شما بني‌اسرائيل‌ عهد و پيمان‌ گرفتنم‌ به‌ اجبار قبولي‌ عهد و پيمان‌ كوه‌ طور را بالاي‌ سر شما قرار داديم‌ و شما را ملزم‌ به‌ قبول‌ آن‌ عهد و پيمان‌ نموديم‌ كه‌ با قوه‌ اجباريه‌ آن‌ را قبول‌ كنيد و بشنويد. شما بعد از قبولي‌ عهد و پيمان‌ مخالفت‌ و نافرماني‌ كرديد و محبت‌ گوساله‌ را بجاي‌ محبت‌ خدا در دل‌ خود پرورش‌ داديد. به‌ آنها بگو كه‌ گوساله‌ پرستي‌ شما را به‌ راه هاي‌ بد و خطرناكي‌ مي برد اگر ايمان‌ به‌ خدا داشته‌ باشيد مي دانيد كه‌ چگونه‌ كفر و گناه‌ شما را به سوي‌ جهنم‌ مي كشاند.

نكته‌ جالب‌ توجه‌ و در عين‌ حال‌ علمي‌ و برهاني‌ در اين‌ آيه‌ شريفه‌ قرار گرفتن‌ كوه‌ طور روي‌ سر بني‌اسرائيل‌ است‌ تا با اعمال‌ قوه‌ قهريه‌ دعوت‌ خدا را قبول‌ كنند. كوه‌ طور كوهي‌ است‌ در صحراي‌ سينا كه‌ به‌ آن‌ طور سينا هم‌ مي گويند. كوهي‌ است‌ كه‌ درآن‌ كوه**،** ‌حضرت‌ موسي‌ با خدا مناجات‌ كرده‌ و در آن‌ كوه‌ تورات‌ بر او نازل‌ شده‌ است.‌ هر وقت‌ حضرت‌ موسي‌ احتياج‌ به‌ حكم‌ و فرماني‌ و يا قانوني‌ پيدا مي كرد كه‌ از خداي‌ خود بگيرد و يا براي‌ رفع‌ دلتنگي‌ و پيدايش‌ آرامش‌ لازم‌ بود كه‌ ساعتي‌ را با خدا در دعا و نيايش‌ باشد به سوي‌ آن‌ كوه‌ مي رفت‌ و با خدا مناجات‌ مي كرد. دراين‌ كوه‌ بود كه‌ نور خدا براي‌ او و قوم‌ بني‌اسرائيل‌ تجلي‌ كرد و آن‌ هفتاد نفر نخبگان‌ بني‌اسرائيل‌ در برابر جلوه‌ آن‌ نور جان‌ خود رااز دست‌ دادند و دو مرتبه‌ به‌ دعاي‌ حضرت‌ موسي‌ زنده‌ شدند. نقش‌ كوه‌ طور در نبوت‌ حضرت‌ موسي‌ مانند نقش‌ كوه‌ فاران‌ و يا كوه‌ نور در مكه‌ معظمه‌ براي‌ پيغمبر اسلام‌ است‌.

دراين‌ آيه‌ شريفه‌ خداوند خبر مي دهد كه‌ براي‌ اجراي‌ احكام‌ خدا و الزام‌ بني‌اسرائيل‌ به‌ اطاعت‌ حضرت‌ موسي‌ كوه‌ طور را بالاي‌ سر آنها قرارداديم‌ و با قوه‌ قهريه‌ آنها را ملزم‌ به‌ اطاعت‌ نموديم.‌ ظاهرا"آيه‌ شريفه‌ اين‌طور نشان‌ مي دهد كه‌ خداوند براي‌ اجبار بني‌اسرائيل‌ كوه‌ طور را روي‌ سر آنها قرار داد كه‌ آنها اين طور گمان‌ كردند كه‌ كوه‌ روي‌ سر آنها قرار مي گيرد و آنها در زير كوه‌ از بين‌ مي روند. در يك‌ آيه‌ ديگر خداوند ميفرمايد :

كوه‌ را مانند سايه‌اي‌ روي‌ سر آنها قرا رداديم‌ كه‌ گمان‌ كردند روي‌ سر آنها خواهد افتاد در اين‌ موقع‌ به‌ آنها گفتند كه ‌اگر اطاعت‌ خدا را قبول‌ نكنند كوه‌ بر سر آنها فرود مي‌ آيد و از بين‌ مي روند در بعضي‌ روايات‌ اينطور گفته‌اند كه‌ خدا قطعه‌ كوه‌ را روي‌ سر آنها قرار داد تا مجبور به‌ سجده‌ شوند. آنها براي‌ سجده‌ به‌ خاك‌ افتادند و از زير چشم‌ نگاه‌ مي كردند كه‌ قطعه‌ كوه‌ روي‌ سرآنها قرا نگيرد گرچه‌ احاديث‌ و روايات‌ اين طور نشان‌ مي دهد كه‌ نزديك‌ بود كوه‌ روي‌ سر بني‌اسرائيل‌ سقوط‌ كند و آنها را پخش‌ زمين‌ نمايد. اين‌عمل‌ از طريق‌ قدرت‌ و اراده‌ خدا عجيب‌ نيست‌ كه‌ خداوند قطعه‌اي‌ از كوه‌ را روي‌ سر مردم‌ قراردهد .

وليكن‌ اين‌ آيات‌ و رواياتي‌ مانند آن‌ قابل‌ تاويل‌ و توجيه‌ است‌ خداوند تبارك‌ و تعالي‌ همه‌ ملت ها را ملزم‌ به‌ قبول‌ معتقدات‌ دين‌ و اطاعت‌ پيغمبران‌ نموده‌ است‌ كه‌ اگر ملتي‌ و يا طايفه‌اي‌ به‌ عقايد ديني‌ خود بي‌ اعتناء بوده‌اند به‌ كيفر آن‌ بي‌ اعتنائي‌ ، ضربه‌ خورده‌اند. قرار گرفتن‌ كوه‌ طور روي‌ سر بني‌اسرائيل‌ مانند قرارگرفتن‌ خانه‌ خدا يعني‌ كعبه‌ معظمعه‌ روي‌ سر مسلمانان ‌است.‌ مسلمانان‌ با قوه‌ قهريه‌ الهيه‌ ملزم‌ به احترام‌ به‌ كعبه‌ معظمه‌ و زيارت‌ آن‌ هستند و در صورت‌ كوتاهي‌ و خودداري‌ از زيارت‌ و يا توهين‌ به‌ مقدسات‌ حج‌ از كيفر الهي‌ در همين‌ دنيا ايمن‌ نيستند. براساس‌ همين‌ كيفرها مردم‌ وحشت‌ دارند كه‌ به‌ مقدسات‌ مذهبي‌ خود اهانت‌ كنند.

همين طور كه‌ مقدسات‌ ديني‌ و معتفدات‌ مذهبي‌ حاكميت‌ بر مردم‌ مسلمان‌ دارد و روي‌ سر آنها قرار گرفته‌ معتقدات‌ ديني‌ بني‌اسرائيل‌ كه‌ ازآن‌ جمله‌ كوه‌ طور است‌ بر ملت‌ بني‌اسرائيل‌ حاكميت‌ دارد. در بعضي‌ احاديث‌ وارد شده‌ است‌ كه‌ خداوند متعال‌ براي‌ قبولاندن‌ مقدسات‌ و مقررات‌ مذهبي‌ به‌ بني‌اسرائيل‌ كوه‌ طور را از زمين‌ كند و روي‌ سر آنها پائين‌ آورد تا مجبور به‌ قبول‌ احكام‌ تورات‌ و دستورات‌ حضرت‌ موسي‌ شوند. در واقع‌ خداوند متعال‌ كيفر حاضر و آماده‌اي‌ جلوي‌ چشم‌ آنها قرار داد كه‌ اگر قبول‌ نكنند بلافاصله‌ مجازات‌ مي‌ شوند. بني‌ اسرائيل‌ در برابر آن‌ كيفر حاضر و آماده‌ قرار گرفتند. مجبور به‌ قبول‌ دين‌ شدند و از مخالفت‌ با حضرت‌ موسي‌ ترسيدند. خداوند در يكي‌ از آيات‌ قرآن‌ مي‌ فرمايد : كه‌ قطعه‌ كوهي‌ را روي‌ سر بني‌اسرائيل‌ كشيده ‌داشت‌ و آنها كه‌ در سايه ‌كوه‌ قرار گرفتند گمان‌ كردند كه‌ اگر دين‌ خدا را قبول‌ نكنند كوه‌ روي‌ سر آنها قرار مي گيرد از اين‌ رو مجبور به‌ قبول‌ دين‌ خدا شدند و آن‌ را قبول‌ كردند وليكن‌ با توجه‌ به‌ كلمه‌ ( نتق‌ ) در اين‌ آيه‌ شريفه‌ دلالت‌ بر كشيده‌ شدن‌ و كشدار شدن‌ چيزي‌ مي كند دلالت‌ دارد براين كه‌ هيولاي‌ كوه‌ طور روي‌ سر آنها قرار گرفته‌ و آنها را مجبور به‌ اطاعت‌ نموده‌ است‌ و معناي‌ قرار گرفتن‌ هيولاي‌ كوه‌ طور**،** حاكميت‌ اعتقاد موسي‌ بر آنها بود يعني‌ خداوند آنها را زير سايه‌ كوه‌ گرفت‌ تا نتوانند اعتقاد حضرت‌ موسي‌ و تورات‌ را رها كنند و به‌ شرك‌ و بردگي‌ برگردند. لذا آنها از نظر اعتقادي‌ قبول‌ كردند و در عمل‌ فراموش‌ نمودند. اين‌ معني‌ منطبق‌ با همان‌ بياني‌ مي شود كه‌ روشن‌ شد يعني‌ خداوند از طريق‌ كيفرهاي‌ آني‌ و مجازات‌ حاضر و آماده‌ در همين‌ دنيا مردم‌ را مجبور به قبول‌ مقام‌ ولايت‌ خدا و اولياء خدا نموده‌ است‌ كه‌ اگر كسي‌ آن‌ را قبول‌ نداشته‌ باشد و يا به‌ مقدسات‌ خدا توهين‌ كند در همين‌ دنيا به‌ سزاي‌ عمل‌ خود گرفتار مي شود. اگر منظور از آيه‌ شريفه‌ اين‌ باشد كه‌ كوه‌ طور كنده‌ شده‌ روي‌ سرآنها قرار گرفته‌ بايستي‌ به جاي‌ كلمه‌ ( نتق‌ ) قطع‌ به كار برد زيرا نتق‌ كه‌ به‌ معناي‌ كش‌ دادن‌ چيزي‌ روي‌ سر مردم‌ است‌ دلالت‌ مي كند براين كه‌ خداوند كوه‌ طور يعني‌ همان‌ ولايت‌ حضرت‌ موسي‌ را روي‌ سرآنها كش‌ داده‌ و آنها را مجبور به‌ قبول‌ معتقدات‌ مذهب‌ نموده‌است‌ .

دليل‌ بقاء معتقدات‌ ديني‌ و مذهبي‌ و احترام‌ آنها به‌ رهبران‌ مذهب‌ تاريخ‌ اراده‌ قهريه‌ خداوند متعال‌ بوده‌است‌ كه‌ هركس‌ به‌ معتقدات‌ مذهبي‌ خود و يا ديگران‌ توهين‌ نموده‌ بلافاصله‌ به‌ كيفر و مجازات‌ الهي‌ مبتلا شده‌است‌. اگراين‌ حكم ‌اجباري‌ و اراده‌ قهري‌ خدا نبود مذهب‌ و پيشوايان‌ مذهبي‌ در بيابان‌ بي‌انتهاي‌ تاريخ‌ فراموش‌ شده‌ بودند و نامي‌ از رهبران‌ گذشته‌ ديني‌ در تاريخ‌ آيندگان‌ باقي‌ نمانده‌ بود. پس‌ خداوند متعال‌ با اكراه‌ و اجبار و كيفرهاي‌ دنيوي‌ مردم‌ را ملزم‌ به ‌قبول‌ دين‌ آسماني‌ و و شعارهاي‌ مذهب‌ نموده‌ است‌. شما در باره‌ مذهب‌ خود فكر كنيد آيا مي توانيد به‌ معتقدات‌ مذهبي‌ خود و يا به يكي‌ از پيغمبران‌ تاريخ‌ كه‌ نبوت‌ آنها مورد قبول‌ تمامي‌ مردم‌ است‌ توهين‌ كنيد اگر چنين‌ كرديد بلافاصله‌ به‌ كيفر الهي‌ گرفتار مي شويد. اين‌ است‌ معناي‌ رفع‌ كوه‌ طور روي‌ سر مردم‌ و اجبار خدا بر حفظ‌ و يا قبول‌ معتقدات‌ يعني‌ سايه‌ دين‌ و مذهب‌ به‌ اجبا رروي‌ سر مردم‌ هست.‌ مردم‌ مي توانند خود را معصيت‌ كار كنند ولي‌ نمي توانند خط‌ انبياء را كور كنند چنان كه‌ آيندگان‌ راه‌ هدايت‌ را نيابند تا هدايت‌ شوند .

از آيات‌ 93 تا 101 قسمت‌ ديگري‌ از اخلاق‌ بني‌اسرائيل‌ را يادآوري‌ مي كند كه‌ همه‌ آنها در ميان‌ مسلمان ها و ساير ملت ها نمونه‌ دارد مي‌ فرمايد: اگر به‌ عقيده‌ شما زندگي‌ آخرت‌ و نعمت هاي‌ بهشت‌ مخصوص‌ شما بني‌اسرائيل‌ است‌ پس‌ چرا براي‌ رسيدن‌ به‌ آن‌ نعمت ها آرزوي‌ مرگ‌ نمي كنيد و بازهم‌ حريص‌ به‌ زندگي‌ دنيا هستيد هرگز آمادگي‌ براي‌ مرگ‌ نداريد و آن‌ را نمي خواهيد و اين‌ عدم‌ آمادگي‌ و كراهت‌ از مرگ‌ نتيجه‌ ظلم‌ و گناه‌ شما است. تو آنها را حريص‌ ترين‌ مردم‌ به‌ زندگي‌ دنيا خواهي‌ يافت‌ تا جائي كه‌ از كفار و مشركين‌ هم‌ حريص‌ ترند هركدام‌ شان‌ دوست‌ دارند كه‌ تا هزارسال‌ در دنيا عمر كنند واين‌ عمر هزار ساله‌ باعث‌ نجات‌ آنها از آتش‌ جهنم‌ نمي شود. خدا خود از اعمال‌ آنها آگاه‌ است‌ .آنها با جبرائيل‌ دشمني‌ مي كنند بگو كسي‌ كه‌ با جبرائيل‌ و ميكائيل‌ دشمني‌ كند**،** اوست‌ كه‌ به‌ اذن‌ خدا قرآن‌ را بر قلب‌ تو نازل‌ مي كند كه‌ كتاب هاي‌ زمان‌ تو را تصديق‌ مي كند و براي‌ اهل‌ ايمان‌ مايه‌ بشارت‌ و هدايت‌ است‌ . كسي‌ كه‌ دشمن‌ فرشتگان‌ و جبرائيل‌ و ميكائيل‌ باشد خدا هم‌ دشمن‌ كفار است.‌ براي‌ تو آياتي‌ روشن‌ نازل‌ كرديم‌ كه‌ بجز فساق‌ كسي‌ كافر به‌ آن‌ نمي شود. آيا درست‌ است‌ كه‌ آنها هر وقت‌ با تو عهدي‌ ببندند طايفه‌اي‌ از آنها عهدشكني‌ كنند و بلكه‌ بسياري‌ از آنها ايمان‌ نياورند.

هر وقت‌ رسولي‌ به سوي‌ آنها مامور مي شود كه‌ دين‌ آنها را تصديق‌ مي كند عده‌اي‌ از اهل‌ كتاب‌ فرمان‌ كتاب‌ خدا را پشت‌ سر مي اندازند. چنان‌ كه‌ گوئي‌ از مندرجات‌ كتاب‌ خود بي‌ خبرند .

نكات‌ جالب‌ در اين‌ آيات‌ چند چيز است‌

1 – نژاد پرستي‌.

2 - ادعاهاي‌ كاذب‌ بني‌اسرائيل‌ كه‌ خود را بر پايه‌ نژاد پرستي‌ مالك‌ بهشت‌ مي داند.

3 - آرزوي‌ طول‌ عمر.

4 - دشمني‌ آنها با فرشتگان‌ و نكته‌ ديگري‌ كه‌ در جمله‌ وراء ظهورهم‌ نهفته ‌است‌.

و اما مسئله‌ نژادپرستي‌ مسئله‌اي‌ بود كه‌ در اولين‌ مرتبه‌ بني‌اسرائيل‌ بوجود آوردند و خود را به دليل‌ ارتباط‌ با اسرائيل‌ يعني‌ حضرت‌ يعقوب‌ بهترين‌ مردم‌ زمان‌ مي دانستند و مي گفتند كه‌ ما اولياء خدا و دوستان‌ او هستيم‌ زندگي‌ بهشت‌ مخصوص‌ ما است.‌ خدا فقط‌ ما را دوست‌ دارد كه‌ ما را فرزندان‌ ابراهيم‌ قرار داده‌ و اين‌ همه‌ پيغمبران‌ بزرگواري‌ مانند عيسي‌ و موسي‌ را از ما بوجود آورده‌ است.‌ عقيده‌ داشتند كه‌ دين‌ خدا و كتاب هاي‌ آسماني‌ مخصوص‌ آنها و درانحصار آنها مي باشد. مي گفتند هيچ‌ كس‌ حق‌ ندارد از بني‌اسرائيل‌ زن‌ بگيرد. بني‌ اسرائيل‌ مي تواند از ساير خانواده‌ها كنيز و كلفت‌ خريداري‌ كنند اگر كسي‌ هم‌ اعتقاد به‌ موسي‌ و عيسي‌ داشته‌ باشد و به‌ پيغمبران‌ بني‌اسرائيل‌ ايمان‌ بياورد تازه‌ در اين‌ اعتقاد و ايمان‌ فقط‌ تابع‌ بني‌اسرائيل‌ بوده‌ و به‌ عنوان‌ كنيزي‌ و غلامي‌ آنها روز قيامت‌ وارد بهشت‌ خواهد شد. برپايه‌ همين‌ اعتقادات‌ سخيف‌ و بي‌ پايه‌ از سرايت‌ دين‌ و عقيده‌ و حسب‌ و نسب‌ خود به‌ ساير ملت ها جلوگيري‌ كرده‌اند و يكچنين‌ عقايد سخيف‌ را تقريبا" تا امروز پس‌ از گذشت‌ چهل‌ قرن‌ حفظ‌ كرده‌اند و بر پايه‌ همين‌ نژادپرستي‌ امروز هم‌ دولت‌ اسرائيل‌ را بوجود آورده‌اند و به‌ فكر اين‌ هستند كه‌ تمامي‌ ثروت‌ و قدرت‌ دنيا را در انحصار خود قرارداده‌ و ساير ملت ها را به‌ عنوان‌ عضو زائد قبول‌ كنند. كه‌ آنچه‌ از مردم‌ براي‌ ادامه‌ زندگي‌ آنها لازم‌ است‌ استثمار كنند و بقيه‌ را از بين‌ ببرند . يعني‌ اسرائيل‌ تمامي‌ سرمايه‌هاي‌ مادي‌ و معنوي‌ و دنيا و آخرت‌ خدا را در انحصار خود قرارداده‌ و تا امروز چنين‌ انحصاري‌ را براي‌ خود حفظ‌ كرده‌اند. بني‌اسرائيل‌ خود رادر يك‌ چهارديواري‌ غيرقابل‌ نفوذي‌ قرار دادند كه‌ از سوي‌ آنها به ‌خارج‌ و از خارج‌ به سوي‌ آنها كوچك ترين‌ رابطه‌اي‌ حسبي‌ و نسبي‌ و مالي‌ و مقامي‌ و ديني‌ وجود ندارد. قرآن‌ با يك‌ چنين‌ عقيده‌ خرافاتي‌ به شدت‌ مبارزه‌ نموده‌ و حسب‌ و نسب‌ را در دين‌ لغو نموده‌ است‌ .

ضمن‌ اين‌ آيات‌ بني‌اسرائيل‌ و تمامي‌ اهل‌ عالم‌ را با ارائه‌ برهاني‌ روشن‌ توجه‌ مي دهد به‌ اين كه‌ ورود به‌ بهشت‌ و استفاده‌ از نعمت هاي‌ خدا در گرو اعمال‌ صالح‌ و پيدايش‌ محبت‌ و علاقه‌ به‌ خدا و اولياء خدا و زندگي‌ آخرت‌ مي باشد و به‌ آنها مي گويد: اگر شما بني‌اسرائيل‌ خود را مالك‌ بهشت‌ ميدانيد و از دوستان‌ و اولياءخدا مي شناسيد چرا مرگ‌ خود را آرزو نمي‌ كنيد؟ زيرا همه‌ مي دانيد كه‌ خروج‌ از زندگي‌ دنيا بوسيله‌ مرگ‌ و يا قتل‌ راه‌ ورود به‌ زندگي‌ آخرت‌ و بهشت ‌است‌ كسي‌ كه‌ خود را مالك‌ بهشت‌ مي داند لازم‌ است‌ كه‌ با اشتياق‌ كامل‌ از اين‌ راه‌ عبور كند و خود را به زندگي‌ آخرت‌ برساند و در آيه‌ بعد مي‌ فرمايد كه‌ شما از حركت‌ در يك‌ چنين‌ راهي‌ كراهت‌ داريد و حاضر به‌ حركت‌ و ورود به‌ بهشت‌ نيستيد. دوست‌ داريد كه‌ هزاران‌ سال‌ در زندگي‌ دنيا باشيد و اگر هزار سال‌ عمر كنيد حاضر نيستيد به راهي‌ برويد كه‌ شما را از عذاب‌ آخرت‌ نجات‌ دهد. هر انساني‌ كه‌ براي‌ وصول‌ به‌ هدفي‌ زحمت‌ كشيده‌ باشد با همان‌ زحمت‌كشيدن‌ خود را براي‌ حركت‌ به‌ مقصد آماده‌ مي كند و با اشتياق‌ كامل‌ براي‌ رسيدن‌ به‌ مقصد كوشش‌ دارد. همه‌ مي دانند كه‌ سعادت‌ آخرت‌ از طريق‌ ايمان‌ و عمل‌ صالح‌ در دنيا فراهم‌ مي شود . اگر شما ملت‌ يهود از طريق‌ ايمان‌ و عمل‌ صالح‌ يكچنين‌ سعادتي‌ را كسب‌ نموده‌ايد چرا براي‌ حركت‌ از خط‌ عبور به سوي‌ مقصد آمادگي‌ نداريد مانند كسي‌ كه‌ درخت‌ را پرورش‌ داده‌ و از ثمره‌ آن‌ فرار كند پس‌ شما دروغ‌ مي‌ گوئيد كه‌ خود را مالك‌ بهشت‌ مي دانيد. از مرگ‌ هراس‌ داريد زيرا مي دانيد كه‌ محكوم‌ به‌ عذاب‌ هستيد.

مطلب‌ جالب‌ توجه‌ ديگراين‌ است‌ كه‌ خداوند مي‌ فرمايد :

كتاب‌ خدا را پشت‌ سر انداختند. با استعمال‌ كلمه‌ وراء ظهور هم‌ اشعار مي دارد كه‌ آنها دين‌ خدا را پشت‌ سر خود قرار دادند از اين‌ كلمه‌ اينطور استفاده‌ مي شود كه‌ آنها ظاهرا" دين‌ خدا را رها كرده‌اند و علاوه‌ بر رهائي‌ آن‌ را به دور انداختند وليكن‌ با توجه‌ به‌ كلمه‌ ظهور كه‌ از كلمه‌ ظهر است‌ اين‌ طور استفاده‌ مي شود كه‌ آنها براي‌ رسيدن‌ به‌ هدف هاي‌ مادي‌ و دنيوي‌ خود دين‌ را در جهت‌ هدف هاي‌ دنيوي‌ خود وسيله‌ قرار دادند زيرا كلمه‌ ظهر به‌ معناي‌ پشتي‌ و پشتيباني‌ مي باشد. كلمه‌ تظاهرات‌ از همين‌ كلمه‌ بوجود آمده ‌است‌. يعني‌ افراد پشت‌ سر يكديگر قرار مي گيرند و از يكديگر پشتيباني‌ مي كنند يعني‌ ملت‌ يهود دين‌ را وسيله‌اي‌ براي‌ وصول‌ به‌ منافع‌ مادي‌ و دنيوي‌ خود قرار دادند. همانطور كه‌ روش‌ رياكاران‌ و منافقين‌ بر اين‌ بوده‌ و هميشه‌ خواهد بود كه‌ دين‌ را وسيله‌ كسب‌ منافع‌ مادي‌ و دنيوي‌ و جاه‌ و مقام‌ قرار مي دهند منافقين‌ اگر آنطور كه‌ باطنشان‌ كفر است‌ ظاهرشان‌ هم‌ كفرآميز باشد هرگز نمي توانند دين‌ خدا را وسيله‌ وصول‌ به‌ مقاصد خود قرار دهند.

وليكن‌ آنها كفر خود را پنهان‌ مي دارند و دين‌ خدا را حربه‌ موفقيت‌ خود قرار مي دهند. معناي‌ وراء ظهور هم‌ اين‌ است‌ كه‌ دين‌ خدا را از پشت‌ سر پشتيبان‌ خود ساخته‌اند .

مطلب‌ ديگري‌ كه‌ دراين‌ چندآيه‌ قابل‌توجه‌ است‌ اشاره‌ به‌ طول‌عمر براي‌ بركناري‌ از عذاب ها و بلاها مي باشد كه‌ خداوند ميفرمايد ما اگر به‌ يهودي‌ هزار سال‌ هم‌ عمر بدهيم‌ اين‌ عمر طولاني‌ مايه‌ بركناري‌ آنها از آتش‌ جهنم‌ و عذاب‌ آخرت‌ نمي شود. در اين‌ آيه‌ اشاره‌ مي شود به‌ اين كه‌ اگر انسان‌ بتواند از زمان‌ زندگي‌ خود به‌ نفع‌ آخرت‌ استفاده‌ نموده‌ در مقام‌ سازندگي‌ و تربيت‌ برآيد اخلاق‌ و عمل‌ خويش‌ را اصلاح‌ نمايد و خود را آنچنان‌ بسازد كه‌ نافع‌ به‌ حال‌ جامعه‌ بوده‌ و موردپسند خدا قرار گيرد در راه‌ وصول‌ به‌ يكچنين‌ فايده‌ اي‌ طول‌ عمر براي‌ او مقدر مي شود. اگر خداوند به‌ علم‌ خود بداند كه‌ بنده‌ او پس‌ از هزارسال‌ عمر به‌ اصلاح‌ حال‌ خود اقدام‌ مي كند و خويشتن‌ را پرورش‌ مي دهد آن‌ طول‌ عمر كه‌ مقدمه ‌اصلاح‌ است‌ براي‌ او مقدر مي شود وليكن‌ چه‌ فايده‌ از عمري‌ كه‌ بيشتر انسان‌ را به‌ عذاب‌ و محكوميت‌ مي كشاند و هرگز مايه ‌اصلاح ‌او نمي شود. مرگ‌ و نابودي‌ براي‌ چنين‌ افرادي‌ از حيات‌ و زندگي‌ بهتر است.‌ ملت‌ يهود اگر هزارها سال‌ عمر كنند از آن‌ عمر طولاني‌ هرگز نمي توانند به‌ صلاح‌ و اصلاح‌ حال‌ خود و جامعه‌ استفاده‌ نمايند .

از جمله‌ خرافه‌ بني‌اسرائيل‌ و انحراف‌ آنها از مسير عقل‌ سالم‌ دشمني‌ آنها با فرشتگان‌ است.‌ آنها خيال‌ مي كنند كه‌ جبرائيل‌ پيام‌ آور خدا با آنها دشمني‌ دارد. خود را موظف‌ مي دانند كه‌ با جبرائيل‌ دشمني‌ كنند نمي دانند كه‌ جبرائيل‌ ماموري‌ بيش‌ نيست‌. دشمني‌ با او به معناي‌ دشمني‌ با خدا شناخته‌ مي شود. دليل‌ دشمني‌ آنها با جبرائيل‌ از داستاني‌ بوجود آمده‌ كه‌ درآن‌ داستان‌ جبرائيل‌ مانع‌ قتل‌ بخت‌النصر شده‌ است.‌ موضوع‌ داستان‌ اين‌ است‌ كه‌ يكي‌ از پيغمبران‌ بني‌اسرائيل‌ به نام‌ ارمياء در عالم‌ خواب‌ فهميد كه‌ خداوند بر بني‌اسرائيل‌ غضب‌ كرده‌ و به‌ زودي‌ پادشاه‌ جابري‌ را بر آنها مسلط‌ مي كند كه‌ آنها را قتل‌ عام‌ كند ، از خداوند خواهش‌ كرد كه‌ آن‌ سلطان‌ را بشناسد خداوند او را به خرابه‌اي‌ راهنمائي‌ كرد كه‌ درآن‌ خرابه‌ طفلي‌ بدست‌ زني‌ با شير خوك‌ تربيت‌ مي‌شد. او مي‌دانست‌ كه‌ آن‌ طفل‌ همان‌ سلطان‌ آينده‌ است‌ كه‌ بني‌اسرائيل‌ را قتل‌ عام‌ مي كند. ارمياء تصميم‌ گرفت‌ كه‌آن‌ طفل‌ را به ‌قتل‌ برساند در اين‌ موقع‌ جبرائيل‌ مقابل‌ آن‌ پيغمبر ظاهر شد و از قتل‌ كودك‌ جلوگيري‌ نمود و گفت‌ اگر اين‌ همان‌ سلطان‌ باشد تو نمي تواني‌ او را به‌ قتل‌ برساني‌ و اگر او نباشد كشتن‌ او سودي‌ ندارد. در آينده‌ همان‌ كودك‌ به‌ مقام‌ سلطنت‌ بابل‌ رسيد و در ميان‌ بني‌اسرائيل‌ به نام‌ بخت‌ النصر شناخته‌ شده‌ و آنها را قتل‌ عام‌ كرد يا به‌ اسيري‌ به‌ بابل‌ برد. از اين‌ راه‌ بني‌اسرائيل‌ با جبرائيل‌ دشمني‌ پيدا كردند كه‌ چرا مانع‌ قتل‌ بخت‌ النصر شده‌ است.‌ درآينده‌ هرگاه‌ پيغمبري‌ به‌ نبوت‌ مبعوث‌ مي شد و مي گفت‌ كه‌ جبرائيل‌ بر من‌ نازل‌ مي شود از آن‌ پيغمبر سلب‌ عقيده‌ مي كردند. و مي گفتند جبرائيل‌ دشمن‌ ما است.

‌ در اين‌ آيه‌ خداوند متعال‌ مي‌ فرمايد : كه‌ هركس‌ دشمن‌ جبرائيل‌ و ميكائيل‌ باشد بداند كه‌ خدا نيز دشمن‌ او خواهد بود. آنها بجاي‌ اين كه‌ اخلاق‌ و عمل‌ خود را اصلاح‌ كنند كه‌ مستحق‌ غضب‌ خدا نشوند با عامل‌ غضب‌ خدا دشمني‌ كردند مانند كسي‌ كه‌ دشمن‌ تازيانه‌ مي شود كه‌ چرا پشت‌ او را به درد آورده ‌است‌ .

در آيه‌ 103 به‌ داستاني‌ از حضرت‌ سليمان‌ اشاره‌ مي كند و اين‌ داستان‌ را هم‌ دليل‌ محكوميت‌ بني‌اسرائيل‌ قرار مي دهد و مي‌ فرمايد بني‌اسرائيل‌ بعد از وفات‌ پادشاه‌ مقتدر خود سليمان‌ ابن‌ داود از روش‌ شياطين‌ پيروي‌ كردند و آن چه‌ آنها از تهمت ها كه‌ به‌ سليمان‌ زده‌ بودند و او را كافر معرفي‌ كرده‌ بودند اطاعت‌ نمودند . با اين كه‌ سليمان‌ كافر نبود بلكه‌ آنها كافر شده‌ بودند كه‌ اين‌ همه‌ تهمت‌ و افتراء بوجود آوردند.

آنها خود به‌ مردم‌ سحر مي‌آموختند و از سحرآموزي‌ دو فرشته‌ به ‌نام‌ هاروت‌ و ماروت‌ پيروي‌ نمودند با اين كه‌ آن‌ دو فرشته‌ هرگاه‌ به‌ مردم‌ سحر مي‌ آموختند مردم‌ را متوجه‌ مي كردند كه‌ سحرآموزي‌ ما براي‌ آزمايش‌ و جلب‌ نظر شما بوجود آمده‌ مبادا بوسيله‌ سحر كافر به خدا شويد. ازآن‌ دو فرشته‌ آن چه‌ از سحر مايه‌ جلب‌ منفعت‌ دنيا بود مانند تفرقه‌ بين‌ زن‌ و شوهر انجام‌ مي دادند با اين كه‌ هر ضرري‌ بوجود مي‌آوردند به‌ اذن‌ خدا بود و مي‌ دانستند كه‌ اگر از آموختن‌ سحر به‌ ضرر مردم‌ استفاده‌ كنند بهره‌ آخرتي‌ ندارند دين‌ خود را به‌ چيز بدي‌ فروختند اگر مي دانستند اما اگر روش‌ تقوا پيش‌ مي گرفتند ثواب‌ آخرتي‌ براي‌ آنها بهتر بود

مطالب‌ علمي‌ و نكات‌ جالب‌ اين‌ دو آيه‌ شريفه‌ چند چيز است‌ :

اول‌: داستان‌ سليمان‌ و روش‌ شياطين‌ زمان‌ او.

دوم‌ : اعمال‌ سحرآموزي‌ دو فرشته‌ بنام‌ هاروت‌ و ماروت‌ و نكته‌ لطيف‌ آن.‌

سوم‌ : چگونه‌ ضررهاي‌ سحرآموزي‌ به‌ اذن‌ و اجازه‌ خدا واقع‌ مي شود.

اين‌آيه‌ شريفه‌ از قضاياي‌ بعد از سليمان‌ ابن‌ داود گزارش‌ مي دهد. حشمت‌ و عظمت‌ سليمان‌ ابن‌ داود در تاريخ‌ مشهور بوده‌ است‌. سليمان‌ يكي‌ از پادشاهان‌ بزرگ‌ و با اقتدار بني‌اسرائيل‌ بوده‌است‌ . موفقيت‌ سليمان‌ در اين‌ بود كه‌ با خاتم‌ سليماني‌ خود كه‌ توام‌ با اسم‌ اعظم‌ بود هر بيننده‌ را خيره‌ مي كرد و هر قدرتي‌ را در برابر خود به‌ زانو در مي‌آورد. جن‌ و انس‌ وحوش‌ و طيور تسليم‌ سليمان‌ بودند. از زبان‌ حيوانات‌ با خبر بود. خيلي‌ با اقتدار سلطنت‌ كرد. خداوند نيروي‌ باد و طوفان‌ را به‌ اختيار او درآورده بود. خودش‌ و اركان‌ دولت‌ روي‌ بساط‌ مي‌نشستند باد آنها را آرام‌ آرام‌ از شهري‌ به‌ شهر حركت‌ مي‌داد. صبح‌ تا ظهر برابر يك‌ ماه‌ و ظهر تا عصر برابر يك‌ مسافت‌ طي‌ مي كرد. معادن‌ مس‌ و آهن‌ به كيفيت‌ ذوب‌ شده‌ در اختيار آنها قرار مي گرفت‌ به‌ قالب‌ مي زدند و ديگ ها و مجسمه‌ها مي ساختند. سلاطين‌ و پادشاهان‌ زمان‌ به‌ فرمان‌ او بودند. پس‌ ازآن كه‌ سليمان‌ از دار دنيا رفت‌ شياطين‌ و گمراه‌ كنندگان‌ تبليغات‌ عظيمي‌ به‌ راه ‌انداختند و اينطور وانمود كردند كه‌ عظمت‌ سليمان‌ ابن‌ داود نتيجه‌ مهارت‌ او در فنون‌ سحر بوده‌ **،** معجزه‌ نبوده‌ است.

دنباله‌ همان‌ تبليغات‌ كتاب ها و اسرار سحر را در كتاب‌ خانه‌ سليمان‌ گذاشتند و گفتند اين‌ موفقيت‌ مرهون‌ سحر و جادوگري‌ سليمان‌ بوده‌ نه‌ اين كه‌ او پيغمبر و صاحب‌ اسم‌ اعظم‌ باشد مردم‌ نيز تحت‌ تاثير آن‌ تبليغات‌ قرار گرفتند و به ‌سحر و جادو رو آوردند تا شايد مانند او موفق‌ شوند. كلاس هاي‌ تعليم‌ سحر و جادو زياد شد و آموزش‌ سحر در همه‌ جا رواج‌ پيدا كرد تا جايي‌ كه‌ مردم‌ خيال‌ كردند كه‌ موفقيت‌ همه ‌پيغمبران‌ هم‌ در اثر تعليمات‌ سحر بوده.‌ مي رفت‌ كه‌ عظمت‌ پيغمبران‌ و به‌ دنباله‌ آن‌ عظمت‌ خدا در شعاع‌ تعليمات‌ سحر و جادو محو و نابود گردد. خداوند متعال‌ براي‌ اين كه‌ سحر و جادوگري‌ را در نظر مردم‌ باطل‌ كند و با شناساندن‌ سحر و معجزه‌ حق‌ و باطل‌ را در نظر مردم‌ جلوه‌گر سازد. دو فرشته ‌به نام‌ هاروت‌ و ماروت‌ به ميان‌ بني‌اسرائيل‌ فرستاد و آنها را مامور كرد كلاس هاي‌ تعليمات‌ سحر و جادو داير كنند و در ضمن‌ سحر آموزي‌ مردم‌ را به سحرو معجزه‌ آگاه‌ كنند. دو فرشته‌ به صورت‌ انسان‌ به‌ زمين‌ بابل‌ آمدند و كلاس‌ سحر آموزي‌ داير كردند. مردم‌ براي‌ فراگيري‌ سحر به‌ آنها مراجعه‌ كردند و از آنها علم‌ سحر و جادو فرا گرفتند و دانستند كه‌ چگونه‌ با سحر و جادو مي توانند روابط‌ مشروع‌ و نامشروع‌ بين‌ زن‌ و شوهر و ديگران‌ برقرار سازند .

خداوند متعال‌ براي‌ شناسائي‌ حق‌ و باطل‌ چاره‌اي‌ نديد جز اين كه ‌به ‌مامورين‌ خود دستور دهد در لباس‌ سحرآموزي‌ و جادوگري‌ مردم‌ را به سحر و معجزه‌ آگاه‌ سازند. سحرآموزي‌ فرشتگان‌ به‌ امر خدا مانند اين‌ است‌ كه‌ پدر مهرباني‌ در پي‌ كودكان‌ عاصي‌ و گمراه‌ خود كه‌ به‌ بيابان‌ و جنگل‌ فرار كرده‌اند برود تا روزي كه‌ آنها را براي‌ برگرداندن‌ به وطن‌ آماده‌ سازد .

مردم‌ آن‌ زمان‌ مانند همان‌ گمراهان‌ و فراريان‌ به سوي‌ بيابان‌ و جنگل‌ بودندكه‌ خداوند ضمن‌ مامور كردن‌ فرشتگان‌ و حركت‌ آنها با گمراهان‌ اراده‌ كرد كه‌ مردم‌ را به سوي‌ حق‌ و حقيقت‌ برگرداند. اگر فرشتگان‌ كلاس‌ سحرآموزي‌ داير نمي كردند كسي‌ با آنها تماس‌ نمي‌ گرفت‌ تا در ضمن‌ سحر آموزي‌ به‌ حقيقت‌ آگاه‌ شوند البته‌ فرشتگان‌ به صورت‌ انسان‌ بودند.

پس‌ اين‌ آيه‌ شريفه‌ يك‌ سياست‌ كلي‌ به‌ انسان‌ مي‌ آموزد كه‌ براي‌ تعليم‌ حق‌ و هدايت‌ مردم‌

رهبران‌ الهي‌ مي تواند به‌ لباس‌ باطل‌ و مرام‌ اهل‌ باطل‌ درآيند. تا در ضمن‌ اين‌ تظاهر حقيقت‌ را به‌ آنها بياموزند. فرشتگان‌ در ضمن‌ سحر آموزي‌ آنها را به‌ حقيقت‌ سحر و معجزه‌ آگاه‌ مي كردند و به‌ آنها مي‌ فهماندند كه‌ خداوند ما را براي‌ آزمايش‌ شما فرستاده‌ است‌ تا معلوم‌ شود كه‌ مردم‌ سحرآموزي‌ را به‌ چه‌ منظوري‌ فرا مي گيرند و در چه ‌مقصدي‌ به كار مي برند. فرشتگان‌ ضمن‌ سحرآموزي‌ مقاصد حق‌ و باطلي‌ كه‌ بوسيله‌ سحرآموزي‌ مي‌ توانستند در نظر بگيرند به‌ آنها مي‌ آموختند و مي‌ گفتند كه‌ شما نبايد بوسيله‌ سحر به‌ مردم‌ ضرر بزنيد و بين‌ زن‌ و شوهر جدائي‌ بياندازيد فقط‌ مي توانيد بوسيله‌ سحر از خود و يا ديگران‌ ضرري‌ را دفع‌ كنيد و سحر و جادوي‌ ديگران‌ را از خودتان‌ دور سازيد وليكن‌ آنها سحرو جادو را در راه‌ مقاصد باطل‌ بكار مي انداختند و مي‌دانستند كه ‌از اين‌ گناه‌ از آخرت‌ بهره‌اي‌ ندارند.

كسي‌ نگويد كه‌ با عمل‌ باطل‌ چگونه‌ حق‌ قابل‌ تعليم‌ است‌ مثل‌ اين كه‌ انسان‌ با دروغ‌ گفتن‌ راست‌ گوئي‌ به‌ مردم‌ بياموزد يا با ظلم‌ عدالت‌ بياموزد. جواب‌ اين‌ است‌ كه‌ عمل‌ باطل‌ در راه‌ وصول‌ به‌ حق‌ باطل‌ نيست‌ مثلا"شما با يك‌ دروغ گو يا ظالم‌ روبرو مي شويد كه‌ به‌ ظلم ‌و دروغ‌ دعوت‌ مي‌ كند اما خودش‌ مزه ‌ظلم‌ و دروغ‌ را نچشيده ‌است‌ شما در مقابل‌ با گفتن‌ دروغي‌ چند صد تومان‌ به ‌او ضرر مي زنيد او داد مي زند كه‌ چرا دروغ‌ گفتي‌ جواب‌ مي دهي‌ براي ‌اين كه‌ فساد را بشناسي‌ دروغ‌ نگوئي‌ همينطور دستور مي دهي‌ او را بخوابانند و شلاق‌ بزنند. اعتراض‌ مي كند كه‌ چه‌ گناهي‌ داشتم‌ جواب‌ مي دهي‌ كه‌ مردم‌ چه‌ گناهي‌ دارند كه‌ به‌ آنها ظلم‌ مي كني‌ او تنبيه‌ مي شود و دست‌ از ظلم‌ برمي دارد. مردمي‌ كه‌ فرهنگ‌ باطل‌ را بجاي‌ حق‌ شناخته‌اند اگر از همان‌ ابتدا بناي‌ حق گوئي‌ و دعوت‌ به‌ حق‌ راه‌ بيندازي‌ از تو فرار مي كنند زيرا كلمه‌ حق‌ به ذائقه‌ آنها سازگار نيست‌. مناسب‌ اين‌است‌ كه‌ ابتدا به‌ فرهنگ‌ آنها تظاهر كني‌ با غذائي‌ كه‌ فراخور ذائقه‌ آنها است‌ آنها را جلب‌ كني‌ كم‌كم‌ آنها را به‌ فرهنگ‌ حق‌ آشنا سازي‌. اين‌ بود ماموريت‌ هاروت‌ و ماروت‌ كه‌ با سحر آموزي‌ آنها را به‌ حقيقت‌ سحر و معجزه‌ آشنا كردند.

مسئله‌ ديگر كلمه‌ اذن‌ الله‌ براي‌ ضرر رساني‌ بوسيله‌ سحر است‌ كه‌ خدا ميفرمايد:

و ما هم‌ بضارين‌ من‌ احد الا باذن‌ الله‌

يعني‌ آنها نمي‌ توانستند با سحر ضرري‌ بزنند مگر به‌ اذن‌ خدا. مي‌ پرسيم‌ چگونه‌ خدا اجازه‌ مي دهد كه‌ سحر و جادو مضر به حال‌ مردم‌ باشد. اگر سحر و جادو يك‌ عمل‌ طبيعي‌ مانند آتش‌ يا سمومات‌ است‌ . قهرا"موثر است‌ مانند حرارت‌ و برودت‌ مگر اين كه‌ خداوند به‌ اراده‌ قهري‌ مانع‌ تاثيرآن‌ شود مانند آتش‌ ابراهيم‌ كه‌ از تاثيرآن‌ جلوگيري‌ كرده‌ و اگر سحر و جادو تاثير ارادي‌ دارد مانند دعاي‌ مستجاب‌ كه‌ ساحر وردي‌ مي‌ خواند و خدا مستجاب‌ مي كند و به ‌ورد و سحر آنها اثر مي دهد. چرا خدا دعاي‌ ساحر را مستجاب‌ و به سحر آنها اثر ميدهد؟ جواب‌ اين ‌است‌ كه‌ خداوند به رياضت‌ مرتاضان ‌اثر مي دهد گرچه‌ آنها كافر و ظالم‌ باشند. زيرا آنها عمري‌ زحمت‌ مي كشند كه‌ بهره‌اي‌ ببرند اگرخدا به‌ آنها بهره‌اي‌ نرساند مايوس‌ مي شوند و ياس‌ از مرگ‌ بدتراست‌ پس‌ بايستي‌ از سحر خود بهره‌مند شوند تا روزي‌ كه‌ حقيقت‌ را بفهمند. سحر و جادو هيج‌ رابطه‌اي‌ با نتيجه‌ ندارد اگر هزاران‌ ورد ذكر بگوئي‌ كه‌ درد و مرضي‌ برطرف شود‌ ممكن‌ نيست‌. ورد و ذكر و رياضت‌ چه‌ رابطه‌اي‌ با مرض‌ دارد. سحر و جادو هم‌ مانند دعاها است‌. نفع‌ و ضرر دعا از خارج‌ مي رسد نه‌ در دعا باشد. مثلا شما سوره‌ حمد مي خوانيد خدا به‌ شما شفا مي دهد نه‌ اين‌ سوره‌ حمد مثل‌ دوا دارو شفا داشته‌ باشد. خواندن‌ دعاها از شما و شفا گرفتن‌ از خدا . خدا وعده‌ داده‌ كه‌ دعايت‌ را مستجاب‌ كند اما در برابر رياضت‌ و سحر و جادو خدا وعده‌ نداده‌ بلكه‌ آن را تحريم‌ كرده‌ است‌ ولي‌ همان‌ طور كه‌ خداوند به‌ كفار نان‌ و آب‌ مي دهد تا كفر خودشان‌ را به‌ ثمر برسانند شايد توبه‌ كنند به‌ ساحر و جادوگر و رياضت‌ كش‌ هم‌ نان‌ و آب‌ مي‌دهد تا بفهمد كه‌ سحر و جادو گناه‌ است‌ تا توبه‌ كند و اگر نكرد به‌ جهنم‌ برود لذا مي گويد سحر و جادو ‌ هم‌ به‌ اذن‌ خدا اثر مي كند .

در آيه‌ 104 و 105 و 106 يك‌ دستور اخلاقي‌ به‌ يهوديان‌ زمان‌ پيغمبر مي دهد و ضمن‌ دستور آنها را متوجه‌ حقيقت‌ مي سازد مي‌ فرمايد : اي‌ مومنين‌ وقتي‌ كه‌ به حضور پيغمبر مي رسيد در گفتگوي‌ با او كلمه‌ ( راعنا ) به كار نبريد اين‌ كلمه‌ از يهوديان‌ است‌ . براي‌ مسخره‌ به كار مي‌ برند بلكه‌ در برابر رسول‌خدا براي‌ جلب‌ توجه‌ پيغمبر كلمه‌ انظرنا به كار ببريد. به سخنان‌ پيغمبر و دستورات‌ خدا گوش‌ فرا دهيد و بدانيد كه‌ كفار عذاب‌ سختي‌ خواهند داشت‌ . كفار از اهل‌ كتاب‌ هرگز دوست‌ ندارند كه‌ از جانب‌ خدا خيري‌ به شما برسد اما خدا رحمت‌ خود را به هركس‌ بخواهد اختصاص‌ مي دهد كه‌ فضل‌ و رحمت‌ او خيلي‌ بزرگ‌ است‌ . اگر پيغمبري‌ را از دنيا ببريم‌ و يا آيه‌اي‌ از آيات‌ خود را نسخ‌ كنيم‌ آيتي‌ ديگر مانند آن‌ و يا بهتر از آن‌ به وجود مي‌ آوريم‌. مگر نمي دانيد كه‌ خدا بر هركاري‌ قدرت‌ دارد .

كلمه‌ نسخ‌ به‌ دو معنا استعمال‌ شده‌ است:

‌ نسخ‌ احكام‌ ضمن‌ نزول‌ آيات‌ قرآن‌ .

نسخ‌ آيات‌ تكويني‌ به‌ معناي‌ رفتن‌ پيغمبري‌ و آمدن‌ پيغمبر ديگر به جاي‌ او.

كه‌ دراين‌ آيه‌ خداوند به‌ مسلمانان‌ جهان‌ و يهوديان‌ زمان‌ هشدار مي دهد كه‌ پيغمبران‌ آينده‌ مانند پيغمبران‌ گذشته‌ و يا بهتر از آنها هستند كه‌ روي‌ قاعده‌ تكامل‌ پيغمبران‌ آينده‌ بايستي‌ بهتر از پيغمبران‌ گذشته‌ باشند و اگر در سازمان‌ دين‌ و دعوت‌ خدا و افكار مردم‌ تكامل‌ و ترقي‌ بوجود نيايد و فرهنگ‌ مردم‌ يك‌ نواخت‌ باشد كه‌ آينده‌ ها فقط‌ تكرار گذشته‌ باشد انسان ها مانند جمادات‌ و حيوانات‌ در يك‌ جا يا يك‌ حال‌ متوقف‌ مي گردند. ادامه‌ زندگي‌ انسان ها براي‌ اين‌ است‌ كه‌ تكامل‌ و ترقي‌ در افكار مردم‌ بوجود آيد و به‌ دنبال‌ زندگي‌ دنيا زندگي‌ آخرت‌ ظاهر گردد. از اين‌ رو در زندگي‌ انسانها آياتي‌ نسخ‌ مي شود و به جاي‌آن‌ آياتي‌ بهتر و عالي تر بوجود مي آيد يعني‌ آموزگاران‌ و مكاتب‌ آنها از بين‌ مي رود و به جاي‌ آن‌ مكاتب‌ بهتر و عالي‌ تر بوجود مي آيد تا روزي‌ كه‌درهاي‌ مدينه‌ فاضله‌ افتتاح‌ گردد و زندگي‌ بهشتي‌ بوجود آيد.

در بيان‌ صحت‌ نسخ‌ و ايجاد تكامل‌ در تمدن‌ بشر در آيه‌ بعد مي‌ فرمايد :

مگر نمي داني‌ كه‌پادشاهي‌آسمان ها و زمين ها مخصوص‌ خداوند متعال‌است‌ و خداوند به‌ هر كاري‌ قادر و توانا مي باشد. شما بجز خداوند متعال‌ ياري‌ دهنده‌ و سرپرستي‌ نداريد در اين‌ آيه‌ شريفه‌ موضع‌ حكم‌ بالا مورد تائيد قرار گرفته‌ است‌ زيرا لازمه‌ ولايت‌ و نصرت‌خداوند متعال‌ همين‌ است‌ كه‌ بندگان‌ خود را كه‌ در واقع‌ به جاي‌ فرزندان‌ و جانشينان‌ او هستند در مسير ترقي‌ و تكامل‌ بپروراند تا زماني كه‌ آنها را به‌ كمال‌ مطلوب‌ برساند و لازمه‌ اين‌ پرورش‌ همين‌ است‌ كه‌ حكم‌ نازل تر و ناقص تر را از ميان‌ بردارد. و به جاي‌ آن‌ دين‌ كامل تر و انسان‌ كامل تر بوجود آورد تا در نتيجه‌ بندگان‌ خود را به‌ كمال‌ مطلوب‌ برساند. لذا كامل‌ترين‌ پيغمبران‌ و كامل‌ترين‌ دين‌ درآخر همه‌ پيغمبران‌ به‌ وجود آمده‌ . در آيه‌ 108 تا 110 به ‌ايرادات‌ و اعتراضات‌ بني‌اسرائيل‌ و سئوالات‌ بي جاي‌ آنها از پيغمبر اسلام‌ اشاره‌ مي كند و مسلمانان‌ را برحذر مي دارد كه‌ مانند آنها باشند مي‌گويد : شما مي خواهيد مانند يهوديان‌ زمان‌ موسي‌ از پيغمبر خود سئوالات‌ بي جا كنيد. كساني كه‌ ايمان‌ خود را به كفر تبديل‌ مي كنند از راه‌ راست‌ منحرف‌ مي شوند . از يك‌ چنين‌ سئوالات‌ بي جا و اعتراضات‌ بي‌ مورد خودداري‌ كنيد زيرا بسياري‌ از اهل‌ كتاب‌ دوست‌ دارند كه‌ شما را از راه‌ راست‌ منحرف‌ كنند و روي‌ حسدي‌ كه‌ به‌ شما دارند شما را بعد از ايمان‌ به‌ كفر برگردانند با اين كه‌ حقانيت‌ اسلام‌ در نظر آنها روشن‌ شده‌ است‌ .

همين‌ طور در مقام‌ عفو و گذشت‌ نسبت‌ به‌ اهل‌ كتاب‌ باشيد تا روزي كه‌ خداوند امر سلطنت‌ خود را ظاهر سازد كه‌ خدا به‌ هر چيزي‌ قادر و توانا مي باشد. نماز بپا داريد و زكات‌ بدهيد و آن چه‌ از عمل‌ صالح‌ تقديم‌ خدا كنيد به‌ نفع‌ خود شما خواهد بود و آن‌ را در زندگي‌ آخرت‌ نزد خدا خواهيد يافت‌. خداوند به‌ اعمال‌ شما آگاه‌ است‌ .

نكته‌ قابل‌ توجه‌ در اين‌ دو سه‌ آيه‌ شريفه‌ طرز رفتار مسلمانان‌ با اهل‌ كتاب‌ تا روزگار ظهور سلطنت‌ خدا روشن‌ شده‌ است‌ . در آيه‌ اول‌ يهوديان‌ زمان‌ پيغمبر و يا قريش‌ را طرف‌ خطاب‌ قرار مي دهد و به‌ آنها مي گويد شما مي خواهيد همان‌ معجزات‌ و خواهش ها را كه‌ يهوديان‌ زمان‌ موسي‌ از او **داشتند از اين‌ پيغمبر داشته‌ باشيد با اين كه‌ زمان‌ موسي‌ با زمان‌ پيغمبر خيلي‌ فرق‌ دارد. بهره‌برداري‌ از وجود پيغمبر به‌ اين‌ نيست‌ كه‌ براي‌ شما معجزه‌ بياورد بلكه‌ بهره‌برداري‌ از وجود پيغمبر به‌ اين‌ است‌ كه‌ از هدايت‌ او استفاده‌ كنيد مانند يهوديان‌ زمان‌ موسي‌ نباشيد كه‌ آن‌ همه‌ معجزات‌ از پيغمبر خود ديدنند و هدايت‌ نشدند بلكه‌ بلافاصله‌ بعد از غيبت‌ پيغمبر شان‌ به ضلالت‌ و گمراهي‌ افتادند درآيه‌ بعد از شدت‌ حسد اهل‌ كتاب‌ سخن‌ مي گويد و مي‌ فرمايد آنها از شدت‌ حسدي‌ كه‌ دارند دوست‌ دارند شما به‌ كفر برگرديد و ليكن‌ تا روز ظهور دين‌ خدا و سلطنت‌ خدائي‌ شما با اهل‌ كتاب‌ در حال‌ صبرو مدارا و عفو وگذشت‌ باشيد زيرافقط‌ روز ظهور سلطنت‌ الهي‌است‌ كه‌اختلافات‌ ازميان‌امتهاو ملتهابرداشته‌ ميشود و تمام‌ جمعيت‌ كره‌ زمين‌ همراه‌ انسانهاي‌ تاريخ‌ پس‌ از مردن‌ زنده‌ ميشوند و در شعاع‌ حكومت‌ الهي‌ به‌ زندگي‌ خود ادامه‌ ميدهند شما مسلمانان‌ مطمئن‌ باشيد كه‌ چنين‌ روزي‌ به‌ نفع‌ شما خواهد بود پس‌ نماز بخوانيد و زكات‌ بدهيد تا دين‌ و جامعه‌ شما با نماز و زكات‌ قوام‌ پيدا كند و سير شماتا روز ظهور سلطنت‌ الهي‌ ادامه‌ يابد.**

**پس‌ بر اساس‌ اين كه‌ دين‌ اسلام‌ كامل‌ ترين‌ اديان‌ است‌ مسلمانان‌ نسبت‌ به‌ ملت‌ هاي‌ ديگرمانندپدر و آموزگار شناخته‌ ميشوند كه‌ بايستي‌ درمقابله‌ با مردم‌ صبرو مدارا پيشه‌ كنند تاروزيكه‌ حجت‌ بر عقب‌ افتادگان‌ تمام‌ شود شايد حقيقت‌ را درك‌ كنند خرافات‌ كهنه‌ را رها سازند و اگر هم‌ دين‌ نجات‌ بخش‌ اسلام‌ را قبول‌ نكنند بعمل‌ خود محكوم‌ شوند. در آيه‌ بعد قسمت‌ ديگري‌ از عقيده‌ خرافاتي‌ ملت‌ يهود را يادآوري‌ ميكند كه‌ آنها ميگويند فقط‌ كسي‌ داخل‌ بهشت‌ ميشود كه‌ يهودي‌ و يا مسيحي‌باشد آنها اينطور خيال‌ ميكنند و آروزمندند بگو دليل‌ و برهان‌ خود را بر اثبات‌ اين‌ مدعا بياوريد اگر راست‌ ميگوئيد زيرا هيچ‌ كاري‌ بدون‌ دليل‌ واقع‌ نميگردد ادعا مانند ثمرات‌ درخت‌ و دليل‌ مانند درخت‌ است‌ همانطور كه‌ بدون‌ شجره‌ ثمره‌ ظاهر نميگردد ادعاي‌ بدون‌ دليل‌ هم‌ ثابت‌ نميگردد پس‌ عقيده‌ شما بدون‌ دليل‌ است‌.البته‌ هركس‌ كه‌ تسليم‌ خدا شود و در حال‌ نيكي‌ و نيكوكاري‌ رضاي‌ خدا را هدف‌ خود قرار دهد چنين‌ روشي‌ مانند شجره‌اي‌ است‌ كه‌ از آن‌ ثمره‌اي‌ بنام‌ بهشت‌ ميرويد چنين‌ كساني‌ هستند كه‌ اجرو پاداششان‌ نزد خدا محفوظ‌ است‌ و نبايد غم‌ و اندوهي‌ داشته‌ باشند. يهوديان‌ در برابر مسلمانان‌ چنين‌ عقايدي‌ را اظهار مي دارند تا با اين‌ وحدت‌مصنوعي‌ در مسلمانان‌ ضعف‌ و سستي‌ بوجود آورند و چنين‌ وانمود كنند كه‌ دين‌ و عقيده‌ مسلمانان‌ درست‌ نيست‌ و ليكن‌ زماني كه‌ با يكديگر روبرو مي شوند هركدام‌ از آنها دين‌ ديگري‌ را باطل‌ مي دانند يهوديان‌ ميگويند كه‌ دين‌ مسيحيان‌ پايه‌ درستي‌ ندارد و مسيحيان‌ ميگويند كه‌ دين‌ يهوديان‌ پايه‌ درستي‌ ندارد با اين كه‌ هردو كتاب‌ ديني‌ خود را مي خوانند و مي دانند كه‌ دين‌ عيسي‌ همان‌ دين‌ موسي‌ و دين‌ موسي‌ همان‌ دين‌ عيسي‌ مي باشد پس‌ آنها جاهلانه‌ حرف‌ ميزنند كه‌ دين‌ يگديگر را باطل‌ ميدانند اگر برپايه‌ كتاب‌ موسي‌ و عيسي‌ سخن‌ بگويند و معتقد به دين‌ آنها باشند يقين‌ پيدا مي كنند كه‌ بايستي‌ معتقد به‌ دين‌ اسلام‌ شوند. تمام‌ كساني كه‌ جاهل‌ به‌ دين‌ خدا هستند و روي‌ هوی و هوس‌ حرف‌ مي زنند يك‌ چنين‌ ادعاهائي‌ بدون‌ دليل‌ اظهار مي دارند در اين‌ ادعاهاي‌ بدون‌ دليل‌ تا روز قيامت‌ باقي‌ هستند تا خداوند بين‌ آنها قضاوت‌ كند و اختلافشان‌ را برطرف‌ نمايد.**

**در اين‌ دو سه‌آيه‌ نكته‌ قابل‌ توجه‌ اهميت‌ دادن‌ به‌ برهان‌ عقلي‌ براي‌ اثبات‌ حقانيت‌ دين‌ و ادعا مي باشد. ملت‌ يهود بر پايه ‌انتسابي‌ كه‌ به‌ حضرت‌ ابراهيم‌ خليل‌ دارند خود را مالك‌ بهشت‌ مي دانند و مي گويند بجز يهودي‌ كسي‌ داخل‌ بهشت‌ نمي شود خداوند مي‌ فرمايد: دليل‌ ورود به‌ بهشت‌ ايمان‌ و عمل‌ صالح‌ است‌ ايمان‌ به‌ معناي‌ پناهندگي‌ به خدا و وابستگي‌ به‌ او مي باشد. عمل‌ صالح‌ هم‌ يگانه‌ وسيله‌ است‌ براي‌ جلب‌ محبت‌ خدا و جلب‌ محبت‌ مردم‌ كه‌ از اين‌ راه‌ خداوند موجبات‌ آسايش‌ به نام‌ زندگي‌ بهشت‌ براي‌ بنده‌ خود بوجود مي‌ آورد و بندگان‌ خدا هم‌ اعتراضي‌ ندارند و بلكه‌ خوشحال‌ هم‌ مي باشند كه‌ خدا به‌ آنها توفيق‌ داده‌ است.‌ يكچنين‌ ايمان‌ و اعمالي‌ را برهان‌ مي نامند كه‌ ارتباط‌ مستقيم‌ به‌ نتيجه‌ دارد .**

**و اما دليل‌ اختصاص‌ پيدا كردن‌ حكم‌ خدا به‌ قيامت‌ براي‌ رفع‌ اختلاف‌ به‌ اين‌ دليل‌ است‌ كه‌ حكومت‌ خدا و پادشاهي‌ او فقط‌ در قيامت‌ داير مي شود. قيامت‌ روز ظهور سلطنت‌ خدا و تسلط‌ او بر تمامي‌ افراد بشر است.‌ تمام‌ انسان هاي‌ تاريخ‌ زنده‌ مي شوند و در شعاع‌ حكومت‌ او قرار مي گيرند. امام ها و پيغمبران‌ وسائط‌ حكومت‌ خدا مي باشند. آن‌ روز فقط‌ دين‌ خدا بر مردم‌ حكومت‌ مي كند. در آن‌ روز تمامي‌ اديان‌ مختلف‌ از طريق‌ برهان‌ عقلي‌ به سوي‌ دين‌ خدا كشيده‌ مي شوند. در اين‌ مسير قهرا" اباطيل‌ و خرافات‌ و دعاوي‌ باطل‌ از ميان‌ مي رود و مردم‌ در پناه‌ علم‌ و حكمت‌ كه‌ همان‌ مكتب‌ خدا و اولياءخدا است‌ مجتمع‌ مي گردد و اختلافات‌ برطرف‌ مي شود.**

**در جواب‌ آيه‌ 91 و .110 و در آيه‌ 111 ملاك‌ ورود به‌ بهشت‌ و نجات‌ از عذاب‌ دنيا و آخرت‌ را بيان‌ مي كند مي‌ فرمايد:**

**ملاك‌ نجات‌ و رسيدن‌ به‌ نعمت هاي‌ آخرت‌ دو چيز است‌:**

**تسليم‌ خدا بودن‌ و احسان‌ به‌ بندگان‌ خدا .**

**تسليم‌ خدا بودن‌ و مسلماني‌ را ضمن‌ جمله‌ تسليم‌ وجه‌ بيان‌ مي كند. وجه‌ به‌ معناي‌ رو و صورت‌ است‌. وجه‌ يعني‌ اولين‌ موضعي‌ كه‌ از انسان‌ در ميان‌ مردم‌ ديده‌ مي شود و آن‌ صورت‌ انسان‌ است‌. انسان‌ داراي‌ دو وجه‌ است‌ كه‌ از وجه‌ دوم‌ به وجهه‌ تعبير مي كند. وجه‌ اول‌ صورت‌ و وجه‌ دوم‌ هدف.**

**‌ وجه‌ اول‌ با حركت‌ و نمايش‌ بدن‌ شناخته‌ مي شود. وجه‌ دوم‌ با حركت‌ عملي‌ ضمن‌ انجام‌ كارها شناخته‌ مي شود. انسان‌ با عمل‌ خود به سوي‌ هدف‌ مي رود هدف‌ مانند مقصد است‌ و عمل‌ مانند حركت‌ به سوي‌ مقصد و به عبارت‌ ديگر هدف‌ مانند محصول‌ زراعت‌ و عمل‌ مانند زراعت‌ كاري‌ مي باشد. انسان‌ با عمل‌ خود به سوي‌ هدف‌ حركت‌ مي كند.**

**پيدايش‌ هدف‌ به‌ دو وسيله‌ ممكن‌ است: ‌ اول‌ با ساخت‌ انسان‌ دوم‌ با ساخت‌ خداوند متعال.‌ هدفي‌ كه‌ بوسيله‌ انسان‌ بوجود مي‌ آيد مانند صنايع‌ بشري‌ است‌ مانند نجاري‌ و آهنگري‌ و بنائي‌ كه‌ انسان‌ كار مي كند و هدف‌ خود را مي سازد يعني‌ حركت‌ به سوي‌ هدف‌ و خود هدف‌ بوسيله‌ انسان‌ آماده‌ مي شود و خداوند در سازندگي‌ مداخله‌ ندارد. هدفي‌ كه‌ بدست‌ خدا ساخته‌ مي شود مانند محصول‌ زراعت‌ و ثمره‌ درخت‌ كاري‌ است‌ كه‌ كار با انسان‌ است‌ و سازندگي‌ با خداوند متعال‌. دراين‌ آيه‌ خداوند به‌ انسان‌ دستورمي دهد كه‌ شما درخط‌ احسان‌ و خدمت‌ به‌ مردم‌ باشيد و پيدايش‌ محصول‌ را به خدا واگذار كنيد. به‌ مردم‌ احسان‌ كنيد و از خود و مردم‌ انتظاري‌ نداشته‌ باشيد. از خدا بخواهيد تا احسان‌ شما را زنده‌ كند به همين‌ مناسبت‌ در اين‌ آيه‌ دستور مي دهد كه‌ وجه‌ خود را به خدا تسليم‌ نموده‌ و خود به‌ مردم‌ احسان‌ كنيد در اين‌ صورت‌ غم‌ و غصه‌ نداشته‌ باشيد و از فوت‌ عمل‌ و هدف‌ خود نترسيد. بذر ايمان‌ و عمل‌ صالح‌ بكاريد و يقين‌ به‌ پيدايش‌ محصول‌ داشته‌ باشيد كه‌ خدا خلف‌ وعده‌ نمي‌ كند.**

**درآيات‌ 114 به‌ بعد مطالبي‌ در باره‌ شان‌ مساجد و كيفيت‌ عبادت‌ وتلاوت‌ كتاب‌ بيان‌ مي دارد كه‌ ما ابتدا اين‌ آيات‌ را ترجمه‌ مي كنيم‌ و بعدا" نكات‌ جالب‌ علمي‌ آن‌ را روشن‌ مي سازيم‌ مي‌ فرمايد:**

**چه‌ كسي‌ ظالم‌تر است‌ از كساني كه‌ مانع‌ ذكر خدا در مساجد مي شوند و در خرابي‌ آن‌ كوشش‌ مي كنند چنين‌ انسان هائي‌ حتما" با حالت‌ خوف‌ و وحشت‌ از سوء نيت‌ خود داخل‌ مسجد مي شوند. آنها در دنيا و آخرت‌ رسوا بوده‌ و به‌ عذاب‌ بزرگي‌ گرفتار مي شوند. مشرق‌ و مغرب‌ مال‌ خدا است‌ به‌ هرجا رو آوريد در آن جا خدااست.‌ خدا به همه‌ چيز آگاه‌ است‌. يهوديان‌ و مسيحيان‌ گفتند كه‌ خدا پسر دارد. خدا از زاد و ولد منزه‌ است.‌ آسمان ها و زمين ها مال‌ او است‌ و همه‌ تسليم‌ قدرت‌ او مي باشند، آسمان‌ و زمين‌ را بدون‌ سابقه‌ آفريد. هرگاه‌ چيزي‌ را بخواهد به‌ محض‌ اين كه‌ اراده‌ كند ساخته‌ مي شود .**

**در اين‌ چند آيه‌ ابتدا مي‌ فرمايد كه‌ ظالم‌ ترين‌ مردم‌ همان‌ كساني‌ هستند كه‌ مانع‌ يادآوري‌ خدا در مساجد مي شوند و سعي‌ دارند كه‌ آن‌ را خراب‌ كنند. مردم‌ را توجه ‌مي دهد كه‌ صورت‌ دين‌ بدون‌ محتوا مخالف‌ با نظر كفار و منافقين‌ نيست‌ بلكه‌ آنها سعي‌ دارند كه‌ هرچه‌ بهتر و بيشتر اين‌ قالب‌ بي‌ معني‌ را حفظ‌ كنند و آن‌ را تائيد و ترويج‌ نمايند. آنها مانع‌ وجود مساجد نيستند بلكه‌ سعي‌ دارند كه ‌مساجد با يك‌ مراسم‌ خشك‌ و خالي‌ مانند نماز و مراسم‌ حج‌ و يا احيانا" تبليغات‌ پوچ‌ بي‌ معني‌ مانند قرآن‌ خواني‌ بدون‌ مبارزه‌ با ظلم‌ برگذار شود و مساجد را از صورتي كه‌ در مردم‌ تحرك‌ و انقلاب‌ بوجود مي‌ آورد خالي‌ سازند. شكل‌ دين‌ كه‌ به صورت‌ مراسمي‌ از قبيل‌ حج‌ و نماز و روزه‌ زيارت‌ و دعا و قرائت‌ و امثال‌ آنها برگذار ميشود مانند قالبي‌ است‌ كه‌ محتوا و معناي‌ آن‌ معارف‌ و مطالبي‌ مي باشد كه‌ مردم‌ را در خط‌ تكامل‌ فردي‌ و اجتماعي‌ به سوي‌ زندگي‌ بهتر و تمدن‌ عالي تر نويد مي دهد وليكن‌ از حركت‌ خبري‌ نيست.‌ جامعه‌ بشريت‌ در راه‌ دين‌ مانند كارواني‌ هستند كه‌ هر روز بايستي‌ بيابان هاي‌ خشك‌ و بي‌خاصيت‌ را كه‌ همان‌ مراسم‌ خشك‌ و بي‌ معني‌ مي باشد پشت‌ سر انداخته‌ خود را در حالاتي‌ كه‌ در آن‌ آگاه تر و داناتر و زندگي‌ بهتر است‌ قرار دهند و هر روز زندگي‌ آنها بهتر**

**و كامل تر گردد.**

**ديني‌ كه‌ در مردم‌ تحرك‌ بوجود نياورد و آنها را از دايره‌ ظلم‌ و ستم‌ و سلطه‌ بيدادگران‌ به‌ پناه‌ امنيت‌ و عدالت‌ نكشاند مانند حبس‌ خانه‌ اي است‌ كه‌ مردم‌ را سال ها و ماه ها در خود خفه‌ و خاموش‌ نگاه‌ مي دارد و آنها را در دايره‌اي‌ كه‌ در آن‌ مانند جمادات‌ و نباتات‌ و حيوانات‌ هستند محبوس‌ مي كند از اين‌ رو در اين‌ آيه‌ شريفه‌ خداوند مي‌ فرمايد:**

**كفار و ستم كاران‌ مانع‌ وجود مساجد نيستند بلكه‌ مانع‌ ذكر نام‌ خدا در آن‌ مساجد ميشوند يعني‌ مانع ‌بيداري‌ و آگاهي‌ مردم‌ مي شوند. در ارتباط‌ با همين‌آيه‌ شريفه‌ خداوند مي‌ فرمايد: ذكر خدا منحصر به‌ مساجد نيست‌ بلكه‌ همه‌ جا مسجد هست‌ و هر جهتي‌ از جهات‌ مشرق‌ و مغرب‌ قبله‌ نماز و دعا مي باشد كه‌ مي توان‌ به‌ خدا توجه‌ پيدا كرد براساس‌ همين‌ آيه‌ انسانها مي توانند به هر جهتي‌ كه‌ بخواهند بايستند و نماز بخوانند وليكن‌ براي‌ اين كه‌ وحدت‌ در عبادات‌ بين‌ مسلمانان‌ محفوظ‌ بماند خداوند مسجدالحرام‌ را قبله‌ نماز قرار داده‌ كه‌ هر مسلماني‌ خود را مكلف‌ ميداند كه‌ در نماز به‌آن‌ طرف‌ رو آورد و اما براي‌ كساني كه‌ ميخواهند دائم‌ در نماز بوده‌ و به ياد خدا باشند همه‌ جا مسجد و همه‌ جا قبله‌ است‌ .**

**در آيه‌ 116 براي‌ رفع‌ انحصار لطف‌ و اراده‌ خدا به‌ شخص‌ معين‌ يهود و نصارا مورد نكوهش‌ قرار مي دهد. كه‌ آنها براي‌ خدا قائل‌ به وجود فرزند شده‌اند و گفته‌اند خداوند، عزير نبي‌ و عيسي‌ مسيح‌ را فرزند خود قرار داده‌ است‌ بلكه‌ آنها و آن چه‌ در آسمان‌ و زمين‌ است‌ بندگان‌ خدا هستند كه‌ همه‌ آنها در عبادات‌ به خدا توجه‌ دارند. اگر خدا فرزندي‌ داشته ‌باشد آن‌ فرزند خاصيت‌ خدائي‌ پيدا مي كند و از عبادات‌ آزاد مي گردد و لازم‌ مي شود كه‌ مردم‌ او را مانند خدا پرستش‌ كنند. خدا منزه‌ است‌ از اين كه‌ شباهت‌ با انسان ها داشته‌ و مانند آنها فرزندي‌ داشته‌ باشد .**

**آسمان‌ و زمين ها را بدون‌ نقشه‌ و بدون‌ سابقه‌ آفريده‌ است‌ تمامي‌ موجودات‌ عالم‌ مصنوعات‌ خدا مي باشند و به‌ اراده‌ او ساخته‌ شده‌اند. خداوند دراين‌ چند آيه‌ ارتباط‌ خود را به‌ مكان‌ معين‌ مانند مسجدها و يا انسان‌ معين‌ مانند پيغمبران‌ نفي‌ مي كند تا مبادا مردم‌ قطع‌ اميد نمايند و خيال‌ كنند كه‌ مبادا شخص‌ معيني‌ مانند پسر خدا و يا جاي‌ معيني‌ لطف‌ خدا را در انحصار خود قرار داده‌ و رابطه‌ مردم‌ را با خدا قطع‌ كند.**

**در آيه‌ 117 عده‌اي‌ از مردم‌ را به دليل‌ خواهش هاي‌ بي‌ جائي‌ كه‌ دارند مورد نكوهش‌ قرار مي دهد كه‌ آنها مي گويند چرا خداوند با ما سخن‌ نمي گويد و معجزه‌اي‌ بر دست‌ ما جاري‌ نمي كند. نمي دانند كه‌ خدا رابطه‌ خصوصي‌ با كسي‌ ندارد. پيغمبران‌ براساس‌ ايمان‌ و استعداد خود با خدا رابطه‌ پيدا مي كنند و خدا با آنها سخن‌ مي گويد. هركس‌ مانند آنها علم‌ و ايمان‌ پيدا كند در درجه‌ و مقام‌ آنها قرار مي گيرد.**

**در آيه‌ 118و 119 مي‌ فرمايد تو مسئول‌ جهنمي‌ شدن‌ اهل‌ جهنم‌ نيستي‌ . يهوديان‌ و**

**مسيحيان‌ هم‌ هرگز از تو راضي‌ نمي شوند مگر اين كه‌ از دين‌ و ملت‌ آنها پيروي‌ كني‌ و دين‌ خود را رهاسازي‌ . وظيفه‌ تو اين‌ است‌ كه‌ به‌ نيكوكاران‌ مژده‌ دهي‌ و بدكاران‌ را از عمل‌ گناه‌ بترساني‌ و در جواب‌ آنها بگوئي‌ كه‌ هدايت‌ خدا است‌ كه‌ درست‌ و مطابق‌ واقع‌ مي باشد نه‌ خواهش هاي‌ شما . هركس‌ دوست‌ دارد كه‌ از مهالك‌ دنيا و آخرت‌ نجات‌ پيدا كند از هدايت‌ خدا بهره‌مند شود. تو اي‌ پيغمبر، بدان‌ بعد از آن كه‌ به‌ حقيقت‌ دين‌ آگاه‌ شدي‌ و حكم‌ خدا را دانستي‌ اگر از هوی و هوس‌ اهل‌ كتاب‌ پيروي‌ كني‌ در ولايت‌ خدا نيستي‌ و خدا تو را ياري‌ نمي كند.**

**كساني‌ را كه‌ به‌ آنها علم‌ كتاب‌ داده‌ام‌ و از طريق‌ ايمان‌ آگاهي‌ به‌ كتاب‌ خدا پيدا كرده‌ اند با عمل‌ كردن‌ به‌ دستورات‌ خدا حق‌ كتاب‌ را ادا مي كنند آنها حقيقتا"به‌ كتاب‌ خدا ايمان‌ دارند كساني كه‌ كافر به‌ كتاب‌ خدا مي شوند زيان‌ كارند.**

**مطلب‌ جالب‌ و علمي‌ در اين‌ چند آيه‌ مربوط‌ به‌ عدم‌ مسئوليت‌ رسول‌ خدا از گمراهان‌ و اهل‌ جهنم‌ است‌ كه‌ خداوند به‌ پيغمبر اكرم‌ مي‌ فرمايد :**

**تو مسئول‌ هلاكت‌ كفار و جهنمي‌شدن‌ اهل‌جهنم‌ نيستي‌. در اين جا بايستي‌ بدانيم‌ كه‌ پيغمبران‌ برا ي‌ مردم‌ دو وظيفه‌ دارند زيرا مردم‌ در برابر دعوت‌ آنها به‌ دو قسمت‌ تقسيم‌ مي شوند :**

**اول‌ : هدايت‌ كساني كه‌ طالب‌ هدايتند**

**دوم‌ : اتمام‌ حجت‌ بر كساني كه‌ منكر دعوت‌ آنها شده‌ طالب‌ هدايت‌ نيستند.**

**پس‌ از انجام‌ وظيفه‌ خود نه‌ اهل‌ ايمان‌ را مجبور به‌ حركت‌ به سوي‌ بهشت‌ مي كنند و نه‌ اهل‌ كفر را مجبور به‌ حركت‌ به سوي‌ جهنم‌ . اگر آنها عامل‌ اجبار و حركت‌ به سوي‌ بهشت‌ و يا جهنم‌ بودند مردم‌ را اجبارا" به سوي‌ زندگي‌ بهشتي‌ حركت‌ مي دادند وليكن‌ خداوند مردم‌ را آزاد آفريده‌است‌. اين‌ آزادي‌ با اجبار منافات‌ دارد براساس‌ همين‌ آزادي‌ در اختيار حركت‌ به سوي‌ بهشت‌ و يا جهنم‌ ، انسان ها مسئول‌ عمل‌ خود مي‌ باشند زيرا راه‌ بهشت‌ راه‌ فهم‌ و شعور است.‌ نمي شود كسي‌ را بر فهم‌ و شعور مجبور كرد.**

**پيغمبران ‌فقط‌ هدايت‌ مي كنند تا مردم‌، روز قيامت‌ براي‌ گمراهي‌ خود عذري‌ نداشته‌ باشند.**

**در آيات‌ 121 و 122 بني‌اسرائيل‌ را متوجه‌ نعمت هائي‌ مي كند كه‌ به‌ آنها بخشيده‌ و آنها را بر مردمي‌ كه‌ معاصر آنها بوده‌اند فضيلت‌ داده‌ است‌ .**

**به‌ آنها هشدار مي دهد كه‌ قدر آن‌ نعمت‌ و فضيلت‌ را بدانند و آن‌ را براي‌ خود حفظ‌ كنند و بدانند كه‌ اين‌ نعمت‌ و فضيلت‌ مربوط‌ به‌ حسب‌ و نسب‌ آنها نبوده‌ بلكه‌ مربوط‌ به‌ ايمان‌ و عمل‌ صالح‌ است‌. حضرت‌ ابراهيم‌ خليل‌ و بسياري‌ از پيغمبران‌ اهل‌ ايمان‌ بوده‌اند كه‌ در دودمان‌ حضرت‌ ابراهيم‌ بوجود آمده‌اند. بني‌اسرائيل‌ اگر ميخواهند كه‌ اين‌ فضيلت‌ و نعمت‌ در خاندان‌ آنها محفوظ‌ باشد لازم‌ است‌ كه‌ در ايمان‌ و تقوا و عمل‌ صالح‌ كوشش‌ داشته‌ باشند و بدانند كه ‌روز قيامت‌ هيچ‌ انساني‌ از عمل‌ انسان‌ ديگري‌ بهره‌اي‌ نمي گيرد. هر انساني‌ به خود او مربوط‌ است‌ و روي‌ پاي‌ خود ايستاده ‌است‌. دين‌ و ايمان‌ و عمل‌ صالح‌ از پدران‌ به‌ فرزندان‌ به‌ ارث‌ نمي‌ رسد. هركس‌ نتيجه‌ عمل‌ خود را مي گيرد و از طريق‌ ايمان‌ و عمل‌ صالح‌ به خدا مربوط‌ مي شود و از نصرت‌ خدا بهره‌مند مي گردد .**

**دراين‌ آيات‌ خداوند همه‌ جا تبعيض‌ نژادي‌ را محكوم‌ مي كند و به‌ مردم‌ هشدار مي دهد كه‌ وراثت‌ ديني‌ مانند وراثت‌ مالي‌ نيست‌ كه‌ به دليل‌ ولادت‌ از پدر به‌ پسر برسد بلكه‌ دين‌ مانند علم‌ و سواد است‌ كه‌ هركس‌ بايد آن‌ را كسب‌ كند. در آيه‌ 124 به‌ بعد قسمتي‌ از داستان‌ حضرت‌ ابراهيم‌ و بناي‌ كعبه‌ را گزارش‌ مي دهد مي‌ فرمايد : خداوند ابراهيم‌ را با كلمات‌ و حوادثي‌ آزمايش‌ كرد پس‌ از آن كه‌ آزمايشات‌ كامل‌ شد وعده‌ داد كه‌ مي خواهد او را به‌ مقام‌ امامت‌ برساند. ابراهيم‌ عرضه‌ داشت‌ كه‌ آيا از فرزندان‌ من‌ هم‌ به اين‌ مقام‌ نائل‌ مي شوند خداوند فرمود عهد من‌ به‌ ستم كاران‌ نمي رسد .**

**بي‌ شك‌ پيغمبران‌ مانند ديگران‌ زندگي‌ خود را از صفر شروع‌ مي كنند آنها روز تولد مانند صفحه‌ كاغذ سفيدي‌ هستند كه‌ هيچ‌ نقش‌ و نگاري‌ و خط‌ و كتابتي‌ در آن‌ قابل‌ رويت‌ نيست‌ از ساعت‌ تولد مانند ديگران‌ بايستي‌ در مكتب‌ انسان ها و يا خداي‌ انسان ها درس هاي‌ طبيعت‌ را فرا گيرند تا به‌ رشد كامل‌ برسند سرعت‌ پيشرفت‌ پيغمبران‌ و سبقت‌ آنها از ديگران‌ مربوط‌ به‌ اختلاف‌ مكتب‌ و روش‌ تربيتي‌ است‌ كه‌ با ساير مردم‌ دارند. آنها از همان‌ روزي كه‌ فهم‌ و شعورشان‌ بيدار شده‌ و آمادگي‌ پيدا مي كنند كه‌ از محيط‌ زندگي‌ آگاه‌ شوند كلمه‌ خدا بر زبانشان‌ جاري‌ مي گردد.**

**براساس‌ علاقه‌ فطري‌ به‌ خدا مربوط‌ مي شوند و به سوي‌ او جهت‌ گيري‌ مي كنند و به سوي‌ او مي روند. خداوند متعال‌ عشق‌ و علاقه‌ آنها را بيشتر نسبت‌ به‌ خود پرورش‌ مي دهد و آنها را از طريق‌ تكامل‌ فكري‌ و عقلي‌ به سوي‌ خود بالا مي برد حضرت‌ ابراهيم‌ از جمله‌ پيغمبراني‌ است‌ كه‌ زندگي‌ خود را از صفر شروع‌ كرده‌ به سوي‌ خدا بالا رفته‌ است‌ تا روزي كه‌ به‌ كمال‌ مطلوب‌ رسيده‌ است‌ .**

**روش‌ تربيت‌ خداوندمتعال‌ در اين‌ آيه‌ با كلمه‌ ابتلا شروع‌ مي شود. ابتلا به‌ معناي‌ آزمايش‌ انسان‌ از طريق‌ برخورد به حوادث‌ طبيعي‌ و انساني‌ است‌ تا براي‌ نجات‌ از اين‌ حوادث‌ پناهندگي‌ او به خود و يا انسانها و يا طبيعت‌ و يا خداي‌ انسانها معلوم‌ گردد و تا انسان‌ در اين‌ پناهندگي‌ پناگاه‌ واقعي‌ خود را بدست‌ آورد او را براي‌ ربوبيت‌ و الوهيت‌ خود انتخاب‌ نمايد. خداوند متعال‌ انسان‌ را از طريق‌ خلقت‌ و فطرت‌ به‌ طبيعت‌ مربوط مي سازد تا در اين‌ ارتباط‌ از خواص‌ طبيعت‌ و صنايع‌ خدا آگاه‌ شده‌ براي‌ استفاده‌ بيشتر از منابع‌ طبيعي‌ و نجات‌ از حوادث‌ جهت‌ خود را انتخاب‌ كند. خداوند از طريق‌ حواس‌ پنج‌گانه‌ انسان‌ را به‌تمام‌ هستي ها آشنا ساخته‌ و با نيروي‌ عقل‌ و انديشه‌ او را به خود و لطائف‌ ماوراء طبيعت‌ مربوط‌ مي سازد ابتلاي‌ انسان‌ به‌ غذاها و سرما و گرماها و درشتي‌ و نرمي ها و شكلها و رنگ ها و شنيدني ها و بوئيدني ها و ارتباط‌ همه‌ اين ها با يكديگر و با خداي‌ عالم‌ همه‌ و همه‌ براي‌ اين‌ است‌ كه‌ انسان‌ معلوماتي‌ بدست‌ آورد و خط‌ سير خود را به سوي‌ خدا انتخاب‌ نمايد. حضرت‌ ابراهيم‌ خليل‌ براساس‌ شرايطي‌ كه‌ در محيط‌ زندگي‌ براي‌ او بوجود آمده‌ بود در كودكي‌ از پدرمحروم‌ شده‌ به‌ خشونت‌ ناپدري‌ مبتلا گرديده ‌و هم ‌از طريق‌ پيشگوئي‌ ستاره‌ شناسان‌ به ظهور يك‌ انسان‌ مبارز و شجاع‌ تحت‌ تعقيب‌ حكومت‌ قرار گرفته‌ موجباتي‌ فراهم‌ شده‌ كه‌ بوسيله‌ مادر از جامعه‌ ضد بشريت‌ و انسانيت‌ بكوه ها و بيابان ها رانده‌ شود تا شايد در آن جا بتواند بهتر و بيشتر به‌ خداي‌ خود مربوط‌ گردد. از اين‌ رو آنگاه‌ كه‌ توانست‌ چشم‌ خود را باز نموده‌ طبيعت‌ را برهنه‌ و عريان‌ ببيند و در حالاتي كه‌ فارغ‌ از سر و صداهاي‌ انسان ها و مزاحمت‌ آنها باشد طبيعت‌ را مشاهده‌ نمايد در اين‌ حالات‌ تنهائي‌ كه‌ ظاهرا" در كوهستان ها به سر برده‌است‌. تفكر در مسائل‌ توحيد و رابطه ‌با خداي‌ خود را از همين‌ دوران‌ كودكي‌ و تنهائي‌ شروع‌ كرده‌ تا به‌ مقام‌ نبوت‌ و امامت‌ رسيده‌ است‌ . در يك‌ حديثي‌ از كتاب‌ كافي‌ امام‌ عليه‌ السلام‌ مراتب‌ تكامل‌ حضرت‌ ابراهيم‌ را شرح‌ مي دهد مي‌ فرمايد :**

**از دوران‌ زندگي‌ خداوند ابراهيم‌ را به‌ مقام‌ بندگي‌ اختيار كرد و بعد از چندي‌ او را به‌ مقام‌ نبوت‌ بالا برد و بعد از مقام‌ نبوت‌ او را به‌ نشان‌ رسالت‌ مفتخر ساخت‌ و بعد مقام‌ رسالت‌ او را به‌ مقام‌ خليليت‌ امتياز بخشيد و بعد از نشان‌ خليليت‌ او را به‌ مقام‌ امامت‌ رسانيد و چون‌ ابراهيم‌ مقام‌ امامت‌ را مقامي‌ شامخ‌ و بالا دانست‌ آن‌ را براي‌ فرزندان‌ خود تقاضا كرد.**

**خداوند فرمود : عهد امامت‌ من‌ به‌ ظالم‌ نمي رسد .**

**در اين‌ حديث‌ شريف‌ امام‌ عليه‌ السلام‌ مراتب‌ ايمان‌ و درجات‌ علمي‌ و انساني‌ حضرت‌ ابراهيم‌ خليل ‌را شرح‌ مي دهد كه ‌اصول ‌آن‌ درجات‌ و مراتب‌ در اين‌ آيه‌ شريفه‌ بيان‌ شده‌. خداوند ابراهيم‌ را در اثر ابتلاي‌ به‌ كلماتي‌ به‌ مقام ‌امامت‌ بالا برده‌ است‌. منظور از كلمات‌ كه‌ پايه‌ ارتقاء حضرت‌ ابراهيم‌ به‌ مراتب‌ عاليه‌ بوده‌ حوادث‌ و مصيبت هائي‌ است‌ كه‌ حضرت‌ ابراهيم‌ به‌ آن‌ مبتلا شده‌ و مايه‌ ترقي‌ و تعالي‌ او گرديده‌ است‌. اولين‌ حادثه‌ ابراهيم‌ خليل‌ حادثه‌ انزوا و كناره‌ گيري‌ او از خانواده‌ و اهل‌ وطن‌ بوده‌ كه‌ ظاهرا" از طفوليت‌ تا جواني‌ طول‌ كشيده‌ است‌ در اين‌ دوران‌ از طريق‌ تفكر و مطالعه‌ درآيات‌ طبيعت‌ با خدا انس‌ و آشنائي‌ پيدا كرده‌ در اين‌ دوران‌ كه‌ ظاهرا" با طايفه‌ ستاره‌پرست‌ و ماه‌ و خورشيد پرستان‌ روبرو شده‌ با استدلال‌ به‌ افول‌ و غروب‌ ماه‌ و خورشيد ربوبيت‌ آنها را ابطال‌ نموده‌ و بناگاه‌ فرموده‌ است‌ :**

**اني‌ وجهت‌ وجهي‌ للذي‌ فطرالسماوات‌ والارض‌**

**از مرام‌ شرك‌ و كفر برگشته‌ به خداي‌ خود رو آورده‌ و به نشان‌ بندگي‌ مفتخر شده‌ است‌ .**

**نشان‌ بندگي‌ در اين‌ حديث‌ غير از بندگي‌ معمولي‌ است‌ كه‌ تمامي‌ خلق‌ خدا را بنده‌ خدا مي نامند. منظور از اين‌ بندگي‌ اختيار خدا به‌ ربوبيت‌ و الوهيت‌ و خروج‌ از دايره‌ اطاعت‌ خود و تمامي‌ بندگان‌ مي باشد. ابراهيم‌ در برخورد به‌ ستاره‌ پرستان‌ و خورشيد و ماه‌ پرستان‌ از خود تمامي‌ اقسام‌ داخلي‌ و خارجي‌ شرك‌ را نفي‌ كرد و با اظهار جمله‌: اني‌ وجهت‌ به خدا رو آورد. درهمين‌ جا به‌ نشان‌ بندگي‌خدا مفتخر گرديد زيرا تا زماني كه‌ كسي‌ از خود نفي‌ شرك‌ ننمايد و خدا را به‌ ربوبيت‌ انتخاب‌ نكند به‌ عبوديت‌ و نبوت‌ و رسالت‌ نمي رسد. مرحله‌ نبوت‌ و رسالت‌ بعد از مرحله‌ بندگي‌ آغاز مي گردد. ابتلاء حضرت‌ابراهيم‌ به‌ مشركين‌ و خروج‌ از دايره‌ اطاعت‌ آنان‌ اولين‌ كلمه‌اي‌ بود كه‌ به‌ آن‌ امتحان‌ شده‌ از دايره‌ حاكميت‌ محيط‌ زندگي‌ انسان ها خود را خارج‌ كرده‌ و به‌ دايره‌ ولايت‌ خدا وارد شده‌ و در اين‌ دايره‌ به‌ نشان‌ بندگي‌ مفتخر گرديده‌ و نظر به‌ اين كه‌ ظهور بندگي‌ در اطاعت‌ است‌ و اطاعت،‌ دستور و فرمان‌ لازم‌ دارد از خداوند متعال‌ تقاضا نموده‌ كه‌ به‌ او دستور بدهد چه‌ كارهائي‌ محبوب‌ و يا مبغوض‌ او است‌. در اين‌ تقاضا تحت‌ تعليم‌ خداوندمتعال‌ واقع‌ شده‌ كه‌ از اين‌ حالت‌ تعبير به‌ نبوت‌ مي شود. پس‌ بعد از بندگي‌ به‌ نشان‌ نبوت‌ مفتخر گرديده‌ است‌ .**

**نبوت‌ حالتي‌ است‌ كه‌ انسان‌ براثر صفاي‌ قلب‌ و خلوص‌ نيت‌ با خدا رابطه‌ پيدا مي كند و در اين‌ رابطه‌ به‌ اخلاق‌ فاضله‌ و صفات‌ حسنه‌ آشنا مي گردد. به خوبي ها و بدي ها آگاه‌ مي شود از بدي ها هجرت‌ مي كند و به خوبي ها رو مي‌آورد. به‌ تزكيه‌ نفس‌ مشغول‌ مي گردد و در اين‌ رابطه‌ حالت‌ نبوت‌ براي‌ او حاصل‌ مي گردد.**

**دراين‌ حال‌ از درون‌ به همه‌ چيز آگاه‌ مي شود. خداوند در معرفي‌ اين‌ حالت در سوره‌ شمس‌ مي‌ فرمايد:**

**كه‌ خدا نفس‌ انسان‌ را مهندسي‌ فرمود بدي ها و خوبي ها را به‌ او اعلام‌ كرد تا خود را تزكيه‌ نمايد و رستگاري‌ پيدا كند .**

**حالت‌ سوم‌ حضرت‌ ابراهيم‌خليل‌ آن‌ زماني‌ است‌ كه‌ به‌ نشان‌ رسالت‌ مفتخر مي گردد و ماموريت‌ اجتماعي‌ پيدا مي كند. در اين‌ حالات‌ هم‌ با كلماتي‌ آزمايش‌ شد و امتحان‌ داد و آن‌ كلمات‌ حوادثي‌ بود كه‌ در دوران‌ نبوت‌ و رسالت‌ پيدا كرد. از بيابان ها و غارهاي‌ كوه ها و روستاهائي‌ كه‌ درآنجا زندگي‌ مي كرد حالت‌ هجرت‌ به سوي‌ خدا در او پيدا شد. به ‌گمراهي‌ و ضلالت‌ مردم‌ آگاهي‌ كامل‌ پيدا كرد. مشاهده‌ كرد كه‌ مردم‌ در اثر انحراف‌ از خداپرستي‌ به‌ بت‌پرستي‌ گرائيده‌ و در استثمار جباران‌ زمان‌ قرار گرفته‌اند. از روستاها به شهر بابل‌ مركز سلطنت‌ نمرود وارد شد در جمع‌ خويشاوندان‌ خود قرار گرفت. ‌در اولين‌ برخورد با اقوام ‌نا پدري‌ خود آذر را ديد كه‌ بت‌ مي تراشد و بت‌پرستي ‌مي كند و براي ‌رواج‌ بازار بت‌پرستي ‌و بت‌سازي‌ مردم‌ را به‌ بت‌پرستي ‌تشويق‌ مي نمايد . ابراهيم‌ در اولين ‌مرتبه ‌ناپدري‌ خود آذر را بر بت ‌پرستي‌ و بت ‌سازي‌ نكوهش‌ كرد و گفت‌ چرا چيزي ‌را مي پرستي‌ كه‌ نمي‌ بيند و نمي شنود و نه‌ براي‌ تو فايده ‌دارد. بت ها را رها كن‌ و خدائي‌ را پرستش‌ نما كه ‌تو را و تمامي‌ موجودات‌ را آفريده‌ است‌. صداي‌ دعوت‌ ابراهيم‌ و مبارزه‌ او با بت ها در شهر پيچيده‌ و مردم‌ دانستند كه‌ يك‌ جواني‌ به نام‌ ابراهيم‌ آنها را بر بت‌ پرستي‌ نكوهش‌ مي كند. تعجب‌ كردند كه‌ چرا يك‌ جواني‌ با يك‌ امتي‌ مخالفت‌ مي كند و روش‌ آنها را تخطئه‌ مي نمايد. مبارزه‌ به‌ آن جا كشيد كه‌ نمرود و تمامي‌ افراد او آتشي‌ روشن‌ كردند و ابراهيم‌ را در ميان‌ آتش‌ انداختند تا معلوم‌ دارند كه‌ خداي‌ ابراهيم‌ با ابراهيم‌ چه‌ مي كند و چگونه ‌او را از آتش‌ نجات‌ مي دهد مبتلا شدن‌ حضرت‌ ابراهيم‌ به‌ آزار و اذيت‌ مردم‌ و افتادن‌ به‌ آتش‌ كلمه‌ ديگري‌ بود كه‌ به‌ آن‌ مبتلا شد و درست‌ از امتحان‌ درآمد. براي‌ اين‌ عذاب‌ از آتش‌ فرار نكرد و از نمرود و بت‌ پرستان‌ پوزش‌ نخواست‌. به‌ كسي‌ جز خدا پناهنده‌ نشد كه‌ فقط‌ ايمان‌ داشت‌ كه‌ خدا اگر بخواهد او را حفظ‌ مي كند .**

**كلمه‌ سوم ‌تبعيد حضرت‌ ابراهيم‌ از وطن‌ به سوي‌ مصر و كنعان‌ به همراه‌ ساره‌ بود. پس‌ از آن كه‌ ابراهيم‌ از آتش‌ نمرود نجات‌ پيدا كرد بي‌ نهايت‌ مورد توجه‌ مردم‌ واقع‌ شد. نمرود كه‌ در بالاي‌ قصر سوخته‌شدن‌ ابراهيم‌ را تماشا مي كرد و مشاهده‌ كرد كه‌ آتش‌ در ابراهيم‌ اثر نمي گذارد و ابراهيم‌ آزادانه‌ در ميان‌ آتش‌ حركت‌ مي كند مي‌نشيند و مي‌ خوابد. گفت‌ هر كس‌ خدائي‌ مي خواهد، خداي‌ ابراهيم‌ را انتخاب‌ كند. از آتش‌ به ‌سلامتي‌ خارج‌ شد و محبوبيت‌ عجيبي‌ پيدا كرد. نمرود و نمروديان‌ نتوانستند ابراهيم‌ را در آن‌ شهرت‌ و محبوبيت‌ مشاهده‌ كنند تصميم‌ گرفتند كه‌ او را از شهر بابل‌ به سوي‌ شامات‌ و فلسطين‌ تبعيد نمايند ابراهيم‌ را احضار كردند و گفتند كه‌ بايستي‌ مال‌ و ثروت‌ خود را رها كرده‌ از بابل‌ اخراج‌ شوي‌ ابراهيم‌ به‌ آنها گفت‌ شما كه‌ مال‌ و ثروت‌ من‌ را مي گيريد. عمر و جواني‌ مرا به‌ من‌ برگردانيد زيرا من‌ عمر جواني‌ خود را صرف‌ كرده‌ام‌ كه‌ مالي‌ اندوخته‌ام‌ آنها در جواب‌ ابراهيم‌ عاجز شدند و از ضبط‌ مال‌ او صرف‌ نظر كردند. ابراهيم‌ مال‌ و عيال‌ خود را برداشت‌ به سوي‌ شامات‌ و حوالي‌ درياي‌ مديترانه‌ كه‌ در اختيار فراعنه‌ مصر بوده ‌است‌ حركت‌ كرد .**

**اموال‌ ابراهيم‌ را در مرز ورود به‌ كشور فرعون‌ بررسي‌ كردند و با صندوقي‌ روبرو شدند كه‌ ابراهيم‌ مانع‌ باز شدن‌ در صندوق‌ گرديد و گفت‌ مرا با اين‌ صندوق‌ نزد فرعون‌ بفرستيد ابراهيم‌ را بعد از ورود به‌ آن‌ سرزمين‌ نزد فرعون‌ مصر بردند. ابراهيم‌ همسر خود ساره‌ را در ميان‌ صندوقي‌ گذاشته‌ بود تا از دست‌ برد متجاوز محفوظ‌ بماند ابراهيم‌ دانست‌ كه‌ فرعون‌ در صندوق‌ را باز مي كند و ممكن‌ است‌ فريفته‌ ساره‌ شود و جان‌ ابراهيم‌ هم‌ در معرض‌ خطر قرار گيرد فكر كرد كه‌ بهتر است‌ ساره‌ را به‌ عنوان‌ خواهر خود معرفي‌ كند تا ببيند چه‌ مي شود هنگام‌ ورود به‌ فرعون‌ مصر و باز شدن‌ در صندوق‌ و آگاهي‌ فرعون‌ از اين كه‌ او خواهر ابراهيم‌ است‌ دست‌ برد كه‌ ساره‌ را به حرم‌ سرا بفرستد دستش‌ خشك‌ شد به‌ ابراهيم‌ گفت‌ كه‌ دست‌ مرا چه‌ شده‌است‌ ابراهيم‌ جواب‌ داد كه‌ چون‌ خواستي‌ به ناموس‌ خيانت‌ كني‌ دستت‌ خشك‌ شده‌ است‌ اگر از گناه‌ خود توبه‌ كني‌ به حال‌ اول‌ برمي گردد. فرعون‌ از تصميم‌ خود منصرف‌ شد و دستش‌ آزاد گرديد وليكن‌ باز طاقت‌ نياورد و دست‌ درازي‌ كرد و در اين‌ مرتبه‌ هم‌ دستش‌ خشك‌ شد دراين جا ابراهيم‌ گفت‌ اين‌ خانم‌ همسر من‌ است‌ نه‌ خواهر من.‌ در اين‌ مرتبه‌ هم‌ اگر منصرف‌ شوي‌ دستت‌ خوب‌ مي شود وليكن‌ براي‌ مرتبه‌ سوم‌ اگر تصميم‌ بگيري‌ كه‌ تجاوز كني‌ دستت‌ براي‌ هميشه‌ خشك‌ مي ماند و خوب‌ نمي شود. فرعون‌ دانست‌ كه‌ اين‌ مرد با خدا رابطه‌ دارد از تصميم‌ خود براي‌ هميشه‌ منصرف‌ شد و علاوه‌ كنيزي‌ هم‌ به‌ نام‌ هاجر به‌ ساره‌ بخشيد و ابراهيم‌ را در مملكت‌ آزاد گذاشت‌ تا هرجا مي‌ خواهد سكونت‌ اختيار كند. ابراهيم‌ سرزمين‌ فلسطين‌ و كنعان‌ را براي‌ سكونت‌ اختيار كرد و به دامداري‌ وكشاورزي‌ مشغول‌ شد. ابتلاي‌ ابراهيم‌ به‌ فرعون‌ و گرفتاري‌ ناموسي‌ او بعد از تبعيد و غربت‌ و توكل‌ او به‌ خدا در اين‌ مسائل‌ كلمات‌ ديگري‌ بود كه‌ خداوند ابراهيم‌ را با آن‌ آزمايش‌ كرد. ابراهيم‌ در سرزمين‌ فلسطين‌ و شامات‌ به دامداري‌ مشغول‌ شد و گوسفندان‌ زيادي‌ توليد كرد تا جائي كه‌ در كثرت‌ ثروت‌ و گوسفندان‌ شهرت‌ پيدا كرد. در اين‌ كثرت‌ گوسفند و ثروت‌ آزمايش‌ ديگري‌ براي‌ او پيش‌ آمد كه‌ چگونه‌ براي‌ درك‌ لذت‌ نام‌ خدا و معرفت‌ او از مال‌ و ثروت‌ مي گذرد و خدا در نزد او از ثروت‌ دنيا محبوب تر است.‌ صبح گاهي‌ بود بين‌ طلوعين‌ در فضاي‌ آرامش‌ بخش‌ بيابان‌ و هواي‌ روح‌ بخش‌ صبح گاهي‌ در حال‌ جذبه‌ و عشق‌ به‌ خداوند متعال‌ به ناگاه‌ صداي‌ فرشتگان‌ در كنار افق‌ به‌ تسبيح‌ و ذكر خدا طنين‌ انداخت.‌ صداي‌ روح‌ بخش‌ فرشته‌گان‌ با جذبات‌ روحي‌ ابراهيم‌ توام‌ شد. به شوق‌ و اشتياق‌ ابراهيم‌ شدت‌ بخشيد فرشتگان‌ مي گفتند: سبوح‌ قدوس‌ رب‌ الملائكه‌ والروح‌. ابراهيم‌ كه‌ در شدت‌ جذبه‌ قرار گرفته‌ بود صدا زد تو كيستي‌ كه‌ صداي‌ محبوب‌ مرا به‌ عظمت‌ يادآوري‌ مي كني‌ اگر مرتبه‌ ديگري‌ اين‌ سخن‌ را بر زبان‌ جاري‌ كني‌ تمامي‌ ثروت‌ خود را به‌ تو مي‌ بخشم.‌ در اين‌ بخشش‌ مال‌ در ارتباط‌ با خدا به‌ لقب‌ خليل‌ مفتخر شد و شايد هم‌ پيدايش‌ اين‌ لقب‌ در زماني‌ بود كه‌ يگانه‌ فرزند خود اسماعيل‌ را از سرزمين‌ پر بركت‌ و امن‌ امان‌ فلسطين‌ به‌ سرزمين‌ خشك‌ و بي‌ آب‌ و علف‌ حرم‌ منتقل‌ كرد .**

**كلمه‌ چهارم‌ فراق‌ فرزندش‌ اسماعيل‌ پس‌ از اين كه‌ فرعون‌ مصر هاجر را به ساره‌ بخشيد. ساره‌ نيز هاجر را به شوهرش‌ ابراهيم‌ بخشيد هاجر حامله‌ شد و فرزندي‌ به‌ دنيا آورد كه‌ ابراهيم‌ نام‌ او را اسماعيل‌ گذاشت.‌ ابراهيم‌ بسيار خوشحال‌ شد از اين كه‌ در اواخر عمر داراي‌ فرزندي‌ شده‌ است.‌ گاه‌ گاهي‌ نسبت‌ به‌ فرزندش‌ اظهار علاقه‌ مي كرد و او را روي‌ زانوي‌ خود مي‌ نشاند. و مي‌بوسيد ساره‌ مشاهده‌ كرد كه‌ هاجر به خاطر فرزندي‌ كه‌ براي‌ ابراهيم‌ آورده‌ است‌ شايد در آينده‌ محبوبيت‌ بيشتري‌ بدست‌ آورد نتوانست‌ علاقه‌ شوهر خود را به‌ زن‌ ديگر و فرزند او تحمل‌ كند و از طرفي‌ چون‌ مالك‌ هاجر بود و خود هاجر را به ابراهيم‌ بخشيده‌ بود تا اندازه‌اي‌ به خود حق‌ مي داد كه‌ هاجر را از خود دور سازد و از رنج‌ رواني‌ برهد.**

**به‌ ابراهيم‌ گفت‌ كه‌ بايستي‌ هاجر را به جاي‌ ديگر ببري‌ و او را از من‌ دور سازي‌ و كمتر به ‌او**

**ارتباط‌ پيدا كني‌ و شايد هم‌ رابطه‌ ابراهيم‌ را با هاجر و فرزند او تحريم‌ كرد. ابراهيم‌ از نظر حقوقي‌ چاره‌اي‌ بجز اطاعت‌ ساره‌ نداشت‌ زيرا ساره‌ مالك‌ هاجر بود و ساره‌ حق‌ داشت‌ كه‌ در باره‌ او هر جور كه‌ بخواهد مداخله‌ كند هرچند كه‌ از نظر اخلاقي‌ وظيفه‌ داشت‌ كه‌ نسبت‌ به‌ او محبت‌ داشته‌ باشد و ديگر اين‌ كه‌ ساره‌ يگانه‌ همسر ابراهيم‌ با او كفويت‌ و يگانگي‌ داشت‌ و يك‌ همسر كامل‌ كه‌ شش‌ دانگي‌ خود را در اختيار شوهر مي گذارد مالك‌ زندگي‌ مي شود پس‌ شوهر و زندگي‌ مال‌ ساره‌ بود، هاجر كنيزي‌ بيشتر نبود. براي‌ رعايت‌ حق‌ همسرش‌ ساره‌ خود را موظف‌ دانست‌ كه‌ هاجر را از او جدا سازد و از طرفي‌ حق‌ نداشت‌ كه ‌براي‌ هاجر زندگي‌ مستقلي‌ ترتيب‌ دهد زيرا زندگي‌ و حق‌ همسري‌ مال‌ ساره‌ بود كه‌ او كسي‌ را شريك‌ زندگي‌ خود نمي كند از اين‌ رو فكر مي كرد كه‌ اين‌ مادر و فرزند را كجا ببرد و بدست‌ چه‌ كسي‌ بسپارد. به يادش‌ آمد كه‌ خداوند متعال‌ پناهگاهي‌ به نام‌ حرم‌ امن‌ و امان‌ در عالم‌ بوجود آورده‌ كه‌ هركس‌ به‌ آن جا پناه‌ ببرد در حمايت‌ خدا قرار مي گيرد و از شرور و آفات‌ ايمن‌ و محفوظ‌ است‌ به خود گفت‌ بهتر اين‌ است‌ كه‌ اين‌ مادر و فرزند را در آن‌ سرزمين‌ به‌ خدا بسپارم‌ . كفيلي‌ و وكيلي‌ بهتر از خدا كجا پيدا مي شود با اين‌ فكر مادرو فرزند را برداشت‌ به‌ سرزمين‌ مكه‌ رهسپار شد و آنها را به خانه‌ امن‌ و امان‌ خدا سپرد. مادر و فرزند شير خوار را در آن‌ سرزمين‌ خشك‌ بي‌آب‌ و علف‌ گذاشت‌ و سر به‌ جانب‌ آسمان‌ بلند كرد كه‌ اي‌ خدا فرزند خود را در اين‌ سرزمين‌ خشك‌ بي‌ آب‌ علف‌ نزديك‌ مسجدالحرام‌ به‌ تو سپردم‌ تو اي‌ خدا دلهاي‌ بندگان‌ خود را به سوي‌ آنها متمايل‌ كن‌ از ميوه‌ها و ثمرات‌ روزي‌ آنها را برسان‌ .**

**سرزمين‌ حرم‌ در آن‌ روزگار خانه‌ و آبادي‌ نداشت‌ فقط‌ آثار خانه‌ خدا كه ‌بوسيله‌ آدم‌ يا پيغمبران‌ بعد ساخته‌ شده‌ بود در آنجا باقي‌ بود كه‌ بعد از طوفان‌ نوح‌ خراب‌ شده‌ كسي‌ آن‌ را تعميرنكرده‌ بودابراهيم‌ مادر و فرزند رادرآن‌ بيابان‌ به‌ خداسپردو به‌ طرف‌ ساره‌برگشت‌ هاجر كه‌ تنهائي‌ خود و فرزند خود را مشاهده‌ كرد و بچه‌ خود را ديد كه‌از تشنه‌گي‌ مشرف‌ به‌ هلاكت‌ ميشود تا جائي‌ كه‌ طاقت‌ گريستن‌ ندارد بي‌ طاقت‌ شد و براي‌ تهيه‌ آب‌ به‌ روي‌ كوه‌ ها دويد كه‌ شايد در آن‌ اطراف‌ انساني‌ و يا آبادي‌ اي‌ مشاهده‌ كند و براي‌ بچه‌ خود آبي‌ تهيه‌ نمايد از روي‌ كوه‌ صفا به‌ كوه‌ مروه‌ دويد و باز از آنجا به‌ طرف‌ صفا برگشت‌ رفت‌ و برگشت‌ او به‌ اين‌ منظور بود كه‌ از بچه‌ خود دور نشود و از حال‌ او غافل‌ نماند در هر مرتبه‌اي‌ كه‌ از مروه‌ به‌ صفا برميگشت‌ از حال‌ بچه‌ آگاهي‌ پيداميكرد و اين‌ رفت‌ و برگشت‌ تا هفت‌ مرتبه‌ تكرار شد از تلاش‌ و كوشش‌ خود مايوس‌ شد و دانست‌ كه‌ در آن‌ حدودآب‌ و آبادي‌ وجود ندارد از روي‌ كوه‌ صفا به‌ طرف‌ فرزند خود كنار ديوار خانه‌ خدا آمد و ديد كه‌ براي‌ بچه‌اش‌ آب‌ از زمين‌ جوشيده‌ است‌ از آب‌ چشمه‌ آشاميد شير در پستانش‌ جاري‌ شد طفل‌ خود را شير داد كمي‌ آرامش‌ قلبي‌ پيدا كرد و اضطراب‌ او فرو نشست‌ كنار چشمه‌ نشست‌ و بچه‌ خود را بغل‌ گرفت‌ و به‌آينده‌ خود مي انديشيد با خدا زمزمه‌ مي كرد و درحال‌ دعا و نيايش‌ بود كه‌ عاقبت‌ كار او و كودكش‌ به‌ كجا منتهي‌ مي شود چشمه‌ آب‌ كه‌ ظاهر شد پرندگان‌ را به طرف‌ خود جلب‌ كرد گوسفند داران‌ اطراف‌ بيابان‌ كه‌ پرندگان‌ را به‌ جهت‌ معين‌ در پرواز ديدند دانستند كه‌ پرندگان‌ به‌ دنبال‌ آب‌ ميروند به‌ دنبال‌ آنها حركت‌ كردند تا كنار چشمه‌ آب‌ رسيدند زني‌ را با كودكي‌ كنار چشمه‌ آب‌ ديدند از او خواهش‌ كردند كه‌ به‌ آنها اجازه‌ دهد از آب‌ چشمه‌ استفاده‌ كنند و از محصول‌ گوسفندان‌ شيرو پنير و گوشت‌ در اختيار او قرار دهند. كنار چشمه‌ اردوئي‌ بپا كردند انسان ها جمع‌ شدند. بين‌ آنها و هاجر انس‌ و آشنائي‌ بوجود آمد كودك‌ و مادر او را تقديس‌ كردند و دانستند كه‌ آنها محبوب‌ خدا هستند از اين كه‌ خداوند در آن‌ سرزمين‌ خشك‌ براي‌ آنها آب‌ گوارا بوجود آورده‌ است‌ .**

**اسماعيل‌ و مادرش‌ در سرزمين‌ حرم‌ زندگي‌ خود را آغاز كردند و در ميان‌ قبيله‌ جر هم‌ كه‌ به دور آنها جمع‌ شده‌ بودند محبوبيت‌ عجيبي‌ بدست‌ آوردند و مخصوصا" پس‌ از آگاهي‌ به‌ زندگي‌ هاجر و ابراهيم‌ دانستند كه‌ آنها خانواده‌ محبوب‌ خدا هستند. ابراهيم‌ گاه‌ بي‌ گاهي‌ به‌ سرزمين‌ حرم‌ مسافرت‌ مي كرد و از فرزندش‌ اسماعيل‌ و هاجر خبر مي گرفت‌ و مشاهده‌ مي كرد كه‌ چگونه‌ دعاي‌ او مستجاب‌ شده‌ اسماعيل‌ و هاجرمحبوبيت‌ پيدا كرده‌اند و مردم‌ كنار آنها جمع‌ شده‌اند .**

**كم‌ كم‌ اسماعيل‌ به حد بلوغ‌ رسيد و براي‌ انتخاب‌ همسر آمادگي‌ پيدا كرد. در اين‌ دوران‌ بود كه‌ داستان‌ ذبح‌ اسماعيل‌ به وجود آمد و ابراهيم‌ ماموريت‌ پيدا كرد كه‌ اسماعيل‌ را در مني‌ قرباني‌ كند و اين‌ ماموريت‌ ابتلاي‌ پنجم‌ بود كه‌ خداوند ابراهيم‌ را به‌ آن‌ مبتلا نمود و بعد از اين‌ ابتلاء به‌ نشان‌ امامت‌ مفتخر گرديد. ابراهيم‌ بعد از ورود به‌ مسجدالحرام‌ كه‌ يگانه‌ پسر خود را در حال‌ بلوغ‌ ديد مشاهده‌ كرد كه‌ مي تواند با او مراسم‌ حج‌ را بجا آورد روز هشتم‌ ذيحجه‌ احرام‌ بستند بطرف‌ عرفات‌ و از آن جا به طرف‌ مشعر حركت‌ كردند شب‌ نهم‌ و دهم‌ در خواب‌ ديد كه‌ بايد يگانه‌ پسر خود را در راه‌ خدا قرباني‌ كند خواب ها تكرار شد دانست‌ كه‌ ماموريت‌ پيدا كرده‌ است‌ فردا هنگام‌ طلوع‌ صبح‌ كه‌ به سوي‌ مني‌ حركت‌ كرد خواب‌ خود را با اسماعيل‌ در ميان‌ گذاشت‌ و گفت‌ كه‌ من‌ ماموريت‌ پيدا كردم‌ كه‌ تو را در راه‌ خدا قرباني‌ كنم‌ . نظر تو در اين‌ ماموريت‌ چيست‌ پسر بلافاصله‌ تسليم‌ امر خدا شد و اظهار داشت‌ كه‌ حاضر است‌ در راه‌ خدا قرباني‌ شود پدر و پسر تسليم‌ امر خدا شدند اين‌ آخرين‌ امتحاني‌ بود كه‌ خداوند ابراهيم‌ را به‌ آن‌ آزمايش‌ كرد. ثابت‌ شده‌ چگونه‌ ابراهيم‌ حاضر مي شود ثمره‌ زندگي‌ خود را در راه‌ خدا تقديم‌ كند. پس‌ از انجام‌ آخرين‌ آزمايش‌ به‌ نشان‌ امامت‌ مفتخر شد و خداوند فرمود:**

**اني‌ جاعلك‌ للناس‌ اماما"**

**امامت‌ آخرين‌ نشان‌ از جانب‌ خداوند متعال‌ مي باشد كه‌ به يك‌ انسان‌ كامل‌ تعلق‌ مي گيرد.**

**انساني‌ كه‌ مي تواند در شعاع‌ رهبري‌ خداوندمتعال‌ پيشواي‌ علمي‌ و عملي‌ مردم‌ بوده‌ و نمونه‌ اخلاق‌ و صفات‌ خداوندمتعال‌ در پيشوائي‌ خود باشد. انساني كه‌ نسبت‌ به‌ مردم‌ رئوف‌ و مهربان‌ باشد به نشان‌ امامت‌ مفتخر مي گردد.**

**جمله‌ جالب‌ درآيه‌ ابتلاي‌ ابراهيم‌ اين‌ است‌ در برابر تقاضاي‌ مقام‌ امامت‌ براي‌ فرزندان‌ خداوند جواب‌ مي دهد كه‌ عهد امامت‌ نصيب‌ ظالم‌ نمي شود. در تفسير اين‌ جمله‌ امام‌ هشتم‌ عليه‌السلام‌ مي‌ فرمايند : كه ‌اين‌ آيه ‌امامت‌ ظالمين‌ را تاروز قيامت‌ باطل‌ ميكند ظالم‌همان‌انسان‌ جاهل‌ است‌ كه‌ دانسته‌ و يا ندانسته‌ بخود و ديگران‌ ستم‌ ميكند و روي‌بي‌ اعتنائي‌ به‌ حق‌ نميتواند از هدايت‌ و راهنمائي‌ خداوند متعال‌ بهره‌مند شود او در قياس‌ به‌ واقعيت‌ و شناخت‌ مصلحت‌ و مفسده‌ مانند كودكي‌ است‌ كه‌ با حركات‌ كودكانه‌ خود بجاي‌ صلاح‌ فساد بوجود مي‌ آورد و از هزاران‌ عملي‌ كه‌ انجام‌ ميدهد و يا راي‌ ميزند يكي‌ هم‌ مطابق‌ مصلحت‌ نيست‌ چنين‌ انساني‌ نميتواند عهده‌ دار ولايت‌ خدا باشد زيرا اگر ظالم‌ باشد مردم‌ را به‌ ظلم‌ و فساد ميكشاند و اگر صالح‌ باشد روي‌ نقص‌ وجودي‌ خود مردم‌ را از صلاح‌ بهتر و عاليتر محروم‌ ميكند پس‌ انسان‌ ظالم‌ و ناقص‌ هرگز به‌ ولايت‌ عهدي‌ خدا نمي‌ رسد.**

**در آيات‌ بعد قسمتي‌ از حالات‌ و اعمال‌ ابراهيم‌ و اسماعيل‌ را در بناي‌ مسجد الحرام‌ و وظائف‌ مردم‌ را در مسجدالحرام‌ شرح‌ ميدهد كه‌ ما اكنون‌ به‌ ترجمه‌ روان‌ آيات‌ مي‌ پردازيم‌ و نكات‌ علمي‌ آن‌ را شرح‌ ميدهيم‌.**

**خداوند ابراهيم‌ را به‌ حوادثي‌ آزمايش‌ كرد پس‌ از تكميل‌ آزمايش‌ به‌ او گفت‌ كه‌ تو را به‌ مقام‌ امامت‌ مي‌ رسانم‌ ابراهيم‌ گفت‌ كه‌ فرزندان‌ من‌ هم‌ باين‌ مقام‌ برسند خداوند فرمود كه‌ اگر ظالم‌ باشند عهد من‌ به‌ ظالم‌ نميرسد .**

**ما مسجدالحرام‌ را براي‌ مردم‌ جاي‌ امن‌ و امان‌ و جاي‌ نتيجه‌ گيري‌ ازاعمال‌ قرارداديم‌ شما مردم‌ مقام‌ ابراهيم‌ را جاي‌ نماز خود قرار دهيد و به‌ روش‌ او اقتداكنند .**

**با ابراهيم‌ و اسماعيل‌ عهد بستيم‌ كه‌ خانه‌ ما رابراي‌ طواف‌ كنندگان‌ و عبادت‌ كنندگان‌ و ركوع‌ و سجود كنندگان‌ پاك‌ و پاكيزه‌ نگاه‌ دارند و صحنه‌ مسجد را از آلودگي ها پاك‌ سازي‌ نمايند .**

**ابراهيم‌ از خداي‌ خود خواهش‌ كرد كه‌ اين‌ خانه‌ را محل‌ امن‌ و امان‌ قرار بده‌ و اهل‌ خانه‌ خود را و كسانيكه‌ ايمان‌ به‌ خدا و آخرت‌ دارند از انواع‌ ثمرات‌ و روزيها بهرمند كن‌ خداوند فرمود و اما كسانيكه‌ كافر بخدا شوند كمي‌ در زندگي‌ دنيا به‌ آنها بهره‌ ميرسانم‌ سپس‌ آنها را در حركت‌ بسوي‌ آتش‌ جهنم‌ مجبور مينمايم‌ و آن‌ آتش‌ جهنم‌ عاقبت‌ بدي‌ ميباشد.**

**ابراهيم‌ و اسماعيل‌ پايه‌ هاي‌ خانه‌ خدا و ديوارهاي‌ آن‌ را بالا بردند و عرضه‌ داشتند كه‌ پروردگارا، اين‌ خانه‌ سازي‌ را از ما قبول‌ كن‌ كه‌ تو شنوا و بينا هستي‌ . پروردگارا، ما دو نفر را مسلمان‌ قرار بده‌ و از نسل‌ ما، امت‌ مسلماني‌ به وجود آور، روش‌ عبادت‌ را به‌ آنها بياموز و ما**

**را مشمول‌ عنايات‌ و الطاف‌ خود قرار بده‌ كه‌ تو توبه‌ پذير و مهربان‌ هستي‌ .**

**پروردگارا، در ميان‌ اين‌ امت‌ مسلمان‌ پيغمبري‌ از خودشان‌ مبعوث‌ كن‌ تا آيات‌ تو را براي‌ آنها تلاوت‌ كند، كتاب‌ و حكمت‌ به‌ آنها بياموزد و آنها را از بدي ها پاك‌ نموده‌ و تربيت‌ نمايد. تو اي‌ خدا توانا و حكيم‌ هستي‌ به‌ جز كساني كه‌ خود را به‌ سفاهت‌ و حماقت‌ مي‌اندازند چه‌ كسي‌ از روش‌ حكيمانه‌ ابراهيم‌ سر پيچي‌ مي كند. ما او را در دنيا به‌ مقام‌ بلندي‌ برگزيديم‌ و او در آخرت‌ از افراد صالح‌ و شايسته‌ خواهد بود.**

**ابراهيم‌ چنان‌ حالي‌ داشت‌ كه‌ وقتي‌ خدا به‌ او دستور داد تسليم‌ خدا شود جواب‌ داد كه‌ خود را تسليم‌ پروردگار عالميان‌ كردم‌ .**

**ابراهيم‌ فرزندان‌ خود را به‌ مسلماني‌ سفارش‌ كرد. يعقوب‌ هم‌ به‌ فرزندان‌ خود گفت‌ كه‌ خدا دين‌ حنيف‌ اسلام‌ را براي‌ شما انتخاب‌ نموده‌ سعي‌ كنيد از دنيا نرويد مگر اين كه‌ مسلمان‌ باشيد .**

**آيا شما ملت‌ يهود آنجا حاضر و گواه‌ بوديد كه‌ يعقوب‌ هنگام‌ مرگ‌ به‌ فرزندان‌ خود گفت‌ چه‌ كسي‌ را بعد از من‌ مي پرستيد؟ جواب‌ دادند كه‌ خداي‌ تو و خداي‌ پدرانت‌ ابراهيم‌ و اسماعيل‌ و اسحاق‌ را مي پرستيم‌، خداي‌ واحد كه‌ همه‌ ما تسليم‌ او هستيم‌ .**

**ابراهيم‌ و فرزندان‌ او امتي‌ بودند كه‌ با اعمال‌ خود زندگي‌ خود را سپري‌ كردند شما نيز در گرو اعمال‌ خود هستيد و مسئول‌ اعمال‌ گذشته‌گان‌ نخواهيد بود.**

**نكات‌ جالب‌ توجه‌ در اين‌ آيات‌ چند چيز است‌ :**

**اول‌ نشان‌ و مدال‌ تكامل‌ حضرت‌ ابراهيم‌ تا مقام‌ امامت.‌**

**دوم‌ عهد خدا بظالم‌ نمي رسد.**

**سوم‌ معاهده‌ خدا با حضرت‌ ابراهيم‌ در تطهير خانه‌ خدا و اقسام‌ تطهير.**

**چهارم‌ نماز خود را از جاي‌ پاي‌ ابراهيم‌ شروع‌ كنيد.**

**پنجم‌ سابقه‌ خانه‌ كعبه‌ و بناي‌ آن‌ بدست‌ آدم‌ ابوالبشر.**

**ششم‌ ابراهيم‌ و فرزندانش‌ يكديگر را به‌ حفظ‌ خانه‌ خدا وصيت‌ كردند.**

**هفتم‌ عهد شكني‌ بني‌اسرائيل‌ و رقابت‌ آنها با اولاد اسماعيل‌ و تغيير قبله‌ از مسجدالحرام‌ به‌ بيت‌ المقدس.‌**

**هشتم‌ اعراض‌ از سنت‌ حضرت‌ ابراهيم‌ بجز سفاهت‌ چيزي‌ نيست.‌**

**نهم‌ ابراهيم‌ در انتها از بهترين‌ انسانها شناخته‌ مي شود**

**و اكنون‌ در اطراف‌ نكات‌ نه‌گانه‌ :**

**شرح‌ نشان‌ و مدال‌ ابراهيم‌ تا مقام‌ امامت‌ ضمن‌ داستان‌ ابتلاء و آزمايش‌ او گذشت‌ و اكنون‌ شرحي‌ در باره‌ عهد خدا با ابراهيم‌ و اسماعيل‌ در تطهير خانه‌. خداوند متعال‌ از همان‌ ابتدا خلقت‌ بيت‌ و اهل‌ بيت‌ خود را به‌ افراد بشر معرفي‌ كرد. اهل‌ بيت‌ خدا انسانهاي‌ كاملي‌ بودند كه‌ خداونداز ابتداي‌ خلقت‌ آنها را به‌ آدم‌ و فرزندان‌ او معرفي‌ نمود و آنها را راه‌ تكامل‌ بشر به سوي‌ خود معرفي‌ نمود.**

**آدم‌ و فرزندان‌ او را ملزم‌ به‌ اطاعت‌ آنها نمود و براي‌ تمركز دادن‌ ولايت‌ آنها در زمان‌ معين‌ و مكان‌ معين‌ مسجدالحرام‌ را بوجود آورد و آن‌ را به عنوان‌ پناهگاه‌ خود و مكان‌ امن‌ و امان‌ به‌ جامعه‌ بشريت‌ معرفي‌ نمود تا بدين‌ وسيله‌ بشر را آگاه‌ سازد كه‌ دايره‌ ولايت‌ آنها دايره‌ ولايت‌ خدا بوده‌ و از هر عيب‌ و نقصي‌ منزه ‌است‌ و در اين‌ دايره‌ انسان‌ از خطرات‌ و آفات‌ محفوظ‌ خواهد بود. طبق‌ نص‌ آيات‌ اولين‌ خانه ‌كه‌ براي‌ بشريت‌ ساخته‌ شده‌ وآن‌ خانه‌ پناه گاه‌ بشريت‌ شناخته‌ شده،‌ خانه‌ كعبه‌ بوده‌است‌. دليل‌ اوليت‌ خانه‌ كعبه‌ يكي‌ آيه‌ ( آن‌ اول‌ بيت‌ وضع‌ للناس‌ للذي‌ ببكه ‌است‌) و ديگر اين‌ است‌ كه‌ خداوند كعبه‌ را ام‌القري‌ ناميده‌ است.**

**‌ ام‌ القري‌ يعني‌ مادر همه ‌آبادي ها يعني‌ اين‌ اولين‌ خانه‌اي‌ كه ‌الگوي‌ خانه‌ سازي‌ در زمين‌ است‌ بعضي‌ ام‌ القري‌ را به ‌ام‌الارض‌ تفسير مي‌ كنند مي گويند: اولين‌ قسمتي‌ كه ‌از كره‌ زمين‌ ساخته‌ شده،‌ زمين‌ كعبه‌ بوده.‌ نمي دانند كه‌ آفرينش‌ طوري‌ است‌ كه‌ هر چيزي‌ از هسته‌ مركزي‌ حجم‌ پيدا مي كند در اين صورت‌ لازم‌ است‌ خداوند بجاي‌ ام‌القري‌ ام‌الارض‌ بگويد فرموده‌ است‌: ام‌القري‌ يعني‌ مادر آبادي ها نه‌ مادر خاك ها و كوه ها لذا گفته‌اند: آن جا ابتدا خيمه‌ سبزي‌ بود كه‌ نورش‌ به‌ تمام‌ قسمت هائي كه‌ الان‌ حرم‌ ناميده‌ شده‌ تابيده‌ شده‌ بود. من‌ مولف‌ به‌ شما مي گويم‌ شما چند حديث‌ و آيه‌ به هم‌ مربوط‌ كنيد تا حقيقت‌ را درك‌ كنيد.**

**اولا"طبق‌ احاديث‌ و اخبار خداوند آدم‌ را در زندگي‌ بهشتي‌ پيش‌ از هبوط‌ به‌ ائمه‌ اطهار و مخصوصا" به خمسه‌ طيبه‌ آشنا كرد و اين‌ آشنائي‌ به صورت هاي‌ مختلف‌ بيان‌ شده‌ است‌ از جمله‌ امام‌ حسين‌ در حديث‌ رجعت‌ خود در قيام‌ امام‌ زمان‌ مي‌ فرمايد: دليل‌سجده‌ فرشتگان‌ اين‌ بود كه‌آدم‌ وابسته‌ به‌ ما اهل‌ بيت‌ شد و دليل‌ طرد شيطان‌ و شياطين‌ اين‌ بود كه‌ در برابر آدم‌ وابسته‌ به‌ اهل‌ البيت‌ تكبر كرد. اين‌ مضمون‌ يك‌ سلسله‌ روايات‌ است‌ كه‌آدم‌ در بهشت‌ وابسته‌ به‌ اهل‌البيت‌ شد و گناهش‌ قطع‌ اين‌ وابستگي‌ بود. قبول‌ توبه‌اش‌ هم‌ تجديد وابستگي‌ و باز خداوند به‌ ابليس‌ مي‌ فرمايد:**

**تكبر كردي‌ كه ‌سجده ‌نكردي‌ يا از آن‌ بزرگان‌ بودي‌ ( استكبرت‌ ام ‌كنت ‌من‌العالين‌ ) بزرگان‌ در آن جا همان‌ اهل‌ بيت‌ بوده‌اند كه‌ خدا از آدم‌ عهد گرفته‌ وابسته‌ به‌ آنها باشد. عهد خدا با هر پيغمبري‌ همين‌ وابستگي‌ به‌ اهل‌ بيت‌ بوده‌ است.‌ آيات‌ اخذ ميثاق‌ از پيغمبران‌ همه‌ جا اين‌ معنا را تائيد مي كند و همچنين‌ روايات‌ صريحا"مي گويد كه‌: بهشت‌ آدم‌ در كره‌ زمين‌ بوده‌ ( كانت‌ جنه‌ الدنيا تطلع‌ عليها الشمس‌ والقمر) آدم‌ در همان‌ بهشت‌ كه‌ با دلائل‌ قطعي‌ همين‌ سرزمين‌ كعبه‌ بوده ‌است‌ مامور به‌ اطاعت‌ ائمه‌ بوده‌. خيمه‌ سبز نوراني‌ قصر بهشتي‌ ائمه ‌ا طهار بوده‌ كه‌در همان‌جا خانه‌ كعبه‌ به عنوان‌ ياد بود اهل‌ بيت‌ بنا شده‌. شما هر جاي‌ دنيا را در نظر بگيريد كه‌ بهشت‌ آدم‌ بوده‌ بهترين‌ جا همين‌ سرزمين‌ كعبه ‌است‌. در همين‌جا خيمه‌ سبز بهشتي‌ بپا بوده‌ و در همين‌ جا آدم‌ بخمسه‌ طيبه‌ آشنا شده‌ و گناهش‌ قطع‌ رابطه‌ بوده‌. بدليل‌ اين كه‌ توبه‌اش‌ تجديد رابطه‌ بوده‌ است‌ پس‌ از گناه‌ كه‌ وضع‌ بهشتي‌ از بين‌ رفته‌، آدم‌ و حوا در وضع‌ دنيايي‌ قرارگرفته‌اند و بين‌ آنها مفارقت‌ واقع‌ شده‌ و اين‌ معناي‌ هبوط‌ آدم‌ است‌ يعني‌ هبوط‌ از وضع‌ بهشتي‌ در وضع‌ دنيائي‌. پس‌ بهشت‌ آدم‌ در مكه‌ بوده‌ و همين‌ خانه‌ قصر بهشتي‌ ائمه‌ بوده‌ است‌ كه‌ آنها اهل‌ بيت‌ شناخته‌ شده‌اند توبه‌آدم‌ برگشت‌ به همين‌ خانه‌ و توسل‌ به خمسه ‌طيبه‌ و بعد انجام‌ مناسك‌ بوده‌ كه‌ جبرائيل‌ او را هدايت‌ كرده‌ است‌ .**

**اولين‌ كسي‌ كه‌ در تاريخ‌ بشريت‌ به‌ اين‌ رمز آگاه ‌شد و خانه‌ خدا را به عنوان‌ حرم‌ خدا شناخت‌ و خانواده‌ خود را در پناه‌ خدا قرارداد. حضرت‌ابراهيم‌ بود كه‌ براي‌ اولين‌ باراز شامات‌ و فلسطين‌ به‌ قصد زيارت‌ خانه‌ خدا همراه‌ زن‌ و فرزند خود حركت‌ كرد. خود و خانواده‌ خود را در پناه‌ خدا قرارداد ابراهيم‌ همچنان‌ كه‌ خود او اولين‌ پناهنده‌ به‌ خانه‌خدا بود. اولين‌ كسي‌ هم‌ بود كه‌ مردم‌ را به‌ زيارت‌ خانه‌ خدا دعوت‌ كرد.**

**پيش‌ از ظهور حضرت‌ ابراهيم‌ گرچه‌ خانه‌ خدا در سرزمين‌ مكه‌ وجود داشته‌ كه‌ بدست‌ آدم‌ بنا شده ‌است‌ وليكن‌ شايد به‌ اين‌ كيفيت‌ زيارت‌ خانه‌ خدا معمول‌ نبوده‌ كه‌ همه‌ انسان ها به‌ قصد زيارت‌ حركت‌ كنند و شايد فقط‌ خود پيغمبران‌ از زمان‌ آدم‌ تا ابراهيم‌ مامور به‌ زيارت‌ خانه‌ خدا بوده‌اند در هر صورت‌ ازآيات‌ مربوط‌ به‌ خانه‌ خدا كشف‌ مي شود كه‌ خانه‌ خدا پيش‌ از ظهور حضرت‌ ابراهيم‌ بنا شده‌ و به عنوان‌ حرم‌ خدا سابقه‌ داشته‌ است‌ و با اين‌ اسم‌ در افكار مردم‌ و يا فقط‌ در فكر پيغمبران‌ شناخته‌ شده‌ است‌ زيرا حضرت‌ ابراهيم‌ پيش‌ از آن كه‌ خانه‌ خدا را بنا كند فرزند خود اسماعيل‌ را همراه‌ هاجر به‌ آنجا مي برد و به‌ حرم‌ خدا مي‌ سپارد او در مناجات‌ خود مي گويد كه‌ پروردگارا، فرزندان‌ خود را در حرم‌ تو سكونت‌ دادم‌ تو آنها را هدايت‌ كن‌ و دل‌ بعضي‌ از مردم‌ را به طرف‌ آنها متمايل‌ گردان‌.**

**از اين‌ آيه‌ معلوم‌ مي شود كه‌ آن‌ سرزمين‌ به عنوان‌ حرم‌ خدا معروف‌ بوده‌ است‌ و همچنين‌ در آيه‌ مربوط‌ به‌ بنيان‌ خانه‌ كعبه‌ خداوند مي‌ فرمايد:**

**كه‌ ابراهيم‌ و اسماعيل‌ ديوارهاي‌ خانه‌ كعبه‌ را بالا بردند نمي گويند كه‌ آنها خانه‌ خدا را بنا كردند. پس‌ معلوم‌ مي شود كه‌ خانه‌ كعبه‌ قبلا"ساخته‌ بوده‌ است‌ كه‌ سقف‌ و قسمتي‌ از ديوار**

**آن‌ خراب‌ شده‌ و ابراهيم‌ آن را تجديد بنا كرده‌ است‌ و هم‌چنين‌ از كلمه‌ام‌ القري‌ معلوم‌ مي شود كه‌ خانه‌ كعبه‌ا ولين‌ خانه‌اي‌است‌ كه‌ در تاريخ‌ بوجود آمده‌ كه‌ به عنوان‌ مادر قريه‌ها شناخته‌ شده ‌است‌ و ساير خانه‌ها كه‌ از اجتماع‌ آنها ده‌ و شهر بوجود مي‌ آيد بعد از خانه‌ كعبه‌ بنا شده‌ و از روي‌ آن‌ نقشه‌ برداري‌ شده ‌است.‌ خداوند متعال‌ هم‌ درقرآن‌ مي‌ فرمايد :**

**كه‌ خانه‌ كعبه‌ اولين‌ خانه‌اي‌ است‌ كه‌ براي‌ انسان ها ساخته‌ شده‌ است‌ .**

**با اين‌ حساب‌ خانه‌ كعبه‌ همراه‌ زندگي‌ بشر بوجود آمده‌. خداوندمتعال‌ براي‌ ارتباط‌ دادن‌ بندگان‌ به‌ خود و ارتباط‌ دادن‌ فيض‌ خود به‌ بندگان‌ خانه‌ كعبه‌ را بدست‌ آدم‌ و ابراهيم‌ بنا كرد و همراه‌ خانه‌ كعبه‌ اهل‌ خانه‌ كعبه‌ را كه‌ اولياءخدا هستند به‌ مردم‌ معرفي‌ نمود تا مردم‌ از طريق‌ زيارت‌ خانه‌ خدا به ‌ائمه‌ اطهار كه‌ اهل‌ خانه‌ مربوط‌ شوند و از طريق‌ ارتباط‌ به‌ اهل‌ خانه‌ به سوي‌ خداي‌ خود راه‌ يابند به‌ همين‌ مناسبت‌ در اين‌ آيه‌ شريفه‌ خداوند به‌ ابراهيم‌ و اسماعيل‌ دستور مي دهد كه‌ خانه‌ او را براي‌ بندگان‌ راكع‌ و ساجد پاك‌ نگاهدارند و پاك‌ سازي‌ كنند. منظور از اين‌ پاكي‌ و پاك سازي‌ گرچه‌ در ظاهر امر پاك‌ نگهداشتن‌ خانه‌ خدا از كثافات‌ و نجاسات‌ است‌ وليكن‌ در واقع‌ به‌ معناي‌ پاك‌ سازي‌ از خرافات‌ و موهومات‌ مي باشد. خانه‌ خدا و مناسك‌ حج‌ بايستي‌ در وضعي‌ قرار گيرد و ترتيبي‌ اتخاذ شود كه ‌اعمال‌ حج‌ به‌ حكمت‌ و نتايج‌ آن‌ اعمال‌ مربوط‌ گردد تا مردم‌ با دانستن‌ حكمت‌ مناسك‌ حج‌ بتوانند عمل‌ خود را در ارتباط‌ به‌ نتايج‌ آن‌ قرار دهند و همراه‌ انجام‌ فرايض‌ ديني‌ علم‌ و معرفت‌ بدست‌ آورند به‌ همين‌ مناسبت‌ لازم‌ است‌ كه‌ خانه‌ خدا در دو فضاي‌ مادي‌ و معنوي‌ پاك‌ سازي‌ شود.**

**از جمله‌ مسائلي‌ كه‌ لازم‌ است‌ زوار خانه‌ خدا بشناسند تا بتوانند حكمت‌ واقعي‌ زيارت‌ خانه‌ خدا را درك‌ كنند شناختن‌ اهل‌ خانه‌ و انجام‌ زيارت‌ در ارتباط‌ با اهل‌ خانه‌ است‌ . زيرا خداوند ضمن‌ همان‌ آياتي كه‌ به‌ خانه‌ كعبه‌ ارزش‌ و عظمت‌ داده‌ همراه‌ خانه‌ اهل‌ خانه‌ را معرفي‌ نموده‌ است‌ وقتي كه‌ زوار خانه‌ خدا اهل‌ خانه‌ خدا را شناختند و توانستند همراه‌ زيارت‌ خانه‌ اهل‌ خانه‌ را زيارت‌ كنند و از اهل‌خانه‌ دين‌ و حكمت‌ بياموزند تا باآن‌ دين‌ و حكمت‌ نظام‌ اجتماعي‌ بوجود آورند حكمت‌ حج‌ را درك‌ مي كنند در اين‌ موقع‌ است‌ كه‌ مناسك‌ حج‌ از صورت‌ خرافه‌ بودن‌ و موهوم‌ بودن‌خارج‌ مي گردد و خانه‌ كعبه‌ در فضاي‌ علمي‌ خود پاك‌ و روشن‌ مي شود. در كتاب‌ كافي‌ آمده ‌است‌ روزي‌ امام‌ باقر عليه‌السلام‌ كنار كعبه‌ ايستاده‌ بودند حجاح‌ را در طواف‌ و ازدحام‌ براي‌ استلام‌ حجرالاسود مشاهده‌ كردند و فرمودند: هكذا كانوا يحجون‌ في‌ الجاهليه‌**

**حج‌ اين ها مانند حج‌ جاهليت‌ است.‌ يك‌ نفر از همراهان‌ حضرت‌ پرسيد كه‌ مگر حج‌ آنها چه‌ عيبي‌ دارد كه‌ شما مي گوئيد حج‌ جاهليت‌ است‌ فرمودند:**

**اين ها مامورند كه‌ بعد از مناسك‌ حج‌، اهل‌ بيت‌ را بشناسند و با ما اهل‌ بيت‌ تماس‌ بگيرند دين‌ خود را به ما عرضه‌ نمايند و حلال‌ و حرام‌ دين‌ را از ما بياموزند. با اين‌ حساب‌ براي‌ اين كه‌ مناسك‌ حج‌ به‌ نتيجه‌ خود مربوط شود و با اين‌ ارتباط‌ حكمت‌ مناسك‌ روشن‌ گردد و از وضع‌ خرافي‌ بودن‌ بيرون‌ آيد لازم‌ است‌ كه‌ مردم‌ اهل‌ خانه‌ خدا يعني‌ اولياء خدا را بشناسند تا از آنها مسائل‌ حلال‌ و حرام‌ را بياموزند و با اين‌ آموزش‌ از حج‌ خود نتيجه‌ بگيرند . در بيان‌ اين‌ حقيقت‌، داستان‌ كوچكي‌ نقل‌ مي شود تا مسئله‌ پاك‌ سازي‌ حرم‌ چنان كه‌ هست‌ روشن‌ گردد.**

**يك نفر مسلمان‌ از اهالي‌ خرمشهر مي گفت‌: كه‌ يك نفر هندوستاني‌ با گوساله‌ مقدس‌ خود مهمان‌ من‌ شد مشاهده‌ كردم‌ كه‌ او هرچند ساعت‌ يكبار گوساله‌ خود را تميز مي كند گرد و خاك‌ از پشت‌ و روي‌ او مي گيرد و با مراسم‌ مذهبي‌ خود گوساله‌ را تقديس‌ مي كند براو ايراد گرفتم‌ و گفتم‌ اين‌ چه‌ عقيده‌اي‌ است‌ كه‌ شما گوساله‌ را مقدس‌ مي دانيد و به‌ دورآن‌ طواف‌ مي كنيد جواب‌ داد كه‌ بر مذهب‌ ايراد نگير كه‌ ما به‌ دور گوساله‌ مي گرديم‌ و شما مسلمانان‌ به دور يك‌ خانه‌اي‌ از سنگ‌ و كلوخ‌ هر چه‌ باشد باز هم‌ حيوان‌ از سنگ‌ و كلوخ‌ بالاتر است‌ مسلمان‌ مي گويد: نتوانستم‌ جواب‌ او را بدهم‌ زيرا اعمال‌ و عقيده‌ ما با آنها مشابه‌ يكديگر بود به‌ او گفتم‌ اگر شما از خانه‌ و اهل‌ خانه‌ آگاهي‌ مي داشتيد كه‌ خداوند براي‌ اين‌ بيت‌ اهل‌ بيت‌ معرفي‌ كرده‌ و حركت‌ به سوي‌ خانه‌ را به‌ منظور حركت‌ به سوي‌ اهل‌ خانه‌ شناخته‌ و زيارت‌ اهل‌ خانه‌ را به‌ منظوراستفاده‌ از علم‌ و دانش‌ اهل‌ خانه‌ و پيدايش‌ نظام‌ ديني‌ واجب‌ كرده‌است‌ . مي دانستيد كه‌ حج‌ به‌ معناي‌ زيارت‌ خانه‌ نيست‌ بلكه‌ به‌ معناي‌ زيارت‌ اهل‌ خانه‌ است‌ . اهل‌ خانه‌ هم‌ كساني‌ هستند كه‌ راه‌ به سوي‌ خدا مي باشند. پس‌ حج‌ با تمام‌ اعمالي‌ كه‌ دارد راهي‌ است‌ به سوي‌ كسب‌ علم‌ و دانش‌ و معارف‌ الهي‌ و پيدايش‌ نظام‌ علمي‌ و ديني‌ و اما گوساله‌ پرستي‌ و ساير اقسام‌ بت‌ پرستي‌ از يكچنين‌ روابطي‌ خالي‌ بوده‌ علم‌ و دانشي‌ به وجود نمي‌ آورد و فكر انسان‌ را در جماد و حيوان‌ متمركز و متوقف‌ مي سازد. پس‌ تقديس‌ گوساله‌ باعث‌ توقف‌ مي شود و انسان‌ را از تكامل‌ باز مي دارد و زيارت‌ اهل‌ خانه‌ مسير استفاده‌ از علم‌ و دانش‌ اهل‌ خانه‌ يعني‌ اولياء خدا انسان‌ را در خط‌ تكامل‌ بالا مي برد. با اين‌ حساب‌ اين دو عقيده‌ يكي‌ خرافاتي‌ و ديگري‌ حكمت‌ است‌ .**

**فرازچهارم‌ تفسيري‌ دراين‌ آيه‌ شريفه‌ نماز درمقام‌ ابراهيم ‌خليل‌ است‌ كه‌ خداوند ميفرمايد: جاي‌ نماز خود را از مقام ‌ابراهيم‌ انتخاب‌ كنيد. واتخذو امن‌ من‌ مقام‌ ابراهيم‌ مصلي‌. دستوري‌ كه‌ از ظاهر اين‌ آيه‌ شريفه‌ به ما م يرسد همان‌ دو ركعت‌ نماز طواف‌ است‌ كه‌ حاجيان‌ بعد از طواف‌ در مقام‌ ابراهيم‌ بجا مي‌ آورند. در واقع‌ اين‌ دو ركعت‌ نماز رمز حركت‌ انسان ها پس‌ از طواف‌ به سوي‌ خدا از مسير ابراهيم‌ خليل‌ است.‌ طواف‌ خانه‌ خدا به معناي‌ اين‌ است‌ كه‌ بندگان‌ خدا از اطراف‌ و اكناف‌ عالم‌ به سوي‌ سلطان‌ واقعي‌ خود حركت‌ نموده‌ پس‌ از ورود به‌ مركز حكومت‌ او در اطراف‌ كاخ‌ با عظمتش‌ به‌ طواف‌ مشغول‌ مي شوند تا با اين‌ اشتغال‌ به‌ طواف‌ محبت‌ و علاقه‌ خود را نسبت‌ به‌ او اظهار كنند و همچون‌ پروانه‌ها به‌ شمع‌ وجود او جلب‌ و جذب‌ شوند پس‌ از اين‌ طواف‌ لازم ‌است‌ كه‌ از سوي‌ آن‌ سلطان‌ عظيم‌الشان‌ اجازه‌ ورود به‌ طواف‌ كنندگان‌ و علاقمندان‌ داده‌ شود اين‌ دو ركعت‌ نماز در مقام‌ ابراهيم‌ به معناي‌ اجازه‌ ورود و حركت‌ به سوي‌ خدا از طريق‌ حضرت‌ ابراهيم‌ خليل‌ مي باشد زيرا خدا مانند اجسام‌ و اشياء نيست‌ كه‌ در مكان‌ معين‌ بنشيند و از راه هاي‌ محسوس‌ به‌ مردم‌ اجازه‌ ورود بدهد بلكه‌ او يك‌ حقيقتي ‌است‌ نامتناهي‌ كه‌ از طريق‌ علم‌ و دانش‌ و تكامل‌ وجود شناخته‌ مي شود پس‌ لازم‌ است‌ كه‌ به سوي‌ او يك‌ خط‌ علم‌ و دانش‌ و تكامل‌ باز شود تا هرآن كس‌ كه‌ شيفته‌ ديدار خداوند متعال‌ است‌ از آن‌ خط‌ به سوي‌ خدا حركت‌ نمايد. بي‌شك‌ يكچنين‌ خطي‌ اعمال‌ و اخلاق‌ انسان هائي‌ مي باشد كه‌ با علم‌ و اخلاق‌ خود به سوي‌ خدا حركت‌ نموده‌ و به‌ مقصد رسيده‌اند و در آن‌ مقصد حالت‌ لقاءالهي‌ براي‌ آنها دست‌ داده ‌است‌ و آن‌ انسان‌ حضرت‌ ابراهيم‌ خليل‌ و ائمه‌ مي باشد. انسان ها بايستي‌ در مسير ايمان‌ و اخلاق‌ آنها حركت‌ كنند تا زماني كه‌ به‌ ملاقات‌ خدا برسند از اين‌ رو خداوند دستور مي دهد كه‌ نماز خود را از مقام‌ ابراهيم‌ شروع‌ كنيد يعني‌ از مسير ابراهيم‌ خليل‌ به سوي‌ خدا حركت‌ نمائيد. نكته‌ جالب‌ توجه‌ در اين‌ آيه‌ شريفه‌ كه‌ خداوند مردم‌ را به‌ پيروي‌ ابراهيم‌ خليل‌ امر مي كند اين‌ است‌ كه‌ مي‌ فرمايد ما خانه‌ خدا را جاي‌ ثواب‌ و جاي‌ امن‌ و امان‌ قرار داديم‌. ثواب‌ اعمال‌ نتيجه‌ اعمال‌ است‌. خداوند با استعمال‌ اسم‌ مكان‌ ازلغت‌ ثواب‌ يادآوري‌ مي كند كه‌ مسجدالحرام‌ و مناسك‌ حج‌ جاي‌ ثواب‌ اعمال‌ مردم‌ است‌ يعني‌ كليه‌ عبادت ها و اعمال‌ ديني‌ مردم‌ از روزه‌ و ساير اعمال‌ در مسجدالحرام‌ نتيجه‌ مي دهد. اينجا جائي‌ است‌ كه‌ مردم‌ مي توانند نتيجه‌ عبادت ها و اعمال‌ ديني‌ خود را درآن‌ بيابند ثواب‌ اعمال‌ به‌ معناي‌ نتيجه‌ آن‌ بوده‌ و چيزي‌ است‌ كه‌ خداوند براي‌ ظهور آن‌ مردم‌ را به كاري‌ امر و يا از آن‌ نهي‌ مي كند در واقع‌ مفسده‌ و مصلحت‌ اعمال‌ همان‌ ثوابي‌ است‌ كه‌ مربوط‌ به‌ اعمال‌ بد و خوب‌ مي شود.**

**در تفسير اين‌ جمله‌ از آيه‌ شريفه‌: و اذ جعلنا البيت‌ مثابته‌ للناس‌ و امنا**

**مي گوئيم‌ كه‌ منظور خداوند متعال‌ از ايجاد دين‌ و دعوت‌ مردم‌ به‌ اطاعت‌ و بندگي‌ پيدايش‌ دو چيز است‌ كه ‌اين‌ دو، اساس‌ پيدايش‌ تمدن‌ بشري‌ مي باشد.**

**اول‌ ارتباط‌ و هم‌ بستگي‌ مردم‌ با يكديگر و پيدايش‌ اخوت‌ و برادري‌ و حسن‌ تفاهم‌ بين‌ انسانها و رفع‌ نزاع‌ و اختلاف‌ و ظهور مدينه‌ فاضله‌ در حسن‌ سلوك‌ انسانها با يكديگر.**

**دوم‌ حركت‌ تكاملي‌ به سوي‌ خداوند متعال‌ و پيدايش‌ ايمان‌ و معرفت‌ به ذات‌ مقدس‌ او تا در اين‌ ايمان‌ و معرفت‌ يك‌ وحدت‌ طبيعي‌ بين‌ انسانها بوجود آيد و به‌ آينده‌ زندگي‌ اميدواري‌ كامل‌ پيدا كنند و به‌ سير خود ادامه‌ دهند.**

**پيدايش‌ نتيجه‌ اول‌ در اجتماع‌ مردم‌ است‌ كه‌ ضمن‌ وحدت‌ عملي‌ و يك رنگي‌ در حركت‌ و عمل‌ و لباس‌ و شعار و ذكر و عبادت‌ بين‌ آنها وحدت‌ و اخوت‌ بوجود آيد و بدانند كه‌ آنها براي‌ تعاون‌ و همكاري‌ با يكديگر بوجود آمده‌اند و به‌ اين‌ منظور خلق‌ شده‌اند كه‌ كمك‌ يكديگر در پيش‌ برد مسائل‌ زندگي‌ باشند نه‌ اين كه‌ مانند حيوانات‌ در كمين‌ يكديگر بوده‌ قوي‌ آنها ضعيف‌ را از بين‌ ببرد مشاهده‌ مي كنيد كه‌ چگونه‌ اعمال‌ و مناسك‌ حج‌ بين‌ مردم‌ يك رنگي‌ و يك‌ پارچگي‌ بوجود مي‌ آورد و افراد مختلف‌ را از رنگ ها و نژادها با يكديگر بسته‌ و پيوسته مي كند بطوري كه‌در جامعه‌ بشريت‌ هيچ‌ عمل‌ و هيچ‌ قانوني‌ به‌ اين‌ ميزان‌ بين‌ مردم‌ وحدت‌ و يك رنگي‌ بوجود نياورده‌ است.‌**

**از همان‌ ابتدا كه‌ حجاج‌ وارد سرزمين‌ حرم‌ مي شوند همه‌ با هم‌ در اجابت‌ دعوت‌ خدا و ابراهيم‌ شعار لبيك‌ اللهم‌ لبيك‌ سر مي دهند. و با احساس‌ مسئوليت‌ بندگي‌ بين‌ آنها برادري‌ و برابري‌ بوجود مي‌ آيد همه‌ مي دانند كه‌ با هم‌ عائله‌ خدا هستند. با احساس‌ خدا شناسي‌ حس‌ برتري‌ جوئي‌ از بين‌ مي رود. ضعفا مي دانند كه‌ خالق‌ آنها و روزي‌ دهنده‌ آنها فقط‌ و فقط‌ خداوند متعال‌ است‌ كه‌ بايستي‌ در اطاعت‌ او قرارگيرند و از اسارت‌ ديگران‌ رهائي‌ يابند همچنين‌ اقويا با احساس‌ مسئوليت‌ بندگي‌ خدا مي دانند كه‌ حق‌ سلطه‌ جوئي‌ و برتري‌ بر بندگان‌ خدا ندارند. آنها از جانب‌ خدا مامورند كه‌ به ‌بندگان‌ خداخدمت‌ كنند نه‌ اين كه‌ با زور و قلدري‌ آنها را به‌ بند استثمار بكشند پس‌ در نتيجه‌ با احساس‌ بندگي‌ اقويا نخوت‌ و تكبر خود را رها نموده‌ به سوي‌ ضعفا برمي گردند و ضعفا با احساس‌ اطاعت‌ و بندگي‌ خدا و درك‌ عظمت‌ او كه‌ مانند او ارباب‌ بزرگي‌ دارند ضعف‌ زبوني‌ خود را رها نموده‌ از ذلت‌ اسارت‌ و بردگي‌ به‌اطاعت‌ و بندگي‌ خدا برمي گردند درنتيجه‌ اين‌ دو فرقه‌ قوي‌ و ضعيف‌ كه‌ منشاء همه‌ نزاع هاو فساد واختلاف‌ مي باشند به سوي‌ برادري‌ و برابري‌ برمي گردند و به‌ اين‌ وسيله‌ آتش‌ فتنه‌ها خاموش‌ مي گردد و ريشه‌ جنگ‌ و نزاع‌ مي خشكد. و اما نتيجه‌ دوم‌ ارتباط‌ به‌ خداوند متعال‌ و حركت‌ تكاملي‌ به سوي‌ او ازاين‌ جهت‌ پيدا مي شود كه‌ مردم‌ پس‌ از اجتماع‌ در اطراف‌ خانه‌ خدا و مشاهده‌ آيات‌ الهي‌ در ظهور خانه ‌كعبه‌ بوسيله‌ حضرت ‌ابراهيم‌ خليل‌ مي توانند در وجود خود حالتي‌ را احساس‌ كنند كه‌ ازآن‌ تعبير به‌ عرفان‌ و معرفت‌ خدا مي شود يعني‌ مي توانند در حال‌ انجام‌ مناسك‌ حج‌، وجود خدا را احساس‌ نموده‌ و ايمان‌ خود را از حالت‌ فرضي‌ و تئوري‌ به حالت‌ جدي‌ و قطعي‌ درآورند و با پيدايش‌ علم‌ و يقين‌ به وجود خداوند متعال‌ به سوي‌ او حركت‌ نموده‌ و مراتب‌ ايمان‌ و اعتقاد توحيدي‌ خود را به‌ ثمر برسانند و يك‌ جامعه‌ توحيدي‌ در مسير حركت‌ به سوي‌ خدا بوجود آورند زيرا در واقع‌ معناي‌ درست‌ توحيد وحدت‌ پيدا كردن‌ انسان ها در حركت‌ به سوي‌ الله‌ است‌ به‌ همين‌ مناسبت‌ خداوند در بيان‌ همين‌ ثواب‌ و رسيدن‌ به‌ آن‌ مي‌ فرمايد كه‌ در خانه‌ كعبه‌ آيات‌ روشني‌ هست‌ از جمله ‌آن‌ آيات‌ اين ‌است‌ كه‌ خداوند به ‌هاجر و فرزندش‌ اسماعيل ‌امنيت‌ و بركت‌ داد. اسماعيل‌ كودك‌ نوزادي‌ بود كه‌ ابراهيم‌ او را با مادرش‌ هاجر در آن‌ سرزمين‌ خشك‌ و بي‌ آب‌ و علف‌ به‌ خدا سپرد و خداوند اين‌ مادر و بچه‌ را از گزند حوادث‌ حفظ‌ كرد براي‌ رفع‌ تشنگي‌ او چشمه‌ زمزم‌ را جوشانيد و براي‌ رفع‌ غربت‌ و تنهائي‌ و تهيه‌ رزق‌ و روزي‌ قبائل‌ جرهم‌ را به طرف‌ او كشانيد و از اين‌ طفل‌ و مادر او تا ظهور دين‌ مقدس‌ اسلام‌ اين‌ همه‌ خيرو بركت‌ و انسان هاي‌ صالح‌ و عادل‌ بوجود آورد و از آنها امت‌ و امامت‌ عظيمي‌ ساخت‌ كه‌ در راس‌ آنها حضرت‌ ابراهيم‌ خليل‌ و پيغمبر اسلام‌ و ائمه‌اطهار قرار گرفتند.**

**مشاهده‌ تمامي‌ اين‌ آيات‌ كه‌ جلوه‌اي‌ از اراده‌ خداوند متعال‌ مي باشد حالتي‌ در انسان‌ بوجود مي‌ آورد كه‌ از آن‌ به‌ عرفان‌ تعبير مي شود كه‌ انسان‌ در آن‌ حالت‌ مي تواند وجود خدا را در قلب‌ خود و در قلب‌ تمامي‌ موجودات‌ و ذرات‌ احساس‌ كند پيدايش‌ اين‌ حالات‌ عرفاني‌ روابط‌ اجتماعي‌ ثواب‌ اعمال‌ حج‌ است‌ كه‌ محل‌ ظهور آن‌ مسجدالحرام‌ و مناسك‌ حج‌ مي باشد.**

**ششم‌ وصيت‌ ابراهيم‌ و يعقوب‌ فرزندان‌ خود را به‌ حفظ‌ دين‌ خدا.**

**پيغمبران‌ مي دانند كه‌ دين‌ خدا كيش‌ شخصيت‌ و موجوديت‌ آنها بوده‌ همراه‌ عظمت‌ دين‌ خدا عظمت‌ پيدا مي كنند .**

**ازاين‌ رو پيش‌ ازآن كه‌ براي‌ حفظ‌ جان‌ خود قدمي‌ بردارند درحفظ‌ دين‌ خدا كوشش‌مي كنند و فرزندان‌ و يا دوستان‌ خود را به حفظ‌ دين‌ خدا وصيت‌ مي كنند زيرا اگر دين‌ خدا از بين‌ برود آنها نيز از بين‌ رفته‌اند به‌ همين‌ مناسبت‌ ابراهيم‌ فرزندان‌ خود را به‌ دين‌ خدا وصيت‌ مي كند و يعقوب‌ هم‌ چنين‌ فرزندان‌ خود را وصيت‌ مي كند كه‌ دين‌ خدا را براي‌ خود حفظ‌ كنند يعقوب‌ به‌ فرزندان‌ خود مي گويد كه‌ شما بعد از من‌ چه‌ خدايي‌ را مي‌ پرستيد و چه‌ ديني‌ را اختيار ميكنيد آنها جواب‌ مي دهند كه‌ دين‌ تو را و دين‌ پدران‌ تو ابراهيم‌ و اسماعيل‌ و اسحاق‌ را از اين‌ وصيت‌ ها و اظهارات‌ فرزندان‌ يعقوب‌ روشن‌ مي شود كه‌ دين‌ اولاد ابراهيم‌ همان‌ دين‌ ابراهيم‌ و يعقوب‌ بوده‌ است‌ كه‌ از جمله‌ آنها مراسم‌ و مناسك‌ خانه‌ خدا مي باشد. با اين‌ حساب‌ توجه‌ دادن‌ افكار اولاد ابراهيم‌ از مكه‌ به‌ بيت‌المقدس‌ و قبله‌ قرار دادن‌ بيت‌ المقدس‌ يك‌ مسئله‌ تازه‌اي‌ بوده‌ است‌ كه‌ در دين‌ حضرت‌ ابراهيم‌ بوجود آمده.‌ اگر فرزندان‌ اسحاق‌ و يعقوب‌ به اين‌ وصيت‌ نامه‌ عمل‌ مي كردند قبله‌ خود را از مسجدالحرام‌ به‌ بيت‌ المقدس‌ تغيير نمي دادند و مناسك‌ حج‌ را در مسجدالاقصي‌ بجا نمي‌ آوردند و از اين‌ راه‌ در امت‌ ابراهيم‌خليل‌ ايجاد اختلاف‌ نمي كردند پس‌ آنها با تغيير دادن‌ قبله‌ و مناسك‌ حج‌ و قرباني‌ از مسجدالحرام‌ به‌ مسجدالاقصي‌ در دين‌ خدا شكاف‌ و اختلاف‌ بوجود آوردند و امت‌ توحيدي‌ را به‌ تفرقه‌ و اختلاف‌ انداختند امت‌ ابراهيم‌ را از صراط‌ مستقيم‌ به‌ انحراف‌ كشانيده‌ و براي‌ خود حج‌ و قرباني‌ ديگري‌ بوجود آوردند .**

**نكته‌ جالب‌ در اين‌ جا اين‌ است‌ كه‌ خداوند تغيير قبله‌ از مسجدالاقصي‌ را به‌ مسجدالحرام‌ به‌ عنوان‌ هدايت‌ به‌ صراط‌ مستقيم‌ معرفي‌ مي كند و حركت‌ به طرف‌ اورشليم‌ و فلسطين‌ را حركت‌ به طرف‌ مسجدالاقصي‌ ناميده ‌است‌ .**

**از اين‌ تعبيرات‌ استفاده‌ مي شود كه‌ مسجدالاقصي‌ در بيرون‌ مسجدالحرام‌ و صراط‌ مستقيم‌ بوجود آمده‌ و در انتهاي‌ شهر امن‌ و امان‌ مذهب‌ قرارگرفته‌ است‌ يكچنين‌ تعبيراتي‌ از مسجد الحرام‌ و مسجد الاقصي‌ بيان‌ گر اين‌ حقيقت‌ است‌ كه‌ مسجدالحرام‌ در متن‌ مذهب‌ اسلام‌ و مسجدالاقصي‌ در حاشيه‌ آن‌ قرار مي گيرد و منظور خدا از اين‌ تعبيرات‌ مرام‌ اسلام‌ است‌ كه‌ مساجد نمايشگر آن‌ مرام‌ مي باشد و گرنه‌ مكان‌ اين‌ دو مسجد چنان‌ اهميت‌ ندارد كه‌ از يكي‌ تعبير به‌ شهر امن‌ و امان‌ و از ديگري‌ تعبير به اقصاي‌ آن‌ شهر گردد. منشاء پيدايش‌ يك‌ چنين‌ تعبيراتي‌ ، بيان‌ خداوند متعال‌ است‌ كه‌ تغيير قبله‌ به‌ مسجدالحرام‌ را صراط‌ مستقيم‌ ناميده‌ است‌ و همچنين‌ اگر اين‌ دو تيره‌ عرب‌ و بني‌اسرائيل‌ كه‌ هر دو از نسل‌ حضرت‌ ابراهيم‌ بوجود آمده‌ اند بخواهند به‌ دين‌ ابراهيم‌ اقتدا كنند و او را پيشواي‌ اصلي‌ خود قرار دهند چنان كه‌ بوجود او افتخار مي كنند. لازم‌ است‌ كه‌ تيره‌ بني‌اسرائيل‌ از قبله‌ خود و از مرام‌ خود به سوي‌ مسجدالحرام‌ كه‌ قبله‌ ابراهيم‌ خليل‌ است‌ گرايش‌ پيدا كنند و آن‌ را به‌ رسميت‌ بشناسند. از اين جا معلوم‌ مي شود كه‌ بني‌اسرائيل‌ در طول‌ تاريخ‌ خود را از صراط‌ مستقيم‌ دين‌ ابراهيم‌ كنار كشيده‌ و در حاشيه‌ اين‌ صراط‌ مستقيم‌ دين‌ خود را سازمان‌ داده‌اند .**

**خداوند ازاين‌ سازمان‌ حاشيه‌اي‌ به‌ مسجدالاقصي‌ يعني‌ حاشيه‌ صراط مستقيم‌ تعبير كرده ‌است‌ .**

**هشتم‌ از نكات‌ تفسيري‌ آيات‌ بالا اين‌ است‌ كه‌ ابراهيم‌ و اسماعيل‌ از خدا خواهش‌ مي كنند تا از نسل‌ آنها امت‌ مسلماني‌ بوجود آيد و ازآن‌ امت‌ مسلمان‌ پيغمبراني‌ ظاهر شوند تا بتوانند انقلاب‌ توحيدي‌ حضرت‌ ابراهيم‌خليل‌ را به‌ ثمر برسانند زيرا ابراهيم‌ در واقع‌ پايه‌ گذار مكتب‌ علمي‌ و عملي‌ توحيد و مبارزه‌ با شرك‌ بود كه‌ مكتب‌ توحيد را با استدلالات‌ و احتجاجات‌ علمي‌ و عملي‌ شروع‌ كرد و به وسيله‌ پيغمبراني‌ كه‌ از صلب‌ او بوجود آمده‌اند تداوم‌ بخشيد تا با ظهور اسلام‌ و قرآن‌ آن‌ را به‌ ثمر رسانيد. پس‌ لازم‌ بود كه‌ از صلب‌ ابراهيم‌ و اسماعيل‌ فرزندان‌ سالم‌ و مسلماني‌ بوجود آيند تا مكتب‌ توحيدي‌ او را به‌ ثمر برسانند.**

**براساس‌ استجابت‌ دعاي‌ ابراهيم‌ و اسماعيل‌ بود كه‌ پيغمبر اسلام‌ و ائمه‌ اطهار از تيره‌ عرب‌ و از اولاد اسماعيل‌ در مسجدالحرام‌ بوجود آمدند. با تعلميات‌ خود مكتب‌ توحيد ابراهيم‌ را به‌ كمال‌ رسانيدند.**

**نهم‌ در انتهاي‌ اين‌آيه‌ خدا مي فرمايد: هركس‌ از سنت ‌ابراهيم‌ خليل‌ كنارگيري‌ كند خود را به‌ سفاهت‌ مي‌ اندازد. ما ابراهيم‌ را در دنيا و آخرت‌ برتري‌ داديم‌. سنت‌ ابراهيم‌ خليل‌ اعمال‌ و اخلاقي‌ است‌ كه‌ مايه‌ هم‌ بستگي‌ افراد جامعه‌ و رشد و تكامل‌ آنها در حركت‌ بسوي‌ وحدت‌ و سعادت‌ ميشود و ديگر اين كه‌ آن‌ سنت ها در افراد و اشخاص‌ مايه‌ وزانت‌ و متانت‌ ميگردد مانند سنت‌ حج‌ كه‌ بين‌ افراد بشر درخط‌ توحيد وحدت‌ بوجود مي‌ آورد و مانند غسل‌ جنابت‌ و غسل هاي‌ ديگر و ناخن‌ چيدن‌ و اصلاح‌ سر و صورت‌ و محاسن‌ كه‌ مايه‌ تطهير و وقار انسان ها مي گردد. سنت‌ ابراهيم‌ خليل‌ است‌ كه‌ اعراض‌ از اين‌ سنت ها قهرا" انسان ها را به‌ سفاهت‌ و جهالت‌ مي كشاند.**

**و بعد از اين‌ آيات‌ در آيه‌ 131 مي‌ فرمايد :**

**كه‌ مليت‌ ابراهيم‌ خليل‌ و روش‌ اساسي‌ او در اين‌ يك‌ كلمه‌ است‌ كه‌ خداوند به‌ او فرمود كه‌ تسليم‌ خدا شود و در خط‌ تسليم‌ به‌ خدا انجام‌ وظيفه‌ كند و او هم‌ تسليم‌ خدا شد.**

**و در آيات‌ 132 تا141 در مقدمه‌ تغيير قبله‌ آياتي‌ در معرفي‌ دين‌ ابراهيم‌ و فرزندان‌ او و روش‌ اخلاقي‌ آنها ذكر ميكند و از اين‌ آيات‌ نتيجه‌ مي گيرد كه‌ دين‌ ابراهيم‌ و اسحاق‌ و يعقوب‌ و اسباط‌ دين‌اسلام‌ و قبله‌ آنها مسجدالحرام‌ بوده ‌است‌ و اين‌ شما ملت‌ يهود فرزندان‌ ناخلف‌ آنها هستند كه‌ از خط ابراهيم‌ منحرف‌ شده‌ و براي‌ خود قبله‌ و كعبه‌ جداگانه ساخته اید.**

**در اين‌ آيات‌ ابتدا از قول‌ اهل‌ كتاب‌ به‌ مسلمانان‌ مي گويد : كه‌ آنها به ‌شما مسلمانان‌ ميگويند كه‌ يهودي‌ يا نصراني‌ باشيد تا هدايت‌ شويد به‌ آنها بگوئيد كه‌ ما بر دين‌ حنيف‌ ابراهيم‌ خليل‌ هستيم‌ بوسيله دين‌ او هدايت‌ مي شويم‌ كه‌ او مشرك‌ به‌ خدا نبوده‌ ست‌ . ما به‌ خدا و به‌ پروردگار خود به‌ آن چه‌ بر ما نازل‌ شده‌ و به‌ آن چه‌ بر پيغمبران‌ پيش‌ از ما ابراهيم‌ و اسماعيل‌ و اسحاق‌ و يعقوب‌ و اسباط و برآن چه‌ به‌ موسي‌ و عيسي‌ داده‌ شده‌ و آن چه‌ پيغمبران‌ از خداي‌ خود فرا گرفته‌اند ايمان‌ داريم‌. بين‌ هيچ‌ يك‌ از پيغمبران‌ جدائي‌ نمي‌ اندازيم‌ ما همه‌ تسليم‌ خدا هستيم‌ .**

**اگر اهل‌ كتاب‌ مانند شما مسلمانان‌ ايمان‌ به‌ خدا و پيغمبران‌ آوردند هدايت‌ مي شوند و اگر از شما و دين‌ شما جدا شدند در خط‌ شكاف‌ و اختلاف‌ قرار مي گيرند و با شما در جنگ‌ و نزاعند به‌ زودي‌ خداوند شر آنها را از شما مسلمانان‌ برطرف‌ خواهد كرد كه‌ او شنوا و دانااست‌ .**

**آيه‌ بعد ميفرمايد : چنين‌ بودن‌ و وحدت‌ داشتن‌ و همراه‌ بودن‌ با تمامي‌ پيغمبران‌ و وابستگي‌ به‌ خدا و انبياء رنگ‌ الهي‌ است‌ كه‌ مايه‌ حفاظت‌ و موفقيت‌ انسان‌ در دنيا و آخرت‌ مي شود براي‌ مردمي‌ كه‌ رنگ‌ الهي‌ مي‌ گيرند و بندگي‌ خدا را اختيار مي كنند. چه‌ چيزي‌ از وابسنگي‌ به‌ خدا و پيغمبران‌ بهتر است.‌**

**آيه‌ بعد شما مسلمانان‌ به‌ اهل‌ كتاب‌ و كساني كه‌ مخالف‌ راه‌ شما هستند بگوئيد كه‌ آيا شما در اعتقاد به خدائي كه‌ ما و شما او را قبول‌ داريم‌ با ما به‌ مبارزه‌ برمي‌ خيزيد و با ما مجادله‌ مي كنيد بااين كه‌ پروردگار ما و شما اوست‌ و ما در عبادت‌ او اخلاص‌ داريم‌. و يا شما ميگوئيد كه‌ ابراهيم‌ و اسماعيل‌ و اسحاق‌ و يعقوب‌ و اولاد يعقوب‌ يهودي‌ يا نصراني‌ بوده‌اند و شما از دين‌ آنها پيروي‌ مي كنيد شما بهتر آنها را مي شناسيد يا خدا، شما كه‌ مي دانيد آنها پيرو دين‌ ابراهيم‌ بوده‌اند چرا شهادت‌ الهي‌ را كتمان‌ مي كنيد خدا از عمل‌ شما غافل‌ نيست‌ . آنها امتي‌ بودند كه‌ همراه‌ اعمال‌ خود از دنيا رفته‌اند و شما نيز در گرو اعمال‌ خود هستيد مسئول‌ اعمال‌ آنها نمي‌ باشيد . در مجموعه‌ اين‌ آيات‌ خداوند حالات‌ و اخلاقيات‌ حضرت‌ ابراهيم‌ را بيان‌ مي كند دين‌ و قبله‌ ابراهيم‌ و فرزندان‌ او را روشن‌ مي سازد تا همه‌ اين‌ آيات‌ برهاني‌ براي‌ تغيير قبله‌ از بيت‌ المقدس‌ به‌ مسجدالحرام‌ باشد و در نظر بني‌اسرائيل‌ روشن‌ سازد كه‌ آنها بوده‌اند كه‌ در تاريخ‌ قبله ‌ابراهيم‌ و اسماعيل‌ و يعقوب‌ و فرزندان‌ او را تغيير داده‌اند و ديني‌ بر خلاف‌ دين‌ ابراهيم‌ بوجود آورده‌اند.**

**پس‌ از بيان‌ اين‌ مقدمات‌ و تغيير قبله‌ ابراهيم‌ بدست‌ بني‌اسرائيل‌ آيات‌ مربوط‌ به‌ تغيير قبله‌ و توجه‌ دادن‌ مردم‌ جهان‌ را به‌ قبله‌ ابراهيم‌ خليل‌ نازل‌ مي كند و مي فرمايد: بي‌خردان‌ و نادانان‌ بر اين‌ تغيير قبله‌ ايراد مي گيرند و مي گويند چه‌ عاملي‌ باعث‌ شد كه‌ مسلمانان‌ از قبله‌اي‌ كه‌ به طرف‌ آن‌ نماز مي خواندند منصرف‌ شده‌اند. در جواب‌ آنها بگو كه‌ مشرق‌ و مغرب‌ مال‌ خدا است‌ هر كه‌ را بخواهد به‌ راه‌ راست‌ هدايت‌ مي كند . ما شما امت‌ مسلمان‌ را يك‌ امت‌ معتدل‌ و متوسط‌ قرار داديم‌ تا برا ي‌ ساير مردم‌ الگوي‌ حق‌ و عدالت‌ باشيد و رسول‌ خدا نيز براي‌ شما نمونه‌ حق‌ و عدالت‌ باشد و ما اين‌ قبله‌ اي‌ را كه‌ تو به‌ آن‌ توجه‌ و عقيده‌ داشتي‌ رسميت‌ نداديم‌ مگر براي‌ اين كه‌ مسلمانان‌ را در اعتقاد و پيروي‌ از تو آزمايش‌ كنيم‌ تا بدانيم‌ كدام‌ يك‌ از آنها از پيغمبر خود پيروي‌ مي كنند و در حال‌ نماز روي‌ پاشنه‌ پا به طرف‌ مسجدالحرام‌ بر مي‌ گردند.**

**البته‌ اين‌ تغيير قبله‌ كاري‌ بس‌ مشكل‌ و سنگين‌ است‌ مگر براي‌ كساني كه‌ خدا آنها را هدايت‌ كرده‌است.‌ خداوند با تغيير قبله‌ نمي‌خواهد كه‌ ايمان‌ شما را ضايع‌ كند خدا نسبت‌ به‌ مردم‌ رئوف‌ و مهربان‌ است‌ .**

**ما خود ديديم‌ كه‌ چگونه‌ به‌ انتظار تغيير قبله‌ روي‌ به سوي‌ آسمان‌ داري‌ و روي‌ خود را اين‌ طرف‌ و آن‌ طرف‌ مي گرداني‌ تو را به سوي‌ قبله‌اي كه‌ آن‌ را پسنديده‌اي‌ برمي گردانيم.‌ روي‌ خود را به‌ طرف‌ مسجدالحرام‌ كن‌ و هر جا بوديد به‌ آن‌ طرف‌ روآوريد اهل‌ كتاب‌ هم‌ از طريق‌ كتاب‌ خود مي دانند كه‌ تغيير قبله‌ حق‌ است‌ از طرف‌ پروردگار آمده‌ و خداوند از اعمال‌ آنها غافل‌ نيست‌ .**

**اگر براي‌ اهل‌كتاب‌ هزاران‌ دليل‌ و معجزه‌ بياوري‌ از قبله ‌تو پيروي‌ نمي كنند تو هم ‌از قبله‌ آنها پيروي‌ نخواهي‌ كرد. هيچ‌ گروهي‌ از قبله‌ گروهي‌ ديگر پيروي‌ نمي كنند. تو اگر بعد از آگاهي‌ به‌ حكمت‌ تغيير قبله‌ از قبله‌ آنها پيروي‌ كني‌ ظالم‌ خواهي‌ بود. كساني كه‌ كتاب‌ آسماني‌ دارند به‌ حقانيت‌ تغيير قبله‌ آگاهي‌ دارند چنان كه‌ فرزندان‌ خود را مي‌شناسند اين‌ دين‌ را به‌ حق‌ مي شناسند وليكن‌ عده‌اي‌ از آنها حق‌ را كتمان‌ مي كنند. با اين كه‌ آگاهي‌ دارند حق‌ همان‌ دستوراتي‌ است‌ كه‌ از جانب‌ پروردگار به تو مي‌ رسد .**

**مبادا در حق‌ گوئي‌ شك‌ و شبهه‌ داشته‌ باشي‌ ، هر گروهي‌ هدفي‌ دارند كه‌ آن‌ را قبله‌ خود قرار داده‌اند. همه‌ شما به سوي‌ كارهاي‌ خير سرعت‌ كنيد هر جا باشيد خداوند شما را از مسير خيرخواهي‌ يك جا جمع‌ مي كند كه‌ خداوند به‌ هركاري‌ توانا است‌. از هرجا بيرون‌ آمدي‌ و در هر جا بودي‌ به طرف‌ مسجدالحرام‌ رو كن‌ ، همچنين‌ امت‌ تو هرجا بودند و از هر جا خارج‌ شدند به طرف‌ مسجدالحرام‌ روآورند مبادا اهل‌ كتاب‌ و ساير مردم‌ در اثر تغيير، قبله‌ شما را محكوم‌ كنند و تغيير قبله‌ را غيرمنطقي‌ بدانند مگر ستم‌ كاران‌ از آنها كه‌ بدون‌ دليل‌ سخن‌ مي گويند و عمل‌ مي كنند. به‌ آنها اعتنا نكن‌ ، به خدا توجه‌ داشته‌ باش‌.**

**مي خواهم‌ از طريق‌ اين‌ تغيير قبله‌ نعمت‌ خود را بر شما كامل‌ كنم‌ شايد از اين‌ راه‌ به‌ دين‌ خدا هدايت‌ شويد.**

**هم‌ چنان كه‌ از مسير اين‌ قبله‌ پيغمبري‌ به سوي‌ شما فرستادم‌ تا آيات‌ ما را بر شما تلاوت‌ كند و شما را پاك‌ نمايد كتاب‌ و حكمت‌ به شما بياموزد و چيزهايي‌ كه‌ نمي دانيد به‌ شما تعليم‌ دهد پس‌ به ياد من‌ باشيد تا به ياد شما باشم‌ حق‌ مرا منظور بداريد و نعمت‌ مرا كفران‌ نكنيد.**

**اين‌ آيات‌ از شماره‌ 142 تا 152 مربوط‌ به‌ تغيير قبله‌ است‌ .**

**نكات‌ جالب‌ توجه‌ در اين‌ آيات‌ :**

**اول‌ دليل‌ تغيير قبله‌ و اعتراض‌ بي‌ خردان‌ بر اين‌ تغيير قبله‌ است‌ .**

**دوم‌ تغيير جهت‌ از مسجدالاقصي‌ به طرف‌ مسجدالحرام‌ حركت‌ در خط‌ مستقيم‌ به سوي‌ اعتدال‌ فكري‌ و مكتبي‌ شناخته‌ شده‌ .**

**سوم‌ تغيير قبله‌ ،آزمايشي‌ بود براي‌ پيروان‌ واقعي‌ رسول‌ خدا.**

**چهارم ‌ مسجدالحرام‌ در نظر رسول‌ خدا قبله‌ واقعي‌ و حقيقي‌ بود كه‌ رسول‌ خدا آن‌ را براي‌ امت‌ مسلمان‌ پسنديده‌ بودند .**

**پنجم‌ تا مردم‌ در منطق‌ به دليل‌ عقلي‌ و در عمل‌ طالب‌ كارهاي‌ خير نشوند ، وحدت‌ پيدا نمي‌ كنند .**

**ششم‌ اهل‌ كتاب‌ از طريق‌ كتاب‌ و دين‌ خود مي دانستند كه‌ تغيير قبله‌ حق‌ است‌ وليكن‌ اين‌ حق‌ را كتمان‌ مي كردند .**

**هفتم ‌ اگر مسلمانان‌ مسجدالحرام‌ را قبله‌ خود قرار نمي دادند از نظراهل‌ كتاب‌ و از نظر علم‌ و دانش‌ محكوم‌ مي شدند و از مكتب‌ ولايت‌ و تربيت‌ اهل‌ البيت‌ محروم‌ بودند.**

**در اطراف‌ بحث‌ اول‌ و دوم‌ مي گوئيم‌ خداوند كساني‌ را كه‌ درقول‌ و عمل‌ تابع‌ دليل‌ عقلي‌ و منطقي‌ نيستند سفيه‌ مي داند. يهوديان‌ و مسلماناني‌ كه‌ معاصر رسول‌ خدا بودند پس‌ از آن كه‌ اعتقاد به‌ رسالت‌ پيغمبر پيدا كردند جايز نبود كه‌ به‌ تغيير قبله‌ ايراد و اعتراض‌ داشته‌ باشند زيرا مسلمانانی كه‌ پيغمبر را رسول‌ خدا مي دانستند گرچه‌ جاهل‌ به‌ تغيير قبله‌ بودند وليكن‌ لازم‌ بود كه‌ تغيير قبله‌ را وحي‌ الهي‌ بدانند و اعتراض‌ نكنند و اما يهوديان‌ از طريق‌ كتاب‌ خود پيغمبر اسلام‌ را به‌ حقانيت‌ مي شناختند و مي‌ دانستند كه‌ تغيير قبله‌ روي‌ آوردن‌ به‌ قبله‌ ابراهيم‌ است‌ بنابراين‌ اعتراض‌ هر دو طايفه‌ سفيهانه‌ و جاهلانه‌ بوده‌ است‌ .**

**زيرا از نظر مسلمانان‌ گرچه‌ از حكمت‌ تغيير قبله‌ بي‌ خبر بودند وليكن‌ اعتراض‌ آنها برخلاف‌ اعتقاد به‌ رسالت‌ پيغمبر بود و اما يهوديان‌ برخلاف‌ مندرجات‌ كتاب هاي‌ ديني‌ خود و بر خلاف‌ اعتقاد به‌ حضرت‌ ابراهيم‌ خليل‌ سخن‌ گفتند زيرا قبله‌ اصلي‌ واساسي‌ قبله‌ حضرت‌ ابراهيم‌است‌ پس‌ اعتراض‌ هر دو طايفه‌ خلاف‌ منطق‌ عقل‌ و سفيهانه‌ بوده‌ است‌ .**

**و اما دليل‌ تغيير قبله‌ و نام‌ گذاري‌ آن‌ به‌ عنوان‌ صراط‌ مستقيم‌ از اين‌ جهت‌ است‌ كه‌ اولين‌ قبله‌ و اولين‌ خانه‌ كه‌ از ابتداي‌ تاريخ‌ و طول‌ تاريخ‌ همراه‌ بشريت‌ بوجود آمده‌ مسجدالحرام‌ بوده‌ است‌ حركت‌ در مسير مسجدالحرام‌ و توجه‌ به‌ اين‌ قبله‌ حركت‌ در مسير تاريخ‌ و حركت‌ در مسير ابراهيم‌ خليل‌ و تمامي‌ پيغمبران‌ است‌ انحراف‌ بني‌اسرائيل‌ از مسجدالحرام‌ به ‌بيت‌ المقدس‌ و بوجود آوردن‌ قبله‌ جدا از قبله‌ تاريخ‌ ، كناره‌ گيري‌ از اين‌ خط‌ مستقيم‌ بوده‌ است‌. زيرا دين‌ خدا كه‌ بوسيله‌ تمامي‌ پيغمبران‌ به‌ بشريت‌ ابلاغ‌ شده‌ بريك‌ اصول‌ اعتقادي‌ و عملي‌ استوار شده‌ كه‌ همه‌ جا بين‌ انسان هاي‌ تاريخ‌ وحدت‌ فكري‌ و عملي‌ بوجود مي‌ آورد. اين‌ وحدت‌ همان‌ اصل‌ توحيد است‌ كه‌ بشريت‌ را به صورت‌ يك‌ كاروان‌ از يك‌ خط‌ به سوي‌ خدا و تكامل‌ سوق‌ مي دهد. اين‌ اصول‌ اعتقادي‌ و عملي‌ عبارت‌ است‌ از توحيد نبوت‌ و قيامت‌ و عمل‌ صالح‌ و يكي‌ از اصول‌ عملي‌ دين‌ خدا همين‌ قبله‌ است‌ كه‌ بايستي‌ تمامي‌ مردم‌ به سوي‌ يك‌ قبله‌ توجه‌ پيدا كنند تا بين‌ آنها وحدت‌ عملي‌ بوجود آيد. انحراف‌ از يك‌ چنين‌ قبله‌اي‌ باعث‌ شكاف‌ و اختلاف‌ بين‌ افراد بشر مي گردد و اين‌ اختلاف‌ بر خلاف‌ اصل‌ توحيد است‌ كه‌ بوسيله‌ تمامي‌ پيغمبران‌ ابلاغ‌ شده‌ بنابراين‌ تمامي‌ انسانها كه‌ در خط‌ ابراهيم‌ و در خط‌ نوح‌ و آدم‌ متوجه‌ مسجدالحرام‌ بوده‌اند در خط‌ توحيد بوده‌اند انحراف‌ بني‌اسرائيل‌ ازاين‌ خط‌ بسوي‌ يك‌ قبله‌ ديگر انحراف‌ از خط‌ مستقيم‌ شناخته‌ شده‌ كه‌ تغيير قبله‌ اسرائيلي‌ به طرف‌ مسجدالحرام‌ رجعت‌ از انحراف‌ به طرف‌ خط‌ مستقيم‌ يعني‌ همان‌ قبله‌ ابراهيم‌ و قبله‌ پيغمبران‌ مي باشد .**

**به همين‌ مناسبت‌ خداوند تغيير قبله‌ را به طرف‌ مسجدالحرام‌ هدايت‌ به‌ صراط مستقيم‌**

**معرفي‌ فرموده‌ : والله‌ يهدي‌ من‌ يشاء الي‌ صراط‌ مستقيم.‌**

**ناگفته‌ نماند كه‌ منظور از صراط‌ مسقيم‌ هدايت‌ افكار مردم‌ به‌ يك‌ مكتب‌ معتدل‌ و هدف‌ معتدل‌ مي باشد يعني‌ انسان ها از مسير مسجدالحرام‌ به‌ يك‌ مكتبي‌ هدايت‌ مي شوند كه‌ در آن‌ مكتب‌ به‌ اعتدال‌ فكري‌ و عقيده‌اي‌ و علمي‌ و الهي‌ مي رسند. كامل ترين‌ انسانها پيغمبر اسلام‌ و پيشوايان‌ معصوم‌ از اولاد اسماعيل‌ فرزند ابراهيم‌ بوجود مي‌ آيند كه‌ مي توانند دين‌ كامل‌ خدا را براي‌ مردم‌ ظاهر سازند. بنابراين‌ هدايت‌ به‌ صراط‌ مستقيم‌ از طريق‌ آشنائي‌ به‌ مكتب‌ آنها ممكن‌ است‌ نه‌ از مكاتب‌ ديگر .**

**و اما مطلب‌ سوم‌ و چهارم‌ اولا" رسول‌ خدا بر پايه‌ علم‌ و دانشي‌ كه‌ در طول‌ مدت‌ چهل‌ سال‌ پيش‌ از بعثت‌ از تفكرات‌ و روابط‌ قبلي‌ آموخته‌ بود مي‌ دانست‌ كه‌ در دين‌ خدا قبله‌ واقعي‌ همان‌ مسجدالحرام‌است‌ كه‌ همراه‌ بشريت‌ در تاريخ‌ بوجود آمده‌ در انتظار بود كه‌ خداوند دستوري‌ بدهد تا بر اثر آن‌ دستور مسجدالحرام‌ قبله‌ رسمي‌ مسلمانان‌ باشد خداوند در جمله‌ : قد نري‌ تقلب‌ وجهك‌**

**از اين‌ انتظار خبر مي دهد و مي‌ فرمايد : كه‌ مامي‌ بينيم‌ كه‌ چگونه‌ رو به سوي‌ آسمان‌ داري‌ تا براي‌ تغيير قبله‌ دستور برسد و اينك‌ تو را به سوي‌ همان‌ قبله‌اي‌ برمي گردانيم‌ كه‌ آن‌ را پسنديده‌ايد. بعضي‌ از بي خردان‌ گمان‌ كردند كه‌ اين‌ تغيير قبله‌ روي‌ تعصب‌ قومي‌ و مخالفت‌ فرزندان‌ اسماعيل‌ با فرزندان‌ اسحاق‌ بوده‌كه‌ رسول‌ خدا مايل‌ نبود افتخارات‌ ملت‌ يهود را زنده‌ نگاه‌ دارد و افتخارات‌ عرب‌ را از بين‌ ببرد آنها نمي دانند كه‌ كليه‌ اعمال‌ و تفكرات‌ رسول‌ خدا از تعصب‌ و جاهليت‌ به دور مي باشد بلكه‌ او به‌ پيروي‌ از سنت‌ خدا و واقعيت‌ تاريخ‌ كه‌ مسجدالحرام‌ قبله‌ پيغمبران‌ و قبله‌ ابراهيم‌ خليل‌ بوده‌ دوست‌ دارد كه‌ قبله‌ ابراهيم‌ خليل‌ را زنده‌ كند و مردم‌ را در مسير قبله‌ واقعي‌ و قبله‌ تاريخي‌ قرار دهد. بنابراين‌ نظر رسول‌خدا روي‌ واقعيت‌ تاريخ‌ است‌ نه‌ روي‌ تعصب‌ بلكه‌ ملت‌ يهود بودند كه‌ روي‌ رقابت‌ با اولاد اسماعيل‌ قبله‌ او و قبله‌ ابراهيم‌ را عوض‌ كردند و درمقابل‌ مسجدالاقصي‌ بوجود آوردند.**

**پيغمبر اسلام‌ كه‌ از جانب‌ خدا ماموريت‌ دارد يك‌ دين‌ كامل‌ واقعي‌ به وجود آورد واجب‌ است‌ كه‌ مردم‌ را در مسير همان‌ قبله‌ واقعي‌ قراردهد.**

**در قسمت‌ پنجم‌ از اين‌ آيات‌ خداوند رمز پيدايش‌ وحدت‌ و يگانگي‌ انسان ها را بيان‌ مي كند در ابتدا آيه‌ شريفه‌ ميفرمايد: هر طايفه‌ از انسان ها هدف‌ معين‌ و قبله‌ مشخصي‌ دارند كه‌ به سوي‌ قبله‌ خود جهت‌ گرفته‌اند. نظر به اين كه‌ تعدد قبله‌ها و هدف ها مايه‌ تفرقه‌ و اختلاف‌ آنها شده‌ و دراين‌ تفرقه‌ و اختلا ف‌ تقصيري‌ ندارند بلكه‌ از قصور آنها پيدا شده ‌است‌. خداوند يك‌ قانون‌ كلي‌ و عملي‌ در اختيار آنها مي گذارد تا با رعايت‌ آن‌ اختلاف‌ و تفرقه‌ از ميان‌ برود و در جامعه‌ بشر وحدت‌ و اتحاد بوجود آيد. آن‌ قاعده‌ جمله‌ :**

**فاستبقو الخيرات‌ مي باشد كه‌ خداوند به‌ همه‌ انسان ها دستور مي دهد كه‌ :**

**از كارخير و عمل‌ نيك‌ استقبال‌ كنند. خيرخواهي‌ صفتي‌ است‌ كه‌ اگر تمامي‌ مردم‌ در هركجا كه‌ هستند آن‌ را رعايت‌ كنند و كار و فعاليت‌ خود را از طريق‌ خيرخواهي‌ شروع‌ نمايند اين‌ خيرخواهي‌ تمام‌ مردم‌ كره‌ زمين‌ را در يك‌ جهت‌ و يك‌ خط‌ به سوي‌ خدا قرار مي دهد. خير خواهي‌ صفتي‌ است‌ كه‌ تمامي‌ مردم‌ با وجدان‌ خود آن‌ را در ك‌ مي كنند و احتياج‌ به‌ معلم‌ ندارند هرجا دو نفر انساني كه‌ در بيابان‌ ويا جنگل‌ زندگي‌ كنند معني‌ خيرخواهي‌ را مي دانند و مي‌ فهمند كه‌ فعاليت‌ خود را بايستي‌ از طريق‌ همكاري‌ و همراهي‌ آغاز كنند و هرگاه‌ يكي‌ از آنها تصميم‌ بگيرد كه‌ به‌ ديگري‌ خيانت‌ كند مي داند كه‌ برخلاف‌ قاعده‌ خيرخواهي‌ عمل‌ كرده‌ است‌ بلكه‌ او وظيفه‌ دارد كه‌ به‌ برادر خود خدمت‌ كند و همينطور كسي‌كه‌ با چشمه‌ آبي‌ روبرو شده‌ و يا منبع‌ ثروت‌ و نعمتي‌ را بدست‌ آورده‌ است‌ مي‌فهمد كه‌ بايستي‌ آب‌ و غذا را در اختيار تشنگان‌ و گرسنگان‌ بگذارد و باز همان‌ خيرخواهي‌ انسان ها را وادار مي كند كه‌ به‌ راهنمائي‌ راهنمايان‌ طريقه‌ توحيد احترام‌ بگذارند و از آنها پيروي‌ كنند و همين‌ خيرخواهي‌ انسان ها را از طريق‌ اطاعت‌ اولياء خدا در خط‌ به سوي‌ خدا و توحيد قرار مي دهد. لذا پس‌ از جمله‌ :**

**فاستبقو الخيرات‌ جمله ‌ الي‌ الله‌ مرجعكم‌**

**را ذكر مي كند يعني‌ كه‌ اين‌ خيرخواهي‌ شما را به سوي‌ خدا مي برد و به‌ او رجوع‌ مي دهد.**

**مثلا" اگر تمام‌ مردم‌ تصميم‌ بگيرند كه‌ راست‌ بگويند خيرخواهي‌ آنها را به‌ راست‌ گويي‌ وادار مي كند و از دروغ‌ باز مي دارد. همين‌ راستگوئي‌ و ترك‌ دروغ‌ كافي‌ است‌ كه‌ وحدت‌ جهاني‌ در خط‌ توحيد بوجود آورد . مثلا" وقتي‌ امر داير شود بين‌ كمك‌ به‌ انسانها و يا واگذار كردن‌ و ضرر زدن‌ به‌ آنها ، معناي‌ خيرخواهي‌ اين‌ است‌ كه‌ به‌ يكديگر خدمت‌ كنند تا بين‌ آنها تعاون‌ و همكاري‌ بوجود آيد و از اين‌ تعاون‌ محبت‌ و علاقه‌ با يكديگر پيدا كنند و اگر امر داير شود بين‌ تفرقه‌ وجدائي‌ و يا وحدت‌ و همكاري‌، خيرخواهي‌ آنها را وادار مي كند كه‌ وحدت‌ و همكاري‌ را رعايت‌ كنند.**

**و اگر امر داير شود بين‌ شكرگزاري‌ خدا و قبول‌ حكومت‌ او ، خيرخواهي‌ دراين‌ است‌ كه‌ حكومت‌ او را قبول‌ كنند و از كفران‌ نعمت‌ بپرهيزند.**

**همينطور در تمام‌ مسائل‌ خير و شر ، شر را رها كنند و طرف‌ خير را بگيرند پس‌ اين‌ خيرخواهي‌ يك‌ قضاوت‌ فكري‌ و وجداني‌ تمام‌ انسان هاي‌ كره‌ زمين‌ است‌ كه‌ خداوند در نهاد آنها يك‌ چنين‌ قضاوتي‌ قرار داده‌ است‌. هرانساني‌ از طريق‌ فطرت‌ خود به خدا گرايش‌ پيدا مي كند و از او حوائج‌ خود را مي‌ طلبد. اين‌ طلب‌ حوائج‌ بوسيله‌ راهنمايان‌ آسماني‌ تكامل‌ پيدا مي كند و آنها را به ‌زندگي‌ بهشتي‌ نائل‌ مي گرداند. با اين‌ حساب‌ به‌ دنباله‌ جملات‌ صدر آيه‌ كه‌ مي گويد : هر طايفه‌اي‌ جهتي‌ دارند كه‌ خدا آنها را به سوي‌ آن‌ جهت‌ برمي گرداند كه‌ ملاك‌ تفرقه‌ و اختلاف‌ است‌ ذيل‌ آيه‌ مايه‌ وحدت‌ مي شود .**

**دليل‌ اين‌ كه‌ خداوند هر طايفه‌اي‌ را به‌ هدف‌ خود برمي گرداند اين‌ است‌ كه‌ هر طايفه‌ اي‌ و هركسي‌ بايد هدف‌ و عقيده‌ خود را محترم‌ بشمارد تا اين كه‌ خلاف‌آن‌ عقيده ‌برايش‌ ثابت‌ شود مثلا" بت‌ پرست‌ بايستي‌ عقيده ‌خود را به ‌بت‌ ادامه‌ دهد تا وقتي كه‌ بداند بت‌ پرستي‌ غلط‌ است‌ بايد خداپرست‌ شود. اگر قبل‌ از پيدايش‌ عقل‌ خداپرستي‌، بت‌ پرستي‌ را ترك‌ كند در بي‌ عقيده‌اي‌ قرار مي گيرد كه‌ به‌ معناي‌ هرج‌ و مرج‌ است‌ .**

**ششم‌ خداوند براي‌ اثبات‌ موجوديت‌ و خدمت‌ كعبه‌ و سبقت‌ كعبه‌ بر قبله‌ بني‌اسرائيل‌ در اين‌ آيات‌ وصيت‌ هاي‌ ابراهيم‌ و اسماعيل‌ و اسحاق‌ و يعقوب‌ را به‌ فرزندان‌ خود تذكر مي دهد كه‌ اين‌ چهار نفر كه‌ آباء و اجداد اصلي‌ دودمان‌ بني‌اسرائيل‌ و پايه‌گذاران‌ توحيد بودند. فرزندان‌ خود را به‌ رعايت‌ كعبه‌ و حفظ‌ موجوديت‌ آن‌ سفارش‌ كردند از اين‌ وصيت‌ ها معلوم‌ مي شود كه‌ كعبه‌ و مراسم‌ آن‌ يكي‌ از اركان‌ اساسي‌ دين‌ خدا بوده‌ كه‌ در تاريخ‌ بوسيله‌ پيغمبران‌ خدا ظاهر گرديده است‌. پيغمبران‌ گرچه‌ در زمان هاي‌ مختلف‌ و از نقاط‌ متفاوت‌ جهان‌ بوجود آمده‌ و از يكديگر فاصله‌ زماني‌ و مكاني‌ داشته‌اند وليكن‌ از نظر اين كه‌ همه‌ آنها از يك‌ مكتب‌ بوجود آمده‌ و از سوي‌ خدا به‌ هدايت‌ مردم‌ مامور شده‌اند در دين‌ و دعوت‌ و قانون‌ گذاري‌ با يكديگر اختلاف‌ نداشته‌اند و مردم‌ را به‌ يك‌ راه‌ و به‌ يك‌ روش‌ دعوت‌ كرده‌اند .**

**از مسائل‌ اساسي‌ دعوت‌ انبياء دعوت‌ به‌ وحدت‌ و اتحاد در ميان‌ مردم‌ بوده‌ كه‌ به نام‌ اصل‌ توحيد شناخته‌ شده‌ است.‌ توحيد به‌ معناي‌ يكي‌ كردن‌ و واحد نمودن‌ تمامي‌ مردم‌ است‌ در مسير حركت‌ بسوي‌ خداوند متعال‌. يگانه‌ عاملي‌ كه‌ مي تواند انسانها را در طول‌ تاريخ‌ وحدت‌ دهد و تفرقه‌ و اختلاف‌ را برطرف‌ سازد حركت‌ علمي‌ و عملي‌ مردم‌ در خط‌ بسوي‌ وحدت‌ و يگانگي‌ و حركت‌ بسوي‌ الله‌ مي باشد. حركت‌ بسوي‌ خداوند تبارك‌ و تعالي‌ وحدت‌ علمي‌ و فكري‌ بوجود مي‌ آورد و خيرخواهي‌ براساس‌ علم‌ و دانش‌ وحدت‌ عملي‌ مي سازد و بعد از پيدايش‌ وحدت‌ رحمت‌ و نعمت‌ خدا بسوي‌ انسان ها سرازير مي گردد. خداوند تبارك‌ و تعالي‌ از صلب‌ ابراهيم‌ خليل‌ دو تيره‌ ولايت‌ و نبوت‌ بوجود آورد كه‌ اين‌ دو تيره‌ يكي‌ مايه‌ دعوت‌ و ديگري‌ مايه‌ ضبط‌ انسان ها در طول‌ تاريخ‌ مي شود تا در نتيجه‌ اين‌ دعوت‌ وحدت‌ بشري‌ در پناه‌ حكومت‌ الهي‌ بوجود آيد .**

**مظاهر ولايت ‌انسان هائي‌ هستند كه‌ با تقوا و سيادت‌ خود مي توانند مايه‌ ضبط انسان ها و جلب‌ آنها به‌ ولايت‌ خدا شوند .**

**اولين‌ عامل‌ مظهر ولايت ‌خدا حضرت‌ ابراهيم‌ خليل‌ است‌ كه‌ وجودش‌ مظهر علم‌ و دانش‌ و خير و بركت‌ و رحمت‌ و نعمت‌ بود. خداوند در مسيرتكامل‌ علمي‌ و عملي‌ ايشان‌ را تا مقام‌ ولايت‌ و امامت‌ بالا برد . امامت‌ در اين جا همان‌ مظهريت‌ سيادت‌ و بركات‌ الهي‌ مي باشد. نقش‌ ولايت‌ و امامت‌ مانند كعبه‌ است‌ كه‌ مردم‌ را در محور خود نگهداري‌ مي كند و نقش‌ نبوت‌ مانند ميقات‌ گاه‌ و راه هاي‌ حركت‌ به سوي‌ حرم‌ است‌ كه‌ مردم‌ را از اطراف‌ و اكناف‌ عالم‌ به سوي‌ دايره‌ ولايت‌ الهي‌ حركت‌ مي دهد.. خداوند اين‌ دو منصب‌ را ابتدا به‌ شخص‌ حضرت‌ ابراهيم‌ عنايت‌ كرد كه‌ ايشان‌ ابتدا توانستند در مراحل‌ نبوت‌ و رسالت‌ خود مردم‌ بابل‌ و فلسطين‌ و شامات‌ را به سوي‌ خدا دعوت‌ كنند و ضمن‌ اين‌ دعوت‌ كه‌ تكامل‌ وجودي‌ از رسالت‌ به‌ خليليت‌ و از آن جا به‌ مقام‌ امامت‌ پيدا كردند در مقام‌ ولايت‌ و امامت‌ سمت‌ ضبط‌ انسانها را در حوزه‌ حكومت‌ خود پيدا نمودند.**

**حوزه‌ ولايت‌ و امامت‌ مانند مركز قدرت‌ است‌ كه‌ آن‌ مركز ، عرش‌ خدا و مقر فرماندهي‌ خدا مي باشد و حوزه‌ نبوت‌ سازمان‌ دعوت‌ انسان ها و حركت‌ دادن‌ آنها به‌ مركز ولايت‌ و حكومت‌ خدا مي باشد. روي‌ همين‌ حساب‌ اجتماع‌ دو پست‌ فرماندهي‌ و دعوت‌ به سوي‌ آن‌ در وجود حضرت‌ ابراهيم‌خليل‌ جمع‌ شد. خداوند تبارك‌ و تعالي‌ از صلب‌ او دو تيره‌ از انسان ها بوجود آورد تا يكي‌ از آنها شاغل‌ پست‌ فرماندهي‌ و محل‌ حكومت‌ او باشد آن‌ ديگري‌ شاغل‌ دعوت‌ و حركت‌ انسانه ها به سوي‌ آن‌ مركز و در اين جا خداوند براي‌ تجمع‌ و اجتماع‌ انسانها حرم‌ و كعبه‌ را بوجود آورد تا انسان ها را از اطراف‌ عالم‌ به سوي‌ حرم‌ و از طريق‌ حرم‌ به سوي‌ اهل‌ حرم‌ كه‌ مظاهر قدرت‌ او هستند مربوط‌ سازند در اين‌ رابطه‌ اولاد اسماعيل‌ ماموريت‌ حفظ‌ انسان ها را در حرم‌ خدا عهده‌ دار شدند تا زماني كه‌ آخرين‌ مظهر علم‌ و قدرت‌ خدا يعني‌ پيغمبر خاتم‌ و ائمه‌ اطهار بوجود آيد .**

**همه‌ جا خداوند بوسيله‌ پيغمبران‌ از صلب‌ اسحاق‌ و اسماعيل‌ از وجود آن‌ پيغمبر و ائمه‌ خبر**

**داد و مردم‌ را در انتظار ظهور آن‌ انسان هاي‌ كامل‌ قرارداد اولاد اسحاق‌ و اسماعيل‌ هركدام‌ سعي‌ داشتند كه‌ آن‌ پيغمبر خاتم‌ را به خود مربوط‌ سازند اولاد اسماعيل‌ آن‌ پيغمبر را از دودمان‌ خود مي دانستند و اولاد اسحاق‌ در طول‌ مدت‌ تاريخ‌ تبليغ‌ كردند كه‌ آن‌ پيغمبر از فرزندان‌ اسحاق‌ است‌ تا جائي‌ كه‌ براساس‌ آنچه‌ در انجيل‌ برنابا نوشته‌ شده ‌است‌ .**

**حضرت‌ عيسي‌ را به جرم‌ اين كه‌ مي گويد پيغمبر خاتم‌ از صلب‌ اسماعيل‌ است‌ محكوم‌ نمودند پس‌ به‌ اين‌ دليل‌ كه‌ تمامي‌ فرزندان‌ ابراهيم‌ از دو تيره‌ اسماعيل‌ و اسحاق‌ بوجود حضرت‌ابراهيم‌ افتخار داشته‌اند لازم‌ بوده‌است‌ كه‌ دين‌ و سنت‌ او را در ميان‌ خود زنده ‌بدارند كه‌ از بزرگ ترين‌ سنت‌ او مراسم‌ حج‌ بوده‌ است.‌ ابراهيم‌ اهليت‌ خود را در آن‌ سرزمين‌ به‌ خدا سپرده‌ است.‌ اهل‌ كتاب‌ از يهود و نصارا به‌ قبله‌ ابراهيم‌خليل‌ آگاهي‌ و آشنائي‌ كامل‌ داشتند و موظف‌ بودند كه‌ آن‌ قبله‌ را به‌ رسميت‌ بشناسد پس‌ آنها با تغيير قبله‌ به طرف‌ بيت‌ المقدس‌ و اصرار برآن‌ مراسم‌ حق‌ قبله‌ ابراهيم‌ خليل‌ را كتمان‌ كردند و آن‌ را ضايع‌ گذاشتند. بر پايه‌ اين‌ مطلب‌ بني‌اسرائيل‌ محكوم‌ بودند از اين كه‌ قبله‌ ابراهيم‌ خليل‌ را تغيير دادند و آن‌ را در تاريخ‌ بدست‌ فراموشي‌ سپردند و اگر مسلمانان‌ هم‌ مانند آنها اين‌ حق‌ بزرگ‌ را ضايع‌ مي‌ گذاشتند مانند آنها در دادگاه هاي‌ علم‌ و انصاف‌ محكوم‌ مي شدند كه‌ قبله‌ كامل تر و جامع تر را رها كرده‌ و از سنت‌ پيغمبر بزرگي‌ مانند ابراهيم‌ خليل‌ منحرف‌ شده‌اند.**

**نكته‌ هشتم‌ و نهم‌ ) مربوط‌ به‌ خواهش‌ ابراهيم‌ خليل‌ از خداوندمتعال ‌است‌ كه‌ مي گويد: پروردگارا، از نسل‌ من‌ امت‌ مسلماني‌ بوجود آور. در ميان‌ امت‌ مسلمان‌ پيغمبري‌ از خودشان‌ مبعوث‌ كن‌ تا آيات‌ تو را برا ي‌ آنها تلاوت‌ كند و آنها را از گناه‌ و معصيت‌ پاك‌ نمايد و به‌ آنها كتاب‌ و حكمت‌ بياموزد. ابراهيم‌ هنگام‌ ايراد اين‌ جملات‌ و هنگام‌ يك‌ چنين‌ تقاضاها و خواهش ها در حالاتي‌ قرار گرفته‌ كه‌ آينده ‌امت‌ خود از فرزندان‌ خود را مي‌ بيند و ميشناسد و مي داند كه‌ خود او و فرزندانش‌ بر دين‌ حنيف‌ اسلام‌ به‌ دنيا مي‌ آيند و از دنيا مي روند. معناي‌ اسلام‌ و مسلماني‌ و ابديت‌ دين‌ اسلام‌ را به‌ رهبري‌ خود و فرزندان‌ خود مي شناسد و براي‌ بقاء و دوام‌ دين‌ اسلام‌ از خداوند متعال‌ تقاضا مي كند كه‌ در ميان‌ اين‌ امت‌ پيغمبراني ‌بوجود آورد و كتاب‌ و حكمت‌ به‌ آنها بياموزد.**

**در برابر خواهش‌ حضرت‌ ابراهيم‌ خداوند متعال‌ در طول‌ تاريخ‌ از نسل‌ دو فرزند او اسماعيل‌ و اسحاق‌ پيغمبراني‌ و راهنماياني‌ در دو تيره‌ عرب‌ و بني‌اسرائيل‌ بوجود آورده‌ كه‌ توانسته‌اند مكتب‌ حق‌ و عدالت‌ را در ارتباط‌ با خدا و كلمه ‌توحيد پرورش‌ دهند و زمينه ‌ظهور پيغمبري‌ مانند حضرت‌ خاتم‌ و كتابي‌ مانند قرآن‌ را فراهم‌ سازند. فرزندان‌ حضرت‌ اسماعيل‌ در طول‌ مدت‌ تاريخ‌ از ظهور ابراهيم‌ تا پيغمبر اسلام‌ هريك‌ مشعل‌ هدايت‌ در تاريخ‌ عرب‌ و در سرزمين‌ حرم‌ خدا و مكه‌ معظمه‌ بوده‌اند كه‌ توانستند سنت‌ ابراهيم‌ خليل‌ را در مناسك‌ حج‌ و احترام‌ به خانه‌ خدا حفظ‌ كنند. آباء و اجداد حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ تا زمان‌ حضرت‌ ابراهيم‌ از سادات‌ بزرگ‌ حرم‌ به شمار آمده‌اند كه‌ هريك‌ ازآنها پرچم‌ توحيد را برافراشته‌ داشته‌ و كلمه‌ لا اله‌الاالله‌ را در ارتباط‌ با عقايد و افكار مردم‌ پرورش‌ داده‌اند و استقلال‌ حرم‌ خدا را در شعاع‌ كلمه‌ توحيد حفظ‌ نموده‌اند.**

**داستان‌ حمله ‌ابرهه‌ به‌ خانه‌ خدا و كيفيت‌ دفاع‌ عبدالمطلب‌ از خانه‌ خدا كه‌ ابرهه‌ را در حمله‌ به‌ خانه‌ خدا در جنگ‌ با خدا قرار ميدهد مشعر به‌ همين‌ كلمه‌ توحيد است‌ كه‌ به او مي گويد: من‌ صاحب‌ شترها هستم‌ و اين‌ خانه‌ نيز صاحبي‌ دارد كه‌ تو با او در جنگ‌ هستي‌ و او از خانه‌ خود دفاع‌ خواهد كرد. حضرت‌ عبدالمطلب‌ درست‌ مانند يك‌ پيغمبر به خداي‌ خود ايمان‌ داشته‌ و آگاهي‌ كامل‌ داشته‌ است‌ بر اين كه‌ خداوند متعال‌ حافظ‌ دين‌ و حرم‌ و سنت‌ ابراهيم‌ خليل‌ خواهد بود پس‌ پيغمبران‌ بني‌اسرائيل‌ و بزرگان‌ عرب‌ ازاولاد اسماعيل‌ هريك‌ به‌ نوبه‌ خود بشريت‌ را هدايت‌ كرده‌ و تعليم‌ داده‌اند تا توانسته‌ اند يك‌ جامعه‌ توحيدي‌ و يك‌ امت‌ مسلمان‌ بوجود آورند. اصل‌ اساسي‌ و مايه‌ توحيد اجتماعي‌ مردم‌ در مسجد الحرام‌ و انجام‌ مناسك‌ حج‌ است‌ كه‌ گفتيم‌ توحيد به معناي‌ وحدت‌ دادن‌ به مردم‌ و جمع‌ كردن‌ آنها در اطراف‌ خانه‌ خدا مي باشد تا اين‌ وحدت‌ شكل‌ پيدا كند و مردم‌ از طريق‌ خانه‌ خدا با اهل‌ خانه‌ خدا رابطه‌ پيدا كنند و بوسيله‌ اهل‌ خانه‌ خدا آموزش‌ ببينند و مانند يك‌ كاروان‌ از مسير علم‌ و دانش‌ به سوي‌ خدا و سعادت‌ ابدي‌ حركت‌ نمايند .**

**در انتهاي‌ آياتي كه‌ به ‌تفسير آن‌ اشاره ‌شد در آيه‌ 146 تا 148 خداوند اشعار مي دارد كه‌ صاحب‌ خانه، ‌اهل‌ خانه‌ خود را رها نكرده‌ و آنها را بدست‌ حوادث‌ و بدست‌ دشمن‌ نسپرده‌ است‌ و بلكه‌ همه‌ وقت‌ در تاريخ‌ در مقابله‌ با حملات‌ ديو جهل‌ و جباران‌ تاريخ‌ آنها را حفاظت‌ نموده‌، استقلال‌ و آزادي‌ آنها را حفظ‌ نموده‌ و دست‌ تجاوز كنندگان‌ و حمله‌ كنندگان‌ به مسجدالحرام‌ و اهل‌ حرم‌ را قطع‌ نموده‌ ميفرمايد: شما اهل‌ حرم‌ و اهل‌ دين‌ خدا از كفار خوف‌ و هراس‌ نداشته‌ باشيد به من‌ كه‌ خداي‌ شما هستم‌ اعتماد پيدا كنيد و با اين‌ اعتماد و تكيه‌ به من‌ با كفار بجنگيد و يا لااقل‌ تسليم‌ آنها نشويد و با آنها سازش‌ نكنيد تا شايد با اين‌ اعتماد و تكيه‌ به خدا به اين‌ حقيقت‌ هدايت‌ شويد و بدانيد كه‌ خداوند تبارك‌ و تعالي‌ شما را ياري‌ مي كند و شر دشمنان‌ شما را به خود آنها برمي گرداند همچنان كه‌ براي‌ هدايت‌ شما پيغمبري‌ در ميان‌ شما مبعوث‌ كرد تا آيات‌ خدا را براي‌ شما تلاوت‌ كند و شما را بپروراند و صفات‌ بد و اخلاق‌ رذيله‌ را از شما بزدايد و به شما كتاب‌ و حكمت‌ بياموزد و همچنين‌ مسائلي‌ كه‌ نمي‌ دانستيد و وسيله‌اي‌ براي‌ شما فراهم‌ نبود كه‌ بدانيد پس‌ شما بياد من‌ باشيد تا من‌ بتوانم‌ بياد شما باشم‌ و حق‌ را منظور داريد و ناسپاسي‌ نكنيد.**

**در اين‌ دعاهاي‌ شريفه‌ مطالب‌ قابل‌ توجه‌ يكي‌ اين‌ است‌ كه‌ خداوند از طريق‌ مسجد الحرام‌ مردم‌ را ارتباط‌ با اهلبيت‌ پيغمبر داده‌ و در اين‌ ارتباط نعمت‌ خود را بر مردم‌ تمام‌ مي كند و آنها را به علم‌ و هدايت‌ مي رساند و ديگر اين كه‌ اگر در سرزمين‌ مكه‌ هدايت‌ بوجود نمي‌ آمد و بوسيله‌ پيغمبران‌ تعليمات‌ پيدا نمي شد اهل‌ مكه‌ راهي‌ براي‌ تفكر و تكامل‌ نداشتند و براي‌ هميشه‌ در جهل‌ و ناداني‌ غوطه‌ ور بودند.**

**و اما مطلب‌ اول‌ به مناسبت‌ اين‌ است‌ كه‌ انسان ها بر پايه‌ آگاهي‌ و دانائي‌ مي توانند به‌ نعمت‌ ولايت‌ خدا برسند و هرچه‌ علم‌ و دانش‌ آنها بيشتر باشد مثل‌ اين كه‌ كليد بيشتري‌ در اختيار دارند و مي تواند از كميت‌ و كيفيت‌ بيشتري‌ برخوردار شوند. دليل‌ اين كه‌ علم‌ بيشتر و زيادتر مايه‌ جلب‌ ثروت‌ زيادتر است‌ جلو افتادگي‌ انسان هاي‌ عاقل‌ و عالم‌ بر انسان هاي‌ جاهل‌ و ناآگاه‌است.‌ عامل‌ پيشرفت‌ انسان ها در استفاده‌ از نعمت هاي‌ خدا علم‌ و دانش‌ آنها است‌. پس‌ به‌ هرميزان‌ علم‌ گسترش‌ پيدا كند استفاده‌ از نعمت هاي‌ خدا گسترش‌ پيدا مي كند. به همين‌ منظور خداوند سرزمين‌ جهالت‌ را به‌ مكتب‌ علم‌ و دانش‌ تبديل‌ نمود و اما هدايت‌ انسان‌ و راه‌يابي‌ او به اين‌ حقيقت‌ كه ‌او مي تواند در پناه‌ خدا باشد و با نصرت‌ و ياري‌ خدا بر كفار پيروز شود كاملا"معلوم ‌است كه‌ خداوند بندگان‌ خود را ياري‌ مي كند و بر كفار غلبه‌ مي دهد. رمز پيروزي‌ مومنين‌ بر كفار دو چيز است‌: يكي‌ اين كه‌ هدف‌ كفار در زندگي‌ فقط‌ رسيدن‌ به مال‌ و ثروت‌ است‌ و اهل‌ ايمان‌ مال‌ و ثروت‌ را براي‌ حفظ‌ جان‌ مي خواهند و حاضر نيستند كه‌ جان‌ خود را فداي‌ مال‌ و ثروت‌ كنند. در اين‌ رابطه‌ كه‌ مال‌ و ثروت‌ را از جان‌ و انسان‌ بيشتر دوست‌ دارند تلاش‌ و كوشش‌ آنها فقط‌ تا جائي‌ است‌ كه‌ جان‌ آنها در معرض‌ خطر قرار نمي گيرد و همين‌ كه‌ ديدند در معرض‌ خطر قرار گرفته‌اند ميدان‌ جنگ‌ را خالي‌ گذاشته‌ فرار مي كنند پس‌ تلاش‌ كفار تا مرز رسيدن‌ به مال‌ و ثروت‌ و حفظ‌ جان‌ است‌ وليكن‌ اهل‌ ايمان‌ حيات‌ و خوشبختي‌ خود را در آن‌ سوي‌ مال‌ و ثروت‌ و آن سوي‌ حيات‌ و زندگي‌ مي دانند كه‌ سعادت‌ و خوشبختي‌ پس‌ از بذل‌ مال‌ و جان‌ براي‌ آنها شروع‌ مي شود. پس‌ مومنين‌ مي دانند كه‌ تا مال‌ و جان‌ را رها نكنند به سعادت‌ و خوشبختي‌ نمي رسند. مال‌ و جان‌ براي‌ آنها پل‌ عبور به زندگي‌ مي باشد. مي كوشند كه‌ از اين‌ پل‌ عبور كنند وليكن‌ تلاش‌ كفار فقط‌ تا رسيدن‌ به مال‌ و جان‌ مي باشد و به محض‌ اين كه‌ براي‌ مال‌ و جان‌ احساس‌ خطر كنند جنگ‌ را رها مي كنند و پا به‌ فرار مي گذارند. پس‌ روي‌ قاعده‌ عقلي‌ و رواني‌ نيروي‌ مومن‌ چندين‌ برابر نيروي‌ كافر مي باشد. علاوه‌ خداوند او را ياري‌ مي كند احساس‌ نصرت‌ و ياري‌ خدا در تاريخ‌ مبارزات‌ اهل‌ ايمان‌ كاملا" مشهود است‌ اهل‌ ايمان‌ كه‌ در راس‌ آنها پيغمبران‌ بوده‌اند همه‌ جا در قيام‌ خود متكي‌ به خدا بوده‌ و به‌ هيچ‌ قدرتي‌ سواي‌ خدا وابستگي‌ پيدا نكردند در احاديث‌ وارده‌ مربوط‌ به قيام‌ پيغمبران‌ گفته‌ شده‌ است‌ كه‌ خداوند هر پيغمبري‌ را كه‌ مامور مبارزه‌ با كفار مي كرد درباره‌ چند ماده‌ قانون‌ از او عهد و پيمان‌ مي گرفت‌. اول‌ اين كه‌ شرك‌ به خدا نياورد و همه‌ وقت‌ در انتظار فرمان‌ خدا باشد دوم‌ اين كه‌ خلع‌ انداد كند يعني‌ وابستگي‌ به‌ هيچ‌ قدرتي‌ سواي‌ قدرت‌ خدا نداشته‌ باشد. بزرگترين‌ مظاهر نصرت‌ خداوند متعال‌ داستان‌ موسي‌ و فرعون‌ است‌ كه‌ در اين‌ داستان‌ خداوند حضرت‌ موسي‌ را در بيابان‌ با همان‌ عصاي‌ شباني‌ مامور مبارزه‌ با فرعون‌ مي كند فرعون‌ آن‌ ابر قدرت‌ زمان‌ كه‌ مجهز به‌ آن‌ همه‌ تجهيزات‌ و ارتش‌ است.‌ موسي‌ آن‌ چوپان‌ بي‌ ياور و بي‌لشكر كه‌ در تلاش‌ تهيه‌ آتش‌ براي‌ گرم‌ كردن‌ زن‌ خود در حال‌ زايمان‌ مي باشد مامور مي شود كه‌ به سوي‌ فرعون‌ برود، مامور مي شود كه‌ يك‌ عده‌ بني‌اسرائيلي‌ وابسته‌ به خود را كه‌ در نهايت‌ ذلت‌ و زبوني‌ زير سلطه‌ فرعون‌ قرار گرفته‌اند نجات‌ بدهد و با آنها يك‌ دولت‌ مستقلي‌ بوجود آورد تا بتوانند روي‌ پاي‌ خود بايستند و به زندگي‌ ادامه‌ دهند. موسي‌ بدربار فرعون‌ مي رود و با فرعون‌ به‌ مبارزه‌ برمي خيزد و او را دعوت‌ به خدا نموده.‌ آزادي‌ بني‌اسرائيل‌ را از او مي طلبد و مي گويد خدا مرا مامور كرده‌ است‌ كه‌ فرزندان‌ ابراهيم‌ را كه‌ تو آنها را بنده‌ و برده‌ خود قرار داده‌اي‌ از اين‌ برده‌گي‌ و ذلت‌ برهانم‌ و آنها را به‌ آزادي‌ برسانم.‌ يك‌ چوپان‌ بياباني‌ در برابر قدرت‌ زمان‌ چگونه‌ توانست‌ آن‌ قدرت‌ را بكوبد و قوم‌ خود را از اسارت‌ و بردگي‌ برهاند. خداوند ابتدا روحيه‌ فرعون‌ را در برابر روحيه‌ او ضعيف‌ كرد و با آن‌ معجزات‌ و آيات‌ عجيب‌ فرعون‌ و اقوام‌ او را به‌ ضعف‌ و ذلت‌ كشانيد. ساحرها و ابزار سحري‌ آنها را از بين‌ برده‌ و همه‌ آنها را به‌ آن‌ كيفيت‌ عجيب‌ در دريا غرق‌ كرد و به همين‌ كيفيت‌ پيغمبران‌ گذشته‌ و آينده‌ را ياري‌ كرد تا توانستند برابر قدرت هاي‌ زمان‌ پيروز شوند. در اين‌ آيات‌ به‌ مسلمين‌ دستور مي دهد كه‌ پشت‌ گرمي‌ به خدا داشته‌ باشند نه‌ به خود و نه‌ به قدرت هاي‌ زمان.‌ در بيان‌ لطيف‌ اين‌ آيه‌ زير جمله‌ لا تخشوهم‌ و اخشوني‌ مسلمانان‌ را بيدار مي كند كه‌ براي‌ خداي‌ خود عظمت‌ قايل‌ باشند نه‌ براي‌ قدرت هاي‌ زمان‌ زيرا همه‌ چيز در برابر قدرت‌ خدا هيچ‌ است‌.**

**و در آيه‌ 148 و 149 چند مطلب‌ را به مسلمان ها دستور مي دهد .**

**1- بياد خدا باشند تا بتوانند از توجه‌ به خدا استفاده‌ كنند .**

**2- از لطف‌ و كرم‌ خدا سپاسگزاري‌ كنيد و ناسپاس‌ نباشيد.**

**3-از خدا بوسيله‌ صبر و استقامت‌ و نماز كمك‌ بخواهيد .**

**گاهي‌ انسان‌ در برخورد با يكچنين‌ آياتي‌ كه‌ خداوند از انسان‌ سپاسگزاري‌ و يا كه‌ نماز و عبادت‌ مي خواهد اين طور فكر مي كند كه‌ خداوند در برابر كمك هائي كه‌ به مردم‌ مي كند از آنها اجر و پاداش‌ مي طلبد و فكر مي كند كه‌ رابطه‌ خدا با انسانها به منظور كمك‌ به خدا مي باشد. انسان‌ بداند يكچنين‌ تصوراتي‌ واهي‌ بوده‌ خلاف‌ حقيقت‌ است‌ بلكه‌ اين‌ دستورات‌ براي‌ راهنمائي‌ انسان‌ است‌ كه‌ چگونه‌ بتواند از لطف‌ كرم‌ خدا استفاده‌ كند. خداوندمتعال‌ يك‌ منبع‌ نيرو و قدرت‌ و مبداء فيض‌ و بركت‌ مي باشد كه‌ انسان‌ فقط‌ از طريق‌ آگاهي‌ و جلب‌ رضايت‌ مي تواند از آن‌ منبع‌ قدرت‌ بهرمند شود. اين‌ بهره‌ برداري‌ از طريق‌ آگاهي‌ راه‌ طبيعي‌ بهره‌ برداري‌ از لطف‌ خدا مي باشد كه‌ اگر از اين‌ راه‌ با آن‌ منبع‌ فيض‌ تماس‌ پيدا نكند بهره‌ برداري‌ از بي راهه‌ براي‌ او و بهره‌رساني‌ به‌ او براي‌ خدا ممكن‌ نيست‌ زيرا عطيات‌ بدون‌ قابليات‌ قابل‌ اجرا نيست‌. خداوند دائم‌ به ياد انسان‌ و به ياد همه‌ موجودات‌ هست‌. هرگز بر خدا غفلت‌ عارض‌ نمي شود. اين‌ انسان‌ است‌ كه‌ در صورت‌ غفلت‌ و كناره‌ گيري‌ از آن‌ منبع‌ فيض‌ و قدرت‌ محروميت‌ پيدا مي كند. پس‌ براي‌ جلوگيري‌ از اين‌ محروميت‌ خداوند به‌ انسان‌ دستور مي دهد كه‌ به ياد خدا باشد. همچنين‌ سپاسگزاري‌ انسان‌ از خدا و كرم‌ او يگانه‌ راهي‌ است‌ كه‌ انسان را به‌ تربيت‌ و اخلاق‌ انساني‌ ميرساند و اين‌ تربيت‌ و اخلاق‌ سرمايه‌ ارزشمندي‌ است‌ كه‌ با آن‌ انسان‌ مي تواند براي‌ هميشه‌ خوشبخت‌ و سعادتمند باشد.**

**بنابراين‌ مقدمه‌ آن چه‌ خدا از انسان‌ مي خواهد براي‌ اين‌ است‌ كه‌ يگانه‌ وسيله‌ نجات‌ و موفقيت‌ او مي باشد نه‌ اين كه‌ از اين‌ راه‌ بهره‌اي‌ به خدا و يا اولياء خدا مي رسد خداوند از همه‌ چيز و همه‌ كس‌ غني‌ و بي‌ نياز است‌ .**

**و اما توقف‌ كمك‌ خواهي‌ از خداوند تبارك‌ و تعالي‌ بر صبر و نماز :**

**صبر در اين جا به معناي‌ استقامت‌ و پايداري‌ در راه‌ انجام‌ وظيفه‌ اي است‌ كه‌ از سوي‌ خدا به انسان‌ محول‌ شده.‌ صلوه‌ به معناي‌ اين‌ است‌ كه‌ انسان‌ در خط‌ وظيفه‌شناسي‌ و انجام‌ كارهائي كه‌ به او محول‌ شده‌ است‌ با خدا در ارتباط‌ باشد و از او كمك‌ بخواهد وظايفي‌ كه‌ به انسان‌ محول‌ شده‌ در خدمات‌ اجتماعي‌ و كار و كوشش‌ براي‌ آبادي‌ عالم‌ و دعاها و عبادت ها و وظايف‌ شخصي‌ در صورتي كه‌ در انجام‌ اين‌ كارها خود را مستخدم‌ خدا بداند و هدفي‌ بجز جلب‌ رضاي‌ خدا نداشته‌ باشد در حال‌ اشتغال‌ به اين‌ كارها كه‌ مفهوم‌ صبر و استقامت‌ است‌ مستحق‌ اجر و ثواب‌ مي شود و در اين‌ حال‌ كه‌ ارتباط‌ به خدا دارد و از او كمك‌ مي خواهد استحقاق‌ ياري‌ و كمك‌ پيدا مي كند.**

**حركت‌ به سوي‌ خدا يك‌ حركت‌ تكاملي‌ است‌ كه‌ در اين‌ حركت‌ انسان‌ از دو جا كسب‌ علم‌ و محبوبيت‌ مي كند. كسب‌ محبوبيت‌ از خدا ضمن‌ انجام‌ فرايض‌ و واجبات‌ ديني‌ و حركت‌ به سوي‌ هدف‌ و خلوص‌ در جلب‌ رضاي‌ خدا و كسب‌ محبوبيت‌ از خلق‌ خدا ضمن‌ خدمت‌ به‌ آنها و كوشش‌ در قضاي‌ حوائج‌ مادي‌ و معنوي‌ مردم‌ انسان‌ ضمن‌ اشتغال‌ به اين‌ كارها از سوي‌ خدا و مردم‌ به علم‌ و آگاهي‌ مجهز مي شود مردم‌ را از نظر سپاسگزاري‌ و ناسپاسي‌ و از نظر رواني‌ و ايماني‌ شناسائي‌ مي كند زيرا ضمن‌ خدمت‌ به‌ آنها كه‌ بر آنها حق‌ احسان‌ پيدا ميكند آشنائي‌ كامل‌ به‌ هدف‌ هر انساني‌ از اين كه‌ حق‌ است‌ يا باطل‌ يا به‌ نفع‌ خود كار مي كند يا به نفع‌ ديگران‌ بدست‌ مي آيد و ضمن‌ جلب‌ رضايت‌ خدا در خلوص‌ نيت‌ درجه‌ علم‌ و معرفت‌ و استعداد او بالا مي رود. بعلاوه‌ خداوند در مقابله‌ با مهالك‌ و شدايد او را ياري‌ مي نمايد. در تاويل‌ اين‌ آيه‌ شريفه‌ صبر به رسول‌ خدا و صلوه‌ به ولايت‌ علي‌ عليه‌السلام‌ تفسير شده‌است‌.**

**منظور از اين‌ تفسير اين‌ است‌ كه‌ صبر و استقامت‌ را از رسول‌ خدا براي‌ رسيدن‌ به مقاصد تكاملي‌ الهي‌ ياد بگيريم‌ و مانند او در راه‌ انجام‌ وظيفه‌ و رسيدن‌ به مقصد كوشش‌ و فعاليت‌ داشته‌ باشيم‌ زيرا صبر به اين‌ معنا نيست‌ كه‌ در خانه‌ بنشينيم‌ و بر محروميت هاي‌ سه‌گانه‌ ضعف‌ و فقر و جهل‌ استقامت‌ كنيم‌ . بلكه‌ به معناي‌ اين‌ است‌ كه‌ در خط‌ اطاعت‌ خدا در خدمت‌ به مردم‌ و عمران‌ و آبادي‌ براي‌ توليد مال‌ و ثروت‌ و كسب‌ علم‌ و دانش‌ كوشش‌ كنيم‌ و براي‌ رسيدن‌ به مقصد كه‌ رفع‌ محروميت هاي‌ سه‌ گانه‌ بالا مي باشد صبر و استقامت‌ داشته‌ باشيم‌ و اما صلوه‌ كه‌ تاويل‌ به ولايت‌ علي‌ ابن‌ ابيطالب‌ شده‌ به‌ اين‌ مناسبت‌ است‌ كه‌ آن‌حضرت‌ و ساير امام ها مكتب‌ اسلام‌ هستند كه‌ مردم‌ را به‌ حقايق‌ دين‌ راهنمايي‌ مي كنند. راهنمائي هاي‌ آنها اين‌ نتيجه‌ را براي‌ مردم‌ دارد كه‌ راه‌ و رسم‌ حركت‌ هاي‌ تكاملي‌ به سوي‌ علم‌ و دانش‌ و حركت‌ به سوي‌ يك‌ تمدن‌ عالي‌ و مدينه‌ فاضله‌ را با تمام‌ شرايط‌ ياد مي گيرند و از گمراهي‌ و افراط‌ و تفريط‌ محفوظ‌ مي مانند. اگر درست‌ دقت‌ كنيد انسان هائي كه‌ از مكتب‌ ولايت‌ علي‌ عليه‌السلام‌ بهره‌مند نشده‌اند درست‌ در افراط‌ و تفريطند و هيچ‌ عمل‌ و حقيقتي‌ را از اسلام‌ چنان كه‌ هست‌ نمي دانند در نتيجه‌ از دين‌ اسلام‌ بهره‌ تكاملي‌ و آخرتي‌ بدست‌ نمي آورند پس‌ رمز اين‌ تاويل‌ نمايش گر دو حقيقت‌ است‌ :**

**1- شناخت‌ خط‌ عمل‌ و وظيفه‌ شناسي‌ در اقتدا كردن‌ به رسول‌ خدا.**

**2- شناخت‌ خط‌ علم‌ و مكتب‌ و حركت‌ تكاملي‌ در اقتداي‌ به‌ علي‌ عليه‌ السلام‌ و ائمه‌ اطهار در شعاع‌ يكچنين‌ علم‌ و عمل‌ تكامل‌ انساني‌ بوجود مي آيد و انسان‌ تا سرحد مطلوب‌ بالا مي رود . در ارتباط‌ با همين‌ آيه‌ شريفه‌ كه‌ خط‌ مكتب‌ را ذكر مي كند .**

**در آيات‌ .150 تا 153 مطالبي‌ در اطراف‌ جهاد و ابتلاآت‌ بيان‌ مي دارد زيرا در مكتب‌ اسلام‌ خط‌ حركت‌ توام‌ با جهاد و ابتلاء مي باشد . انسان‌ در برخورد با حوادث‌ علم‌ و دانش‌ پيدا مي كند و معارف‌ الهي‌ و توحيدي‌ بدست‌ می آورد. در آيه‌ مربوط‌ به‌ جهاد و مبارزه‌ كه‌ ثمره‌ آن‌ كشته‌ شدن‌ مي باشد ميفرمايد:**

**كساني‌ كه‌ در راه‌ خدا كشته‌ مي شوند گمان‌ نكنند كه‌ مرده‌ اند بلكه‌ آنها زنده‌ اند در نزد خدا روزي‌ مي خورند هرچند كه‌ شما از حيات‌ آنها آگاهي‌ نداريد ما شما را به‌ مصيبت هائي‌ امثال‌ ناامني‌ و گرسنگي‌ و نقص‌ اموال‌ و نفوس‌ و ثمرات‌ آزمايش‌ مي كنيم‌ در اين‌ آزمايش‌ اجر و ثواب‌ بهره‌ كساني‌ مي شود كه‌ صبر و استقامت‌ را پيشه‌ خود مي سازند و آنها كساني‌ هستند كه‌ وقتي‌ در برابر مصائب‌ قرار مي گيرند مي دانند كه‌ آن‌ مصيبت ها قدم هاي‌ تكاملي‌ آنها مي باشد مي گويند ما براي‌ خدا هستيم‌ و به سوي‌ خدا رجوع‌ مي كنيم‌. آنها هستند كه‌ در نتيجه‌ صبر و استقامت‌ مشمول‌ لطف‌ و عنايت‌ خدا مي شوند رحمت‌ خدا شامل‌ حال‌ آنها شده‌ و از خدا علم‌ و هدايت‌ مي گيرند.**

**مطالب‌ جالب‌ توجه‌ در اين‌ آيات‌ يكي‌ موضوع‌ شهادت‌ و حيات‌ شهيدان‌ است‌ دوم‌ آزمايش‌ و ابتلا در اثر مصيبت ها كه‌ به‌ چه‌ دليل‌ و چرا پيدا مي شود سوم‌ دنباله‌ ابتلاآت‌ و صبر در مصيبت ها چگونه‌ رحمت‌ و هدايت‌ الهي‌ بر انسان‌ ريزش‌ مي كند.**

**درباره‌ مطلب‌ اول‌ كه‌ مربوط‌ به‌ شهادت‌ و حيات‌ شهيدان‌ است‌ مي گويم‌ اولا"شهيد به‌ كسي‌**

**مي گويند كه‌ جان‌ خود را در راه‌ حق‌ و حيات‌ جامعه‌ فدا مي كند در حالي‌ كه‌ شاهد حقانيت‌ خود و حقانيت‌ جامعه‌اي كه‌ براي‌ آنها فداكاري‌ مي كند مي باشد. يك‌ چنان‌ شهادتي كه‌ با علم‌ و معرفت‌ شاهد حقانيت‌ خود و حقانيت‌ راهي‌ است‌ كه‌ درآن‌ حركت‌ مي كند و با اين‌ شهادت‌ هدفي‌ جز پرورش‌ حق‌ و پرورش‌ جامعه‌ در حركت‌ به سوي‌ حق‌ ندارد. شاخص‌ حق‌ و باطل‌ در ارتباط‌ به خدا و جامعه‌ و عدم‌ ارتباط‌ آن‌ مي باشد حق‌ يعني‌ مجموعه‌ هستي‌ ها كه‌ از جمله‌ آن‌ حقوق‌ جوامع‌ بشري‌ مي باشد مثلا" هر انساني‌ به دليل‌ اين كه‌ به‌ اراده‌ خدا زنده‌ شده‌ است‌ حق‌ حيات‌ دارد كسي‌ نمي تواند حق‌ حيات‌ را از او سلب‌ كند پس‌ هركسي‌ به ديگران‌ تجاوز مي كند به عنوان‌ اين كه‌ حق‌ حيات‌ را از او سلب‌ كند به راه‌ باطل‌ رفته‌ است‌ و انساني كه‌ به او تجاوز مي شود اگر از حق‌ حيات‌ خود دفاع‌ كند به راه‌ حق‌ رفته‌ است‌ و هر كسي‌ كه‌ در راه‌ پرورش‌ انسان ها و رشد زندگي‌ آنها گام‌ برمي دارد و در اين‌ حركت‌ هدفي‌ بجز رضاي‌ خدا ندارد و نمي خواهد در برابر خدمات‌ خود باري‌ به دوش‌ مردم‌ بگذارد تا از آنها به نفع‌ خود بهره‌ برداري‌ كند. آن‌ انسان‌ در اين‌ حركت‌ به راه‌ خدا و به سوي‌ خدا مي رود و اگر كسي‌ سد راه‌ حركت‌ او شود خود يا مردم‌ را متوقف‌ كند و يا به‌ عقب‌ برگرداند به راه‌ باطل‌ مي رود. اين‌ دو نوع‌ حركت‌ و يا تجاوز شاخص‌ حق‌ و حقيقت‌ مي باشد. متجاوز سلب‌ حيات‌ مي كند و مدافع‌ از حق‌ حيات‌ دفاع‌ مي كند، خدمت گذار به جامعه‌ آنها را به راه‌ حق‌ مي برد و مزاحم‌ جامعه ‌آنها را متوقف‌ مي كند و يا از راه‌ حق‌ برمي گرداند. هركس‌ در يكي‌ از اين‌ دو راه‌ ( دفاع‌ از حيات‌ خود و جامعه‌ و يا خدمت‌ به مردم‌ ) كشته‌ شود شهيد است‌ از اين كه‌ شاهد حقانيت‌ خود بوده‌ و در اين‌ مشاهده‌ كشته‌ شده‌ است.**

**‌ و اما دليل‌ حيات‌ جاويداني‌ شهيد:**

**بديهي‌ است‌ كه‌ كاروان‌ بشريت‌ و جهان‌ آفرينش‌ همه‌ و همه‌ به سوي‌ مقصد حق‌ و در راه‌ حق‌ در حركت‌ هستند و خواهي‌ نخواهي‌ روزي‌ به‌ مقصد خود خواهند رسيد. مقصد اين‌ كاروان‌ روزي‌ خواهد بود كه‌ درآن‌ حكومت‌ حقه‌ الهيه‌ به‌ رهبري‌ حضرت‌ امام‌ زمان‌ بوجود آيد و كره‌ زمين‌ در تصرف‌ آن‌ حضرت‌ قرارگيرد و جهان‌ از لوث‌ وجود كفار و تمامي‌ انسان هاي‌ ضد حق‌ و ضد خدا پاك‌ گردد. اين‌ موقع‌ كه‌ تمامي‌ حركات‌ و سكنات‌ و امر و نهي‌ها ، عزل‌ و نصب ها و دستورها همه‌ و همه‌ به‌ راي‌ خدا و امر او انجام‌ مي گيرد و تمامي‌ انسان ها مستقيما" به خدا و امام‌ خود مربوط‌ مي شوند. سلطنت‌ حقه‌ الهيه‌ بوجود مي آيد و زندگي‌ انسان ها آن چنان‌ مي شود كه‌ خدا مي خواهد. مرگ‌ و مرض‌ و پيري‌ و كوري‌ و ضعف‌ و لاغري‌ و ناتواني‌ و هر نوع‌ محروميت‌ مادي‌ و معنوي‌ از بين‌ مي رود . انسان ها به ‌آرزوي‌ خود مي رسند. در اين‌ موقع‌ زندگي‌ تجديد مي گردد وحيات‌ دوباره‌ جهان‌ و انسان‌ آغاز مي شود. بندگان‌ مومن‌ خدا بي‌نهايت‌ موفق‌ و كفار بي‌ نهايت‌ محروم‌ و معذب‌ مي گردند. يكچنين‌ زندگي‌ ايده‌ال‌ مقصد حركت‌ انسان ها به سوي‌ آينده ‌است‌ و اما دليل‌ حيات‌ شهيدان‌ اين‌ است‌ كه‌ با شهادت‌ خود در راه‌ حق‌ اولا" موانع‌ حركت‌ و عوامل‌ ارتجاع‌ را از بين‌ مي برند و جامعه‌ را به سوي‌ هدف‌ كه‌ رسيدن‌ به حقايق‌ كه‌ حيات‌ جامعه‌ باشد پيش‌ مي برند و براي‌ كاروان‌ هدف‌ و مقصد ايجاد مي كنند و جامعه‌ را به سوي‌ آن‌ هدف‌ و مقصد حركت‌ مي دهند. تا زماني كه‌آنها را به‌ آخرين‌ مقصد يعني‌حكومت‌خدا برسانند. شهيد با شهادت‌ خود كه‌ ازابتدا طالب‌آن‌ بوده‌است‌ به مردم‌ مي فهماند كه‌ هدف‌ و مقصد در پيش‌ است‌ كه‌ بعد از اين‌ به ‌آن‌ خواهد رسيد. شهيد همچون‌ راننده‌ ماشين‌ و حركت‌ دهنده‌ قطار مي باشد كه‌ مسافرين‌ را از بيابان ها و دهات‌ حركت‌ ميدهد تا آنها را به‌ شهر بزرگ تر و بهتر برساند وليكن‌ ماديون‌ و كساني كه‌ تمام‌ همشان‌ رسيدن‌ به مقاصد مادي‌ بوده‌ و حق‌ را زير پا مي گذارند مانند راننده‌اي‌ هستند كه‌ توي‌ راه‌ مسافرت‌ در بيابان‌ به‌ مختصر آب‌ و علفي‌ برخورد كرده‌ همان‌ را به جاي‌ مقصد مي شناسند و مسافرين‌ را متوقف‌ كرده‌ از مقصد باز مي دارند و در بيابان‌ آنها را به‌ هلاكت‌ مي رسانند. با اين‌ حساب‌ شهيد عامل‌ محرك‌ و متحرك‌ بوده‌ و كافر عامل‌ متوقف‌كننده‌ و بازدارنده‌ ميباشد پس‌ شهيد حق‌ حيات‌ و نجات‌ بر مردم‌ دارد از جمله‌ دلايل‌ حيات‌ جاويداني‌ شهيد اين‌ است‌ كه‌ شهيد بسوي‌ هدفي‌ حركت‌ مي كند كه‌آن‌ هدف‌ در ماوراء‌ زندگي‌ دنيا و در ماوراء‌ طبيعت‌ مي باشد و از طرفي‌ هرانساني‌ با تعيين‌ هدف‌ و حركت‌ بسوي‌ آن‌ سمت‌ پيشوائي‌ پيدا ميكند و ديگران‌ را به سوي‌ خود حركت‌ مي دهد. انسان هاي‌ كافر به منظور رسيدن‌ به مقاصد دنيائي‌ فعاليت‌ مي كنند. هدف‌ آنها از تلاش‌ و حركت‌ اين‌ است‌ كه‌ به مال‌ و ثروت‌ و مقام‌ دنيائي‌ برسند لذا آنها با يكچنين‌ هدفي‌ و حركت‌ بسوي‌ آن‌ نمي توانند سمت‌ پيشوائي‌ پيدا كنند و حيات‌ جاويداني‌ داشته‌ باشند زيرا اين‌ هدف‌ و حركت‌ يك‌ هدف‌ و حركت‌ ناقص‌ و منقطع‌ مي باشد مانند حركت‌ در كوچه‌ بن‌ بست‌ وليكن‌ انسان هائي كه‌ در حركت‌ خود هدف‌ آخرتي‌ دارند مجبورند تا آخر عمر براي‌ رسيدن‌ به‌ آن‌ هدف‌ حركت‌ و فعاليت‌ داشته‌ باشند. لذا تا آخر عمر آثار حيات‌ در آنها قابل‌ مشاهده‌ است‌ پس‌ آثار موت‌ در آنها قابل‌ رويت‌ نيست‌ و افكار بشريت‌ را در پيروي‌ از خود به ماوراء‌ زندگي‌ دنيا ارتباط‌ مي دهند و يك‌ حركت‌ دائمي‌ بدون‌ انقطاع‌ در مردم‌ بوجود مي آورند در حالي كه‌ وصول‌ به مقاصد دنيائي‌ در مردم‌ حالت‌ وقفه‌ و ركود ايجاد مي كند و اين‌ ركود و وقفه‌ به معناي‌ مرگ‌ است‌ پس‌ شهيدان‌ زنده‌ و جاويدند و كساني كه‌ فاقد هدف‌ آخرتي‌ هستند متوقف‌ و مرده‌اند. يكي‌ از دلايل‌ حيات‌ شهيد ادامه‌ راه‌ شهيد است‌ تا روزي‌ كه‌ مقصد شهيد تحقق‌ پيدا كند. شهيد و شهادت‌ مانند شجره‌ است‌ كه‌ با اراده‌ خدا و اراده‌ اهل‌ ايمان‌ آبياري‌ مي شود تا روزي كه‌ به ثمر برسد و آن‌ ثمره‌ ظهور دولت‌ امام‌ زمان‌ و افتتاح‌ زندگي‌ آخرت‌ است.‌ در آن‌ دولت‌ شهيد به اراده‌ امام‌ زمان‌ زنده‌ مي شود و اجازه‌ شفاعت‌ از دوستان‌ و ياران‌ خود پيدا مي كند. پس‌ شجره‌ وجود شهيد و شهادت‌ كه‌ خط‌ حركت‌ اوست‌ به اراده‌ خدا روزي‌ مي‌ خورد و آبياري‌ مي شود تا روزي‌ كه‌ به ثمر برسد و اما ساير خطوط‌ مادي‌ و دنيائي‌ متوقف‌ مي شود مانند درختي‌ كه‌ مي‌ خشكد و به ثمر نمي رسد :**

**كمثل‌ شجره‌ خبيثه‌ احتثت‌ فوق‌ الارض‌ ماله‌ من‌ قرار**

**شهيد بعد از شهادت‌ يك‌ حيات‌ روحي‌ دارد مانند خوابيدگان‌ كه‌ تمام‌ مدت‌ خواب‌ خود را در فضائي‌ خوش‌ آب‌ و هوا با همسراني‌ زيبا مي گذارند و بعد از بيداري‌ تحويل‌ امام‌ زمان‌ و يا تحويل‌ مولا عليه‌ السلام‌ داده‌ مي شود و زندگي‌ بهشتي‌ ظاهري‌ او داير مي گردد و اين‌ مدت‌ مرگ‌ شهيد تا قيامت‌ براي‌ او يك‌ ساعت‌ مي گذرد. ساعت‌ خواب‌ و خواب‌ ديدن‌ و بيداري‌ اما دلايل‌ بلا و ابتلاء كلمات‌ بلا و ابتلا و بلوا از ماده‌ بلي‌ يبلو به معناي‌ برگشت‌ شئي‌ به صورت‌ گذشته‌ خود مي باشد كه‌ در اصطلاح‌ فارسي‌ آن را كهنه‌ و كهنگي‌ مي نامند و حصير كهنه‌ را حصير با ليه‌ مي خوانند بلا از آنجا بوجود مي آيد كه‌ شي‌ با شخص‌ به صورت‌ قديم‌ و كهنه‌ برمي گردد و اين‌ برگشت‌ از طريق‌ سلب‌ نعمتي‌ از نعمت هاي‌ موجود انجام‌ مي گيرد كه‌ با سلب‌ اين‌ نعمت‌ ابتلا و بلا بوجود مي آيد. صورت هاي‌ جديد و تازه‌ در وجود انسان‌ و زندگي‌ او با تجديد نعمتي‌ از نعمت هاي‌ خدا براي‌ زن‌ و مرد واقع‌ مي شود. پيدايش‌ مال‌ و ثروت‌ و هر چيزي كه‌ از نوع‌ ترقي‌ و تكامل‌ مي باشد سلب‌ هر يك‌ از اين‌ نعمت ها بلا مي باشد كه‌ انسان‌ را به حالت‌ ما قبل‌ پيش‌ از ازدواج‌ و اولاد و مال‌ و ثروت‌ برمي گرداند. برگشت‌ زندگي‌ در مال‌ و ثروت‌ به ماقبل‌ و يا برگشت‌ زندگي‌ به ماقبل‌ پيدايش‌ زندگي‌ كه‌ با سلب‌ نعمت هاي‌ موجود انجام‌ مي گيرد بلا و ابتلا ناميده‌ مي شود كه‌ خداوند دراين‌ آيه‌ شريفه‌ به‌ اقسام‌ آن‌ اشاره‌ مي كند و ميفرمايد شما را به‌ بلاهائي‌ آزمايش‌ ميكنيم‌ مانند سلب‌ امنيت‌ و ظهور خوف‌ و كمبود غذاها و پيدايش‌ گرسنگي‌ و خسارت هاي‌ مالي‌ و پيدايش‌ فقر و سلب‌ نعمت‌ سلامتي‌ با ظهور مرض‌ و سلب‌ ثمرات‌ زندگي‌ يعني‌ زن‌ و فرزند و ظهور غربت‌ و تنهائي‌ بعد ازآشنايان‌ و دوستان‌ به‌ سلب‌ اين‌ نعمت ها شما را مبتلا مي كنيم‌ تا صبر و استقامت‌ شما را در راه‌ اطاعت‌ خدا ملاحظه‌ كنيم.‌ دراين‌ آزمايش‌ بشارت‌ و مژدگاني‌ شامل‌ مال‌ كساني‌ مي شود كه‌ در راه‌ خدا صبر مي كنند. دليل‌ پيدايش‌ بلا و سلب‌ نعمت ها اين‌ است‌ كه ‌انسان ها به‌ محض‌ اين كه‌ به‌ نعمتي‌ از نعمت هاي‌ خدا رسيدند گمان‌ مي كنند كه‌ به‌ مقصد واقعي‌ و سعادت‌ دائمي‌ رسيده‌اند و گمان‌ مي كنند كه‌ هدف‌ خدا از خلقت‌ آنها و هدف‌ آنها از آفرينش‌ رسيدن‌ به‌ همين‌ مقدار مال‌ و ثروت‌ و يا نعمتي‌ است‌ كه‌ به‌ آن‌ رسيده‌اند. لذا در آن‌ حال‌ و در دايره‌ نعمت هايي‌ كه‌ به‌ آن‌ رسيده‌اند توقف‌ مي كنند و حالت‌ ركود در آنها پيدا مي شود كه‌ اين‌ توقف‌ و ركود درست‌ به‌ معناي‌ مرگ‌ است‌ مانند مسافريني‌ كه‌ در ميان‌ راه‌ به‌ آب‌ و علفي‌ و چشمه ‌آبي‌ برسند و در آن جا متوقف‌ شوند و گمان‌ كنند كه‌ به‌ آن‌ شهر بزرگ‌ و شهر با بركت‌ رسيده‌اند.**

**روشن‌ است‌ كه‌ يك‌ چنين‌ توقف‌ بي جا آنها را از وصول‌ به‌ شهر هاي‌ بزرگ تر كه‌ معدن‌ و منبع‌ تمامي‌ نعمت ها و بركات‌ است‌ باز مي دارد پس‌ بر يك‌ مربي‌ بيدار و آگاه‌ لازم‌ است‌ كه‌ آن‌ مسافر جاهل‌ متوقف‌ را از آن‌ بيابان‌ به سوي‌ شهرهاي‌ بزرگ‌ حركت‌ دهد هرچند كه‌ آن‌ حركت‌ از طريق‌ خشكانيدن‌ چشمه‌ آب‌ و درخت ها باشد زيرا يك‌ لذت‌ كوچك‌ موقتي‌ كه‌ انسان‌ را از لذت‌ بزرگ‌ و دائمي‌ باز مي دارد بهتر اين‌ است‌ كه‌ سلب‌ گردد. مسافرت‌ تكاملي‌ انسان ها مانند مسافرت‌ از شهر به شهر و از شهر كوچك تر به شهر بزرگ تر مي باشد كه‌ اين‌ مسافرت‌ از طريق‌ پيدايش‌ عقل‌ و دانش‌ و رسيدن‌ به‌ نعمت هاي‌ بهتر و بيشتر و عوالم‌ وسيع‌ و وسيع تر انجام‌ مي گيرد محرك‌ و راننده‌ انسان‌ در مسافرت هاي‌ تكاملي‌ به سوي‌ عقل‌ و دانش‌ بيشتر و عوالم‌ وسيع تر و ثروت هاي‌ بهتر و بيشتر فقط‌ خداوند متعال‌ است.‌ در آن جا كه‌ خداوند بنده‌ خود را در ثروت‌ و نعمت‌ مخصوصي‌ قرار مي دهد و مي بيند كه‌ بنده‌ او درآن‌ ثروت‌ و نعمت‌ مخصوص‌ متوقف‌ شده‌ است‌ و از حركت‌ به سوي‌ نعمت‌ بهتر و بزرگ تر باز مانده‌ و در واقع‌ حالت‌ شرك‌ و ثروت‌ پرستي‌ و يا زندگي‌ پرستي‌ در او بوجود آمده‌ آن‌ ثروت‌ و نعمت‌ را كه‌ مايه‌ ركود و توقف‌ شده‌ سلب‌ مي كند و انسان‌ را در خلاء از آن‌ نعمت‌ قرار مي دهد تا در او حالت‌ حركت‌ به سوي‌ نعمت‌ و ثروت‌ عالي تر پيدا شود انسان‌ مبتلا از سلب‌ نعمت‌ به خدا پناهنده‌ مي شود و همين‌ پناهندگي‌ و ياد خدا به معناي‌ ادامه‌ حركت‌ است‌ پس‌ ابتلا براي‌ كساني‌ بوجود مي آيد كه‌ به‌ ثروت‌ دنيا مشعوف‌ شده‌ و خود را فريفته‌ سلامتي‌ و زندگي‌ زن‌ و فرزند نموده‌ اند با اين كه‌ ايمان‌ به خدا و عالم‌ آخرت‌ دارند. نعمت ها و ثروت هاي‌ بزرگ تر و بهتر در طريق‌ تكامل‌ تا رسيدن‌ به انتهاي‌ مسير بر چند قسم‌ است‌ كه‌ هركدام‌ از آنها در شعاع‌ ديگري‌ قرار مي گيرد تا به انتها برسد:**

**اول‌ جلب‌ رضايت‌ پدر و مادر براي‌ انسان‌ نعمت‌ بزرگي‌ هستند كه‌ خداوند متعال‌ رضايت‌ آنها را مجراي‌ رزق‌ و روزي‌ و سعادت‌ فرزند در زندگي‌ دنيا قرار داده.‌ اگر فرزندان‌ براي‌ حفظ‌ مال‌ و ثروت‌ و جلب‌ و جذب‌ آن‌ رضايت‌ پدر و مادر را رها كنند و مال‌ و ثروت‌ را از خدمت‌ به‌ پدر و مادر و حفظ‌ و يا جلب‌ محبت‌ آنها بيشتر دوست‌ داشته‌ باشند و رعايت‌ حق‌ پدر و مادر را ناديده‌ بگيرند و آنها را بر خود غضبناك‌ سازند بطوري كه‌ آنها را گرسنه‌ رها كرده‌ و خود سير شوند آنها را برهنه‌ گذاشته‌ و خود را بپوشانند و حفظ‌ مال‌ را از جلب‌ رضايت‌ آنها بيشتر دوست‌ داشته‌ باشند در اين جا تقدير الهي‌ بر آن‌ جاري‌ مي شود كه‌ مال‌ و ثروت‌ را از فرزندان‌ بگيرد و آنها را به‌ فقر و ناداري‌ مبتلا سازد تا از نظر مالي‌ و زندگي‌ در حد پدر و مادر و يا پايين‌ تر قرارگيرند و از اين‌ راه‌ به رعايت‌ حق‌ پدر و مادر بيشتر توجه‌ كنند .**

**دوم‌ نعمت‌ دين‌ در شعاع‌ رعايت‌ و اطاعت‌ اساتيد و هدايت‌ كنندگان‌ به‌ دين‌ و مصالح‌ و مفاسد زندگي‌ سوم‌ آموزگاران‌ و هدايت‌ كنندگان‌ به دين‌ خدا در صورتي كه‌ در هدايت‌ خود اخلاص‌ به خدا داشته‌ هدفشان‌ تامين‌ سعادت‌ بشر و رفاه‌ و آسايش‌ آنها باشد. حق‌ حيات‌ و حق‌ احسان‌ بر هدايت‌ شدگان‌ پيدا مي كنند رعايت‌ حق‌ آنها در خدمت‌ به آنها و تامين‌ حوايج‌ بر افراد هدايت‌ شده‌ واجب‌ و لازم‌ است.‌ در اين‌ رابطه‌ اگر هدايت‌ شدگان‌ و تعليم‌ ديدگان‌ خط‌ هدايت‌ حق‌ آموزگاران‌ و هدايت‌ كنندگان‌ را رها نموده‌ و به‌ جمع‌ مال‌ و ثروت‌ و بهره‌ برداري‌ از آن‌ بپردازند به شكلي‌ كه‌ جانب‌ علم‌ و هدايت‌ را ضايع‌ گذاشته‌ و به‌ هدايت‌ كنندگان‌ بي‌ اعتنائي‌ نمايند بر خدا واجب‌ و لازم‌ مي شود كه‌ آن‌ مال‌ و ثروت‌ را بگيرد و انسان‌ را در خط‌ رعايت‌ دين‌ و هدايت‌ قرار دهد.**

**سوم‌ رعايت‌ حق‌ خدا و ائمه‌ اطهار كه‌ اولين‌ هاديان‌ بشريت‌ بوده‌اند رعايت‌ حق‌ خدا و ائمه‌ به اين‌ است‌ كه‌ از بذل‌ جان‌ و مال‌ خود و زن‌ و فرزند و دوستان‌ و زندگي‌ و تمامي‌ آنچه‌ دارند در راه ‌احياء دين‌ و هدف‌ آنها مضايقه‌ نكنند. اگر بنده‌ مومني‌ حفظ‌ جان‌ و مال‌ و رضايت‌ فرزندان‌ و دوستان‌ خود را بر حفظ‌ دين‌ و رضايت‌ خدا و ائمه‌ مقدم‌ بدارد و براي‌ حفظ‌ اين‌ موجوديت ها خدا و دين‌ خدا را رها كند بر خدا واجب‌ مي شود كه‌ آن‌ سرمايه‌ها يعني‌ جان‌ و زن‌ و فرزندان‌ و دوستان‌ را از او بگيرد و وضعي‌ بوجود آورد كه‌ تمامي‌ دوستان‌ از او برگردند تا از اين‌ راه‌ بنيان‌ شرك‌ او در خط‌ توحيد و جلب‌ رضاي‌ خدا خراب‌ شود و دين‌ و دولت‌ خدا و ائمه‌ را بر همه‌ چيز ترجيح‌ دهد با اين‌ حساب‌ ابتلا به‌ فقدان‌ سرمايه‌ هاي‌ موجود مانند ثمرات‌ زندگي‌ و مال‌ وجان‌ براي‌ جلب‌ و جذب‌ سرمايه‌ هاي‌ بزرگ تر است‌ . دراين‌ جا بايستي‌ اين‌ حقيقت‌ را بدانيم‌ كه‌ ابتلاء الهي‌ فقط‌ براي‌ مومن‌ پيدا مي شود نه‌ براي‌ كافر و منافق‌ زيرا آنها بعد از ابتلا به جاي‌ اين كه‌ پيرو خط‌ خدا و آخرت‌ شوند حالت‌ ياس‌ و نوميدي‌ پيدا مي‌ كنند. دنباله‌آيه‌ ابتلاء خداوند مي‌فرمايد: مژده‌ و بشارت‌ شامل‌ حال‌ صبر كنندگان‌ خواهد بود و درآيه‌ بعد ميفرمايد: صبركنندگان‌ كساني‌ هستند كه‌ چون‌ مصيبتي‌ به‌ آنها برسد مي گويند ما براي‌ خدا هستيم‌ و رجوع‌ ما به سوي‌ خدا خواهد بود. آنها هستند كه‌ صلوات‌ و رحمت‌ خدائي‌ شامل‌ حالشان‌ بوده‌ و هدايت‌ مي شوند صبر در برابر مصائب‌ به معناي‌ ايستادگي‌ و استقامت‌ در برابر مصيبت‌ و به معناي‌ دست‌ نزدن‌ به كار نامشروع‌ و ادامه‌ وظيفه‌ است‌ مثلا" اگر خداوند مقدر فرمود كه‌ مال‌ و ثروت‌ انسان را از او بگيرد صبر در برابر اين‌ مصيبت‌ اولا" به معناي‌ اين‌ است‌ كه‌ ناراحت‌ نشود از اين كه‌ مال‌ او رفته‌ است‌ و بداند كه‌ اين‌ يك‌ نوع‌ تجارت‌ بوده‌ كه‌ به اراده‌ الهي‌ انجام‌ گرفته‌ است‌ تا در برابر آن‌ نعمت‌ بهتري‌ را به او برساند و ثانيا"در خود احساس‌ خستگي‌ نكند و بكارهاي‌ مشروعي‌ كه‌ قبلا"داشته‌ است‌ و ضمن‌ آن‌ مال‌ و ثروت‌ ويا نظام‌ امنيت‌ توليد كرده‌ است‌ ادامه‌ بدهد براي‌ جبران‌ مصيبت هاي‌ وارده‌ دست‌ به كار نامشروع‌ نزند مانند كساني كه‌ ضمن‌ حادثه‌اي‌ كه‌ ثروت‌ خود را از دست‌ داده‌ اند براي‌ جبران‌ آن‌ به كار نامشروع‌ مثل‌ دزدي‌ و خيانت‌ و دروغ‌ و بي‌ انصافي‌ و ربا خواري‌ متوسل‌ مي شوند و در مرحله‌ سوم‌ در برابر اين‌ تقدير شاكر بوده‌ و به خدا خوش‌ گمان‌ باشد و بداند كه‌ خدا به نفع‌ او چنين‌ مصيبتي‌ را مقدر فرموده‌ نه‌ اين كه‌ خسارتي‌ به او زده‌ باشد بدبين‌ به خدا نشود و از اين‌ تقدير گله‌ و شكايتي‌ نداشته‌ باشد.**

**با داشتن‌ يك‌ چنين‌ صفات‌ و حالاتي‌ از مصائب‌ وارده‌ نتايج‌ بهتر و عالي تري‌ دريافت‌ ميكند كه‌ خداوند متعال‌ از آنها تعبير به‌ صلوات‌ و رحمت‌ كرده‌ است‌ اولا " از منطق‌ صابران‌ خبر مي دهد كه‌ مي گويند ما براي‌ خدا هستيم‌ و به سوي‌ خدا رجوع‌ مي كنيم‌ يعني‌ ما مانند كارواني‌ هستيم‌ كه‌ به سوي‌ مقصد در حركتيم‌ كسي‌ كه‌ مال‌ و جان‌ و يا فرزند را از ما گرفته‌ بارسنگيني‌ را در راه‌ مسافرت‌ از ما گرفته‌ است‌ كه‌ بهتر از آن‌ را در مقصد به ما بدهد و زحمت‌ ما را كمتر كند پس‌ ما كه‌ به سوي‌ مقصد الهي‌ در حركت‌ هستيم‌ از رنج‌ راه‌ ناراحت‌ و ناراضي‌ نمي‌باشيم‌ خداوند نتايج‌ ابتلاات‌ را در آيه‌ سوم‌ يادآوري‌ مي كند و مي فرمايد:**

**اولا" در برابر مصيبت ها ثواب‌ الهي‌ و بعد از آن‌ رحمت‌ و در آخر هدايت‌ شامل‌ حال‌ شما ميشود. صلوات‌ به معناي‌ صله‌ و وصل‌ است‌ يعني‌ در برابر اين‌ مصيبت‌ مانعي‌ كه‌ بين‌ شما و خدا بود و شما را از خدا جدا كرده‌ است‌ برداشته‌ شده‌ و شما به اراده‌ خدا متصل‌ شده‌ايد و با او دوستي‌ و يگانگي‌ پيدا كرده‌ايد. نتيجه‌ دوم‌ لطف‌ و رحمت‌ خدا و زندگي‌ بهشت‌ و سعادت‌ آخرت‌ است‌ كه‌ براي‌ جبران‌ مصيبت‌ نصيب‌ شما مي شود و بي نهايت‌ برابر سرمايه‌اي‌ كه‌ از شما گرفته‌ شده‌ به شما برمي گردد و نتيجه‌ سوم‌ علم‌ و هدايت‌ است‌ كه‌ دراثر ابتلا و مصيبت‌ عقل‌ و حكمت‌ شما رشد مي كند و پايه‌ ايمان‌ شما محكم تر مي شود با اين‌ حساب‌ مصيبت‌ زدگان‌ ناراضي‌ و ناراحت‌ نباشند بلكه‌ راضي‌ و خوشنود باشند از اين كه‌ خدا آنها را در خط‌ تكامل‌ حركت‌ داده‌ و از ركود و توقف‌ رهانيده‌ است‌ .**

**درآيه‌154 درباره‌ صفا و مروه ‌سخن‌ مي گويد وآن‌ دو را از شعائر خدا مي داند و ميفرمايد:**

**صفا و مروه‌ از شعائر خدا است‌ كسي كه‌ بخواهد حج‌ يا عمره‌ بجا آورد مانعي‌ ندارد كه‌ بين‌ دو كوه‌ صفا و مروه‌ طواف‌ كند. هركس‌ به كار نيكي‌ رغبت‌ كند بداند كه‌ خدا كار نيك‌ او را منظور دارد و به او پاداش‌ مي دهد . صفا و مروه‌ نام‌ دو كوه‌ است‌ كه‌ حاجيان‌ بعد از طواف‌ خانه‌ خدا موظف‌ هستند كه‌ هفت‌ مرتبه‌ بين‌ آن‌ دو كوه‌ تردد نمايند. از كوه‌ صفا حركت‌ خود را شروع‌ نموده‌ به‌ مروه‌ خاتمه‌ دهند و دو مرتبه‌ به‌ كوه‌ صفا برگردند تا هفت‌ مرتبه‌ كه‌ حركت‌ آخر به مروه‌ خاتمه‌ پيدا مي كند در اين‌ آيه‌ شريفه‌ خداوند خبر مي دهد كه‌ در زيارت‌ حج‌ و يا عمره‌ بعد از طواف‌ سعي‌ بين‌ صفا و مروه‌ واجب‌ است‌ حركت‌ بين‌ صفا و مروه‌ گرچه‌ ظاهرا" ياد آور حركت‌ هاجر مادر اسماعيل‌ ميباشد كه‌ به دنبال‌ جرعه‌آبي‌ ويا مشاهده‌ انسان‌ آشنائي‌ از اين‌ كوه‌ به‌ آن‌ كوه‌ در حركت‌ بود تا شايد قطره‌ آبي‌ بيابد و كودك‌ خود را از تشنگي‌ برهاند و بعد از آن كه‌ مايوس‌ شد به طرف‌ كودك‌ برگشت‌ و مشاهده‌ كرد كه‌ چشمه‌ زمزم‌ در بيابان‌ خشك‌ مكه‌ جوشيده‌ است.‌ مفسرين‌ گفته‌ اند كه‌ براي‌ يادآوري‌ اين‌ خاطره‌ سعي‌ بين‌ صفا و مروه‌ واجب‌ شده‌ است‌ وليكن‌ مناسك‌ حج‌ هركدام‌ ياد آور حقيقتي‌ است‌ كه‌ مربوط‌ به انسان‌ و تكامل‌ او و بهره‌ برداري‌ از منابع‌ فيض‌ الهي‌ مي باشد. مثلا" زيارت‌ خانه‌ خدا يادآور اين‌ است‌ كه‌ از طريق‌ خانه‌ به‌ اهل‌ خانه‌ مربوط‌ شوند و به‌ كمك‌ اهلبيت‌ به سوي‌ خدا هدايت‌ شوند. زيارت‌ خانه‌ به خاطر اهل‌ خانه‌ است‌ نه‌ تنها خانه‌ خشك‌ و خالي‌ طواف‌ به معناي‌ اين‌ است‌ كه‌ در اين‌ ارتباط‌ و فيض‌گيري‌ از اهلبيت‌ علم‌ به تكامل‌ حاصل‌ مي شود و هفت‌ كلاس‌ تكاملي‌ به نام‌ هفت‌آسمان‌ در شعاع‌ هدايت‌ آنها به‌ آخر مي رسد و همچنين‌ رمي‌ جمره‌ به معناي‌ طرد شيطان‌ است‌ كه‌ به اين‌ رمي‌ انسان ها شيطان‌ نفس‌ خود و انسان هاي‌ شيطان‌ صفت‌ را از حوزه‌ زندگي‌ طرد مي كنند صفا و مروه‌ هم‌ به معناي‌ دو نفر انسان‌ هدايت‌ كننده‌ و سرچشمه‌ هدايتند كه‌ يكي‌ از آنها هدايت‌ ميكند و ديگري‌ انسان‌ را سقايت‌ مي نمايد هدايت‌ و سقايت‌ هر دو توام‌ با يگديگراست‌. هدايت‌كننده‌ كساني‌ هستند كه‌ آدرس‌ حقايق‌ و چشمه‌ فيض‌ الهي‌ را به انسان‌ مي دهند و به راهي‌ كه‌ خود رفته‌ اند و بهره‌ گيري‌ نموده‌ اند انسان‌ را راهنمائي‌ مي كنند وليكن‌ بايستي‌ قبول‌ كنيم‌ كه‌ راهنمائي‌ تنها تذكر به‌ حقايق‌ است‌ كافي‌ نيست‌ بلكه‌ نيروي‌ ايمان‌ و توفيق‌ و بصيرت‌ و روح‌ و روحانيت‌ هم‌ لازم‌ است‌ كه‌ انسان‌ به سوي‌ آن‌ حقايق‌ حركت‌ كند و ازآن‌ بهره‌گيري‌ نمايد. يادآوري‌ حقايق‌ به معناي‌ آدرس‌ گنج‌ است‌ شنيدني ها و ديدني ها و فراگيري‌ حقايق‌ علم‌ به معناي‌ پيدايش‌ نيروي‌ حركت‌ و پيدايش‌ بصيرت‌ و بينائي‌ براي‌ استخراج‌ گنج‌ و فراگيري‌ معاني‌ شنيدني ها و ديدني ها است. نيروهائي كه‌ انسان‌ با آن‌ شارژ مي شود و توفيق‌ و روحانيت‌ پيدا مي كند و به‌ آن‌ روحانيت‌ بر همه‌ چيز محيط‌ شده‌ و بر عوامل‌ طبيعت‌ حاكميت‌ بدست‌ مي آورد فيض‌ شب‌ قدر مي نامند كه‌ از چشمه‌اي‌ به نام‌ حوض‌ كوثر نصيب‌ انسان‌ مي شود. شراب‌ طهوري‌ است‌ كه‌ دل‌ انسان‌ را شستشو نموده‌ و به‌ آن‌ صفا و نورانيت‌ و علم‌ و حكمت‌ مي دهد و آن‌ سرچشمه‌ ولايت‌ مطلقه ‌است‌ كه ‌ساقي‌ آن‌ همان‌ ساقي‌ حوض‌ كوثر است.‌ به تعبير ديگر كوه‌ مروه‌ كه‌ سعي‌ حاجي ها به‌ آن‌ خاتمه‌ پيدا مي كند نمايش گر انساني‌ است‌ كه‌ حجاج‌ را ترويه‌ مي كند و قلب‌ آنها را از شراب‌ طهور آب‌ ياري‌ مي نمايد حركات‌ تكاملي ‌انسان ها در صورتي‌ آغاز مي شود كه بين ‌اين‌ دو كوه‌ يعني‌ عامل‌ هدايت‌ و عامل‌ سقايت‌ يعني‌ اولياء خدا تردد داشته‌ باشد از عوامل‌ دعوت‌ و هدايت‌ كتاب‌ و احكام‌ را كه‌ به معناي‌ آدرس‌ خدا و حقايق‌ است‌ دريافت‌ نموده‌ و در مكتب‌ ولايت‌ كه‌ مظهر كامل‌ آن‌ علي‌ ابن‌ ابيطالب‌ است‌ تربيت‌ و سقايت‌ شوند و روحانيت‌ پيدا كنند تا با آن‌ روحانيت‌ و توفيق‌ قابليت‌ ملاقات‌ و ارتباط با خدا داشته‌ باشند. با اين‌ حساب‌ دو كوه‌ صفا و مروه‌ نمايش گر دو انسان‌ هدايت‌ كننده‌ و سقايت‌ كننده‌ ميباشد. همچنان كه‌ كعبه‌ و يا خانه‌ خدا نمايش گر انساني‌ است‌ كه‌ اهل‌ بيت‌ خدا و خانه‌ خدا به‌ حساب‌ مي آيد يعني‌ انساني‌ كه‌ در خانه‌ خدا متولد شده‌ و خانه‌ به‌ بركت‌ او طواف‌ گاه‌ مردم‌ شده‌ است‌ تمامي‌ مراسم‌ حج‌ گر چه‌ مظاهر رابطه‌ بين‌ انسان‌ و شيئ‌ است‌ مانند طواف‌ در اطراف‌ خانه‌ و رمي‌ جمرات‌ و قرباني‌ در مني‌ وليكن‌ آن‌ شي‌ در واقع‌ نمايش گر شخص‌ است‌ كه‌ انسان‌ را به‌ حقيقتي‌ مربوط مي كند ستون‌ رمي‌ جمرات‌ در واقع‌ شيطان‌ است‌ كه‌ مردم‌ او را از خود دور مي كنند مني‌ به معناي‌ مني‌ و آرزو است‌ كه‌ مظهر بركت‌ و قدرت‌ خدا مي باشد و با تقديم‌ قرباني‌ انسان ها را به‌ آرزوي‌ خود مي رساند. طواف‌ در اطراف‌ خانه‌ به معناي‌ ارتباط‌ به‌ انساني‌ است‌ كه‌ قلب‌ او خانه‌ خدا مي باشد و به نام‌ بيت‌ المعمور شناخته‌ شده‌ است.‌ صفا و مروه‌ هم‌ دو نفر هدايت‌ كننده‌ و تقويت‌ كننده‌ مي باشند كه‌ انسان را از چشمه‌ زمزم‌ كوثر آب‌ ياري‌ مي كنند. چشمه‌ زمزم‌ هم‌ حوض‌ كوثر است‌ كه‌ نمايش گر وجود حضرت‌ زهرا مي باشد مراسم‌ حج‌ در ارتباط‌ با يكچنين‌ انسان هاي‌ شايسته‌ از شعائر خدا به حساب‌ مي آيد كه‌ خدا را به ياد انسان‌ مياورد تمامي‌ مراسم‌ جح‌ گرچه‌ ظاهرا" نمايش گر ارتباط‌ انسان‌ به‌ يك‌ سلسله‌ اعمال‌ و مناسك‌ است‌ وليكن‌ در واقع‌ انسان را به‌ شخصيت هاي‌ الهي‌ و آسماني‌ ارتباط‌ مي دهد تا از طريق‌ هدايت‌ و تربيت‌ آنها در خط‌ تكامل‌ به خدا مربوط‌ شوند و به مقاصد الهي‌ و انساني‌ برسند. دليل‌ اين كه‌ خداوند حج‌ را و مناسك‌ حج‌ را شعائر خود دانسته‌ و فرموده‌ است‌ ان‌ الصفا و المروه‌ من‌ شعائر الله‌ اين‌ است‌ كه‌ اين‌ شعائر هر يك‌ انسان را به شعور خاصي‌ هدايت‌ مي كند. شعائر را به اين‌ دليل‌ شعائر مي نامند كه‌ هدايت‌ به شعور مي كند شعائر به جاي‌ لفظ‌ است‌ شعور به جاي‌ معنا. كعبه‌ شما را به اهل‌ كعبه‌ هدايت‌ مي كند. اهل‌ كعبه‌ شعور كعبه‌ است‌ طواف‌ هم‌ شعار است‌. هدايت‌ به‌ هفت‌ آسمان‌ و هفت‌ كلاس‌ تكامل‌ مي كند كه‌ در مكتب‌ اهل‌ بيت‌ به ثمر مي رسد و توقف‌ به عرفات‌ هم‌ شعائر است‌ كه‌ شعور آن‌ شناخت‌ خدا و انتظار اجابت‌ دعا است.‌ صفا و مروه‌ هم‌ شعائرند شعور آنها انسان هاي‌ هدايت‌ كننده‌اند. صفا انساني‌ است‌ كه‌ با صفا و خلوص‌ خود انسان را به مكتب‌ علم‌ و حيات‌ هدايت‌ مي كند مروه‌ هم‌ انساني‌ كه‌ انسان را توريه‌ مي كند يعني‌ تعليم‌ مي دهد مصاديق‌ كل‌ كامل‌ اين‌ صفاو مروه‌ حضرت‌ خاتم‌ و علي‌ ابن‌ ابيطالب‌ است‌ كه‌ با چشمه‌ آب‌ حيات‌ خود يعني‌ كوثر به انسانها حيات‌ ايماني‌ و آخرتي‌ مي دهد همينطور هريك‌ از مناسك‌ حج‌ شعاري‌ است‌ كه‌ انسان را هدايت‌ به شعور مي كند خداوند ميفرمايد :**

**و من‌ يعظم‌ شعائر الله‌ فانهامن‌ تقوي‌ القلوب‌**

**به دنباله ‌آيه ‌مربوط‌ به‌ صفا و مروه‌ تا آيه‌ 158 درباره‌ كتمان‌ علم‌ و دانش‌ و اصرار بر كفر سخن‌ مي گويد و اين‌ آيات‌ در ارتباط‌ به‌آيه‌ صفا و مروه ‌نمايش گر اين‌ حقيقت‌ است‌ كه‌ مراسم‌ و مناسك‌ حج‌ به عنوان‌ يك‌ راهنمائي‌ به حقايق‌ و ظهور علم‌ و دانش‌ وضع‌ شده‌ است‌ نه‌ مراسم‌ خشك‌ خالي‌. دراين‌ رابطه‌ حديثي‌ از امام‌ پنجم ‌عليه‌السلام‌ در كتاب‌ كافي‌ نقل‌ است‌ كه ‌ايشان‌ به‌ حاجي ها در حال‌ طواف‌ و ازدحام‌ براي‌ استلام‌ حجر نگاهي‌ كردند و سري‌ تكان‌ دادند و فرمودند كه‌ اين‌ همان‌ حج‌ زمان‌ جاهليت‌ است.‌ پس‌ حج‌ اسلام‌ چه‌ بوده‌ و چگونه‌ بوجود آمده‌ . شنونده‌ پرسيد كه‌ مگر حج‌ اسلام‌ چطور است‌ و حج‌ اين‌ حاجي ها چه‌ عيبي‌ دارد كه‌ شما مي گوئيد حج‌ جاهليت‌ است‌ امام‌ فرمودند:**

**در اسلام‌ حاجي ها مامور شده‌اند كه‌ بعد از طواف‌ و سعي‌ با اهل‌ بيت‌ تماس‌ حاصل‌ كنند. امام‌ خود را بشناسند ولايت‌ خود را عرضه‌ بدارند و از مسائل‌ حلال‌ و حرام‌ پرسش‌ كنند و دين‌ خود را ياد بگيرند پس‌ كساني كه‌ مناسك‌ حج‌ را جدا از ارتباط‌ با اهلبيت‌ ابلاغ‌ كرده‌اند، يك‌ اسلام‌ بدون‌ محتوي‌ حج‌ جاهليت‌ ابلاغ‌ كرده‌اند اسلام‌ يك‌ مكتب‌ است‌ كه‌ در آن‌ علم‌ و دانش‌ تعليم‌ مي شود و يك‌ مراسم‌ بدون‌ علم‌ و مكتب‌ و بدون‌ استاد قابل‌ ظهور نيست.‌ اساتيد مكتب‌ اسلام‌ ائمه ‌اطهارند كه‌ خدا آنها را به عنوان‌ اهلبيت‌ معرفي‌ كرده‌ است.‌ اهلبيت‌ يعني‌ صاحبان‌ و ساكنان‌ خانه‌ خدا. از متن‌ بعضي‌ احاديث‌ اين طور كشف‌ ميشود كه‌ امام هاي‌ معصوم‌ حق‌ دارند به عنوان‌ اين كه‌ مسجد الحرام‌ و مساجد ديگر خانه‌ خود آنها است‌ در آن‌ ساكن‌ شوند و آن‌ حدود و مقرراتي كه‌ ساير مردم‌ در ارتباط‌ با خانه‌ هاي‌ خدا دارند براي‌ آنها نيست‌ زيرا آنها پاك‌ و مطهرند مانند ديگران‌ آلودگي‌ به‌ جنابت‌ و عادت‌ زنان‌ كه‌ مانع‌ ورود به‌ مساجد ميگردد نميشوند دليل‌ اين‌ مدعا يكي‌ تولد حضرت‌ امير در كعبه‌ ميباشد و ديگر داستان‌ معروف‌ بسته‌ شدن‌ درهاي‌ ورودي‌ صحابه‌ پيغمبر بمسجد و باز گذاشتن‌ در خانه‌ علي‌ و فاطمه‌ و حسنين‌ رسول‌ خدا كه‌ به‌ مدينه‌ تشريف‌ آوردند مسجدي‌ ساختند كه‌ تا امروز باقي‌ است‌ و به‌ مسجد النبي‌ مشهور شده‌است‌ مسلمانان‌ در خانه‌ خود رااز مسجد باز كرده‌ بودند آزادانه‌ آمد و رفت‌ ميكردند و در خانه‌ خدا ميخوابيدند رسول‌ خدا بدستور وحي‌ ماموريت‌ پيدا كردند كه‌ درهاي‌ ورودي‌ آنها را به‌ مسجد ببندند بجز در خانه‌ علي‌ و فاطمه‌ و حسنين‌ وقتي‌ مهاجرين‌ اعتراض‌ كردند كه‌ چرا درهاي‌ ورودي‌ اصحاب‌ بسته‌ ميشود بجز در خانه‌ علي‌ و فاطمه‌ و پرسيدند كه‌ دليل‌ اين‌ تبعيض‌ چه‌ ميباشد رسول‌ خدا جواب‌ دادند كه‌ خدا بمن‌ دستور داده‌ براي‌ او خانه‌ پاكي‌ بسازم‌ كه‌ جز من‌ و برادرم‌ و فرزندانش‌ كسي‌ ساكن‌ آن‌ نباشند به‌ علي‌ و فاطمه‌ آزادي‌ داد كه‌ در مسجد آزاد باشند و در آنجا بخوابند و بديگران‌ يك‌ چنين‌ آزادي‌ نداد اين‌ حديث‌ كه‌ معروف‌ به‌ حديث‌ سد ابواب‌ است‌ اثبات‌ ميكند كه‌ امامهاي‌ معصوم‌ اهل‌ خانه‌ هاي‌ خدا و ساكنان‌ آن‌ ميباشند و آن‌ مقررات‌ كه‌ براي‌ ساير مردم‌ در ورود بمسجدها هست‌ براي‌ آنها نيست‌ خانه‌ هاي‌ خدا درست‌ مانند خانه‌ هاي‌ اشخاص‌ و افراد است‌ همانطور كه‌ هر كسي‌ در حريم‌ خانه‌ خود آزادي‌ مطلق‌ دارد مانع‌ ورود ديگران‌ بحريم‌ خانه‌ خود گردد مساجد هم‌ مانند خانه‌ هاي‌ شخصي‌ خداوند متعال‌ است‌ كه‌ براي‌ آن‌ حريمي‌ قائل‌ شده‌ است‌ و مانع‌ ورود آزادانه‌ و بي‌ ادبانه‌ مردم‌ شده‌ بيگانگان‌ با خدا مانند كفار و مشركين‌ حق‌ ورود بخانه‌ خدا ندارند ساير مردم‌ هم‌ با رعايت‌ مقررات‌ حق‌ ورود بمسجد دارند در واقع‌ با كسب‌ اجازه‌ وارد ميشوند در اين‌ ميان‌ عده‌ اي‌ از انسانها كه‌ در واقع‌ اهلبيت‌ خانه‌ خدا هستند ساكنان‌ خانه‌ خدا بشمار ميروند كه‌ مانند ديگران‌ از مقررات‌ ورود و سكون‌ در مساجد آزاد بوده‌ احتياج‌ به‌ كسب‌ اجازه‌ ندارند كه‌ آنها اهل‌ الله‌ وآل‌ الله‌ بحساب‌ آمده‌ اند حديث‌ سد ابواب‌ و آيه‌ تطيهر و تولد علي‌ عليه‌ السلام‌ در مسجد الحرام‌ نمايشگر همين‌ حقايق‌ است‌ بر پايه‌ همين‌ قاعده‌ و قانون‌ خداوند به‌ ابراهيم‌ و اسماعيل‌ دستور مي دهد كه‌ خانه‌ او را براي‌ طواف‌ كنندگان‌ پاكيزه‌ نگاه‌ دارند ( طهرا بيتي‌ للطائفين‌ و العاكفين‌ ).**

**لذا در آيات‌ 155 تا 158 درباره‌ كتمان‌ علم‌ سخن‌ مي گويد و مي فرمايد :**

**كساني كه‌ آيات‌ روشن‌ الهي‌ و مظاهر هدايت‌ را بعد از وضوح‌ و روشنائي‌ از مردم‌ كتمان‌ مي كنند مشمول‌ لعنت‌ خدا و لعنت‌ كنندگان‌ قرار مي گيرند مگر كساني كه‌ از خط‌ كتمان‌ برگردند و كار خود را اصلاح‌ نمايند و آن چه‌ را از مردم‌ كتمان‌ كرده‌اند روشن‌ سازند، توبه‌ آنها را مي‌ پذيرم‌ كه‌ من‌ توبه‌ پذير و مهربان‌ هستم‌ و اما كساني كه‌ توبه‌ ننموده‌ و در كفر اصرار مي كنند مشمول‌ لعنت‌ فرشتگان‌ و تمامي‌ مردم‌ قرار مي گيرند، در آن‌ عذاب‌ مخلدند كه‌ هرگز عذاب‌ آنها تخفيف‌ پيدا نمي كند. كتمان‌ علم‌ كه‌ در اين‌ آيه‌ شريفه‌ مطرح‌ شده‌ و انسان‌ با آن‌ كتمان‌ محكوم‌ به عذاب‌ ابدي‌ جهنم‌ شده‌ است‌ بايستي‌ يك‌ مسئله‌ مهم‌ و اساسي‌ باشد كه‌ انكار آن‌ صد در صد در مردم‌ كفر بوجود آورد كه‌ از كفر هم‌ آتش‌ جهنم‌ پيدا مي‌شود البته‌ يك‌ چنين‌ مسئله‌ اساسي‌ مسئله‌ ولايت‌ و شناخت‌ اوليا خدا مي باشد زيرا وقتي‌ مردم‌ ولي‌ خدا را نشناسند در ولايت‌ دشمنان‌ خدا قرار مي گيرند كه‌ همين‌ ولايت‌ آنها را به‌ كفر و گناه‌ و آتش‌ جهنم‌ مي كشاند. بايستي‌ فهميد كه‌ بهشت‌ و جهنم‌ چگونه‌ و چطور بوجود مي آيد و عوامل‌ ايجاد كننده‌ بهشت‌ و جهنم‌ چه‌ كساني‌ هستند. بهشت‌ و جهنم‌ نام‌ دو زندگي‌ است‌ كه‌ از طرز فكر و عمل‌ انسانها بوجود مي آيد. اين‌ فكر و عمل‌ كه‌ عاقبت‌ سازنده‌ دو زندگي‌ بهشت‌ و جهنم‌ مي باشد که در مسير خير و شر ظلم‌ و عدالت‌ بوسيله‌ انسان هاي‌ ظالم‌ و عادل‌ و تبعيت‌ كنندگان‌ آنها پيدا مي شود و يك‌ آينده‌ اي است‌ بسيار قهري‌ و قطعي‌ كه‌ در مسير حركت‌ انسان ها بسوي‌ خير و شر و يا نفع‌ و ضرر ظاهر مي گردد تحت‌ يك‌ جمله‌اي‌ جامع‌ و مانع‌ شايد بتوانيم‌ دو زندگي‌ بهشت‌ و جهنم‌ را تعريف‌ كنيم ‌، ميگوئيم‌ در زندگي‌ بهشتي‌ رقم‌ رنج‌ و زحمت‌ در حد صفر و رقم‌ موفقيت‌ و برخورداري‌ از نعمت ها بي نهايت‌ است‌ و در زندگي‌ جهنمي‌ برعكس‌ اين‌ تعريف‌ رقم‌ رنج‌ و زحمت‌ و عذابها در بي نهايت‌ قرار گرفته‌ و رقم‌ برخورداري‌ از نعمت ها و لذت ها به‌ صفرمي رسد. عامل‌ اصلي‌ پيدايش‌ اين‌ دو زندگي‌ دو جامعه‌ انساني‌ هستند كه‌ يكي‌ ازآنها در جهت‌ خير به نفع‌ انسانيت‌ و ديگر در جهت‌ شر به‌ ضرر انسانيت‌ كار مي كند و در اين جا لازم‌ است‌ كه‌ در تعريف‌ شر و ضرر هم‌ يك‌ جمله‌ جامع‌ و مانعي‌ ايراد شود تا ارتباط‌ اين‌ دو جمله‌ به‌ دو زندگي‌ خير و شر و يا بهشتي‌ و يا جهنمي‌ معلوم‌ گردد مي گوئيم‌ خيرات‌ هر نوع‌ سخن‌ و عملي‌ بوسيله‌ خدا و انسان هاي‌ صالح‌ و عادل‌ است‌ كه‌ انسان ها را به سوي‌ تكامل‌ مادي‌ و معنوي‌ پيش‌ مي برد و هر روز انسان‌ را با لذايذ مادي‌ و معنوي‌ بهتر و عالي تر روبرو مي سازد تا آن‌ روز كه‌ درهاي‌ تمامي‌ لذت ها و نعمت ها به روي‌ انسان‌ باز شود و اين‌ حركت‌ و افتتاح‌ درها خاصيت‌ ذاتي‌ عمل‌ خير است‌ كه‌ از آن‌ قابل‌ انفكاك‌ نيست‌ و در برابر آن‌ شر عبارت‌ است‌ از هر نوع‌ علم‌ و عملي‌ كه‌ هر روز از ارقام‌ لذت هاي‌ علمي‌ و انساني‌ و الهي‌ بكاهد و درهائي‌ از بلا و مصيبت‌ و اختلاف‌ و رنج‌ و زحمت‌ بروي‌ انسان‌ باز كند همان‌ اعمالي كه‌ انسان ها را در جهل‌ و ظلم‌ و تاريكي‌ قرار مي دهد و اكثريت‌ جامعه‌ را به ظلم‌ و جهل‌ و ذلت‌ و زبوني‌ مي كشد تا به‌ آن‌ انتها بكشاند. اين‌ حركت‌ در سايه‌ دو رهبري‌ انجام‌ مي گيرد كه‌ يكي‌ از آنها رهبري‌ الهي‌ و ديگري‌ رهبري‌ شيطاني‌ ناميده‌ شده‌ است‌. در خط‌ رهبري‌ الهي‌ رهبراني‌ به نام‌ پيغمبران‌ و يا اولياء خدا شناخته‌ شده‌ اند كه‌ خداوند در هر عصر و زماني‌ آنها را به‌ جامعه‌ بشريت‌ معرفي‌ فرموده‌ و مردم‌ را امر به اطاعت‌ آنها كرده‌ است‌. از آن‌ طرف‌ يكي‌ از اعمال‌ مهم‌ رهبري‌ شيطاني‌ سعي‌ و كوشش‌ در كتمان‌ حق‌ رهبري‌ الهي‌ بوده‌ و تا توانسته‌ اند مانع‌ معرفي‌ اولياء خدا شده‌ و مردم‌ را از شناخت‌ آنها محروم‌ كرده‌اند. نتيجه‌ اين‌ كتمان‌ و محروميت‌ اين‌ شده‌ است‌ كه‌ رهبران‌ شيطاني‌ حكومت‌ بر انسان ها پيدا كنند و آنها را به‌ جهل‌ و ظلم‌ و جنگ‌ و عداوت‌ و بالاخره‌ به‌ آتش‌ جهنم‌ بكشانند و لعنت‌ اولين‌ و آخرين‌ را براي‌ خود خريداري‌ نمايند پس‌ كتمان‌ حق‌ اولياء خدا و محروم‌ نمودن‌ مردم‌ از شناخت‌ آنها بزرگترين‌ گناه‌ كبيره‌ بوده‌ است‌ كه‌ به عنوان‌ بزرگترين‌ مظهر و مصداق‌ اين‌ آيه‌ شريفه‌ معرفي‌ مي گردد .**

**در آيه‌ 159 و .16 در مسئله‌ توحيد سخن‌ مي گويد و مي فرمايد :**

**خداي‌ شما خداي‌ واحد و يگانه‌ است‌ بجز او خدائي‌ نيست‌ كه‌ بخشنده‌ و مهربان‌ است‌ آفرينش‌ آسمان ها و زمين‌ و اختلاف‌ شب‌ و روز و كشتي هائي‌ كه‌ در دريا به نفع‌ مردم‌ حركت‌ مي كنند و باران‌ كه‌ از آسمان ها نازل‌ مي شود و با آن‌ زمين هاي‌ مرده‌ حيات‌ پيدا مي كنند واين‌ همه‌ جنبدگان‌ كه‌ در روي‌ زمين‌ پراكنده‌ شده‌اند و وزش‌ بادها و ابرهاي‌ مسخر بين‌ زمين‌ و آسمان‌ تمامي‌ اين ها آيات‌ الهي‌ است‌ براي‌ كساني كه‌ اهل‌ تفكر و تعقل‌ ميباشند بعضي‌ از مردم‌ به‌ غير خدا پناهنده‌ مي شوند و آنها را چنان‌ دوست‌ مي دارند كه‌ بايستي‌ خدا را دوست‌ بدارند وليكن‌ محبت‌ اهل‌ ايمان‌ به خدا شديد تر و زيادتر است.‌ ستم كاران‌ آنگاه‌ كه‌ با عذاب‌ آخرت‌ روبرو مي شوند اگر ببينند كه‌ چگونه‌ تمامي‌ قدرت‌ ها بدست‌ خدا است‌ و خدا دشمنان‌ خود را سخت‌ كيفر و عذاب‌ مي كند دست‌ از كفر و گناه‌ خود برمي دارند. آن‌ روز كه‌ پيشوايان‌ خود را از مسئوليت‌ پيروان‌ خود تبرئه‌ مي كنند زيرا با عذاب‌ روبرو ميشوند اسباب‌ و وسائل‌ زندگي‌ از اختيار آنها خارج‌ مي شود. پيروان‌ آنها آن‌ روز آرزو مي كنند كه‌ اي‌ كاش‌ به زندگي‌ دنيا برمي گشتند و به‌ پيشوايان‌ خود بي‌ اعتنائي‌ مي كردند چنان كه‌ آنها بي‌ اعتنائي‌ كردند خدا اين طور حسرت‌ اعمال‌ آنها را به دل‌ آنها مي گذارد كه‌ از آتش‌ جهنم‌ رهائي‌ ندارند .**

**در اين‌ آيات‌ از شماره‌ 159 تا 163 خداوند ابتدا مطالبي‌ در توحيد و شرك‌ بيان‌ مي كند و به دنباله‌ آن‌ بخشي‌ از حالات‌ رواني‌ مشركين‌ و آينده‌ آنها و پيروان‌ آنها به ميان‌ مي كشد و آخرين‌ نتيجه‌ اعمال‌ مشركين‌ و كفار را در نظرآنها مجسم‌ مي سازد. ابتدا خود را به وحدانيت‌ و رحمانيت‌ و رحيميت‌ وصف‌ مي كند، به‌ صفاتي كه‌ شايسته‌ ربوبيت‌ و الوهيت‌ است‌ زيرا او وحدانيت‌ ذاتي‌ دارد نه‌ وحدانيت‌ عددي‌ كه‌ وحدانيت‌ عددي‌ دليل‌ محدوديت‌ ذاتي‌ او بوده‌ و محدوديت‌ ذاتي‌ دليل‌ ناتواني‌ او در خارج‌ از ذات‌ مي باشد. پس‌ او يك‌ واحد نامتناهي‌ بيرون‌ از دايره‌ شمارش‌ عددي‌ و يا مراتبي‌ است‌ به مراتب‌ و عدد قابل‌ تقسيم‌ و تقويت‌ و تضعيف‌ نيست‌ و بر پايه‌ همين‌ وحدانيت‌ ذاتي‌ متصف‌ به دو صفت‌ رحمانيت‌ و رحيميت‌ است‌ كه‌ خلايق‌ را خلق‌ مي كند و آنها را مشمول‌ رحمت‌ خود مي سازد در آيه‌ دوم‌ دلايل‌ وجود و وحدانيت‌ خود را ذكر مي كند آفرينش‌ را دليل‌ وجود و وحدانيت‌ قرار مي دهد زيرا مصنوعيت‌ آفرينش‌ بر همه‌ كس‌ روشن‌ است‌ كه‌ مسبوق‌ به عدم‌ مي باشد و دائم‌ در معرض‌ تغيير و تغير است‌ و از طرفي‌ دلالت‌ مصنوع‌ بر صانع‌ يك‌ دلالت‌ قهري‌ و طبيعي‌ است‌ كه‌ از مدلول‌ خود قابل‌ انفكاك‌ نمي باشد و نمي شود كاري‌ كرد كه‌ مصنوع‌ نمايش گر صانع‌ نباشد اين‌ دلالت‌ يك‌ دلالت‌ جعلي‌ و قراردادي‌ مانند دلالت‌ حروف‌ و الفاظ‌ بر معاني‌ آنها نيست‌ كه‌ به اراده‌ كسي‌ جعل‌ شود و به اراده‌ او مرتفع‌ گردد پس‌ خدا يك‌ حقيقت‌ و واقعيت‌ است‌ به دليل‌ اين كه‌ آفرينش‌ يك‌ حقيقت‌ و واقعيت‌ مي باشد. او خدائي‌ است‌ انتخاب‌شدني‌ و دوست‌ داشتني‌ و در ارتباط با آيه‌ توحيد و طرح‌ وحدانيت‌ و موجوديت‌ خود درباره‌ انسان هايي‌ سخن‌ مي گويد كه‌ غيرخدا را شريك‌ خدا قرار مي دهند و آنها را مانند خدا دوست‌ دارند. كلمه‌ انداد جمع‌ ند به معناي‌ كسي‌ و يا چيزي‌ است‌ كه‌ به اندازه‌ خدا و يا بيشتر طرف‌ علاقه‌ و اعتماد انسان‌ قرار مي گيرد و انسان‌ پشتگرمي‌ به‌ آنها پيدا مي كند و خط‌ حركت‌ آنها را ملاك‌ حركت‌ و قيام‌ و قعود خود مي سازد. از موجوديت‌ آنها دفاع‌ مي كند و براي‌ حفظ‌ آنها مجادله‌ و جهاد مالي‌ و جاني‌ دارد خواه‌ آنها شي‌ء باشند و يا شخص‌ در اين‌ رابطه‌ احاديث‌ وارد شده‌ است‌ كه‌ خداوند هر كسي‌ را به‌ نبوت‌ مبعوث‌ كند با او معاهده‌ عدم‌ شرك‌ و خلع‌ انداد مي‌ بندد. خلع‌ انداد در اين‌ معاهده‌ به معناي‌ عدم‌ وابستگي‌ به‌ غير خدا مي باشد مانند وابستگي‌ به قدرت هاي‌ زمان‌ و پشتگرمي‌ به‌ اقبال‌ و ادبار آنها. شخصي‌ كه‌ از جانب‌ خدا مامور به‌ نبوت‌ و رسالت‌ مي گردد بايستي‌ وابستگي‌ به‌ كسي‌ يا چيزي‌ نداشته‌ باشد فقط‌ پشتگرمي‌ به خدا داشته‌ باشد كسي كه‌ به‌ غير خدا پشتگرمي‌ دارد در اين‌ آيه‌ شريفه‌ معرفي‌ شده‌ است‌ مطلب‌ قابل‌ توجه‌ در اين‌ آيه‌ اين‌ است‌ كه‌ خداوند مي فرمايد :**

**روز قيامت‌ اسباب‌ وسائل‌ و روابط‌ بين‌ پيشوايان‌ و پيروان‌ آنها توسط‌ خود آنها قطع‌ مي شود ميفرمايد : و تقطعت‌ بهم‌ الاسباب‌**

**يعني‌ وسائل‌ بين‌ آنها توسط خود آنها قطع‌ مي شود. وسائل‌ بين‌ پيشوايان‌ ضلالت‌ و پيروان‌ آنها مال‌ و ثروت‌ دنيا است‌ كه‌ غالبا"به دست‌ پيشوايان‌ فاسق‌ و فاجر بوده‌ و ضعفا را به خود محتاج‌ كرده‌ اند و از اين‌ راه‌ براي‌ خود قدرت‌ بوجود آورده‌اند و مردم‌ را در جهل‌ و ضعف‌ نگاهداشته‌اند به‌ ميزاني كه‌ دانش‌ مردم‌ بالا برود بازار آنها كساد مي گردد و ديگر اين كه‌ در مسير دوام‌ زندگي‌ كه‌ دنيا كهنه‌ تر مي شود ثروتمندان‌ وقدرتمندان‌ ضعف‌ بيشتر پيدا ميكند و به همان‌ ميزان‌ اسباب‌ وسائل‌ توسط‌ خود آنها و ظلم‌ آنها از دستشان‌ خارج‌ مي گردد و با آخرين‌ وسائل‌ جنگ‌ يعني‌ بمب هاي‌ اتمي‌ قدرت‌ دنيائي‌ آنها به صفر مي رسد اين‌ است‌ كه‌ اسباب‌ و وسائل‌ توسط‌ خود آنها قطع‌ مي شود زيرا آنچه‌ مايه‌ ارتباط آنها با يكديگر شده‌ قدرت‌ و ثروت‌ بوده‌است‌ نه‌ ايمان‌ و انسانيت‌ واين‌ قدرت‌ و ثروت‌ با پيدايش‌ مرگ‌ و يا ظهور امام‌ زمان‌ از بين‌ مي رود پس‌ قدرت‌ آنها فروكش‌ مي كند خداوند در يكي‌ از آيات‌ ميفرمايد:**

**الاخلا بعظهم‌ لبعض‌ يوميذ عدوو الالمتقين‌**

**يعني‌ روز قيامت‌ كه‌ همان‌ روز قيام‌ امام‌ زمان‌ است‌ همه‌ دوستي ها و رابطه‌ ها بجز رابطه‌ ايمان‌ و تقوي‌ به هم‌ مي خورد.**

**آيات‌ 164 تا 172 حالات‌ كفار را در ارتباط‌ با اهل‌ ايمان‌ روشن‌ مي كند. ابتدا عموم‌ مردم‌ را طرف‌ خطاب‌ قرار مي دهد و ميفرمايد از نعمت هاي‌ خدا و چيزهائي كه‌ در روي‌ زمين‌ براي‌ شما آفريده‌ام‌ به طريق‌ مشروع‌ و حلال‌ استفاده‌ كنيد و از افكار شيطاني‌ پيروي‌ ننمائيد كه‌ او با شما آشكارا دشمني‌ مي كند. او شما را به‌ اعمال‌ بد و فحشا و منكر امر مي كند و شما را وادار مي كند كه‌ باطل‌ را به صورت‌ حق‌ جلوه‌ دهيد و به خدا دروغ‌ ببنديد. آنها كساني‌ هستند كه‌ اگر آنها را به دين‌ خدا دعوت‌ كنيد و بگوئيد كه‌ از دين‌ خدا پيروي‌ كنند ميگويند ما از همان‌ راهي‌ مي رويم‌ كه‌ پدران‌ ما رفته‌ اند مگر پدران‌ آنها نبودند كه‌ عقل‌ و شعور نداشتند و به دين‌ خدا هدايت‌ نيافته‌ بودند. مثل‌آنها در ارتباط‌ با دين‌ خدا و دعوت‌ حق‌ مانند حيواني‌ است‌ كه‌ از دعوت‌ و تبليغ‌ بجز سر و صدا چيزي‌ نمي‌شنود و حقيقت‌ حق‌ را نميتواند درك‌ كند. آنها كر و لال‌ و كورند عقل‌ خود را بكار نمي اندازند. اي‌ اهل‌ ايمان‌ شما علي‌ رغم‌ روش‌ شيطان‌ صفتان‌ سعي‌ كنيد از نعمت هاي‌ خدا به طريق‌ مشروع‌ و حلال‌ استفاده‌ كنيد و شكر خدا را بجا بياوريد اگر مي‌ خواهيد كه‌ بنده‌ او باشيد .**

**او فقط‌ چيزهائي‌ را بر شما حرام‌ كرده‌ است‌ كه‌ خبيث‌ بوده‌ و مضر به‌ مزاج‌ شما و روحيه‌ شما مي باشد مانند مردار و خون‌ و گوشت‌ سگ‌ و خوك‌ و گوسفندي‌ بر خلاف‌ قانون‌ خدا براي‌ غيرخدا ذبح‌ شده‌. كسي‌ كه‌ در اضطرار واقع‌ شد بدون ‌اين كه ‌طالب‌ حرام‌ و نامشروع‌ باشد گناهي‌ بر او نيست‌ كه‌ خداوند آمرزنده‌ و مهربان‌ است‌ .**

**مطالب‌ جالب‌ توجه‌ در اين‌ آيات‌ شريفه ‌يادآوري‌ شيطان‌ و كيفيت‌ گول‌ زدن‌ و فريب‌ دادن‌ او مي باشد. در اين‌ آيات‌ تذكر مي دهد كه‌ شياطين‌ از طريق‌ ماكولات‌ و مشروبات‌ و لذت ها شما را گول‌ مي زنند و با وساوس‌ خود شما را به‌ كارهاي‌ نامشروع‌ وادار مي‌نمايند. تمامي‌ اين‌ آيات‌ در اطراف‌ خوردني ها و نوشيدني ها و حلال‌ و حرام‌ سخن‌ مي‌ گويد و يادآوري‌ مي كند كه‌ حلال‌ و حرام‌ بر دو قسم‌ است‌ :**

**قسم‌ اول‌ : حلال‌ و حرام‌ طبيعي‌ و تكويني‌ مانند خبائث‌ و گوشت هائي‌ كه‌ درآفرينش‌ حرمت‌**

**دارد و مضر به حال ‌انسان‌ مي باشد مانند حيوانات‌ حرام‌ گوشت ‌از نوع‌ درندگان‌ و گوشت‌ خوك‌ و حشرات‌خبيث‌ و موذي. ‌اين‌حشرات‌ و حيوانات‌ مضرآفريده‌ شده‌اند يعني‌ به‌ روحانيت‌ انسان‌ يا جسمانيت ‌انسان‌ ضرر مي زنند. گوشت‌ حيوانات‌درنده‌ انسانها را به‌ طبيعت‌ درندگان‌ درمي‌ آورد و با خوردن‌ اين‌ گوشت ها انسان‌ درنده‌ خوئي‌ پيدا مي كند. گوشت‌ خوك‌ انسان‌ را به‌ كثافت‌ و لئامت‌ نفس‌ مبتلا مي كند و او را كثيف‌ طبيعت‌ بارمي‌ آورد. در او روح‌ غيرت‌ و حميت‌ را مي كشد و علاوه‌ درندگان‌ از نظر اين كه‌ مردار خورده‌اند حامل‌ ميكروب هاي‌ زيادي‌ هستند كه‌ غالبا" انسان‌ را به‌ مرض هاي‌ مزمن‌ مبتلا مي سازند .**

**اگركسي‌ بگويد كه‌ خداوند چرا خبائث‌ را مانند درندگان‌ خلق‌ مي كند وآن را تحريم‌ مي كند آيا بهتر نبود كه‌ خدا آنها را خلق‌ نكند تا مردم‌ خوراك‌ خبيث‌ و يا مضري‌ پيدا نكنند تا آن‌ را بخورند و متضرر شوند. جواب‌ اين ‌است‌ كه‌ خداوندمتعال‌ براي‌ هر چيزي‌ ضدي‌ آفريده‌ تا انسانها با ارتباط‌ با اين‌ اضداد دو طرف‌ ضد را بشناسند. در برابر روز شب‌ آفريده‌ و در برابر موت‌ حيات‌ و برابر سلامتي‌ مرض‌ خلق‌ كرده‌ است‌ تا از ارتباط‌ با اين‌ اضداد آشنائي‌ با آنها حاصل‌ شود و درجه‌ معرفت‌ انسانها بالا برود.**

**هدف‌ خدا از خلقت‌ عالم‌ و آدم‌ پيدايش‌ معرفت‌ در انسان‌ است‌ و اين‌ معرفت‌ داروي‌ همه‌ دردها است‌ پس‌ لازم‌ بوده‌ كه‌ در مقابل‌ آنچه‌ حلال ‌است‌ حرام‌ بيافريند تا حلال‌ و حرام‌ در مقابله‌ با يكديگر شناخته‌ شود و انسان ها از خط‌ اطاعت‌ به‌ معارف‌ الهي‌ نائل‌ شوند و در خط‌ اطاعت‌ خداي‌ خود را بشناسند.**

**و اما حلال‌ و حرام‌ تشريعي‌ خوردني ها و آشاميدني ها و يا مال‌ و ثروتي‌ است‌ كه‌ از طريق‌ كسب‌ نامشروع‌ و عدم‌ رضايت‌ صاحب‌ مال‌ بدست‌ آمده‌است‌ .**

**اين‌ را مي دانيم‌ كه‌ انسان ها نيازمند يكديگر هستند و با كمك‌ و همكاري‌ با يكديگر زندگي‌ خود را اداره‌ مي كنند. هر انساني‌ از طريق‌ كار و كوشش‌ خود محصولاتي‌ بدست‌ مي‌آورد كه‌ ديگران‌ نيازمند به‌ محصولات‌ او هستند و او هم‌ نيازمند به‌ محصولات‌ ديگران‌ دراين‌ ارتباط‌ كه ‌محصول‌ كار هر كسي‌ از خوردني ها و آشاميدني ها و پوشيدني ها و صنايع‌ ديگر بايستي‌ در اختيار ديگران‌ قرار گيرد حلال‌ و حرام‌ تشريعي‌ بوجود مي‌ آيد. آنچه‌ از ديگران‌ بدست‌ ما مي رسد اگر از طريق‌ تجارت‌ توام‌ با رضايت‌ آنها باشد براي‌ ما حلال‌ و مشروع‌ است‌ و اگر از طريق‌ ربودن‌ و خيانت‌ كردن‌ بدست‌ ما برسد نامشروع‌ و حرام‌ است‌ . به‌ همين‌ مناسبت‌ در اين‌ آيه‌ شريفه‌ خداوند مي‌ فرمايد : از آنچه‌ استفاده‌ مي كنيد سعي‌ كنيد كه‌ طيب‌ باشد يعني ‌از خبائث‌ نباشد مانند حيوانات‌ و حشرات‌ حرام‌ گوشت‌ و هم‌ از طريق‌ جلب‌ رضايت‌ مردم‌ بدست‌ آمده ‌باشد. در آخر آيه‌ دستور مي دهد : كه‌ خدا را اطاعت‌ كنيد و از دستورهاي‌ شيطان‌ پيروي‌ ننمائيد. در هرآيه‌اي‌ كه‌ خداوند حدود و احكام‌ را بيان ‌مي كند مردم‌ را متوجه ‌وسواس‌ شيطاني‌ مي كند زيرا غالبا" طبيعت‌ انسان‌ با هر نوع‌ قيد و حكمي‌ مخالفت‌ مي كند چنانكه‌ گفته‌ اند كه‌ اگر انسان‌ از چيزي‌ ممنوع‌ شود بيشتر حريص‌ ميگردد به‌ همين‌ مناسبت‌ هرجا كه‌ خداوند حلال‌ و حرام‌ را ذكر مي كند يادآوري ‌مي نمايد كه‌ حرص‌ شما بر مخالفت‌ خدا وسوسه‌ شيطان‌ است‌ ازآن‌ پيروي‌ نكنيد و درآيات‌ بعد كيفيت‌ وسوسه‌ و القائات‌ شيطاني‌ را ذكر نموده‌ و علائم‌ و مشخصات‌ كساني‌ را كه‌ از شيطان‌ پيروي‌ كرده‌ اند ذكر مي كند و ميفرمايد : آنها بيشتر مرتجع‌اند و با هر نهاد انقلابي‌ و تكاملي‌ كه‌ از سوي‌ خدا عرضه‌ ميشود مخالفت‌ مي كنند و مي گويند ما به‌ همان‌ روش‌ آباء و اجداد خود باقي‌ هستيم‌ و ازآنها پيروي‌ مي كنيم‌ .**

**ارتجاع‌ در واقع‌ به‌ معناي‌ خودگرائي‌ و طبيعت‌گرائي‌ در مخالفت‌ با تكامل‌ مي باشد زيرا هميشه‌ از سوي‌ خداوند احكامي‌ به‌ انسان‌ عرضه‌ مي شود كه‌ او را از ارتباط‌ با طبيعت‌ و ماديت‌ و خودگرائي‌ باز مي دارد و به‌ ماوراء طبيعت‌ كه‌ خدا گرائي‌ و جامعه‌ گرائي‌ است‌ حركت‌ مي دهد و اين‌ حركت‌ يك‌ نوع‌ مسافرت‌ است‌ كه‌ انسان‌ را از بيابان‌ ماده‌ و طبيعت‌ به سوي‌ مدينه‌ فاضله‌ يعني‌ خدا و انسانيت‌ سوق‌ مي دهد. مدينه‌ فاضله‌ در واقع‌ تركيبي‌ است‌ از محبت‌ و تفاهم‌ انسانها با يكديگر در شعاع‌ لطف‌ و عنايت‌ خداوند متعال‌. به‌ همين‌ منظور خود گرائي‌ انسان‌ را از محبت‌ خدا و انسانها محروم‌ ميكند. انسان‌ خود گرا براي ‌حفظ‌ موجوديت‌ خود و جلب‌ منافع‌ شخصي‌ محبت‌ و رضايت‌ انسانها را رها مي كند و بالاتر كه‌ به‌ آنها لطمه‌ مي زند تا ثروت‌ آنها را بربايد و در راه‌ منافع‌ خود آنها را استثمار كند به جاي‌ جلب‌ محبت‌ بين‌ خود و انسان ها كينه‌ و عداوت‌ بوجود مي‌ آورد و از طريق‌ ظلم‌ به‌ بندگان‌ خدا خود را از محبت ‌خدا و انسان ها محروم‌ مي كند. خداوند متعال‌ براي‌ حركت‌ دادن‌ انسان ها از اين‌ زندگي‌ توام‌ با كينه‌ و عداوت‌ به سوي‌ صفا و خلوص‌ و محبت‌ احكامي‌ وضع‌ كرده‌ است‌ كه‌ نتيجه‌ عمل‌ به‌ آن‌ احكام‌ به نام‌ (حلال‌ و حرام‌ واجب‌ و مستحب‌) نجات‌ يافتن‌ انسان‌ از ضرر هاي‌ مزاجي‌ و روحي‌ و كينه‌ و عداوت‌ انسان ها و راه‌ يافتن‌ او به‌ دايره‌ سلامتي‌ و مهر و محبت‌ و لطف‌ خدا مي باشد. پس‌ احكام‌ الهي‌ و دعوت‌ او به‌ دين‌ و تقوا يك‌ نوع‌ حركت‌ تكاملي‌ و خروج‌ از حاكميت‌ هواي‌ نفس‌ مي باشد. در برابر يكچنين‌ حركت‌ تكاملي‌ ارتجاع‌ پيدا مي شود كه‌ انسان ها نمي توانند حالت‌ خودپرستي‌ و خودگرائي‌ را رها نموده‌ به سوي‌ مدينه‌ فاضله‌ حركت‌ كنند مگر اين كه‌ در زجر و فشار الهي‌ قرار گيرند. خداوند از اين‌ حالت‌ ارتجاع‌ سخن‌ مي گويد و مي‌ فرمايد :**

**كه‌ در جواب‌ دعوت‌ انبياء مي گويند كه‌ ما به‌ دين‌ آبا و اجداد خود هستيم‌ منظورشان‌ از اين كه‌ در خط‌ زندگي‌ پدران‌ و مادران‌ گذشته‌ خود باشند همين‌است‌ كه ‌از خط‌ تكاملي‌ پيغمبران‌ سر باز زده‌ در همان‌ خط‌ خودگرائي‌ و ملي‌گرائي‌ و قوميت‌ و فاميل‌ پرستي‌ باقي‌ بمانند تا در زندگي‌ آنها قوي‌ و ضعيف‌ پيدا شود و اقويا ضعفا را زير سلطه‌ خود قرار دهند.**

**خط‌ مكتب‌ خدا و انبياء همان‌ خطوط‌ تكاملي‌ است‌ كه‌ خدا را هدف‌ قرار داده‌ و در ارتباط‌ با**

**هدف‌ سعي‌ دارد انسان‌ را در خدمت‌ انسان‌ و تمامي ‌آفرينش‌ قرار دهد در وضعي‌ كه‌ او را از وجود خدا و محبت‌ او و همكاري‌ انسان ها و تمامي‌ كاينات‌ بهره‌ مند سازد.**

**پس‌ اين‌ خدا گرائي‌ و جامعه‌ گرائي‌ خط‌ تكامل‌ است‌ محصول‌آن‌ ارتباط‌ انساني‌ انسان ها با يكديگر است‌ .**

**در آيه‌ .17 تا 172 قسمت‌ ديگر از محرمات‌ تشريعي‌ را بيان‌ مي كند كه‌ از نجس ترين‌ مال ها و بدترين‌ محرمات‌ به حساب‌ مي‌آيد و آن‌ پولي‌ است‌ كه‌ در برابر كتمان‌ حقايق‌ و كتمان‌ احكام‌ خدا بدست‌ مي‌ آيد.**

**پيشوايان‌ مذهبي‌ قلابي‌ برا ي‌ استثمار بيشتر بندگان‌ خدا احكامي‌ كه‌ مربوط‌ به‌ وظائف‌ مردم‌ مي‌باشد مانند پرداخت‌ نذورات‌ و ماليات‌ هاي‌ مذهبي‌ و تقديم‌ قرباني ها و خدمت‌ به‌ علما و پيشوايان‌ ضعفا و عوام‌ را ملزم‌ به‌ اجراء آن‌ مقررات‌ نموده‌ وادار به‌ اطاعت‌ خود مي كنند و چه‌ بسا در اين‌ رابطه‌ احكامي‌ را وضع‌ و جعل‌ نموده ‌با آن ‌احكام‌ ثروت‌ بيشتري‌ از مردم‌ بدست‌ مي‌ آورند و آنها را به‌ خدمت‌ بيشتري‌ وادار مي كنند و اما احكامي كه‌ مربوط‌ به خود آنها بوده‌ از قبيل‌ اين كه‌ بايستي‌ در خدمت‌ فقرا و ضعفا بوده‌ مال‌ و ثروتي‌ كه‌ از نذورات‌ و موقوفات‌ و ماليات هاي‌ اسلامي‌ بدست‌ مي آورند به‌ فقرا و ضعفا برسانند و علم‌ و دانشي‌ كه‌ از كتاب‌ خدا فرا گرفته‌اند بايستي‌ به‌ مردم‌ تعليم‌ دهند فراموش‌ نموده‌ و كتمان‌ مي نمايند و مال‌ و ثروت‌ بيت‌المال‌ را به خود اختصاص‌ مي دهند در نتيجه‌ مردم‌ را وادار به‌ وظائف‌ خود نموده‌ و وظائف‌ مربوط به خودشان‌ را فراموش‌ مي كنند. در واقع‌ دين‌ خدا را ضايع‌ مي گذارند و در برابر آن‌ ثروت‌ و قدرت‌ بدست‌ مي‌آورند پس‌ آنها دين‌ خدا را به‌ مال‌ دنيا مي‌ فروشند خداوند مي‌ فرمايد كه‌ آنها در واقع ‌آتش‌ به‌ زندگي‌ خود افروخته‌اند و آتش‌ ميخورند. خداوند روز قيامت‌ با آنها سخن‌ نمي گويد يعني‌ به‌ آنها اعتنا نمي كند و عذاب‌ دردناكي‌ براي‌ آنها مهيا كرده‌است‌ . آنها هدايت‌ را به‌ ضلالت‌ و مغفرت‌ الهي‌ را به‌ عذاب‌ فروخته‌اند چطور مي توانند بر آتش‌ جهنم‌ صبر كنند. زيرا خداوند كتاب‌ خود را به‌ حق‌ نازل‌ كرد تا براي‌ مردم‌ روشن‌ شود و مردم‌ وحدت‌ ديني‌ پيدا كنند ولي‌ آنها با كتمان‌ حقايق‌ اختلاف‌ ايجاد كردند و مردم‌ را به‌ رنج‌ و زحمت‌ انداخته‌اند.**

**دليل‌ ارتباط‌ اين‌ عمليات‌ و كتمان‌ حقايق‌ با عذاب‌ و آتش‌ خوري‌ اين‌ است‌ كه‌ دين‌ خدا يگانه‌ وسيله‌ و يگانه‌ سبب‌ براي‌ رفع‌ اختلاف‌ و ايجاد وحدت‌ بوده‌ و كتمان‌دين‌ يگانه‌ وسيله ‌اختلاف‌ و ظهور جنگ ‌است‌ و از طريق‌ جنگ‌ و جنگ‌ افزار عذاب‌ جهنم‌ پيدا مي شود و عوامل‌ ايجاد كننده‌ خود را فرا مي گيرد. عذاب هاي‌ آخرت‌ همين‌ عذاب هائي‌ است‌ كه‌ كفار براي‌ تسلط‌ بيشتر بر ضعفا، خود را مجهز به ‌نيروهاي‌ آتشين‌ مي كنند مانند گلوله‌ ها و خمپاره‌ها وآتش هاي‌ هسته‌اي‌. بندگان‌خدا و مظلومين‌ را بااين‌ آتش ها مي‌ سوزانند روز قيامت‌ همين‌ آتش ها و عذاب ها و حرارت ها بوسيله‌ مظلومين‌ به‌ خود آنها برمي گردد و هركس‌ عامل‌ ظلم‌ بوده‌ بهره‌ خود را مي‌ برد. شما تمامي‌ اين‌ ظلم ها و ستم ها و شكنجه‌ و قتل‌ و كشتار و آتش‌ سوزي هاي‌ ظالمانه‌ را و در انتها اين‌ گلوله‌هاي‌ آتشين‌ و خمپاره‌ها وآتش‌ هسته‌اي‌ را به‌ نظر بياوريد و در فكرخود جمع‌ كنيد كه‌ چقدر درد و حرارت‌ از ظالمين‌ به‌ مظلومين‌ رسيده‌ است‌. در عدالت‌ الهي‌ همه‌ اين‌ دردها و حرارت ها از مظلومين‌ به‌ ظالمين‌ برمي گردد و در تن‌ آنها باقي‌ مي‌ماند. آيا اين‌ حرارت ها از آتشي‌ كه‌ خدا خبر مي دهد كمتر است‌ يا درست‌ چنان است‌ كه‌ خدا خبر داده ‌است‌.**

**در آيات‌ 177 اعمال‌ نيك‌ را كه‌ با انجام‌ آن‌ انسان‌، نيكو و نيكوكار شناخته‌ مي شود بيان‌ مي دارد مي‌ فرمايد: نيكوئي‌ و نيكوكاري‌ شما از اين‌ راه‌ حاصل‌ نمي‌ شود كه‌ مراسمي‌ بوجود آوريد و ضمن‌ اجراي‌ آن‌ به‌ شرق‌ و غرب‌ وابستگي‌ پيدا كنيد و يا عبادت‌ نمائيد و از توجه‌ به‌ خدا باز مانيد بلكه‌ نيكي‌ و نيكوكاري‌ در ايمان‌ به‌ خدا و روز قيامت‌ و فرشتگان‌ و كتاب ها و پيغمبران‌ است‌ كه‌ در شعاع‌ اين‌ ايمان‌ مال‌ و ثروتي كه‌ بسيار مطلوب‌ و محبوب‌ شما است‌ به‌ خويشاوندان‌ و يتيمان‌ و زمين‌ گيران‌ و درماندگان‌ ميان‌ راه‌ مسافرت‌ و يا جنگ‌ و در كمك‌ به‌ درخواست‌ كنندگان‌ و بردگان‌ انفاق‌ كنيد. نماز به‌ پاي‌ داريد و زكوة‌ بدهيد به‌ عهد و پيمان‌ خود وفادار باشيد و در سختي‌ها و مريضي‌ ها و مصيبت ها و ميدان‌ جنگ‌ پايدار و استوار باشيد چنين‌انسان هائي‌ راستگو و اهل‌ تقوا مي باشند .**

**در اين ‌آيه ‌شريفه‌ چند مطلب‌ مورد توجه ‌است‌ :**

**اول‌ : گرايش‌ و توجه‌ به‌ شرق‌ و غرب‌ و مصاديق‌ اين‌ گرايش ها.**

**دوم‌ : مشخصات‌ و امتيازات‌ نيكوئي‌ و نيكوكاري.‌**

**سوم‌ : شرط اصلي‌ نيكوئي ها و نيكوكاري ها .**

**ابتدا درباره‌ توجه‌ به‌ شرق‌ و غرب‌ و معاني‌ آن‌ بحث‌ خود را آغاز مي كنيم.‌ شرق‌ و غرب‌ در معناي‌ ابتدائي‌ همان‌ دو جهتي‌ است‌ كه‌ خورشيد از آن‌ طلوع‌ مي كند رو آوردن‌ به‌ اين‌ شرق‌ و غرب‌ به‌ معناي‌ اين‌ است‌ كه‌ انسان‌ گاهي‌ در مراسم‌ عبادت‌ به‌ طرف‌ مشرق‌ و يا به‌ طرف‌ مغرب‌ روآورد مانند كساني كه‌ به طرف‌ مسجد اقصا و يا مسجدالحرام‌ نماز مي خوانند و دليل‌ حقانيت ‌دين‌ و قبولي‌ عبادت هاي‌ خود را درهمان‌ جهت‌گيري‌ مي شناسند مانند بني‌اسرائيل‌ كه‌ قبله‌ خود را مسجدالاقصي‌ و مسلمانان‌ كه‌ قبله‌ خود را مسجدالحرام‌ مي دانند . گر چه‌ اين‌ هر دو قبله ‌از نظر تبليغات‌ پيغمبران‌ بني‌اسرائيل‌ و يا پيغمبر اسلام‌ حق‌ است‌ و هر دو قبله‌ از جانب‌ خداوند متعال‌ تائيد شده‌ است‌ وليكن‌ تمامي‌ دلايل‌ حقانيت‌ و موفقيت‌ همين‌ جهت‌ گيري‌ نيست‌ بلكه‌ تقرب‌ به‌ خدا ملاك‌ حقيقت‌ و حقانيت‌ مي باشد. البته‌ بعد از تغيير قبله‌ مسجد الاقصي‌ رسميت‌ ندارد و هركس‌ متدين‌ به دين‌ خدا باشد بايستي‌ به طرف‌ مسجدالحرام‌ نماز بخواند همانطور كه‌ پيغمبر اسلام‌ خاتم‌ انبياء است‌ دين‌ اسلام‌ هم‌ خاتم‌ اديان‌ است‌ پس‌ قبله ‌اسلام‌ هم‌ خاتم‌ قبله‌ها است‌ .مسجدالحرام‌ صراط‌ مستقيم‌ شناخته‌ شده‌ و قبله‌هاي‌ ديگر شرقي‌ و غربي‌ خواهد بود كه‌ خداوند مي‌ فرمايد روي‌ خود را به‌ طرف‌ مشرق‌ يا مغرب‌ نكنيد يعني‌ بطرف‌ مسجدالحرام‌ نماز بخوانيد. و اما شرق‌ و غرب‌ در معناي‌ دوم‌ به معناي‌ دو جهت‌ افراط‌ و تفريط‌ در اعتقاد و عمل‌ مي باشد زيرا دين‌ خدا به‌ اين‌ منظور آمده‌ است‌ كه‌ زندگي‌ انسان‌ را در دو جهت‌ ماديت‌ و معنويت‌ تكميل‌ كند. جهت‌ معنويت‌ خالص‌ دين‌ اين‌ است‌ كه‌ انسان‌ در حال‌ توجه‌ به‌ خدا و عبادت‌ بوده‌ از جامعه‌ و زندگي‌ و خدمت‌ به‌ مردم‌ كناره‌ بگيرد گوشه‌ نشيني‌ و انزوا اختيار كند. از ماديات‌ و خدمت‌ و احسان‌ به‌ مردم‌ منصرف‌ شده‌ و در جهات‌ روحي‌ و رياضتي‌ و عبادتي‌ فعاليت‌ كند مانند مرتاضان‌ و رهبانان‌ مسيحي‌ كه‌ عمر خود را به‌ انزوا و گوشه‌ نشيني‌ مي گذرانند و بار زندگي‌ خود را به‌ دوش‌ مردم‌ مي گذارند يك‌ چنين‌ دين‌ و گرايش‌ را شرقي‌ مي گويند كه‌ فقط‌ جنبه‌ رياضت‌ و انزوا را گرفته‌ اند و جهت‌ غربي‌ دين‌ گرايش‌ به‌ ماديت‌ و زندگي‌ خالص‌ و انصراف‌ از معنويت‌ و عبادت‌ مي باشد كه‌ انسان‌ از توجه‌ به‌ خدا و علم‌ و دانش‌ و حقيقت‌ گرائي‌ بازماند و تمام‌ عمر خود را در راه‌ جمع‌ مال‌ و ثروت‌ و كسب‌ قدرت‌ بگذراند مانند يهوديان‌ كه‌ از دين‌ و احكام‌ دين‌ چيزي‌ بجز كسب‌ مال‌ و ثروت‌ نمي دانند و شرافت‌ انساني‌ را در راه‌ رسيدن‌ به‌ مال‌ و ثروت‌ ضايع‌ و نابود ساخته‌اند. طايفه‌اي‌ از مردم‌ دين‌ را همان‌ توجه‌ به‌ خدا و خلوص‌ و عبادت‌ مي دانند و از خدمت‌ به‌ مردم‌ و زندگي‌ منصرف‌ مي شوند و طايفه‌ ديگر جانب‌ خدا و معنويت‌ و شرافت‌ و فضيلت‌ را رها نموده‌ دائم‌ به‌ فكر جمع‌ مال‌ و ثروت‌ مي باشند. يهوديان‌ مظهر غربيون‌ و مسيحیان‌ مظهر شرقيون‌ هستند .**

**و اما شرق‌ و غرب‌ در معناي‌ سوم‌ گرايش‌ به‌ غيرخدا و وابستگي‌ به‌ ماسواي‌ او مي باشد اساسا"در زندگي‌ انسان ها و حكومت ها سه‌ قدرت‌ بوجود آمده‌ كه‌ هركدام‌ از آنها تلاش‌ مي كنند حكومت‌ جهاني‌ پيدا كنند خود آنها حاكم‌ مطلق‌ بوده‌ و بشريت‌ را به اختيار خود درآورند. دو حكومت‌ ازاين‌ سه‌ حكومت‌ مادي‌ و غيرالهي‌ بوده‌ و يك‌ حكومت‌ آن‌ خدائي‌ و الهي‌ مي باشد دو حكومت‌ مادي‌ غيرالهي‌ گرچه‌ ظاهرا" در مرام‌ و روش‌ با هم‌ فرق‌ دارند وليكن‌ در كفر و ماديت‌ و سلطه‌گري‌ و حاكميت‌ بر ضعفا با يك‌ ديگر مساوي‌ هستند. خداوند در نظام‌ حكيمانه‌ خود همه‌ جا كفار را به‌ دو بلوك‌ تقسيم‌ كرده‌ و هر يك‌ از آن‌ دو را بوسيله‌ قدرت‌ ديگر مهار نموده‌ است‌ زيرا اگر كفر به عنوان‌ يك‌ قدرت‌ مطلق‌ در راه‌ خود آزاد باشد تمامي‌ مظاهر دين‌ و مذهب‌ را نابود ساخته‌ و حاكميت‌ دين‌ خدا را از بين‌ مي برد. در ميان‌ اين‌ دو قدرت‌ قدرت‌ سوم‌ دين‌ خدا و اولياء و انبياء مي باشند . مردم‌ را به‌ حق‌ و عدالت‌ دعوت‌ مي كنند و وابستگي‌ به‌ خدا دارند در ميان ‌اين‌ سه ‌قدرت‌ طبقات‌ جاهل‌ ضعيف‌ در نوسان‌ ميباشند كه ‌گاهي ‌به‌ قدرت‌ شرقي‌ و گاهي‌ به ‌قدرت‌ غربي‌ گرايش‌ پيدا مي كنند زيرا ايمانشان‌ به خدا ضعيف‌ است‌ و قهرا" نمي توانند متكي‌ به خود و خدا باشند پس‌ بايستي‌ متكي‌ به قدرت‌ ديگري‌ باشند در همين‌ رابطه‌ خداوند مي‌ فرمايد اتكاء به‌ هيچ‌ يك‌ از اين‌ قدرت ها مايه‌ سعادت‌ و خوشبختي‌ نيست‌ و شما را در اسارت‌ و ذلت‌ قرار مي دهد. بهتر اين‌ است‌ كه‌ به‌ خدا و خود متكي‌ شده‌ و براي‌ نصرت‌ دين‌ او قيام‌ و اقدام‌ كنيد . پس‌ بعد از توجه‌ به‌ شرق‌ و غرب‌ دلايل‌ آزادي‌ و آزادگي‌ و جوان‌ مردي‌ را ذكر نموده‌ و انسان‌ را در خطوط‌ نيكوكاري‌ به سوي‌ الله‌ حركت‌ مي دهد. اين‌ حقيقت‌ بايستي‌ روشن‌ گردد كه‌ جهت‌ گيري‌ به سوي‌ خدا و آزادي‌ از هر نوع‌ وابستگي‌ و نجات‌ از افراط‌ و تفريط‌ يگانه‌ وسيله‌ براي‌ حركت‌ در خط‌ مستقيم‌ است‌ كه‌ بدون‌ حركت‌ در اين‌ خط‌ كسي‌ از مهالك‌ نجات‌ پيدا نمي كند و به‌ زندگي‌ ايده‌ آل‌ نمي رسد.**

**خداوند در اين‌ آيه‌ ميفرمايد : نيكي‌ و نيكوئي‌ آن‌ است‌ كه‌ در ارتباط‌ به‌ خدا و فرشتگان‌ باشيد و به‌ زندگي‌ آخرت‌ ايمان‌ بياوريد و خدمات‌ خود را به‌ منظور جلب‌ رضاي‌ خدا انجام‌ دهيد تا آخر آيه‌ اعمالي كه‌ دستور مي دهد برهان‌ آزادي‌ و آزادگي‌ مي باشد زيرا آزادي‌ وقتي‌ بدست‌ مي آيد كه‌ انسان‌ از قيد حاكميت‌ هركس‌ و هرچيز آزاد شود و اين‌ آزادي‌ ممكن‌ نيست‌ مگر اين كه‌ در قيد اطاعت‌ خدا باشد. راه‌ خدا، راه‌ علم‌ و انتخاب‌ خود انسان‌ است‌ راهي‌ است‌ كه‌ هركس‌ آن‌ را مي خواهد و اختيار مي كند و اگر هم‌ ظاهرا" آن‌ را نمي‌خواهد و قبول‌آن‌ برايش‌ سنگين‌ است‌ براي‌ اين‌ است‌ كه‌ جاهل‌ به‌ حقيقت‌ آن‌ است‌ مانند كودكي‌ كه‌ بازي‌ را از مدرسه‌ بيشتر دوست‌ دارد اما پس‌ از آن كه‌ به‌ عقل‌ برسد درس‌ را بيشتر دوست‌ دارد.**

**و اما آزادگي‌ به‌ معناي‌ اين‌ است‌ كه‌ به‌ بندگان‌ خدا خدمت‌ كني‌ و آنها را مانند خودت‌ به‌ آزادي‌ برساني‌ زيرا آنها در قيد جهل‌ و يا در قيد فقرند و آزادي‌ آنها از اين‌ دو قيد فقط‌ به‌ اين‌ است‌ كه‌ در اطاعت‌ عالم‌ عادل‌ مومن‌ قرار گيرند و يكچنين‌ عالم‌ عادل‌ ممكن‌ نيست‌ مگر به‌ انتخاب‌ خدا او است‌ كه‌ بندگان‌ خود را مي شناسد و اختيار مي كند.**

**آيه‌ 178 و 179 در باره‌ قصاص‌ و لزوم‌ آن‌ دستور مي دهد و مي‌ فرمايد :**

**در باره‌ كشتگان‌ و مجروحان‌ قصاص‌ واجب‌ شده‌ است‌ آزاد در برابر آزاد بردگان‌ در برابر بردگان‌ زن‌ دربرابر زن‌ اگر طالب‌ قصاص‌ از حق‌ خود گذشت‌ و برادر خود را مشمول‌ عفو قرار داد و در برابر آن‌ كسي‌ كه‌ مشمول‌ عفو قرار گرفته‌ بايستي‌ پاداش‌ نيكي‌ را به‌ نيكي‌ جواب‌ بدهد و به‌ او احسان‌ كند.**

**خداوند در قانون‌ مجازات‌ تخفيف‌ مي دهد كه‌ اجازه‌ داده ‌است‌ طالب‌ قصاص‌ عفو كند و در برابر ديه‌ بگيرد اگر قاتل‌ پس‌ از آن كه‌ مشمول‌ عفو قرار گرفت‌ دو مرتبه‌ اقدام‌ به‌ قتل‌ كند استحقاق‌ عفو ندارد بايستي‌ به‌ عذاب‌ دردناك‌ قصاص‌ معذب‌ گردد.**

**شما اي‌ خردمندان‌ بدانيد كه‌ حيات‌ اجتماعي‌ شما در گرو قصاص‌ است‌ شايد كه‌ در اثر اجراي‌ قانون‌ قصاص‌ تقوا پيدا كنيد و از قتل‌ و جنايت‌ بپرهيزيد . مطالب‌ قابل‌ توجه‌ در اين‌ آيه‌ شريفه‌ چند چيز است‌ :**

**اول‌ : معنا و مفهوم‌ قصاص.‌**

**دوم‌ : تفاوت‌ نفوس‌ با يكديگر.**

**سوم‌ : حيات‌ جامعه‌ در اجراي‌ قانون‌ قصاص‌ است.‌**

**چهارم‌ : عفو از قصاص‌ احسان‌ به‌ قاتل‌ است‌ كه‌ بايستي‌ در برابر احسان‌ كند.**

**ظاهرا" كلمه‌ قصاص‌ از قصه ‌و قصص‌ بوجود آمده ‌است‌. قصه‌ به معناي‌ بازگوئي‌ تاريخ‌ و داستان‌ است‌ قصاص‌ قاتل‌ را به همين‌ مناسبت‌ قصاص‌ مي نامند كه‌ بازگوكننده‌ء قتل‌ قاتل‌ و نمونه‌ قتلي‌ است‌ كه‌ انجام‌ داده‌ است‌ و يا اين كه‌ ممكن‌ است‌ قصاص‌ از قص‌ الظفر به‌ معناي‌ چيدن‌ ناخن‌ باشد كه‌ در واقع‌ ناخن‌ عضو زائد مي باشد يعني‌ قاتل‌ هم‌ در واقع‌ عضو زائد و مزاحم‌ پيكره‌ اجتماع‌ است‌ كه‌ بايستي‌ چيده‌ شود و قطع‌ گردد .**

**در اين‌ آيه‌ شريفه‌ قصاص‌ را بر پايه‌ تساوي‌ و يا تفاوت‌ نفوس‌ قرار داده‌ است‌ و فرموده‌ است‌ :**

**مرد آزاد در برابر مرد آزاد، بردگان‌ در برابر بردگان‌، زنان‌ در برابر زنان‌ . پس‌ اگر مرد آزادي‌ مرد آزاد ديگر را به‌ قتل‌ برساند در برابر كشته‌ مي شود و اگر مرد آزادي‌ برده‌اي‌ را به‌ قتل‌ برساند در برابر كشته‌ نمي شود بلكه‌ مجبور به‌ پرداخت‌ قيمت‌ برده‌ مي گردد و علاوه‌ تنبيه‌ مي شود و اگر مردي‌ زني‌ را به‌ قتل‌ برساند در برابر كشته‌ مي شود و مازاد ديه‌ مرد را بايستي‌ بپردازد. اگر زني‌ مردي‌ را به‌ قتل‌ برساند در برابر كشته‌ مي شود زن‌ و مرد در قتل‌ عمدي‌ بايستي‌ كشته‌ شوند از نظر انساني‌ و نفساني‌ با يكديگر برابرند هر دو انسان‌ هستند.**

**اگر مردي‌ زني‌ را بكشد انساني‌ را به‌ قتل‌ رسانيده ‌است‌ اگر زني‌ مردي‌ را بكشد انساني‌ را به‌ قتل‌ رسانيده‌ است‌. زن‌ و مرد از نظر ارزش‌ نفوس‌ با يكديگر تفاوت‌ ندارند وليكن‌ از نظر غرامت‌ و ديات‌ با يكديگر تفاوت‌ دارند زيرا كسي‌ كه‌ مردي‌ را به‌ قتل‌ برساند بيشتر خسارت‌ مالي‌ زده‌ است‌ از كسي‌ كه‌ زني‌ را به‌ قتل‌ برساند براي‌ اين كه‌ مردان‌ بيشتر منشاء توليد و تكثير مال‌ و ثروت‌ مي باشند و خداوند در قانون‌ ارث‌ سهم‌ آنها را بيشتر و زيادتر داده‌ از اين‌ نظر كه‌ مخارج‌ زندگي‌ به‌ گردن‌ او است.‌ ظاهرا" حكمت‌ عدم‌ قصاص‌ آزادگان‌ در برابر بردگان‌ اين‌ باشد كه‌ قصاص‌ براي‌ احياء و رعايت‌ حق‌ زندگان‌ مي باشد . زندگان‌ كه‌ از قانون‌ بهره‌ مي برند امنيت‌ بوجود مي‌ آورند اما حق‌ مقتول‌ به‌ آخرت‌ افتاده‌ است .‌ او از قصاص‌ بهره ‌ نمي‌ برد و اما بردگان‌ كه‌ غالبا" اسير و غريب‌ بوده‌اند بستگان‌ نزديكي‌ ندارند كه‌ طالب‌ قصاص‌ باشند زيرا قصاص‌ بدست‌ ولي‌ دم‌ و صاحب‌ خون‌ مي باشد. ( يعني‌ پدر و مادر يا فرزندان‌ و سايرخويشاوندان‌ مقتول‌) آنها هستند كه‌ از قتل‌ يك‌ انسان‌ آزرده‌ شده‌ و جراحت‌ قلبي‌ پيدا كرده‌اند كه‌ براي‌ شفاي‌ رنج‌ خود حق‌ دارند از قاتل‌ انتقام‌ بگيرند وليكن‌ بردگان‌ در عالم‌ اسلام‌ كه‌ غالبا" از كفار مهاجم‌ به‌ بردگي‌ گرفته‌ شده‌اند اولا"به دليل‌ كفر و ايمان‌ مساوي‌ مسلمانان‌ نيستند و در مراتب‌ انساني‌ و نفساني‌ با يكديگر تفاوت‌ دارند و ثانيا" فاقد ولي‌ دم‌ و صاحب‌ خون‌ مي باشند، خويشاونداني‌ ندارند كه‌ خون‌ آنها را مطالبه‌ كنند. مولا و مالك‌ آنها هم‌ فقط‌ حق‌ پولي‌ و مالي‌ بر آنها دارد كه‌ حق‌ خود را از قاتل‌ مي گيرد و پي‌ كار خود مي رود. پس‌ قصاص ‌براي‌ بردگان‌ مانند قصاص‌ براي‌ آزادگان‌ دليل‌ و برهاني‌ ندارد و ليكن‌ براي‌ جلوگيري‌ از شيوع‌ برده‌ كشي‌ و ظلم‌ به‌ بردگان‌ بايستي‌ قاتل‌ علاوه‌ بر پرداخت‌ غرامت‌ شديدا"مضروب‌ گردد تا ديگران‌ عبرت‌ گيرند و دست‌ به‌ چنين‌ كاري‌ نزنند.**

**و اما موضوع‌ سوم‌ كه‌ خداوند مي‌ فرمايد :**

**حيات‌ اجتماعي‌ شما در اجراي‌ قانون‌ قصاص‌ است‌ حيات‌ اجتماعي‌ مانند حيات‌ فردي‌ بايستي‌ از سلامتي‌ كامل‌ برخودار باشد. همينطور كه‌ امراض‌ و ميكروب ها سلامتي‌ بدن‌ را تهديد مي كند و انسان‌ را به‌ مرگ‌ و مرض‌ مي كشاند ميكروب ها و مرض هاي‌ اجتماعي‌ هم‌ جامعه‌ را به‌ نا امني‌ مي كشاند. امنيت‌ در جامعه‌ درست‌ به معنا و مفهوم‌ سلامتي‌ در بدن‌ است.‌ امنيت‌ در جامعه‌ به‌ معناي‌ اين‌است‌ كه‌ جان‌ و مال‌ و ناموس‌ مردم‌ محفوظ بماند و هيچ‌ كس‌ در معرض‌ قتل‌ و غارت‌ و تهديد قرار نگيرد و پيدايش‌ اين‌ امنيت‌ توقف‌ بر قصاص‌ و مجازات‌ دارد. پس‌ اگر جناتي كاران‌ مجازات‌ نشوند و يا قاتل‌ قصاص‌ نشود مردم‌ در قتل‌ و غارت‌ خبره‌ و جسور مي شوند و امنيت‌ از بين‌ مي رود. به همين‌ مناسبت‌ خداوند مي‌فرمايد:**

**كه‌ حيات‌ اجتماعي‌ شما در قصاص‌ است‌ ممكن‌ است‌ در اين جا سئوالي‌ بوجود آيد كه‌ اگر امنيت‌ اجتماعي‌ در گرو قصاص‌ و مجازات‌ مي باشد چرا از قصاص‌ قاتل‌ بردگان‌ صرف‌ نظر شده‌ است ؟ آيا عدم‌ قصاص‌ قاتل‌ بردگان‌ به‌ معناي‌ شيوع‌ برده‌ كشي‌ و ناامني‌ بردگان‌ نيست‌؟ آيا بردگان‌ يك‌ انسان‌ نيستند و در انسانيت‌ مساوي‌ با آزادان‌ نمي باشد ؟ جواب‌ اين‌ است‌ كه‌ بردگان‌ از نظر اين كه‌ مالك‌ مال‌ و ثروت‌ نيستند بلكه‌ خود مملوك‌ ديگران‌ مي باشند در معرض‌ قتل‌ و غارت‌ قرار نمي گيرند و كسي‌ تصميم‌ به‌ قتل‌ آنها نمي‌ گيرد زيرا قتل‌ انسان ها مقدمه‌ برا ي‌ جلب‌ مال‌ و ناموس‌ مي باشد و بردگان‌ مالك‌ مال‌ و ناموس‌ نيستند تا اين كه‌ در معرض‌ قتل‌ و غارت‌ قرار گيرند پس‌ همه‌ جا قتل‌ و غارت‌ بين‌ انسان هاي‌ مالك‌ و آزاد قرار مي گيرد و ديگر اين كه‌ قصاص‌ براي‌ تامين‌ حق‌ اولياء مقتول‌ است‌ نه‌ احقاق‌ حق‌ مقتول ‌، حق‌ مقتول‌ در آخرت‌ رسيدگي‌ مي شود.**

**و بردگان‌ چنان كه‌ گفته‌ شد ولي‌ دم‌ ندارند و اما مسئله‌ تساوي‌ بردگان‌ با آزادگان‌ در حقوق‌ انساني‌ در صورتي‌ است‌ كه‌ بردگان‌ با آزادگان‌ اشتراك‌ مذهبي‌ و مليت‌ داشته‌ باشند از نظر دين‌ مقدس‌ اسلام‌ كفار مهاجم‌ به‌ مسلمانان‌ مستحق‌ قتل‌ و اسارت‌ و بردگي‌ مي‌ باشند. همين‌ كفار مهاجم‌ و متجاوز برده‌ مي شوند نه‌ كفار غير متجاوز ، نه‌ مسلمان‌ متجاوز و غير متجاوز. كافر به دليل‌ كفر با مسلمانان‌ و مومنين‌ تساوي‌ حقوق‌ ندارند و به دليل‌ تجاوز به‌ مسلمانان‌ و تهاجم‌ و ايجاد قتل‌ و غارت‌ حق‌ حيات‌ از آنها سلب‌ مي شود. امام‌ مسلمانان‌ حق‌ دارد آنها را بكشد و يا به‌ بردگي‌ بگيرد و ميان‌ مسلمانان‌ توزيع‌ كند البته‌ در نظر خود آنها، بردگي‌ و اسارت‌ از قتل‌ و نابودي‌ بهتر است.‌ پس‌ از آن كه‌ به‌ بردگي‌ در ميان‌ مسلمانان‌ توزيع‌ شدند و عقل‌ و شعور و مسلماني‌ و زندگي‌ به‌ ميزاني‌ پيدا كردند كه‌ بتوانند آزادانه‌ زندگي‌ نموده‌ و مهاجم‌ به حق‌ مسلمانان‌ نباشند موجبات‌ آزادي‌ آنها فراهم‌ مي شود و با ساير مسلمانان‌ تساوي‌ حقوق‌ پيدا مي كنند .**

**و اما مسئله‌ جراحات‌ خداوند مي‌ فرمايد :**

**در جراحات‌ مانند قتل‌ عمد و خطا قصاص‌ و ديه‌ واجب‌ است‌ جراحت ها كه‌ با قتل‌ ضرب‌ و به كار بردن‌ ابزار قتاله‌ به كار مي رود بر دو قسمت‌ است:‌ گاهي‌ عضوي‌ را ناقص‌ مي كند چنان كه‌ از كار مي اندازد و گاهي‌ نقصي‌ در عضو بوجود مي‌ آورد مانند جراحتي‌ كه‌ بر دست‌ وارد مي شود و يا دست‌ به كلي‌ قطع‌ مي گردد .**

**اعضاي‌ بدن‌ هم‌ بر دو قسم ‌است:‌ اعضاي‌ فردمانند دهان‌ و بيني‌ و جمجمه‌ و اعضاي‌ زوج‌ مانند دو دست‌ و دو پا و چشم‌ و گوش‌.**

**اگر جراحت‌ طوري‌ باشد كه‌ عضو را ناقص‌ كند و از كار بياندازد اگر اين‌ جراحت‌ عمدي‌ باشد مجروح‌ مي تواند عضو جارح‌ را به‌ همان‌ كيفيت‌ زخم‌ بزند و يا از قصاص‌ صرف‌ نظر نموده‌ غرامت‌ و ديه‌ بگيرد و اگر جراحت‌ عمدي‌ نباشد فقط‌ ديه‌ واجب‌ مي شود و قصاص‌ جايز نيست‌ ديه‌ جراحت ها ميزان‌ معيني‌ دارد كه ‌برپايه‌ ديه‌ كامل‌ مرد و زن‌ برقرار مي شود. اگر اعضاي‌ جفت‌ را از كار بيندازد مانند قطع‌ هر دو دست‌ و يا هر دو پا و دو چشم‌ بايستي‌ تمام‌ ديه‌ را بپردازد كه‌ تمام‌ ديه‌ مرد هزار مثقال‌ طلاي‌ مسكوك‌ و ديه‌ زن‌ نصف‌ ديه‌ مرد است‌ و اگر يك‌ عضو از اعضا را از بين‌ ببرد نصف‌ ديه‌ كامل‌ را بپردازد و اگر اعضاي‌ فرد را از بين‌ ببرد مانند بيني‌ و دهان‌ و عورت‌ را بايستي‌ تمام‌ ديه‌ را بپردازد و اگر جراحتي‌ بر عضو وارد كرد مثل‌ اين كه‌ چشمي‌ را كم‌ نور كند و يا شنوائي‌ را ضعيف‌ كند بايستي‌ به همان‌ نسبت‌ از ديه‌ عضو را بپردازد .**

**جراحت هائي‌ كه‌ بر اعضاي‌ زنان‌ وارد مي شود تا ميزان‌ دو ثلث‌ با ديه‌ مرد برابري‌ مي كند و به‌ محض‌ اين كه‌ به‌ دو ثلث‌ رسيد بالاتر نمي رود بلكه‌ برگشته‌ و تنصيف‌ مي گردد مثلا" يك‌ دست‌ از مرد پانصد دينار است‌ يكدست‌ از زن‌ . دویست و پنجاه دينار يك دست‌ و يك‌ انگشت‌ از دست‌ ديگر مرد، ششصد دينار است‌ و يكدست‌ و يك‌ انگشت‌ از دست‌ ديگر زن‌، سیصد و پنجاه دينار زيرا ديات‌ اعضا و اجزاء يك‌ زن‌ تا دو ثلث‌ ديه‌ مرد برابري‌ مي كند و به محض‌ اين كه ‌به ‌دو ثلث‌ رسيد دو مرتبه‌ نصف‌ مي گردد .**

**اگر يك‌ انگشت‌ از دست‌ زن‌ يا مرد قطع‌ شود هركدام ‌صد دينار ، دو انگشت‌ از دست‌ زن‌ يا مرد هر كدام‌ دویست دينار ، سه‌ انگشت‌ از دست‌ زن‌ و مرد مرد سیصد دينار و زن‌ صد و پنجاه دينار.**

**آيه‌ 177 تا 179 در باره‌ وصيت‌ سخن‌ مي گويد و مي‌ فرمايد: اي‌ اهل‌ ايمان،‌ هنگامي‌كه‌ علايم‌ مرگ‌ بر شما وانمود و ظاهر مي گردد بايستي‌ وصيت‌ كنيد تكليف‌ وارث‌ و يا وصي‌ خود را در باره‌ پدر و مادر و خويشاوندان‌ و اولاد صغير و كسان‌ ديگري‌ كه‌ بر شما حق‌ دارند روشن‌ سازيد و درباره ‌اموال‌ و مصارف‌ آن‌ تكليف‌ وصي‌ خودتان‌ را تعيين‌ كنيد. وصيت‌ شما بايستي‌ متعارف‌ باشد اين‌ وصيت‌ وظيفه‌اي‌ است‌ كه‌ اهل‌ ايمان‌ و تقوا آن‌ را رعايت‌ مي كنند.**

**كسي‌ كه‌ وصيت‌ وصيت‌ كننده‌ را بعد از ثبوت‌ و استقرار تغيير دهد گناهش‌ به گردن‌ كسي‌ است‌ كه‌ تغيير داده‌ . خداوند شنوا و دانا است‌ . اگر وصيت‌ كننده‌ در وصيت‌ خود جانب‌ حق‌ و تقوا را رعايت‌ نكند و يا تصميمي‌ بگيرد كه‌ به‌ وارث‌ خود ستم‌ كند اوصياء او و يا اولياء امور حق‌ دارند وصيت‌ او را اصلاح‌ كنند تا در حد اعتدال‌ قرار گيرد كه‌ خداوند آمرزنده‌ و مهربان‌ است‌ .**

**در اين‌ سه‌ آيه‌ مربوط‌ به‌ وصيت‌ و وصيت‌ نامه‌ چند مطلب‌ مورد توجه ‌است‌ :**

**اول‌ : لزوم‌ وصيت‌ و وجوب‌ آن‌.**

**دوم‌ : مطالبي‌ كه‌ بايستي‌ در وصيتنامه‌ رعايت‌ شود.**

**سوم‌ : اصلاح‌ وصيت‌ و يا رعايت‌ وصيت‌ وصيت‌ كننده‌.**

**در توضيح‌ مطالب‌ بالا مي گوئيم‌ كه‌ خداوند متعال‌ وصيت‌ را بر اهل‌ ايمان‌ و تقوا واجب‌ و لازم‌ دانسته‌ است‌. وصيت‌ به‌ معناي‌ سفارش‌ به‌ رعايت‌ حقوق‌ است‌ خواه‌ وصيت‌ كننده‌ زنده ‌باشد و يا مرده‌. وصيت‌ اختصاص‌ به‌ بعد از مرگ‌ ندارد انسان‌ بايستي‌ در باره‌ حقوقي‌ كه‌ ضايع‌ ميشود به‌ كسي‌ كه‌ بتواند آن‌ را حفظ‌ كند وصيت‌ نمايد خواه‌ در زمان‌ حياتش‌ باشد ويا بعد از مرگش‌.**

**وصيت‌ به معناي‌ اين‌ است‌ كه‌ انسان‌ به كسي‌ سفارش‌ مي كند و يا دستور مي دهد كه‌ حقي‌ را رعايت‌ كند مبادا ضايع‌ گردد .**

**وصيت‌ كننده‌ بايستي‌ در باره‌ رعايت‌ حقوقي‌ سفارش‌ كند و يا دستور بدهد در باره‌ حقوقي‌ كه‌ خود او مسئوليت‌ رعايت‌ آن‌ را دارد ولي‌ در باره‌ حقوقي‌ كه‌ خارج‌ از مسئوليت‌ اوست‌ وظيفه‌ وصيت‌ ندارد مگراين كه‌ موعظه ‌كند. وصيت‌ كننده‌ بايستي‌ در باره‌ رعايت‌ حقوقي‌ سفارش‌ كند كه‌ خود قدرت‌ رعايت‌ آن‌ را ندارد و نمي تواند به‌ تنهائي‌آن‌ حقوق‌ را رعايت‌ كند مانند كسي كه‌ در جاي‌ دور زندگي‌ مي كند و محل‌ رعايت‌ حق‌ از حوزه ‌رعايت‌ او بيرون‌ است‌. دسترسي‌ به‌آن‌ ندارد ولي‌ درباره‌ حقوقي‌ كه‌ در اختيار اوست‌ و مي تواند رعايت‌ كند وصيت‌ و سفارش‌ ندارد مانند اولاد او كه‌ در مملكت‌ ديگري‌ زندگي‌ مي كند نه‌ مانند اولاد و يا پدر و مادر كه‌ دراختيار خود او هستند. از اين‌ رو مصاديق‌ كامل‌ وصيت‌ و وصيت‌ نامه‌ مربوط‌ به‌ بعد از مرگ‌ است.‌ خداوند در اين‌ آيه‌ ميفرمايد كه‌ هنگام‌ ظهور علائم‌ مرگ‌ در باره‌ پدر و مادر و خويشاوندان‌ وصيت‌ كنيد. وصيت‌ زندگان‌ به‌ زندگان‌ را وكالت‌ مي‌ نامند از قبيل‌ موعظه .‌ وصيت‌ اختصاص‌ به‌ رعايت‌ حقوقي‌ پيدا مي كند كه‌ خداوند متعال‌ رعايت‌ آن‌ را واجب‌ نكرده‌ باشد و طبق‌ قانون‌ عرفي‌ و يا مملكتي‌ بر كسي‌ واجب‌ نيست‌ آن‌ را رعايت‌ كند و الا رعايت‌ حقوقي‌ را كه‌ خداوند واجب‌ كرده‌ و قانون‌ مملكتي‌ آن‌ را حمايت‌ مي كند احتياج‌ به‌ وصيت‌ ندارد مانند حقوق‌ ارث‌ زيرا فرائض‌ الهي‌ قابل‌ تغيير نيست.‌ كسي‌ نمي تواند با وصيت‌ ارث‌ و ارث‌ را تغيير دهد آن‌ را زياد و كم‌ كند . و اما وصيت‌ در باره‌ رعايت‌ حقوق‌ كساني‌ كه‌ دراين‌ آيه‌ شريفه‌ به ‌آنها سفارش‌ شده‌ است‌. وصيت‌ درباره‌ حقوق‌ پدر و مادر و خويشاوندان‌ است‌ .**

**خداوند مي‌ فرمايد :**

**در باره‌ حقوق‌ پدر و مادر و خويشاوندان‌ وصيت‌ كنيد.**

**از عبارات‌ آيه‌ دوم‌ هم ‌اين طور استفاده‌ مي شود كه‌ يكي‌ از موارد وصيت‌ انجام‌ كارهاي‌ خير است‌ كه‌ خداوند مي‌ فرمايد: كه‌ اگر وصيت‌ كننده‌ وصيت‌ به‌ گناه‌ كرد شما آن‌ را اصلاح‌ كنيد. مفهوم‌ مخالف‌ عبارت‌ اين ‌است‌ كه ‌اگر وصيت‌ به كارهاي‌ خير كرد احتياج‌ به‌ اصلاح‌ ندارد يعني‌ وصيت‌ به كارهاي‌ خير جايز است‌. وصي‌ بايستي‌ آن‌ را رعايت‌ كند مانند وصيت‌ به‌ بناي‌ مسجد و مدرسه‌ و كارهاي‌ ديگر.**

**وصيت‌ به‌ گناه‌ مانند اين‌ است‌ كه‌ وصيت‌ كند مبلغي‌ از مال‌ او را در راه‌ تقويت‌ كفار مصرف‌ كنند و يا شراب‌ خانه‌ و قمارخانه‌ بسازند كه‌ در اين صورت‌ مال‌ را از مورد وصيت‌ گرفته‌ در كارهاي‌ خير ديگر مصرف‌ مي كنند. وصيت‌ كردن‌ به صرف‌ مال‌ در راه‌ گناه‌ جايز نيست‌ و اگر مايه‌ ظلم‌ به‌ صاحب‌ حقي‌ گردد مانند اين كه‌ وارثي‌ را از ارث‌ محروم‌ كند خيف‌ ناميده ‌مي شود كه‌ وصي‌ او و يا مومنين‌ عادل‌ بايستي‌ آن‌ وصيت‌ را اصلاح‌ كنند يعني‌ مانع‌ ظلم‌ شوند.**

**به همين‌ مناسبت‌ گفته‌اند كه‌ مالك‌ مال‌ يك سوم‌ ثروت‌ خود را حق‌ دارد به‌ ميل‌ خود در راهي‌ كه‌ مي خواهد صرف‌ و خرج‌ نمايد و اما بيشتراز يك سوم‌ به‌ اجازه‌ وارث‌ مي باشد .**

**وصيت‌ به رعايت‌ حق‌ پدر و مادر در صورتي‌ لازم‌ است‌ كه‌ بيشتر از ارثي‌ كه‌ مي برند نياز داشته‌ باشند و اما در صورتي كه‌ از حق‌ ارث‌ كمتر نياز دارند وصيت‌ هم‌ لازم‌ نيست‌ زيرا به‌ اندازه‌ نياز خود ارث‌ مي برند و يا در صورتي‌ كه‌ خودشان‌ مال‌ و ثروت‌ داشته‌ باشند و مي توانند خود را اداره‌ كنند وصيت‌ لازم‌ نيست‌ و اما وصيت‌ درباره‌ خويشاوندان‌ منظور خويشاونداني‌ هستند كه‌ از مال‌ ميت‌ ارث‌ نمي‌ برند وليكن‌ چشم‌ طمع‌ دارند كه‌ به‌ آنها حقي‌ داده‌ شود مانند برادر و خواهر با بودن‌ فرزندان‌ وليكن‌ در صورتي كه‌ خود آنها وارث‌ هستند وصيت‌ لازم‌ نيست‌ زيرا خداوند درباره‌ آنها وصيت‌ كرده‌ است‌ .**

**از آيه‌ 180 تا 184 درباره‌ حكم‌ روزه‌ سفارش‌ مي كند مي فرمايد:**

**اي‌ اهل‌ ايمان، ‌ روزه‌ بر شما واجب‌ شده‌ است‌ همچنان‌ كه‌ بر پيشينيان‌ شما واجب‌ شده‌ بود شايد از اين‌ راه‌ تقوا پيدا كنيد .**

**روزه‌ ، روزهاي‌ معلوم‌ و معيني‌ است.‌ هركس‌ در آن‌ روزها مريض‌ و يا در مسافرت‌ باشد مي تواند به حساب‌ آن‌ روزهاي‌ ديگري‌ را روزه‌ بگيرد و اگر كسي‌ از شما بي طاقت‌ شود مي تواند برابر هر روزي‌ به‌ مسكيني‌ يك‌ وعده‌ غذا بدهد. هركس‌ متمايل‌ به كار خير شود به‌ نفع‌ خود او مي باشد. اگر علم‌ و آگاهي‌ داشته ‌باشيد مي دانيد كه‌ روزه‌ براي‌ شما بهتر است‌ .**

**روزه‌ در ماه‌ رمضان‌ انجام‌ مي گيرد ماهي‌ كه‌ قرآن‌ در آن‌ نازل‌ شده‌، كتابي‌ كه‌ مردم‌ را هدايت‌ مي كند حق‌ را از باطل‌ جدا مي سازد. حكمت‌ احكام‌ را روشن‌ مي كند هركس‌ از شما كه‌ ماه‌ مبارك‌ در شهر و وطن‌ باشد روزه‌ بگيرد و اگر كسي‌ مسافرت‌ كند و يا مريض‌ باشد به‌ شماره‌ آن‌ روزهاي‌ ديگر روزه‌ بگيرد خداوند مي‌ خواهد كه‌ زندگي‌ بر شما آسان‌ بگذرد نه‌ سخت‌ و مشكل‌ با قضاي‌ روزه‌ مي توانيد شماره‌ روزها را تكميل‌ كنيد و به خاطر هدايت‌ به‌ دين‌ خدا را به‌ عظمت‌ بشناسيد شايد كه‌ شكر خدا را بجا آوريد. اگر بندگان‌ من‌ از تو بپرسند كه‌ به ‌آنها دور يا نزديك‌ هستم‌ بگو كه‌ به‌ آنها نزديك‌ هستم‌ هركس‌ مرا بخواهد و خواهشي‌ كند دعوت‌ او را اجابت‌ مي كنم‌ پس‌ از من‌ بخواهند تا خواهش هاي‌ آنها را برآورم. ايمان‌ به ‌اجابت‌ دعا داشته‌ باشند شايد كه‌ درجه‌ عقل‌ آنها بالا برود .**

**شب هاي‌ روزه‌ مي توانيد با همسر خود رابطه‌ پيدا كنيد. آنها بجاي‌ لباس‌ شما و شما بجاي‌ لباس‌ آنها هستيد. خدا دانست‌ پيش‌ از اين‌ در ايام‌ روزه‌ به‌ خود خيانت‌ مي كرديد، حكم‌ خود را براي‌ شما آسان‌ كرد. از اين‌ به‌ بعد مي توانيد در جستجوي‌ نعمت‌ خدا و تقدير الهي‌ با همسر خود تماس‌ داشته‌ باشيد.**

**تا هنگام‌ طلوع‌ صبح‌ كه‌ خط‌ سفيد از سياهي‌ شب‌ ظاهر مي گردد در خوردن‌ و آشاميدن‌ آزاد هستيد و از طلوع‌ فجر روزه‌ خود را تا اول‌ شب‌ ادامه‌ بدهيد در ايام‌ روزه‌ و يا غير روزه‌ اگر در مسجدها اعتكاف‌ داشتيد، با همسر خود نزديكي‌ نكنيد اين ‌است‌ حدود احكام‌ خدا كه‌ بايستي‌ آن‌ را حفظ‌ كنيد خداوند آيات‌ خود را براي‌ شما روشن‌ مي سازد شايد كه‌ تقوا پيشه‌ كنيد .**

**مطالب‌ قابل‌ توجه‌ در آيات‌ روزه‌ چند چيز است‌ :**

**1) روزه‌ واجب‌ است‌ كه‌ منشاء ظهور تقوا مي گردد .**

**2) روزه‌ براي‌ مريض‌ و مسافر شرعيت‌ ندارد.**

**3) كساني‌ كه‌ در اثر روزه‌ بي طاقت‌ مي شوند مي توانند بجاي‌ روزه ‌برابر هر روز آن‌ فقيري‌ را اطعام‌ كنند وليكن‌ روزه‌ براي‌ آنها بهتر است‌.**

**4) روزه‌ در ماه‌ رمضان ‌است‌ كه‌ قرآن‌ در آن‌ نازل‌ مي شود و معناي‌ نزول‌ قرآن‌ .**

**5) روزه‌ از افطار بهتر و بيشتر مايه‌ آسايش‌ است‌ .**

**6) قضاي‌ روزه‌ براي‌ تكميل‌ اثر و خاصيت‌ روزه‌ است‌ .**

**7) دعا و اجابت‌ دعا در ماه‌ رمضان.‌**

**8) روزه ‌از طلوع‌ صبح‌ صادق‌ تا اول‌ شب ‌است‌ و در شب ها زن‌ و شوهر آزادي‌ دارند.**

**روزه‌ يكي‌ از تكاليف ‌الهي‌ در مكتب‌ تمامي‌ پيغمبران‌ بوده‌است‌ و ممكن ‌است‌ در كيفيت‌ روزه‌**

**در سنت‌ پيغمبران‌ اختلاف‌ وجود داشته‌ باشد.**

**روزه‌ به‌ معناي‌ خودداري‌ از خوردن‌ و آشاميدن‌ و بهره‌برداري‌ هائي‌ است‌ كه‌ خدا نهي‌ كرده‌ است‌. صوم‌ لغت‌ مخصوص‌ روزه‌ در دين‌ است‌ كه‌ در ساير امساكات‌ عرفي‌ قابل‌ استعمال‌ نيست‌ در برابر كلمه‌ صوم‌ افطار به كار مي رود كه‌ آن‌ هم‌ به‌ معناي‌ آزادي‌ در استفاده‌ از چيزي‌ است‌ كه‌ خدا نهي‌ كرده‌ است‌ .**

**در اولين‌ آيه‌ مربوط‌ به‌ روزه‌ خداوند خبر مي دهد كه‌ روزه‌ در شما تقوا بوجود مي‌ آورد. تقوا به‌ معناي‌ خودداري‌ از مخالفت‌ با فرمان‌ خدا و بهره‌ برداري‌ به‌ اجازه‌ و دستور خدا مي باشد روزه‌ داری‌ و افطار يك‌ تمرينات‌ عملي‌ و ارادي‌ است‌ كه ‌انسان‌ را براطاعت‌ خدا عادت‌ ميدهد**

**اين‌ عادت‌ بر اطاعت‌ تقوا ناميده‌ شده‌ است‌. در برابر همين‌ تقوا و اطاعت‌ روحانيت‌ انسان‌ بالا مي رود و با اين‌ شدت‌ روحانيت‌ نيروي‌ مقاومت‌ و اراده‌ در انسان‌ پيدا مي شود كه‌ انسان‌ در برابر حوادث‌ مي تواند ايستادگي‌ كند و بر آنها غلبه‌ نمايد. خداوند از طريق‌ روزه‌ داري‌ روح‌ انسان‌ را تقويت‌ مي كند آن چنان‌ كه‌ انسان‌ با روح‌ قوي‌ خود مي تواند بر مشكلات‌ پيروز شود و بر حرارت‌ آتش‌ جهنم‌ غلبه‌ نمايد و حاكميت‌ بر عوامل‌ طبيعت‌ پيدا كند. به همين‌ مناسبت‌ گفته‌اند كه‌ روزه‌ سپر آتش‌ جهنم‌ است‌ : الصوم‌ جنة‌ من‌ النار**

**روزه‌ در تمام‌ حالات‌ شبانه‌ روزي‌ انسان‌ را به خدا مربوط‌ مي كند و تمامي‌ دقيقه‌ها و ثانيه‌ها شبانه‌ روز را به صورت‌ عبادت‌ و محراب‌ نماز در مي‌ آورد و چه‌ بسا انسان‌ در حال‌ غفلت‌ نماز مي خواند و به ياد خدا نيست‌ وليكن‌ در تمامي‌ دقيقه‌ ها و ساعت هاي‌ شبانه‌ روزي‌ ماه‌ رمضان‌ به ياد خدا هست‌. هرگز حالت‌ غفلت‌ براي‌ او دست‌ نمي دهد و از طرفي‌ انسان‌ در حالات‌ ارتباط‌ با خدا و هر وقت‌ به ياد خدا بيافتد مانند ميوه‌ درخت‌ كه‌ در حال‌ اتصال‌ از درخت‌ تغذيه‌ مي شود انسان‌ هم‌ در حال‌ ارتباط‌ از خداوند تبارك‌ و تعالي‌ تقويت‌ مي شود و شارژ ايماني‌ و روحي‌ پيدا مي كند و همين‌ تقويت هاي‌ روحي‌ است‌ كه‌ او را مقاوم‌ بار آورده‌ آن چنان‌ كه‌ هيچ‌ حادثه‌اي‌ نمي تواند روحيه‌ او را بشكند و بر او پيروز گردد از اين‌ جهت‌ روزه‌ ماه‌ رمضان‌ از نظر ارتباط‌ با خدا و نيروگيري‌ از او تمام‌ غفلت ها و خسارت هاي‌ روحي‌ دوره‌ سال‌ را جبران‌ مي كند .**

**خداوند در آيات‌ روزه‌ تكليف‌ روزه‌ را از مريض‌ و مسافر برمي دارد و ظاهرا"اين‌ طور نشان‌ مي دهد كه‌ روزه‌ براي‌ مريض‌ و مسافر شرعيت‌ ندارد. اگر حكم‌ روزه‌ از مريض‌ و مسافر برداشته‌ شده‌ باشد آنها در روزه‌ گرفتن‌ يا گناه‌ كار شناخته‌ مي شوند و يا لااقل‌ خود سر و خود راي‌ خواهند بود.**

**و در هر دو صورت‌ بدون‌ دستور و يا برخلاف‌ دستور روزه‌ گرفته‌اند روزه‌ آنها درست‌ نيست‌ اگر بگوئيم‌ خداوند به خاطر مرض‌ و مسافرت‌ به‌ آنها اجازه‌ افطار داده‌ و در افطار آنها را مرخص‌ نموده‌ باشد اگر به خود زحمت‌ دادند و روزه‌ گرفتند معصيت‌ نكرده‌اند و روزه‌ آنها مورد قبول‌ واقع‌ مي شود وليكن‌ ظاهرا" اجازه‌ روزه‌ گرفتن‌ ندارند پس‌ روزه‌ آنها شرعيت‌ ندارد. اگر در مسافرت‌ و يا در حال‌ مريضي‌ كه‌ بدانند روزه‌ براي‌ او ضرر دارد روزه‌ بگيرد روزه‌اش‌ قبول‌ نيست‌ . بايستي‌ قضاي‌ آن‌ را هم‌ بگيرد از پيغمبر اكرم‌ روايت‌ شده‌ است‌ كه‌ ايشان‌ با اصحاب‌ خود به‌ مسافرت‌ رفتند و روزه‌ خود را افطار نمودند وليكن‌ اصحاب‌ از افطار خودداري‌ و خيال‌ كردند كه‌ جايز نيست‌ دراين‌ موقع‌ حضرت‌ رسول‌(ص‌ )آنها را مخاطب‌ قرار داده‌ و فرمودند : يا معشرا العصاه‌ اني‌ افطرت‌ فافطرو**

**يعني‌ اي‌ گناه‌ كاران‌، من‌ روزه‌ خود را افطار كردم‌ شما هم‌ افطار كنيد. پس‌ معلوم‌ مي شود روزه‌ برا ي‌ مريض‌ و مسافر شرعيت‌ ندارد.**

**وليكن‌ در قسمت‌ آخر آيه‌ درباره‌ كساني كه‌ از روزه‌گرفتن‌ بي‌ طاقت‌ ميشوند دستور مي دهد كه‌ اگر روزه‌ شما را بي‌ طاقت‌ كرد مي توانيد افطار كنيد و بجاي‌ هر روزي‌ به اندازه‌ غذاي‌ يك‌ فقير كفاره‌ بدهيد و باز ميفرمايد شما كه‌ بي‌ طاقت‌ شده‌ايد اگر باز هم‌ روزه‌ بگيريد براي‌ شما بهتر است‌ اين‌ جمله‌ در آخر آيه‌ مربوط‌ به‌ افراد بي‌ طاقت‌ مي شود ميفرمايد اگر روزه‌ بگيريد براي‌ شما بهتر است‌ و نشان‌ مي دهد كه‌ انسان هاي‌ بي‌طاقت‌ مانند مريض‌ و يا مسافر نيستند كه‌ تكليف‌ از آنها برداشته‌ شود بلكه‌ آنها در روزه‌ گرفتن‌ يا افطار كردن‌ مخير هستند كه‌ قدري‌ به خود زحمت‌ بدهند روزه ‌بگيرند و يا اين كه‌ افطار كنند و كفاره‌ بدهند اگر تكليف‌ از آنها برداشته‌ مي شد و روزه‌ آنها شرعيت‌ نداشت‌ در آخر آيه‌ نمي‌ گفت‌ كه‌ اگر روزه‌ بگيريد بهتراست‌ . پس‌ معلوم‌ مي شود كه‌ حكم‌ انسان هاي‌ بي‌طاقت‌ از حكم‌ مريض‌ و مسافر جدا ميباشد اگر آنها با ضعف‌ پيري‌ و يا تشنگي‌ تحمل‌ كنند و روزه‌ بگيرند بهتر است‌ و روزه‌ آنها قبول‌ است‌ .**

**انسان هاي‌ بي‌ طاقت،‌ پيرمردها و پيرزن ها و يا انسان هاي‌ ضعيفي‌ هستند كه‌ ضعف‌ آنها از سالي‌ به سال‌ ديگر ادامه‌ دارد كه‌ نمي‌ تواند روزه‌ بگيرند بي‌ طاقت‌ مي شوند براي‌ اين كه‌ از ثواب‌ محروم‌ نشوند خداوند دستور مي دهد كه‌ براي‌ رسيدن‌ به‌ ثواب‌ روزه‌ كفاره‌ بدهند و ليكن‌ اگر بعد از ماه‌ مبارك‌ تا سال‌ ديگر ضعف‌ و مرض‌ آنها برطرف‌ شده‌ بايستي‌ قضاي‌ روزه‌ را بجا آورند.**

**در آيه‌ بعد ميفرمايد :**

**كه‌ روزه‌ در ماه‌ رمضان‌ واجب‌ مي شود. رمضان‌ ماهي‌است‌ كه‌ در آن‌ قرآن‌ نازل‌ شده‌ است‌ و شب‌ قدر در آن‌ قرار گرفته ‌است‌ .**

**اگر ماه‌ رمضان‌ چنين‌ خاصيت‌ و بركتي‌ داشته‌ كه‌ قرآن‌ در آن‌ نازل‌ شده‌ است‌ شايسته‌ است‌ كه‌ مردم‌ به‌ شكرانه‌ نعمت‌ قرآن‌ روزه‌ بگيرند.**

**نزول‌ قرآن‌ در ماه‌ رمضان‌ يك‌ واقعيتي ‌است‌ كه‌ قرآن‌ آن‌ را روشن‌ مي سازد يكي‌ در همين‌ آيه‌ و يك جا در سوره‌ قدر اظهار مي‌ دارد كه‌ قرآن‌ در ماه‌ رمضان‌ نازل‌ شده‌ است‌.**

**بعضي‌ها مي پرسند كه‌ چگونه‌ قرآن‌ در ماه ‌رمضان‌ نازل‌ شده‌ بااين كه‌ ما مي دانيم‌ ظرف‌ مدت‌ بيست‌ و سه‌ سال‌ بر پيغمبراكرم‌ نازل‌ شده‌ است.‌ جواب‌ اين‌ است‌ كه‌ نزول‌ عبارات‌ قرآن‌ از نزول‌ حقايق‌ معاني‌ آن‌ جدا مي باشد. معاني‌ قرآن‌ به‌ معناي‌ علم‌ و استعداد است‌ كه ‌در انسان‌ بوجود مي‌ آيد و نيروي‌ روح‌ و روحانيت‌ انسان‌ بالا مي رود و با شدت‌ روح‌ ايمان‌ قدرت‌ فهم‌ و دانش‌ او زياد مي شود تا جائي كه‌ در كشف‌ و شهود قرار مي گيرد و حقايق‌ و معاني‌ را درك‌ مي كند. پيدايش‌ اين‌ حالات‌ همان‌ فيوضات‌ شب‌ قدر است‌ كه‌ در اثر آن‌ انسان‌ به‌ حقايق‌ علم‌ و قرآن‌ آگاهي‌ پيدا مي كند و بعد از آن‌ مي تواند آيات‌ قرآن‌ را از خدا بگيرد و بفهمد. پس‌ مي گوئيم‌ نزول‌ علم‌ و قرآن‌ از نزول‌ عبارات‌ و آيات‌ آن‌ جدا مي باشد. نزول‌ علم‌ قرآن‌ در ماه‌ رمضان‌ و شب هاي‌ قدر بوده‌.**

**در هر شبي‌ از شب هاي‌ قدر فيضي‌ از فيوضات‌ الهي‌ بر قلب‌ انسان‌ نازل‌ مي شود كه‌ استعداد و فهم‌ او را بالا مي‌ برد. براساس‌ همين‌ روحيه‌ و استعداد مي تواند حقايق‌ آيات‌ قرآن‌ را بفهمد. پيغمبر اكرم‌ و ائمه‌ اطهار آيات‌ قرآن‌ را حفظ‌ دارند، ديگران‌ هم‌ حافظ‌ قرآنند.**

**ائمه ‌قرآن‌ را با تمام‌ حقايق‌ آن‌ مي‌فهمند زيرا خدا به ‌آنها نورانيت‌ و استعداد داده‌ و اما ديگران‌ مي‌ خوانند و نمي‌ فهمند زيرا نورانيت‌ و استعداد ندارند. اين‌ نورانيت‌ و استعداد اصل‌ عام‌ قرآن ‌است‌ كه‌ بيشتر در حال‌ روزه‌ و در شب هاي‌ قدر و در قلب‌ انسان‌ قرار مي‌ گيرد تا براساس‌ آن‌ آيات‌ قرآن‌ را بفهمد وليكن‌ نزول‌ آيات‌ و عبارات‌ آن‌ بیست و سه سال سال‌ طول‌ كشيده‌ است.‌ نزول‌ علم‌ قرآن‌ به‌ معناي‌ قدرت‌ پيدا كردن‌ عقل‌ و استدلال‌ و مكاشفات ‌است‌ مانند قدرت‌ و استعدادي‌ كه‌ در بچه‌ ها پيدا مي شود كه‌ بعد مي توانند درس‌ بخوانند.**

**و اما بحث‌ پنجم‌ در اين‌ آيات‌ مربوط‌ به ‌اين‌ است‌ كه‌ خداوند ميفرمايد مي خواهم‌ بوسيله‌ روزه‌ آسايش‌ بيشتر براي‌شما بوجود آورم‌، گمان‌ نكنيد كه ‌مي خواهم‌ زندگي‌ را برشما مشكل‌ كنم‌.**

**ظاهرا" از قانون‌ روزه‌ در نظر مردم‌ اين‌ طور كشف‌ مي شود كه‌ خداوند با قانون‌ روزه‌ و جلوگيري‌ از خوردن‌ وآشاميدن‌ مي‌خواهد زندگي‌ را بر مردم‌ سخت‌ كند كه‌آنها را در محاصره‌ گرسنگي‌ و تشنگي‌ قرار مي دهد. خداوند در اين‌ قسمت‌ به‌ آنها مي‌ فرمايد كه‌ نمي‌ خواهد شما را گرسنه‌ و تشنه‌ بدارد و بر شما سخت‌ بگيرد بلكه ‌مي خواهد نيروي‌ مقاومت‌ را در شما تقويت‌ نموده‌ و اراده‌ شما را قوي تر گرداند تا كارها بر شما آسان تر شود.**

**روزه‌ در ارتباط‌ با روحيه‌ انسان‌ دو خاصيت‌ بزرگ‌ مي سازد كه‌ براساس‌ آن‌دو خاصيت‌ قدرت‌ مقاومت‌ انسان‌ در برابر حوادث‌ بالا مي رود و در نتيجه‌ مشكلات‌ آسان‌ مي شود تا جائي كه‌ آتش ها و حرارت ها نمي‌تواند در وجود انسان‌ اثر بگذارد. پيغمبر اسلام‌ فرمودند :**

**روزه‌ سپر آتش‌ جهنم‌ است‌ .**

**و اما آن‌ دو خاصيت‌ يكي‌ ورزش‌ دادن‌ اراده‌ و نفس‌ اماره‌ است‌ بر ترك‌ مشتهيات‌ و مقاومت‌ در برابر كشش‌ مزاج‌ به سوي‌ غذاها و ماديات.‌ اين‌ را مي دانيم‌ كه‌ بين‌ مزاج ‌انسان‌ و ماديات‌ و غذاها رابطه‌ مستقيم‌ مغناطيسي‌ وجود دارد و در مقابله‌ مزاج‌ با غذاها و شهوت ها جاذب‌ و مجذوب‌ بوجود مي‌ آيد و غالبا" نيروي‌ غالب‌ در طرف‌ غذاها و مواد غذائي‌ مي باشد كه‌ انسان‌ را به طرف‌ خود مي كشد و مي برد. براي‌ پيدايش‌ حاكميت‌ انسان‌ بر كليه ‌اقتضاها و جاذبه‌ها ورزش‌ و تمرين‌ لازم‌ است‌ تا انسان‌ نيروي‌ مقاومت‌ پيدا كند و اراده‌اش‌ قوي تر گردد پيدايش‌ اين‌ مقاومت‌ توقف‌ بر كف‌ نفس‌ دارد. كف‌ نفس‌ يك‌ مبارزه‌ و جهاد دروني‌ است‌ كه‌ آن‌ را جهاد اكبر ناميده‌ اند. نفس‌ انسان‌ كه‌ همان‌ سازمان‌ مركزي‌ و دروني‌ مي باشد از يك‌ طرف‌ اسير غريزه‌ها و كشش ها بايستي‌ از قدرت‌ بيشتر برخوردار باشد در همين‌ مبارزه‌ خاصيت‌ دوم‌ بوجود مي‌ آيد كه‌ خداوند وعده‌ داده‌ است‌ انسان‌ را در ميدان‌ جنگ‌ و مبارزه‌ ياري‌ نمايد.**

**خاصيت‌ دوم‌ اين‌ است‌ كه‌ خداوند در اين‌ ميدان‌ جهاد و مبارزه‌ با مشتهيات‌ نيروي‌ ايمان‌ را تقويت‌ نموده‌ و شعاع‌ روح‌ را قوي تر و جري‌ تر مي سازد. نفس‌ انسان‌ از يك‌ طرف‌ به‌ طبيعت‌ و ماديات‌ مربوط‌ مي باشد و از طرف‌ ديگر به‌ مشيت‌ و اراده‌ خداوند متعال‌ كه‌ گفته‌اند :**

**قلب‌ المومن‌ بين‌ اصبعي‌ الرحمن‌**

**يعني‌ قلب‌ مومن‌ بين‌ دو انگشت‌ خداوند متعال‌ قرار گرفته ‌است‌. نفس‌ انسان‌ از طريق‌ ارتباط‌ به‌ روح‌ و روحانيت‌ و مشيت‌ خدا قلب‌ ناميده‌ مي شود و از طريق‌ ارتباط‌ به‌ مشتهيات‌ و مزاج‌ و ماديات‌ نفس‌ ناميده‌ مي شود. خداوند از طريق‌ روزه‌ و خودداري‌ از گناه‌ و معصيت‌ نيروي‌ نفساني‌ و ايماني‌ انسان‌ را قوي‌ مي كند و به‌ روزه‌ دار بال‌ و پر روحي‌ بهتر و قوي تر مي دهد و يا به اصطلاح‌ باطري‌ نفس‌ را شارژ نموده‌ ولتاژ برق‌ را بالاتر مي برد در نتيجه‌ نفس‌ انسان‌ مقاوم‌ بار آمده‌ بر مشكلات‌ پيروز مي شود و با اين‌ پيروزي‌ مشكلات‌ آسان تر مي گردد زيرا پيدايش‌ آسايش‌ به‌ اين‌ است‌ كه‌ يا مشكلي‌ نباشد و يا انسان‌ بر مشكل‌ پيروز شود. مشكلات‌ خواهي‌ نخواهي‌ هست‌ پس‌ بهتر اين‌ است‌ كه‌ انسان‌ نيروي‌ مقاومت‌ پيدا كند كه‌ روزه‌ راه‌ كسب‌ نيروي‌ مقاومت‌ است‌.**

**بحث‌ ششم‌ در معناي‌ قضاي‌ روزه‌ ايراد مي شود در اين‌ آيات‌ مشاهده‌ مي كنيم‌ كه‌ خداوند اصرار به‌ قضاي‌ روزه‌ دارد و مي‌ فرمايد كه‌ اگر شما مريض‌ و يا مسافر بوديد بايستي‌ به‌ شماره‌ روزهاي‌ مريض‌ و يا مسافرت‌ روزه‌ بگيريد تا سي‌ روز كامل‌ گردد شرايط‌ قضاي‌ روزه‌ چند چيز است‌ .**

**اول‌ اين كه‌ انسان‌ مكلف‌ به‌ روزه‌ اصلي‌ باشد تا كه‌ قضاي‌ روزه‌ بر او واجب‌ گردد لذا قضاي‌ روزه‌ هاي‌ نابالغ‌ و يا ديوانه‌ و يا پيرزن‌ و پيرمردي‌ كه‌ مكلف‌ به‌ روزه‌ نبوده‌اند واجب‌ نيست‌.**

**دوم‌ همان‌ شرايطي‌ كه‌ در انجام‌ روزه‌ اصلي‌ لازم‌ است‌ در قضاي‌ آن‌ هم‌ لازم ‌است‌ مانند عقل‌ و استطاعت‌ اختيار اگر فاقد شرايط‌ تكليف‌ بود قضاي‌ روزه‌ هم‌ واجب‌ نيست‌ .**

**سوم ‌مستي‌ و بيهوشي‌ مايه ‌سقوط‌ تكليف‌ مي شود پس‌ اگر اين‌ حالات‌ در اثر بي‌احتياطي‌ و يا تقصير انسان‌ واقع‌ مي شود. قضاي‌ روزه ‌يا نماز واجب‌ مي گردد و اگر به‌ اراده‌ خدا ظاهر گردد و مايه‌ ترك‌ روزه‌ و نماز گردد قضاي‌ آن‌ واجب‌ نيست‌ كه‌ خداوند فرموده‌اند :**

**آنچه‌ را خدا به ‌اراده‌ خود ايجاد مي كند و بر بندگان‌ غلبه‌ مي‌ نمايد عذرش‌ به‌ گردن‌ او است‌ پس‌ اگر به‌ علل‌ عوامل‌ طبيعي‌ مست‌ و بي هوش‌ شود قضاي‌ روزه‌ ساقط‌ است‌ اگر با غذا و با دوائي‌ يا با شراب خواري‌ خود را بي هوش‌ كند قضاي‌ روزه‌ ساقط‌ نيست‌ زيرا خودش‌ موجبات‌ ترك‌ روزه‌ را فراهم‌ كرده‌ است‌.**

**هشتم‌ دعا و اجابت‌ دعا در ماه‌ رمضان‌ :**

**يكي‌ از اعمالي‌ كه‌ در ماه‌ رمضان‌ به‌ آن‌ سفارش‌ و تاكيد شده ‌است‌ دعا در ماه‌ رمضان‌ است‌ .**

**دعا همه‌ جا به‌ معناي‌ خواهش‌ كردن‌ و خواستن‌ چيزي‌ از خداوند متعال‌ است.‌ پيدايش‌ رابطه‌ بين‌ انسان‌ و خدا فقط‌ به‌ منظور اين‌است‌ كه ‌انسان‌ مرجع‌ خواهش ها و احتياجات‌ خود را بشناسد و براي‌ رفع‌ نياز از او چيزي‌ تقاضا و طلب‌ كند. انسان‌ بايستي‌ بداند كه‌ به همه‌ كس‌ و همه‌ چيز و به‌ تمامي‌ آنچه‌ درعالم‌ هست‌ نيازمند ميباشد و همه‌چيز براي‌ اين‌ آفريده‌ شده‌ كه‌ انسان‌ ازآن‌ بهره‌برداري‌ كند. تنها كسي‌كه‌ قدرت‌ دارد انسان‌ را به‌ خواهش ها و نيازمندي ها و حوائج‌ خود برساند و هر چيزي‌ را در اختيار انسان‌ قرار دهد تا از آن‌ بهره ‌برداري‌ كند فقط‌ و فقط‌ خداوند متعال ‌است.‌ ماسواي‌ خدا مخلوق‌ و محتاجند و هرگز محتاج‌ نمي تواند حاجت‌ محتاج‌ ديگر را برآورد. از اين‌ رو انسان‌ بايستي‌ براي‌ تامين‌ حوائج‌ و بهره‌ برداري‌ از نعمت ها و هستي ها به‌ كسي‌ مراجعه‌ كند كه‌ غني‌ و توانا باشد و آن‌ خداوند متعال‌ است‌ كه‌ بايستي‌ انسان‌ به‌ او مراجعه‌ كند.**

**آسان ترين‌ كارها و پرسودترين‌ آنها تقاضا و خواهش‌ از خداوند متعال ‌است‌ كه‌ اگر خواهش‌ كردن‌ را به‌ برداشتن‌ پر كاهي‌ تشبيه‌ كنيم‌ فوائد و نتايج‌ آن‌ برابر كوهي‌ و يا بالاتر از آن‌ مي باشد چقدر آسان‌ است‌ كه‌ انسان‌ پر كاهي‌ را بردارد و در برابر آن‌ كوهي‌ از نعمت هاي‌ خدا را بدست‌ آورد دعا و اجابت‌ دعا از اين هم‌ آسان تر و پر بركت‌ تر است‌ .**

**در آيه‌ شريفه‌ مربوط‌ به‌ ايام‌ روزه‌ خداوند به‌ پيغمبر دستور مي دهد كه‌ به‌ مردم‌ بگو خدا خيلي‌ به‌ شما نزديك‌ است‌ يافتن‌ خدا و رفتن‌ در خانه‌ او زحمت‌ و تشريفاتي‌ ندارد. شما نياز خود را بشناسيد و بلافاصله‌ از او خواهش‌ كنيد و حتما"بدانيد كه‌ او دير يا زود دعاي‌ شما را مستجاب‌ مي كند و شما را به‌ خواهش هايتان‌ مي رساند .**

**دعا و خواهش‌ از خدا دو نتيجه‌ قطعي‌ دارد كه‌ يكي‌ از آنها در همين‌ دنيا زودتر به‌ انسان‌ مي رسد و ديگري‌ شايد در دنيا و يا حتما"در آخرت‌ نصيب‌ انسان‌ مي گردد .**

**فايده‌ قطعي‌ و ابتدائي‌ آن‌ پيدايش‌ عقل‌ و معرفت‌ و رشد آگاهي‌ در وجود انسان‌ است‌ كه‌ ميزان‌ عقل‌ و دانش‌ دعا كننده‌ و تقاضا كننده‌ از خدا بالا مي رود و دليل‌ تاخير و يا تعجيل‌ اجابت‌ دعاي‌ خود را كشف‌ مي كند.**

**كه‌ اين‌ رشد و آگاهي‌ بزرگ ترين‌ فايده‌ است‌ و اما نتيجه‌ ديگر آن‌ كه‌ در آخرت‌ حتما" ميرسد ولي‌ در دنيا احتمال‌ مي دهد برسد يا نرسد همان‌ چيزي‌ است‌ كه ‌انسان‌ از خدا خواسته ‌است‌ مانند وسعت‌ و بركت‌ در زندگي‌ و محبت ‌انسان ها و محبوبيت‌ نزد آنها و چيزهاي‌ ديگر.**

**لذا درآخر همين‌ آيه‌ خداوند مي فرمايد :**

**شما حتما" از خدا خواهش‌ كنيد و او در برابر اين‌ خواهش‌ دعاي‌ شما را اجابت‌ مي كند و**

**آن‌ چه كه‌ خواسته‌ايد به‌ شما مي رسد و يا لااقل‌ به‌ شما عقل‌ و رشد مي دهد تا دليل‌ تاخير اجابت‌ دعا را بدانيد كه‌ به‌ نفع‌ شما بوده‌ است.‌ دليل‌ تاخير اجابت‌ دعا، عدم‌ آمادگي‌ انسان‌ براي‌ استفاده ‌از چيزي‌ است‌ كه‌ از خدا خواسته‌ و يا عدم‌ آمادگي‌ محيط زندگي‌ انسان‌ براي‌ استفاده‌ از چيزي‌ است‌ كه‌ مي خواهد. تاخير اجابت‌ دعا به‌ همين‌ منظور است‌ كه‌ خداوند ميخواهد استعداد انسان‌ و يا محيط‌ زندگي‌ او را براي‌ بهره ‌برداري‌ ازآن‌ چيزي‌ كه‌ خواسته ‌است‌ آماده‌ كند مانند طفلي‌ كه‌ از پدر و مادر خود چيزي‌ مي خواهد وليكن‌ استعداد بهره‌ برداري‌ از آن‌ را ندارد. پدر و مادر اول‌ طفل‌ خود را آماده‌ مي كنند و بعدا" آنچه‌ خواسته ‌است‌ به‌ او مي رسانند. بيشتر خواهش هاي‌ انسان‌ در زندگي‌ آخرت‌ اجابت‌ مي شود.**

**زيرا آن‌ زندگي‌ جائي‌ است‌ كه‌ انسان‌ مي تواند از بي‌ نهايت‌ نعمت هاي‌ خداوند بهره‌ برداري‌ كند وليكن‌ زندگي‌ دنيا جائي‌ نيست‌ كه ‌انسان‌ بتواند از نعمت هاي‌ الهي‌ بهره‌ برداري‌ نمايد. از اين‌ رو خداوند در زندگي‌ دنيا عقل‌ و دانش‌ انسان‌ را بالا مي برد و در زندگي‌ آخرت‌ آنچه‌ خواسته ‌است‌ به‌ او مي رساند كه‌ اگر عقل‌ و دانش‌ نباشد استفاده‌ از نعمت هاي‌ خدا محال‌ مي باشد.**

**بحث‌ هشتم‌ روزه‌ از طلوع‌ صبح‌ تا اول‌ شب‌ است‌ كه‌ به ‌نام‌ فجر و مغرب‌ شرعي‌ نام‌ گذاري‌ شده‌ است.‌ طلوع‌ فجر اولين‌ پيدايش‌ سفيدي‌ از تاريكي‌ شب‌ است‌ كه‌ به شكل‌ دم‌ روباه‌ و رنگ‌ آن‌ ظاهر مي گردد. اولين‌ اشعه‌ خورشيد است‌ كه‌ از اختلاط با هواي‌ تاريك‌ شب‌ ظاهر مي گردد و مغرب‌ شرعي‌ زماني‌ را مي گويند كه‌ سرخي‌ اول‌ شب‌ كه‌ بعد از غروب‌ آفتاب‌ در مشرق‌ ظاهر مي گردد از بالاي‌ سر انسان‌ مي گذرد بين‌ اين‌ دو وقت‌ امساك‌ از تمامي‌ مفطرات‌ حلال‌ يا حرام‌ واجب‌ است‌ و در خارج‌ اين‌ مدت‌ استفاده‌ از مباحات‌ از جمله‌ رابطه‌ زن‌ و شوهر جايز مي شود خداوند در اين‌ آيه‌ شريفه‌ مي‌ فرمايد شب هاي‌ روزه‌ رابطه‌ شما زن‌ و شوهر با يكديگر حلال‌ مي شود. خدا مي دانست‌ كه‌ پيش‌ از نزول‌ اين‌ آيه‌ شما زن‌ و شوهر با يكديگر ارتباط‌ پيدا مي كرديد وليكن‌ خدا در اين‌ قانون‌ به‌ شما تخفيف‌ داد و حرمت‌ ارتباط‌ را لغو نمود شما بعد از اين‌ مي توانيد با همسر خود رابطه‌ پيدا كنيد و از فضل‌ و نعمت‌ خدا بهره‌مند شويد مگر درصورتي كه‌ درمساجد معتكف‌ شده‌ باشيد در آن‌ سه‌ شبانه‌روز اعتكاف‌ حق‌ ارتباط‌ با همسر خود نداريد.**

**اعتكاف‌ به‌ معناي‌ اين ‌است‌ كه ‌انسان‌ نذر كند سه‌ شبانه ‌روز در مسجد به‌ عبادت‌ خدا مشغول‌ گردد. پس‌ از آن كه‌ نذر كرد اشتغال‌ به‌ عبادت‌ در مسجد بر او واجب‌ مي شود سه‌ شبانه‌ روز بايستي‌ در مسجد مشغول‌ عبادت‌ باشد و خارج‌ نشود مگر براي‌ كارهاي‌ واجب‌ و ضروري‌ پس‌ از آن كه‌ دو شبانه‌ روز به‌ عبادت‌ مشغول‌ شد روز سوم‌ روزه‌ بر او واجب‌ مي شود در اين‌ سه‌ شبانه‌ روز در مسجد و يا بيرون‌ مسجد حق‌ ارتباط‌ با همسر خود ندارد.**

**آيه‌ 188 در اطراف‌ رشوه‌گيري‌ و رشوه‌ دهي‌ بحث‌ مي كند و مي‌ فرمايد :**

**از اموال‌ يكديگر بطريق‌ باطل‌ و نامشروع‌ استفاده‌ نكنيد و آن‌ اموال‌ را به طريق‌ رشوه‌ و عناوين‌ ديگر براي‌ حكام‌ نفرستيد تا به‌ كمك‌ آنها قسمتي‌ از مال‌ مردم‌ را بخوريد.**

**اين‌ آيه‌ شريفه‌ در تحريم‌ رشوه‌ خواري‌ و رشوه‌ گيري‌ بحث‌ مي كند. حديث‌ از رسول‌ خدا شهرت‌ يافته‌ است‌ كه‌ فرمودند: رشوه‌ دهنده‌ و رشوه‌ گيرنده‌ هر دو در آتش‌ جهنم‌ قرار مي گيرند .**

**رشوه‌ به‌ معناي‌ اين ‌است‌ كه‌ انسان‌ براي‌ غارت‌ مال‌ مردم‌ و يا خودداري‌ از اداي‌ حقوق‌ انسان ها و پرداخت‌ ديون‌ و قروض‌ مبلغي‌ به‌ حاكم‌ وقت‌ و يا قاضي‌ بدهد و از قدرت‌ او براي‌ خوردن‌ مال‌ مردم‌ و يا تسلط‌ بر آنها استفاده‌ كند. رشوه‌ دهنده و رشوه‌ گيرنده‌ در واقع‌ هر دو نفر آنها از فروش‌ دين‌ و تضييع‌ حقوق‌ انسانها استفاده‌ مي كنند آنها مانند كساني‌ هستند كه‌ در داخل‌ خانه‌اي‌ زندگي‌ مي كنند و سپس‌ در برابر نفع‌ مختصري‌ و گرفتن‌ پولي‌ همان‌ خانه‌ و زندگي‌ را بر سر خود خراب‌ نموده‌ و خود را به‌ هلاكت‌ و فلاكت‌ مي كشانند و خود را از حركت‌ به سوي‌ يك‌ زندگي‌ عالي‌ و انساني‌ باز مي دارند. دين‌ و قانون‌ از يك طرف‌ پناه گاه‌ جامعه‌ بوده‌ و از طرف‌ ديگر خط‌ حركت‌ به سوي‌ سعادت‌ و زندگي‌ بهشتي‌ مي باشد. خراب كاران‌ و ستم كاران‌ در واقع‌ كساني‌ هستند كه‌ اين‌ پناه گاه‌ را بر سرخود خراب‌ نموده‌ و از خاك‌ و هوار آن‌ سدي‌ سر راه‌ حركت‌ مي سازند و مردم‌ را از ورود به‌ مقصد بهشتي‌ باز مي دارند در اين‌ ميان‌ رشوه‌ گيرنده‌ مانند كسي‌ است‌ كه‌ با ظالم‌ در تخريب‌ خانه‌ دين‌ و قانون‌ همكاري‌ نموده‌ و مانع‌ حركت‌ تكاملي‌ انسان ها شده‌ و مردم‌ را در مسير آتش‌ جهنم‌ و عذاب‌ آخرت‌ قرار مي دهد. پس‌ در واقع‌ رشوه‌ دهنده‌ و رشوه‌ گيرنده‌ هركدام‌ يك‌ عامل‌ اساسي‌ براي‌ تخريب‌ دين‌ و قانون‌ بوده‌ و راه‌ ظلم‌ وستم‌ را بر روي‌ ظالمين‌ و ستم كاران‌ باز نموده‌ و جاده‌ ساز ظلم‌ و گناه‌ مي شوند .**

**خداوند در اين‌ آيه‌ شريفه‌ با استعمال‌ كلمه‌ ( لاتدلو) نشان‌ مي دهد كه ‌اولا" رشوه ‌گيرنده‌ با روح‌ رشوه‌ گيري‌ خود در ته‌ چاه‌ ويل‌ قرارگرفته‌ و رشوه‌ گيرنده‌ رشوه‌ خود را به‌ ته‌ چاه‌ ويل‌ مي‌ فرستد و رشوه ‌گير را در همان‌ پرتگاه‌ در اعماق‌ چاه‌ ويل‌ نگاه‌ مي دارد زيرا كلمه‌ تدلو از دلو ساخته‌ شده‌ و دلو چيزي‌ است‌ كه‌ آن‌ را به‌ ته‌ چاه‌ مي اندازند تا با آن‌ از چاه‌ آب‌ بكشند. در اين‌ جمله‌ خداوند نشان‌ مي دهد كه‌ رشوه‌ گيرنده‌ درته‌ چاه ‌است‌ و رشوه‌ دهنده‌ با همان‌ رشوه‌ دادن‌ خود را ته‌ چاه‌ مي اندازد در نتيجه‌ هر دو نفر آنها در چاه‌ ويل‌ سقوط‌ مي كنند و از افكار جامعه‌ طرد مي شوند كه‌ همين‌ رشوه‌ به‌ معناي‌ سقوط‌ در آتش‌ جهنم‌ است‌. پيغمبر اكرم‌ فرموده‌ است‌ كه‌ رشوه‌ گيرنده‌ و رشوه‌ دهنده‌ هر دو در آتش‌ جهنم‌ معذب‌ مي شوند.**

**آيه‌ 189 راجع‌ به‌ هلال‌ و بدر سخن‌ مي گويد مي‌ فرمايد :**

**كه‌ از تو درباره‌ پيدايش‌ هلال ها و بدرها پرسش‌ مي كنند و از حكمت‌ آن‌ مي پرسند كه‌ چگونه‌ و به‌ چه‌ منظور هلال‌ و بدر پيدا مي شود. تو در جواب‌ بگو كه‌ هلال‌ و بدر براي‌ وقت‌ شناسي‌ و تعيين‌ سال‌ و ماه‌ بوجود آمده‌ تا مردم‌ آن چنان كه‌ بوسيله‌ كوه‌ها مكان ها را مي شناسند بوسيله‌ تغييرات‌ چهره‌ ماه‌ زمانها را بشناسند و بتوانند وعده‌ها و قرارداد هائي‌ كه‌ با يكديگر مي بندند به ‌زمان هاي‌ معين‌ مربوط‌ كنند و در قسمت‌ آخر آيه‌ مي‌فرمايد درست‌ نيست‌ كه‌ وقتي‌ وارد خانه‌اي‌ مي شويد از بالاي‌ ديوار و يا پشت‌ بام ها داخل‌ شويد بلكه‌ نيكوئي‌ اين‌ است‌ كه‌ اولا" تقوا پيشه‌ كنيد و به‌ هر جا وارد مي شويد از در آن‌ داخل‌ شويد و از خدا بپرهيزيد شايد رستگار شويد. در اين‌ آيه‌ شريفه‌ دو مطلب‌ در جواب‌ يك‌ سئوال‌ واقع‌ شده‌ است‌ مردم‌ درباره‌ هلال‌ و بدر سئوال‌ كرده‌ اند خداوند از علت‌ غائي‌ هلال‌ و بدر جواب‌ داده‌ است‌ و ضمنا" يادآوري‌ فرموده‌ كه‌ چون‌ وارد خانه‌اي‌ شويد از در آن‌ داخل‌ شويد نه‌ از بالاي‌ ديوار و پشت‌ بام‌ سئوال‌ و جواب‌ اول‌ خيلي‌ با يكديگر مرتبط‌ است‌ كه‌ از هلال‌ و بدر سئوال‌ كرده‌اند خداوند از فوائد آن‌ جواب‌ داده ‌است‌ وليكن‌ ظاهرا" قسمت‌ آخر آيه‌ به‌ اول‌ آن‌ مربوط نمي شود. قسمت‌ اول‌ آيه‌ مربوط‌ به‌ هلال‌ و بدر است‌ قسمت‌ آخر مربوط‌ به‌ كيفيت‌ ورود به‌ خانه‌ ها و شايد ارتباط‌ اين‌ دو قسمت‌ آيه‌ از آن جا پيدا شده‌ است‌ كه‌ همان‌ مردمي كه ‌روي‌ بعضي‌ عقايد خرافي‌ از زمان‌ جاهليت‌ خود را وادار مي كردند از بالاي‌ پشت‌ بام‌ وارد مسجدالحرام‌ شوند. همان ها سئوالاتي‌ درباره‌ هلال‌ ماه‌ مطرح‌ كردند و خداوند جواب‌ سئوال‌ و عمل‌ جاهلانه‌ آنها را در اين‌ آيه‌ داده‌ است‌.**

**مطالب‌ قابل‌ توجه‌ در اين‌ آيه‌ شريفه‌ دو قسمت‌ است‌ .**

**اول‌ : راجع‌ به‌ هلال‌ و بدر . دوم‌ : كيفيت‌ و رود به‌ خانه‌ ها و يا كارها**

**راجع‌ به‌ مطلب‌ اول‌ مسلما" سئوال‌ كنندگان‌ مربوط‌ به‌ كيفيت‌ پيدايش‌ هلال‌ و بدر بوده‌ است‌ زيرا مردم‌ زمان‌ جاهليت‌ و جلوتر از آن‌ مي دانستند كه‌ هلال‌ و بدر براي‌ تعيين‌ سال‌ و ماه‌ بوجود آمده‌ و سال‌ را به‌ دوازده‌ ماه‌ قسمت‌ كرده‌ بودند و ايام‌ حج‌ و محرم‌ و صفر را مي دانستند. پس‌ سئوال‌ آنها از هلال‌ ها مربوط‌ به‌ كيفيت‌ پيدايش‌ هلال‌ بوده‌ است‌ وليكن‌ خداوند جواب‌ آنها را با بيان‌ علت‌ غائي‌ و فايده‌ نهايي‌ ذكر كرده ‌است‌ و از بيان‌ كيفيت‌ پيدايش‌ هلال‌ و بدر خود داري‌ نموده‌ زيرا آن‌ مردم‌ آمادگي‌ براي‌ شناختن‌ كيفيت‌ حركت‌ زمين‌ و ماه‌ و خورشيد نداشته‌اند و لازم‌ بوده‌است‌ كه‌ فصلي‌ طولاني‌ راجع‌ به‌ هيئت‌ و نجوم‌ ذكر شود تا آنها به ‌اين‌ مسئله‌آگاهي‌ پيدا كنند با اين كه‌ دانشگاه هاي‌ زمان‌ از اين‌ كيفيت‌ بي خبر بودند چه‌ برسد به‌ اعراب‌ زمان‌ جاهليت‌ از اين‌ رو خداوند به‌ ذكر فايده‌ هلال‌ و بدر اكتفا فرموده‌ و گفته‌است‌ كه‌ با هلال‌ و بدر فصول‌ و اوقات‌ شناخته‌ شود.**

**و اما قسمت‌ دوم‌ آيه‌ كه‌ ظاهرا" با قسمت‌ اول‌ آيه‌ بي‌ ارتباط‌ است‌ بعد از دقت‌ نظركشف‌ مي شود كه‌ كاملا" هر دو قسمت‌ با يكديگر ارتباط‌ دارند زيرا آنها برخلاف‌ قدرت‌ فهم‌ و استعداد خود سئوالاتي‌ بي جا كرده‌ بودند. مطالبي‌ را پرسيده‌ بودند كه‌ قدرت‌ فهم‌ آن‌ را نداشتند و يك‌ چنين‌ سئوالاتي‌ مانند ورود به‌ خانه‌ها از پشت‌ بام‌ و اكل‌ از قفا مي باشد سئوال‌ و پرسش‌ از علوم‌ و حقايق‌ در صورتي‌ جايز است‌ كه‌ انسان‌ قدرت‌ درك‌ و استعداد فهم‌ آن‌ را داشته‌ باشند كه‌ همان‌ استعداد و قدرت‌ فهم‌ مانند در ورودي‌ به‌ دانشگاه‌ علم‌ و حكمت‌ است‌ و اگر كسي‌ برخلاف‌ قدرت‌ فهم‌ و استعداد سئوالاتي‌ از علوم‌ و حقايق‌ بنمايد مانند كسي‌ است‌ كه‌ از بي‌ راهه‌ وارد شده‌ است‌ و قسمت‌ دوم‌ آيه‌ يك‌ دستورالعمل‌ و قاعده‌ كلي‌ است‌ كه‌ هركس‌ بجائي‌ يا بكاري‌ وارد مي شود بايستي‌ از در آن‌ وارد گردد. ورود از بي‌ راهه‌ و يا از راه هاي‌ نامشروع‌ غلط‌ است.**

**‌ در توضيح‌ اين‌ قسمت‌ از آيه‌ شريفه‌ چند مطلب‌ قابل‌ توجه‌ است‌ :**

**اول‌ بيوت‌ جمع‌ بيت‌ است‌ يعني‌ خانه‌اي‌ كه‌ در آن‌ زندگي‌ مي كنند و يا دايره‌ فكر و علم‌ كه‌ در آن‌ دايره‌ علم‌ و دانش‌ و يا هنر خود را بروز مي دهند.**

**همانطور كه‌ خانه‌ و زندگي‌ تن‌ انسان‌ را از سرما و گرما و حوادث‌ و يا انحرافات‌ حفظ‌ مي كند تخصص‌ هنري‌ مانند خانه‌ انسان‌ را از تصادف‌ و حوادث‌ مربوط‌ به‌آن‌ هنر حفظ‌ مي كند و همانطور كه‌ بايستي‌ از در خانه‌ وارد خانه‌ شد به‌ كارهاي‌ علمي‌ هم‌ بايستي‌ بعد از تخصص‌ وارد گردد زيرا هر علمي‌ مانند فضاي‌ كروي‌ برانسان‌ احاطه‌ دارد و هركس‌ وارد شهر علم‌ ميشود بايستي‌ از در آن‌ وارد گردد در ورودي‌ هر علمي‌ متخصصين‌ و اساتيد آن‌ هستند.**

**لذا پيغمبر اكرم‌ مي‌ فرمايد:**

**وجود من‌ ، دين‌ من‌ ، شهر علم‌ است‌ و در ورودي‌ آن‌ علي‌ ابن‌ ابيطالب‌ است.‌ شايد خداوند دراين‌ آيه‌ سئوال‌ كنندگان‌ را متوجه‌ مي كند كه‌ سئوالات‌ شما يك‌ سئوالات‌ درسي‌ و علمي‌ است‌ كه‌ بايستي‌ اساتيد علم‌ هيئت‌ را بشناسيد و بوسيله‌ او به‌ كيفيت‌ هيئت‌ و خلقت‌ آشنا شويد. يك‌ سئوال‌ سرپائي‌ و حكمي‌ نيست‌ كه‌ با يك‌ كلمه‌ جواب‌ آن‌ داده‌ شود ورود به‌ هر خانه‌اي‌ از در آن‌ شرعيت‌ دارد براي‌ هر انساني‌ كه ‌مي خواهد وارد خانه‌ اي‌ و يا علمي‌ و هنري‌ گردد . بايستي‌ ورود او به‌ راهنمائي‌ متخصصين‌ درآن‌ علم‌ و هنر باشد. كساني كه‌ بدون‌ راهنمائي‌ اساتيد فن‌ وارد علمي‌ و يا هنري‌ شوند كه‌ در آن‌ جوابگوي‌ خود و ديگران‌ باشند مانند كساني‌ هستند كه‌ بدون‌ كسب‌ اجازه‌ و از بي راهه‌ وارد خانه‌ كسي‌ مي شوند كه‌ قهرا" با حوادث‌ و خطراتي‌ روبرو مي شوند و به‌ هلاكت‌ مي رسند.**

**اين‌ آيه‌ شريفه‌ به ‌بيت‌ ولايت‌ دين‌ خدا تفسير شده‌ است‌ حوزه‌ ولايت‌ خدا بهترين‌ خانه‌ اي‌ است‌ كه‌ انسانها را در دنيا و آخرت‌ از تمامي‌ بلاها و مصيبت ها حفظ‌ مي كند و از آن‌ جمله‌ مرگ‌ و عذاب‌ و رنج‌ و مشقت‌ را در دنيا و آخرت‌ از انسان‌ دور مي كند و اين‌ حوزه‌ ولايت‌ كه‌ در داخل‌ آن‌ زندگي‌ بهشتي‌ براي‌ انسان‌ ظاهر مي گردد يك‌ حوزه‌ علم‌ و دانش‌ و ايمان‌ و تقوا مي باشد كه‌ متخصصين‌ و راهنمايان‌ آن‌ ائمه‌ اطهار مي باشند.**

**لذا آنها درهاي‌ بهشت‌ و درهاي‌ ولايت‌ خدا مي باشند كه‌ هركس‌ بخواهد تخصص‌ ديني‌ و تقوائي‌ پيدا كند بايستي‌ آنها را مرجع‌ و استاد تقوا و خداشناسي‌ خود قرار دهد فقط‌ از خط‌ راهنمائي هاي‌ آنها مي توان‌ وارد حوزه‌ ولايت‌ خدا شده‌ و از خطوط‌ ديگر ورود به‌ ولايت‌ خدا ممكن‌ نيست‌ مانند ورود به ‌خانه‌ها از بالاي‌ پشت‌ بام‌ و يا از بي‌ راهه ‌است‌ .**

**در اين‌ رابطه‌ بود كه‌ رسول‌ خدا فرمودند :**

**انا مدينه‌العلم‌ علي‌ بابها من‌ ارادالمدينه‌ فلياتها من‌ بابها**

**اگر انسان ها علم‌ اولين‌ و آخرين‌ فرا گيرند و از طريق‌ تعليمات‌ ائمه‌ و تسليم‌ به‌ مقام‌ ولايت‌ آنها وارد مكتب‌ اسلام‌ نشوند بهره‌اي‌ از محبت‌ و ولايت‌ خدا نبرده‌اند.**

**چقدر زياد هستند انسان هائي‌ كه‌ حافظ‌ قرآن‌ بوده‌اند و زنديق‌ از دار دنيا رفته‌ اند. انسان ها با درس‌ و حفظ‌ درس ها الفاظ‌ قرآن‌ را در حافظه‌ خود عكس‌ برداري‌ مي كنند وليكن‌ از روح‌ قرآن‌ و حقيقت‌ معاني‌ آن‌ بي‌ خبرند، دانشمندند وليكن‌ كافرند. ولايت‌ خدا و ائمه‌ اطهار يك‌ روحيه‌ است‌ به نام‌ ايمان‌ و تقوي‌ كه‌ مانند روح‌ حيات‌ ضميمه‌ وجود انسان‌ مي‌ شود و به‌ همراه ‌اين‌ روحيه‌ عشق‌ و علاقه‌ به‌ خدا است‌ و محبت‌ خدا ضميمه‌ گوشت‌ و خون‌ انسان‌ مي شود چنان كه‌ رسول‌ خدا به‌ علي‌ عليه‌ السلام‌ فرمودند :**

**الايمان‌ مخالطا لحمك‌ و دمك‌ كما خالط‌ لحمي‌ و دمي‌**

**پس‌ ايمان‌ و تقوي‌ كه‌ يك‌ روحيه‌ است‌ غير از حفظ‌ الفاظ‌ و عبارات‌ آن‌ فيض‌ الهي‌ است‌ كه‌ به‌ اراده‌ خدا از خط‌ تسليم‌ و قبول‌ امامت‌ ائمه‌ اطهار به‌ قلب‌ انسان‌ افاقه‌ مي شود :**

**العلم‌ نور يقذفه‌ الله‌ في‌ قلب‌ من‌ يشاء**

**پس‌ فرمان‌ رسول‌خدا استثناء ندارد كه‌ فرمودند علي‌ بابها.كساني كه‌ ازاين‌ در وارد نشده‌اند بوئي‌ از ايمان‌ و تقوي‌ نبرده‌اند.**

**از آيه‌ 187 تا 192 بخشي‌ راجع‌ به‌ جنگ‌ و جدال‌ ايراد مي كند و مي فرمايد :**

**در راه‌ خدا با كساني‌ كه‌ با شما مي‌ جنگند، بجنگيد و در جنگ‌ تجاوز نكنيد كه‌ خداوند تجاوز گران‌ را دوست‌ نمي دارد .**

**كفار تجاوزگر را هر جا شناختيد بكشيد و همانطور كه‌ شما را از شهر و وطن‌ اخراج‌ مي كنند آنها را اخراج‌ كنيد و بدانيد كه‌ فتنه ‌انگيزي‌ و فتنه‌ جوئي‌ از قتل‌ و كشتار بدتر است‌ در مسجد الحرام‌ با كفار نجنگيد مگر اين كه‌ آنها با شما بجنگند شما هم‌ با آنها بجنگيد كه‌ سزاي‌ كفار همين‌ است.‌ اگر آنها از جنگ‌ منصرف‌ شدند شما نيز منصرف‌ شويد كه‌ خدا آمرزنده‌ و مهربان‌ است‌.**

**همين طور با كفار در حال‌ جنگ‌ باشيد تا اين كه‌ فتنه‌ها از بين‌ برود و دين‌ خالص‌ براي‌ خدا باقي‌ بماند. اگر كفار از جنگ‌ منصرف‌ شدند تجاوز جايز نيست‌ مگر بر ستم كاران‌ جنگ‌ در ماه هاي‌ حرام‌ در برابر دفاع‌ از تجاوزگر در ماه‌ حرام‌ جايز است‌.**

**و در برابر تمامي‌ حرمت‌ شكني ها قصاص‌ جايز مي شود كسي‌ كه‌ بر شما بتازد شما نيز**

**مشابه‌ آن‌ بر او بتازيد و تقوا را رعايت‌ كنيد و بدانيد كه‌ خداوند متعال‌ همراه‌ و همگام‌ با**

**پرهيزكاران‌ است‌.**

**در راه‌ خدا از آن چه‌ داريد انفاق‌ كنيد و بدست‌ خود خود را به‌ هلاكت‌ نيفكنيد و به‌ مردم‌ احسان‌ كنيد كه‌ خداوند احسان‌ كنندگان‌ را دوست‌ مي دارد.**

**مطالب‌ قابل‌ توجه‌ در اين‌ آيات‌ چند چيز است‌ :**

**اول‌ : جواز جنگ‌ دفاعي‌ در راه‌ خدا و رعايت‌ حد اعتدال‌ در جنگ‌ در برابر هر نوع‌ تجاوزات‌ كفار مقابله‌ به‌ مثل‌ جايز است‌ .**

**دوم‌ : با فتنه‌ انگيزي‌ هاي‌ آنها و با افشاگري‌ و تبليغات‌ بايد مقابله‌ كرد كه‌ فتنه‌ جوئي‌ از جنگ‌ بدتر است‌ .**

**سوم‌ : معناي‌ غفران‌ و رحمت‌ خدا.**

**چهارم‌ : بعد از توبه‌ تا زماني كه‌ بساط‌ گول‌ زني‌ داير باشد جنگ‌ و قتال‌ داير است‌.**

**پنجم‌ : چگونه‌ در طول‌ تاريخ‌ دين‌ و حكومت‌ براي‌ خدا خالص‌ مي شود.**

**ششم‌ : در برابر هر نوع‌ حرمت‌ شكني‌ چه‌ حرمت‌ شكني‌ زماني‌ باشد و چه‌ مكاني‌ مقابله‌ به‌ مثل‌ جايز مي شود.**

**هفتم‌ : رابطه‌ انفاق‌ در راه‌ خدا و نجات‌ مال‌ و جان‌ از هلاكت‌**

**مطالب‌ هفت گانه‌ بالا محتوا و مفهوم‌ آيات‌ شريفه‌است.‌ در توضيح‌ مطلب‌ اول‌ مي گوئيم‌ كه ‌اساسا"جنگ‌ در زندگي‌ انسان ها غيرمنطقي‌ و برخلاف‌ عدالت‌ و تقوا بوده‌ است.‌ خداوند انسانها را مظهر صلح‌ و صفا آفريده‌ و در خلقت‌ آنها اسباب‌ و افزار جنگ‌ قرار نداده‌ است‌. خداوند به‌ درندگان‌ پنجه‌ و نيش‌ و ناخن‌ داده‌ تا بتوانند طعمه‌ خود را از راه‌ جنگ‌ و ستيز بدست‌ بياورند وليكن‌ به ‌انسان ها فقط‌ اسباب‌ و ابزار كار داده‌ است‌ تا از طريق‌ تعاون‌ و همكاري‌ بتوانند طعمه‌ خود را بدست‌ آورند وليكن‌ انسان ها روي‌ جهل‌ و اشتباه‌ و يا حرص‌ و طمع‌ موفقيت‌ خود را از راه‌ قتل‌ و كشتار شروع‌ كرده‌اند گرچه ‌اولين‌ جنگ‌ تاريخ‌ روي‌ حسد و براي‌ كوبيدن‌ يك‌ مقام‌ برتر و بالاتر انجام‌ گرفته‌ است‌ كه‌ قابيل‌ اولين‌ قاتل‌ تاريخ‌ برادر خود هابيل‌ را روي‌ حسد به‌ كسب‌ مقام‌ و برتري‌ در قبول‌ قرباني‌ به‌ قتل‌ رسانيد وليكن‌ در آينده‌ تاريخ‌ انسان ها براي‌ طعمه‌ و تسلط‌ بر ضعفاء متوسل‌ به‌ جنگ‌ شده‌اند نظر به ‌اين كه‌ انسانها در خلقت‌ براي‌ صلح‌ و صفا و همكاري‌ خلق‌ شده‌اند. خداوند به كسي‌ اجازه‌ توسل‌ به‌ جنگ‌ نداده‌ و همه ‌جا جنگ‌ ابتدائي‌ را محكوم‌ نموده‌است‌ وليكن‌ بجنگ‌ دفاعي‌ اجازه‌ داده ‌بلكه‌ آن‌ را واجب‌ كرده ‌است‌.**

**در اين‌ آيه ‌شريفه‌ به ‌انسان هائي‌ كه‌ مورد تجاوز قرار گرفته‌اند اجازه‌ مي دهد كه‌ با كفا ر متجاوز بجنگند.**

**خداوند مي توانست‌ به‌ اراده‌ قاهره‌ خود به حساب‌ كفار متجاوز برسد و جلو تجاوز آنها را بگيرد .چنان كه‌ درتاريخ‌ گذشته‌ به ‌اراده‌ خود كفار را هلاك‌ كرده ‌است‌ وليكن‌ خواست‌ اين‌**

**جلوگيري‌ به‌ اراده‌ انسان هاي‌ مورد تجاوز انجام‌ بگيرد.**

**و فقط‌ آنها باشند كه‌ در برابر متجاوز ايستادگي‌ نموده‌ واز حق‌ خود دفاع‌ كنند تا از اين‌ راه‌ در فكر و فرهنگ‌ انسان ها دانش‌ و فرهنگ‌ بوجود آيد و در نظر انسانها قاتل‌ متجاوز محكوم‌ به‌ قتل‌ گردد و خداوند متعال‌ به‌ اين‌ حقيقت‌ شناخته‌ شود كه‌ پشتيبان‌ و مدافع‌ مظلوم‌ است‌. اگر دفع‌ متجاوز با يك‌ حادثه‌ قهري‌ و طبيعي‌ انجام‌ مي گرفت.‌ يك‌ چنين‌ دانشي‌ به‌ عنوان‌ محكوميت‌ متجاوز در فرهنگ‌ بشريت‌ پيدا نمي‌ شد و متجاوز نمي‌توانست‌ آن‌ حادثه‌ قهري‌ و طبيعي‌ را به‌ تجاوز خود مربوط‌ سازد و از تجاوز خود منصرف‌ گردد از اين‌ رو در حكمت‌ خدا مقرر شد كه‌ مظلومين‌ به‌ دفاع‌ برخيزند و متجاوز را سر جاي‌ خود بنشانند. به همين‌ مناسبت‌ در اين‌ آيات‌ دستور مي دهد كه‌ جلو متجاوز بايستند و در جنگ‌ با آنها عدالت‌ و تقوا را رعايت‌ كنند، منظور از عدالت‌ و تقوا در اين‌ آيه‌ شريفه‌ اين‌ است‌ كه‌ حدود دفاع‌ را معين‌ كنند كه دفاع‌ مدافعين‌ تا حدودي‌ جايز است‌ كه‌ متجاوز را از تجاوز باز دارند و حق‌ خود را از او بگيرند پس‌ ازآن كه‌ از متجاوز به‌ ميزان‌ تجاوز انتقام‌ گرفتند و او را در حد خود متوقف‌ ساختند، قتل‌ و كشتار را رها سازند و از تامين‌ حقوق‌ حقه‌ خود جلوتر نروند.**

**و اما در توضيح‌ مطلب‌ دوم‌ خداوند مي‌ فرمايد :**

**كه‌ شما با كفار متجاوز جنگ‌ و افشاگري‌ خود را ادامه‌ دهيد تا زماني‌ كه‌ بساط‌ فتنه‌ انگيزي‌ و گول‌ زني‌ برطرف‌ گردد و فتنه‌ها از بين‌ برود. فتنه‌ به‌ معناي‌ فريفتگي‌ انسان‌ به‌ چيزي‌ است‌ كه ‌ظاهرا"جالب‌ و زيبا بوده ‌و در نهاد آن‌ خطر و ضرر متمركز مي باشد آنچنان كه‌ كودك‌ ، فريفته‌ چهره‌ زيباي‌ مار افعي‌ گرديده‌ و از سم‌ مهلك‌ آن‌ بي خبر مي باشد. منظور از فتنه‌ در اين جا فريفتگي‌ كفار متجاوز به‌ تجاوز خود مي باشد زيرا كافر متجاوز در ابتدا فريفته‌ قدرت‌ خود مي شود و جلوه‌ قدرت‌ او را از درك‌ حقيقت‌ باز مي دارد. به خود اجازه ‌مي دهد كه‌ از قدرت‌ خود استفاده‌ نموده‌ بر ضعفا بتازد و لشگريان‌ او هم‌ كه‌ غالبا" افراد نادان‌ و ضعيف‌ العقل‌ هستند فريفته‌ قدرت‌ فرمانده‌ خود مي شوند و گمان‌ مي كنند كه‌ فرمانده‌ آنها به دليل‌ قدرت‌ و اقتدار حق‌ قانوني‌ و الهي‌ دارد كه‌ بر ضعفا بتازد و آنها را زير سلطه‌ خود قرار دهد قهرا" از اين‌ فتنه‌ انگيزي ها و گول‌ زني ها و گول‌ خوري ها جنگ‌ و نزاع‌ پيدا مي شود و كفار فتنه‌ گر از فتنه‌ و قدرت‌ خود سوء استفاده‌ مي كنند با اولياءخدا و اهل‌ايمان‌ مي جنگند.**

**خداوند در اين‌ قسمت‌ از آيات‌ دستور مي دهد كه‌ اهل‌ ايمان‌ هميشه‌ با كفار فتنه‌ گر در جنگ‌ و نزاع‌ باشند تا زماني كه‌ بازار فتنه‌ انگيزي‌ كساد شود و در مردم‌ آگاهي‌ كامل‌ بوجود آيد كه‌ فريفته‌ كفار نشوند تا براي‌ آنها منشاء قدرت‌ باشند و جنگ‌ بوجود آورند. در اين‌ آيه‌ مي‌ فرمايد با كفار بجنگيد تا زماني‌ كه‌ فتنه‌ها از بين‌ برود تا پس‌ از نابودي‌ فتنه‌ها و فتنه‌ جويها جنگ‌ تعطيل‌ گردد زيرا عوامل‌ اصلي‌ جنگ‌ گول‌ خوردن‌ و گول‌ زدن‌ است‌ و اين‌ گول‌ خوردن‌ از منشاء جهل‌ مردم‌ پيدا مي شود پس‌ بايستي‌ در مردم‌ آگاهي‌ بوجود آورد تا فتنه‌**

**از بين‌ برود و جنگ‌ تعطيل‌ گردد كه‌ خداوند در آيه‌ ديگر همين‌ سوره‌ مي‌ فرمايد :**

**كه‌ فتنه‌ از جنگ‌ بزرگ تر است‌ . والفتنه‌ اكبر من‌ القتل‌**

**مطلب‌ سوم‌ : انسان هاپس‌ از توبه‌ و قبولي‌ آن‌ مشمول‌ غفران‌ و رحمت‌ خدا مي شوند تقريبا" در تمامي‌ آيات‌ خداوند به‌ گول‌ خوردگان‌ وعده‌ مي دهد كه‌ پس‌ از توبه‌ مشمول‌ رحمت‌ و مغفرت‌ او بشوند.**

**در آيات‌ قرآن‌ براي‌ رفع‌ آثار گناه‌ و معصيت‌ دو كلمه‌ استعمال‌شده ‌است‌ و آن‌ دو كلمه‌ عبارت‌ است‌ از عفو و غفران‌ ، كلمه‌ غفران‌ غالبا" همراه‌ ذنب‌ و ذنوب‌ استعمال‌ شده‌ و كلمه‌ عفو در مقابل‌ عصيان‌ دليل‌ استعمال‌ دو كلمه‌ اين‌ است‌ انسان ها به‌ دو دليل‌ و با دو عامل‌ گرفتار كفر و گناه‌ مي شوند كه‌ مي توانيم‌ يكي‌ از آن‌ دو را تقصير و ديگري‌ را قصور بناميم‌. تقصير به‌ معناي‌ اين‌ است‌ كه‌ انسان‌ قدرت‌ ترك‌ گناه‌ و انجام‌ فعل‌ واجب‌ دارد و مرتكب‌ گناه‌ مي شود و يا اين كه‌ فعل‌ واجب‌ را ترك‌ مي كند قصور به معناي‌ اين‌ است‌ كه‌ انسان‌ روي‌ كمي‌ عقل‌ و ضعف‌ استعداد قدرت‌ ترك‌ گناه‌ و انجام‌ فعل‌ واجب‌ را ندارد و در برابر درك‌ دين‌ و معارف‌ الهي‌ مانند كودك‌ است‌ قصور از منشاء نقص‌ استعداد پيدا مي شود كه‌ اين‌ نقص‌ استعداد را ذنب‌ و ذنوب‌ مي نامند. اكثريت‌ گناه كاران‌ در اثر نقايص‌ وجودي‌ و فكري‌ جذب‌ كفر و گناه‌ مي شوند براي‌ رفع‌ نقايص‌ وجودي‌ آنها لازم‌ است‌ كه‌ درجه‌ استعداد مردم‌ بالا برود و عقل‌ و دانش‌ آنها رشد پيدا كند. ظهور استعداد وجودي‌ و رشد عقل‌ و دانش‌ انسان‌ را مي توانيم‌ غفران‌ بناميم‌ زيرا غفران‌ از كلمه‌ مغفر و جمع‌ غفير به‌ معناي‌ پوشش‌ سر و تراكم‌ جمعيت‌ است‌ كه‌ مي توانيم‌ از آن‌ تعبير به‌ پوشش‌ تكاملي‌ هم‌ بنمائيم‌ مانند ميوه‌ كال‌ كه‌ پخته‌ مي شود و رنگ‌ عوض‌ مي كند و با توجه‌ به‌ كلمه‌ ذنب‌ و ذنوب‌ كه‌ به‌ معناي‌ دم‌ حيوان ‌است‌. مي توان‌ گفت‌ كه‌ اعمال‌ بد انسان‌ از منشاء مزاج‌ و ماديت‌ مانند اعضاء پائين‌ تنه‌ مثل‌ پا و دم‌ حيوان ‌است‌ و اعمال‌ خوب‌ از منشاء عقل‌ انسان‌ در وجود خود دو اصل‌ است‌ و افعال‌ و اعمال‌ او از اقتضاي‌ اين‌ دو اصل‌ پيدا مي شود. اصل‌ مزاج‌ و ماديت‌ كه‌ منشاء پيدايش‌ كفر و گناه‌ مي شود و اصل‌ عقل‌ و روحانيت‌ كه‌ منشاء پيدايش‌ ايمان‌ و تقوي‌ مي‌ گردد. اصل‌ مزاج‌ و ماديت‌ كه‌ پائين‌ تنه‌ وجود انسان‌ است‌ به اقتضاي‌ خود انسان‌ را به‌ كفر و گناه‌ مي كشد اعمال‌ او از نوع‌ گناه‌ و معصيت‌ است‌ و اصل‌ روح‌ و روحانيت‌ به اقتضاي‌ خود انسان‌ را به‌ ايمان‌ و تقوي‌ مي كشد و اعمال‌ او از نوع‌ عدالت‌ و احسان ‌است‌ .**

**عقل‌ و شعور مانند اعضاي‌ بالاتنه‌ انسان‌ مثل‌ سر و چشم‌ به حساب‌ مي‌ آيد. انسان ها تا زماني كه‌ در مراحل‌ نقص‌ باشند گرفتار ذنب‌ و گناهند كه‌ بعد از پيدايش‌ غفران‌ اعمال‌ جاهلانه‌ آنها به‌ اعمال‌ عاقلانه‌ تحول‌ پيدا مي كند.**

**لذا دراين‌ قسمت‌ از آيات‌ خداوند متعال‌ به‌ انسان هاي‌ گول‌ خورده‌ كه‌ به دليل‌ نقايص‌ وجودي‌ و ضعف‌ عقل‌ فريفته‌ كفار شده‌اند بعد از برگشت‌ به خط‌ اولياء خدا وعده‌ غفران‌ مي دهد كه‌ با افاضه‌ فيض‌ رحمت‌ و مغفرت‌ براي‌ آنها حاصل‌ مي گردد و ذنوب‌ آنها رفع‌ مي‌شود. با اين‌ تحقيق‌ غفران‌ مربوط‌ به‌ گناهاني‌ مي شود كه‌ از ناحيه‌ قصور پيدا مي شود و نظر به‌ اين كه‌ پيغمبران‌ هم‌ گاهي‌ مبتلا بقصور مي شوند كه‌ ترك‌ اولي‌ از آنها سر مي زند پيغمبران‌ هم‌ احتياج‌ به‌ غفران‌ دارند تا در اثر آن‌ نقايص‌ وجودي‌ آنها كه‌ ذنوب‌ ناميده‌ ميشود برطرف‌ گردد.**

**و اما عفو مربوط‌ به‌ عصيان‌ است‌ يعني‌ گناهاني‌ كه‌ به‌ تقصير پيدا مي شود كه‌ انسان‌ با استعداد و امكان‌ ترك‌ گناه‌ مرتكب‌ آن‌ مي شود و نظر به‌ اين كه‌ عصيان‌ و گناهان‌ به‌ تقصير آثار بدي‌ در انسان‌ بوجود مي‌ آورد و سازمان‌ نفس‌ انسان‌ را آلوده‌ و تاريك‌ مي سازد. براي‌ رفع‌ آن‌ آثار احتياج‌ به‌ عفو دارد زيرا عفو به‌ معناي‌ محو اثر است.‌ گويي‌ كه ‌از ناحيه‌ گناه ‌آثاري‌ مانند زخم‌ و جراحت‌ در انسان‌ بوجود آمده‌ كه‌ خداوند با معالجه‌ آن‌ را عفو مي كند يعني‌ محو مي سازد.**

**و اما راجع‌ به‌ مطلب‌ چهارم‌ چنان كه‌ گفته ‌شد كه ‌فتنه‌ به‌ معناي‌ گول‌ زني‌ و گول‌ خوري‌ ريشه‌ جنگ ‌است‌ و تا وقتي‌ كه ‌فتنه‌ باشد جنگ‌ هم‌ هست‌ خداوند مي‌ فرمايد:**

**كه‌ تا وقتي‌ كه‌ فتنه‌ها هست‌ جنگ‌ را ادامه‌ دهيد.**

**ريشه‌ فتنه‌ در زماني‌ مي‌ خشكد كه‌ بساط‌ گول‌ خوري‌ و گول‌ زني‌ برچيده‌ شود كه‌ در مردم‌ آگاهي‌ كامل‌ بوجودآيد و معرفت‌ به‌ خدا و اولياء خدا پيدا كنند و بدانند كه‌ يگانه‌ عامل‌ خوشبختي‌ آنها لطف‌ خدا و اولياء خدا مي باشند. خطوط‌ تكاملي‌ و تربيتي‌ خدا را كشف‌ نموده‌ و بدانند كه‌ هرخطي‌ كه‌ در جهت‌ انحراف‌ خطوط‌ الهي‌ پيدا مي شود. خطي‌ است‌ كه‌ در جهت‌ انحراف‌ فكر بشر بوجود آمده‌ و مردم‌ را به‌ شقاوت‌ و بدبختي‌ مي كشاند. در اين‌ موقع‌ مي توانند هر نوع‌ نداي‌ مخالف‌ دعوت‌ خدا و اولياء خدا را خاموش‌ نموده‌ و ندا كننده‌ را از صحنه‌ سياست‌ و حكومت‌ خارج‌ كنند و بجز خدا و اولياء خدا به‌ راه‌ ديگر و حكومت‌ ديگر جلب‌ و جذب‌ نشوند.**

**ريشه‌ فتنه‌ كه‌ جهل‌ مردم‌ و عدم‌ گاهي‌ آنها به‌ حق‌ و باطل‌ است‌ از بين‌ مي رود و براي‌ ستم‌ پيشه‌گان‌ و منحرفين‌ ميداني‌ براي‌ فعاليت‌ باقي‌ نمي‌ ماند. جنگ‌ و نزاع‌ از بين‌ مي رود و صلح‌ و عدالت‌ كامل‌ جاي‌ آن‌ را مي گيرد.**

**به همين‌ مناسبت‌ مهلت‌ شيطان‌ و شياطين‌ در تاريخ‌ محدود بوده‌ و مربوط‌ به‌ وقت‌ معلوم‌ است‌ كه‌ خداوند مي‌ فرمايد : انك‌ من‌ المنظرين‌ الي‌ يوم‌ الوقت‌ المعلوم‌**

**تو اي‌ شيطان‌ فقط‌ تا روز معيني‌ مهلت‌ داري‌ در پي‌ رسوائي‌ شيطان ها و منزوي‌ شدن‌ آنها حكومت‌ براي‌ خدا خالص‌ مي گردد و براي‌ اولياءخدا رقيب‌ وحسودي‌ در ميدان‌ باقي‌ نمي ماند تا بتواند فعاليت‌ كند و مزاحم‌ حكومت‌ اولياء خدا باشد.**

**لذا در اين‌ آيه‌ شريفه‌ خداوند ميفرمايد :**

**كه‌ فتنه‌ها از بين‌ مي رود و تمامي‌ دين‌ و حكومت‌ براي‌ خدا خالص‌ باقي‌ مي ماند و يكون‌ الدين‌ كله‌ لله‌ در اين جا ضمن‌ توضيح‌ مطلب‌ پنجم‌ در مبحث‌ چهارم‌ نوبت‌ مطلب‌ ششم‌ ميرسد و آن‌ اين است‌ كه‌ خداوند مي‌ فرمايد :**

**كه‌ در برابر هر نوع‌ حرمت‌ شكني‌ چه‌ زماني‌ و چه‌ مكاني‌ مقابله‌ به‌ مثل‌ واجب‌ مي شود.**

**اساسا" دين‌ اسلام‌ در تمامي‌ منازعات‌ تجاوز را محكوم‌ نموده‌ و دفاع‌ را واجب‌ مي داند. در اين‌رابطه‌ مولاي‌ متقيان‌ عليه‌السلام‌ ميفرمايند كه‌ تو اي‌ انسان‌ در برخورد با گرگ ها بايستي‌ گرگ‌ باشي‌ و الا گرگ ها تو را مي درند و جاي‌ ديگري‌ ميفرمايد كه‌ تكبر در برابر متكبر عبادت ‌است‌ با اين‌ حساب‌ در برابر هر نوع‌ تجاوز مقابله‌ به‌ مثل‌ واجب‌ است‌ جنگ‌ و نزاع‌ و يا صلح‌ و صفا از اولين‌ برخورد انسان ها شروع‌ مي شود انسان ها وظيفه ‌دارند كه‌ برادرانه‌ و دوستانه‌ با يكديگر ملاقات‌ داشته‌ باشند و چهره‌ آنها چهره‌ صلح‌ و صفا باشد. كساني كه‌ در برخورد با ديگران‌ قيافه‌ خود را خشن‌ مي كنند در برابر آنها قيافه‌ خشن‌ لازم‌ است‌ تا آن چه‌ را تحويل‌ داده‌اند تحويل‌ بگيرند .**

**سوء ادب‌ در حرف‌ زدن‌ هم‌ مقابله‌ به‌ مثل‌ لازم‌ دارد وليكن‌ تهمت ها و فحش ها را بايستي‌ تا آن جا كه‌ ممكن‌ است‌ مودبانه‌ و منطقي‌ به طرف‌ برگردانند مثلا" كسي‌ كه‌ با زبان‌ فحش‌ و كلمات‌ ركيك‌ با شما بر خورد كند جايز نيست‌ كه‌ با كلمات‌ ركيك‌ زبان‌ خود را آلوده‌ كنيد بلكه‌ با ايراد جواب هائي‌ مانند اين كه‌ تو مناسب تر به‌ اين‌ كلمات‌ هستي‌ جواب‌ را به سوي‌ او برگردانند زيرا در گناه‌ و معصيت‌ مقابله‌ به‌ مثل‌ جايز نيست‌ مانند مقابله‌ عمل‌ منافي‌ عفت‌ و مقابله‌ سوء استفاده ‌از ناموس‌ ديگران‌ با سوء استفاده ‌از ناموس‌ .**

**خداوند براي‌ گناه كاران‌ حد واجب‌ كرده ‌است‌ و اما مقابله‌ دروغ‌ با دروغ‌ در موارد كتمان‌ سر و سوء استفاده‌ مالي‌ جايز است‌ مثلا"طرف‌ مقابل‌ با گفتن‌ دروغي‌ به‌ انسان‌ خيانت‌ نموده‌ و مال‌ او را ربوده‌ است‌ .**

**انسان‌ حق‌ دارد با گفتن‌ دروغي‌ از مال‌ او بربايد چنان كه‌ او ربوده‌ است‌ لذا در دين‌ اسلام‌ تقاص‌ جايز شده‌ است‌ كه‌ انسان ها به‌ كيفيت‌ سرقت‌ مال‌ خود را از خيانت‌ كاران‌ بربايند چنان كه‌ او ربوده‌ و يا منكر شده‌ است‌ .**

**البته‌ مقابله‌ به‌ مثل‌ در قتل‌ نفس‌ و جراحت ها فقط‌ نسبت‌ به‌ انسان‌ قاتل‌ و يا جارح‌ جايز است‌ نه‌ با وابسته‌گان‌ او .**

**مثلا"كسي‌ كه‌ زن‌ شما و يا فرزند شما را كتك‌ زده‌ باشد جايز نيست‌ كه‌ شما زن‌ و فرزند او را كتك‌ بزنيد بلكه‌ خود او را هم‌ چنين‌ اگر مرتكب‌ قتل‌ و يا جراحتي‌ شده‌ باشد فقط‌ شخص‌ قاتل‌ و جارح‌ را مي توان‌ كشت‌ و يا مجروح‌ نمود پس‌ در برابر تمامي‌ تجاوزات‌ مقابله‌ به‌ مثل‌ جايز است‌ .**

**در قسمت‌ ششم‌ از آيه‌ شريفه‌ خداوند مي‌ فرمايد :**

**كه‌ حرمت‌ شكني ها قصاص‌ دارد. خداوند متعال‌ براي‌ جلوگيري‌ از تجاوز هر انساني‌ سه‌ نوع‌ حريم‌ قايل‌ شده‌ است‌ :**

**1) حريم‌ مكاني‌**

**2) حريم‌ زماني‌**

**3) حريم‌ وجودي.**

**‌ خدا براي‌ حفظ‌ اين‌ حرمت ها مقررات‌ و قوانيني‌ وضع‌ كرده‌ و هر نوع‌ حرمت‌ شكني‌ را حرام‌ كرده‌ است‌ .**

**حريم‌ مكاني‌ مانند ورود به‌ خانه‌ ها و يا منازل‌ مردم‌ از بي‌ راهه‌ و يا بالاي‌ پشت‌ بام‌ هركس‌ در داخل‌ منزل‌ خود آزادي‌ مطلق‌ دارد براي‌ هيچ‌ كس‌ جايز نيست‌ كه‌ براي‌ تجسس‌ و يا تفتيش‌ بدون‌ اجازه‌ كسي‌ وارد خانه‌ او شود و اگر وارد خانه‌ شد و حريم‌ شكني‌ كرد مقابله‌ به‌ مثل‌ واجب‌ است‌ كه‌ صاحب‌ خانه‌ حق‌ دارد با ضرب‌ و جرح‌ او را دفع‌ نمايد.**

**و اما تجاوزات‌ زماني‌ و مقامي‌ اگر در زمان‌ معيني‌ انساني‌ را در مقام‌ تكلم‌ و سخنراني‌ قرار دادند و يا در زمان‌ معيني‌ شغل‌ و يا مقامي‌ براي‌ او معين‌ كردند تجاوز به‌ آن‌ زمان‌ و شغل‌ مقام‌ جايز نيست‌ و در اين‌ رابطه‌ خداوند به‌ چهار ماه‌ حرمت‌ داده‌ و در اين‌ چهار ماه‌ اقدامات‌ به‌ جنگ‌ و يا قصاص‌ را جايز ندانسته‌ است‌ مگر بعد از تمام‌ شدن‌ مدت‌ و در همين‌ ماه هاي‌ حرام‌ دفاع‌ از متجاوز را جايز دانسته‌ است‌ .**

**و اما حريم‌ هاي‌ وجودي‌ و يا مقامي‌ به‌ معناي‌ اين‌ است‌ كه‌ خداوند عرض‌ جان‌ و مال‌ و ناموس‌ مردم‌ را محترم‌ شناخته ‌است.‌ كسي‌ حق‌ ندارد با توهين‌ و تهمت‌ و غيبت‌ به‌ آبرو و حيثيت‌ ديگري‌ تجاوز كند. حرمت‌ غيبت‌ و تهمت‌ به دليل‌ همين‌ تجاوزات‌ مي باشد كه‌ با تجاوز شخصيت‌ او را مي كوبد.**

**و همين‌ طور كسي‌ حق‌ ندارد با نگاه‌ كردن‌ و يا مسايل‌ ديگر متعرض‌ ناموس‌ ديگران‌ شود و با ضرب‌ و جراحت‌ و با سرقت‌ مال‌ به‌ جان‌ و مال‌ كسي‌ تعرض‌ كند براي‌ توضيح‌ همين‌ احكام‌ خداوند مي‌ فرمايد كه‌ در حرمت‌ شكني‌ ها قصاص‌ جايز مي باشد و در آخرآيه‌ مي‌ فرمايد :**

**كه‌ براي‌ جلوگيري‌ از تجاوزات‌ و دفاع‌ از حقوق‌ تقوارا رعايت‌ كنيد يعني‌ دفاع‌ شما به‌ ميزان‌ تجاوز باشد به‌ اندازه‌اي‌ كه‌ متجاوز را سر جاي‌ خود بنشانيد و به‌ وظيفه‌ خود آشنا سازيد و بيشتر از تامين‌ حقوق‌ به‌ تجاوز نتازيد .**

**و اما بحث‌ هفتم‌ در اين‌ آيات‌ اين‌است‌ كه‌ خداوند انفاق‌ و فداكاري‌ در راه‌ خدا را يگانه‌ عامل‌ و مانع‌ جلوگيري‌ از اتلاف‌ مال‌ و نفوس‌ مي داند و مي‌ فرمايد:**

**و انفقو في‌ سبيل‌ الله‌ و لا تلقوا بايديكم‌ الي‌ التهلكه‌**

**در راه‌ خدا انفاق‌ كنيد و بدست‌ خود خودتان‌ را به‌ هلاكت‌ نيندازيد.**

**با توجه‌ به‌ اين كه‌ مال‌ و جان‌ و تمامي‌ دارائي‌ ها و ثروت ها و نفوس‌ خواهي‌ نخواهي‌ از بين‌**

**مي رود و چيزي‌ در عالم‌ باقي‌ نمي‌ ماند.**

**خداوند مي‌ فرمايد :**

**آنچه‌ از بين‌ رفتني‌ است‌ بهتر اين‌ است‌ كه‌ در راه‌ خدا از بين‌ برود آيه‌ شريفه‌ نشان‌ مي دهد كه ‌اگر مالي‌ و يا جاني‌ در راه‌ خدا از بين‌ برود هلاك‌ نشده ‌است‌ و اگر آن‌ جان‌ و مال‌ در راه‌ خلق‌ و يا در راه‌ هوی و هوس‌ از بين‌ برود هلاك‌ شده‌ است‌ .**

**اولا"اين‌ حقيقت‌ بايستي‌ معلوم‌ و روشن‌ گردد كه‌ خط‌ تكامل‌ زندگي‌ و تكامل‌ اشياء و اشخاص‌ مانند خط‌ مسافرت‌ است‌ همانطور كه‌ در خط‌ مسافرت‌ تمامي‌ راه‌ و آنچه‌ ميان‌ راه ‌است‌ از بيابان ها و دهات‌ و شهرها به ‌همراه‌ زاد و توشه‌ انسان‌ مسافر در راه‌ وصول‌ به‌ مقصد از بين‌ مي‌ رود تا عاقبت‌ به‌ مقصد برسد در خط‌ تكامل‌ هم ‌براي‌ رسيدن‌ به‌آخرين‌ مقصد زندگي‌ موجوديت‌ انسان‌ و آن چه‌ در اختيار او است‌ از بين‌ مي‌ رود. در اين‌ جا چيزي‌ كه‌ لازم ‌است‌ هدف‌ شناسي‌ و مقصد شناسي‌ مي باشد.**

**مقصد انسان‌ در شهر مسافرت‌ و يا هدف‌ در خط‌ تكامل‌ بايستي‌ يك‌ چنان‌ موجوديت‌ و عرضه‌اي‌ داشته‌ باشد كه‌ تمامي‌ سرمايه‌هاي‌ مستهلك‌ شده‌ در راه‌ خود را با چند برابر دو مرتبه‌ زنده‌ كند و به‌ شخص‌ مسافر برگرداند.**

**مثلا"شما سرمايه‌ خود را بر مي داريد و به‌ شهر بزرگي‌ مسافرت‌ مي كنيد كه‌ از آن‌ شهر متاعي‌ بخريد و به شهر خود برگرديد.**

**اگرآن‌ شهر فاقد متاعي‌ باشد كه‌ شما مشتري‌آن‌ هستيد و در نتيجه‌ دست‌ خالي‌ بر ميگرديد پس‌ آن‌ شهر عرضه‌ اداره ‌كردن‌ شما و سرمايه‌هاي‌ شما را ندارد خسارت هاي‌ شما قابل‌ جبران‌ نيست‌ زيرا آن‌ مقصد چنان‌ وسعت‌ و فايده‌اي‌ نداشته‌ است‌ كه‌ نياز شما را برطرف‌ نموده‌ و خسارت هاي‌ شما را جبران‌ كند يا چند برابر به‌ شما برگرداند يا مثلا"شما هزارها تومان‌ صرف‌ مي‌ كنيد تا اين كه‌ هنر و سوادي‌ بدست‌ آوريد بايستي‌ آن‌ هنر و سواد ارزش‌ اين‌ را داشته‌ باشد كه‌ بازده‌ چند برابر سرمايه‌ شما باشد. اگر شما مثلا" چند سال‌ عمر خود و يا هزارها تومان‌ از مال‌ خود را صرف‌ تسلط‌ بر يك‌ بازي‌ مخصوصي‌ كرديد مثلا"توانستيد خوب‌ بجهيد يا با مهارت‌ روي‌ خط‌ باريكي‌ راه‌ برويد كه‌ فقط مي توانيد چند نفر جاهل‌ را براي‌ تماشا سرگردان‌ كنيد و يا از دهي‌ به‌ دهي‌ و يا بياباني‌ مسافرت‌ كنيد يكچنين‌ سفر يا هنر ارزش‌ آن‌ را نداشته‌ كه‌ شما براي‌ آن‌ فداكاري‌ كنيد زيرا سرمايه‌ شما مستهلك‌ مي شود و سودي‌ ندارد، فداكاري ها نيز از اين‌ قبيل‌ است‌.**

**شما اين‌ همه‌ فداكاري‌ كرديد و انساني‌ را مانند معاويه‌ و شمر و يزيد به‌ حكومت‌ رسانيديد بازده ‌حكومت‌ امثال‌ اين‌ جنايت كاران‌ بجز ظلم‌ و ستم‌ و هلاكت‌ جان‌ و مال‌ چيزي‌ نيست‌ زيرا كفار و جنايت كاران‌ چنان‌ عرضه‌اي‌ ندارند كه‌ خسارت هاي‌ شما را جبران‌ كنند و آن‌ جان‌ و مال‌ هلاك‌ شده‌ را به ‌شما برگردانند هر چه‌ از عمر و جان‌ و مال‌ كه‌ فداي‌ آنها كرده‌ايد به‌ هلاكت‌ انداخته‌ايد. وليكن‌ اين‌ عمر و جان‌ و مال‌ را اگر در راه‌ خدا انفاق‌ كنيد تا عاقبت‌ يك‌ حكومت‌ خدائي‌ و الهي‌ روي‌ كار آوريد آن‌ حكومت‌ خدائي‌ و يا الهي‌ عرضه‌ دارد كه‌ جان‌ شما و يا مال‌ و عمر شما را چند برابر و يا تا بي‌ نهايت‌ به‌ شما برگرداند و آن چه‌ انفاق‌ كرده‌ايد چندين‌ هزار برابر به‌ ثمر برساند.**

**در برابر عمر موقتي‌ شما عمر ابدي‌ و در برابر زندگي‌ دنيا زندگي‌ آخرت‌ و در برابر مال‌ كم‌ و ضعيف‌ شما ثروت ‌الهي‌ . خلاصه‌ هرچه‌ كه‌ انفاق‌ كنيد خداوند تا بي‌ نهايت‌ برابر به‌ شما بر مي گرداند . پس‌ خدا و اولياء خدا مانند شهري‌ بسيار بزرگ‌ هستند كه ‌اگر به ‌آن‌ شهر سفر كنيد آنچه ‌از جان‌ و مال‌ و سرمايه‌ كه‌ مصرف‌ كرده‌ايد تا بي‌نهايت‌ برابر به‌ شما برمي گردد و اگر براي‌ ديگران‌ فداكاري‌ كنيد آن چه‌ از دست‌ داده‌ايد بجز فنا و هلاكت‌ ثمره‌اي‌ ندارد مانند كسي‌ كه ‌از تمدن‌ به‌ جنگل‌ سفر كند و گرفتار وحشيان‌ جنگل ‌شود و طعمه‌ درندگان‌ گردد كساني‌ كه‌ براي‌ كفر و ظهور حكومت‌ كفار فداكاري‌ مي كنند بهره‌ آنها آخرين‌ محصول‌ حكومت‌ كفار است‌ كه‌ همان‌ آتش‌ جهنم‌ مي باشد.**

**اما كساني‌ كه‌ براي‌ خدا و اولياء خدا فداكاري‌ مي كنند آخرين‌ محصول‌ فداكاري‌ آنها ظهور حكومت‌ امام‌ زمان‌ و اولياء خدا ميباشد كه‌ زندگي‌ بهشتي‌ و سعادت‌ ابدي‌ را در بردارد.**

**از آيات‌ 196 تا آيه‌ 206 در باره‌ زيارت‌ خانه‌ خدا و مناسك‌ حج‌ سخن‌ مي گويد و مي فرمايد :**

**حج‌ و عمره‌ را براي‌ خدا تكميل‌ كنيد و اگر بوسيله‌ مرض‌ يا دشمن‌ از حج‌ ممنوع‌ شديد آنچه‌ از قرباني‌ تهيه‌ كرده‌ايد به‌ خدا تقديم‌ كنيد و تا زماني كه‌ قرباني هاي‌ خود را تا محلش‌ نرسانيده‌ايد موهاي‌ سر خود را نتراشيد.**

**و اگر كسي‌ از شما مريض‌ شده‌ كه‌ از موي‌ سر اذيت‌ مي‌بيند ميتواند نتراشد و بجاي‌ آن‌ روزه‌ بگيرد و يا صدقه‌ و يا قرباني‌ كفاره‌ بدهد پس‌ از رفع‌ مانع‌ كه‌ توانستيد آزادانه‌ به‌ حج‌ برويد در ابتداي‌ ورود باانجام‌ عمره‌ براي‌ حج‌ بهره‌برداري‌ كنيد و به‌ ميزاني‌ كه‌آسان‌ است‌ براي‌ حج‌ قرباني‌ تهيه‌ كنيد اگر نتوانستيد قرباني‌ تهيه‌ كنيد بجاي‌ آن‌ سه‌ روز در شهر مكه‌ و هفت‌ روز پس‌ از مراجعت‌ به‌ وطن‌ روزه‌ بگيرند تا ده‌ روز كامل‌ گردد اين‌ اتصال‌ عمره‌ وحج‌ براي‌ كساني‌ است‌ كه‌ اهل‌ مكه‌ واطراف‌ نزديك‌ به‌ آن‌ نيستند از خدا بپرهيزيد و بدانيد كه‌ خداوند گناه‌كاران‌ را سخت‌ كيفرميكند.**

**آيه‌ 194 حج‌ در روزهاي‌ معيني‌ انجام‌ ميگيرد در اين‌ روزها كساني‌ كه‌ براي‌ حج‌ خانه‌ خدا احرام‌ مي‌ بندند بايستي‌ از ارتباط‌ با زنان‌ فسق‌ و فجور و ياوه‌ گوئي‌ پرهيز كنند هر عمل‌ خيري‌ كه‌ انجام‌ دهيد بدانيد.**

**كه‌ خدا آن‌ را مي داند براي‌ آخرت‌ خود زاد و توشه‌ بگيريد و بدانيد كه‌ بهترين‌ توشه‌ آخرت‌ تقوا مي باشد اي‌ خرمندان‌ از خدا بپرهيزيد.**

**آيه‌ 198 مانعي‌ ندارد كه ‌دائم‌ در جستجوي‌ لطف‌ خدا باشيد پس‌ ازآن كه‌ از عرفات‌ برگشتيد**

**در مشعرالحرام‌ بياد خدا باشيد يادآوري‌ خدا در مشعرالحرام‌ بايستي‌ چنان‌ باشد كه‌ خدا شما را هدايت‌ كرده ‌است‌ هرچند كه ‌پيش‌ از آن‌ گمراه‌ بوده‌ايد.**

**آيه‌ 199 پس‌ از آن ‌از همان‌ خطوطي‌ كه‌ اولياء خدا كوچ‌ مي كنند شما هم‌ به‌ طرف‌ مني‌ كوچ‌ كنيد و از خدا مغفرت‌ بخواهيد كه‌ خدا آمرزنده‌ و مهربان ‌است‌.**

**آيه‌ 200 پس‌ از تكميل‌ مناسك‌ حج‌ چنان كه‌ به ياد پدر و مادر خود هستيد بيشتر به ياد خدا باشيد زيرا بعضي‌ مردم‌ چنانند كه‌ آن چه‌ از خدا مي خواهند مربوط به‌ زندگي‌ دنيا مي‌ باشد كه‌ آنها درآخرت‌ بهره‌اي‌ ندارند.**

**آيه‌ 201 بعضي‌ از مردم‌ سعادت‌ دنيا و آخرت‌ خود را از خدا خواهش‌ مي كنند و مي گويند پروردگارا، در دنيا به ما بهترين‌ زندگي ها را بده‌ و در آخرت‌ بهترين‌ زندگي‌ ها و ما را از آتش‌ جهنم‌ نگهدار.**

**آيه‌ 202 آنها هستند كه ‌بهترين‌ نتيجه ‌را از زندگي‌ خود مي برند كه‌ خداوند با سرعت‌ به‌ حساب‌ بندگان‌ خود مي رسد.**

**در روزهاي‌ معين‌ ايام‌ تشريق‌ خدا را يادآوري‌ كنيد و كسي‌ كه ‌در اين‌ دو روز عجله‌ كند به سوي‌ مكه‌ مانعي‌ ندارد و كسي‌ كه‌ حركت‌ خود را به سوي‌ مكه‌ به ‌تاخير اندازد مانعي‌ ندارد در صورتي كه‌ اهل‌ تقوا باشد بدانيد كه‌ همه‌ شما به سوي‌ خدا محشور مي شويد.**

**آيه‌ 203 بعضي‌ مردم‌ كساني‌ هستند كه‌ سخنان‌ كفرآميز عجيبي‌ مي گويند و خدا را شاهد كفر قلبي‌ خود قرار مي دهند و با دين‌ خدا سخت‌ به‌ مجادله‌ بر مي‌ خيزند .**

**آيه‌ 204 و چون‌ به‌ دين‌ خدا پشت‌ مي كنند سعي‌ مي كنند تا در روي‌ زمين‌ مفسده‌ بپا كنند نسل‌ مردم‌ و زراعت‌ را از بين‌ ببرند، خداوند فساد را دوست‌ نمي‌ دارد .**

**آيه‌ 205 اگر به ‌او گفته‌ شود كه ‌از خدا بپرهيزيد با شنيدن‌ اسم‌ خدا به دليل‌ كفر و گناه‌ تكبر او را فرا مي گيرد ( كه‌ خود را بالاتراز اين‌ مي‌ بيند كه‌ بنده‌ خدا باشد ) جهنم‌ او را كفايت‌ مي كند كه‌ عاقبت‌ بدي‌ مي باشد.**

**آيه‌ 206 و بعضي‌ مردم‌ برعكس‌آنها، كساني‌ هستند كه‌ جان‌خود را به رضاي‌خدا مي‌ فروشند كه‌ خداوند به‌ بندگان‌ خود رئوف‌ و مهربان‌ است‌.**

**آيه‌ 207 تمامي‌ شما اي‌ اهل‌ ايمان‌ در خط‌ صلح‌ و صفا داخل‌ شويد و از افكار شيطان‌ پيروي‌ نكنيد كه‌ او آشكارا دشمن‌ شما است‌ .**

**اگر پس‌ از آگاهي‌ به احكام‌ خدا و دلايل‌ روشن‌ كفر و ايمان‌ به‌ كفر و گناه‌ مبتلا شديد بدانيد كه‌ خدا آمرزنده‌ و مهربان‌ است‌.**

**مطلب‌ قابل‌ توجه‌ در اين‌ آيات‌ چند چيز است‌ :**

**1 ) تكميل‌ حج‌ و عمره‌**

**2 ) محصور و مصدود در حج‌ تمتع‌ و حج‌ قران‌ و افراد**

**3 ) كفاره‌ تقصير پيش‌ از قرباني‌**

**4 ) حج‌ تمتع‌ و قرباني‌ آن‌ و روزه‌ بجاي‌ قرباني‌**

**5 ) محرمات‌ حال‌ احرام‌**

**6 ) وقوف‌ به‌ عرفات‌ و مشعر**

**7 ) حركت‌ از مشعر به‌ مني‌ و قرباني‌**

**8 ) قرباني‌ و دعا و اعمال‌ بعد از آن‌**

**9 ) ايام‌ تشريق‌ بعد از مني‌**

**.1) كفر و ايمان‌ مردم‌ در ارتباط‌ با مني‌**

**11) حج‌ خط‌ ورود تمامي‌ انسان ها در صلح‌ و صفا مي باشد**

**12) بعد از آشنائي‌ به‌ مسائل‌ حج‌ كفر و گناه‌ قابل‌ عفو نيست‌**

**تكميل‌ حج‌ و عمره‌**

**خداوند در اولين‌ آيه‌ دستور حج‌ مي‌ فرمايد:**

**كه‌ منظور جلب‌ رضاي‌ خدا حج‌ و عمره‌ را تكميل‌ كنيد و به‌ آخر برسانيد.**

**حج‌ و عمره‌ دو نوع‌ زيارت‌ است‌ كه‌ در مسجدالحرام‌ انجام‌ مي گيرد.**

**حج‌ اعمالي ‌است‌ كه‌ از روز هشتم‌ تا سيزدهم ‌انجام‌ مي گيرد. عمره‌ اعمالي‌ است‌ كه‌ در غير اين‌ ايام‌ واقع‌ مي شود. حج‌ و عمره‌ در احرام‌ و طواف‌ و نماز طواف‌ و سعي‌ بين‌ صفا و مروه‌ مشترك‌ هستند. حج‌ به‌ اضافه‌ اين ها وقوف‌ به‌ عرفات‌ و مشعر و رمي‌ جمره‌ و قرباني‌ دارد كه‌ عمره‌ وقوف‌ و قرباني‌ ندارد.**

**عمره‌ چنان كه ‌از نام‌ آن‌ شناخته مي شود اعمالي ‌است‌ كه‌ در مقدمه‌ حج‌ و به‌ منظور آشنائي‌ عملي‌ به‌ مسائل‌ حج‌ انجام‌ مي گيرد و به‌ همين‌ منظور در جمله‌ مخصوص‌ من‌ تمتع‌ بالعمره‌ الي‌ الحج‌ خداوند مي‌فرمايد: كسي‌ كه‌ براي‌ حج‌ از عمره‌ بهره‌برداري‌ مي كند عمره‌ را به‌ اين‌ دليل‌ عمره‌ مي داند كه‌ انسان‌ را براي‌ آشنائي‌ به‌ اعمال‌ حج‌ آماده‌ و حج‌ را آباد مي كند عمره‌ يعني‌ تعميركننده‌ حج‌ . كساني‌ كه‌ در مقدمه‌ حج‌ عمره‌ بجا مي‌آورند براي‌ انجام‌ مناسك‌ حج‌ آمادگي‌ كامل تر و بيشتری دارند.**

**حج‌ در مقدمه‌ خود بطور اتصال‌ و يا انفصال‌ عمره‌ لازم‌ دارد. عمره‌ متصل‌ به‌ حج‌ مانند عمره‌ حاجياني‌ است‌ كه‌ از شهرهاي‌ دور و راه هاي‌ دور وارد شهر مكه‌ مي شوند كه‌ به‌ محض‌ ورود به‌ خانه‌ خدا عمره ‌انجام‌ مي دهند و بعد از انجام‌ آن‌ به‌ انتظار ايام‌ حج‌ لباس‌ احرام‌ را از تن‌ خود مي كنند و محرم‌ مي شوند.**

**عمره‌ منفصل‌ زيارتي‌ است‌ كه‌ در غير ماه‌ ذيحجه‌ انجام‌ مي گيرد در هر صورت‌ عمره‌ به منظور آشنائي‌ به‌ حج‌ تشريع‌ شده‌ است‌ حج‌ هم‌ در لغت‌ به‌ معناي‌ قصد زيارت‌ خانه‌ خدا و حركت‌ به سوي ‌آن‌ در ايام‌ ماه‌ ذيحجه ‌است.‌ زيارت‌ اصيل‌ زيارت‌ حج ‌است‌ كه‌ انسان‌ را براي‌ ملاقات‌ خدا آماده‌ مي كند.**

**در اين‌ آيه‌ شريفه‌ خداوند مي‌ فرمايد كه‌ شما حج‌ و عمره‌ را براي‌ رضاي‌ خدا تكميل‌ كنيد تكميل‌ حج‌ و عمره‌ با آگاهي‌ به ‌اين‌ مطلب‌ كه‌ حج‌ و عمره ‌همين ‌اعمال‌ و مناسك‌ مخصوص‌ است‌ مفهوم‌ خاص‌ پيدا مي كند در اين جا مي گوئيم‌ موجوديت‌ عمره‌ و حج‌ به‌ اين‌ است‌ كه‌ چنين‌ اعمالي‌ به‌ قصد قربت ‌انجام‌ مي گيرد. اگر اين‌ اعمال‌ ناقص‌ باشد معناي‌ حج‌ و عمره‌ ظهور پيدا نمي كند و اگر كامل‌ باشد معناي‌ اين كه‌ خداوند مي‌ فرمايد حج‌ و عمره‌ را اتمام‌ و تكميل‌ كنيد چيست‌ .**

**آن‌ چه‌ اعمالي‌ است‌ كه‌ بايستي‌ به‌ حج‌ و عمره ‌اضافه‌ شود تا اتمام‌ يابد و اگر انجام‌ نگيرد ناقص‌ مي ماند آن‌ عمل‌ تكميل ‌كننده‌ اگر قسمتي‌ از اعمال‌ حج‌ و عمره‌ است‌ كه‌ در اين‌ صورت‌ حج‌ و عمره‌ مفهوم‌ پيدا نمي كند و اگر عملي‌ بيرون‌ از اعمال‌ حج‌ و عمره‌ است‌ كه‌ مايه‌ تكميل‌ حج‌ و عمره‌ مي شود آن‌ اعمال‌ چيست؟**

**‌ براي‌ پيدا كردن‌ اعمالي‌ كه‌ باعث‌ اتمام‌ و اكمال‌ حج‌ مي شود چاره‌اي‌ نداريم‌ جز اين كه‌ به‌ آيه‌ مخصوص‌ غديرخم‌ مراجعه‌ كنيم‌ كه‌ خداوند پس‌ از معرفي ‌امامت‌ براي‌ ادامه‌ و استمرار نبوت‌ بعد از نصب‌ علي‌ ابن‌ ابيطالب‌ به‌ اين‌ مقام‌ مي‌ فرمايد امروز دين‌ شما را اتمام‌ و اكمال‌ نمودم‌ از اين‌ آيه‌ شريفه‌ ،**

**اليوم‌ اكملت‌ لكم‌ دينكم‌ و اتممت‌ عليكم‌ نعمتي‌ و رضيت‌ لكم‌ الاسلام‌ دينا**

**چنين‌ استفاده‌ مي شود كه‌ دين‌ بدون‌ ولايت‌ و امامت‌ ناقص‌ و ناتمام‌ است‌ كه‌ بايستي‌ ضمن‌ اعتقاد به‌ امام‌ و استفاده‌ از رهبري‌ او تكميل‌ گردد با توجه‌ به‌ اين كه‌ بدنه‌ اصلي‌ دين‌ نماز و روزه‌ و زكات‌ و حج‌ و جهاد است‌ اتمام‌ و تكميل‌ اين‌ بداند به‌ رهبري‌ امام‌ و تعلميات‌ او انجام‌ مي گيرد.**

**بنابراين‌ از ارتباط‌ اين‌ دو آيه‌ در سوره ‌بقره‌ و سوره‌ مائده ‌اين طور استفاده‌ مي شود كه‌ اتمام‌ و اكمال‌ حج‌ و عمره‌ به‌ قبول ‌امامت‌ و ولايت‌ علي‌ابن‌ابيطالب‌ و اولاد آن‌ سرور مي باشد كه‌ آنها راه‌ مستقيم‌ علمي‌ و عملي‌ به سوي‌ خداوند متعال‌ مي باشند.**

**دليل‌ ديگر اين ‌است‌ كه‌ ولايت‌ ائمه ‌تكميل‌ كننده‌ حج‌ و عمره ‌است. روايتي‌ در كتاب‌ كافي‌ مي باشد كه‌ امام‌ باقر (ع‌) مي‌ فرمايد :**

**همين‌ مناسك‌ خالي‌ حج‌ جاهليت‌ است‌ سائل‌ مي پرسد پس‌ حجة‌ الاسلام‌ چطور است.**

**‌مي‌ فرمايد: حجة‌الاسلام‌ اين‌ است‌ كه‌ بعد از مراسم‌ حج‌ با اهل‌ بيت‌ تماس‌ بگيرند ولايت‌ خود را عرضه‌ بدارند و حلال‌ و حرام‌ خود را از ما بپرسند.**

**بحث‌ دوم‌ محصور و مصدود در حج‌ تمتع‌ و حج‌ قران‌ و افراد است‌ كه‌ خداوند مي فرمايد :**

**اگر از ادامه‌ حج‌ به‌ واسطه‌ مرض‌ يا بوسيله‌ دشمن‌ محصور و ممنوع‌ شديد وظيفه‌ داريد پيش‌ از اين كه‌ محرم‌ شويد و لباس‌ احرام‌ را از تن‌ خود بكنيد قرباني‌ خود را به‌ مني‌ بفرستيد و اگر قرباني‌ به همراه‌ نداريد يك‌ نفر را مامور كنيد تا براي‌ شما در مني‌ قرباني‌ كند و شما از احرام‌ حج‌ آزاد نمي شويد مگر اين كه‌ قرباني‌ به‌ مني‌ برسد.**

**محصور به‌ كسي‌ مي گويند كه‌ به سبب‌ كسالت‌ و مرض‌ از ادامه ‌عمره‌ و يا حج‌ محروم‌ شود در اين صورت‌ اگر از ادامه‌ عمره‌ محروم‌ شود بايستي‌ قرباني‌ خود را در همان‌ جا كه‌ محروم‌ شده‌ است‌ ذبح‌ كند و بعد از ذبح‌ از تمامي‌ محرمات‌ حال‌ احرام‌ آزاد مي شود در صورتي كه‌ نتواند از راه هاي‌ ديگر يا به ‌وسايل‌ ديگر خود را به‌ مكه‌ برساند و اگر براي‌ حج‌ قران‌ و يا افراد احرام‌ بسته‌ و از ادامه‌ حج‌ ممنوع‌ مي شود و يا براي‌ حج‌ تمتع‌ احرام‌ بسته‌ و پيش‌ از وقوف‌ به‌ عرفات‌ و مشعر ممنوع‌ شود بايستي‌ قرباني‌ خود را به‌ مني‌ بفرستد و يا يك‌ نفر را مامور قرباني‌ كند و با او قرار بگذارد كه‌ در چه‌ ساعتي‌ براي‌ او قرباني‌ كند. پس‌ از انجام‌ عمل‌ قرباني‌ مي تواند محل‌ شود كه‌ همه‌ چيز بجز زنان‌ براي‌ او حلال‌ است‌ كه‌ بعد بايستي‌ براي‌ طواف‌ نساء نايب‌ بگيرد و بعد از طواف‌ نساء زن‌ هم‌ براي‌ او حلال‌ مي شود. دراين جا كه‌ پيش‌ از رسيدن‌ قرباني‌ به‌ مني‌ حق‌ ندارد سر خود را بتراشد در صورتي‌ كه‌ از موي‌ سر اذيت‌ نبيند اگر از موي‌ سر اذيت‌ مي‌بيند مي تواند سر خود را نتراشد و به جاي‌ آن‌ سه‌ روز روزه‌ بگيرد و يا يك‌ گوسفند و يا با دادن‌ صدقه‌ كفاره ‌بدهد.**

**بحث‌ چهارم‌ در باره‌ قرباني‌ حج‌ تمتع‌ مي باشد كه‌ در اين‌ رابطه‌ خداوند مي فرمايد: هركس‌ حج‌ تمتع‌ بجا مي‌ آورد بايستي‌ براي‌ روز دهم‌ قرباني‌ تهيه‌ كند.**

**قرباني‌ از آن چه‌ براي‌ او آسان‌ است‌ از شتر و گاو و گوسفند اگر نتوانست‌ قرباني‌ تهيه‌ كند، مي تواند به جاي‌ آن‌ سه ‌روز در ايام‌ حج‌ و هفت‌ روز بعد از مراجعت‌ به‌ وطن‌ روزه‌ بگيرد تا ده‌ روز كامل‌ گردد.**

**حج‌ تمتع‌ مخصوص‌ كساني‌ است‌ كه‌ ساكن‌ شهر مكه‌ و آبادي هاي‌ آن‌ نيستند. كساني‌ كه‌ از راه‌ دور به شهر مكه‌ سفر مي كنند و مجبورند براي‌ رسيدن‌ به‌ حج‌ چند روزي‌ در مكه‌ توقف‌ داشته‌ باشند. چنين‌ افرادي‌ به‌ محض‌ ورود به‌ ميقات‌ لباس‌ احرام‌ به ‌تن‌ مي كنند لبيك‌ گويان‌ به طرف‌ مكه‌ مي روند. پس‌ از ورود به‌ مسجدالحرام‌ طواف‌ مي كنند و دو ركعت‌ نماز طواف‌ مي خوانند و سعي‌ بين‌ صفا و مروه‌ بجا مي‌ آورند و بعد ازسعي‌ ناخن‌ مي‌ چينند و موي‌ سر و صورت‌ خود را اصلاح‌ مي نمايند. بعد لباس‌ احرامي‌ را كنده‌ و محل‌ مي شوند تا روزي كه‌ بتوانند حج‌ خود را به جاي‌ آورند.**

**اين ها پس‌ از ورود به ‌مني‌ روز دهم‌ وظيفه ‌دارند قرباني‌ كنند و اگر قرباني‌ نبود به جاي‌ آن‌ روزه‌ بگيرند پس‌ از انجام‌ امر قرباني‌ و طواف‌ زيارت‌ و نساء محل‌ مي شوند.**

**خداوند مي‌ فرمايد : حج‌ تمتع‌ براي‌ كساني‌ است‌ كه‌ از خارج‌ مكه‌ به‌ مكه‌ سفر مي كنند و اما**

**كساني كه‌ ساكن‌ مكه‌ و آبادي هاي‌ نزديك‌ به‌ آن‌ هستند روز هشتم‌ و نهم‌ از آبادي‌ خود به‌ طرف‌ مكه‌ با لباس‌ احرام‌ حركت‌ مي كنند و به‌ همراه‌ خود قرباني‌ مي برند به‌ محض‌ ورود به‌ عرفات‌ مي روند و از آنجا به‌ مشعر و روز دهم‌ به‌ مني‌ قرباني‌ خود را تقديم‌ مي كنند.**

**حج‌ يك‌ چنين‌ حاجيان‌ كه‌ قرباني‌ خود را به همراه‌ آورده‌اند حج‌ قران‌ مي گويند و اگر قرباني‌ نداشته‌ باشند حج‌ آنها را حج‌ افراد مي نامند درآيه‌ بعد مي‌ فرمايد: حج‌ در ماه هاي‌ معين‌ انجام‌ مي گيرد در حال‌ حج‌ و در حال‌ احرام‌ رابطه‌ زن‌ و شوهر با يكديگر حرام‌ است‌ همچنين‌ مجادله‌ و ياوه‌ گوئي‌ حرمت‌ دارد در اين‌ آيه‌ محرمات‌ حال‌ احرام‌ مطرح‌ مي شود كه‌ انسان‌ در حال‌ احرام‌ از هر نوع‌ تصرفي‌ در وجود خود ويا در وجود ديگران‌ و يا در گياه ها و علف هاي‌ حرم‌ و صيد حيوانات‌ از چرندگان‌ و پرندگان‌ و بچه‌هاي‌ آنها و تخم‌ و جوجه‌ آنها ممنوع‌ است‌ حق‌ ندارند تن‌ خود را با خراشيدن‌ مجروح‌ كنند و يا موي‌ سر و تن‌ بتراشند يا لباس‌ دوخته‌ بپوشند و يا براي‌ خود در حال‌ حركت‌ سايه‌ بان‌ بسازند. اين‌ محرمات‌ به حال‌ خود محفوظ‌ است‌ تا زماني كه‌ از اعمال‌ عمره‌ و يا اعمال‌ حج‌ آزاد مي شوند.**

**در آيات‌ 208 تا 209 بحث هاي‌ ششم‌ مطرح‌ مي شود يعني‌ وقوف‌ به‌ عرفات‌ و مشعر وقوف‌ عرفات‌ و مشعر از اركان‌ حج‌ است‌ كه‌ اگر عمدا"آن‌ را ترك‌ كنند حج‌ باطل‌ مي شود. كساني كه‌ بعد از عمره‌ تمتع‌ تصميم‌ به‌ حج‌ مي گيرند لباس‌ احرام‌ مي‌ پوشند و بعد لبيك‌ گويان‌ به سوي‌ عرفات‌ حركت‌ مي كنند بر آنها واجب‌ است‌ كه‌ روز نهم‌ خود را به‌ عرفات‌ برسانند و از ظهر روز نهم‌ تا غروب‌ آفتاب‌ در عرفات‌ متوقف‌ باشند اگر ظهر روز نهم‌ نرسيدند هر وقت‌ كه‌ باشد پيش‌ از غروب‌ آفتاب‌ خود را برسانند و بعد از غروب‌ آفتاب‌ به طرف‌ مشعر كوچ‌ كنند و شب‌ را در مشعر بمانند و از ريگ هاي‌ آن جا براي‌ رمي‌ جمرات‌ برچيند و بين‌ طلوعين‌ به طرف‌ مني ‌حركت‌ كنند و در عقبه‌ رمي‌ جمره‌ بجا مي‌آورند و به دنباله‌ آن‌ قرباني‌ انجام‌ دهند.**

**در اين جا بحث هاي‌ ششم‌ و هفتم‌ مطرح‌ مي شود كه‌ عبارت ‌است‌ از حركت‌ به سوي‌ مني‌ و رمي‌ جمرات‌ و قرباني‌ در اين‌ رابطه‌ خداوند مي‌فرمايد : پس‌ از وقوف‌ به‌ مشعر از همان‌ جائي‌ كه‌ مردم‌ به سوي‌ مني‌ حركت‌ مي كنند شما هم‌ حركت‌ كنيد و از خدا آمرزش‌ بخواهيد كه‌ خداوند آمرزنده‌ و مهربان‌ است.‌ پس‌ ازآن كه‌ از مشعر بسوي‌ مني‌ كوچ‌ مي كنند با ريگ هاي‌ دست‌ نخورده‌ كه‌ از مني‌ چيده ‌است‌ سر راه‌ خود به‌ مني‌ پيش‌ از قرباني‌ رمي‌ جمره‌ به جا مي‌ آورد. هفت‌ ريگ‌ به طرف‌ ستون‌ پرتاب‌ مي كند به‌ كيفيتي‌ كه‌ ريگ ها به‌ ستون‌ اصابت‌ كند. رمي‌ جمره‌ از اول‌ طلوع‌ آفتاب‌ روز عيد تا غروب‌ جايز است‌ اگر فراموش‌ كند تا روز سيزدهم‌ مي تواند رمي‌ كند و بعد از رمي‌ جمره‌ نوبت‌ قرباني‌ مي رسد كه‌ بايستي‌ با عمل‌ قرباني‌ هديه‌ خود را به‌ پيشگاه‌ الهي‌ تقديم‌ دارد. قرباني‌ از گاو يا شتر يا گوسفند انتخاب‌ مي شود. بايستي‌ قرباني‌ سالم‌ بوده‌ و از نظر چاقي‌ و لاغري‌ متعارف‌ و يا بالاتر از متعارف‌ باشد اگر شتر است‌ داخل‌ در سال‌ ششم‌ و اگر گاو يا بز است‌ داخل‌ در سال‌ سوم‌ و اگر گوسفند است‌ داخل‌ در سال‌ دوم‌ باشد. در اين‌ رابطه‌ خداوند مي‌ فرمايد پس‌ از آن كه‌ مناسك‌ حج‌ را بجا آورديد آنچنان‌ كه‌ شايسته ‌است‌ به ياد خدا باشيد، چنان‌ كه‌ به ياد پدر و مادر خود هستيد يا بيشتر از ياد پدر و مادر به ياد خدا باشيد. سپس‌ در آيات‌ 197 و 199 مردم‌ را به دعا و خواهش‌ از خدا تشويق‌ مي كند و كيفيت‌ دعا را به‌ مردم‌ ياد مي دهد مي فرمايد:**

**بعضي ‌از حاجي ها فقط‌ چيزهائي‌ را از خدا خواهش‌ مي كنند كه‌ مربوط‌ به‌ دنياي‌ آنها است‌ و درباره‌ آخرت‌ و فضيلت‌ از خداوند متعال‌ خواهشي‌ ندارند و بعضي‌ از حاجي ها كه‌ تا اندازه‌اي‌ عارف‌ به‌ لطف‌ و عظمت‌ خدا هستند چنان‌ خواهش هائي‌ مي كنند كه‌ مناسب‌ لطف‌ و عظمت‌ خدا مي باشد. در دنيا و آخرت‌ خوشي‌ و خوشبختي‌ از خدا مي خواهند .**

**و از او مي‌ خواهند كه‌ از عذاب ها ايمن‌ و محفوظ‌ باشند. خداوند از يك‌ چنين‌ حاجياني‌ كه‌ از او خواهش‌ عميق‌ و عجيب‌ دارند تعريف‌ مي كند و مي‌ فرمايد:**

**آنها هستند كه‌ خير دنيا و آخرت‌ را از خدا مي‌ خواهند و مي‌ برند.**

**اين‌ آيات‌ مربوط‌ به‌ عرفات‌ و مشعر و اعمال‌ قرباني‌ در مني‌ مي باشد. وقوف‌ در عرفات‌ و مشعر صرفا" براي‌ اين‌ است‌ كه‌ حاجي ها آن چه‌ تقاضا و تمنا دارند از خدا خواهش‌ كنند. ورود به‌ عرفات‌ به‌ معناي‌ اين‌ است‌ كه‌ خداوند به‌ بندگاني‌ كه‌ به‌ قصد زيارت‌ او آمده‌اند دستور مي دهد كه‌ در يكجا توقف‌ كنند و عرايض‌ خود را عرضه‌ بدارند كه‌ خداوند ميخواهد به‌ سخنان‌ آنها گوش‌ فرا دارد و خواهش هاي‌ آنها را اجابت‌ نمايد.**

**لذا يكي‌ از مواردي‌ كه‌ دعا مستجاب‌ مي شود صحراي‌ عرفات‌ است‌ كه‌ در آن‌ صحرا دعاي‌ كافر هم‌ مستجاب‌ مي شود چه ‌برسد به‌ مومن.‌ به همين‌ مناسبت‌ خداوند اهل‌ عرفات‌ را متوجه‌ مي كند كه‌ چه‌ خواهش هائي‌ از او داشته‌ باشند و چه‌ ارقامي ‌از او تقاضا كنند در اين‌ آيات‌ خداوند حاجياني‌ را ملامت‌ مي كند كه‌ تمامي‌ خواهش هاي‌ آنها مربوط‌ به‌ زندگي‌ دنيا شده‌ است‌ و هرچه ‌از خدا ميخواهند نعمت هاي‌ مادي‌ و دنيايي‌ ميباشد و راجع‌ به‌ نعمت هاي‌ زندگي‌ آخرت‌ از خداوند متعال‌ خواهش‌ و تمنايي‌ ندارند. آنها نمي دانند كه‌ تا وقتي‌ زندگي‌ دنيا براي ‌آنها مقدر باشد روزيشان ‌از خدا مي رسد چه‌ از خدا بخواهند و چه‌ نخواهند.**

**آن‌ زندگي‌ آخرت‌ است‌ كه‌ از مسير دعا و خواهش‌ به‌ اجابت‌ مي رسد و به‌ جز دعا و عبادت‌ كار و كوشش‌ لازم‌ ندارد به‌ همين‌ مناسبت‌ خداوند دراين‌آيه‌ شريفه‌ راهنماي‌ حاجيان‌ ميشود كه‌ چه ‌بگويند و چه‌ بخواهند. دعايي‌ را به‌ آنها دستور مي دهد كه‌ مناسب‌ شان‌ خدا بوده‌ و مناسب‌ نياز و احتياج‌ بندگان‌ مي باشد و چون‌ به‌ اجابت‌ برسد سعادت‌ دنيا و آخرت‌ آنها تامين‌ و تضمين‌ مي شود. به‌ آنها دستور مي دهد كه‌ بگويند پروردگارا، هر چه‌ خير است‌ و نيك‌ است‌ در دنيا وآخرت‌ به‌ ما برسان‌ و ما را از آتش‌ جهنم‌ نگهدار بنا براين‌ حاجيان‌ در عرفات‌ و مشعر بايستي‌ دعاها و خواهش هاي‌ خود را بررسي‌ كنند چنان‌ بگويند و چنان‌ بخواهند كه‌ مناسب‌ شان‌ خدا و نياز آنها بوده‌ باشد .**

**ارقام‌ كوچك‌ متاع‌ دنيايي‌ مناسب‌ شان‌ خدا نيست‌ بلكه‌ ارقام‌ بزرگ‌ اخرت‌ و معرفت‌ مناسب‌ است‌ آيه‌ 199 مربوط‌ به ‌اعمال‌ بعد از مني‌ و بعد از قرباني‌ مي باشد.**

**در اين‌ آيه‌ اول‌ دستور مي دهد كه ‌در اين‌ روزهاي‌ معين‌ چنان كه‌ شايسته‌ است‌ به‌ ياد خدا باشند و بعد از مراسم‌ قرباني‌ خود را براي‌ طواف‌ حج‌ و طواف‌ نساء به‌ مكه‌ معظمه‌ برساند.**

**ميفرمايد كسي كه‌ دراين‌ دو روز ( يازدهم‌ و دوازدهم‌ ) خود را به‌ مكه‌ برساند گناهي‌ نكرده‌ است‌ و اگر تاخير بياندازد و روز دوازدهم‌ يا سيزدهم‌ حركت‌ كند گناهي‌ نكرده‌ است‌. البته‌ اين‌ اختيار در تاخير و تعجيل‌ مربوط‌ به‌ كساني‌ است‌ كه‌ اعمال‌ حج‌ خود را مراقب‌ بوده‌ و گناهي‌ مانند صيد مرتكب‌ نشده‌اند .**

**اين‌ آيه‌ مربوط‌ به‌ ايام‌ تشريق‌ مي باشد يعني‌ روزهاي‌ يازدهم‌ و دوازدهم‌ كه‌ چهره‌ ماه‌ درخشش‌ مخصوصي‌ دارد ، حاجيان‌ وظيفه‌ دارند كه‌ اگر در مني‌ باشند هر روز رمي‌ جمره‌ بجا آورند و شب ها را به ‌نماز و عبادت‌ مشغول‌ باشند و روز يازدهم‌ يا دوازدهم‌ به‌ مسجدالحرام‌ بروند طواف‌ حج‌ و طواف‌ نساء بجا آورند. بعد از طواف‌ نساء اعمال‌ حج‌ آنها تمام‌ مي شود كه‌ خود را آماده‌ برگشت‌ به‌ وطن‌ مي كنند .**

**در آيات ‌:**

**و من‌ الناس‌ من‌ يعجبك‌ قوله‌ في‌ الحيوه‌الدنيا و يشهد الله‌ علي‌ مافي‌ قلبه‌ و هو الد الخصام‌ و اذا تولي‌ سعي‌ في‌ الارض‌ ليفسد فيها و يهلك‌ الحرث‌ والنسل‌ والله‌ لا يحب‌ الفساد(205) واذا قيل‌ له‌ اتق‌الله‌ اخذته‌ العزه‌ بالاثم‌ فحسبه‌ جهنم‌ ولبئس‌ المهاد (206)و من‌الناس‌ من‌يشري‌ نفسه ‌ابتغاء مرضات‌الله‌ والله‌ روف‌ بالعباد (207) يا ايهاالذين‌ امنوا ادخلوا في‌ السلم‌ كافه‌ و لا تتبعوا خطوات‌ الشيطان‌ انه‌ لكم‌ عدو مبين‌ (208) فان‌ زللتم‌ من‌ بعد ما جائتكم‌ من‌ البينات‌ فاعلموا ان‌ الله‌ عزيز حكيم ‌(209)**

**دو نفر انسان‌ را به‌ عنوان‌ نمونه‌ مطرح‌ مي كند كه‌ يكي‌ از آنها نمونه‌ كامل‌ شر و فساد و ديگري‌ نمونه‌ كامل‌ خير و صلاح‌ مي باشد مي فرمايد:**

**بعضي‌ از مردم‌ چنانند كه‌ گفته‌هاي‌ كفرآميز آنها تو را متعجب‌ مي كند. آنها خدا را بر كفر قلبي‌ خود گواه‌ نموده‌ و در مخاصمه‌ و مجادله‌ بي‌ حيا و بد زبان‌ هستند و چون‌ از دين‌ خدا اعراض‌ كنند و در خود رائي‌ و خود مختاري‌ قرار گيرند مي كوشند كه‌ مردم‌ را به‌ فساد بكشانند نسل‌ مردم‌ را ضايع‌ كنند و كشاورزي‌ و توليدات‌ را از بين‌ ببرند با اين كه‌ خداوند فساد و مفسده ‌را دوست‌ نمي دارد و از آن‌ طرف‌ كساني‌ هستند كه‌ جان‌ و مال‌ خود را به‌ خدا ميفروشند تا رضايت‌ خدا را بدست‌ آورند و مي دانند كه‌ خداوند به‌ بندگان‌ خود رئوف‌ و مهربان‌ است‌ .**

**اين‌ دو آيه‌ شريفه‌ دو نفر انسان‌ را به‌ عنوان‌ نمونه‌ كامل‌ خير و شر معرفي‌ مي كند كه‌ اين‌ دو**

**نمونه‌ در هر فصل‌ و زماني‌ با يكديگر هستند و هركدام‌ در عرض‌ يكديگر و يا در دو نوبت‌ بر**

**مردم‌ حكومت‌ مي كنند.**

**بايد دانست‌ كه‌ انسان ها درارتباط‌ با هدف‌ خود كه‌ خير و شر باشد به‌ سه‌ دسته‌ تقسيم‌ مي شوند :**

**اين‌ سه‌ دسته‌ عبارتند از : دو اقليت‌ و يك‌ اكثريت‌**

**اول‌ : اقليت‌ مومن‌ و آگاه‌ به ‌هدف‌ خير و حركت‌ به سوي‌ آن‌**

**دوم‌ : اقليت‌ كافر و آگاه‌ به ‌هدف‌ شر و حركت‌ به سوي‌ آن‌**

**سوم‌ : اكثريت‌ ضعيف‌ و مستضعف‌ كه‌ در حال‌ وابستگي‌ به‌ يكي‌ از اين‌ دو اقليت‌ انجام‌ وظيفه‌ مي كنند و از خود اراده‌ و استقلال‌ ندارند يا گرفتار ضعف‌ عقل‌ و دانش‌ هستند كه‌ گول‌ زمامداران‌ و پيشوايان‌ فاسق‌ و فاجر را خورده‌اند و جذب‌ آنها شده‌اند و يا كوركورانه‌ در تقليد اهل‌ حق‌ و پيشوايان‌ عادل‌ ميباشند. حق‌ را به‌ حقانيت‌ و باطل‌ را به‌ بطلان‌ نميشناسند كه‌ سعادت‌ خود را در پيروي‌ اهل‌ حق‌ بدانند و يا شقاوت‌ خود را در پيروي‌ اهل‌ باطل‌ ببينند و يا اگر آگاهي‌ و شناسايي‌ به‌ پيشوايان‌ حق‌ و باطل‌ دارند جذب‌ حكومت‌ اهل‌ باطل‌ شده‌اند. با آنها در ظلم‌ و فساد همكاري‌ نمي كنند وليكن‌ قدرت‌ مقاومت‌ و مخالفت‌ با آنها هم‌ ندارند اين‌ اكثريت‌ بين‌ آن‌ دو اقليت‌ در نوسان‌ هستند گاهي‌ جذب‌ اهل‌ حق‌ و گاهي‌ جذب‌ اهل‌ باطل‌ مي شوند. از خود اراده‌ و اختيار ندارند كه‌ در زبان‌ روايات‌ و احاديث‌ بعنوان‌ مستضعف‌ شناخته‌ شده‌اند و آن‌ دو اقليت‌ هم ‌در روايات‌ و احاديث‌ به عنوان‌ مومن‌ محض‌ و كافر محض‌ شناخته‌ شده‌اند . براي‌ تجسم‌ حركت‌ تكاملي‌ و تسافلي‌ انسان ها در طول‌ مدت‌ تاريخ‌ ميتوانيم‌ دو شكل‌ مخروطي‌ كه‌ يكي‌ از آنها سر به سوي‌ آسمان‌ دارد و راس‌ هرم‌ خود را به‌ آسمان‌ مربوط‌ مي كند و آن‌ مخروطي‌ ديگر سر به‌ زمين‌ دارد و راس‌ هرم‌ خود را به‌ اعماق‌ زمين‌ مي رساند و در عين‌ حال‌ دو قاعده‌ شكل‌ مخروطي‌ به‌ يكديگر متصل‌ است‌. يكچنين‌ دو مخروط‌ كه‌ مانند دو كله‌ قند قاعده‌ آن‌ به‌ يكديگر اتصال‌ دارد و به‌ عكس‌ يكديگر رشد نموده‌ يكي‌ از آنها به سوي‌ آسمان‌ و ديگري‌ به‌ اعماق‌ زمين‌ رفته‌ است‌ تقريبا به شكل‌ درخت‌ كاجي‌ كه‌ كنار نهر يا لب‌ دريا روئيده‌ باشد و خود را بطور معكوس‌ در دريا نشان‌ مي دهد. اين‌ شكل‌ تجسم‌ حركات‌ انسان ها را در خط‌ آن چه‌ فكر مي كنند وآن چه‌ مي گويند و مي سازند و عمل‌ مي كنند نشان‌ مي دهد. از ابتداي‌ تاريخ‌ بشريت‌ حركات‌ طولي‌ و عرضي‌ و كمي‌ و كيفي‌ آنها را در نظر بگيريد و در مسير فكر آنها جلو و عقب‌ برويد تا اين كه‌ عاقبت‌ آن‌ اكثريت‌ را بين‌ دو اقليت‌ در فكر خود مجسم‌ كنيد. هسته ‌مركزي‌ اين‌ مخروطي‌ ابتدا دو نفر انسان‌ بنام‌ آدم‌ و حوا بودند كه‌ در خانواده‌ آنها چهار نفر هابيل‌ و قابيل‌ و همسران‌ آنها پيدا شدند در ابتداي‌ زندگي‌ فكر اين‌ شش‌ نفر انسان‌ يكسان‌ بود پنج‌ نفر از آنها قاعده‌ مخروط‌ بودند كه‌يك‌ نفر از آنها با پيدايش‌ حال‌ توبه‌ سر به‌ آسمان‌ برداشت‌ و با خداي‌ خود در راز و نياز بود. در اين‌ هسته‌ مركزي‌ بين‌ دو برادر اختلافي‌ بوجود آمد كه‌ هركدام‌ دراثر همان‌ اختلاف‌ جهت‌ مخصوص‌ پيدا كردند و حركات‌ فكري‌ و عملي‌ خود را با صد و هشتاد درجه‌ اختلاف‌ در جهت‌ خلاف‌ يكديگر آغاز نمودند. يكي‌ از آنها راه‌ تقوا و راه‌ اطاعت‌ از خدا و خيرخواهي‌ بشريت‌ را پيش‌ گرفت‌ و آن‌ ديگر راه‌ هواي‌ نفس‌ و كفر و حسد و بالاخره‌ راه‌ قتل‌ و نابودي‌ بشريت‌ را آغاز نمود. شايد در دوران‌ زندگي‌ اين‌ دو برادر در دو جهت‌ خير و شر هزاران‌ انسان‌ پيدا شده‌اند وليكن‌ همه‌ آنها اكثريتي‌ بوده‌ كه‌ در ميانه‌ همين‌ دو طرز فكر در نوسان‌ بوده‌ اند. اكثريتي‌ بودند بين‌ دو نفر و يا دو نوع‌ فكر هابيلي‌ و قابيلي‌ هركدام‌ از اين‌ دو برادر دو جهت‌ فكر و حركت‌ خود را از همان‌ ابتداي‌ تاريخ‌ روشن‌ كردند و مركب‌ حركت‌ خود را در دو جهت‌ خلاف‌ يكديگر به جانشينان‌ خود در نسل هاي‌ آينده‌ سپردند و به حركت‌ خود ادامه‌ دادند در راس‌ اين‌ دو كاروان‌ در طول‌ مدت‌ تاريخ‌ هميشه‌ يك نفر ممتاز و برجسته‌ در دو جهت‌ بوده‌اند كه‌ نقش‌ رهبري‌ انسان هاي‌ وابسته‌ به خود را عهده‌دار بوده‌اند اين‌ دو نفر در دو جهت‌ خير و شر همه‌ جا نقش‌ هسته‌ مركزي‌ دو شجره‌ مخروطي‌ نامبرده‌ را ايفا نموده‌اند و بقيه‌ انسان ها در جريان‌ حركت‌ اين‌ دو نفر رهبر قرار داشته‌اند، خواه‌ دانسته‌اند به‌ كجا ميروند و نتوانسته‌ اند مخالفت‌ كنند يا ندانسته‌اند و در جريان‌ حركت‌ اين‌ دو كاروان‌ قرار داشته‌اند. خداوند دراين‌ آيات‌ طرز فكر و تصميم‌ اين‌ دو نفر را در حركت‌ به سوي‌ هدف‌ ترسيم‌ مي كند و مي فرمايد :**

**بعضي‌ از مردم‌ چنانند كه‌ سخنان‌ كفرآميز آنها شما را متعجب‌ مي كند و با اهل‌ حق‌ سخت‌ در مخاصمه‌ و مجادله‌ قرار مي گيرند.**

**كساني‌ هستند كه‌ اگر در مقام‌ ولايت‌ و حكومت‌ بر مردم‌ قرار گيرند كوشش‌ مي كنند تا مردم‌ را به‌ فساد و مفسده‌ بكشانند و نسل‌ بشريت‌ و توليدات‌ دامي‌ و كشاورزي‌ را نابود كنند با اين كه‌ مي دانند خداوند فساد و مفسده‌ را دوست‌ نمي دارد اگر به‌ او بگويند كه‌ تقوا پيشه‌ كند و دست‌ از فساد و مفسده‌ بردارد. به دليل‌ خودرائي‌ و ارتكاب‌ گناه‌ ، تكبر و غرور او را فرا مي گيرد كه‌ يك‌ قلدر و ديكتاتور شده ‌است‌ .**

**جواب گوي‌ چنين‌ انساني‌ فقط‌ آتش‌ جهنم‌ است‌ كه‌ بدترين‌ خط‌ حركت‌ و تربيت‌ مي باشد در اين‌ آيات‌ انساني‌ معرفي‌ مي شود كه‌ در هر فصل‌ و زمان‌ در عرض‌ جامعه‌ و يا در طول‌ حركت‌ الگوي‌ شر و فساد مي باشد .**

**بديهي‌ است‌ كه‌ انسان‌ كافر و فاسق‌ هميشه‌ از ضعف‌ مردم‌ و جهل‌ بر آنها تسلط‌ پيدا مي كند كه‌ هر چه‌ مردم‌ جاهل‌ و ضعيف‌ باشند، قدرت‌ سردمداران‌ آنها بيشتر است‌.**

**اگر مردم‌ جاهل‌ و ضعيف‌ نباشند زير سلطه‌ كسي‌ قرار نمي گيرند و در اختيار قلدري‌ مانند خود واقع‌ نمي شوند. به‌ همين‌ دليل‌ در طول‌ مدت‌ تاريخ‌ پيشوايان‌ كفر و فساد هميشه‌ كوشيده‌اند تا هر چه‌ بيشتر مردم‌ را در ضعف‌ و جهل‌ متوقف‌ نموده‌ و آنها از مراكز دانائي‌ و توانائي‌ دور نگهدارند و نظر به ‌اين كه‌ يگانه‌ رمز قدرت‌ انسان ها توليد فرزنداني‌ صالح‌ و توليدات‌ كشاورزي‌ و دامداري‌ مي باشد و اين‌ هر دو انسان ها را در دو جهت‌ مادي‌ و معنوي‌ نيرومند مي كند. آن‌ پيشواي‌ كفر و گناه‌ مي كوشد كه‌ اين‌ دو رمز قدرت‌ را از بين‌ ببرد نسل‌ آدم‌ را به فساد و تباهي‌ بكشاند و توليدات ‌آنها را كه‌ منبع‌ و ماده‌ رزق‌ و روزي‌ آنها مي باشد نابود كند و هرچه‌ بيشتر مردم‌ را به‌ ضعف‌ و ناداني‌ و ناتواني‌ بكشد تا بتواند سلطه‌ خود را بر آنها ادامه‌ بدهد. يك‌ چنين‌ انسان هايي‌ كه‌ غالبا از خط‌ كفر و گناه‌ و سلطه‌ بر مردم‌ موفقيت‌ بيشتري‌ به‌ دست‌ مي آورند و به اصطلاح‌ از كفر و گناه‌ شانس‌ مي آورند تمامي‌ دلائل‌ بزرگي‌ و بزرگواري‌ را در همين‌ حركات‌ كفرآميز خود مي دانند و كساني‌ را كه‌ فاقد نيروي‌ سلطه‌ و قدرت‌ هستند پست‌ و ضعيف‌ مي شمارند و نظر به‌ اين كه‌ يگانه‌ سرمايه‌ ضعفا و فقرا ايمان‌ به‌ خدا و تقوا مي باشد اگر به‌ آن‌ فاسق‌ و فاجر گفته‌ شود كه‌ ايمان‌ به‌ خدا بياورد و تقوا را پيشه‌ كند از اين‌ مسائل‌ كه‌ آن‌ را از دلايل‌ ضعف‌ و ناتواني‌ مي شمارد بدش‌ مي‌ آيد و ناراحت‌ ميشود با تكبر و غرور از آنها مي گذرد .**

**خداوند ميفرمايد:**

**كه‌ چنين‌ انساني‌ را منطق‌ وعظ‌ و نصيحت‌ اصلاح‌ نمي كند. اصلاح گر آنها فقط‌ آتش‌ جهنم‌ است‌ زيرا كسي كه ‌به‌ راهنمائي‌ راهنمايان‌ اعتنا نكند و خط‌ حركت‌ انحرافي‌ خود را عوض‌ ننمايد بايستي‌ به‌ نتايج‌ مستقيم‌ اعمال‌ و حركات‌ خود برخورد كند تا بداند كه‌ چه‌ كرده‌ و به‌ چه‌ راهي‌ رفته‌ است‌ .**

**نتايجي‌كه‌ از عمل‌ كفر وگناه‌ پيدا مي شود آتش‌ جهنم ‌است‌ كه‌ خداوند در اين‌ آيه‌ ميفرمايد: جواب گوي‌ اين‌ انسان هاي‌ سركش‌ و متجاوز عذاب‌ جهنم‌ خواهد بود زيرا اين‌ سلطه‌ گران‌ شجره‌ كفر و گناه‌ شجره‌ زقوم‌ يا شجره‌ خبيثه‌ شناخته‌ شده‌اند و آخرين‌ ثمره‌ اين‌ شجره‌ خبيثه‌ آتش‌ جهنم‌ كه‌ در قرآن‌ به عنوان‌ آتش‌ كبري‌ يا آتش‌ جهاني‌ شناخته‌ شده‌ است‌ .**

**در آيه‌ بعد انساني‌ را در راس‌ كاروان‌ خير و صلاح‌ معرفي‌ مي كند كه‌ منشاء علم‌ و حكمت‌ و خير و بركت‌ براي‌ جامعه‌ مي باشد و مردم‌ را به سوي‌ بهشت‌ و حيات‌ ابدي‌ مي كشاند ميفرمايد :**

**بعضي ‌از مردم‌ كساني‌ هستند كه‌ جان‌ خود را در برابر رضاي‌ خدا مي فروشند و هستي‌ خود را در راه‌ خدا بذل‌ مي كنند خدا نسبت‌ به‌ آنها رؤف‌ و مهربان‌ است‌ .**

**چنين‌ افرادي كه‌ جان‌ خود به‌ خدا مي فروشند در برابر آن‌ رضاي‌ خدا را خريداري‌ مي كنند ارزش‌ خدائي‌ پيدا مي كنند زيرا در معامله‌ با خدا مقابله‌ كيفي‌ مطرح‌ مي شود نه‌ مقابله‌ كمي‌. مقابله‌ كيفي‌ به ‌معناي‌ اين‌ است‌ كه‌ انسان‌ به‌ هركيفيت‌ هستي‌ و وجود خود را به‌ خداوند متعال‌ بفروشد به همان‌ ميزان‌ لطف‌ الهي‌ را به خود جلب‌ و جذب‌ مي كند.اگر يك‌ دهم ‌از موجوديت‌ خود را به ‌خدا بفروشيم‌ يعني‌ يك‌ دهم‌ از اموال‌ و اعمال‌ و احوال‌ خود را در راه‌ خدا بذل‌ كنيم‌ برابر آن‌ از يك‌ دهم‌ موجوديت‌ الهي‌ بهره‌برداري‌ مي كنيم.‌ يك‌ دهم ‌از موجوديت‌ ما محدود و فاني‌ مي شود وليكن‌ يك‌ دهم‌ موجوديت‌ خدا نامتناهي‌ خواهد بود و اگر تمامي‌ موجوديت‌ خود را در راه‌ خدا بذل‌ كنيم‌ از تمامي‌ موجوديت‌ خدا براي‌ خود بهره‌برداري‌ مي كنيم‌ اين‌ يك‌ معامله‌ عجيبي‌ است‌ كه‌ مي توانيم‌ آن را مقابله‌ صفر با بينهايت‌ نام گذاري‌ كنيم‌ كه‌ انسان‌ موجوديت‌ صفري‌ خود را به‌ خدا مي فروشد و در برابر رضايت‌ خدا را كه‌ يك‌ نعمت‌ نامتناهي‌ است‌ خريداري‌ مي كند. پس‌ در اين‌ سه‌ آيه‌ شريفه‌ انسان هائي كه‌ الگوي‌ شرو فساد هستند يا انسان هائي كه‌ الگوي‌ خير و صلاح‌ هستند مقابله‌ شده‌اند نتايج‌ اعمال‌ آنها هم‌ كه‌ در يك‌ طرف‌ مخروط‌ مذكور جهنم‌ بوده‌ و در طرف‌ ديگر رضايت‌ خدا يعني‌ بهشت‌ ذكر شده ‌است‌. بقيه‌ انسان ها بين‌ اين‌ دو راس‌ مخروط‌ هستند كه‌ يا به‌ سوي‌ بهشت‌ و تكامل‌ يا به‌ سوي‌ جهنم‌ و تسافل‌ كشيده‌ شده‌اند.**

**درآيات‌ 205 تا 206 به‌ دنبال‌ معرفي‌ پيشوايان‌ درجه‌ اول‌ خط‌ بهشت‌ و جهنم‌ مردم‌ را دعوت‌ به‌ صلح‌ و آرامش‌ مي كند و مي فرمايد شما اي‌ اهل‌ ايمان‌ همه‌ با هم‌ در صلح‌ و آرامش‌ داخل‌ شويد و از گام هاي‌ شيطان‌ پيروي‌ نكنيد كه‌ او آشكارا با شما دشمني‌ دارد اگر بعد از اين‌ همه‌ دعوت ها و دلايل‌ و معجزات‌ لغزش‌ پيدا كرديد و از خط‌ دين‌ منحرف‌ شديد از رحمت‌ خدا مايوس‌ نشويد كه‌ خداوند آمرزنده‌ و مهربان‌ است‌ .**

**اين‌ دو آيه‌ شريفه‌ با آيات‌ ما قبل‌ خود تناسب‌ كامل‌ دارد كه‌ براي‌ نجات‌ از هلاكت‌ و نابودي‌ مردم‌ را به‌ صلح‌ و آرامش‌ دعوت‌ مي كند زيرا انسان ها برپايه‌ خلقت‌ و آفرينش‌ خود قهرا در يكي‌ از اين‌ دو حال‌ قرار مي گيرند و يكي‌ از اين‌ دو اقتضا بر آنها حكومت‌ مي كند. اقتضاي‌ ماده‌ و مزاج‌ كه‌ از آن‌ تعبير به اقتضاي‌ شيطاني‌ مي شود. دوم ‌اقتضاي‌ علم‌ و ايمان‌ كه‌ از آن‌ تعبير به‌ هدايت‌ الهي‌ مي گردد.**

**خاصيت‌ ماده‌ و مزاج‌ پيدايش‌ جنگ‌ و نزاع‌ و پيروي‌ از شهوت‌ و غضب‌ مي باشد كه‌ شهوت‌ در انسان ها حرص‌ و طمع‌ بوجود مي‌آورد و اين‌ حرص‌ و طمع‌ انسان‌ را وادار به ‌تجاوز ميكند و اين‌ تجاوز مايه ‌انگيزش‌ غضب‌ شده‌ منجر به‌ جنگ‌ و نزاع‌ و قتل‌ و هلاكت‌ مي گردد و همه‌ اين ها با هم‌ مايه‌ حاكميت‌ يك‌ حالت‌ رواني‌ بر انسان‌ مي شود كه‌ درآيه‌ بالا معرفي‌ شده ‌است‌ كه‌ خداوند مي فرمايد:**

**اگر چنين‌ انساني‌ ولايت‌ و حكومت‌ پيدا كند دنيا را به‌ فساد مي كشاند و نسل‌ بشر و توليدات‌ كشاورزي‌ آنها را از بين‌ مي برد.**

**حركت‌ در مسير ماده‌ و مزاج‌ را اقتضاي‌ شيطاني‌ و يا گام هاي‌ شيطان‌ مي خوانند كه‌ خداوند ميفرمايد: از گام‌ شيطان‌ پيروي‌ نكنيد.**

**و اما اقتضاي‌ دوم‌ اقتضاي‌ عقل‌ و ايمان‌ و تقوا و معرفت‌ است‌ كه‌ در انسان ها منشاء وحدت‌ و همكاري‌ و منشاء سلامتي‌ و صلح‌ و صفا مي گردد كه‌ باز همه‌ اين ها با هم‌ منشاء ظهور لطف‌ خدا و رحمت‌ و مغفرت‌ او مي شود به همين‌ مناسبت‌ خداوند تمامي‌ مردم‌ را دعوت‌ مي كند كه‌ در خط‌ اقتضاي‌ عقل‌ و ايمان‌ و صلح‌ و آرامش‌ قرار گيرند و از پيروي‌ هواي‌ نفس‌ و گام هاي‌ شيطان‌ بپرهيزند. اگر انسان ها تمامي‌ خواست ها و خواهش هاي‌ خود را در شعاع‌ هدايت‌ عقل‌ و هدايت‌ خدا و پيغمبران‌ پيگيري‌ كنند و از خط‌ هدايت‌ علم‌ و دانش‌ بدنبال‌ خواست ها و خواهش هاي‌ مادي‌ و معنوي‌ خود بروند اولين‌ چيزي‌ كه‌ به اقتضاي‌ عقل‌ و دانش‌ پيدا مي شود نفي‌ هر نوع‌ ظلم‌ و استثمار است‌ كه‌ عامل‌ اصلي‌ پيدايش‌ جنگ‌ همين‌ ظلم‌ و استثمار مي باشد وقتي‌ ظلم‌ و استثمار از بين‌ برود آتش‌ جنگ‌ و نزاع‌ خاموش‌ مي گردد پس‌ با پيروي‌ از هدايت‌ عقل‌ همه‌ انسانها در خط‌ نفي‌ ظلم‌ و استثمار وحدت‌ پيدا مي كنند .**

**حركت‌ دوم‌ كه‌ به اقتضاي‌ عقل‌ و ايمان‌ پيدا مي شود حركت‌ در خط‌ تعاون‌ و توليد است‌ كه‌ انسان ها از جانب‌ عقل‌ و دين‌ هدايت‌ مي شوند.**

**از منابع‌ طبيعت‌ بهره‌ برداري‌ نموده‌ كمك‌ زندگي‌ يكديگر باشند و از اين‌ راه‌ ريشه‌ فقر و جهل‌ هم‌ كه‌ يكي‌ از عوامل‌ بزرگ‌ پيدايش‌ جنگ‌ از اختلاف‌ است‌ كنده‌ مي شود. از همه‌ بالاتر انسان ها در شعاع‌ هدايت‌ عقل‌ در خط‌ اطاعت‌ خدا قرار مي گيرند كه ‌اين‌ خط‌ يگانه‌ عامل‌ كنترل‌ كننده‌ آنها از افراط‌ و تفريط‌ شده‌ يگانه‌ عامل‌ پيدايش‌ نظام‌ و امنيت‌ مي گردد.**

**پس‌ دايره‌ صلح‌ همان‌ دايره‌ هدايت‌ عقل‌ و اطاعت‌ خدا و رهائي‌ از اسارت‌ مقتضيات‌ ماده‌ و هوی و هوس‌ قلدران‌ مي باشد.**

**درآيه‌ بعد خداوند مي فرمايد كه‌ اگر شما انسان ها به‌ لغزش‌ افتاديد و از دايره‌ عقل‌ خارج‌ شديد از لطف‌ و رحمت‌ خدا مايوس‌ نشويد و بدانيد كه‌ خداوند عزيز و حكيم‌ است‌ .**

**دراين‌ آيه‌ خداوند خود را در ارتباط‌ با لغزش‌ و گناه ها به‌ عزت‌ و حكمت‌ وصف‌ مي كند. ضمن‌ اين‌ دو صفت‌ اشعار مي دارد كه‌ لغزش‌ و انحراف‌ شما مايه‌ ياس‌ و نااميدي‌ شما نشود كه‌ فكر كنيد خسارت‌ و گمراهي‌ شما قابل‌ جبران‌ نيست‌ بلكه‌ خسارت‌ و هلاكت‌ هر چند زياد باشد در شعاع‌ قدرت‌ خدا قابل‌ جبران‌ است‌ و خداوند هر نوع‌ ضرري‌ را جبران‌ مي كند زيرا اولا غالب‌ و محيط‌ است‌ كه‌ هيچ كاري‌ نمي تواند او را عاجز كند و ثانيا حكيم‌ است‌ كه‌ علم‌ و حكمت‌ او اجازه‌ نمي دهد بنده‌ ضعيف‌ و ناتوان‌ خود را در اسارت‌ جهل‌ و انحراف‌ رها كند زيرا هدف‌ او از خلقت‌ انسان‌ هدايت‌ و تربيت‌ مي باشد هيچ‌ عاملي‌ نمي تواند خدا را از اين‌ هدف‌ باز دارد مگر اين كه‌ انسان‌ به‌ ضلالت‌ و گمراهي‌ خود ادامه‌ دهد و از كفر و گناه‌ توبه‌ ننمايد كه‌ در اين‌ صورت‌ عذاب‌ و مصيبت‌ او ادامه‌ پيدا خواهد كرد به دليل‌ اين كه‌ تسليم‌ خدا نمي شود تا خداوند امر او را اصلاح‌ نمايد.**

**درآيه‌ :**

**هل‌ ينظرون‌ الا ان‌ ياتيهم‌ الله‌ في‌ ظلل‌ من‌ الغمام‌ والملئكه‌ وقضي‌ الامر و الي‌الله‌ ترجع ‌الامور (210) سل‌ بني‌ اسرائيل‌ كم‌ اتيناهم‌ من‌ ايه‌ بينه‌ و من‌ يبدل‌ نعمه‌الله ‌من ‌بعد ما جاءته‌ فان‌الله‌ شديد العقاب‌ (211) زين‌ للذين‌ كفروا الحيوه ‌الدنيا و يسخرون‌ من‌الذين‌ امنو والذين‌ اتقوا فوقهم‌ يوم‌ القيمه‌ والله‌ يرزق‌ من‌ يشاء بغير حساب ‌(212) كان‌ الناس‌ امه‌ واحده‌ فبعث‌ الله‌ النبيين‌ مبشرين‌ و منذرين‌ و انزل‌ معهم‌ الكتاب‌ بالحق‌ ليحكم‌ بين‌ الناس‌ فيما اختلفوا فيه‌ و مااختلف‌ فيه‌ الا الذين‌ اوتوه‌ من‌ بعد ما جائتهم‌ البينات‌ بغيا بينهم‌ فهدي‌ الله‌ الذين‌ امنوا لما اختلفوا فيه ‌من‌الحق‌ باذنه ‌والله ‌يهدي‌ من‌ يشاالي‌ صراط‌ مستقيم‌ (213) ام‌ حسبتم ‌ان‌ تدخلوا الجنه ‌و لما ياتكم‌ مثل‌ الذين‌ خلوا من‌ قبلكم‌ مستهم‌ الباسا والضرا و زلزلوا حتي‌ يقول‌الرسول‌ والذين‌ امنوا معه ‌متي‌ نصرالله ‌الا ان‌ نصرالله‌ قريب‌(214)يسئلونك‌ ماذا ينفقون‌ قل‌ ما انفقتم‌ من‌ خير فللوالدين‌ و الا قربين‌ و اليتامي‌ والمساكين‌ و ابن‌ السبيل‌ و ما تفعلوا من‌ خير فان‌ الله‌ به‌ عليم ‌(215) كتب‌ عليكم‌ القتال‌ و هوكره‌ لكم‌ )**

**خداوند از روزي‌ خبر مي دهد كه‌ بر تمامي‌ بندگان‌ حكومت‌ مي كند و تمامي‌ انسان ها در سيطره‌ قدرت‌ و حكومت‌ او قرار مي گيرند و براي‌ كسي‌ فرصتي‌ و مهلتي‌ پيدا نمي شود كه‌ بتواند مرتكب‌ گناه‌ و معصيت‌ گردد و از خط‌ اطاعت‌ خدا خارج‌ شود يعني‌ روز قيامت‌ كه‌ خداوند ملك‌ و مالك‌ آن‌ شناخته‌ شده‌ است‌ ميفرمايد:**

**انسان ها بيشتر از اين‌ مهلت‌ فكر و نظر دارند كه‌ خدا و فرشتگان‌ در سايه‌ ابرها روي‌ سر مردم‌ ظاهر گردند و زندگي‌ دنيائي‌ انسان ها خاتمه‌ پيدا كند برگشت‌ و بازگشت‌ همه‌ كارها به سوي‌ خداوند متعال‌ است‌ .**

**اين‌ آيه‌ شريفه‌ كه‌ در قرآن‌ نمونه‌ و نظائري‌ دارد مانند آيه‌( و يوم‌ تشقق‌ السماء بالغمام‌ و نزل‌ الملائكه‌ تنزيلا) يعني‌ روزي‌ كه‌ آسمان‌ به‌ سبب‌ ابرها شكافته‌ شود و فرشتگان‌ به‌ كيفيت‌ عجيبي‌ نازل‌ گردند.**

**شناخت‌ تفسير و تاويل‌ اين‌ آيات‌ توقف‌ دارد بر اين كه‌ فرشتگان‌ و آسمان‌ فرشتگان‌ و ابرهائي كه‌ در اين‌ آسمان‌ بين‌ انسان‌ و فرشتگان‌ حجاب‌ شده‌اند روشن‌ گردد.**

**معناي‌ فرشته‌ و موجوديت‌ آن‌ در كتاب‌ توحيد از ديدگاه‌ علم‌ كه‌ چاپ‌ شده‌ است‌ و كتابهاي‌ ديگري‌ كه‌ چاپ‌ شده‌ روشن‌ شده‌ است‌ و در اين جا نيز براي‌ روشن‌ شدن‌ تفسير اين‌ آيه‌ مجبوريم‌ كمي‌ به‌ شرح‌ و بسط‌ آن‌ بپردازیم. در اين‌ دو آيه‌ مشاهده‌ مي كنيد كه‌ نام‌ فرشتگان‌ و ابرها باهم‌ ذكر شده‌ است‌ در اين‌ آيه‌ مي گويد خدا و فرشتگان‌ در سايه‌ ابرها ظاهر شوند و در آيه‌ سوره‌ فرقان‌ هم‌ مي گويد كه‌ ابرها شكافته‌ مي شود و فرشتگان‌ نازل‌ مي شوند پس‌ هر دو آيه‌ بيانگر يك‌ حقيقت‌ است‌ و يكديگر را تفسير مي كند.**

**در اين جا سئوالي‌ بوجود مي آيد كه‌ فرشتگان‌ و يا خداي‌ فرشتگان‌ با ابرها چه‌ تناسبي‌ دارند مگر خدا و فرشتگان‌ پشت‌ ابرهاي‌ آسمان‌ هستند كه‌ اگر ابرها شكافته‌ شود و از آسمان‌ برود خدا و فرشتگان‌ ظاهر مي شوند اين‌ همه‌ ابرها در آسمان‌ پيدا شده‌ و رفته‌ و هرگز فرشته‌اي‌ ديده‌ نشده‌ است‌ چه‌ برسد به‌ خداي‌ فرشتگان‌، آن قدر لطيف‌ هستند كه‌ هرگز ابرها و لطيف تر از ابرها نمي تواند حجاب‌ آنها باشد و به‌ علاوه‌ خدا و فرشتگان‌ در اين‌ آسمان‌ روي‌ سر ما نيستند كه‌ ابرها حجاب‌ آنها شود. اگر خدا دراين‌ آسمان‌ باشد لازمه‌اش‌ اين است كه‌ جا و مكاني‌ داشته‌ باشد. خدا و فرشتگان‌ منزه‌ از جا و مكان‌ مي باشند. آنها نور مجردند و محيط‌ به‌ ظاهر و باطن‌ عالم‌ مي باشد. پس‌ اين‌ ابرها و اين‌ آسمان‌ تناسبي‌ با خدا و فرشتگان‌ ندارد كه‌ گاهي‌ حجاب‌ شود و گاهي‌ هم‌ حجاب‌ برداشته‌ شود و آنها ظاهر گردند لازم‌ است‌ براي‌ يافتن‌ معناي‌ آسمان‌ و ابر و فرشتگان‌ در امثال‌ اين‌ آيات‌ ابر وآسمان‌ را بگونه‌ ديگري‌ بشناسيم‌ تا بين‌ فرشتگان‌ و ابرها مناسبتي‌ پيدا شود.**

**دراين جا مي گوئيم‌ آسمان‌ و ابر آسمان‌ در تفسير و تاويل‌ قرآن‌ دو معناي‌ مختلف‌ متشابه‌ دارد كه‌ در اين‌ آيات‌ معاني‌ تاويلي‌ و باطني‌ آن‌ منظور شده‌ است‌. اين‌ آيات‌ متناسب‌ با معاني‌ باطني‌ مي باشد و با معاني‌ ظاهري‌ متناسب‌ نيست‌. آسمان‌ در ظاهر قرآن‌ همين‌ فضاي‌ ستارگان‌ است‌ كه‌ در آن‌ ابر و باران‌ پيدا مي شود و اما آسمان‌ در باطن‌ قرآن‌ و تاويل‌ آن‌ به معناي‌ فضاي‌ علم‌ و دانش‌ و به معناي‌ علما و دانشمندان‌ مي باشد. آنچنان كه‌ اين‌ آسمان‌ روي‌ سر انسان‌ و محيط‌ به انسان‌ است‌ مقام‌ علم‌ و علما هم‌ محيط‌ به‌ عقل‌ ادراكات‌ انسانها بوده‌ و بالاتر از فكر آنها مي باشد. اين‌ آسمان‌ و ستارگان‌ با چشم‌ ديده‌ مي شوند وليكن‌ آسمان‌ علم‌ و فرشتگان‌ آن‌ آسمان‌ با عقل‌ و دانش‌ قابل‌ رويت‌ مي باشند. جهان‌ آفرينش‌ مانند انسان‌ ظاهر و باطن‌ دارد ظاهرآن‌ با چشم‌ ديده‌ مي شود و باطن‌ آن‌ با نيروي‌ علم‌ و عقل.‌ بدن‌ انسان‌ با چشم‌ قابل‌ رويت‌ است‌ وليكن‌ روح‌ انسان‌ و كيفيت‌ خلقت‌ او هندسه‌ وجود او با علم‌ قابل‌ مشاهده‌ است‌ نه‌ با چشم‌ و همين طور كه‌ آسمان‌ فضاي‌ محيط‌ به ‌كره‌ زمين‌ مي باشد باطن‌ عالم‌ هم‌ محيط‌ به‌ ظاهرآن‌ ميباشد. انسان‌ از نظر بدن‌ يك‌ شي‌ كوچكي‌ است‌ كه‌ با چشم‌ قابل‌ رويت‌ مي باشد وليكن ‌از نظر روحانيت‌ يك‌ موجود عجيبي‌ است‌ كه‌ به تمامي‌ اين‌ آسمان ها و زمين ها احاطه‌ دارد و انتهاي‌ آن‌ پيدا نيست‌ پس‌ باطن‌ عالم‌ و باطن‌ انسان‌ به جاي‌ آسمان‌ بوده‌ و ظاهر آن‌ به جاي‌ زمين‌ مي باشد.**

**به‌ قول‌ حكيم‌ سهروردي‌ :**

**چرخ‌ با اين‌ اختران‌ نغز و خوش‌ زيباستي‌ صورتي‌ در زير دارد آن چه‌ در بالاستي‌**

**همين طور كه‌ در اين‌ آسمان‌ ستارگان‌ و ماه‌ و خورشيد هستند در آسمان‌ علم‌ و دانش‌ هم‌ ستارگاني‌ نوراني‌ و ماه‌ و خورشيدي‌ تابان‌ و نورافشان‌ هستند و همانطور كه‌ ستارگان‌ اين‌ آسمان‌ مسافرين‌ دريا و صحرا را هدايت‌ مي كنند ستارگان‌ آسمان‌ علم‌ و دانش‌ هم‌ مسافرين‌ خط‌ تكامل‌ را و مسافرين‌ به سوي‌ علم‌ و دانش‌ راهدايت‌ مي كنند و همين طور كه‌ در اين‌ آسمان ها ابر و غبار پيدا مي شود و چهره ‌ماه‌ و خورشيد و ستارگان‌ را مي پوشاند در آسمان‌ علم‌ و دانش‌ هم‌ ابر و غبار پيدا مي شود و چهره‌ مظاهر علم‌ و دانش‌ و ستارگان‌ هدايت‌ را مي‌ پوشاند براي‌ جستن‌ و يافتن‌ معاني‌ امثال‌ اين‌ آيات‌ يعني‌ فرشتگان‌ و ابرهاي‌ سر راه‌ فرشتگان‌ بايستي‌ به‌ آسمان‌ دوم‌ سفر كنيم‌ و ستارگان‌ اين‌ آسمان‌ را بررسي‌ نمائيم‌ يعني‌ از ظاهر عالم‌ به‌ باطن‌ آن‌ و از طبيعت‌ به‌ ماوراء‌ طبيعت‌ و از جهان‌ جسم‌ به‌ جهان‌ روح‌ و از زندگي‌ دنيا به‌ زندگي‌ آخرت‌ سفر كنيم‌ و همينطور كه‌ ستارگان‌ و يا ماه‌ و خورشيد اين‌ آسمان‌ با ابر ظلمت‌ پوشانيده‌ مي شود ستارگان‌ هدايت‌ و ماه‌ و خورشيد علم‌ و دانش‌ هم‌ با انسان هاي‌ تاريك‌ و ظلماني‌ پوشانيده‌ مي شوند. ظلمت هائي كه‌ سر راه‌ مظاهر علم‌ و دانش‌ را مي گيرد و مردم‌ را از نور هدايت‌ محروم‌ مي كند سلاطين‌ و حكام‌ ظلم‌ و جور هستند و همچنين‌ جاهل هاي‌ عالم ‌نما و پيشوايان‌ قلابي‌ مذهب‌ كه‌ سر راه‌ مردم‌ را مي گيرند و مانع‌ ارتباط‌ و اتصال‌ آنها به‌ پيشوايان‌ الهي‌ مي شوند ، ابرهاي‌ تيره‌ اين‌ آسمانند.**

**و اما ابر و بخاري كه‌ در آسمان‌ علم‌ و حكمت‌ ظاهر مي گردد و چهره ‌ماه‌ و خورشيد ولايت‌ را از نظر مردم‌ مي پوشاند علما و دانشمندان‌ مذهب‌ حقه‌ الهيه‌ هستند آنها با علم‌ و دانشي‌ كه‌ از مكتب‌ ولايت‌ فرا مي گيرند مانند ابرهائي‌ هستند كه‌ از دريا بلند مي شوند دل ها را آبياري‌ مي كنند گرچه‌ ابرهاي‌ آسمان‌ در واقع‌ آب‌ دريا هستند و حيات‌ بخش‌ جامعه ‌بشريت‌ مي باشند وليكن‌ باز هم‌ مانند خورشيد و نور خورشيد نمي توانند صفابخش‌ و نورافشان‌ باشند خواهي‌نخواهي‌ باز هم‌ بيابان ها و زمين ها را در مضيقه‌ كم‌ آبي‌ و بي‌ آبي‌ قرار ميدهند. ابرهاي‌ آسمان‌ گرچه‌ آب‌ دريا هستند وليكن‌ مانند دريا آنچنان‌ قدرت‌ ندارند كه‌ بتوانند تمامي‌ زمين ها و بيابان ها را سيراب‌ و اشباع‌ نمايند آن‌ خورشيدهاي‌ علم‌ و هدايت،‌ پيغمبر اسلام‌ و ائمه‌ اطهار هستند كه‌ از نظر علم‌ و دانش‌ مانند اقيانوس‌ و از نظر روشنائي‌ و هدايت‌ مانند خورشيدند. شاگردان‌ مكتب‌ آنها كه‌ حامل‌ علم‌ و پيام‌ آنها هستند همچون‌ ابرهاي‌ آسمان‌ مي باشند كه‌ مي توانند با علم‌ هدايت‌ خود مردم‌ را در خط‌ اسلام‌ در ارتباط‌ با ائمه‌ اطهار حفظ‌ كنند و دل ها را در مسير علم‌ و عمل‌ بپرورانند. در احاديث‌ وارد شده‌ است‌ كه‌ از امام‌ زمان‌ پرسش‌ نموده‌اند كه‌ در غيبت‌ شما دوستان‌ شما و بندگان‌ خدا از علم‌ و هدايت‌ شما محروم‌ شده‌اند امام‌ جواب‌ داده‌ است‌ كه‌ غيبت‌ من‌ مانند خورشيدي‌ است‌ كه‌ پشت‌ ابرها پنهان‌ مي گردد كه‌ اگر چه‌ چهره‌ آن‌ پوشيده‌ شده ‌است‌ وليكن‌ مردم‌ را از روشنائي‌ خود بهره‌مند مي كند.**

**براساس‌ تاويل‌ اين‌ آيه‌ كه‌ به همين‌ كيفيت‌ از قواعد تفسير و تاويل‌ ائمه‌ استفاده‌ مي شود دوران‌ حكومت‌ امام‌ زمان‌ كه‌ در واقع‌ حكومت‌ خدا مي باشد در خط‌ علما و دانشمندان‌ مكتب‌ آنها ظاهر مي شود و جلو مي آيد تا روزي كه‌ سلطنت‌ آنها نزديك‌ شود و در همين‌ مسير امام‌ زمان‌ ظاهر گردد. بنابر تحقيقات‌ بالا كه‌ علماي‌ مذهب‌ شيعه‌ بجاي‌ ابرها هستند كه‌ از درياي‌ قرآن‌ و ولايت‌ ائمه‌ آب‌ حيات‌ مي گيرند و علماي‌ مذهب‌ هم‌ حامل‌ علم‌ و حكمت‌ و پيام‌ آسماني‌ آنها هستند. آمدن‌ خدا و فرشتگان‌ در سايه‌اي‌ ازاين‌ ابرها كاملا روشن‌ ميگردد منظوراز آمدن‌ خدا و فرشتگان‌ ظهور دين‌ خدا و حكمت‌ و حكومت‌ او ميباشد. خداوند متعال‌ آمدن‌ و رفتن‌ ندارد منظور از آمدن‌ و رفتن‌ ظهور رحمت‌ او و يا رفتن‌ رحمت‌ او مي باشد روزي كه‌ حكومت‌ امام‌ زمان‌ ظاهر مي گردد رحمت‌ خدا هم‌ جلو آمده‌ است‌ و با ظهور امام‌ زمان‌ دوره‌ زندگي‌ دنيا كه‌ محصول‌ حكومت‌ انسانهاي‌ قاصر و مقصر است‌ به‌ آخر مي رسد كه‌ در اين‌ آيه‌ خداوند پايان‌ زندگي‌ دنيا را با كلمه‌ ( قضي‌ الامر) اعلام‌ كرده ‌است‌ يعني‌ امر زندگي‌ دنيا پايان‌ مي پذيرد و اما آمدن‌ فرشتگان‌ به معناي‌ عوامل‌ طبيعت‌ است‌ كه‌ در اختيارآن‌ حضرت‌ قرار مي گيرد و حاكميت‌ بر طبيعت‌ پيدا مي كند.**

**در حكومت‌ امام‌ زمان‌ زندگي‌ مردم‌ با اراده‌ خدا كه‌ عامل‌ و مظهر آن‌ اراده‌ امام‌ زمان‌ است‌ اداره‌ مي شود و زندگي‌ مردم‌ از مسير كار و كاسبي‌ تعطيل‌ مي گردد. آن‌ حضرت‌ براي‌ اهل‌ ايمان‌ بهشت‌ مي سازد و براي‌ كفار جهنم‌ يعني‌ همين‌ عذاب ها و آتش ها را كه‌ در اين‌ دنيا به‌ جان‌ مردم‌ انداخته‌اند به‌ خود آنها تحويل‌ مي دهد. از طرفي‌ مي دانيم‌ كه‌ مجري‌ اراده‌ خدا فرشتگان‌ مي باشند فرشتگان‌ در دل‌ ذرات‌ و موجودات‌ طبيعت‌ مانند روح‌ در بدن‌ انسان‌ و يا نيروي‌ برق‌ در دل‌ ماشين ها مي باشد. فرشته‌ها در اختيار هر كسي‌ قرار گيرند او بر طبيعت‌ و موجودات‌ زمين‌ و آسمان‌ حاكميت‌ پيدا مي كند و با اراده‌ خود در وجود هر كسي‌ و هر چيزي‌ تصرف‌ مي كند و از اين‌ تصرفات‌ معجزه‌ بوجود ميآيد كه ‌آن ‌انسان‌ با اراده‌ خود كه‌ آن‌ اراده‌ بر روح‌ كلي‌ جهان‌ متصل ‌است‌ مي تواند مانند موسي ‌از دريا راه‌ عبور باز كند و ميتواند با اراده‌ به هر جاي‌ عالم‌ در زمين‌ و آسمان‌ برود. مي تواند جان‌ كسي‌ را بگيرد و به‌ ديگري‌**

**جان‌ بدهد و آن چه‌ مي خواهد در طبيعت‌ بسازد.**

**صنعت‌ پيغمبران‌ و ائمه‌ معجزات‌ است‌ كه‌ با اراده‌ و با استفاده‌ از عوامل‌ طبيعت‌ كه‌ همان‌ فرشتگانند انجام‌ مي شود ائمه‌ با اين‌ قواي‌ طبيعت‌ حاكميت‌ تكويني‌ دارند يعني‌ بركل‌ آفرينش‌ حاكم‌ و مسلط‌ هستند.**

**امام‌ زمان‌ در دوران‌ حكومت‌ خود با يك‌ چنين‌ اراده‌اي‌ براي‌ مردم‌ زندگي‌ مي سازد دوستان‌ و مامورين‌ و امت‌ خود را هم‌ با يك‌ چنين‌ اراده‌اي‌ مجهز مي كند و در فضائي كه‌ چنين‌ اراده‌اي‌ فعاليت‌ كند كارهاي‌ دستي‌ و ماشيني‌ به كلي‌ تعطيل‌ مي گردد و اراده‌ خود آن‌حضرت‌ و انسان ها حاكم‌ بر طبيعت‌ مي شود. به همين‌ مناسبت‌ با ظهور آن‌ حضرت‌ كه ‌ظهور حكومت‌ الهي‌ مي باشد مرگ‌ اين‌ زندگي‌ دنيائي‌ مي رسد و زندگي‌ آخرتي‌ داير مي گردد. اخبار و احاديث‌ در كتاب هاي‌ بحار و كتاب‌ الزام‌ الناصب‌ في‌ حجه‌ الغايب‌ و تفسير البرهان‌ همه‌ جا قيام‌ آن‌ حضرت‌ را قيامت‌ ناميده‌اند و در اثبات‌ اين كه‌ قيام‌ آن‌ حضرت‌ قيامت‌ است،‌ كتاب‌ سرنوشت‌ شما و كتاب‌ شمع‌ زندگي‌ نگارش‌ يافته‌ است.‌ پس‌ با قيام‌ آن‌ حضرت‌ معناي‌ كامل‌ اين‌ آيه‌ شريفه‌ كه‌ ظهور رحمت‌ خدا و فرشتگان‌ باشد كامل‌ مي گردد و همچنين‌ معناي‌ جمله‌ قضي‌الامر روشن‌ مي گردد كه‌ به‌ معناي‌ مرگ‌ زندگي‌ دنيا مي باشد. يعني‌ زندگي‌ دنيا تمام‌ مي شود و زندگي‌ آخرت‌ ظاهر مي گردد.**

**و در آيه‌ 207 تا 208 متعرض‌ بني‌اسرائيل‌ مي شود كه‌ آن‌ همه‌ معجزات‌ را ديدند و منكر حق‌ شدند و همچنين‌ متعرض‌ كفاري‌ مي شود كه‌ اهل‌ ايمان‌ و تقوا را مسخره‌ مي كنند ميفرمايد: از بني‌اسرائيل‌ بپرس‌ كه‌ من‌ چقدر زياد معجزات‌ و آيات‌ بوسيله‌ پيغمبرشان‌ به‌ آنها دادم‌ كسي كه‌ نعمت‌ خدا را بعد از ظهور تبديل‌ به كفر كند و با كفر نعمت‌، آن را ضايع‌ سازد بداند كه‌ خدا كافر به‌ نعمت ها را سخت‌ مجازات‌ مي كند .**

**زندگي‌ دنيا در نظر كفار خيلي‌ جلوه‌ كرده‌ است‌ كه‌ فريفته‌ آن‌ شده‌اند و در برابر اهل‌ ايمان‌ و تقوا را كه‌ به‌ دنياي‌ آنها بي‌اعتناء هستند مسخره‌ مي كنند و نمي دانند كه‌ روز قيامت‌ در زندگي‌ آخرت‌ اهل‌ ايمان‌ فوق‌ آنها هستند و برآنها تسلط‌ دارند. خدا هركه‌ را بخواهد بدون‌ حساب‌ روزي‌ مي دهد.**

**درآيه‌ اول‌ ازاين‌ دو آيه‌ اشاره‌ به‌ معجزاتي‌ مي كند كه‌ به‌ بني‌اسرائيل‌ داده‌ و وظيفه‌اي كه‌ در برابر معجزات‌ از آنها خواسته است.‌ پيغمبران‌ بني‌اسرائيل‌ همه‌ جا برابر قوم‌ خود به‌ معجزات‌ شناخته‌ شده‌اند كارشان‌ با معجزه‌ شروع‌ شد و با معجزه‌ خاتمه‌ پيدا كرده‌ است.‌ موفقيت‌ حضرت‌ موسي‌ همچنين‌ حضرت‌ عيسي‌ تماما با معجزه‌ بوده‌ است‌ دريا شكافي‌ حضرت‌ موسي‌ و تبديل‌ رود نيل‌ به‌ خون‌ و رمز موفقيت‌ او با عصا همه‌ و همه‌ از اعجاز و معجزه‌ بوده‌ است‌. همچنين‌ داستان‌ پادشاهي‌ سليمان‌ بن‌ داوود و تسخير جن‌ و انس‌ و آشنائي‌ به زبان‌ طيور و حيوانات‌ همه‌ اين ها معجزه‌ بوده‌ است.‌ همچنين‌ حضرت‌ عيسي‌ كه‌ كار او از رحم‌ مادر تا**

**هنگام‌ مرگ‌ معجزه‌ بوده‌ است‌ .**

**دليل‌ كثرت‌ اعجاز پيغمبران‌ بني‌اسرائيل‌ دو چيز بوده‌، يكي‌ كثرت‌ جهل‌ و ناداني ‌است.‌ آنها كه‌ كمتر حاضر بودند با فكر و انديشه‌ و تعقل‌ حقايق‌ را درك‌ كنند مانند كودكان‌ شيرخوار در ارتباط‌ با پدر و مادر خود همه‌ جا بهانه‌ گير بودند كمتر آمادگي‌ براي‌ كار و فعاليت‌ داشته‌اند آنها همه‌ چيز را از پيغمبر خود مفت‌ و مجاني‌ و بدون‌ كار و زحمت‌ تقاضا كرده‌اند.**

**قوم‌ موسي‌ با موسي‌ از دهي‌ مي گذشتند مشاهده‌ كردند كه‌ اهل‌ آن‌ روستا هركدام‌ بتي‌ دارند و مي پرستند به‌ موسي‌ گفتند كه‌ ما نيز مانند خدايان‌ اين ها خدا مي خواهيم‌ درست‌ مانند طفلي‌ كه‌ همراه‌ مادر خود در خيابان‌ و بازار عروسك‌ و اسباب‌ بازي‌ مطالبه‌ مي كند. آنها هم‌ از موسي‌ بتي‌ به‌ نام‌ خدا تقاضا كردند يعني‌ بت هائي كه ‌آنها مي پرستيدند و از آنجا كه‌ موسي‌ به‌ قوم‌ خود دستور جهاد مي دهد آنها كنار مي روند مي گويند موسي‌ و خداي‌ موسي‌ با دشمنان‌ بجنگند و فلسطين‌ را از سكنه‌ خالي‌ كنند بعد كه‌ شهر خالي‌ شد ما آنجا مي رويم‌ و زندگي‌ مي كنيم‌ .**

**و همچنين‌ در داستان‌ گاو بني‌اسرائيل‌ ضعف‌ عقل‌ آنها كاملا نمايان‌ است‌ كه ‌اولا خيال‌ كردند گاو مرده‌ در زنده‌ شدن‌ مقتول‌ تاثير دارد و نفهميدند كه‌ اراده‌ خدا موثر است‌ و به‌ دنبال‌ گاوي‌ رفتند كه‌ چنين‌ خاصيتي‌ دارد.**

**آن‌ همه‌ معجزات‌ از حضرت‌ موسي‌ ديدند و نتوانستند اذن‌ و اراده‌ خدا را در ارتباط‌ با پيغمبر خود كشف‌ كنند پس‌ ضعف‌ عقل‌ آنها اجازه‌ نمي داد كه‌ پيغمبر خود را به‌ علم‌ و منطق‌ بشناسند لازم‌ بود كه‌ پيغمبر خود را با معجزات‌ شناسائي‌ كنند و اما دليل‌ دوم‌ براي‌ كثرت‌ معجزات‌ حفظ و حمايت‌ همان‌ پيغمبران‌ از تجاوز و هجوم‌ اكثريت‌ جاهل‌ و نادان‌ بوده‌ است‌ كه‌ آنها در برابر كوچك ترين‌ تبليغات‌ دشمنان‌ پيغمبران‌ آمادگي‌ داشتند كه‌ برآن‌ پيغمبر بتازند و آنها را از بين‌ ببرند.**

**زيرا واضح‌ است‌ كه‌ مردم‌ جاهل‌ تاثيرپذير مي باشند و با چند كلمه‌ تبليغ‌ براي‌ قتل‌ پيغمبران‌ خود آماده‌ مي شوند .**

**ازاين‌ رو لازم‌ بوده‌ است‌ كه‌ پيغمبران‌ بني‌اسرائيل‌ با كثرت‌ معجزات‌ نظر اهل‌ جهان‌ را به خود جلب‌ نموده‌ و خود را حفاظت‌ و حراست‌ بنمايند.**

**و در قسمت‌ ديگر همين‌ آيه‌ خداوند متعرض‌ بني‌اسرائيل‌ مي شود كه‌ آنها نعمت‌ خدا را تبديل‌ به‌ نقمت‌ كرده‌اند. كلمه ‌نعمت‌ همه‌ جا در قرآن‌ و در تفسير ائمه‌ اطهار به‌ ولايت‌ الهي‌ تفسير شده‌ كه‌ گفته‌اند بزرگ ترين‌ نعمت‌ خدا نعمت‌ ولايت‌ است‌ كه‌ انسان ها در اطاعت‌ ولي‌ خدا باشند تا در شعاع‌ اطاعت‌ خدا بتوانند به تمامي‌ نعمت هاي‌ مادي‌ و معنوي‌ خدا برسند به‌ همين‌ مناسبت‌ خداوند در طول‌ تاريخ‌ پيغمبران‌ را به‌ كمك‌ معجزات‌ به‌ بشريت‌ معرفي‌ كرده‌ تا مردم‌ اولياء واقعي‌ خود را بشناسند و از نعمت‌ ولايت‌ و تربيت‌ آنها استفاده‌ كنند. وليكن‌ بني‌اسرائيل‌ به جاي‌ اطاعت‌ از پيغمبران‌ اكثر آنها را كشتند و خود را در اطاعت‌ ظالم ها و طاغوت ها قرار دادند و به‌ شرك‌ و بت‌ پرستي‌ افتادند. از اين‌ تغيير حكومت‌ و تغيير خط‌ اطاعت‌ تعبير به‌ نقمت‌ خدا شده‌ كه‌ حكومت‌ الهي‌ را تبديل‌ به‌ حكومت‌ شيطاني‌ كردند و پيغمبران‌ را هم‌ به‌ تحريك‌ و تبليغ‌ روساي‌ كفر به‌ قتل‌ رسانيدند. درآيه‌ دوم‌ اشاره‌ مي كند كه‌ دنيا در نظر كفار جلوه‌ كرده‌ و كفار فريفته ‌دنيا شده‌اند و به‌ دليل‌ موفقيت‌ در جلب‌ ثروت‌ دنيا اهل‌ ايمان‌ را به‌ مسخره‌ مي گيرند و نمي‌ دانند كه‌ با قيام‌ امام‌ زمان‌ و ظهور سلطنت‌ الهي‌ مومنين‌ به قدرت‌ الهي‌ نيرومند مي شوند و بر كفار تسلط‌ پيدا مي كنند. قيامت‌ با قيام‌ امام‌ زمان‌ افتتاح‌ مي شود و امام‌ زمان‌ با قدرت‌ الهي‌ ظاهر مي گردد. قدرت‌ الهي‌ نيروئي‌ است‌ كه‌ او را حاكم‌ بر كرات‌ و كائنات‌ مي گرداند. تمامي‌ كارهاي‌ او و ازآن‌ جمله‌ تسلط‌ بر انسان ها ارادي‌ اعجازي‌ مي باشد. درحكومت‌ او انسان هاي‌ تاريخ‌ دو مرتبه‌ به‌ زندگي‌ برمي گردند قدرت‌ كفار به‌ صفر مي رسد و قدرت‌ اهل ‌ايمان‌ بي نهايت‌ بالا مي رود و مومنين‌ بر دنيا پرستان‌ پيروز و مسلط‌ مي شوند و بلاها و عذاب ها كه‌ در دنيا از آنها ديده‌اند به‌ آنها تحويل‌ مي دهند. خداوند درآيه‌اي‌ از سوره‌ نور از روز غلبه‌اي‌ مستضعفين‌ بر مستكبرين‌ خبر ميدهد كه ‌آنها را در دين‌ نيرومند مي گرداند تا بتوانند در همه ‌جا و برتمامي ‌انسان هاي‌ كافر و مشرك‌ مسلط‌ گردند و امر و فرمان‌ الهي‌ را همه‌ جا اجرا كنند. در اين‌ آيه‌ شريفه‌ از چنين‌ روزي‌ خبر مي دهد كه‌ مي گويد مومنين‌ روز قيامت‌ بر كفار محيط‌ و مسلط مي شوند. به محض‌ اين كه‌ امام‌ زمان‌ ظاهر شود يك‌ حكومت‌ ديني‌ و الهي‌ تشكيل‌ مي دهد كه‌ درآن‌ حكومت‌ تمامي‌ عوامل‌ طبيعت‌ مانند نيروي‌ برق‌ در كارخانه‌ به‌ اراده‌ و اختيار امام‌ در مي آيد و فرمان‌ امام‌ بر صحرا و دريا و موجودات‌ صحرا و دريا جاري‌ مي گردد آنچنان كه‌ اگر بخواهد مي تواند با اراده‌ خود يك‌ ماهي‌ را از اعماق‌ دريا بيرون‌ بكشد و يك‌ پرنده‌ را در هوا متوقف‌ گرداند و با اراده‌ خود هر انساني‌ را در هر جا كه‌ هست‌ مطيع‌ خود گرداند و يك‌ انسان‌ متجاوز و فراري‌ به‌ صحراها و درياها را به سوي‌ خود برگرداند و يا مومن‌ و كافري كه‌ از دار دنيا رفته‌اند و مرده‌ اند به‌ زندگي‌ برگرداند. اراده‌ او در كائنات‌ همچون‌ اراده‌ خدا محيط‌ و نافذ مي گردد. قدرت‌ او قدرت‌ خدا و اراده‌ او اراده‌ خدا . تمامي‌ عوامل‌ طبيعت‌ را به اختيار خود در مي آورد. او عرش‌ خدا و كرسي‌ عظمت‌ او مي باشد كه‌ اراده‌ او بر تمامي‌ كائنات‌ محيط‌ و مسلط‌ مي باشد. به‌ همان‌ كيفيت‌ كه‌ خود او محيط‌ و مسلط‌ هست‌ اراده‌ دوستان‌ و مامورين‌ دولت‌ او و كارگزاران‌ مملكت‌ او كه‌ همان‌ افراد مومن‌ و صالح‌ تاريخ‌ هستند در شعاع‌ اراده‌ و قدرت ‌امام‌ بر افراد وابسته‌ به ‌خود و مادون‌ وابستگان‌ محيط‌ و مسلط‌ مي گردد آنچنان كه‌ كفار و منافقين‌ در قبضه‌ قدرت‌ آنها همچون‌ گنجشك‌ در چنگال‌ عقابند. تمامي‌ بشريت‌ و انسان هاي‌ تاريخ‌ دو مرتبه‌ به‌ زندگي‌ برمي گردند دوره‌ حيات‌ و آخرت‌ آنها شروع‌ مي شود . به‌ همين‌ مناسبت‌ در بسياري‌ از اخبار و احاديث‌ روزگار قيام‌ و سلطنت‌ آن‌ حضرت‌ به‌ قيامت‌ و آخرت‌ تعبير و تفسير شده‌ است‌ كه‌ ما قسمتي‌ از آن‌ اخبار و احاديث‌ را در كتاب‌ سرنوشت‌ شما و كتاب هاي‌ ديگر جمع‌ آوري‌ كرده‌ايم.‌ درآخر اين‌ آيه‌ شريفه‌ از كثرت‌ رحمت‌ و بركات‌ خود كه‌ به‌ اهل‌ ايمان‌ در دولت‌ امام‌ زمان‌ اختصاص‌ داده‌ است‌ سخن‌ مي گويد و ميفرمايد خداوند هركه‌ را كه ‌بخواهد بدون‌ حساب‌ روزي‌ مي دهد .**

**درآيات‌ 210 تا 211 درباره‌ پيدايش‌ علت‌ اختلاف‌ در ميان‌ مردم‌ بحث‌ مي كند و ميفرمايد كه‌ مردم‌ در ابتداي‌ تاريخ‌ يك‌ امت‌ بودند و وحدت‌ داشتند و اختلافي‌ در ميان‌ آنها پيدا نبود در اين‌ موقع‌ خداوند پيغمبران‌ را مامور هدايت‌ آنها كرد تا نيكوكاران‌ را به‌ نتايج‌ كار نيك‌ مژده‌ دهد و بدكاران‌ را از عمل‌ بد بترساند. به‌ آنها كتاب‌ خود را نازل‌ كرد تا ميان‌ مردم‌ در اختلافاتي كه‌ دارند قضاوت‌ كنند. بجز كساني كه‌ عالم‌ به‌ كتاب‌ شده‌ بودند كسي‌ در دين‌ اختلاف‌ ايجاد نكرد و آنها با اين كه‌ به‌ دلايل‌ حقانيت‌ دين‌ آگاه‌ شده‌ بودند روي‌ حسد با يكديگر اختلافات‌ ايجاد كردند. در اين‌ اختلافات‌ خداوند فقط اهل‌ ايمان‌ را به‌ اذن‌ خود هدايت‌ كرد خداوند هر كسي‌ را بخواهد به‌ راه ‌راست‌ هدايت‌ مي كند. آيه‌ بعد مي گويد شما خيال‌ مي كنيد كه‌ بدون‌ امتحان‌ داخل‌ بهشت‌ مي شويد با اين كه‌ هنوز مبتلا به‌ نمونه‌ حوادث‌ گذشتگان‌ نشديد كه‌ آنها حوادث‌ سختي‌ امثال‌ جنگ‌ و مرض ها مبتلا شدند و در اراده‌ خود متزلزل‌ گرديدند تا جائي كه‌ مومنين‌ به همراه‌ پيغمبران‌ خود گفتند كه‌ پس‌ وعده‌ نصرت‌ خدا كجاست؟‌ بگو كه‌ نصرت‌ خدا نزديك‌ است‌ مطالب‌ جالب‌ توجه‌ در اين‌ دو آيه‌ شريفه‌ چند چيز است‌ :**

**اول‌ : چگونه‌ انسان ها يك‌ امت‌ واحد بودند .**

**دوم‌ : چه‌ لزومي‌ داشت‌ كه‌ خداوند پيغمبران‌ را مبعوث‌ كند.**

**سوم‌ : چه‌ كساني‌ اختلاف‌ ايجاد كردند و عوامل‌ پيدايش‌ اختلاف‌ چه‌ بوده ‌است‌.**

**چهارم‌ : خداوند در اختلافات‌ فقط‌ اهل‌ ايمان‌ را هدايت‌ مي كند.**

**پنجم‌ : آزمايش‌ و امتحان‌ براي‌ هر امتي‌ حتم‌ است‌ .**

**در توضيح‌ مطلب‌ اول‌ مي گوئيم‌ انسان ها در ابتداي‌ زندگي‌ كه‌ يك‌ نوع‌ بودند و از يك‌ پدر و مادر بوجود آمده‌ بودند مانند ساير انواع‌ حيوانات‌ كه‌ وحدت‌ خود را حفظ كرده‌اند انسان ها نيز امت‌ واحد بودند. همشان‌ اين‌ بود كه‌ ارزاق‌ توليد كنند و بهره‌ ببرند و بخصوص‌ كه‌ گاهي‌ در معرض‌ حمله‌ حيوانات‌ قرار مي گرفتند بيشتر به‌ يكديگر چسبيدند ده‌نشيني‌ و شهر نشيني‌ بوجود آوردند. چيزي كه‌ ملاك‌ پيدايش‌ اختلاف‌ و جنگ‌ و نزاع‌ باشد در كار نبود. در اين‌ موقع‌ خداوند متعال‌ افراد نخبه‌ و با ايمان‌ آنها را به‌ نبوت‌ مبعوث‌ كرد تا آنها را بيشتر به كار خير تشويق‌ كنند و از عمل‌ شر بترسانند. پيغمبران‌ قهرا در اين‌ ميان‌ هادي‌ و راهنماي‌ انسان ها شدند تا در هدايت‌ خود انسان ها را به‌ زندگي‌ بهتر و بهتر آشنا كنند و قهرا" در اثر تعليمات‌ آنها افراد درجه‌ دوم‌ و سوم‌ پيدا شدند كه ‌اين‌ افراد كه‌ تا اندازه‌اي‌ از طريق‌ تجربه‌ و آموزش‌ به‌ پايه‌اي‌ از علم‌ و دانش‌ رسيده‌ بودند و نسبت‌ به‌ افراد طبقه‌ سوم‌ و چهارم‌ برتري‌ داشتند. اين‌ افراد با يكديگر و با شخص‌ پيغمبر كه‌ آموزگار آنها بود به‌ رقابت‌ بر خواستند. هركدام‌ از آنها به‌ فكر اين كه‌ بر اكثريت‌ مردم‌ جاهل‌ و نادان‌ حكومت‌ كنند. دراين‌ رقابت‌ چنين‌ فهميدند كه‌ يگانه‌ راه‌ رسيدن‌ به‌ رياست‌، مخالفت‌ فكري‌ و عقيدتي‌ با شخص‌ پيغمبر است‌ و در حال‌ وابستگي‌ به‌ پيغمبر امكان‌ رسيدن‌ به‌ رياست‌ و زعامت‌ مردم‌ براي‌ آنها فراهم‌ نيست‌ بلكه‌ بيشتر منشاء رياست‌ آن‌ پيغمبر شده‌ و زعامت‌ او را تقويت‌ مي كنند پس‌ براي‌ چنين‌ افراد رياست‌ طلب‌ امر داير مي شد بين‌ دو چيز يا اين كه‌ ايمان‌ و تقوا را شيوه‌ خود قرار داده‌ و در خط‌ اطاعت‌ آن‌ پيغمبر باشند كه‌ اين‌ روش‌ مخالف‌ جاه‌طلبي‌ آنها ميباشد و يا اين كه‌ با آن‌ پيغمبر مخالفت‌ نموده‌ با ابداع‌ دين‌ و قانون‌ مخالف‌ دين‌ آن‌ پيغمبر مردم‌ را بفريبند. به خود جلب‌ و جذب‌ نمايند تا بتوانند به‌ هدف هاي‌ مادي‌ و جاه‌طلبي‌ خود نايل‌ شوند و آنها قهرا راه‌ دوم‌ را انتخاب‌ كردند و بين‌ امت‌ واحده‌ اختلاف‌ بوجود آوردند و مردم‌ را به‌ كفر و گناه‌ كشانيدند .**

**لذا در اين‌ آيه‌ خداوند متعال‌ بخل‌ و حسد را و جاه‌طلبي‌ را منشاء پيدايش‌ اختلاف‌ و شكاف‌ ميان‌ امت‌ مي داند.**

**به‌ دنبال‌ پيدايش‌ اختلاف‌ بوسيله‌ اهل‌ كفر و عناد لازم‌ است‌ خداوند انسان هاي‌ گمراه‌ شده‌ را كه‌ گرفتار فريبكاران‌ شده‌اند و به‌ كفر و عناد با پيغمبران‌ مبتلا شده‌ اند. از اين‌ كفر و عناد برهاند و آنها را هدايت‌ نمايد. در ذيل‌ همين‌ آيه‌ شريفه‌ خداوند شرايط‌ هدايت‌ فريب‌ خوردگان‌ را ذكر مي كند و ميفرمايد كه‌ خداوند فقط‌ اهل‌ ايمان‌ را به‌ موارد اختلاف‌ هدايت‌ مي كند و كساني كه‌ ايمان‌ به‌ خدا نمي‌ آورند به‌ حال‌ خود رها مي كند تا جلب‌ و جذب‌ كفار شوند و همراه‌ آنها به‌ جهنم‌ بروند.**

**در اين جا ذكر اين‌ نكته‌ لازم‌ است‌ كه‌ خداوند چرا فقط‌ اهل‌ ايمان‌ را هدايت‌ مي كند و ساير گمراهان‌ را به‌ حال‌ خود وا مي گذارد ، دليل‌ اختصاص‌ يافتن‌ هدايت‌ الهي‌ به‌ اهل‌ ايمان‌ چيست‌ ؟ مي گوئيم‌ دليل‌ اختصاص‌ يافتن‌ هدايت‌ به‌ آنها اين‌ است‌ كه‌ فقط آنها مشتري‌ هدايت‌ الهي‌ و مستحق‌ نجات‌ مي باشند زيرا آنها با اراده‌ و آزادي‌ طالب‌ متاع‌ هدايت‌ شده‌اند و به‌ پناه‌ خدا رفته‌اند. برخداوند متعال‌ واجب‌ مي شود كه‌ آنها را هدايت‌ كند. متاع‌ علم‌ و هدايت‌ هم‌ مانند ساير امتعه‌ فقط‌ اختصاص‌ به‌ مشتري‌ آن‌ پيدا مي كند. كسي كه‌ مشتري‌ متاعي‌ نيست‌ و به‌ خريداري‌ آن‌ نمي رود غلط‌ است‌ كه‌ متاع‌ را به‌ خانه‌ او ببرند و با جبر و اكراه‌ به‌ او بدهند و اگر هم‌ به‌ جبر و اكراه‌ به‌ او بدهند باز هم‌ آن‌ را دور مي اندازد و به‌ آن‌ رغبت‌ نمي كند.**

**مخصوصا متاع‌ علم‌ و هدايت‌ كه‌ مناسب‌ ذائقه‌ كفار نيست.‌ با اين‌ توضيحات‌ عدم‌ هدايت‌ كفار مربوط‌ به عدم‌ قبول‌آنها مي باشد نه‌ اين كه‌ خدا متاع‌ علم‌ و هدايت‌ را از آنها دريغ‌ كند. عدم‌ هدايت‌ كفار و منافقين‌ از باب‌ هدايت‌ نشدن ‌است‌ نه‌ از باب‌ هدايت‌ نكردن‌ درآيه‌ 211 خداوند ميفرمايد:**

**كه‌ ورود به‌ بهشت‌ و بهشتي‌ شدن‌ انسان ها نتيجه‌ مبتلا شدن‌ آنها به‌ مصيبت ها و بلاها مي باشد. همينطوري كه‌ گذشتگان‌ در اثر ابتلاء به‌ جنگ‌ و مرض ها و سختي‌ و مشقت ها آزمايش‌ و امتحان‌ شده‌اند. آيندگان‌ نيز مانند آنها لازم‌ است‌ كه‌ آزمايش‌ و امتحان‌ شوند و اين جا لازم‌ است‌ براي‌ اثبات‌ اين كه‌ چگونه‌ بهشتي‌ شدن‌ و ورود به‌ بهشت‌ نتيجه‌ آزمايش‌ و امتحان‌ است‌ بحث‌ خود را ادامه‌ مي دهيم‌. در اين‌ آيه‌ شريفه‌ و بسيار آيات‌ ديگر خداوند متعال‌ از آزمايش‌ و امتحان‌ انسان‌ خبر مي دهد و در بعضي‌ از آيات‌ با قسم‌ و تاكيدات‌ خبر مي دهد كه‌ حتما بايستي‌ انسان ها به‌ خوف‌ ناامني‌ و مرگ‌ و مرض‌ و مرگ‌ فرزندان‌ و جدائي‌ از يكديگر مبتلا شوند. در اين‌ آيه‌ شريفه‌ هم‌ با قاطعيت‌ تمام‌ خبر مي دهد كه‌ ورود شما در بهشت‌ بدون‌ آزمايش‌ ممكن‌ نيست‌ . مولا عليه‌ السلام‌ در قسمتي‌ از نهج‌البلاغه‌ ميفرمايد :**

**ان‌الله ‌اعاذكم ‌ان‌ يجور عليكم‌ و لم‌ يعذكم ‌ان‌ يبتليكم‌ يقول ‌ان‌ في‌ ذلك‌ لايات‌ و ان‌ كنا لمبتلين‌**

**يعني‌ خدا شما را به ‌خود پناه‌ مي دهد كه ‌به‌ شما ظلم‌ نكند اما شما را از ابتلاآت‌ به خود پناه‌ نمي دهد زيرا مي گويد ما حتما" آزمايش‌ خواهيم‌ كرد يعني‌ خدا به‌ كسي‌ ظلم‌ نمي كند اما امتحان‌ خواهد كرد .**

**بعضي‌ ها گمان‌ مي كنند كه‌ ابتلاء و امتحان‌ انسان ها براي‌ ورود به‌ بهشت‌ يك‌ شرط جعلي‌ خداوند متعال ‌است‌ كه‌ از اين‌ راه‌ انسان ها را ملزم‌ كرده‌ با تحمل‌ مصيبت ها قيمت‌ بهشت‌ را بپردازند و بدون‌ پرداخت‌ بهاي‌ بهشت‌ ورود به‌ بهشت‌ ممكن‌ نيست‌ و اين طور فكر مي كنند كه‌ براي‌ خداوند متعال‌ امكان‌ دارد كه‌ از ابتلاآت‌ بشر صرف‌ نظر كند و باغ‌ بهشت‌ را مفت‌ و مجاني‌ در اختيار انسان‌ قرار دهد. گمان‌ مي كنند كه‌ اين‌ شرايط به‌ جعل‌ قرارداد است‌ نه‌ به‌ قهر و واقعيت‌ و آن چه‌ مجعول‌ مي باشد قابل‌ رفع‌ است‌ مانند شكل‌ اعداد و كلمات‌ كه‌ به جعل‌ و قرارداد بوده‌ و چنان كه‌ قابل‌ وضع‌ مي باشد، قابل‌ رفع‌ مي باشد وليكن‌ خبر ندارند كه‌ ابتلاآت‌ و امتحانات‌ براي‌ ظهور و رشد و استعداد به جبر طبيعت‌ و تكوين‌ است‌ و بدون‌ آن‌ انسان ها به عقل‌ و تكامل‌ ني مرسند و تا زماني كه‌ به‌ عقل‌ و كمال‌ نرسيده‌اند ورود به‌ بهشت‌ و استفاده‌ از نعمت هاي‌ بهشت‌ براي‌ آنها ممكن‌ نيست‌ مانند كودكي‌ كه‌ براي‌ او ثروت‌ بسياري‌ ذخيره‌ شده‌ است‌ ولي‌ تا عقل‌ و سواد پيدا نكند از آن‌ ثروت‌ مقدر نمي تواند استفاده‌ كند. سرمايه‌ ورود به‌ بهشت‌ و امكان‌ استفاده‌ از نعمت هاي‌ آن‌ كثرت‌ علم‌ و نيروي‌ عقل‌ و ايمان‌ است.‌ كساني كه‌ فاقد سرمايه‌ عقل‌ و ايمان‌ هستند وسيله‌اي‌ در اختيار ندارند تا با آن‌ بتوانند وارد بهشت‌ شوند و از نعمت هاي‌ نامتناهي‌ خداوند متعال‌ استفاده‌ كنند. آنها اگر هم‌ به‌ ظلم‌ و گناه‌ آلوده‌ نشده‌اند تا شاكي‌ انساني‌ در پيشگاه‌ عدل‌ الهي‌ داشته‌ باشند و مجازات‌ آنها در عدالت‌ خدا واجب‌ گردد، سرمايه‌اي‌ براي‌ ورود به‌ بهشت‌ و استفاده‌ از آن‌ نعمت ها ندارند زيرا زندگي‌ بهشتي‌ از خط‌ اميد و ارتباط‌ به‌ خداوند متعال‌ و دعاي‌ مستجاب‌ حاصل‌ مي گردد. زندگي‌ بهشتي‌ مانند زندگي‌ دنيا نيست‌ كه‌ سر و كار آدم‌ با طبيعت‌ باشد و هر كسي‌ چه‌ مومن‌ و چه‌ كافر باشد بتواند از توليدات‌ طبيعت‌ و منابع‌ آن‌ بهره‌برداري‌ كند. تنها وسيله‌ استفاده‌ از نعمت هاي‌ خدا در آخرت‌ حسن‌ رابطه‌ با خداوند متعال‌ است‌ كه‌ اين‌ حسن‌ رابطه‌ هم‌ نتيجه‌ مستقيم‌ عقل‌ و ايمان‌ مي باشد و عقل‌ و ايمان‌ هم‌ نتيجه‌ مستقيم‌ ابتلاآت‌ و امتحانات‌. عقل‌ آن‌ نيروئي‌ را مي گويند كه ‌براي‌ نجات‌ از گرفتاري ها و رفع‌ نياز و نيل‌ به مقاصد، انسان‌ را بخدا مربوط‌ مي كند و رابطه ‌او را با خدا تقويت‌ مي نمايد. ايمان‌ هم ‌نيروئي ‌است‌ كه‌ براي‌ حركت‌ و رسيدن‌ به‌ مقصد خدا را وسيله ‌امنيت‌ قرارمي دهد و با يقين‌ به موفقيت‌ به‌ سوي‌ مقصد ، خدا را وسيله‌ امنيت‌ قرار مي دهد و با يقين‌ به‌ موفقيت‌ به سوي‌ مقصد حركت‌ مي كند. ابتلاآت‌ براي‌ همين‌ است‌ كه‌ فكر انسان‌ را از خودگرائي‌ و طبيعت‌ گرائي‌ به‌ خدا گرائي‌ وادار كند. انسان‌ خودگرا كسي‌ است‌ كه‌ خود را مي پرستد و فقط‌ خود را وسيله‌ نجات‌ خود قرارمي دهد. انسان‌ طبيعت‌ گرا ، طبيعت‌ پرست‌ است‌ و فقط‌ آب‌ و خاك‌ و مال‌ و ثروت‌ را وسيله‌ نجات‌ خود مي داند و عقيده‌ به‌ حاكميت‌ اراده‌خدا بر طبيعت‌ ندارد خداوند براي‌ انصراف‌ فكر انسان‌ از خودگرائي‌ و طبيعت‌گرائي‌ و توجه‌ دادن‌ انسان‌ به‌ حاكميت‌ خدا ابتلاآت‌ بوجود مي آورد مثلا انسان‌ را به فقر و يا نا امني‌ مبتلا مي كند تا براي‌ رسيدن‌ به‌ ثروت‌ و امنيت‌ به‌ هر وسيله‌اي كه‌ دوست‌ دارد متوسل‌ شود تا از همه‌ چيز مايوس‌ گردد و بداند كه‌ بجز خدا و توسل‌ به او راه‌ چاره‌اي‌ ندارد. در اين‌ توسل‌ كه‌ از لطف‌ خدا بهره‌مند مي شود. نيروي‌ عقل‌ و ايمان‌ او رشد مي كند و رشد عقل‌ و ايمان‌ يگانه‌ سرمايه‌ استفاده‌ از نعمت‌ هاي‌ بهشتي‌ در زندگي‌ آخرت‌ است.‌ پس‌ ابتلاآت‌ يگانه‌ راه‌ رشد عقل‌ و ايمان‌ يگانه‌ سرمايه‌ ورود به‌ بهشت‌ است‌ .**

**درآيه‌ 212 درباره‌ انفاقات‌ و مستحقين‌ آن‌ سخن‌ مي گويد و ميفرمايد :**

**اگر از تو بپرسند كه‌ چه‌ چيزي‌ را و چگونه‌ انفاق‌ كنند در جواب‌ آنها بگو كه‌ اگر مال‌ و ثروتي‌ و يا عمل‌ خيري‌ انفاق‌ مي كنيد مستحقين‌ اوليه‌ آن‌ پدر و مادر و خويشاوندان‌ و يتيمان‌ و مساكين‌ و درماندگان‌ راه‌ مسافرت‌ مي باشند و بدانيد كه‌ هر قدم‌ خيري‌ برداريد خدا به‌ آن‌ آگاهي‌ دارد.**

**انفاق‌ در لغت‌ به‌ معناي‌ سرمايه‌گذاري‌ براي‌ جلب‌ منافع‌ بهتر و بيشتر است.‌ هر ثروت‌ و سرمايه‌اي كه‌ از دست‌ مي رود تا بهتر و بالاتر آن‌ بدست‌ آيد انفاق‌ مي نامند. در اصطلاح‌ قرآن‌ تمامي‌ كارهاي‌ خيري كه‌ به نفع ‌انسان‌ ديگر تمام‌ ميشود انفاق‌ مي نامند. انفاقات‌ قرآن از قبيل‌ زكات‌ و صدقات‌ ديگر تماما يك‌ نوع‌ سرمايه‌گذاري‌ براي‌ جلب‌ محبت‌ انسانهاي‌ ديگر**

**مي باشد. محبت‌ انسان ها به‌ يكديگر نعمت‌ بزرگي‌ براي‌ آنها بوده لذا براي‌ كسب‌ آن‌ لازم‌**

**است‌ سرمايه‌ گذاري‌ كنند اگر عوامل‌ ايجاد كننده‌ رفاه‌ و آسايش‌ بشر را بررسي‌ كنيم‌ خواهيم‌ دانست‌ كه‌ صدي‌ نود و نه‌ آن‌ محبت‌ انسان ها و صدي‌ يك‌ مال‌ و ثروت‌ آنها مي باشد كه‌ استفاده‌ از آن‌ مال‌ و ثروت‌ هم‌ بدون‌ رضايت‌ انسان ها ممكن‌ و ميسر نيست‌ .**

**در واقع‌ عامل‌ بزرگ‌ زندگي‌ انسان‌، حسن‌ تفاهم‌ افراد هم نوع‌ او مي باشد از اين‌ رو دين‌ مقدس‌ اسلام‌ براي‌ ارتباط‌ انسان ها به‌ يكديگر و جلب‌ نظر و محبت‌ آنها دستور خدمت‌ و انفاق‌ داده‌ است‌ تا ضمن‌ خدمت‌ و انفاق‌ بين‌ انسان ها محبت‌ و مودت‌ بوجود آيد و از اين‌ راه‌ يك‌ آسايش‌ و آرامش‌ طبيعي‌ در دنيا و آخرت‌ حاصل‌ گردد. خدمات‌ اجتماعي‌ و انفاقات‌ بايستي‌ نسبت‌ به‌ نزديك ترين‌ افراد شروع‌ شده‌ و به‌ دورترين‌ آنها خاتمه‌ پيدا كند. نزديك ترين‌ افراد مستحق‌ احسان‌ و انفاق‌ در اين‌ آيه‌ شريفه‌ پدر و مادر شناخته‌ شده‌اند و در اخبار و احاديث‌ مربوط‌ به‌ انفاق‌ آمده‌ است‌ .**

**( لا صدقه‌ و ذو رحم‌ محتاج‌ ) يعني‌ درصورتي كه‌ خويشاوندان‌ نزديك‌ محتاج‌ باشند صدقه‌ را جايز نيست‌ به جاي‌ ديگر بدهند. روي‌ يك‌ قاعده‌ كلي‌ درمعرفي‌ حقوق‌ گفته‌اند :**

**الا قرب‌ يمنع‌ الا بعد**

**يعني‌ در فرا گيري‌ حقوق‌ نزديك تران‌ مانع‌ دورتران‌ مي شوند پس‌ بطور كلي‌ هركس‌ صدقه‌ و يا انفاقات‌ ديگري‌ دارد بايستي‌ به‌ مستحقين‌ نزديك تر بدهد.**

**در اين جا لازم‌ است‌ بحثي‌ درباره‌ صدقات‌ و انفاقات‌ و مستحقين‌ آن‌ ايراد گردد. صدقات‌ و انفاقات‌ واجب‌ و مستحب‌ برچند قسم‌ است‌ :**

**اول‌ : انفاقات‌ و يا نفقات‌ واجب‌ از اصل‌ مال‌ و كساني كه‌ مستحق‌ آن‌ هستند.**

**دوم‌ : صدقات‌ و انفاقات‌ از مازاد مال‌ و مستحقين‌آن‌ .**

**سوم‌ : صدقات‌ مستحب‌ به ‌اراده‌ و آزادي‌ انسان‌.**

**چهارم‌ : كفارات‌ و اطعام‌ .**

**پنجم‌ : نذورات‌ .**

**ششم‌ : هديه‌ ها و بخشش‌ ها .**

**نفقات‌ نوع‌ اول‌ كه‌ از اصل‌ مال‌ داده‌ مي شود اختصاص‌ به عائله‌ درجه‌ اول‌ انسان‌ دارد كه‌ پدر و مادر هم‌ از آنها هستند يعني‌ هر انساني‌ موظف‌ است‌ خود را و زن‌ و بچه‌ و پدر و مادر خود را از اصل‌ مال‌ خود تغذيه‌ كند و به‌ همان‌ ميزان‌ كه‌ مالك‌ مال‌ حق ‌دارد از مال‌ و ثروت‌ خود بهره‌برداري‌ نموده‌ و رفع‌ نياز كند زن‌ و فرزندان‌ و پدر و مادر و اجداد و نوه‌ و نتيجه‌ هم‌ حق‌ دارند كه‌ از مال‌ پدر و فرزندان‌ خود بهره‌ برداري‌ بنمايند حق‌ تغذيه‌ و بهره‌برداري‌ از مال‌ پدر و فرزندان‌ مشروط‌ به ‌اين ‌است‌ كه‌ آن‌ بهره‌بردارنده‌ خواه‌ پدر و مادر و اجداد و يا فرزندان‌ با واسطه‌ و بدون‌ واسطه‌ محتاج‌ و نيازمند باشند در صورتي كه‌ خودشان‌ به اندازه‌ كفاف‌ ثروت‌ دارند كه‌ از آن‌ بهره‌برداري‌ كنند يا مي توانند به‌ دنبال‌ كسب‌ روزي‌ بروند. مالك‌ مال‌ چه‌ پدر و مادر و يا فرزند باشد مامور به‌ تغذيه ‌آنها نيست‌ پس‌ اگر پدر و مادر محتاج‌ باشند واجب‌ النفقه‌ فرزندان‌ خواهند بود كه‌ حق‌ دارند از اصل‌ مال‌ او رفع‌ نياز كنند. همچنين‌ اگر فرزندان‌ از نوه‌ و نتيجه‌ محتاج‌ باشند مي توانند از مال‌ پدر و يا اجداد رفع‌ نياز كنند وليكن‌ نفقات‌ زن‌ كه‌ بر شوهر واجب‌ مي شود مشروط‌ به‌ فقير بودن‌ يا غني‌ بودن‌ زن‌ نيست‌ بلكه‌ در هر صورت‌ بر شوهر واجب ‌است‌ كه‌ لباس‌ و خوراك‌ و مسكن‌ زن‌ خود را تامين‌ كند خواه‌ زن‌ فقير باشد يا ثروتمند .**

**و اما نوع‌ دوم‌ صدقات‌ و انفاقات‌ واجب‌ و مستحبي‌ است‌ كه‌ از مازاد مال‌ پرداخت‌ مي شود كه‌ به نام‌ خمس‌ و زكات‌ نام گذاري‌ شده‌ است.‌ انسان‌ مالك‌ درصورتي‌ موظف‌ به‌ پرداخت‌ خمس‌ و زكات‌ مي شود كه‌ خود او غني‌ باشد يعني‌ از نظر غذا و لباس‌ و مسكن‌ براي‌ خود و عائله‌اش‌ محتاج‌ به‌ كسي‌ نباشد پس‌ از آن كه‌ مالك‌ مال‌ در موارد سه‌ گانه‌ بالا (غذا، لباس‌، مسكن‌) به‌ بي‌ نيازي‌ كامل‌ مطابق‌ شان‌ خود برسد از درآمدي كه‌ مازاد بر آن‌ باشد بايستي‌ خمس‌ و زكات‌ بدهد.**

**درآمد اگر از فوايد كسب‌ و كار و معادن‌ و غنايم‌ و بهره‌برداري‌ آزادانه‌ از منافع‌ صحرا و دريا باشد مانند صيد ماهي‌ و حيوانات‌ وحشي‌ صحرا و مرواريد و جواهرات‌ ديگر از اين‌ درآمدها بايستي‌ به‌ ميزان‌ يك‌ پنجم‌ آن را خمس‌ بدهد و اگر درآمد از كشاورزي‌ و دامداري‌ باشد بايستي‌ مطابق‌ دستور كه‌ در رساله‌ ها مقرر شده ‌است،‌ زكات‌ بپردازد. بطوركلي‌ هر درآمد مازاد برنياز انسان‌ كه‌ مشمول‌ زكات‌ نشده‌ است‌ مشمول‌ خمس‌ مي شود و آن چه‌ هم‌ مشمول‌ زكات‌ شده‌است‌ مانند غلات‌ اربع‌ كه‌ زكات‌ آن را پرداخت‌ نمايد جزو درآمد ساليانه ‌است‌ كه‌ در آخر سال‌ موظف‌ است‌ خمس‌ آن را از مازاد درآمد پرداخت‌ كند. بنابراين‌ انفاقات‌ به عنوان‌ خمس‌ كليت‌ دارد كه‌ بعد از غني‌ شدن‌ به‌ هر نوع‌ درآمدي‌ تعلق‌ مي گيرد وليكن‌ زكات‌ فقط‌ از گندم‌ و جو و مويز و خرما و گاو و گوسفند و شتر و مسكوك‌ رايج‌ طلا و نقره‌ پرداخت‌ ميشود .**

**گرچه‌ در اين‌ آيه‌ شريفه‌ دستور داده‌ است‌ كه‌ آنچه ‌انفاق‌ مي كنيد ابتدا پدر و مادر بر ساير خويشاوندان‌ مقدم‌ هستند وليكن‌ بايد معلوم‌ شود كه‌ پدر و مادر جزو افراد عائله‌ هستند كه‌ در صورت‌ فقير بودن‌ از اصل‌ مال‌ بهره‌ مي برند نه‌ از مازاد آن‌ و ساير افرادي كه‌ در اين‌ آيه‌ ذكر شده‌ است‌ از مازاد مال‌ و از خمس‌ و زكات‌ بهره‌ مي برند و اما صدقات‌ مستحب‌ به‌ اراده‌ و آزادي‌ انسان‌ كمك هاي‌ مالي‌ به‌ فقر او بيچارگان‌ است‌ از اموالي‌ است‌ كه‌ مشمول‌ خمس‌ و زكات‌ نشده ‌است‌ مانند نوع‌ كلي‌ حبوبات‌ از برنج‌ و نخود و هر درآمد ديگر مستحق‌ اين‌ انفاقات‌ و صدقات‌ روزانه‌ ابتدا خويشاوندان‌ فقير هستند و بعدا همسايگان‌ و هركس‌ ديگر كه‌ مي دانند فقير است.‌ شرط‌ اين‌ انفاقات‌ و صدقات‌ اين‌ است‌ كه‌ مخفيانه‌ بدهد آنچنان كه‌ گيرنده‌ انفاق‌ كننده‌ را نشناسد زيرا اگر آشكارا انفاق‌ كند شخصيت‌ گيرنده‌ها كوبيده‌ ميشود و گيرنده‌ها گدا مي شوند و به‌ گدائي‌ عادت‌ مي كنند در نتيجه‌ گدائي‌ يك‌ نوع‌ كاسبي‌ ميشود و رواج‌ پيدا مي كند و اما مستحقين‌ كفارات‌ و اطعام‌ وابستگان‌ درجه‌ پائين‌تر از خويشاوندان‌ انفاق‌ كننده‌ هستند. مردمان‌ ضعيف‌ و ندار از گرسنگان‌ ديگر كه‌ با همين‌ اطعام‌ بين‌ آنها و اطعام‌ كننده‌ محبت‌ بوجود مي آيد. طبقات‌ مساوي‌ با اطعام‌ كننده‌ و يا بالاتر از آنها مناسب‌ اطعام‌ نيستند كفارات‌ و اطعام‌ درست‌ طرف‌ مقابل‌ هديه‌ها قرار مي گيرد، اختصاص‌ به‌ درجات‌ پائين‌ تر پيدا مي كند زيرا در اطعام‌ و كفارات‌ بايستي‌ شئونات‌ مردم‌ رعايت‌ شود. عده‌اي‌ از صدقه‌ و اطعام‌ خوشحال‌ مي شوند و عده‌اي‌ ناراحت‌ كه‌ مربوط‌ به‌ شان‌ و آبروي‌ آنها است‌ و اما نذورات‌ مخصوص‌ موارد نذر است‌ به‌ هر كيفيتي‌ كه‌ نذر كرده‌اند بايستي‌ به نذر خود وفا كنند و در هر موردي كه‌ نذر كرده‌اند بدهند، خواه ‌نذر بزرگان‌ كرده ‌باشد يا غير آنها و يا نذر كارهاي‌ خير و اما هديه‌ ها مخصوص‌ طبقه‌ بزرگان‌ و اشراف‌ است‌ كه‌ انسان‌ با هديه‌ دادن‌ مي خواهد تقرب‌ به‌ آنها پيدا كند و كسب‌ افتخار بنمايد مانند پيغمبران‌ و ائمه‌ و علما و بزرگان‌ ديگر لذا مشهور است‌ كه‌ حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ صدقه‌ را قبول‌ نمي‌كردند و هديه‌ را قبول‌ مي كردند.**

**و عسي‌ ان‌ تكرهو شيئا و هو خيرلكم‌ و عسي‌ ان‌ تحبوا شيئا و هو شرلكم‌ والله‌ يعلم‌ و انتم‌ لا تعلمون‌(216)يسئلونك‌ عن‌ الشهرالحرام‌ قتال‌ فيه‌ قل‌ قتال‌ فيه‌كبير وصد عن‌ سبيل‌الله‌ و كفر به‌ والمسجدالحرام‌ و اخراج‌ اهله‌ منه‌ اكبر عندالله‌ والفتنه‌ اكبر من‌ القتل‌ ولا يزالون‌ يقاتلونكم‌ حتي‌ يردوكم‌ عن‌ دينكم ‌ان‌استطاعوا و من‌ يرتدد منكم‌ عن‌ دنيه‌ فيمت‌ و هو كافر فاولئك‌ حبطت‌ اعمالهم‌ في‌الدنيا والاخره‌ و اولئك‌ اصحاب‌ النار هم‌ فيها خالدون‌ (217) ان‌ الذين‌ امنوا والذين‌ هاجروا و جاهد وافي‌ سبيل‌ الله‌ اولئك‌ يرجون‌ رحمت‌ الله‌ والله‌ غفور رحيم‌**

**به‌ دنباله‌ انفاق‌ مال‌ از بذل‌ مال‌ و جان‌ و فداكاري‌ بحث‌ مي كند و ميفرمايد:**

**كه‌ جنگ‌ بر شما واجب‌ شده‌ هرچند كه‌ آن‌ خلاف‌ ميل‌ شما است‌ چه‌ بسا چيزهائي‌ خلاف‌ ميل‌ شما باشد كه‌ به‌ نفع‌ شما تمام‌ شود و چيزهائي‌ مطابق‌ ميل‌ شما باشد كه‌ به‌ ضرر شما تمام‌ شود. خداوند به حقيقت‌ هر چيزي‌ آگاه‌ است‌ و شما نمي دانيد.**

**در اين‌ آيه‌ شريفه‌ خداوند عليرغم‌ خواهش‌ انسان ها جنگ‌ با دشمنان‌ را از وظائف‌ آنها شناخته‌ و آن‌ را واجب‌ كرده ‌است.‌ كلمه‌ قتال‌ مصدر باب‌ مفاعله‌ به‌ معناي‌ جنگ‌ دو نفر ياد و گروه‌ با يكديگر است‌ و منظور از قتال‌ در اين جا جنگ‌ بين‌ دو طايفه‌ كافر و مومن‌ مي باشد كه‌ خداوند براي‌ دفاع‌ از ايمان‌ و اسلام‌ و حفظ‌ كيان‌ مومنين‌ و مسلمين‌ جنگ‌ با كفار متجاوز را واجب‌ كرده ‌است‌ زيرا اگر مومنين‌ در برابر تجاوز كفار نايستند و آنها را آزاد بگذارند آنها دين‌ و اهل‌ ايمان‌ را به كلي‌ از بين‌ مي برند و مانع‌ رشد اهل‌ ايمان‌ و مكتب‌ عقل‌ و دانش‌ ميشوند و اگر مكتب‌ ايمان‌ و تقوا كه‌ منابع‌ اوليه‌ عقل‌ و دانش‌ است‌ تعطيل‌ گردد بشريت‌ از بين‌ مي رود و جهان‌ آفرينش‌ به‌ فنا و عدم‌ برمي گردد و چنان‌ مي شود كه‌ گوئي‌ خداوند متعال‌ كسي‌ و يا چيزي‌ را خلق‌ نكرده‌است. ‌از اين‌ رو بر اهل‌ ايمان‌ و تقوا واجب‌ مي شود كه‌ جلو تجاوز كفار و منافقين‌ را بگيرند و با جهاد و دفاع‌ موجوديت‌ دين‌ خدا را كه‌ موجوديت‌ خودشان‌ است‌ حفظ كنند. بنابراين‌ جنگ‌ با كفار و قتل‌ و كشتار آنان‌ برخلاف‌ ميل‌ انسان‌ جهادگر است‌ كه‌ در معرض‌ كشته‌ شدن‌ قرار ميگيرد وليكن‌ يگانه‌ عامل‌ حفظ‌ حيات‌ و زندگي‌ انسان ها در دنيا و آخرت‌ مي باشد كه‌ در برابر يك‌ ضرركوچك‌ نفع‌ بزرگي‌ كه‌ حيات‌ و ابديت‌ است‌ حاصل‌ ميگردد. كسي‌ نگويد كه‌ خداوند خود كفار را نابود كند چرا اهل‌ آسمان‌ را مكلف‌ به نابودي‌ آنها نكرده‌ است.‌ جواب‌ اين‌ است‌ كه‌ آنها از حوادث‌ طبيعي‌ تنبيه‌ نمي شوند اگر هم‌ يك‌ نفر از آنها بماند باز متجاوز است‌ وليكن‌ اگر اهل‌ ايمان‌ جلو آنها بايستند تنبيه‌ مي شوند يا توبه‌ مي كنند لذا مصلحت‌ اين‌ است‌ كه‌ به‌ دست ‌اهل‌ايمان‌ تنبيه‌ شوند .**

**درآيه ‌215 بعد از آيه‌ قتال‌ راجع‌ به‌ حرمت‌ ماه هاي‌ حرام‌ و ترك‌ قتال‌ در اين‌ ماه ها سخن‌ مي گويد و ميفرمايد كه‌ از تو درباره‌ جنگ‌ در ماه هاي‌ حرام‌ سئوال‌ مي كنند در جواب‌ آنها بگو كه‌ جنگ‌ در اين‌ ماه ها گناه‌ كبيره‌ است‌ باعث‌ مي شود كه‌ مردم‌ از راه‌ خدا باز مانند و كافر به ‌راه‌ خدا و مسجدالحرام‌ شوند ولي‌ كساني كه ‌اهل‌ مسجدالحرام‌ را از مسجد اخراج‌ مي كنند گناهشان‌ از جنگ‌ در ماه‌ حرام‌ بدتر و بزرگ تر است‌ .**

**گناه‌ فتنه‌ انگيزي‌ از جنگ‌ بزرگ تر است‌ ولي‌ كفار هميشه‌ با شما مي جنگند و هيچ‌ قانوني‌ را رعايت‌ نمي كنند شايد اگر بتوانند شما را از دينتان‌ برگردانند هركس‌ از شما كه ‌از دين‌ خود برگردد و در حال‌ كفر بميرد از نتايج‌ اعمال‌ نيك‌ خود در دنيا وآخرت‌ محروم‌ مي شود و اهل‌ جهنم‌ است‌ كه‌ در آن‌ جاويدان‌ خواهند بود. كساني كه‌ ايمان‌ به‌ خدا آورده‌اند و هجرت‌ به سوي‌ خدا نموده‌ و در راه ‌او جهاد مي كنند آنها به‌ رحمت‌ خدا اميدوارند و خداوند آمرزنده‌ و مهربان‌ است‌ مطالب‌ قابل‌ توجه‌ دراين‌ آيه‌ شريفه‌ چند چيز است‌ :**

**مطلب‌ اول‌ حرمت‌ جنگ‌ در ماه‌ حرام‌ و حكمت‌ حرمت‌ آن‌ و اثبات‌ اين كه‌ خداوند براي‌ كعبه‌ حريم‌ زماني‌ و مكاني‌ قرارداده‌ تا از اين‌ راه‌ مردم‌ را به صلح‌ و صفا و تمدن ‌انساني‌ آشنا سازد.**

**مطلب‌ دوم‌ حرمت‌ مسجدالحرام‌ و امنيت‌ آن‌ مربوط‌ به ‌اهل‌ خانه‌ است‌ و كعبه‌ منهاي‌ اهل‌ آن‌ حرمت‌ و شرافت‌ ندارد. كساني كه‌ براي‌ اهل‌ خانه‌ احترام‌ قائل‌ نيستند از ثواب‌ حج‌ محروم‌ هستند.**

**مطلب‌ سوم‌ فتنه‌انگيزي‌ و منحرف‌ كردن‌ مردم‌ از ولايت‌ اهل‌ حرم‌ گناهش‌ از جنگ‌ و كشتار در ماه‌ حرام‌ بزرگ تر است‌ .**

**مطلب‌ چهارم‌ كفار هميشه‌ معاند خط‌ توحيد و حركت‌ در مسير دين‌ خدا هستند و اگر بتوانند مردم‌ را از اين‌ خط‌ منصرف‌ و منحرف‌ كنند با آنها كاري‌ ندارند تا بتوانند آنها را به بردگي‌ بكشند .**

**مطلب‌ پنجم‌ هجرت‌ و جهاد در راه‌ خدا و فوائد وجودي‌ آن‌ :**

**در اطراف‌ مطلب‌ اول‌ مي گوئيم‌ كه‌ خداوند متعال‌ براي‌ نمايش‌ دادن‌ صلح‌ و صفا و تمدن‌ انساني‌ در روي‌ كره‌ زمين‌ مركز امن‌ و اماني‌ بوجود آورده‌ و به‌ مردم‌ مژده‌ داده ‌است‌ كه‌ مي توانند از شر حوادث‌ طبيعي‌ و انساني‌ به‌ آن‌ محل‌ امن‌ و امان‌ پناهنده‌ شوند. هركس‌ به‌ قصد پناهندگي‌ به‌ خدا وارد حرم‌ شود حج‌ بجا آورد از شر حوادث‌ طبيعي‌ مانند سيل‌ و زلزله‌ و گرسنگي‌ و تشنگي‌ در امن‌ و امان‌ است‌ براي‌ حفظ‌ امنيت‌ حرم‌ و برطرف‌ شدن‌ جنگ‌ و نزاع‌ و امنيت‌ راه‌ به سوي‌ حرم‌ جنگ‌ و نزاع‌ را در چهار ماه‌ ذيقعده‌ و ديحجه‌ و محرم‌ و رجب‌ حرام ‌كرده‌ و اعلام‌ فرموده‌ كه‌ جنگ‌ و نزاع‌ را در چهار ماه‌ بين‌ دو طرف‌ متخاصم‌ تعطيل‌ گردد تا جائي كه‌ اگر كسي‌ قاتل‌ پدرش‌ را در حرم‌ بيابد و از او خون‌ طلب كار باشد حق‌ تعقيب‌ ندارد. ماه‌ اول‌ از اين‌ سه‌ ماه‌ براي‌ امنيت‌ حركت‌ به طرف‌ مكه‌ ماه‌ دوم‌ براي‌ امنيت‌ حجاج‌ در مكه‌ ماه‌ سوم‌ براي‌ امنيت‌ حجاج‌ در حركت‌ به سوي‌ شهرها اين‌ سه‌ ماه‌ حرام‌ زماني‌ براي‌ احترام‌ به‌ خانه‌ خدا مي باشد و از ميقات ها به طرف‌ خانه‌ حرم‌ مكاني‌ به‌ حساب‌ مي‌آيد كه‌ در اين‌ دو حرم‌ زماني‌ و مكاني‌ تاكيد شده‌ است‌ گناه‌ و تجاوز در كار نباشد كه‌ خداوند مي فرمايد :**

**لا تظلموا فيهن‌ انفسكم‌**

**يعني‌ در اين‌ ماه ها به خودتان‌ ظلم‌ نكنيد. در دايره‌ حرم‌ كه‌ مردم‌ لباس‌ احرام‌ مي پوشند هر نوع‌ حركتي‌ كه‌ منشاء ضرر به خود و ديگران‌ است‌ يا هر نوع‌ تحميل‌ بار خود و كار خود به ديگران‌ حرمت‌ پيدا مي كند. تمامي‌ مردم‌ از اسارت‌ مردم‌ و هواي‌ نفس‌ آزادند و هيچ كس‌ حق‌ ندارد به‌ كلفت‌ و يا نوكر و كنيز خود دستوري‌ بدهد و يا اين كه‌ حيوان‌ و يا انساني‌ را و خود را اذيت‌ نمايد و حق‌ ندارد گياه‌ حرم‌ را بكند و حيوان‌ حرم‌ را برماند. در ارتباط‌ با همين‌ حرمت‌ زماني‌ و مكاني‌ آيه‌ شريفه‌ بالا نازل‌ شده ‌است‌ .**

**عرب ها كه‌ مي ديدند پيغمبر اسلام‌ سنت هاي‌ جاهليت‌ را مي شكند گمان‌ كردند كه‌ حرمت‌ ماه هاي‌ حرام‌ را هم‌ نقض‌ مي نمايد و جنگ‌ در اين‌ ماه ها را تجويز مي كند از اين‌ رو سئوال‌ كردند كه‌ جنگ‌ در ماه‌ حرام‌ چطور است‌ ؟**

**خداوند دراين‌ آيه‌ فرمود :**

**كه‌ جنگ‌ در ماه‌ حرام‌ گناه‌ كبيره ‌است‌ و نظر به‌ اين كه‌ آنها بر مسلمين‌ و پيغمبراسلام‌ ايراد گرفته‌ بودند كه‌ چرا حرمت‌ ماه‌ حرام‌ را حفظ‌ نكرده‌ زيرا در اواخر ماه‌ جمادي‌ الثاني‌ و اوايل‌ رجب‌ جنگي‌ بين‌ بعضي‌ از مسلمانان‌ و كفار قريش‌ اتفاق‌ افتاد كه‌ آنها خيال‌ كردند حرمت‌ ماه هاي‌ حرام‌ در اسلام‌ رسميت‌ ندارد از اين‌ رو سئوال‌ كردند و زبان‌ اعتراضشان‌ بلند شده‌ بود. خداوند متعال‌ ضمن‌ به‌ رسميت‌ شناختن‌ حرمت‌ ماه هاي‌ حرام‌ در جواب‌ اعتراض‌ آنها گفت‌ شما كه‌ براي‌ احترام‌ به‌ حج‌ ، جنگ‌ در اين‌ چهار ماه‌ را تعطيل‌ مي كنيد پس‌ چرا اهل‌ خانه‌ خدا را از حرم‌ بيرون‌ مي كنيد و نمي دانيد كه‌ خانه‌ منهاي‌ اهل‌ خانه‌ ارج‌ و ارزش‌ ندارد و ضمنا" يادآوري‌ مي كند همانطوري كه‌ خانه‌ شما انسان ها به احترام‌ اهل‌ خانه‌ ارزش‌ پيدا مي كند خانه‌ خدا هم‌ به احترام‌ اهل‌ خانه‌ ارزش‌ يافته‌ است.‌ شما كفار قريش‌ كه‌ به احترام‌ خانه‌ ، جنگ‌ را تعطيل‌ مي كنيد پس‌ چرا اهل‌ خانه‌ را از خانه‌ بيرون‌ مي كنيد كه‌ گناه‌ آن‌ خيلي‌ بزرگ تراست‌ پس‌ در ضمن‌ همين‌ آيه‌ شريفه‌ خداوند اثبات‌ مي كند كه‌ خانه‌ خدا مانند ساير خانه‌ ها اهل‌ و صاحب‌ دارد كساني‌ اهل‌ حرم‌ هستند كه‌ انسان ها را دعوت‌ به دين‌ خدا و توحيد كرده‌اند. خداوند از همان‌ ابتداي‌ آفرينش‌ كعبه‌ اسماعيل‌ و هاجر و ابراهيم‌ را به عنوان‌ اهل‌ خانه‌ شناخت‌ همچنين‌ در طول‌ تاريخ‌ آباء و اجداد پيغمبر را تا زمان‌ ظهور اسلام‌. و در اين‌ آيه‌ شريفه‌ رسما پيغمبر اسلام‌ را اهل‌ خانه‌ شناخت‌ و بر كفار قريش‌ ايراد گرفت‌ كه‌ چرا اهل‌ خانه‌ را از خانه‌ خدا بيرون‌ كرده‌اند اين‌ اعتراض‌ بر مسلمانان‌ هم‌ وارد است‌ كه‌ با تهديد به‌ قتل‌، امام‌ حسين‌ عليه‌ السلام‌ را از حرم‌ خدا به‌ طرف‌ عراق‌ و كربلا اخراج‌ كرده‌اند. بنابراين‌ به‌ نص‌ صريح‌ قرآن‌ حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ و ائمه ‌اطهار اهل‌ خانه‌ خدا هستند كه‌ خانه‌ خدا بوجود آنها بستگي‌ دارد و ارزش‌ پيدا مي كند. خداوند در سوره‌ بلد مي گويد: وقتي‌ به‌ شهر مكه‌ قسم‌ مي‌ خورم‌ كه‌ تو در آنجا هستي‌ يعني ‌اگر تو نباشي‌ كعبه ‌ارزش‌ قسم‌ خوردن‌ ندارد. به ‌همين‌ مناسبت‌ ولادت‌ حضرت‌ امير در كعبه‌ اتفاق ‌افتاده‌ تا بدين‌ وسيله‌ خداوند اهل‌ بيت‌ و صاحبان‌ كعبه‌ را به ‌اهل‌ عالم‌ معرفي‌ كند. پس‌ كساني‌ كه‌ به‌ حج‌ خانه‌ خدا احترام‌ مي گذارند و اهل‌ حرم‌ را اخراج‌ مي كنند مانند كساني‌ هستند كه‌ سر و دست‌ انساني‌ را ببوسند و قلب‌ او را از كار بيندازند به‌ همين‌ دليل‌ در اخبار و روايات‌ زيارت‌ امام‌ حسين‌ عليه‌ السلام‌ در كربلا بهتر و بالاتر از زيارت‌ كعبه‌ شناخته‌ شده‌ زيرا كسي كه‌ امام‌ حسين‌ را زيارت‌ كند اهل‌ خانه‌ را زيارت‌ كرده‌ است‌ و كسي كه‌ كعبه‌ را زيارت‌ كند خانه‌ بي‌ صاحب‌ را زيارت‌ كرده‌است‌ همانطوري كه ‌در زيارت‌ و ديد و باز ديد انسانها، خانه‌ها به‌ دليل‌ اهل‌ خانه‌ مطلوب‌ واقع‌ شده‌ زيارت‌ خانه‌ خدا هم‌ به دليل‌ اهل‌ خانه‌ خدا مطلوب‌ واقع‌ مي شود. مشاهده‌ ميكنيم‌ كه‌ خداوند در كتاب‌ خود همه‌ جا بيت‌ را با اهل‌ بيت‌ معرفي‌ كرده‌ و باز در همين‌ آيه‌ شريفه‌ فتنه‌انگيزي‌ را كه‌ معناي‌ گول‌ زدن‌ و گمراه‌ كردن‌ مردم‌ از صراط‌ مستقيم‌ دين‌ و هدايت‌ جاهليت‌ است‌ گناهي‌ بس‌ بزرگ تر از گناه‌ قتل‌ نفس‌ و قتال‌ در ماه‌ حرام‌ دانسته‌ فتنه‌ انگيزي‌ به معناي‌ طرح‌ تبليغاتي‌ است‌ كه‌ بوسيله‌ آن‌ انسان ها از دين‌ خدا منحرف‌ شده‌ و به گمراهي‌ مي افتند واز فضاي‌ روشن‌ تعليمات‌ قران‌ به ‌فضاي‌ تاريك‌ جهل‌ و انحراف‌ كشيده‌ مي شوند و در جهل‌ و تاريكي‌ در استثمار طاغوتيان‌ قرار مي گيرند و اين‌ ضلالت‌ و گمراهي‌ و خروج‌ از دايره‌ نظام‌ ديني‌ و ولايت‌ امام‌ مايه‌ بروز اين‌ همه‌ جنگ‌ و نزاع‌ و قتل‌ و كشتار مي گردد لذا خداوند ميفرمايد كه‌ فتنه‌انگيزي‌ از جنگ‌ و نزاع‌ بدتر و بزرگ تر است.‌ مطلب‌ چهارم‌ در اين‌ آيه‌ شريفه‌ اين‌ حقيقت‌ است‌ كه‌ خداوند مسلمانان‌ را به‌ آن‌ توجه‌ مي دهد و مي فرمايد كفار در صورتي‌ دست‌ از آزار و جنگ‌ با شما مسلمانان‌ برمي دارند كه‌ شما دين‌ خود را رها نموده‌ به‌ كفر برگرديد و در مرام‌ كفر زير سلطه‌ آنها قرار گيريد اگر شما تصميم‌ داريد مسلمان‌ باشيد و در زندگي ‌اسلامي‌ عدل‌ و داد و مساوات‌ بوجود آوريد آنها با شما در جنگ‌ و نزاع‌ خواهند بود و دست‌ بردار از شما نخواهند شد زيرا حقيقتا حق‌ و باطل‌ و در نهايت‌ اهل‌ حق‌ و باطل‌ امكان‌ سازگاري‌ و صلح‌ وآشتي‌ با يكديگر نخواهند داشت‌ .**

**اين‌ همان‌ داستان‌ شان‌ نزول‌ سوره‌ كافرين‌ است‌ كه‌ كفار قريش‌ به ‌رسول‌ خدا پيشنهاد كردند كه‌ براي‌ رفع‌ اختلاف‌ و ظهور صلح‌ رسول‌ خدا بت ها را به‌ رسميت‌ بشناسد و آنها را بپرستد تا آنها نيز خداي‌ اسلام‌ را به‌ رسميت‌ بشناسند و خداي‌ پيغمبران‌ هم‌ مانند بتي‌ در ميان‌ بت ها باشد. خداوند با نزول‌ سوره‌ كافرون‌ به‌ پيغمبر آموخت‌ كه‌ در جواب‌ آنها بگويد كه‌ من‌ هرگز خدايان‌ شما را نمي پرستم‌ و شما هم‌ خداي‌ مرا نخواهيد پرستيد. دين‌ شما براي‌ خود شما و دين‌ من‌ براي‌ من‌ باشد.**

**برهان‌ عدم‌ توافق‌ بين‌ حق‌ و باطل‌ اين‌ است‌ كه‌ راه‌ حق‌ مثبت‌ بوده‌ و راه‌ باطل‌ منفي‌ است.‌ راه‌ حق‌ حركت‌ به سوي‌ وجود هستي ها بوده‌ و راه‌ باطل‌ حركت‌ به سوي‌ عدم‌ و نيستي ها ميباشد و هرگز نيستي‌ قابل‌ قبول‌ نيست‌ مانند قبول‌ كردن‌ بيابان هاي‌ خشك‌ و سوزان‌ به عنوان‌ چشمه‌ آب‌ و باغ‌ و بوستان‌ و يا قبول‌ كردن‌ درخت هاي‌ شوره‌گز و علف هاي‌ سمي‌ تلخ‌ و شور به عنوان‌ باغ هاي‌ پردرخت‌ و پر از ميوه‌هاي‌ نافع‌. بديهي‌ است كه‌ عقلا و دانشمندان‌ هرگز خطوط مثبت‌ را رها ننموده‌ به سوي‌ منفيات‌ نخواهند رفت‌ زيرا عدم،‌ پيروان‌ خود را به ‌ديار عدم‌ و نابودي‌ مي كشد و ازآن‌ طرف‌ اهل‌ باطل‌ به دليل‌ جهل‌ و ناداني‌ به طرف‌ اهل‌ حق‌ نخواهند رفت‌ و دين‌ حق‌ را قبول‌ نخواهند كرد مگراين كه‌ خود را به‌ ديار جهنم‌ و هلاكت‌ بكشانند و دروادي هاي‌ جهنم‌ محبوس‌ شوند كه‌ در اين‌ صورت‌ امكان‌ برگشت‌ براي‌ آنها فراهم‌ نخواهد بود مثلا كفار در دعوت هاي‌ خود از اهل‌ايمان‌ خواهش‌ مي كنند كه‌ شما بت ها را به جاي‌ خدا قبول‌ كنيد و يا اين كه‌ پيشوايان‌ جاهل‌ و ظالم‌ را به‌ جاي‌ پيشوايان‌ عالم‌ و عادل‌ قبول‌ كنيد مثل‌ اين كه‌ خواهش‌ مي كنند كه‌ دروغ‌ را به جاي‌ راست‌ باور كنيد چگونه‌ مي شود دروغ‌ را به‌ جاي‌ راست‌ قبول‌ كرد اگر هم‌ عده‌اي‌ گول‌ خوردند و به‌ دنبال‌ دروغ ها رفتند پس‌ از كشف‌ واقعيت‌ خجالت‌ زده‌ و با دست‌ خالي‌ بر مي گردند بنابراين‌ اهل‌ باطل‌ مي توانند به ‌اهل‌ حق‌ مراجعه‌ نموده‌ و حق‌ را قبول‌ كنند وليكن‌ اهل‌ حق‌ نمي توانند باطل‌ را به جاي‌ حق‌ قبول‌ كنند با اين‌ حساب‌ امكان‌ توافق‌ ما بين‌ اهل‌ حق‌ و باطل‌ نيست‌ اهل‌ باطل‌ اهل‌ حق‌ را فقط‌ به منظور بهره‌ كشي‌ به سوي‌ دين‌ باطل‌ خود مي كشانند و بعد از آن كه‌ آنها را به‌ ديار خلاء و عدم‌ كشانيدند در آن جا نابودشان‌ مي كنند.**

**بحث‌ پنجم‌ در اين‌ آيات‌ موضوع‌ جهاد و هجرت‌ است.‌ جهاد و هجرت‌ دو عنوان‌ است كه‌ غالبا با يكديگر در آيات‌ قرآن‌ مطرح‌ مي شود. هرجا هجرت‌ باشد جهاد هم‌ هست‌ و هرجا جهاد هست‌ هجرت‌ هم‌ خواهد بود. هجرت‌ به‌ معناي‌ اين‌است‌ كه‌ انسان‌ از موجودي ها و ثروت هاي‌ حاضر براي‌ جلب‌ و جذب‌ نعمت هاي‌ عالي تر و بهتر بگذرد مانند تجار كه‌ سرمايه‌ موجود و نقد خود را براي‌ خريداري‌ متاعي‌ كه‌ آن را از پول‌ نقد بهتر مي دانند رها مي كنند و نقدينه‌ خود را مي دهند تا جنسي‌ را كه‌ مرغوب تر است‌ به‌ دست‌ آورند. مهاجرين‌ در سفرهاي‌ تكاملي‌ و حركت‌ به سوي‌ بهتر و بهترها مانند مسافرين‌ هستند كه‌ بيابان ها را رها مي كنند تا به‌ روستاها برسند و روستاها را رها مي كنند تا به شهرها برسند و شهر را به‌ سوي‌ شهرهاي‌ بهتر و بزرگ تر بديهي‌ است‌ كه‌ يكچنين‌ هجرتي‌ جهاد هم‌ لازم‌ دارد زيرا با كار و كوشش‌ حركت‌ ميسر مي شود كه‌ انسان‌ به دنبال‌ نعمت هاي‌ عالي تر و باقي‌ تر برود و به سوي‌ علم هاي‌ نافع‌ تر و بهتر و اعمال‌ صالح تر و شايسته‌تر حركت‌ كند.**

**از خود و خلق‌ خدا صرف‌ نظر كند و براي‌ جلب‌ رضاي‌ خدا و خالق‌ موجودات‌ از ماسواي‌ خدا كناره‌ بگيرد. تمامي‌ اين‌ حركات‌ تكاملي‌ جهاد و كوشش‌ لازم‌ دارد تا خود را به‌ مقام‌ عالي تر برساند. با اين‌ حساب‌ جهاد و هجرت‌ همه‌ جا توام‌ با يكديگر مي باشد . انسان‌ را مجاهد مي گويند به دليل‌ اين كه‌ با كار و كوشش‌ و تحمل‌ رنج‌ و مشقت‌ خود را به‌ علم‌ بيشتر و بالاتر و يا به مقام‌ و ثروت‌ بيشتر مي رساند و باز او را به اين‌ دليل‌ مهاجر مي گويند كه‌ مانند مسافر از آن چه‌ دارد صرف‌نظر مي كند و موجودي ها را براي‌ رسيدن‌ به‌ رضاي‌ خدا و فراگيري‌ نعمتي‌ بهتر و عالي تر رها مي كنند. مجاهد و مهاجر در صورتي‌ به اين‌ وصف‌ خوانده‌ ميشوند كه ‌در جهاد و هجرت‌ هدفشان‌ رضاي‌ خدا باشد و حركات‌ خود را بر طبق‌ رضاي‌ خدا تنظيم‌ كنند.**

**و باز در آيه‌ 219 راجع‌ به‌ شرب‌ خمر سخن‌ مي‌گويد ميفرمايد: از تو درباره‌ شراب‌ و قمار مي‌پرسند بگو شرب‌ خمر و قمار بازي‌، گناه‌ كبيره‌ است‌. گرچه‌ نفع‌ مادي‌ مختصري‌ براي‌ شما دارد وليكن‌ عواقب‌ گناهش‌ از منافع‌ مادي‌ اش‌ خيلي‌ بيشتر و بزرگ‌ تراست.‌ شراب‌ سازان‌ فكر مي كنند كه‌ با تحريم‌ شرب‌ خمر كارخانه‌ شراب سازي‌ آنها تعطيل‌ شده‌ ضرر مي كنند و يا باغداران‌ خيال‌ كنند كسي‌ اگر آنها را خريداري‌ نمي‌كند. خبر ندارند كه‌ شرب‌ خمر عقل ‌مردم‌ و در نتيجه‌ دين‌ آنها را فاسد و با فساد عقل‌ دين‌ سلامتي‌ مردم‌ و امنيت‌ جامعه‌ در معرض‌ خطر قرار مي گيرد و خسارت‌ ناامني‌ و مرض‌ چندين‌ برابر ضرر شخصي‌ و اجتماعي‌ به‌ وجود مي‌آورد. ضرر مالي‌ قابل‌ جبران‌ است‌ وليكن‌ ضرر ديني‌ قابل‌ جبران‌ نيست‌ و باز از تو در باره‌ انفاق‌ مي پرسند بگو بهترين‌ انفاق‌ گذشت‌ از گناه‌ و توهين‌ جاهلان‌ به‌ شما مي‌باشد خداوند اين‌طور آيات‌ خود را براي‌ شما روشن‌ مي كند شايد دركشف‌ حكمت‌ احكام‌ و كيفيت‌ نتائج‌ ابتدائي‌ و نهائي‌ اعمال‌ فكر كنيد و باز در آيه‌ 220 ميفرمايد: از تو درباره‌ حقوق‌ و اموال‌ يتيمان‌ سئوال ‌مي كنند بگو اصلاح‌ اموال‌ و اخلاق‌ آنها بهترين‌ عمل‌ است‌ و اگر اموال‌ آنها را ضمن‌ حساب‌ و كتاب‌ با اموال‌ خود مخلوط‌ نموديد عيب‌ ندارد بردران‌ ديني‌ شما مي‌ باشند خداوند مصلح‌ مصلح‌ و مفسد را مي شناسد اگر بخواهد مي‌تواند شما را در مضيقه‌ قانوني‌ به زحمت‌ اندازد ، خدا عزيز و حكيم‌ است.‌**

**در اين‌ آيه‌ شريفه‌ سه‌ فتوا و سه‌ استفتاء ذكر شده‌ است.‌**

**سوآل‌ اول‌ : در حكمت‌ حرمت‌ شراب‌ و شراب‌ خواري‌.**

**سوءال‌ دوم‌ : كيفيت‌ انفاق .**

**‌سوءال‌ سوم‌ : يتيم‌ داري.**

**‌در جواب‌ سوال‌ اول‌ گرچه‌ شراب‌ و قمار ظاهرا بري‌ شما از نظر مالي‌ سود مختصري ‌ولي‌ از جهت‌ عقل‌ و فكر شما را زايل‌ مي كند و شخصيت‌ شما را مي كشد بغض‌ و عناد بين‌ شما ايجاد مي كند چندين‌ هزار برابر نفعي‌ كه‌ به شما مي رساند ضرر مي زند مزاج‌ شما را به‌ مرض‌ مي كشاند. شخصيت‌ و آبروي‌ اجتماعي‌ شما را مي‌برد از اين‌ كه‌ در باخت‌ باز ثروت‌ شما را هدر مي كند و شما را به‌ خدا و خلق‌ خدا بدبين‌ مي كند. شما را عقده‌اي‌ بار مي‌آورد و هزاران‌ عارضه‌ ديگر كه‌ آن را نمي‌دانيد. شراب‌ و قمار منشاء اين‌ همه‌ جنگ‌ و نزاع‌ و قتل‌ و كشتار مي شود. ضرر روحي‌ و ديني‌ شما هم‌ در اثر شراب خواري‌ خيلي‌ زياد است.‌ وقتي‌ عقل‌ شما زايل‌ نمي‌توانيد رابطه‌ با خدا و حقوق‌ رابطه پيدا كنيد در نتيجه‌ اين‌ دو حق‌ بزرك‌ را ضايع‌ ميگذاريد. دشمن‌ درجه‌ يك‌ شما در اين‌ صورت‌ جامعه‌ و خداي‌ جامعه‌ است‌ بعد چطور ميتوانيد با اين‌ دو قدرت‌ بزرگ‌ مقابله‌ كنيد در نتيجه‌ گرفتار عذاب‌ جهنم‌ مي شويد و در جملات‌ بعد از شرب‌ خمر پاسخ‌ سائل‌ را راجع‌ به‌ انفاق‌ مي‌دهد سائل‌ سوآل‌ مي كند که‌ چه‌ چيز انفاق‌ كند جواب‌ مي دهد كه‌ بهترين‌ انفاق‌ عفو از جرم‌ و گناه‌ است‌.**

**يكي‌ از برنامه‌هاي‌ تربيتي‌ خداوند متعال‌ كه‌ پايه‌ و مايه‌ تمدن‌ بشر است‌ پيدايش‌ مهر و محبت‌ آنا با يكديگر است‌ و اين‌ مهر محبت‌ بدون‌ خدمت‌ قابل‌ ظهور نيست.‌ انسان ها در ارتباط‌ با يکديگر از سه‌ حالت‌ بيرون‌ نيستند:**

**خائن‌ به‌ يكديگر يا بي‌ تفاوت‌ و يا خادم‌ به‌ يكديگر.**

**خيانت‌ و بي‌ تفاوتي‌ هردو جرم‌ است.‌ انسان ها حق‌ انسانيت‌ نسبت‌ به‌ يكديگر دارند. حق‌ نوعي‌ و ابتدائي‌ هرانساني‌ بر ديگران‌ احترام‌ به‌ مقام‌ انسانيت‌ با هركس‌ روبرو مي شود:**

**اولا چهره‌اش‌ باز باشد و به‌ طرف‌ مقابل‌ سلام‌ بدهد اگر بي‌ اعتنا بگذرد جرم‌ است‌ و بدتر از آن‌ خيانت.‌ پس‌ خواهي‌ نخوهي‌ از طريق‌ بي‌ تفاوتي‌ و يا خيانت‌ حق‌ ديگران‌ را ضايع‌ كرده‌ايم‌ وآنها حق‌ مطالبه‌ آين‌ حق‌ را دارند. تقريبا همه‌ كس‌ نسبت‌ به‌ همه‌ كس‌ ابتدابي‌ اعتنا و بي‌ تفاوت‌ بوده‌ كه‌ بايستي‌ از يكديگر بگذرند. بالاتر از اين‌ اگر جرمي‌ مرتكب‌ شده‌ و مظلوم‌ تقاضاي‌ عفو و گذشت‌ دارد عفو كند و همين‌ عفو و گشت‌ بين‌ مردم‌ محبت‌ ايجاد مي كند و خدات‌ دگر اين‌ محبت‌ را شدت‌ مي دهد و استحكام‌ مي‌بخشد پس‌ اولين‌ خدمت‌ گذشت‌ انسان ها از حقوق‌ ضايع‌ شده‌ يكديگر است‌.**

**و در آيه‌ بعد راجع‌ به‌ ازدواج‌ مسلمان‌ با مشرك‌ بحث‌ مي كند مي‌فرمايد: با زنان‌ مشركه‌ از دواج‌ نكنيد و به‌ مردان‌ مشر زن‌ ندهيد مگر بعد از آن كه‌ مسلماني‌ اختيار كنند بدانيد كه‌ برده‌ مومن‌ بهتر از از آزاد مشرك‌ است‌ گر چه‌ زيبائي‌ و يا ثروت‌ او جلب‌ نظر كند زيرا مشرك‌ مسلمان‌ را به‌ شرك‌ مي كشاند و عاقبت‌ شرك‌ هم‌ جهنم‌ است.‌ فقط‌ خدا و دين‌ خدا است‌ كه‌ شما را به‌ زندگي‌ بهشتي‌ مي كشاند. شرك‌ بي‌ راهه‌ روي‌ و بي راهه، ‌ انسان را به هلاكت‌ مي‌رساند. خداوند آيات‌ خود را كه‌ روشن‌ به‌ سوي‌ بهشت‌ براي‌ شما روشن ‌مي‌كند مسلم‌ است‌ كه‌ انسان ها براي‌يكديگر راه‌ و بي راهه‌اند. همان‌ طور راه‌ خلقت‌ يكديگرند راه‌ حركت‌ به‌ سوي‌ تربيت‌ اخلاقي‌ يكديگر هم‌ هستند در اين‌ رابطه‌ بعضي ها راه‌ مستقيم‌ به سوي‌ بهشتند و بعضي‌ بي راهه‌ روي‌ به‌ سوي‌ جهنم‌ . همه‌ جا در قرآن‌ امام هاي‌ معصوم‌ راه‌ به سوي‌ خدا هستند كلمات‌ صراط‌ مستقيم‌ در قرآن ‌همه‌ جا به‌ مولا ع‌ تاويل‌ شده‌ است‌پس‌ در صورتيكه‌ انبيا واوليا راه‌ به سوي‌ بهشتند. مشركين‌ وكفار در بي راهه‌ حركت‌ مي‌كنند و بيراهه‌ روي‌ به‌ جز هلاكت‌ و فلاكت‌ نتيجه‌اي‌ ندارد. اين‌ همه‌ جنگ‌ و قتل‌ و كشتار و ظلم‌ و عاقبت‌ اين‌ جنگ‌ هسته‌اي‌ كه‌ همان‌ آتش‌ جهنم‌ است‌ نتيجه‌ انحراف‌ بشريت‌ از اسلام‌ و عدالت‌ است‌. لذا خداوند در اين‌ حكمت‌ ازدواج‌ مومن‌ را با كافر توضيح می دهد‌ كه‌ شوهر يا زن‌ كافر همسر خود را به‌ جهنم‌ مي كشاند زيرا خواهي‌ نخواهي‌ زن‌ و شوهر تحت‌ تاثير اخلاق‌ يكديگر قرار مي گيرند. زن‌ به راه‌ شوهر و يا شوهر به راه‌ زن‌ مي رود. عامل‌ بزرك‌ جهنمي‌ شدن‌ ابولهب‌ با اين‌ كه‌ از بهترين‌ انسان ها جناب‌ عبداالمطلب‌ به‌ دنيا آمده‌ بود همين‌ بود كه‌ زن‌ او ام‌جميله‌ از بني‌ اميه‌ خواهر ابوسفيان‌ بود كه‌ او را برعليه‌ پيغمبر تبليغ‌ مي‌كرد پس‌ تساوي‌ ديني‌ و فرهنگي‌ حتما بين‌ زن‌ و شوهر لازم‌ است‌ كه‌ خداوند دستور مي دهد با زن‌ مشركه‌ ازدواج‌ نكنيد و به مرد مشرك‌ زن‌ ندهيد و درآخر آيه‌ ميفرمايد كه‌ خدا و اسلام‌ شما را به زندگي‌ بهشتي‌ مي كشانند و كفار و فرهنگ‌ آنها شما را به جهنم‌ مي برند زيرا حقيقتا بهشت‌ و جهنم‌ محصول‌ دو فرهنگ‌ كفر و ايمان‌ است‌ و سازنده‌ اين‌ دو فرهنگ‌ فقط‌ انسان‌ است‌ كه‌ با تعليم‌ و تبليغ‌ خود انسان‌ را به‌ بهشت‌ و يا جهنم‌ مي‌كشاند.**

**در آيه‌ 222 راجع ‌به‌ عادت‌ ماهيانه‌ زنان‌ سخن‌ مي‌گويد مي‌فرمايد: از در باره‌ عادت‌ زنان‌ سوآل می کنند‌ بگو : عادت‌ مايه‌ اذيت‌ و ضرر است‌. در ايام‌ عادت‌ از ارتباط‌ با همسر فاصله‌ بگيريد و تا پاك‌ نشده‌اند با آنها نزديكي‌ نكنيد. وقتي‌ كه‌ پاك‌ شدند و غسل‌ كردند رابطه‌ پيدا كنيد و بدانيد كه‌ خدا پاكان‌ و توبه‌ كنند گان‌ را دوست‌ دارد. زنان‌ كشت‌ گاه‌ شما هستند هروقت‌ دوست‌ داريد به كشت‌ گاه‌ خود نزديك‌ شويد و محصولي‌ از فرزندان‌ خود به‌ آخرت‌ تقديم‌ كنيد از نافرماني‌ خدا بپرهيزيد و بدانيد كه‌ به‌ ملاقات‌ او خواهيد رفت‌. اهل‌ ايمان‌ را به‌ اين‌ ملاقات‌ بشارت‌ دهيد.**

**در اين‌ آيات‌ چند مطلب‌ قابل‌ توجه‌ است‌**

**اول‌ : حرمت‌ نزديكي‌ زن‌ و شوهر در ايام‌ عادت‌.**

**دوم‌ : چگونه‌ فرزندان‌ تقديمي‌ زن‌ و شوهر به‌ عالم‌ آخرت‌ هستند.**

**بديهي‌است‌ كه‌ ايام‌ عادت‌ ايام‌ لايروبي‌ خون‌ و مزاج‌ زن‌ از مواد زائد غيرلازم‌ براي ‌رشد جنين‌ است‌. خداوند براساس‌ حكمت‌ عاليه‌ خود انسان‌ را از طيبات‌ مي‌آفريند. از مواد طيب‌ و طاهر تا خلقت‌ وجود انسان‌ براساس‌ فطرت‌ اسلامي‌ او باشد چنان كه‌ می‌فرمايد:‌ اقم‌ وجهك‌ للدين‌ حنيفا فطره‌ الله‌ التي‌ فطر الناس‌ عليها لا تبديل‌ لخلق‌ الله‌ ذالك‌ الدين‌ القيم‌.پس‌ اگر در خوراك‌ و غذاي‌ خود بي‌احتياطي‌ كند، از غذاهاي‌ حرام‌ كه‌ خبائث‌ است‌ استفاده‌ كند از گوشت‌ سگ‌ و خوك‌ و امثال‌ آن‌ خداوند خون‌ او را در ايام‌ عادت‌ تصفيه‌ مي‌ نمايد مبادا در ايام‌ كودكي‌ كودك‌ متمايل‌ به‌ خبائث‌ و محرمات‌ شود به‌ اين‌ مناسبت‌ هرچه‌ خون‌ پاك‌تر و تميزتر باشد فرزند پاك تر متولد مي شود تا اگر در ايام‌ زندگي‌ متمايل‌ به‌ محرمات شده و‌ خودش‌ مقصر جرم‌ و جنايت‌ و مستحق‌ جهنم‌ گردد نگويد، خدا مرا از ناپاكي‌ آفريد و در نتيجه‌ ناپاك‌ شدم‌ به‌ تناسب‌ همين‌ لايروبي‌ ماهانه‌ زنان‌ در خلقت‌ خود لطيف‌تر از مردانند.**

**مسئله‌ ديگر تقديم ‌فرزندان‌ است‌ كه‌ خداوند مي‌فرمايد: و قدموا لانفسكم‌ اين‌ طور نمايش‌ مي‌دهد كه‌ فرزندان‌ تقديمي‌ آخرت‌ هستند براي‌ توضيح‌ اين‌ قسمت‌ از آيه‌ شريفه‌ لازم‌ كيفيت‌ پيدايش‌ زندگي‌ آخرت‌ كه‌ يا بهشت‌ است‌ و يا جهنم‌ بدانيم‌ حقيقت‌ اين‌ است‌ بشريت‌ در مسير زندگي‌ مانند شجره‌ است‌ كه‌ مي رويد و مي رويد تا اين‌ آخرين‌ ثمره‌ خود را تحويل‌ دهد و آن‌ آخرين‌ ثمره‌ از مسير علم‌ و عمل‌ نيكان‌ زندگي‌ بهشت‌ و از مسير علم‌ و عمل‌ بدكاران‌ زندگي‌ جهنم‌ است‌ در نتيجه‌ بشريت‌ به‌ دو شجره‌ خبيثه‌ و شجره‌ طيبه‌ تقسيم‌ ميشود. بدكاران‌ و كافران‌ و ظالمان‌ تاريخ‌، شجره خبیثه هستند‌ كه‌ در مسير جهنم‌ سازي‌ فعاليت‌ مي كنند زيرا آنها از نظر اين كه‌ ايمان‌ به خدا و آخرت‌ ندارند وادار و مجبورند كه‌ زندگي‌ خود را از طريق‌ ظلم‌ و زور و استثمار بشرت‌ شروع‌ كنند لذا وادار به ظلم‌ و ستم‌ ميشوند و اين‌ ظلم‌ و ستم‌ بدون‌ اسلحه‌ آدم‌ كشي‌ ممكن‌ نيست‌ فلذا مسابقه‌ تسليحاتي‌ بوجود مي‌آيد و آنها مجبور مي شوند براي‌ پيشرفت‌ مقاصد شوم‌ خود اسلحه‌ بسازند در اين‌ مسابقه‌ تسليحاتي ‌گرفتار آتش هاي‌ هسته‌اي‌ مي شوند كه‌ خداوند آن را آتش‌ كبري‌ ناميده‌ است‌ و اما ثمرات‌ شجره‌ طيبه‌ آمادگي‌ كامل‌ اهل‌ ايمان‌ و تقوي‌ براي‌ ظهور حكومت‌ عدل‌ امام‌ زمان‌ صلوات‌ الله‌ عليه است ‌ زيرا پيش‌ از ظهور آن‌ حضرت‌ تمامي‌ انسان هاي‌ تاريخ‌ از بد و خوب‌ به‌ حكومت‌ رسيده‌ و تجربه‌ شده‌ اند كه‌ افراد صالح‌ و مصلح‌ از آنها از اقامه‌ حكومت‌ عدل‌ جهاني‌ قاصر بوده ‌و افراد فاسد و مفسد آنها جاهل‌ و مقصر بوده‌ كه‌ جز فساد و مفسده‌ كاري‌ از آنها قابل‌ ظهور نبوده‌ است‌. پس‌ آخرين‌ ثمره‌ از اين‌ دو شجره‌ يكي‌ آتش هاي‌ هسته‌اي‌ و جنگ‌ جهاني‌ هسته‌اي‌ و ثمره‌ شجره‌ طيبه‌ آمادگي‌ كامل‌ براي‌ ظهور حضرت‌ ولي‌ عصر ع‌ مي باشد كه‌ آن‌ بزرگوار فاتح‌ زندگي‌ بهشتي‌ بعد از فتح‌ كره‌ زمين‌ است‌ كه‌ فرمودند يملوء الارض‌ قسطا و عدلا بعد ما ملئت‌ ظلما و جورا و معلوم‌ است‌ كه‌ نسل‌ متصل‌ به‌ اين‌ دو ثمره‌ عظيم‌ نسل‌ آدم هاي‌ موجود در كره‌ زمين‌ هستند كه‌ حداوند با جمله‌ و قدموا لانفسكم‌ كاروان‌ زندگي ‌را با نسل‌ توليدي‌ خود پيش‌ ببريد تا به‌ اين‌ دو ثمره‌ بزرگ‌ برسانيد. حقيقت‌ اين‌ است‌ كه‌ اين‌ دو شجره‌ طيبه‌ و خبيثه‌ با توليد فرزندان‌ رشد مادي‌ و معنوي‌ دارد، رشد مادي‌ به‌ معناي‌ كثرت‌ فرزندان‌ و توسعه‌ كشاورزي‌ و دام‌داري‌ و صنايع‌ و تجارت‌ چنان كه‌ مشاهده‌ مي‌كنيد چگونه‌ نسل‌ حاضر نسبت‌ به‌ پيش‌ از خود توسعه‌ يافته‌ صنايع‌ جنگي‌ خود را توسعه‌ داده‌ تا اين‌ كه‌ به‌ آتش هاي‌ هسته‌اي‌ رسانيده‌ ماشين‌ آلات‌ خود را به‌ پايه‌ سفينه‌ هاي‌ فضائي‌ همچنين‌ تمدن‌ خود را به‌ پايه‌ حاكميت‌ بر صنايع‌ طب‌ خود را نزديك‌ به‌ احياي‌ مردگان‌ وليكن‌ مصداق‌ علم‌ و معنويت‌ خود را بطور قهقري‌ و معكوس‌ طي‌ مي كند به‌ جاي‌ اين‌ كه‌ در پرورش‌ و خدمت‌ به‌ بشريت‌ باشد عمر خود را در خيانت‌ به‌ بشريت‌ مي‌گذراند.**

**و اما رشد شجره‌ طيبه‌ در مسير رشد صنايع‌ كشاورزي‌ و دامداري‌ و صنايع‌ و خدمت‌ به‌ انسانها و اطاعت‌ خدا مي گذراند و در تغيير يا رشد حكومت‌هاي‌ قاصر و مقصر تا عاقبت‌ خود را در دايره‌ حاكميت‌ خدا و انسان‌ كامل‌ قرار دهد و زندگي‌ بهشتي‌ و آخرتي‌ را به روي‌ مردم‌ باز كند. شجره‌ خبيثه‌ كه‌ مسير كفر و گناه‌ فعاليت‌ مي كند عاقبت‌ سركوب‌ شده‌ و شجره‌ طيبه‌ سير خود را تا ابد ادامه‌ مي‌دهد. پس‌ فرزندان‌ تقديمي‌ شما فاتح‌ زندگي‌ آخرت‌ هستند كه‌ خدا مي‌فرمايد ازدواج‌ كنيد و با توليد فرزندان‌ كاروان‌ بشريت‌ را جلو ببريد تا خود را به‌ دروازه‌ تمدن‌ بهشتي‌ برسانيد.**

**و در دو آيه‌ 224 و225 راجع‌ به‌ قسم ها و تعهداتي‌ كه‌ بين‌ انسان‌ و خداوند متعال‌ واقع‌ ميشود بحث‌ مي‌كند ميفرمايد: نام‌ مقدس‌ را معرض‌ قسم هاي‌ شبانه‌ روزي‌ خود قرار ندهيد كه‌ براي‌ اثبات‌ نكوكاري‌ و تقواي‌ خود و براي‌ اين‌ كه‌ خودرا صالح‌ و مصلح‌ معرفي‌ كنيد اين‌ همه‌ قسم‌هاي‌ غلاظ‌ و شداد ياد كنيد تا اطمينان‌ مردم‌ را به‌ خود جلب‌ كنيد بگوئيد به‌ خدا قسم‌ من‌ باتقوايم‌ خيلي‌ آقايم‌ و چنين‌ و چنان‌ آدم‌ خوبي‌ هستم‌ زيرا اثبات‌ تقوي‌ و نكوكاري‌ احتياج‌ به‌ قسم‌ ندارد نيك‌ و بد مانند ستاره‌ها و شب‌ تاريك‌ نمايش‌ دارند پس‌ توهين‌ به‌ نام‌ مقدس‌ خداوند متعال‌ است‌ كه‌ دائم‌ او را در معرض‌ قسم هاي‌ راست‌ و دروغ‌ خود قرار دهيد اين‌ قسم هاي‌ لغو و بي‌ فايده‌ گرچه‌ اگر گناه‌ نباشد به‌ شدت‌ مكروه‌ است‌ و مورد موآخذه‌ واقع‌ نمي شود ولكن‌ بهتر اين‌ كه‌ چنين‌ قسم هائي‌ بر زبان‌ شما جاري‌ نشود زيرا نام‌ خدا را در نظر شما و در نظر مردم‌ سبك‌ مي كند و اگر خداي‌ ناکرده‌ قسم‌ به‌ دروغ‌ باشد توهين‌ به‌ نام‌ مقدس‌ بوده‌ و گناه‌ كبيره‌ است.‌ خدا را شاهد بر چيزي‌ قرار مي دهي‌ كه‌ نيست‌ و خدا را مانند خودت‌ گناه‌ كار به‌ حساب‌ مي‌آوري‌ پس‌ گناه‌ كبيره‌ مرتكب‌ مي شوي‌. خداوند به‌ لطف‌ و كرمش‌ تو را مواخذه‌ نمي كند وليكن‌ اگر خدا را شاهد قرار دادي‌ كه‌ فلان‌ عمل ‌را انجام‌ دهي‌ مثلا گفتي‌ اقسم‌ بالله‌ العلي‌ العظيم‌ لا صومن‌ يوم‌ الجمعه‌ او لاحجن‌ في‌ هذه‌ السنه‌ برتو واجب‌ ميشود كه‌ انجام‌ دهي ‌يا اگر انجام‌ ندادي‌ كفاره‌ اش را بدهي‌.**

**در آيه‌ 226 راجع‌ به‌ ايلاء سخن‌ مي گويد ايلاء يعني‌ سخن‌ گفتن‌ بر ترك‌ رابطه‌ با همسر. شوهر به نام‌ خدا قسم‌ مي‌خورد كه‌ با همسرش‌ هم‌ خوابي‌ نكند مثل‌ اين ‌كه‌ با همين‌ قسم‌ او را طلاق‌ داده‌ است‌ خداوند مي‌فرمايد: كساني‌ كه‌ چنين‌ قسمي‌ خوردند با اين‌ قسم‌ زن‌ از او جدا نمي شود فقط‌ براي‌ رعايت‌ قسم‌ چهار ماه‌ حق‌ دارد رابطه‌ با همسر پيدا نكند بعد از چهار ماه‌ يا رسما او را طلاق‌ دهد و يا آشتي‌ كند اگر طلاق‌ داد خداوند خسارت‌ هر دو را جبران‌ مي كند.**

**و در آيه‌ 228 راجع‌ به‌ طلاق‌ و شرايط‌ آن‌سخن‌ مي‌گويد مي‌فرمايد: زنان‌ مطلقه‌ وظيفه‌ دارند بعد از طلاق‌ سه‌ طهر (يعني‌ سه‌ مرتبه‌ بعد از عادت‌ پاك‌ شدن‌) عده‌ نگهدارند. اگر ايمان‌ به‌ خدا و آخرت‌ دارند حمل‌ خود را پنهان‌ نكنند در اين‌ مدت‌ اگر شوهر مايل‌ به‌ اصلاح‌ و آشتي‌ باشد از ديگران‌ سزاوارتر است‌. همان‌ قدر كه‌ شوهران‌ بر زنان‌ خود حق‌ دارند، زنان‌ هم‌ بر شوهران‌ خود حق‌ دارند فقط‌ مديريت‌ زندگي‌ با شوهران‌ است ‌نه‌ امتياز در حقوق‌ ، خدا غالب‌ و حكيم‌ است‌.**

**و در آيه‌ 229 ميفرمايد: طلاق‌ تا دو مرتبه‌ درست‌ است‌ بعد از دو مرتبه‌ يا طلاق‌ باين‌ انجام‌ دهد كه‌ متاركه‌ كامل‌ است‌ بعد از طلاق‌ دوم‌ يا حق‌ زن را به‌ كيفيت‌ احسان‌ نه‌ فقط‌ با اداء مهر بپردازد و با جلب‌ رضايت‌ او را آزاد كند يا با او زندگي‌ كند. شوهر حق‌ ندارد در برابر طلاق‌ و آزادي‌ زن‌ چيزي‌ از او بگيرد و طلاقش‌ بدهد مگر اين‌ كه‌ ادامه‌ زندگي‌ برايشان‌ مشكل‌ باشد كه‌ يعني‌ زن‌ مقصر باشد كه‌ هم‌ مي‌خواهد مهر بگيرد و هم‌ زندگي‌ نکند كه‌ در اين‌ صورت‌ زن‌ شوهر را به خسارت‌ مي‌اندازد كه‌ پول‌ بگيرد زن‌ زندگي‌ هم‌ نباشد پس‌ بايستي‌ خسارت‌ مرد را جبران‌ كند. خداوند در اين‌ رابطه‌ الا ان‌ يخافا ان‌ لا يقيما حدود الله‌ يعني‌ ظلم‌ و فشار از طرف‌ زن‌ است‌ كه‌ مي‌خواهد مهر هم‌ بگيرد زن‌ زندگي‌ هم‌ نباشد در اين‌ رابطه‌ ميفرمايد فان‌ خفتم‌ الا يقيما حدود الله‌ فلا جناح‌ عليهما فيما افتدت‌ به‌ يعني‌ اگر مي‌ترسند كه‌ نمي‌توانند زندگي را طبق‌ حكم‌ خدا ادمه‌ دهند يعني‌ تقصير از جانب‌ زن‌ است‌ مانعي‌ ندارد كه‌ پولي‌ از زن‌ بگيرد و او را آزاد كند كه‌ چنين‌ طلاقي را طلاق‌ خلعي‌ مي‌نامند كه‌ اگر زن‌ بعد ازاين‌ پولي را كه‌ در مقابل‌ طلاق‌ گرفته‌ بود مطالبه‌ كرد شوهر هم‌ حق‌ دارد زن را به زندگي‌ بياورد و بگويد تو اگر پولت‌ را مي‌خواهي‌ من هم‌ تو را مي‌خواهم‌ خداوند در آخر آيه‌ مي‌فرمايد حدود خدا اين‌ است‌ كسي‌ كه‌ از حدود خد ا تجاوز كند ظالم‌ خواهد بود و در آيه‌ 230 ميفرمايد اگر بعد از طلاق‌ دوم‌ طلاق‌ سوم‌ انجام‌ گرفت‌ زن‌ مطلقه‌ بر شوهر خود حرام‌ ميشود و بعد از ازدواج‌ آنها جايز نيست‌ مگر اين‌ كه‌ آن‌ زن‌ با ديگري‌ ازدواج‌ كند و بعد از او هم‌ طلاق‌ بگيرد كه‌ بعد با شوهر اولي‌ ميتواند ازدواج‌ كند. اين ها حدود الهي‌است ‌كه‌ خداوند براي‌ دانشمندان‌ تعريف‌ مي كند و در آيه‌ 231 ميفرمايد كه‌ وقتي‌ كه‌ عده‌ زنان‌ مطلقه‌ به‌ آخر رسيد شما شوهران‌ يا با خوش رفتاري‌ به‌ طور متعارف‌ آنها را نگهداريد و يا ضمن‌ احسان‌ و جلب‌ رضايت‌ آنها را آزاد نمائيد هدف‌ شما از آشتي‌ خدمت‌ به‌ آنها باشد نه‌ خيانت‌ مبادا قصد تعدي‌ و تجاوز به‌ حقوق‌ آنها داشته‌ باشيد اگر قصد اذيت‌ و آزار داشته‌ باشيد به‌ خود ستم‌ كرده‌ايد نه‌ به آنها نعمت هاي‌ خدا و علمي‌ كه‌ از كتاب‌ خدا به شما مي رسد و با آن‌ خدا شما را موعظه‌ مي كند به‌ ياد داشته‌ باشيد از خدا بپرهيزيد كه‌ خدا به‌ هرچيزي‌ دانا است.‌**

**و باز در آيه‌ 232 مي‌فرمايد وقتي‌ عده‌ طلاق‌ زنان‌ به‌ سر رسيد و از قيد شما آزاد شدند و خواستند با ديگري‌ بطور متعارف‌ و جلب‌ رضايت‌ ازدواج‌ كنند مانعي‌ سر راه‌ آنها نتراشيد اين‌ مسائل‌ موعظه‌ هائي‌ است‌ كه‌ خدا با آنها كساني را كه‌ ايمان‌ به‌ خدا دارند موعظه‌ مي كند رعايت‌ اين‌ قوانين‌ بيشتر مايه‌ طهارت‌ و پاكي‌ اجتماعي‌ شما مي شود خدا مي داند و شما نمي دانيد.**

**در آيه‌ 233 وظيفه‌ والدين‌ را در ارتباط‌ با كودك‌ شير خوار معين‌ مي كند ميفرماید: زن ها وظيفه‌ دارند دو سال‌ كامل‌ نوزاد خود را شير دهند پدران‌ هم‌ وظيفه‌ دارند مخارج‌ كودك‌ و مادر را از غذا و لباس‌ و مسكن‌ بطور متعارف‌ بپردازند هيچ كس‌ بيشتر و بالاتر از استعداد خود مكلف‌ به‌ تكليفي‌ نمي شود نبايد والدين‌ به‌ جرم‌ اولاد داري‌ متضرر شوند كه‌ چون‌ بچه‌ دار شده‌اند يك‌ تنه‌ بار بچه‌ داري‌ را به دوش‌ بكشند. وارث‌ پدر بايد وظيفه‌ پدر را نسبت‌ به‌ كودك‌ انجام‌ دهد. اگر پدر و مادر با مشورت‌ يكديگر خواستند كودك‌ را از شير باز دارند مانعي‌ ندارد و اگر هم‌ با مشورت‌ خواستند كودك‌ را به دايه‌ بسپارند مانعي‌ ندارد كه‌ حق‌ دايه‌ را بطور متعارف‌ بپردازند همه‌ بدانيد كه‌ خداوند به‌ اعمالتان‌ بصير و آگاه‌ است.**

**‌ دراين‌ آيه‌ شريفه‌ خداوند حق‌ و پرستاري‌ مادر را نسبت‌ به‌ كودك‌ تعريف‌ مي كند. اگر زن‌ و شوهر باهم‌ همكاري‌ دارند تا زندگي‌ خود را به‌ ثمر برسانند كه‌ در محصول‌ زندگي‌ از مال‌ و اولاد مشتركند. زندگي‌ مانند شجره‌ است‌ و پدر و مادر باغبان‌ اين‌ باغ‌ كه‌ محصول‌ بين‌ هر دو نفر مشترك‌ است‌ و اگر از يكديگر جدا شده‌ هركدام‌ نسبت‌ به‌ فرزند وظيفه‌ مخصوصي‌ دارند كه‌ خدا در اين‌ آيه‌ شريفه‌ معين‌ مي كند ميفرمايد حضانت‌ كودك‌ تا زماني‌ كه‌ از كودكي‌ نجات‌ پيدا كند به عهده‌ مادر است‌ خواه‌ در خانه‌ پدر كودك‌ باشد يا نباشد. همچنين‌ شير طفل‌ تا دو سال‌ به‌ عهده‌ مادر است‌ تا زماني كه‌ مادر حاضر است‌ كودك را شير بدهد و او را حضانت‌ نمايد پدر حق‌ ندارد كودك‌ را بگيرد به‌ ديگري‌ بسپارد بلكه‌ بايد مخارج‌ و مادر و كودك را بدهد. در صورتي‌ پدر مي تواند كودك را از مادر بگيرد كه‌ مادر از حضانت‌ خود داري‌ كند يا مخارج‌ غيرمتعارف‌ تحميل‌ پدر نمايد. اگر مخارج‌ متعارف‌ است‌ حق‌ مادر مقدم‌ است‌ و اگر براي‌ كودك‌ دايه‌ بگيرند بايد به‌ مشورت‌ يكد يگر باشد. از خدا بپرهیزید و بدانید که خداوند به اعمال شما بصیر و بینا است.**

**مانعی برای شما نیست که زنان را در عده طلاق باین و با عده وفات خواستگاری کنید و یا تصمیم به خواستگاری داشته باشید خدا می داند که خواهی نخواهی از آنها خواستگاری خواهید کرد ولیکن حق ندارید که با آنها قول و قرار سری بگذارید مگر این که با آنها گفتار نیک داشته باشید و اقدام به ازدواج نکنید مگر بعد از آن که مدت عده سرآید و بدانید که خدا از افکار و نیات شما با خبر است و از مخالفت او بترسید و بدانید که خدا آمرزنده و حکیم است. برای شما مانعی ندارد که زنان خود را پیش از تصرف و تعیین مهر طلاق بدهید هنگام طلاق چه غنی باشید و چه فقیر به اندازه ممکن زن مطلقه را بهره مند کنید که این بهره رسانی برای پرهیزکاران واجب و لازم است.**

**و اگر زنان خود را پیش از نزدیکی بعد از تعیین مهر طلاق دادید نصف مهریه را بدهید مگر این که خود آنها و یا سرپرست آنها بگذرد و بدانید که گذشت از نصف مهر به تقوی نزدیکتر است .**

**هرگز بین خود فضیلت را فراموش نکنید که خداوند به اعمال شما بصیر و بینا می باشد. مواظب نمازها و مخصوصا نماز وسطی باشید و برای خدا و در حال توجه برای او قیام کنید.**

**اگر هنگام نماز از دشمن و یا درندگان ترس و وحشت داشته باشدید همین طور در حال حرکت سواره و یا پیاده نماز بخوانید و بعد از پیدایش امنیت نماز را چنان که به شما آموخته اند بخوانید.**

**کسانی از شما که می میرند و مالی برای زنان خود وصیت می کنند مشروط به این که به احترام شوهر یک سال درخانه بنشینند مانعی ندارد اگر زنان وصیت شوهر را رعایت نکردند و به خانه شوهر رفتند مانعی ندارد که خدا دانا و حکیم است.**

**زنان مطلقه لازم است که از مال شوهر بهره مند شوند و این بهره رسانی بر اهل تقوی واجب و لازم است. خداوند آیات خود را بر شما این طور بیان می کند شاید که شما عقل و دانش پیدا کنید.**

**مطالب جالب توجه در این آیات چند چیز است:**

**اول احکام ایلاء**

**دوم حکم طلاق رجعی**

**سوم طلاق فقط تا دو مرتبه تجویز می شود و در طلاق سوم آشتی با زن حرمت پیدا می کند.**

**چهارم طلاق خلعی**

**پنجم داستان محلل**

**ششم روابط زن و شوهر بایستی اسلامی و انسانی باشند**

**هفتم زنان پس از تمام شدن عده آزادند جای دیگری ازدواج کنند**

**هشتم وظایف مادران و دوران شیر**

**نهم نفقات مادر در برابر شیر و حضانت**

**دهم تصمیم پدر و مادر برای کودک بایستی به مشورت و رضایت مادر باشد**

**یازدهم عده وفات در مرگ شوهر**

**دوازدهم خواستگاری زنان در ایام عده**

**سیزدهم طلاق پیش از تصرف و تعیین مهر**

**چهاردهم وصیت شوهر پس از مرگ به خانه نشینی زن**

**و اما در توضیح مطلب اول یعنی ایلاء که از رسوم و آداب زمان جاهلیت بوده است خداوند می فرماید:**

**اگر قسم خوردید که با زن خود رابطه برقرار نسازید اعتبار قسم شما فقط مدت چهار ماه است بعد از چهار ماه باید تکلیف زن را روشن کنید یا با او آشتی کنید و یا این که او را طلاق بدهید.**

**ایلاء به معنای این است که مردی به زن خود می گوید که به خدا قسم که هرگز با تو تماس نخواهم گرفت در این صورت پس از مدت چهار ماه وظیفه دارد که یا با زن خود آشتی کند یا این که حقوق او را بپردازید و او را طلاق دهد اگر به یکی از این دو کار حاضر نشود حاکم شرح شوهر را مجبور به یکی از این دو کار می کند اگر تصمیم گرفت که او را طلاق بدهد بایستی از شوهر دراین آیه و آیه عده وفات چهار ماه قرار داده است برای اینکه بعد از چهار ماه , صبر زن در جدایی از شوهر تمام می شود و به رنج و مشقت میافتد.**

**مطلب دوم مربوط به مراحل جدایی زن و شوهر از یکدیگر است خداوند متعال ازدواج زن و مرد را خیلی آسان قرار داده ولی طلاق و جدایی آنها را مشکل گرفته است تا ازدواج زیاد گردد و طلاق خیلی کم واقع شود و یا این که اصلا طلاق واقع نشود مشاهده می کنیم که در آیات قرآن همه جا در مورد اختلاف زن و شوهر خداوند راه های صلح و آشتی و رفع اختلاف پیشنهاد می کند وسعی دارد که تا آنجا که ممکن است طرفین عیب اخلاقی خود را برطرف نموده و به زندگی ادامه دهند. طلاق در موردی تجویز می شود که یگانه راه علاج زندگی باشد لذا اجازه طلاق و متارکه کامل بعد از گذشت مراحل مختلفی تا هفت مرحله در مورد نشوز زن یا مرد تجویز شده است.**

**نشو زن و مرد آن حالتی را می گویند که زن نسبت به شوهر خود سرسنگین شود علاقه به ادامه زندگی را با این شوهر رها نموده و به زندگی دیگری علاقه پیدا کند از روابط زناشویی خودداری نموده به شوهر بی اعتنا شود آنچنان که شوهر احساس کند که زن مایل به ادامه زندگی نیست.**

**نشوز مرد هم به همین صورت و به همین کیفیت که حاضر به ادامه زندگی با این زن نیست و نسبت به زن خود بی علاقه و بی اعتنا شده است در این صورت کسانی که ناظر زندگی این زن و شوهر هستند سعی می کنند که آنها را به صلح و صلاح درآورند و آنها را با یکدیگر آشتی دهند.**

**عیب هایی که مایه اختلاف زن و شوهر شود مختلف است:**

**اول عیب نازایی زن و یا شوهر اگر زن عقیم و نازا باشد شوهر حق ندارد به دلیل نازایی او را طلاق بدهد ولی حق دارد با زن دیگر ازدواج کند تا از او صاحب اولاد شود و اگر شوهر عقیم باشد زن یا صبر کند و به زندگی ادامه دهد و یا این که از شوهر یا دادگاه اجازه طلاق بگیرد. و اگر عیب زن یا مرد مربوط به اقتصاد و امور مالی زن و شوهر می باشد که زن مال شوهر را هدر می دهد و یا این که شوهر حقوق زن را ضایع می گذارد که با ولخرجی و با هرزه خرجی حقوق زن و بچه را ضایع گذاشته مال و روزی آنها را در در امور شخصی مصرف نموده و مخارج آنها را نمی دهد و یا آینده آنها را تامین نمی کند در این صورت امور مالی زن و یا شوهر مختل می ماند باز هم شوهر به دلیل یک چنین عیبی در زن حق ندارد که او را طلاق بدهد بلکه وظیفه دارد که با موعظه و راهنمایی فکر زن را اصلاح کند و یا این که برای ضبط اموال خود با زن دیگر ازدواج کند و یا اگر چنین عیبی در مرد است و زن نمی تواند تحمل کند و مخارج زندگی خود و بچه هایش را تهیه نماید حق دارد از دست شوهر به دادگاه شکایت کند و دادگاه شوهر را ملزم به رعایت حقوق مالی زن و بچه نموده و یا این که طلاق زن را از شوهر بگیرد.**

**مورد دیگر اختلاف و نزاع زن و شوهر مربوط به این است که زن و شوهر حافظ آبرو و حیثیت یکدیگر نیستند زن کارهایی خلاف شان شوهر انجام می دهد چنان که به جاهایی می رود و با خانواده هایی تماس می گیرد که مناسب آبروی شوهر نیست و یا اعمالی انجام می دهد که مناسب شان شوهر نمی باشد چنان است که شوهر نمی تواند با او به مهمانی برود و یا مهمان به خانه بیاورد از این که اسرار خانواده و عیب و نقصی که از شوهر می داند به دیگران بازگو میکند پس چنین زنی حافظ آبروی شوهر نیست که شوهر احساس می کند در این جا همسری ندارد که حافظ آبرو و حیثیت شوهر باشد و گاهی بر عکس زن احساس می کند که شوهری مطابق شان و آبرو ندارد و شوهری است که با اعمال خلاف انسانیت آبروی زن و خانواده را هدر می دهد که در این جا نیز زن و شوهر وظیفه دارند که تا آنجا که ممکن است از متارکه بپرهیزند و زندگی خود را حفظ کنند و در صورتی که ادامه زندگی مشکل است شوهر می تواند ضمن ازدواج با زن دیگری کسری زندگی خود را جبران نموده و از اقدام به طلاق خودداری کند زن هم می تواند در صورت عدم امکان ادامه زندگی تقاضای طلاق کند و با مردی که حافظ آبرو و حیثیت او می باشد ازدواج نماید.**

**موردی دیگری که منشا اختلاف بین زن و شوهر می شود جایی است که از روابط با یکدیگر خودداری می کنند. گاهی مرد از ارتباط با زن امتناع دارد و زن را درمضیقه میگذارد و گاهی زن. در این جا نیز تا جایی که ممکن است یکدیگر را موعظه نموده اصلاح نمایند و از متارکه خودداری کنند اگر اصلاح ممکن نباشد مرد می تواند محرومیت خود را با ازدواج مجدد جبران نموده و زن تقاضای طلاق کند برهان ازدواج های متعدد همین است که از طلاق و متارکه خودداری شود و تا آنجا که ممکن است به زندگی ادامه بدهند. در صورتی که با هیچ یک از اقدامات زندگی قابل علاج نیست موجبات طلاق و متارکه فراهم می شود که آن هم تا متارکه کامل در هفت مرحله انجام می گیرید که سه مرحله آن به وسله شوهر بدون آگاهی دیگران انجام می گیرد و چهار مرحله دیگر با مداخله دادگاه و حاکم شرع است. خداوند متعادل سر راه طلاق مشکلاتی قرار داده که براساس این مشکلات شاید قطع یک عضو بدن از جدایی زن و شوهر آسان تر باشد زیرا زنان سرمایه ای را که با ازدواج از دست داده و به جای آن زندگی تشکیل داده اند این سرمایه هرگز با طلاق قابل جبران نیست بلکه طلاق منشاء خسارت غیرقابل جبران است که آن رها کردن زندگی بدون عوض می باشد به همین مناسبت خداوند متعال ازدواج را همچون برداشتن پر کاهی آسان کرده و طلاق را همچون کندن کوهی مشکل نموده است، می توان گفت که وقوع طلاق صد در صد مطابق حکم خدا و جلب رضایت او مشکل می باشد و رعایت حقوق زن و مرد بر یکدیگر آن چنان مشکل است که بنا به فرموده مولا هر کدام از زن و مرد در وصف آن حقوق خیلی توانا بوده و در انصاف و رعایت آن حقوق خیلی ناتوان می باشند خواهی نخواهی حس خودخواهی و خود محوری انسان و مخصوصا شوهر در ارتباط با زن ایجاب می کند که بر کفه حقوق خود بیافزاید و زن و بچه را در محرومیت قرار داده بالاخره صدای اعتراض آنها را بلند کند.**

**مراحل هفت گانه طلاق :**

**در اولین روزهای احساس نشوز زن و سرسنگینی او نسبت به زندگی شوهر موظف می شود که با موعظه و نصیحت و تذکر فواید نتایج زندگی زن را به زندگی بازگو کند و او را به ادامه زندگی علاقمند کند البته این مواظه و نصایح بایستی مخفیانه باشد فرزندان و با غیر را در آنها مداخله ندهند بایستی شوهر با بداخلاقی و یا تضیع حقوق زن ما به نشوز او نشد باشد والا بایستی پیش از این که زن موعظه نماید از سوء خلق خود معذرت خواهی کند. مدتی در این موعظه و نصیحت باشد و آن را ادامه بدهد تا این که از تاثیر نصیحت ها مایوس گردد پس از این که مایوس شد نوبت مرحله دوم فرا می رسد که دستور دارد در خوابگاه از زن خود کناره گیری نماید البته این کناره گیری در خوابگاه هم مانند مرحله اول لازم است که مخفیانه باشد که خداوند دستور می دهد:**

**که در خوابگاه از زن خود کناره بگیرید و با او قهر کنید و با توجه به آیه دیگر در سوره نور که لازم است اطاق خواب زن و شوهر از دیگران جدا باشد این حقیقت معلوم می شود که اختلافات زن و شوهر با یکدیگر بایستی از دیگران مخفی باشد و تا آن جا که ممکن است اختلافات به وسیله خود آنها برطرف گردد و دیگران مداخله نکنند.**

**و اما مرحله سوم تنبیهات است اگر از دو مرحله اول ( موعظه ها و کناره گیری ها) شوهر نتوانست استفاده کند و زن را به زندگی برگرداند چنان که دید زن می خواهد زندگی را متلاشی کند بچه ها را بی سرپرست و بی مادر رها کند در این موقع خداوند اجازه تنبیهات بدنی به شوهر می دهد حق دارد زن را بزند و او را با زدن و ترساندن متقاعد کند و به زندگی برگرداند البته ضربات بایستی سبک و کوتاه باشد کبودی و یا جراحت به وجود نیاورد.**

**در این مراحل بایستی شوهر به زن خود بفهماند که نباید زندگی خود را رها کند و شوهر هرگز راضی به متارکه زندگی نیست.**

**مراحل سه گانه بالا هرکدام لازم است که مدتی طول بکشد و در جریان باشد لااقل هرکدام به مدت یک ماه و بیشتر تا در این مدت شعور و ادراکات زن بیدار شده قدر زندگی ر ا بداند و به زندگی خود برگردد و لازم است که شوهر خود مرتکب اعمالی نشده باشد که زن را اذیت کند و او را از زندگی برماند زیرا خداوند متعال در زندگی به شوهر ولایت و سرپرستی داده و در قانون اسلام همه جا ولایت و سرپرستی مشروط به عدالت و تقوا شده است.**

**اما مرحله چهارم در مقدمه طلاق و متارکه این است که خداوند برای اصلاح فکر زن و شوهر و برگشت آنها به زندگی دستور تشکیل محکمه فامیلی و خانوادگی می دهد و می فرماید اگر چنان شد که اختلاف بین زن و شوهر شدت پیدا کرد و زندگی آنها توام با رنج و مشقت شد در این صورت داورانی از بستگان و دوستان زن و داورانی از بستگان و دوستان شوهر محکمه خانوادگی تشکیل داده کنار یکدیگر بنشینند و به اختلاف زن و شوهر رسیدگی کنند .**

**هر کدام از آنها عیب اخلاقی دارد که و متجاوز به حق دیگری شناخته می شود عیب او را اصلاح نموده و به حقوق خود واقف و متوقف سازند کار آنها و فکر را اصلاح نمایند خداوند در این آیه شریفه می فرماید:**

**این یریدا اصلاحا یوفق الله بینهما**

**یعنی اگر زن و شوهر خواهان اصلاح زندگی باشند خداوند آنها را توفیق می دهد و با یکدیگر مهربان می سازد.**

**باید دانست که منظور از اصلاح در این آیه شریفه آشنایی هر یک از زن و شوهر به وظایف خود می باشد که آن محکمه فامیلی در اخلاق و اعمال هر یک از طرفین نظر کنند و ببیند که نقص عملی و اخلاقی هر یک از آنها چه بوده که منشاء اختلاف و نزاع خانوادگی شده است در این صورت صاحب یکچنین اعمال و اخلاقی را به وظایف زندگی آشنا کنند و زندگی نامنظم آنها را به نظام آورند.**

**مرحله پنجم طلاق خلعی و یا رجعی یعنی طلاقی که زن و شوهر پیش از تمام شدن عده می توانند به یکدیگر مراجعه کنند در طلاق رجعی شوهر از دست زن به تنگ آمده است و ادامه زندگی را با او مشکل می داند و او را طلاق می دهد که این طلاق و طلاق اول و مرحله پنجم متارکه زن و شوهر به حساب می یاد و نظر به این که خداوند متعال نخواسته است که زندگی این زن و شوهر به آخر برسد و متارکه کامل واقع گردد به زن و شوهر اجازه مراجعه به یکدیگر بدون عقد جدید و ادامه زندگی داده است اگر این طلاق به معنای متارکه کامل باشد حق رجوع آنها به یکدیگر و ادامه زندگی سلب می گردد خداوند در این رابطه می فرماید:**

**که طلاق تا دو مرتبه جایز است که در این دو مرتبه زن و شوهر بایستی تصمیم قطعی بگیرند که یا به خوبی و متعارف طبق موازین شرعی زندگی کنند و یا این که ضمن رعایت حقوق و احسان از یکدیگر جدا شوند.**

**دو طلاقی که ضمن آن اجازه رجوع به زن و شوهر داده شده است دو طلاق کاملا جدا از یکدیگر است که بین آن دو طلاق زن و شوهر با یکدیگر آشتی نموده و تصمیم دارند که با هم زندگی کنند پس از آن که ادامه زندگی برای آنها مشکل می شود و توافق اخلاقی ندارند بر طبق شرایط طلاق اقدام به طلاق می کنند که گاهی شوهر از زندگی با زن ناراحت است و نمی تواند با او زندگی کند در این جا حقوق کامل زن را به او می پردازد و از آنچه در زندگی به او بخشیده است مانند طلاجات و زیور آلات و لباس ها و چیزهای دیگر صرف نظر می کند و بیشتر از این علاوه بر مهریه ضمن احسان و جلب رضایت او را آزاد می نماید که یک چنین طلاقی را اگر اول یا دوم باشد رجعی می نامند که شوهر در دو طلاق اول حق رجوع دارد و اگر که کراهت از جانب زن باشد که نمی تواند با شوهر زندگی کند ضمن بخشیدن مهریه و یا چیزهای دیگر از شوهر طلاق می گیرد که بعد از طلاق تا زمانی که در عده است حق دارد به آنچه به شوهر بخشیده رجوع نموده که او از پس بگیرد در این صورت شوهر هم حق دارد که به زن در دو طلاق اول و دوم جایز است اما اگر اقدام به طلاق سوم کردند حق رجوع از هر دو نفر سلب می گردد و زن و شوهر بر یکدیگر حلال نیستند مگر این که زن با مرد دیگری ازدواج کند و از او هم طلاق بگیرد که در این صورت راه آشتی با شوهر اول باز می شود پس این طلاق سوم از روزی که زن و شوهر با یکدیگر اختلاف پیدا کرده اند مرحله هفتم به حساب می آید که گفتیم از ساعت ظهور اختلاف تا جدایی کامل هفت مرحله است.**

**در بحث هفتم پس از وقوع متارکه کامل بین زن و شوهر راجع به تعصبات زن پرستی و ناموسی بحث می کند و می فرماید:**

**پس از وقوع طلاق و متارکه کامل بعد از تمام شدن عده , مانع زنان نشوید اگر بخواهند با شوهر دیگر ازدواج کنند در صورتی که این ازدواج متعارف بوده و براساس مقررات شرعی و قانونی باشد.**

**این آیه شریفه برای رفع تعصبات جاهلانه است که در قدیم الایام بین زن و شوهرها دایر بوده نظر به این که روابط نامشروع زن لطمه بزرگی به وابستگان او داشته و آبروی شوهر قبلی و فرزندان و فامیل طرفین را از بین می برد تمامی خویشاوندان زن چه از راه سبب و چه از راه نسب حق نظارت بر اعمال و اخلاق زن دارند که او را در کنترل خود قرار دهند از این رو در این آیه شریفه فامیل و اقوام زن را از زیاده روی در این مسایل باز می دارد.**

**که تعصبات شما در مورد جلوگیری از عمل نامشروع درست است نه از عمل مشروع پس اگر زن مطلقه بعد از عده به دنبال شوهر بود و کسی او را خواستگاری کرد شما مانع ازدواج نشوید و او را آزاد بگذارید.**

**مطلب هشتم مربوط به مادری زنان و حقوق مادری آنها می باشد که خداوند ابتدا از مدت شیر کودکان سخن می گوید و دنباله آن درباره تصمیمات پدر و مادر راجع به کودک دستور می دهد در این میان برای حضانت مادر و نگهداری او از کودک و حق مخصوصی که در این میان بر پدر پیدا می کند بحث می کند و می فرماید:**

**که مادران وظیفه دارند کودک خود را تا دو سال کامل از شیر خود تغذیه کنند پدران هم وظیفه دارند در این سال مخارج غذا و لباس و مسکن مادر و کودک را بپردازند مادران به جرم داشتن کودک جایز نیست متضرر شوند و بار دو مسئولیت تهیه مخارج خود و کودک و حضانت کودک را عهده دار شوند زیرا مادران در صورت قبول حضانت کودک و اداره او از کار خود باز می ماند پس کسی نمی تواند به مادر بگوید که چون بچه آورده ای بایستی به تنهایی بار او را به دوش بکشی. گوینده این سخن پدر باشد یا سایر وارث ها بلکه پدر و یا وارث دیگر وظیفه دارند که مادر را کفالت کنند تا بتواند کودک خود را به ثمر برساند و همین طور پدر به دلیل داشتن فرزد جایز نیست متضرر شود که مثلا مادر هم لازم است که وظیفه پدر و مادر را درباره کودک اجرا کنند به جای پدر مخارج مادر را بدهند و یا به جای مادر دایه ای مهربان برای کودک تهیه نمایند و باز در این آیه شریفه می فرماید:**

**که پدر و مادر با مشوت و رضایت یکدیگر حق تصمیم گیری مشترک درباره کودک دارند خداوند در کفالت و اداره امور کودک رای مادر را دخیل می داند و از تصمیم گیری یک جانبه پدر جلوگیری می نماید بلکه هر نوع اقدامی که درباره کودک دارند بایستی به رضایت و مشورت طرفین باشد هر نوع کار و خدمتی که از مادر درباره کودک ساخته است و مادر عهده دار انجام آن می باشد به عهده مادر واگذار می شود و پدر حق ندارد مانع خدمات مادر برای کودک باشد بلکه موظف است امکانات خدماتی مادر را آماده و فراهم کند در صورتی پدر می تواند خدمات مادر را به غیر مادر واگذار کند و برای طفل دایه بگیرد که مادر از انجام وظایف خودداری کند و یا بیشتر از متعارف بار سنگینی به دوش پدر بگذارد.**

**نفقات مادر در برابر شیر و حضانت طفل خیلی متعارف بوده و بر پایه امکانات پدر می باشد**

**در این آیه شریفه خداوند فقط از خرج خوراک و پوشاک نام می برد از مخارج مسکن و سایر مخارج دیگر مطابق شئون مادر اسمی نمی برد ظاهرا مخارج مادر در اینجا بایستی مخارجی متعارف برای گذراندن شبانه روزی باشد که آن هم خرج خوراک و پوشاک برای مادر و کودک می باشد با این حساب اگر مادر دارای مسکن می باشد بایستی از مسکن خود برای نگهداری طفل استفاده کند و پدر را ملزم به تهیه مسکن ننماید مگر در صورتی که مادر هم فاقد مسکن باشد که در این صورت پدر ملزم به تهیه مسکن برای مادر خو.اهد بود مگر این که توانایی تهیه مسکن نداشته باشد که از بیت المال بایستی به او کمک شود تا کودک خود را به ثمر برساند. منظور از حق حضانت مادر این است که در صورت آمادگی مادر برای پرورش کودک دیگران حق مداخله ندارند و جایز نیست که پدر کودک را از مادر بگیرد و به دیگری بسپارد که فکر کند شاید مخارج کمتری داشته باشد زیرا هیچ کس به جای مادر نمی تواند دلسوز و خدمت گذار به کودک باشد تا جایی که اگر هم مادر مخارج بیشتر برای اداره فرزند مطالبه می کند باز هم حق مادر مقدم است. خداوند متعال گرچه ولایت و مدیریت کودک را به پدر واگذار کرده است ولیکن مادر را هم در تمام تصمیم گیری های شریک پدر قرار داده که اگر آمادگی دارد کودک خود را پرورش دهد حق او بر دیگران مقدم است و پدر نمی تواند او را از خدمات مادری محروم گرداند گرچه در احکام فقهی مقرر شده است حضانت پسر تا دو سالگی و دختر تا هفت سالگی می باشد ولیکن رعایت آسایش بیشتر کودک و حق مادری مادر بایستی منظور گردد. شاید بسیاری از مادران راضی نباشند که دیگری کودک آنها را بپرورداند تا روزی که او را به ثمر برساند. در این جا رعایت این دو حق آسایش کودک و آرامش مادر بایستی منظور گردد مگر این که تحمیلاتی به وجود آید که آیه شریفه نفی ضرر و حرج می کند.**

**قسمت دیگر مطالب این آیات مربوط به عده وفات زن در مرگ شوهر است که خداوند می فرماید کسانی که از دنیا می روند و همسران آنها باقی می مانند بایستی چهار ماه و ده روز پس از وفات عده نگهدارند که این چهار ماه و ده روز مربوط به احترام شوهر و برطرف شدن احتمال حمل است دیگر این که شاید برای بستگان شوهر مایه رنج و عذاب باشد که در یک زمان دو نفر از رده بستگان و دوستان آنها خارج شوند یکی از دنیا برود و دیگری با اقوام دیگر وابسته شود این عده مخصوص هر زنی است که شوهر او از دنیا رفته باشد خواه در سن عادت باشد و یا سنین پیری و یائسگی و اگر شوهر برای مدت یکسال مخارج زن را تامین کند به شرط این که در خانه شوهر بماند و ازدواج ننماید با قبول وصیت مستحق نفات شوهر می شود و تا یکسال بایستی در خانه بماند اگر پس از چهار ماه و ده روز از خانه شوهر خارج شود و یا با کسی ازدواج نماید مستحقق وصیت شوهر نیست ولیکن عده چهار ماه و ده روز مشروط به نفقات شوهر نمی باشد بلکه در هر صورت موظف است که چهار ماه و ده روز را عده نگهدارد خواه شوهر نفقات بدهد یا ندهد و بعد از چهار ماه و ده روز می تواند با کسی ازدواج کند.**

**مساله یازدهم در این آیات مربوط به خواستگاری زن در ایام عده است که زن اگر در عده طلاق رجعی باشد خواستگاری او چه با صراحت و چه با کنایه جایز نیست و اگر کسی چنین زنی را عقد و تصرف نماید بر او حرام ابدی می شود که بعد از عده نمی تواند با او ازدواج کند ولیکن در عده وفات و یا در عده طلاق باین که شوهر حق رجوع ندارد دیگران میتوانند در ایام عده زن را خواستگاری کنند خواه این خواستگاری به صراحت یا با اشاره و کنایه باشد که بعد از تمام شدن عده با او ازدواج کند.**

**مساله دیگر در این آیات طلاق زن پیش از تصرف و تعیین مهر است یا طلاق پیش از تصرف و بعد از تعیین مهر است که در صورت اول, زن حقی بر شوهر ندارد و شوهر می تواند او را طلاق بدهد ولیکن وظیفه اخلاقی دارد که مبلغی به او کمک کند ولیکن بعد از تعیین مهر و پیش از تصرف وظیفه دارد که نصف مهریه را بپردازد مگر این که زن و یا صاحب اختبار او از گرفتن نصف مهر امتناع کند. این پرداخت نصف مهر و یا احسان شوهر پیش از تعیین مهر برای جبران شکستی است که برای زن در این ازدواج پیدا شده است زیرا زنان پیش از رفتن به خانه شوهر و یا قبول نام شوهر حیثیتشان محفوظ است و بعد از قبول شوهر کمتر مورد رغبت خواستگاران دیگر واقع می شوند و تا اندازه ای شکست می خورند ولیکن برای مرد بعد از قبول زن و رها کردن او شکستی پیدا نمی شود.**

**در دو آیه 240 و 241 ضمن آیات مربوط به طلاق به نمازها سفارش می کند و می گوید نمازهای شبانه روزی را حفظ کنید مخصوصا نماز میانه را که این نماز میانه در بسیاری از اخبار به نماز ظهر تفسیر شده است که در این احادیث نماز عشا را اول نماز صبح را دوم و نماز ظهر را سوم و نماز عصر و مغرب را چهارم و پنجم شناخته است ولیکن با حفظ تاویل اقامه نمازها که به مقام ولایت امام ها تفسیر شده است منظور از اقامه پنج وقت نماز اقامه ولایت پنج تن اصحاب کساء می باشد که رسول خدا آنها را در کسوت خلافت الهی ضمن آیه تطهیر به جامعه بشریت معرفی فرمودند:**

**و در کتاب روضه الامثال از علی ابن ابیطالب علیه السلام اقامه نماز به اقامه ولایت تفسیر شده است براساس این تاویل که اقامه صلاه اقامه ولایت است منظور از پنج وقت نماز حفظ ولایت پنج تن آل کساء می باشد که اگر ولایت آنها حفظ نشود و صورت نماز و روزه و سایر عبادت ها هم به جز صورت های بی جان چیزی نیست به همین مناسبت کسانی که در دین خود حافظ اسرار مقام ولایت نیستند و به وسیله آنها تقرب به خدا نجسته اند در دین خدا بهره ای ندارند و از مکتب دین خدا به جز الف یا چیزی نیاموخته اند زیرا دین اسلام منهای ولایت ائمه مساوی با کفر است.**

**براساس این تاویل که اقامه صلاه اقامه ولایت است و نمازهای پنج گانه خمسه طیبه میباشند در این ردیف صلاه وسطی مقام ولایت و عصمت حضرت زهرا می باشند که خداوند درباره تماس معصومین سفارش عمومی فرموده و به مقام حضرت زهرا سفارش خصوصی کرده است ولیکن ظاهرا قرآن منظور از نمازها همین نمازهای شبانه روزی می باشد که اگر ردیف آن را از نمازهای روز شروع کنیم نماز وسطی نماز مغرب می باشد و اگر ردیف نمازها را از اول شب در نظر بگیریم نماز وسطی نماز صبح می باشد که و شاید هم نماز صبح بیشتر مورد توجه باشد که خداوند درباره آن سفارش خصوصی داده اند و فرموده اند:**

**ان قرآن الفجر کان مشهودا**

**یعنی نماز صبح مورد مشاهده فرشتگان است و دنباله امر به نمازها دستور می دهد که برای خدا به حال قنوت قیام کنید کلمه قنوت با تای منقوط ضد قنوط با طای مولف است که به معنای ناامیدی می باشد پس قنوت باتای منقوط به معنای امیدواری به خداوند متعال است یعنی قیام درحال امیدواری غیر از قیام برای نماز است که قیام برای نماز در اوقات معین واقع می شود و قیام به حال قنوت در همه ساعت ها و دقیقه ها و در تمام حالات واقع می شود. انسان ها ماموریت دارند که دائم در حال ارتباط با خدای خود بوده و به رحمت او امیدوار باشند و بدانند که فرج واقعی و رهایی از بلاها و رسیدن به نعمت ها به دست خدا می باشد پس در هر نیازی و رفع هر بلایی لازم است که به خدا مراجعه نموده و به او پناهنده شوند در آیه بعد می فرماید:**

**که اگر از دشمن در میدان جنگ و یا موارد دیگر ترسیدید که مانع اقامه نماز شما شوند همان طور در حال جنگ و گریز چه سواره و چه پیاده به یاد خدای خود باشید و به او پناهنده شوید که او بهترین عامل نجات است و بعد از پیدایش اطمینان و فروکش آتش جنگ و یا رفع خوف نماز خود را به حال عادی اقامه کنید به همان کیفیتی که خداوند به شما آموخته است از روی همین آیات ائمه اطهار علیه السلام به ما دستور فرمودند که:**

**الصلاه لا یترک بحال**

**یعنی نماز در هیچ حال ترک نمی شود ایستاده بخوانی نشسته و دراز کشیده و یا در قلب و نیت با اشاره و ایما.**

**و باز در آیات 241 تا 244 حکم دیگری درباره زنان بیوه که شوهرشان کشته شده و یا مرده است می دهد که شرح و تفصیر آن مفصلا در صفحات قبل گذشت گفته شد که عده زن در وفات شوهر چهار ماه و ده روز است و اگر شوهر مخارج یک سال را داده و گفته است یک سال در خانه بنشیند و زن هم قبول کرد مانعی ندارد پس عده وفات به تقاضای شوهر یک سال می شود.**

**الم ترالی الذین خرجو ا من دیار هم و هم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتواثم احیاهم ان**

**الله لذو فضل علی الناس و لکن اکثر الناس لا یشکرون (243) و قاتلوا فی سبیل الله و اعلمو ان الله سمیع علیم (244) من ذالذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیره و الله یقبض و بیصط و الیه ترجعون (245)**

**در آیه 245 قسمتی از داستان مربوط به بنی اسرائیل را ذکر می کند که بسیاری از آنها به مرگ غیر طبیعی طبق اراده خدا مرده اند و پس از آن زنده شده اند می فرماید:**

**مگر هزارها نفر از بنی اسراییل را ندیدی که از ترس مرگ از دیار خود خارج شدند خداوند بر آنها فرمان مرگ را صادر کرد و بعد از مدتی آنها را زنده نمود که فضل و برکات خدا بر جهانیان بسیار است. در این داستان دو مطلب علمی مربوط به موت و حیات نهفته است که در این جا روشن می گردد.**

**اول برهان مرگ این طایفه از بنی اسراییل و دوم حیات آنها، آنها عده ای از بنی اسراییل بوده که در شهر و دیارشان وبا و طاعون پیدا شد که از این شهر ثروتمندان و متمکنین برای نجات از مرگ فرار کرده و به بیابان ها و یا شهرهای دیگر رفته اند. ضعفا و بیچارگان که قدرت فرار و مسافرت نداشتند در شهر مانده و مردند خداوند بر فراریان در بیابان غضب نموه و یا یک فرمان تکوینی ( موتوا) آنها را به کام مرگ سپرده و بسیاری از ضعفا و باقیماندگان در شهر که نتوانستند فرار کنند و از وبا و طاعون در امان ماندند آن عده مردگان در بیابان پس از مدتی به دعای خرقیل پیغمبر زنده شده و بعد به مرگ طبیعی از دنیا رفتند. تمامی وسایل حیات و زندگی در این عالم طوری تنظیم شده است که انسان را از طریق علت و معلول های طبیعی به دایره قدرت و اداره خدا بکشاند و در آن دایره سند حیات ابدی به انسان ها بدهد. علت و معلول طبیعی عبارت است از همین وسایل مادی مانند نور و حرارت و سرما و گرما و باد و باران که به همراه حرکات زمین و هندسه خلفت برای انسان ها دایر شده است خداوند چنین مقرر فرموده که هر یک از این علت و معلول ها در حیات و سلامتی انسان ها موثر باشد تا انسان ها از طریق همین تاثیرات طبیعی در جریان علت و معلول ها و اساب و مسببات قرارگیرند و از این راه تکامل علمی پیدا نموده و به فنون صنعت آگاه شوند ولیکن حکمت خدا در تعیین این علت و معلول ها آماده ساختن انسان ها برای کشف علت همه علت ها و آخرین سبب همه اسباب ها می باشد که آن مشیت و اراده خداوند متعال است.**

**عالم سراسر صنعت خداوند متعال می باشد همان طوری که در صنایع انسانی کاملترین علت و سبب اصلی اراده انسان می باشد که تا انسان اراده نکند چیزی ساخته نمی شود و در صنایع طیبعی هم سبب اصلی اراده و مشیت خدا می باشد که تا نخواهد و نسازد چیزی ساخته نمی شود از این رو خداوند متعال برای تفهیم اراده خود گاهی این علت و معلول های طبیعی را می شکند و عکس آنچه مردم انتظار دارند به وجود می آورد و آنچنان که که حضرت مریم را بدون شوهر حامله می کند و در یا را برای موسی می شکافد و راه عبور باز می کند و هزاران علت شکنی های تاریخ که به صورت معجزات ذکر شده است در این داستان هم خداوند با اراده خود یکی از آن علت های بزرگ را در موت و حیات شکسته و عکس آن را اجرا مرده است و آن دو علت بزرگ مرگ عده ای از بنی اسراییل بدون علت طبیعی می باشد و در یکی از شهرهای بنی اسراییل مرض وبا و طاعون پیدا شد که با سرعت مردم را به دیار مرگ می فرستاد. مردم شهر دو دسته فقیر و ثروتمند بودند که ثروتمندان با استفاده از وسایل که در اختیار خود داشتند به هجرت و مسافرت از شهر و به فکر نجات خود افتادند. ضعفا و بیچارگان را در اختیار وبا و طاعون رها نمودند پس از آن که از شهر خارج شده در بیابان به خیال خود به جای امنی رسیدند خداوند به اراده قاهره خود فرمان مرگ آنها را صادر نموده ظرف چند ثانیه و یا دقیقه بر روی زمین افتاده و مردند آنچنان که نتوانستند یکدیگر را دفن کنند و یا یک نفر از آنها خبری به دیگران برساند. از طرف دیگر فقرا و ضعفا که در شهر باقیمانده و وسیله حرکت و فرار از وبا و طاعون نداشتند از مرگ نجات یافتند و به زندگی خود ادامه دادند.**

**این مرگ نابهنگام که در واقع کیفری از جانب خدا مقرر شده بود که آن ثروتمندان به جای کمک به فقرا و مستمندان به فکر خود افتادند و ضعفا را به حال خود رها کردند در واقع مرگ طبیعی در مدت مقرر الهی نبوده بلکه مرگی زودرس برای کیفر بود، مرگ طبیعی مرگی را می گویند که بعد از آزمایش الهی مقدر می شود. خدا برای هر انسانی از تولد تا مرگ دورانی را معین فرموده که در این مدت انسان آزمایش می شوند خدا او را در برابر حق و باطل, ظلم و عدالت و دوستی یا دشمنی با دوستان خود امتحان می کند تا برخورد انسان معلوم شود که کدام یک از این دو راه را انتخاب کرده است. پس از گذشت یک چنین مدتی که ظرفیت عمر انسان پر می شود و تکلیف آخرتی روشن می گردد خداوند مرگ او را مقدر می کند و به مرگ طبیعی و یا اجل مسمی از بین می رود.**

**مرگ این طایفه از بنی اسراییل از یک مرگ کیفری بوده است که با آن تنبیه شده اند که چرا از حوادث به پناه خدا نمی برند و با ایمان و عمل صالح مقدرات خود را تغییر نمی دهند لازم بوده است که آن طایفه پس از مرگ زنده شوند و زندگی طبیعی خود را ببینند و امتحان شوند که حق یا باطل کدام یک را اختیار می کنند به همین دلیل خداوند به دعای پیغمبری به نام خرقیل آنها را زنده کرد تا به زندگی خود ادامه دهند و امتحان شوند آنها پس از حیات طبق روایتی که در تفسیر این آیه رسیده است به خانه های خود برگشتند و به زندگی ادامه دادند تا پس از امتحان به مرگ طبیعی از دنیا رفتند.**

**برهان این که آن پیغمبر از خدا خواهش کرده است که آنها را به حیات برگرداند همین بوده آنها پس از زنده شدن بفهمند که نمی توانند از دایره قدرت خدا فرار کنند و بدانند که راه نجات از بلاها پناهندگی به خدا می باشد نه فرار از قدرت او که او بر همه کس و همه چیز مسلط می باشد پس در این داستان دلیل مرگ آن طایفه از بنی اسراییل این بوده که منکر قدرت خدا شده از حوادث فرار کرده اند معنای فرار از حوادث طبیعیت به معنای طبیعت پرستی می باشد که انسان ها خدای خود را فراموش کرده فقط علت طبیعی را یگانه عامل هلاکت و یا نجات خود می دانند در قانون تادیب و تربیت الهی واجب می شود که تمام بت های فکری و انسانی را بشکند و فکر انسان را از بت پرستی به خدا پرستی انتقال دهد پس آن طایفه از بنی اسرائیل که فرار از حادثه طبیعی را یگانه عامل نجات خود می دانسته اند در فکر و عقیده خود منکر خدا بوده و طبیعت پرست بوده اند بر خدا لازم بوده است که بت فکری آنها را بشکند و اراده خود را حاکم سازد.**

**و اما دلیل حیات بعد از مرگ هم برای این که اولا از مرگ خود آگاه شده و به قدرت خدا اعتراف کنند و بدانند که اراده خدا محیط و مسلط است زیرا مردگان در صورتی به مرگ خود آگاه می شود که زنده شوند مانند خوابیدگان که بعد از بیداری به خواب و خواب هایی که دیده اند واقف می شوند. انسان بعد از مرگ خبر ندارد که مرده است مگر بعد از آن که زنده شود آنها بعد از مدتی زنده شدند و از گذشت زمان و گزارش زندگان فهمیدند که مرده اند و دوباره زنده شده اند دانستند که مرگ به دست خدا است نه به دست وبا و طاعون**

**در دو آیه 246 تا 247 در ارتباط با آیه بالا که موت و حیات به دست خدا می باشد به مردم دستور می دهد که در راه احیاء دین خدا و ظهور دولت الهی با باطل و اهل باطل به جنگ و مبارزه اشتغال پیدا کنند می فرماید:**

**در راه خدا با دشمنان دین بجنگید و بدانید که خداوند شنوا و دانا است و جهاد شما را منظور دارد و پاداش می دهد کدام یک از شما قسمتی از موجودی های خود را به خدا قرض الحسنه می دهید تا خدا چند برابر به شما برگرداند قبض و بسط روزی و ثروت به دست خداوند متعال است و بازگشت همه شما عاقبت به سوی خدا می باشد مطلب جالب علمی در این آیه شریفه مساله قرض الحسنه می باشد که چرا پول بدون ربا را قرض الحسنه نامیده اند. اساسا در اسلام تکامل فکری و علمی در زندگی انسان مطرح شده انسان مانند مسافر از روز تولد بایستی به سوی کمال درحرکت باشد تا روزی که به کمال مطلق برسد کمال مطلق روزی را می گویند که انسان در حرکات و سکنات و قیام قعود خود از نظر علمی با مشیت و اراده حکیمانه خدا هماهنگ می شود و به مقام خلافت الهی می رسد. پیدایش تکامل در زندگی انسان متوقف بر کار و کوشش است. کار و کوشش در حالی که زندگی انسان و محل زندگی او را به آبادی مطلق می رساند و به انسان هم تکامل علمی و فکری ایمانی می دهد زیرا انسان با کار و کوشش و در برخورد با طبیعت آموزش می بیند همانطوری که شاگرد یک استاد از طریق تقلید تمرین اعمال استاد خود به مقام استاد می رسد از این رو خداوند طبیعت را طوری آماده و مجهز کرده است که انسان را به کار و کوشش وادار کند و به همین منظور ربا را حرام کرده و قرض الحسنه را واجب و یا مستحب کرده است.**

**زیرا رباخوار با عامل تنبلی و کسالت سرمایه دار شده و باعث عقده ای شدن کارگر می گردد که سرمایه دار بار زندگی خود را به دوش کارگر می گذارد و او را در حرکت تکامل کسل و سنگین می گرداند و از این راه او را به عقد حقارت مبتلا نموده و روحیه خود را به تحکم آلوده می سازد در نتیجه تمامی افراد رباخوار از این که عامل تولید باشند به عامل تخریب و تضیع تبدیل می شوند به این مناسبت رباخواری تحریم شده است و از طرف دیگر برای این که رکود سرمایه ها و تعطیل ثروت مایه توقف زندگی می گردد و چرخ زندگی را از حرکت باز می دارد مقرر شده است که سرمایه ها را کد نشود و تبدیل به گنج زیرزمینی یا ذخیره بانک نگردد زیرا ثروت در اجتماع مانند خون در بدن است که اگر از حرکت باز ایستند حیات بدن متوقف می گرددپس برای اینکه سرمایه راکد نماند و برای مردم کار و کاسبی به وجود آورد و از منابع طبیعت استفاده شود و زندگی آباد گردد مقرر شده است که سرمایه ها را بکاراندازند و چرخ زندگی را به حرکت درآورند پس برای این که ربا به وجود نیاید و زندگی تعطیل نگردد قرض الحسنه واجب شده تا کسانی که سرمایه زیادتر دارند و نمی توانند آن را در راه تولید و آبادی کار بزنند عده ای دیگر دراثر نداشتن ویا نبودن سرمایه از کار و فعالیت باز مانده اند به کار و کوشش و تولید وادار شوند زندگی خود و مردم را شکوفا کنند به همین مناسبت چنین پول هایی قرض الحسنه نامیده شده است که اولا چرخ زندگی و محبت و دوستی به وجود می آورد و دل ها را به یکدیگر پیوند می دهد. در این جا نکته لطیف وجود دارد و آن این است که خداوند قرض به مردم را قرض به خود شناخته و فرموده چه کسی به خدا قرض الحسنه می دهد با این که خداوند نیازمند به استقراض نیست نو از طرفی قرض به مردم داده می شود و مردم آن را خرج می کنند پس چگونه قرض الحسنه به خدا داده می شود.**

**جواب این است که قرض الحسنه گرچه به مردم داده می شود ولیکن گیرنده اصلی خدا است و خداوند خود را گیرنده قرض معرفی نموده است که اولا قرض دهنده هدفش خدا باشد و به قرض گیرنده منت نگذارد ثانیا قرض گیرنده خجالت نکشد چرا که پول قرض را از خدا گرفته است نه از صاحب پول از این رو پول های قرض الحسنه با برکت است و خدا به آن برکت میدهد زیرا حتما در راه تولید و رفع نیاز مصرف می گردد.**

**خدا متعهد شده است به آن برکت بدهد و در احادیث وارد شده است که صدقات ده برابر اجرا دارد و قرض الحسنه هفده برابر دلیلش این است که صدقه برای گیرنده آن مسئولیت به وجود نمی آورد بلکه در او ذلت و وابستگی ایجاد می کند ولیکن قرض الحسنه در گیرنده مسوولیت به وجود می آورد که خود را ملزم می داند که قرض را در راه تولید مصرف کند و در آینده دین خود بپردازد تا زیر بار منت نرود و از طرفی ثروت ها راکد نماند و هزاران فواید دیگر . دلیل این که آیه قرض الحسنه دنباله آیه جهاد در راه خدا و جنگ با دشمنان دین ذکر شده است این است که به انسان آگاهی می دهد که جان دادن به خدا مانند جهاد مالی در راه او قرض الحسنه است کسی که جان خود را در راه خدا می دهد در برابر جان ضعیف و زندگی چند روزی ای که در راه خدا داده جانی بسیار قوی و نیرومند همراه حیات ابدی دریافت خواهد کرد.**

**بذل و انفاقات ما در راه خدا مانند حبه و نهالی است که کاشته می شود و همچون درختی می شود که تا ابد میوه می دهد.**

**الم ترالی الملا من بنی اسراییل من بعد موسی اذقالوا النبی لهم ابعث لنا ملکا نقاتل فی سبیل الله قال هل عسیتم ان کتب علیکم القتال الا تقاتلوا قالوا و ما لنا الا نقاتل فی سبیل الله و قد اخرجنا من دیارنا و ابنائتا فلما کتب علیم القتال تولوا الا قلیلا منهم والله علیم بالظالمین (246) و قال لهم نبیهم ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا قالوا انی یکون له الملک علینا و نحن احق بالملک منه و لم یوت سعه من المال قال ان الله اصطیفه علیکم و زاده بسطه فی العلم و الجسم و الله یونی ملکه من بشاوالله واسعه علیم (247) و قال لهم نبیهم ان ایه ملکه ان یاتیکم التابوت فیه سکینه من ربکم و بقیه مماترک ال موسی و ال هرون تحمله الملکائکه ان فی ذلک لایه لکم ان کنتم مومنین (248) فلما فصل طالوت بالجنود قال ان الله مبتیکم بنهر فمن شرب منه فلیس منی و من لم یطعمه فانه منی الا من اعترف غرفه بیده فشربوامنه الا قلیلا منهم فلما جاوزه هو و الذین امنو معه قالوا لا طاقه لنا الیوم بجالوت و جنوده قال الذین یظنون انهم ملاقوا الله کم من فئه قلیله غلبت فئه کثیره باذن الله و الله مع الصابرین (249) و لما بروز الجالوت و جنوده قالوا ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین (250) فهز موهم باذن الله و قتل داود جالوت و اتیه الله الملک و لحکمه و علمه مما یشا و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض و الکن الله ذو فضل علی العالمین (251) تلک ایات الله نتلوها علیک بالحق و انک لمن المرسلین (252)تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات و اتینا عیسی ابن مریم البینات و ایدنه بروح القدس و لو شاه الله ما اقتتل الذین بمن بعدهم من بعد ما جائتهم البینات و لکن اختلفوا فهمنهم من امن و منهم من کفرو لو شاالله ما اقتتلوا و لکن الله یفعل ما یرید (253) یا ایها الذین امنوا انفقوا مما رزقنا کم بن قبل ان یاتی یوم لا بیع فیه و لا خله و لا شفاعه و الکافرون هم الظالمون (254)**

**در آیات 246 تا 256 قسمتی از داستان بنی اسراییل را ذکر می کند که بنی اسراییل در این فصل از تاریخ خود بعد از سلطه بیگانگان و ظهور هرج و مرج خواستار تشکیل یک حکومت اسرائیلی می شوند که در پناه آن حکومت استقلال و آزادی خود را بدست آورده از شر بیگانگان نجات پیدا کنند. در این آیات می گوید مگر داستان طایفه ای بنی اسراییل بعد از حضرت موسی و پیش از ظهور عیسی را ندیدی که به پیغمبر زمان خود شموئیل گفتند: یک نفر نیرومند از بنی اسراییل را به مقام حکومت و پادشاهی بر بنی اسراییل برگزینند تا در سایه زعامت او در راه خدا بجنگیم.**

**پیغمبر در جواب آنها گفت شاید اگر جهاد بر شما واجب شود از جنگیدن در راه خدا با دشمنان خدا خودداری کنید و جواب دادند که چگونه از جنگ در راه خدا خودداری می کنیم با این که از شهر و دیار و خانواده خود اخراج شده ایم پس از آن که جنگ با دشمنان خدا بر آنها واجب شد به جز عده کمی از اهل ایمان جنگ را رها کردند. خداوند ستم کاران را می شناسد . پیغمبر آنها به آنها گفت که خداوند طالوت را به پادشاهی شما برانگیخته آنها اعتراض کردند که چگونه او بر ما پادشاهی می کند با این که مال و ثروتی ندارد پیغمبر گفت که خدا او را از میان شما برگزیده و به او به وسعت علمی و نیروی بدنی داده است خداوند پادشاهی را به هرکس بخواهد می دهد که او دانا وگشایش گراست.**

**پیغمبر به آنها گفت:**

**نشانه پادشاهی طالوت این است که صندوق عهد بنی اسراییل که از جانب خدا آرامش به وجود می آورد کتاب تورات همراه با آثار و یادگاری ها از آل موسی و آل هارون درآن میباشد به او تعلق می گیرد, فرشتگان صندوق عهد را به خانه او می برند که در حرکت صندوق به طرف خانه او به کمک فرشتگان آیت الهی برای شما می باشد اگر ایمان به خدا دارید.**

**پس از آن که طالوت به پادشاهی انتخاب شد خواست لشگریان خود را از نهری عبور دهد و ضمنا میزان اطاعت آنها را به دست آورد به آنها گفت که خداوند متعال شما را با آب نهر آزمایش می کند.**

**و مي گويد هركس‌ از آب‌ نهر بياشامد از لشگر ما نيست‌ ،كساني‌ كه‌ وابسته‌ به ‌ما هستند كه‌ از آب‌ اين‌ نهر نچشند مگر آن كه‌ كفي‌ از آب‌ بردارند.**

**لشگريان‌ كه‌ بسيار تشنه‌ شده‌ بودند بجز عده‌اي‌ قليلي‌ از آب‌ نهر آشاميدند. پس‌ از آن كه‌ طالوت‌ با لشگرياني‌ كه‌ از آب‌ نهر نچشيدند و به‌ او ايمان‌ آوردند از نهر گذشت‌ و با لشگريان‌ جالوت‌ روبرو شد آنها كه‌ ضعيف‌ الايمان‌ بودند گفتند در برابر جالوت‌ و لشگر نيرومندش‌ تاب‌ مقاومت‌ نداريم‌ ولي‌ آنها كه‌ ايمان‌ آوردند و از آب‌ نهر نخوردند گفتند كه‌ چه‌ بسيار كه‌ لشگرهاي‌ قليل‌ بر لشگر كثير به اذن‌ خدا پيروز شده‌اند، خداوند با صابرين‌ است‌.**

**پس‌ از آن كه‌ با لشگر جالوت‌ به ‌جنگ‌ برخواستند گفتند پروردگارا، به ‌ما صبر و استقامت‌ بده‌ و ما را ثابت‌ قدم‌ بدار و بر قوم‌ كافر پيروز گردان‌. پس‌ از آن‌ لشگر دشمن‌ را به اذن‌ خدا شكست‌ دادند، داوود جالوت‌ را كشت‌ و خدا به‌ داوود پادشاهي‌ و حكمت‌ بخشيد و از آن چه‌ مي خواست‌ و لازم‌ بود به‌ او آموخت‌ اگر خدا انسان هاي‌ ظالم‌ و كافر را بوسيله‌ انسان هاي‌ ديگر دفع‌ نكند سراسر زمين‌ را فساد و تباهي‌ مي گيرد وليكن‌ لطف‌ خدا شامل‌ حال‌ عالميان‌ است‌ كه‌ دست‌ ظالم‌ را كوتاه‌ مي كند.**

**اين ها آيات‌ الهي‌ است‌ كه‌ براي‌ تو به‌ حق‌ تلاوت‌ مي كنيم‌ كه‌ تو از پيغمبران‌ هستي‌ .**

**اين‌ پيغمبران‌ در درجات‌ مختلف‌ قرارگرفته‌اند كه‌ ما بعضي‌ را بر بعضي‌ ديگر فضيلت‌ داده‌ايم ‌. خداوند با بعضي‌ از آنها تكلم‌ كرد و به‌ عيسي‌ ابن‌ مريم‌ آن‌ همه‌ معجزات‌ داديم‌ و او را با روح‌ القدس‌ تقويت‌ نموديم‌ اگر خدا مي خواست‌ مي توانست‌ بعد از پيغمبران‌ و آن‌ همه‌ آيات‌ و معجزات‌ مانع‌ جنگ‌ و قتال‌ شود وليكن‌ امت‌ ها به‌ اختلاف‌ افتادند بعضي‌ كافر شده‌ و عده‌اي‌ ايمان‌ آوردند اگر خدا مي خواست‌ با يكديگر نمي‌ جنگيدند وليكن‌ خدا آن چه‌ بخواهد انجام‌ مي دهد .**

**اي‌ اهل‌ ايمان،‌ از اين‌ ثروت ها كه ‌به‌ شما داده‌ايم‌ پيش‌ از ظهور روزي‌ كه ‌وسائل‌ دنيائي‌ از دست‌ شما مي رود و دوستي ها باطل‌ مي شود و كسي ‌از كسي‌ شفاعت‌ نمي كند انفاق‌ كنيد و بدانيد كه‌ كافرها همان‌ ظالم‌ها هستند.**

**مطالب‌ قابل‌ توجه‌ دراين‌ آيات‌ چند چيز است‌ :**

**اول‌ : هدف‌ خدا از نقل‌ حوادث‌ تاريخ‌.**

**دوم‌ : انتخاب‌ نيروها و قدرت هاي‌ عالم‌ به‌ مشيت‌ خدا است‌ اگر چه‌ كافر باشند.**

**سوم‌ : داستان‌ صندوق‌ عهد و تابوت‌ بني‌اسرائيل‌.**

**چهارم‌ : حكمت‌ آزمايش‌ و امتحانات‌ .**

**پنجم‌ : از مسير ابتلاآت‌ انسان هاي‌ مومن‌ تقويت‌ مي شوند.**

**ششم‌ : پيغمبران‌ نسبت‌ به‌ يكديگر تفاوت‌ درجه‌ دارند.**

**هفتم‌ : حكمت‌ جنگ ها و قتل‌ و كشتار در تقدير خدا.**

**تاريخ‌ زندگي‌انسان ها مانند گردونه‌ و چرخ‌ فلك‌ است‌ كه‌ درگردش هاي‌ خود حوادث‌ را تكرار مي كند و آينده‌ها را نظير گذشته‌ها بوجود مي‌آورد همان طوركه‌ روز و شب‌ و سال‌ ماه‌ به‌ جز تكرار زمين‌ و ماه‌ و خورشيد چيزي‌ بيشتر نيست‌ و خورشيد و ماه‌ در امروز و امسال‌ همان ها هستند كه‌ ديروز و سال‌ گذشته‌ بودند . حوادث‌ تاريخ‌ هم‌ مانند سال‌ و ماه‌ تكرار مي شود . هر انساني‌ از تولد تا وفات‌ همان‌ خطوط‌ و راه هائي‌ را طي‌ مي كند كه‌ انسان هاي‌ گذشته‌ طي‌ كرده‌اند.**

**حوادث‌ تاريخ‌ با يكديگر از نظر زمان‌ و مكان‌ اختلاف‌ شكلي‌ دارند و از نظر معنا و محتوي‌ با يكديگر فرقي‌ ندارند از اين‌ رو از حوادث‌ گذشته‌ آن چه‌ نافع‌ بوده‌ مشابه ‌آن‌ در آينده‌ نافع‌ است‌ و آن چه‌ مهلك‌ و مضر بوده‌ درآينده‌ مهلك‌ و مضر است‌ و به‌ همين‌ دليل‌ حوادث‌ آينده‌ با كلمه‌ عبرت‌ اعتبار معرفي‌ مي شود كلمه‌ عبور هم‌ از همين‌ ماده‌ گرفته‌ شده‌ است‌ يعني‌ حوادث‌ گذشتگان‌ براي‌ آيندگان‌ پل‌ عبور مي باشد تا آنچه‌ براي‌ آنها مضر است‌ رها كنند و آن چه‌ نافع‌ است‌ تكرار كنند.**

**مولا عليه‌ السلام‌ دراين‌ رابطه‌ مي فرمايند :**

**ما اكثر العبر و اقل‌ الاعتبار**

**يعني‌ چقدر پل‌ عبور از مهلكه‌ها و ضررها زياد و خودداري‌ از عبور كم‌ است.‌ خداوند به‌ همين‌ منظور داستان هاي‌ گذشتگان‌ را ذكر مي كند تا آيندگان‌ عبرت‌ بگيرند از آن چه‌ نافع‌ است‌ بهره‌گيري‌ نموده‌ و از آن چه‌ مضر است‌ اجتناب‌ نمايند از جمله‌ آن‌ حوادث‌ داستان‌ پادشاهي‌ طالوت‌ و مقابله‌ او با جالوت‌ بوده‌ است‌ كه‌ موضوع‌ بحث‌ دوم‌ را تشكيل‌ مي دهد .**

**بني‌اسرائيل‌ كه‌ طبيعتا مردمي‌ خودراي‌ و خودمختار بودند كمتر تسليم‌ دعوت‌ خدا و پيغمبران‌ مي شدند. در يك‌ دوران ‌از تاريخ‌ به‌ هرج‌ و مرج‌ و ملوك‌ الطوايفي‌ مبتلا شده‌ در نتيجه‌ زير سلطه‌ دشمنان‌ خود قرار گرفتند. در اين‌ موقع‌ كه ‌از سلطه‌ و فشار دشمنان‌ به‌ تنگ‌ آمده‌ بودند به‌ پيغمبر زمان‌ خود به‌ نام‌ شموئيل‌ مراجعه‌ نمودند و گفتند مرد نيرومندي‌ از بني‌اسرائيل‌ به‌ پادشاهي‌آنها انتخاب‌ كند تا درشعاع‌ رهبري‌ او با دشمنان‌ سلطه‌گر بجنگند و استقلال‌ خود را بدست‌ آورند. شموئيل‌ به ‌آنها وعده‌ داد كه‌ ضمن‌ تفكر و ارتباط‌ با خداي‌ خود مردي‌ را كه‌ شايسته‌ پادشاهي‌ بداند براي‌ آنها انتخاب‌ كند. پس‌ از اين‌ جريان‌، شموئيل‌ به‌ خداي‌ خود ناليد و تقاضا كرد كه‌ مرد شايسته‌ را به ‌او معرفي‌ كند. هنگام‌ شب‌ در عالم‌ رويا به‌ او وحي‌ شد كه‌ فردا چند نفر از جوانان‌ بني‌اسرائيل‌ كه‌ پي‌ الاغ‌ خود مي گردند به‌ تو مراجعه‌ مي كنند تا در يافتن‌ الاغ‌ از تو كمك‌ بگيرند. يك‌ نفر ازآن‌ جوانان‌ كه‌ قوي‌ و نيرومند است‌ طالوت‌ ناميده‌ ميشود تو او را به‌ پادشاهي‌ بني‌اسرائيل‌ انتخاب‌ كن‌. فردا چنان‌ شد كه ‌در خواب‌ ديده‌ بود. چند نفر از جوانان‌ كه‌ الاغ‌ خود را گم‌ كرده ‌بودند و از اولاد ابن‌ يامين‌ بودند همراه‌ هديه‌اي‌ به‌ حضور شموئيل‌ رسيدند تا از غيب‌ گوئي‌ او براي‌ يافتن‌ الاغ‌ استفاده‌ كنند. طالوت‌ كه‌ شاول‌ ناميده‌ شده‌ بود جلو آمد و از او درباره‌ الاغ‌ گم‌ شده‌ خود پرسش‌ كرد شموئيل‌ جواب‌ داد كه‌ سه‌ روز ديگر الاغت‌ به‌ تو مي رسد وليكن‌ من‌ با توسخني‌ دارم‌ امشب‌ را در محل‌ سكونت‌ من‌ با من‌ باش‌ طالوت‌ جواب‌ داد كه‌ من‌ از فقيرترين‌ اسباط‌ بني‌اسرائيل‌ هستم‌ چطور لياقت‌ آن‌ را پيدا كرده‌ام‌ كه‌ مصاحب‌ شخص‌ بزرگواري‌ مانند تو باشم‌ ، شموئيل‌ دست‌ طالوت‌ را گرفت‌ او را با خود به‌ جايگاه‌ مخصوص‌ كه‌ در عيد قربان‌ معين‌ كرده ‌بودند برد و در برابر بني‌اسرائيل‌ براي‌ او احترام‌ قايل‌ شد و به‌ طباخان‌ دستور داد ساق‌ گوسفندي‌ را طبخ‌ نموده‌ براي‌ آنها بياورند پس‌ ازآن كه‌ غذا حاضر شد، طالوت‌ را به‌ خوردن‌ غذا كنار سفره‌ خود دعوت‌ كرد و طالوت‌ با شموئيل‌ غذا خوردند. پس‌ از خوردن‌ غذا كه‌ به‌ خانه‌ خود به سوي‌ شهر برگشتند. به ‌طالوت‌ گفت‌ به ‌غلام‌ خودت‌ بگو كه‌ جلو جلو برود و تو با من‌ باش‌ تا پيام‌ الهي‌ را به‌ تو برسانم‌. دراين‌ موقع‌ شموئيل‌ سر او را با روغن‌ مسح‌ كرد و او را بوسيد و گفت‌ الان‌ كه‌ مسيح‌ خدا شده‌اي‌ خداوند تو را به‌ پادشاهي‌ قبيله‌ خود بني‌اسرائيل‌ انتخاب‌ كرد و تو رئيس‌ قوم‌ خود مي باشي‌ از اين جا كه‌ رفتي‌ كنار قبر راحيل‌ مادر بن‌ يامين‌ و يوسف‌ با دو نفر روبرو مي شوي‌ و آنها به‌ تو خبر خواهند داد كه‌ الاغ‌ را پيدا كرده‌اند و باز از آن جا فردا صبح‌ كه‌ به‌ قربان گاه‌ مي روي‌ سه‌ نفر را مشاهده‌ خواهي‌ كرد كه‌ يك‌ نفر از آنها مشكي‌ شراب‌ و ديگري‌ سه ‌قرص‌ نان‌ و آن‌ ديگري‌ مقداري‌ گوشت‌ بزغاله‌ به‌ همراه‌ دارد. در اين‌ موقع‌ كه‌ از خبرهاي‌ غيبي‌ من‌ آگاه‌ شدي‌ و دانستي‌ كه‌ از جانب‌ خدا با تو حرف‌ مي زنم‌ به سوي‌ من‌ بيا تا تو را به‌ بني‌اسرائيل‌ معرفي‌ كنم‌ تا بدانند كه‌ تو مسيح‌ خدا و پادشاه‌ آنها هستي‌ .**

**طالوت‌ فرداي‌ آن‌ روز كه‌ از صحت‌ اخبار غيبي‌ شموئيل‌ آگاهي‌ پيدا كرد به ‌سوي‌ او رفت‌ در جائي كه‌ جمعي‌ از پيغمبران‌ اجتماع‌ كرده‌ بودند در ميان‌ آنها و در جمع‌ آنها قرار گرفت .‌ مردم‌ تعجب‌ كردند كه‌ چگونه‌ يك‌ روستازاده‌ پسر قيس‌ در جمع‌ پيغمبران‌ ايستاده‌ و مقامش‌ بالا رفته‌ است.‌ چشم ها به‌ طالوت‌ خيره‌ شده‌ بود از اين كه‌ قد رسائي‌ دارد و يك‌ سر و گردن‌ از ديگران‌ بالاتر است‌. دراين ‌حال‌ شموئيل‌ پيغمبر در ميان‌ جمع‌ بني‌اسرائيل‌ ايستاد و گفت‌ كه‌ اي‌ جماعت‌ بني‌اسرائيل‌ رحم‌ خدا شامل‌ حال‌ شما شد و خداوند دعوت‌ زنان‌ و ضعفا را اجابت‌ كرد و طالوت‌ را به‌ پادشاهي‌ شما انتخاب‌ نمود تا با دشمنان‌ شما بجنگد، عظمت‌ گذشته‌ شما را به‌ شما برگرداند. بني‌اسرائيل‌ كه‌ طالوت‌ را شناخته‌ بودند كه‌ يك‌ روستازاده‌اي‌ فقير است،‌ مال‌ و ثروت‌ ندارد اعتراض‌ كردند كه‌ چگونه‌ او بدون‌ مال‌ و ثروت‌ پادشاه‌ بني‌ اسرائيل‌ خواهد بود. آنها فقط‌ مال‌ و ثروت‌ را رمز قدرت‌ و پادشاهي‌ مي دانستند. پيغمبر به‌ آنها گفت‌ كه‌ خدا او را به‌ پادشاهي‌ انتخاب‌ كرد و به‌ او دانائي‌ و توانائي‌ و توان‌ بدني‌ بخشيده‌ است‌ علاوه‌ فكر او را ازهدف هاي‌ مالي‌ و مادي‌ صاف‌ نموده‌ ، خداوند سلطنت‌ خود را به‌ هركسي‌ كه‌ بخواهد مي بخشد.**

**مطلب‌ قابل‌ توجه‌ ديگردر اين ‌انتخاب‌ صندوق‌ عهد است‌ كه‌ خداوند فرمود علامت‌ پادشاهي‌ طالوت‌ صندوق‌ عهد است‌ كه‌ ملائكه‌ به‌ خانه‌ طالوت‌ مي برند .**

**صندوق‌ عهد صندوقي‌ بود كه‌ از موسي‌ و هارون‌ به‌ يادگار مانده‌ بود .**

**الواح‌ تورات‌ و بعضي‌ يادگاري هاي‌ انبياء در آن‌ ذخيره‌ شده ‌بود اين‌ را مي دانيم‌ كه‌ كتاب‌ تورات‌ در الواح‌ نوشته‌ شده‌ بر حضرت‌ موسي‌ نازل‌ شد وليكن‌ بني‌اسرائيل‌ كه‌ خواندن‌ و نوشتن‌ بلد نبودند قرار شد آن را در صندوقي‌ به‌ امانت‌ نگهدارند تا در آينده‌ كه‌ خط‌ و كتاب‌ پيدا شد و تورات‌ در كاغذ ها و كتاب ها ظاهر گردد، شايد حضرت‌ موسي‌ كه‌ شخصا در خانه‌ فرعون‌ بزرگ‌ شده ‌به‌ خط و كتابت‌ آشنا بوده‌ است‌ و شايد كه‌ خود او هم‌ به‌ طور اعجازي‌ توانسته‌ است‌ آن‌ الواح‌ را بخواند در هر صورت‌ زمان‌ آن قدر وسعت‌ و اقتضا نداشته‌ كه‌ مردم ‌خواندن‌ و نوشتن‌ فرا گيرند از اين‌ رو لازم‌ بود كه‌ خط‌ و كتابت‌ آسماني‌ در همان‌ تابوت‌ عهد مدفون‌ بماند كه‌ در آينده‌ گسترش‌ پيدا كند ، فقط‌ مردم‌ حق‌ داشتند سالي‌ يك‌ مرتبه‌ آن را زيارت‌ كنند.**

**صندوق‌ عهد خيلي‌ برجاذبه‌ بود به‌ محض‌ اين كه‌ چشم‌ سربازان‌ بني‌اسرائيل‌ در ميدان‌ جنگ‌ به‌ آن‌ مي افتاد روحيه‌ پيدا مي كردند و تقويت‌ مي شدند و اين‌ صندوق‌ در خانه‌ پيغمبراني كه‌ وصي‌ موسي‌ بودند حفاظت‌ مي شد و هركس‌ به‌ پادشاهي‌ انتخاب‌ مي شد علامتش‌ اين‌ بود كه‌آن‌ صندوق‌ بطوراعجاز از هوا به‌ خانه‌ آن‌ شخص‌ ميرفت‌ پيغمبران‌ زمان‌ و مردم‌ ميدانستند كه‌ او پادشاه ‌است‌ و الان ‌آن‌ صندوق‌ و يا محتويات‌ علمي‌ آن‌ در خدمت‌ امام‌ زمان‌ است.‌ صندوق‌ به‌ خانه‌ طالوت‌ رفت‌ و بني‌اسرائيل‌ به‌ هدايت‌ پيغمبر طالوت‌ را به‌ پادشاهي‌ قبول‌ كردند و لشگريان‌ در اطراف‌ او جمع‌ شدند و خود را آماده‌ كردند تا با دشمن‌ نيرومندي‌ به‌ نام‌ جالوت‌ بجنگند ، طالوت‌ پس‌ ازآن كه‌ بني‌اسرائيل‌ را و سربازان‌ آنها را آماده‌ جنگ‌ نمود و با آنها به‌ راه‌ افتاده‌ و از بني‌اسرائيل‌ جدا شدند تصميم‌ گرفت‌ تا با يك‌ آزمايش‌ آنها را امتحان‌ كند. ميزان ‌اطاعت‌ و مقاومت‌ آنها را بيازمايد زيرا رمز پيروزي‌ و غلبه‌ بر دشمن‌ در ميدان‌ جنگ‌ به‌ دو چيز است‌: اول‌ اطاعت‌ از فرمانده‌ كه‌ لشگريان‌ وابستگي‌ كامل‌ به‌ مقام‌ فرماندهي‌ داشته‌ و او را همچون‌ قلب‌ در پيكر ارتش‌ حفظ‌ كنند كه‌ اگر اين‌ تمركز و فرمانبري‌ نباشد نيروي‌ هزاران‌ لشگر تا صفر و يا برابر نيروي‌ يك‌ نفر تنزل‌ پيدا مي كند. از اين‌ رو در ميدان‌ جنگ‌ هدف‌ هردو لشگر بيشتر متوجه‌ مقام‌ فرماندهي‌ مي گردد تا هرچه‌ زودتر آن‌ مقام‌ را بكوبند و لشگر را متلاشي‌ سازند و لشگريان‌ پيروزمند هم‌ بيشترين‌ نيروي‌ خود را صرف‌ حفاظت‌ مقام‌ فرماندهي‌ مي كنند. رمز دوم‌ پيروزي‌ قدرت‌ مقاومت‌ لشگريان‌ در برابر مصائب‌ و متاعب‌ جنگ‌ است‌ كه‌ نيروي ‌مقاومت‌ و پايداري‌ تا مرز شهادت‌ لشگر دشمن‌ را مي ترساند و فراري‌ مي دهد به‌ همين‌ مناسبت‌ خداوند در قرآن‌ مي فرمايد :**

**كه‌ صد نفر سرباز صابر و مقاوم‌ بر دويست‌ نفر پيروز مي شوند و هزار نفر بر دو هزارنفر. از اين‌ رو طالوت‌ پيش‌ از ورود به‌ ميدان‌ جنگ‌ خواست‌ تا لشگريان‌ را بر اطاعت‌ و مقاومت‌ بيازمايد و از نفوذ معنوي‌ خود در دل‌ سربازان‌ آگاه‌ شود لشگريان‌ او در حالي كه‌ بسيار تشته‌ بودند به‌ نهر آبي‌ نزديك‌ مي شدند. همين‌ جا بهترين‌ وسيله‌ آزمايش‌ فراهم‌ بود. طالوت‌ به‌ لشگريان‌ گفت‌ كه‌ خدا مي خواهد شما را با اين‌ نهرآب‌ آزمايش‌ كند، هركس‌ از نهر آب‌ بياشامد از لشگريان‌ من‌ به‌ حساب‌ نمي‌آيد، كساني‌ سرباز من‌ هستند كه‌ برتشنگي‌ صبر كنند و از آب‌ نهر نياشامند مگر فقط‌ يك‌ مشت‌ از آب‌ برگيرند و بنوشند وليكن‌ اكثريت‌ از دستور اطاعت‌ نكردند و خود را به‌ آب‌ انداختند و تا توانستند آشاميدند فقط‌ عده‌اي‌ كمي‌ از آنها در حدود سيصد و سيزده‌ نفر دستور طالوت‌ را رعايت‌ نموده‌ مشتي‌ از آب‌ برگرفتند و آشاميدند.**

**طالوت‌ با اين‌ آزمايش‌ فهميد كه‌ عده‌ كمي‌ از لشگريان‌ مقاوم‌ هستند و از دستور او پيروي‌ مي كنند كه‌ مي تواند به‌ كمك‌ آن‌ عده‌ از نصرت‌ خداوند متعال‌ بهره‌مند شود زيرا نصرت‌ خدا در ميدان‌ جنگ‌ از طريق‌ صبر و مقاومت‌ لشگريان‌ مي رسد ، سربازان‌ فراري‌ نمي توانند از نصرت‌ خدا بهره‌مند شوند. فرار از ميدان‌ جنگ‌ گناه‌ كبيره ‌است‌ آنچنان كه‌ جهاد و مقاومت‌ تا مرز شهادت‌ واجب‌ مي باشد هرگز ممكن‌ نيست‌ كه‌ انسان ها با عمل‌ گناه‌ رضايت‌ خدا راجلب‌ نموده‌ از نصرت‌ او بهره‌مند شوند ، طالوت‌ اطمينان‌ پيدا كرد كه‌ آن‌ سيصد و سيزده‌ نفر از روحيه‌ ايمان‌ برخوردارند و با كمك‌ آنها به‌ پيروزي‌ خواهد رسيد و مي دانست‌ كه‌ در برابر اطاعت‌ و تحمل‌ تشنگي‌ خداوند به‌ آن‌ عده‌ ايمان‌ و روحيه‌ بخشيده‌ است‌ از اين‌ رو با جرات‌ و شجاعت‌ با جالوت‌ وارد مبارزه‌ شده‌اند .**

**دراين جا بحث‌ چهارم‌ و پنجم‌ كه‌ ابتلاآت‌ و حكمت‌ ابتلاآت‌ بود روشن‌ گرديد كه‌ خدا از طريق‌ ابتلاآت‌ به‌ مومن‌ روحيه‌ و ايمان‌ و صبر و استقامت‌ مي بخشد.**

**هنگام‌ مقابله‌ با دشمن‌ آن‌ اكثريت‌ كه‌ از آب‌ نهرآشاميدند و از فرمانده‌ خود اطاعت‌ نكردند فاقد روحيه‌ ايمان‌ و اميد بودند از دشمن‌ ترسيدند و گفتند كه‌ ما توان‌ جنگ‌ با جالوت‌ و لشگريان‌ او را نداريم‌. در اين‌ جنگ‌ شكست‌ مي خوريم‌ و آن‌ سيصد و سيزده‌ نفر كه ‌از فرمانده‌ خود اطاعت‌ كرده ‌بودند و از خداي‌ خود روحيه‌ گرفته‌ بودند گفتند: چه‌ بسا اتفاق‌ افتاده‌ كه‌ به‌ اذن‌ خدا، لشگريان‌ كم‌ برلشگريان‌ زياد پيروز شده‌اند. فتح‌ و ظفر بدست‌ خداوند متعال‌ است‌ .**

**روبروي‌ دشمن‌ ايستادند و گفتند پروردگارا، به ما صبر و استقامت‌ عنايت‌ كن‌ و برلشگر دشمن‌ پيروز گردان‌ و با دشمن‌ جنگيدند و آنها را شكست‌ دادند ، داوود پيغمبر كه‌ جواني‌ نورس‌ بود با سنگ‌ فلاخن‌ فرمانده‌ لشگر دشمن‌ را كشت‌ و لشگر او را متفرق‌ كرد و خداوند به‌ داوود سلطنت‌ و پادشاهي‌ بخشيد. از همين‌ داستان‌ معلوم‌ مي شود كه‌ خداوند به‌ جهاد گران‌ كه‌ در راه‌ خدا مي جنگند و تسليم‌ فرمانده‌ خود مي باشند روحيه‌ مي دهد و ايمان‌ آنها را تقويت‌ مي كند و به‌ وسيله‌ آنها به‌ لشگر وابسته‌ به خود پيروزي‌ مي دهد گرچه‌ اكثريت‌ آن‌ لشگر فاقد ايمان‌ و يا ضعيف‌ الايمان‌ باشند.**

**در ميان‌ لشگريان‌ طالوت‌ خداوند داوود پيغمبر را به‌ نيروي‌ فوق‌العاده‌اي ‌مجهز كرد و به‌ او علم‌ و عمل‌ آموخت‌ و لشگريان‌ پراكنده‌ بني‌اسرائيل‌ را به ‌وسيله‌ او مجتمع‌ ساخت‌ بوسيله‌ او و فرزندش‌ سليمان‌ يك‌ دولت‌ مقتدر اسرائيلي‌ در فلسطين‌ تشكيل‌ داد و آن‌ همه‌ حشمت‌ و عظمت‌ به‌ سليمان‌ عنايت‌ فرمود ، جن‌ و انس‌ را مسخر او گردانيد و او را به‌ زبان‌ وحوش‌ و طيور آشنا ساخت‌.**

**و در قسمت‌ ششم‌ از اين‌ مباحث،‌ خداوند داستان‌ تفاوت‌ پيغمبران‌ را از نظر درجه‌ و مقام‌ ذكر مي كند شايد ذكر پيغمبران‌ و تفاوت‌ درجه‌ آنها در ضمن‌ داستان‌ شموئيل‌ و طالوت‌ و داوود به‌ مناسبت‌ اين‌ باشد كه‌ اين‌ سه‌ نفر منتخب ‌الهي‌ با يكديگر بسيار تفاوت‌ داشتند ، شموئيل‌ بيشتر به تقويت‌ روحي‌ و رياضتي‌ پرداخته‌ بود و بيشتر از طريق‌ وحي‌ و يا الهام‌ و روياي‌ صادقانه‌ آگاهي‌ غيبي‌ پيدا مي كرد و او بود كه‌ از طريق‌ وحي‌ طالوت‌ را شناخت‌ و دانست‌ كه‌ خداوند او را به‌ پادشاهي‌ بني‌اسرائيل‌ اختياركرده ‌است‌ و اما داوود و طالوت‌ بيشتر به‌ جهاد و مبارزه‌ با دشمنان‌ دين‌ مشغول‌ بودند و شايد كمتر به‌ مسائل‌ روحي‌ و رواني‌ مي پرداختند و از اين‌ رو طبق‌ مندرجات‌ تورات‌ بين‌ داوود و طالوت‌ رقابت هائي‌ بوجود آمد آنچنان كه‌ حسودان‌ و فتنه‌گران‌ ميان‌ آنها فتنه‌انگيزي‌ نموده‌ و دل‌ آنها را با يكديگر بد كرده‌اند تا جائي كه‌ داوود پيغمبر گرچه ‌داماد طالوت‌ بود وليكن‌ از او وحشت‌ داشت‌ كه‌ مبادا تحت‌ تاثير فتنه‌گران‌ قرار گرفته‌ و داوود را از صحنه‌ زعامت‌ و سياست‌ خارج‌ كند و با پيشرفت‌ و محبوبيت‌ او مقابله‌ نمايد.**

**اولا درآيات‌ قرآن‌ خداوند داوود را خليفه‌ خود مي داند و براي‌ طالوت‌ هم‌ تصريح‌ مي كند كه‌ از توانائي‌ بدني‌ و فكري‌ برخوردار بوده‌ است‌. اگر طالوت‌ از نظر روحانيت‌ در مقام‌ يك‌ نبي‌ بود مي توانست‌ از راه‌ وحي‌ و الهام‌ كشف‌ كند كه‌ به‌ پادشاهي‌ بني‌اسرائيل‌ انتخاب‌ شده‌ لازم‌ نبود كه‌ پيغمبر ديگري‌ به‌ او ماموريت‌ بدهد اگر هم‌ اين‌ دو نفر پيغمبر بوده‌اند در آن‌ درجه ‌از قدرت‌ روحاني‌ و فكري‌ نبوده‌اند كه‌ به‌ آنها وحي‌ و الهام‌ شود و بدون‌ وساطت‌ پيغمبر ديگري‌ از مسائل‌ غيبي‌ آگاه‌ شوند و شايد دو نفر مومن‌ صالح‌ بوده‌اند كه‌ مانند ساير مومنين‌ شايد گرفتار هوی و هوس‌ و وساوس‌ نفساني‌ شده ‌باشند زيرا پيغمبران‌ ويا مومنين‌ گرچه‌ به‌ تقصير مبتلا نمي شوند كه‌ عالمانه‌ و عامدانه‌ مرتكب‌ گناه‌ شوند وليكن‌ مبتلا به‌ قصور هستند كه‌ از آن‌ تعبير به‌ ترك‌ اولي‌ مي شود كه‌ از نظر قانون‌ الهي‌ مجرم‌ شناخته‌ نمي شوند.**

**در قرآن‌ اشاره‌اي‌ به‌ گناه‌ حضرت‌ داوود شده‌ است‌ و اگر گناه‌ نبود لااقل‌ نتيجه‌ گناه‌ بوده‌ است‌ و آيات‌ مربوط‌ به‌ آن‌ اين طور نشان‌ مي دهد كه‌ داوود نيت‌ گناه‌ داشته‌ و خداوند ضمن‌ يك‌ صحنه‌سازي‌ او را از اين‌ گناه ‌منصرف‌ كرده‌ است‌ و اين‌ نيت‌ گناه‌ ظاهرا مربوط‌ به‌ يك‌ ازدواج‌ بوده‌ كه‌ دو فرشته ‌به‌ صورت‌ دو نفر انسان‌ در محراب‌ عبادت‌ كنار داوود نشستند يكي‌ از آن‌ دو نفر به‌ داوود گفت‌ كه‌ اين‌ برادر من‌ ( نود و نه ‌) ميش‌ دارد و من‌ يك‌ ميش‌ دارم‌ مي خواهد همان‌ يك‌ ميش‌ را هم‌ از من‌ بگيرد. داوود جواب‌ داد كه‌ اين‌ ظلم‌ است‌ و حق‌ ندارد ميش‌ تو را بگيرد و ضمنا حضرت‌ داوود ملتفت‌ شد كه‌ اين‌ داستان‌ مربوط‌ به ‌او است‌ استغفار كرد و از نيت‌ خود منصرف‌ شد.**

**گناه‌ يك‌ پيغمبر در اين جا همان‌ ترك‌ اولي‌ مي باشد كه‌ از آن‌ به‌ قصور تعبير مي شود. همين‌ نيت‌ گناه‌ قصور و ترك‌ اولي‌ مي باشد شايد فكركرده ‌است‌ كه‌ كاش‌ آن‌ زن‌ در خانه‌ من‌ بود، با اين‌ حساب‌ پيغمبران‌ در درجات‌ مختلف‌ هستند كه‌ بسياري‌ از آنها از وحي‌ پيغمبران‌ ديگر استفاده‌ مي كنند. در ميان‌ يكصد و بيست‌ و چهار هزار پيغمبر فقط‌ پنج‌ نفر اولولعزم‌ هستند كه‌ توانسته‌اند با اتكاء به‌ خداوند متعال‌ قيام‌ كنند و با ابرقدرت هاي‌ زمان‌ خود بجنگند و مسير جامعه‌ را در خط‌ سير انقلاب‌ الهي‌ تغيير دهند و در ميان‌ اين‌ پنج‌ نفر يك‌ نفر از آنها به‌ مقام‌ خاتميت‌ رسيده‌ و توانسته‌ است‌ دين‌ كامل‌ خداوند متعال‌ را ظاهر سازد .**

**آنچه‌ مسلم‌ است‌ اكثر پيغمبران‌ انسان هاي‌ مومن‌ ، پاك‌ و بي‌گناهند. آنها يك‌ اكثريت‌ در درجه‌ بندگان‌ مخلص‌ خداوند كه‌ مامور اصلاح‌ خود و خانواده‌ و وابستگانند و باز طايفه‌اي‌ بعد از اين‌ اكثريت‌ از آثار علمي‌ و عملي‌ و اخلاقي‌ انبياء استفاده‌ مي كنند كه‌ سينه‌ به‌ سينه‌ يا از كتاب ها به‌ آنها رسيده‌ و باز بسياري‌ از مسير وحي‌ و الهام‌ آگاهي‌ بدست‌ مي‌آورند و جمعي‌ هم‌ در مقام‌ رسالتند. مراتب‌ نبوت‌ در كتاب‌ برهان‌ معراج‌ و شق‌ القمر روشن‌ شده‌ است‌.**

**موضوع‌ دوم‌ دراين‌ آيه‌ شريفه‌ ظهور جنگ‌ و كشتار است‌ كه ‌انسانها بر اثر اختلاف‌ با يكديگر به‌ جنگ‌ و نزاع‌ برمي خيزند و يكديگر را به ‌قتل‌ مي رسانند بدترين‌ گناه ها دردين‌ خدا و در نظر انسان ها ظلم‌ و تجاوز و قتل‌ و كشتار است‌ كه‌ خداوند متعال‌ قاتل‌ را به عذاب‌ دنيا و آخرت‌ تهديد كرده‌ است‌. در اين‌ آيه‌ شريفه‌ ميفرمايد :**

**كه‌ اگر مشيت‌ خدا تعلق‌ مي گرفت،‌ قتل‌ و كشتار واقع‌ نمي‌شد و خداوند مي توانست‌ جلو فتنه‌ و نزاع‌ را بگيرد و مانع‌ ظهور جنگ‌ شود وليكن‌ خداوند خواست‌ كه‌ بين‌ انسان ها تفرقه‌ و اختلاف‌ بوجود آيد و به‌ دنباله‌ آن‌ جنگ‌ و نزاع‌ واقع‌ شود و آن چه‌ بخواهد انجام‌ گيرد. دراين جا سئوالي‌ مطرح‌ مي شود كه‌ اگر خداوند مي تواند مانع‌ ظهور قتل‌ و كشتار شود چرا نمي شود و اجازه‌ مي دهد كه‌ چنين‌ گناهي‌ از انسان ها سر زند بهتر اين‌ بود كه‌ خداوند با علم‌ و قدرت‌ خود جلو جنگ‌ و نزاع‌ را مي گرفت‌ و مردم‌ را در صلح‌ وآرامش‌ قرار مي داد. برهان‌ اين‌ مشيت‌ چيست‌ ؟ چرا خداوند خواسته‌ است‌ قتل‌ و كشتار واقع‌ شود ؟ جواب‌ اين‌ است‌ كه‌ آن چه‌ در نظر خدا اهميت‌ دارد و هدف‌ خدا از خلقت‌ جهان‌ و انسان‌ است‌ ظهور علم‌ و آگاهي‌ در وجود انسان ها مي باشد تا انسان‌ به‌ مصالح‌ و مفاسد زندگي‌ آگاهي‌ پيدا كند و در اثر اين‌ آگاهي‌ آن چه‌ مايه‌ صلاح‌ و مصلحت‌ است‌ انجام‌ دهد و به‌ دنبال‌ آن‌ برود و آن چه‌ منشاء فساد و مفسده‌ است‌ ترك‌ كند ، ظهور اين‌ علم‌ و آگاهي‌ فقط‌ از دو راه‌ ممكن‌ است:‌ اول‌: راه‌ اطاعت‌ و بندگي‌ و تسليم‌ به‌ اولياء خدا**

**دوم‌ : راه‌ خودرائي‌ و خودمختاري‌ و مبتلا شدن‌ به‌ حوادث‌ و ضررها و خطرات‌ .**

**اكثريت‌ انسان ها راي‌ و فكر خود را از اطاعت‌ خدا بيشتر اهميت‌ مي دهند صلاح‌ و سعادت‌ خود را در پيروي‌ از هواي‌ نفس‌ خود مي دانند و قهرا در مسير هواپرستي‌ جنگ‌ و اختلاف‌ ظاهر مي گردد و انسانها يكديگر را به قتل‌ مي رسانند در اين جا امر بين‌ دو چيز دايرمي شود :**

**اول‌ اين كه‌ خداوند انسان ها را به يك‌ حادثه‌ فلج‌ كننده‌ مبتلا كند و قدرت‌ حركت‌ و فعاليت‌ را از آنها سلب‌ نمايد كه‌ در اثر آن‌ ركود و توقف‌ پيدا مي شود و با اين‌ توقف‌ در جهل‌ و ناداني‌ باقي‌ مي مانند و اين‌ جهل‌ و ناداني‌ به خودي‌ خود يك‌ هلاكت‌ ابدي‌ بوده‌ كه‌ انسان ها را از حركت‌ و تكامل‌ باز مي دارد و مانع‌ ظهور علم‌ و آگاهي‌ مي شود در نتيجه‌ خلقت‌ جهان‌ و انسان‌ لغويت‌ پيدا مي كند و برنامه‌هاي‌ تربيتي‌ خدا تعطيل‌ مي شود.**

**دوم‌ اين كه‌ انسان ها در مسير هوی و هوس‌ فعاليت‌ كنند و به‌ عوارض‌ كفر و گناه‌ و نتايج‌ قتل‌ و نزاع‌ مبتلا شوند و در آنها علم‌ و آگاهي‌ به‌ صلاح‌ و فساد پيدا شود و درنتيجه‌ به‌ خط‌ سعادت‌ و خوشبختي‌ برگردند و در مكتب‌ خدا تربيت‌ شوند. نظر به‌ اين كه‌ اختلافات‌ و قتل‌ و نزاع‌ منشاء ظهور علم‌ و آگاهي‌ شده‌ و انسانها را به‌ سعادت‌ برمي گرداند خداوند متعال‌ اجازه‌ مي دهد كه‌ اين‌ اختلافات‌ و جنگ‌ و نزاع ها ظاهر گردد ، انسان ها معذب‌ شوند و در حال‌ فرار از عذاب‌ به‌ خط صلاح‌ و عدالت‌ برگردند.**

**يگانه‌ عاملي كه‌ انسان ها را به‌ شناخت‌ حق‌ و حقايق‌ علوم‌ آشنا مي كند دو عامل‌ احتياج‌ و ابتلاء است‌ . احتياجات‌ عامل‌ محرك‌ انسان‌ به‌ سوي‌ نعمت هاي‌ خداوند متعال‌ و منابع‌ طبيعت‌ بوده‌ كه‌ انسان ها با احساس‌ احتياج‌ به‌ سوي‌ آن چه‌ در عالم‌ خلق‌ شده ‌است‌ حركت‌ مي كنند و ضمن‌ كار و كوشش‌ و تامين‌ احتياجات‌ خود به‌ اسرار خلقت‌ و هندسه‌ آفرينش‌ آگاهي‌ پيدا مي كنند و در انتها به‌ معارف‌ الهي‌ هدايت‌ مي شوند و اما عامل‌ ابتلاء سبب‌ پيدايش‌ عدالت‌ و تعادل‌ در بهره‌برداري‌ انسان ها از نعمت هاي‌ خداوند متعال‌ و از آن‌ جمله‌ تعادل‌ در استفاده ‌انسان ها از يكديگر مي گردد ، پيدايش‌ اين‌ تعادل‌ و اعتدال‌ محصول‌ انحراف‌ و افراط‌ و تفريط‌ در بهره‌برداري‌ انسان ها مي باشد انسان ها براي‌ يكديگر نعمت‌ بزرگي‌ هستند كه‌ شناخت‌ آن‌ متوقف‌ بر ابتلاء به‌ يكديگر است.‌ انسانها در قياس‌ با يكديگر سه‌ حالت‌ پيدا مي كنند كه‌ در يكي‌ از اين‌ سه‌ حالت‌ نافع‌ به حال‌ يكديگر بوده‌ و نعمت‌ بزرگي‌ براي‌ يكديگرند. حالت‌ دوم‌ حالت‌ بي‌خاصيتي‌ است‌. در اين‌ حال‌ نه‌ مضر هستند و نه‌ نافع‌ و شايد در اين‌ حالت‌ انگل‌ جامعه‌ مي باشند كه‌ جامعه‌ بايستي‌ بار زندگي‌ آنها را به‌ دوش‌ بكشد. حالت‌ سوم‌ حالتي‌ است‌ كه‌ براي‌ يكديگر مضر و خطرناك‌ هستند جان‌ و مال‌ و ناموس‌ يكديگر را به‌ نابودي‌ مي كشانند.**

**اين‌ حالت‌ سه‌ گانه‌ به‌ دليل‌ فهم‌ و نافهمي‌ مردم‌ پيدا مي شود كه‌ اگر عالم‌ و آگاه‌ باشند قدر يكديگر را مي دانند و نافع‌ به‌ حال‌ يكديگر خواهند بود و اگر جاهل‌ به‌ حال‌ يكديگر باشند جان‌ و مال‌ يكديگر را نابود مي كنند. جنگ‌ انسان ها گرچه‌ مايه‌ نابودي‌ يكديگر است‌ وليكن‌ اين‌ خاصيت‌ را دارد كه‌ آنها را به‌ صلح‌ و صفا مي كشاند و وادار مي كند كه‌ از دو حالت‌ انگلي‌ و جنگلي‌ خارج‌ شده‌، فهم‌ و شعور پيدا كنند. در حال‌ تعاون‌ و همكاري‌ قرار گيرند و در صلح‌ و صفا زندگي‌ كنند. به‌ همين‌ دليل‌ خداوند اجازه‌ داده ‌است‌ كه‌ اين‌ جنگ‌ و جدال ها باشد تا عاقبت‌ انسان ها را به‌ آرامش‌ و امنيت‌ بكشاند.**

**زيرا راه‌ پيدا شدن‌ هر پديده‌اي‌ مبتلا شدن‌ به‌ نقيض‌ آن‌ است‌ مبتلا شدن‌ به‌ جهل‌ راه‌ پيدايش‌ علم‌ و مبتلا شدن‌ به‌ جنگ‌ راه‌ پيدايش‌ صلح‌ است‌.**

**در آيه‌ 256 آيه‌ ماقبل‌ آيه‌ الكرسي‌ به‌ انسان ها دستور انفاق‌ مي دهد مي فرمايد:**

**از آنچه‌ به‌ شما روزي‌ داده‌ايم‌ در راه‌ خدا پيش‌ از آمدن‌ روزي كه‌ در آن‌ روز تجارت‌ و دوستي‌ و يا شفاعت‌ و وساطت‌ براي‌ انسان‌ سودي‌ ندارد انفاق‌ كنيد و بدانيد انسان هاي‌ كافر ظالم‌ شناخته‌ مي شوند .**

**دراين‌ آيه‌ شريفه‌ سه‌ مطلب‌ قابل‌ توجه‌ است‌ :**

**اول‌ : انفاق‌ در راه‌ خدا.**

**دوم‌ : انسان ها در روز قيامت‌ نمي توانند از وسائلي‌ كه‌ در دنيا استفاده‌ مي كردند استفاده‌ كنند .**

**سوم‌ : كفر و ظلم‌ و كافر و ظالم‌ يك‌ معنا و يك‌ مصداق‌ بيشتر نيستند.**

**در اطراف‌ بحث‌ اول‌ مي گوئيم‌ كه ‌انفاق‌ به‌ معناي‌ سرمايه‌گذاري‌ در راه‌ خدا مي باشد.**

**بعضي‌ ها چنين‌ فكر مي كنند كه ‌انفاق‌ مال‌ به‌ معناي‌ بخشش‌ مفت‌ و مجاني‌ مي باشد كه‌ عده‌اي‌ از مردم‌ قسمتي‌ از ثروت‌ خود را به‌ عده‌اي‌ ديگر ببخشند و عده‌اي‌ از ثروت‌ عده‌ ديگر استفاده‌ كنند اولا اين جور بخشش‌ را عطاء و يا هبه‌ مي نامند كه‌ يك‌ نفر از مال‌ خود به‌ ديگري‌ ببخشد. انفاق‌ به‌ معناي‌ بخشش‌ مال‌ نيست‌ بلكه‌ به‌ معناي‌ سرمايه‌ گذاري‌ مي باشد زيرا انفاق‌ در لغت‌ به‌ معناي‌ اخراج‌ مال‌ از ملكيت‌ و سرمايه‌ گذاري‌ مي باشد .**

**سوراخ‌ موش‌ را هم‌ نافقات‌ مي گويند و اين‌ لغت‌ در ارتباط‌ با مال‌ و ثروت‌ متناسب‌ با سرمايه‌ گذاري‌ مي باشد سرمايه‌ گذاري‌ در راه‌ توليد چنان كه‌ دانه‌ گندم‌ و يا هسته‌ زردآلو را زير خاك‌ پنهان‌ مي كنيد تا سبز شود منافق‌ را هم‌ به‌ اين‌ دليل‌ منافق‌ مي نامند كه‌ دين‌ خود را از وجود خود مانند مال‌ و ثروت‌ خارج‌ مي كند و يا دين‌ خود را براي‌ دنيا سرمايه‌ گذاري‌ مي كند و يا اين كه‌ مانند موش هاي‌ خراب كار در سوراخ‌ خراب كاري‌ مي خزد. در هر صورت‌ انفاق‌ در راه‌ خدا به‌ معناي‌ سرمايه‌گذاري‌ در راه‌ خدا مي باشد كه‌ با اين‌ سرمايه‌گذاري‌ دين‌ خدا رشد كند و تقويت‌ شود. به‌ همين‌ مناسبت‌ در سوره‌ توبه‌ خداوند متعال‌ انفاق‌ را در مقابل‌ كنز مال‌ يا گنج‌ مال‌ قرارداده‌ است‌ درآن‌ آيه‌ ميفرمايد كساني‌ كه‌ مال‌ خود را در زمين‌ دفن‌ كرده‌ و در راه‌ خدا انفاق‌ نمي كنند به عذابي‌ دردناك‌ مژده‌ بدهيد كه‌ در اين جا گنج‌ مال‌ به‌ معناي‌ ركود آن‌ مي باشد و انفاق‌ مال‌ به‌ معناي‌ سرمايه‌گذاري‌ در راه‌ تقويت‌ دين‌ خدا و رشد اقتصادي‌ جامعه‌ است‌.**

**با توجه‌ به‌ حرمت‌ بيكاري‌ و مفت‌ خواري‌ و حرمت‌ ركود و تعطيل‌ هر نوع‌ سرمايه‌ در دين‌ مقدس‌ اسلام‌ اين‌ حقيقت‌ كشف‌ مي شود كه‌ سرمايه‌گذاري‌ براي‌ ايجاد كار و توليد ارزاق‌ و توزيع‌ آن‌ مطلوب‌ خداوند متعال‌ مي باشد دليل‌ حرمت‌ بيكاري‌ از آيات‌ وجوب‌ جهاد و هجرت‌ و وجوب‌ بهره‌برداري‌ از نعمت هاي‌ خدا استفاده‌ مي شود كه‌ خداوند با كلمات‌ جاهدوا في‌ سبيل‌ الله‌ و هاجروا نشان‌ مي دهد كه‌ شخص‌ مجاهد نمي تواند بيكار باشد جهاد با نفس‌ به ‌معناي‌ بجا آوردن‌ واجبات‌ و مستحبات‌ و ترك‌ محرمات‌ و مكروهات‌ جهاد براي‌ اداره‌ زندگي‌ و تهيه‌ ارزاق‌ عيال‌ و اطفال‌ بزرگ ترين‌ جهاد است‌ .**

**درآيه‌ مربوط‌ به‌ نماز جمعه‌ خداوند ميفرمايد :**

**كه‌ بعد از نماز جمعه‌ در روي‌ كره‌ زمين‌ به‌ دنبال‌ فضل‌ خدا و روزي‌ خدا برويد همانطوري كه‌ حفظ‌ نفس‌ و حفظ آبرو و حفظ‌ دين‌ واجب‌ است‌ تهيه‌ روزي‌ كه‌ مقدمه‌ حفظ‌ نفس‌ و آبرو مي باشد واجب‌ خواهد بود .**

**بنابراين‌ كار و كسب‌ كه‌ همان‌ جهاد است‌ واجب‌ مي باشد و بيكاري‌ حرمت‌ پيدا مي كند علاوه‌ بر اين ها آدم‌ بي كار سرمايه‌ وجود خود را راكد مي گذارد از رشد و ترقي‌ باز مي ماند كه‌ اين‌ ركود در دين‌ خدا حرمت‌ دارد تعطيل‌ مال‌، تعطيل‌ وجود، تعطيل‌ هر نوع‌ ثروت‌ جايز نيست‌. و اما حرمت‌ مفت‌ خواري‌ در روايت هاي‌ صحيح‌ آمده ‌است‌ كه‌ گفته‌اند :**

**لعن‌ الله‌ من‌ القي‌ كله‌ علي‌ الناس‌**

**يعني‌ خدا لعنت‌ مي كند كسي‌ را كه‌ بار زندگي‌ خود را به‌ دوش‌ مردم‌ مي گذارد و همچنين‌ خداوند در قرآن‌ ميفرمايد :**

**كه‌ هيچ كس‌ بار مسئوليت‌ ديگري‌ را بر نمي‌ دارد پس‌ كسي كه‌ بيكار و بيفايده‌ مي نشيند و بدون‌ اين كه‌ به‌ مردم‌ و يا به‌ دين‌ خدا خدمت‌ كند از مردم‌ انتظار خدمت‌ دارد فعل‌ حرام‌ مرتكب‌ مي شود بيكاري‌ و مفت‌ خواري‌ در دين‌ اسلام‌ جايز نيست‌ .**

**با اين‌ حساب‌ كساني كه‌ سرمايه‌ هاي‌ خود را در راه‌ توليد و توزيع‌ ارزاق‌ به كار مي برند براي‌ مردم‌ زمينه‌ كار و كاسبي‌ فراهم‌ نموده‌ و دنياي‌ مردم‌ را آباد مي كنند جهاد كردند .**

**يكي‌ از دلايل‌ حرمت‌ ربا همين‌ بي كاري‌ و مفت‌ خواري‌ مي باشد كه‌ رباخوار از يك‌ طرف‌ سرمايه‌ وجود خود را معطل‌ مي گذارد و از يك‌ طرف‌ بار زندگي‌ خود را به‌ دوش‌ مردم‌ مي گذارد و مفت‌ خواري‌ مي كند وليكن‌ سرمايه‌ منشاء كار و توليد ارزاق‌ مي گردد، فقرا از كار خودشان‌ بهره‌ مي برند بهتر از آن‌ است‌ چشم‌ به‌ دست‌ اغنياء باشند در صورت ‌اول‌ عزت‌ پيدا مي كنند و در صورت‌ دوم‌ به‌ ذلت‌ مي‌ افتند.**

**و اما بحث‌ دوم‌ كه‌ خداوند متعال‌ مي فرمايد :**

**روز قيامت‌ بيع‌ و تجارت‌ و دوستي‌ و شفاعت‌ سودي‌ ندارد .**

**دراين‌ قسمت‌ از آيه‌ شريفه‌ خداوند متعال‌ مي فرمايد:**

**كه‌ درآخرت‌ از وسائلي‌ كه‌ در دنيا استفاده‌ كرده‌ايد نمي توانيد استفاده‌ كنيد و اشعار ميدارد كه‌ مدار زندگي‌ آخرت‌ غير از مدار زندگي‌ دنيا مي باشد. خداوند زندگي‌ دنيا را طوري‌ مجهز و مرتب‌ كرده ‌است‌ كه‌ مردم ‌از طريق‌ احتياج‌ به‌ يكديگر و احتياج‌ به‌ وسائل‌ طبيعت‌ و از مسير كار و كوشش‌ مي توانند زندگي‌ كنند. هر انساني‌ داراي‌ سرمايه‌ از كار و كوشش‌ و علم‌ و هنر ميباشد كه ‌ديگران‌ به‌ سرمايه‌ او نيازمندند و او هم‌ نيازمند به ‌سرمايه‌ ديگران‌ مي باشد و از اين‌ راه‌ بيع‌ و تجارت‌ و دوستي‌ و شفاعت‌ پيدا مي شود هريك‌ از انسان ها متاع‌ خود را از كار و هنر در اختيار ديگري‌ مي گذارند و از متاع‌ آنها استفاده‌ مي كنند به‌ اين‌ شكل‌ هر انساني‌ احتياجات‌ زندگي‌ ديگران‌ را تامين‌ مي كند و همه‌ با هم‌ از طريق ‌تعاون‌ و همكاري‌ از منابع‌ طبيعي‌ و انساني‌ بهره‌ مي برند.**

**و اما مدار زندگي ‌انسان ها روز قيامت‌ از مسير كار و خدمت‌ و بهره‌برداري‌ از منابع‌ طبيعت‌ نيست‌ بلكه ‌از مسير دعاي‌ مستجاب‌ و عنايت‌ خدا اداره‌ ميشود هر انساني‌ مستقيما به‌ خداي‌ خود مربوط‌ است‌ .**

**به‌ ميزان‌ معرفت‌ و محبوبيتي‌ كه‌ به‌ خدا دارد آن چه‌ مي خواهد و لازم‌ دارد از خدا تقاضا و تمنا مي كند و خداوند آن چه‌ تقاضا كرده ‌است‌ در اختيار او مي گذارد پاي‌ درخت هاي‌ ميوه‌ مي نشينند و آن چه‌ از ميوه‌ لازم‌ دارند از خدا مي طلبند و بلافاصله‌ از همان‌ درخت‌ آن چه‌ مي خواهند براي‌ آنها آماده‌ مي شود. سرمايه‌ زندگي‌ انسان‌ در عالم‌ آخرت‌ دو چيز است‌ كه‌ يكي‌ از آن‌ دو اصل‌ و ديگري‌ فرع‌ برآن‌ مي باشد اول‌ دوستي‌ و معرفت‌ به‌ خداوند متعال‌ و ايمان‌ به‌ اراده‌ و قدرت‌ او دوم‌ رابطه‌ دوستي‌ با انسان هاي‌ صالح‌ و وابسته‌ به‌ خدا كه‌ از مسير دوم‌ شفاعت‌ پيدا مي شود و از راه‌ اول‌ دعاي‌ انسان‌ مستجاب‌ مي گردد.**

**با اين‌حساب‌ كليه‌ وسائل‌ و اسباب‌ و ابزاري‌ كه‌ مردم‌ در زندگي‌دنيا ازآن‌ بهره‌برداري‌ ميكنند در زندگي‌ آخرت‌ تعطيل‌ مي شود. از منابع‌ طبيعي‌ مانند كار و كشاورزي‌ نمي توانند استفاده‌ كنند هيچ‌ يك‌ از آنها نمي توانند متاع‌ مورد استفاده‌ خود را در اختيار ديگري‌ بگذارند به‌ همين‌ مناسبت‌ در سوره‌ اعراف‌ ضمن‌ آيه‌ خداوند حالات‌ اهل‌ جهنم‌ را ذكر مي كند كه‌ آنها از اهل‌ بهشت‌ مقداري‌ آب‌ و غذا مطالبه‌ مي كنند و مي گويند قدري‌ از آن‌ آب‌ و غذاها در اختيار ما بگذاريد. اهل‌ بهشت‌ جواب‌ مي دهند كه‌ خدا اين ها را بر كفار حرام‌ كرده‌ است‌ منظور از حرمت‌ اين‌ است‌ كه‌ ما نمي توانيم‌ از اين‌ آب ها به‌ شما بدهيم‌ و اگر بدهيم‌ تلخ‌ و داغ‌ مي شود كه‌ نمي توانيد استفاده‌ كنيد.**

**پس‌ هركسي‌ بايستي‌ در زندگي‌ دنيا بين‌ خود و خدا رابطه‌ دوستي‌ برقرار كند تا زاد و توشه‌اي‌ براي‌ آخرت‌ خود داشته‌ باشد. به‌ همين‌ مناسبت‌ دراين‌ آيه ‌شريفه‌ خداوند ميفرمايد**

**كه‌ بيع‌ و تجارت‌ و دوستي‌ و شفاعت‌ در عالم‌ آخرت‌ نخواهد بود و درآيه‌ ديگر ميفرمايد كه‌ در آنجا ايمان‌ و تقوا و قلب‌ سالم‌ لازم‌ است‌ .**

**و اما مطلب‌ سوم‌ در اين‌ آيه‌ ملازمه‌ بين‌ كفر و ظلم‌ مي باشد كه ‌خداوند ميفرمايد :**

**كافرها، ظالم‌ مي باشند. كافر به‌ كسي‌ مي گويند كه‌ در لباس‌ بندگي‌ و احتياج‌ به‌ خداوند متعال‌ خود را بي‌ نياز و مستقل‌ و آزاد نشان‌ مي دهد و چنان‌ وانمود مي سازد كه‌ خدائي‌ و اربابي‌ ندارد خود را از اطاعت‌ و بندگي‌ خدا مستغني‌ مي داند. حق‌ خدا را ضايع‌ مي كند كه‌ در واقع‌ حق‌ خود را ضايع‌ كرده‌ است‌ و ضمن‌ محروميت‌ از لطف‌ خدا ظلم‌ به خود نموده‌ است‌ و قهرا كسي كه‌ به خود ظلم‌ مي كند و در قيد اطاعت‌ خدا نيست‌ به‌ بندگان‌ خدا هم‌ ستم‌ خواهد كرد و بزرگترين‌ ستم‌ همين ‌است‌ كه‌ وجود چنين‌ كافري‌ مانع‌ ظهور بركات‌ خدا ميگردد و مايه‌ محروميت‌ ساير بندگان‌ خدا هم‌ مي شود پس‌ هركس‌ كافر باشد ظالم‌ هم‌ خواهد بود و ظالم‌ روز قيامت‌ از عذاب‌ خدا و انتقام‌ مظلوم‌ معاف‌ نخواهد بود.**

**الله‌ لا اله ‌الا‌ هوالحي‌ القيوم‌ لا تاخذه‌ سنة‌ و لا نوم‌ له‌ مافي‌ السموات‌ و مافي‌الارض‌ من‌ ذالذي‌ يشفع‌ عنده‌ الا باذنه‌ يعلم‌ ما بين‌ ايديهم‌ و ما خلفهم‌ و لا يحيطون‌ بشي‌ من‌ علمه‌ الا بما شاء وسع‌ كرسيه‌ السموات‌ والارض‌ ولا يؤده‌ حفظهما و هوالعلي‌ العظيم‌ (255) لااكراه‌ في‌ الدين‌ قد تبين‌ الرشد من‌ الغي‌ فمن‌ يكفر بالطاغوت‌ و يومن‌ بالله‌ فقد استمسك‌ بالعروه‌ الوثقي‌ لاانفصام‌ لها والله‌ سميع‌ عليم‌ (256) الله‌ ولي‌ الذين‌ امنوا يخرجهم‌ من‌ الظلمات ‌الي‌ النور والذين‌ كفروا اولياءهم‌ الطاغوت‌ يخرجونهم‌ من‌ النور الي‌ الظلمات‌ اولئك‌ اصحاب‌ النارهم‌ فيها خالدون‌(257)**

**درآيات‌ 257 تا 260 كه‌ آيت‌الكرسي‌ ناميده ‌مي شود مطالب‌ قابل‌ توجهي‌ در توحيد و هدايت‌ مورد بحث‌ واقع‌ مي شود.**

**ميفرمايد خدا كسي‌ است‌ كه‌ به‌ جز او خدايي‌ نيست‌ زنده‌ و ناظر و پايدار است‌. او را چرت‌ و خواب‌ و غفلت‌ فرا نمي گيرد. هرچه‌ هست‌ در آسمان ها و زمين‌ مال‌ اوست.‌ آن‌ كيست‌ كه‌ بدون‌ اجازه‌ خدا در مسائل‌ مربوط‌ به‌ او از كسي‌ شفاعت‌ كند. خدا مي داند كه‌ مردم‌ با چه‌ كسي‌ و چه‌ چيزي‌ روبرو هستند و نتايج‌ كار آنها چه‌ خواهد بود مردم‌ نمي توانند جز آن چه‌ را كه‌ خدا بخواهد به‌ علم‌ او آگاهي‌ پيدا كنند. كرسي‌ قدرت‌ و عظمت‌ خدا عوالم‌ آسمان‌ و زمين‌ را فرا گرفته‌ است.‌ حفاظت‌ اين‌ عوالم‌ خدا را خسته‌ و غافل‌ نمي كند او برتر و بي نهايت‌ است‌ .**

**دين‌ خدا اجباري‌ نيست‌ راه‌ حق‌ از باطل‌ روشن‌ شده‌. كسي كه‌ بت ها را رها كند و به‌ خدا ايمان‌ آورد به‌ رشته‌ محكمي‌ چنگ‌ زده‌ كه‌ گسستگي‌ نمي پذيرد و او شنوا و دانا است‌.**

**خدا بر اهل‌ ايمان‌ ولايت‌ دارد آنها را از تاريكي‌ و جهل‌ و ناداني‌ به‌ علم‌ و روشنائي‌ ميكشاند ولي‌ كساني كه‌ كافر به‌ خدا مي شوند در ولايت‌ طاغوت‌ قرار مي گيرند و آنها به‌ عكس‌ خدا افراد خود را از روشنائي‌ علم‌ به‌ جهالت‌ و تاريكي‌ مي برند كه‌ عاقبت‌ اهل‌ آتش‌ هستند درآن‌ جاويدان‌ خواهند بود. مطلب‌ قابل‌ توجه‌ دراين‌ آيات‌ چند چيز است‌ :**

**اول‌ : وحدانيت‌ از لوازم‌ ذاتي‌ خدا است‌ .**

**دوم‌ : حيات‌ و قيوميت‌ و عدم‌ ظهور سستي‌ و فرسودگي‌ در او**

**سوم‌ : تمامي‌ عوالم‌ زمين‌ وآسمان‌ مال‌ اوست‌ كسي‌ در مسائل‌ مربوط‌ به‌ خدا و ازآن‌ جمله‌ شفاعت‌ بدون‌ اجازه ‌او نمي تواند مداخله‌ كند.**

**چهارم‌ : احاطه‌ وجودي‌ علم‌ خدا .**

**پنجم‌ : قبول‌ دين‌ خدا اجباري‌ نيست‌.**

**ششم‌ : دين‌ خدا عروه‌الوثقي‌ و ريسمان‌ ناگسستني‌ است.‌**

**هفتم‌ : سرپرستي‌ خدا و سرپرستي‌ طاغوت.**

**‌ و اما صفت‌ وحدانيت‌ خدا در همين‌ كلمه‌ لااله‌الاالله‌ است.‌ خداوند خود را به‌ وحدانيت‌ معرفي‌ مي كند و مي گويد خدا كسي‌ است‌ كه‌ اين‌ صفت‌ را دارد كه ‌خدائي‌ به‌ جز او نيست‌. هيچ‌ واحدي‌ و هيچ‌ مخلوقي‌ نمي تواند خود را اين طور معرفي ‌كند مثلا بگويد انسان‌ كسي‌ است‌ كه‌ به‌ جز او انساني‌ نيست‌ و يا فرشته‌ كسي‌ است‌ كه‌ به‌ جز او فرشته‌اي‌ نيست‌ زيرا همه‌ كس‌ و همه‌ چيز نظير دارد. موجود منحصر به‌ فرد در عالم‌ پيدا نمي شود و اگر هم‌ خدا در نوعي‌ از انواع‌ فقط‌ يك‌ فرد بيافريند باز هم‌ فرد ديگر قابل‌ آفرينش‌ مي باشد. پس‌ اگر كسي‌ خدائي‌ را بپرستد كه‌ شبيهي‌ و نظيري‌ دارد بداند كه‌ مشرك‌ شده‌ و مخلوق‌ را به‌ جاي‌ خالق‌ پرستيده‌ است‌ پس‌ اين‌ كلمه‌ لااله‌الاالله‌ هو به‌ هيچ‌ كس‌ جز خدا قابل ‌انطباق‌ نيست‌ زيرا همه‌ چيز و همه‌ كس‌ واحد عددي‌ هستند و واحد عددي‌ اگرچه‌ به‌ اندازه‌ آسمان‌ باشد شبيه‌ و نظير دارد و علاوه‌ در بيرون‌ از حد خود نمي تواند كاري ‌انجام‌ دهد پس‌ عاجز مي ماند و نمي تواند خدا باشد. خداوند در ابتداي‌ اين‌ آيه‌ ميفرمايد خدا كسي‌ است‌ كه‌ به‌ جز او خدائي‌ نيست‌ پس‌ شما انسان ها بايستي‌ خدا را به‌ اين‌ صفت‌ بشناسيد و اگر به‌ اين‌ صفت‌ شناختيد خواهيد دانست‌ كه‌ شبيه‌ و نظير ندارد. واحدي‌ عددي‌ نيست‌ كه‌ مثل‌ و مانندي‌ داشته‌ باشد و يا مثل‌ و مانند او قابل‌ تصور باشد.**

**بحث‌ دوم‌ در اين‌ آيات‌ اين‌ است‌ كه‌ خدا را به‌ قيوميت‌ و حيات‌ ستايش‌ مي كند. حيات‌ در وجود خدا صفت‌ ذاتي‌ و وجودي‌ او مي باشد و حيات‌ در وجود غير خدا صفت‌ عرضي‌ و اثر تركيبي‌ مي باشد كه‌ از تركيب‌ و ترتيب‌ اصول‌ غير زنده‌ ساخته‌ شده‌ و مسبوق‌ به عدم‌ حيات‌ مي باشد تا زماني كه‌ تركيب‌ و ساخت‌ وجودي‌ اين‌ موجودات‌ به‌ حال‌ خود باقي‌ باشد حيات‌ هم‌ كه‌ اثري‌ از آن‌ تركيب‌ است‌ محفوظ مي ماند و به‌ محض‌ اين كه‌ تركيب‌ به هم‌ بخورد و اجزاء مركب‌ از يكديگر جدا شود ماشين‌ وجود مخلوق‌ اوراق‌ گردد اثر حيات‌ از بين‌ مي رود به‌ همين‌ دليل‌ بر موجودات‌ عالم‌ موت‌ و حيات‌ عارض‌ مي شود و خواب‌ و بيداري‌ بوجود مي‌آيد وليكن‌ حيات‌ خدا و علم‌ و قدرت‌ او اثر ذاتي‌ و وجودي‌ مي باشد. وجود خدا از اجزاء مختلف‌ تركيب‌ نشده‌ تا اين كه‌ آثار تركيبي‌ آن‌ همراه‌ اجزاء مركب‌ بيايد و برود. خداوند يك‌ وجود واحد و غيرقابل‌ تجزيه‌ مي باشد كه‌ به‌ خودي‌ خود زنده ‌است‌ حيات‌ از او قابل‌ سلب‌ نيست‌ و كم‌ و زياد نمي شود. سستي‌ و فرسودگي‌ در وجود خدا ظاهر نمي گردد كه‌ مانند مخلوقات‌ نيروئي‌ رها كند و نيروي‌ ديگر به ‌دست‌ بياورد. محدوديت‌ زماني‌ و مكاني‌ و محدوديت‌ وجودي‌ ندارد پس‌ او هميشه‌ زنده ‌است‌ به‌ دليل‌ همين‌ حيات‌ و علم‌ ذاتي‌ قيوميت‌ دارد.**

**قيوم‌ از كلمه‌ قيام‌ گرفته‌ شده‌ است.‌ قائم‌ به‌ كسي‌ مي گويند كه‌ دائم‌ در آفرينندگي‌ و حركت‌ به‌سوي‌ هدف‌ و مقصد مي باشد. كسي كه‌ كاري‌ انجام‌ مي دهد و از كار خود هدف‌ حكيمانه‌اي‌ دارد قائم‌ خوانده‌ مي شود. قيوم‌ مبالغه‌ قيام‌ است‌ يعني‌ دائم‌ در كار به‌ سوي‌ هدف‌ و سرپرستي‌ موجودات‌ است‌ تا آنها را به‌ هدف‌ و مقصد برساند. هرگز غفلت‌ و سستي‌ بر او عارض‌ نمی شود تا مخلوقات‌ خود را ضايع‌ و معطل‌ بگذارد. در وصف‌ همين‌ قيوميت‌ جملات‌ بعد مطرح‌ ميشود كه‌ مي گويد خدا را خواب‌ سبك‌ و خواب‌ سنگين‌ عارض‌ نمي شود.**

**چرت‌ و خواب‌ خاصيت‌ موجوداتي‌ است‌ كه ‌محصول‌ كم‌ و كيف‌ و معلول‌ علت ها مي باشند.**

**آن چنان كه‌ از علل‌ و عوامل‌ بوجود آمده‌اند علل‌ و عوامل‌ درآنها تاثير مي گذارد و در كميت‌ و كيفيت‌ آنها نقص‌ و كمال‌ پيدا مي شود وليكن‌ خدا چنين‌ نيست.‌ او يك‌ وجودي‌ مي باشد كه‌ در ميان‌ ميليون ها درجه‌ حرارت‌ و يا برودت‌ تغيير حال‌ پيدا نمي كند حرارت‌ و برودت‌ و ساير خاصيت ها را به‌ علم‌ خود مي داند نه‌ اين كه‌ آنها را بوجود خود احساس‌ كند. پس‌ او يك‌ حقيقت‌ ثابت‌ دائم‌ و غيرقابل‌ تغيير مي باشد.**

**علم‌ انسانها از طريق‌ احساس‌ پيدا مي شود مثلا شما برودت‌ و حرارت‌ و مزه‌ غذا را احساس‌ مي كنيد. اگر انسان‌ حسي‌ را مانند بينائي‌ و شنوائي‌ از دست‌ بدهد همراه‌ آن‌ علم‌ را هم‌ از دست‌ مي دهد اما علم‌ خدا از راه‌ احساس‌ نيست‌ لازم‌ نيست‌ آتش‌ در او اثر كند و او بداند كه‌ آتش‌ است‌ يا برودت‌ و چيزهاي‌ ديگر. به علم‌ همه‌ اين ها را مي داند. تاثير نمي‌ گذارد و تاثير پذير نيست‌**

**در بحث‌ سوم‌ مالكيت‌ خدا و احاطه‌ وجودي‌ او مطرح‌ مي گردد.**

**مالكيت‌ خدا نسبت‌ به‌ اشياء و اشخاص‌ يك‌ مالكيت‌ وجودي‌ و تصرف‌ مطلق‌ و بدون‌ توقف ‌است.‌ مالكيتي‌ غيرقابل‌ سلب‌ ، خواه‌ به‌ اراده‌ خدا و خواه‌ به‌ اراده‌ خلق‌ خدا. از اين‌ جهت‌ مي گوئيم‌ مالكيت‌ خدا غيرقابل‌ سلب‌ است‌ كه‌ صفات‌ خدا از آن‌ جمله‌ مالكيت ‌است‌ مربوط‌ به‌ ذات‌ خدا مي شود و اثر ذاتي‌ خدا مي باشد نه‌ اثر اختياري‌ و ارادي‌ و اين‌ آثار از ذات‌ خدا قابل‌ سلب‌ نيست‌ پس‌ صفت‌ مالكيت‌ از ذات‌ خدا قابل‌ سلب‌ نمي باشد پس‌ او مالك‌ مطلق‌ است‌ و اگر هم‌ چيزي‌ به‌ كسي‌ ببخشد در شعاع‌ قدرت‌ و مالكيت‌ خودش‌ مي باشد. با اين‌ حساب‌ كسي‌ نمي تواند بدون‌ اذن‌ و اراده‌ خدا در كسي‌ يا چيزي‌ تصرف‌ كند و كفار كه ‌اين‌ همه‌ تصرفات‌ در مال‌ و ثروت‌ خدا دارند از مهلت‌ و اجازه‌ خدا استفاده‌ مي كنند و خداوند متعال‌ هم‌ تا پايان‌ اتمام‌ حجت‌ با آنها مدارا مي كند تا اين كه‌ لياقت‌ ايماني‌ و يا محكوميت‌ كفري‌ آنها روشن‌ و مشخص‌ گردد . سلب‌ مالكيت‌ مالك‌ به‌ دو عامل‌ بستگي‌ دارد كه‌ اين‌ دو عامل‌ در ارتباط‌ با ذات‌ خدا قابل‌ ظهور نيست‌. يكي‌ عامل‌ جهل‌ و ناداني‌ و ديگری ضعف‌ و ناتواني‌. علم‌ و قدرت‌ خاصيت‌ ذاتي‌ خداوند متعال‌ است.‌ هيچ كس‌ نمي تواند خاصيت‌ ذاتي‌ را از ذات‌ جدا كند به‌ همين‌ دليل‌ شفاعت‌ از كسي‌ و يا اقدام‌ در انجام‌ كاري‌ بدون‌ اذن‌ خدا ممكن‌ نيست‌ پس‌ كسي‌ نمي تواند بدون‌ اذن‌ خدا از كسي‌ شفاعت‌ كند و يا در چيزي‌ تصرف‌ نمايد.**

**خداوند در اين‌ آيه‌ ميفرمايد:**

**كه‌ خلقت‌ مخلوقات‌ و حفاظت‌ آنها در خدا خستگي‌ بوجود نمي‌آورد كه‌ او برتر و بي نهايت‌ است‌ و براساس‌ همين‌ قدرت‌ و احاطه‌ وجودي‌ احاطه‌ علمي‌ خدا مطرح‌ مي شود كه‌ علم‌ خدا نامتناهي ‌است‌ مخلوقات‌ خدا مخصوصا انسان‌ متناهي‌ هستند و نامتناهي‌ بر متناهي‌ احاطه‌ وجودي‌ دارد پس‌ كسي‌ نمي تواند بدون‌ اذن‌ خدا به‌ علمي‌ از علوم‌ برسد اين‌ همه‌ دانش‌ كه‌ به‌ انبياء داده‌ و يا در اختيار بشر گذاشته‌ است‌ به‌ اذن‌ و اجازه‌ خودش‌ مي باشد پس‌ آگاهي ‌انسان‌ و معلومات‌ او مانند مالكيت‌ و تصرفات‌ او به‌ اذن‌ خدا مي باشد و بدون‌ اذن‌ قابل‌ ظهور نيست‌ .**

**بحث‌ پنجم‌ قبول‌ دين‌ خدا اجباري‌ نيست‌ اين‌ معنا مفهوم‌ جمله‌ لااكراه‌ في‌الدين‌ مي باشد كه‌ خداوند مي گويد قبول‌ دين‌ خدا اجباري‌ نيست‌ قبول‌ اجباري‌ قبول‌ حكومتي‌ و يا حكمي‌ به‌ عامل‌ تهديد و تطميع‌ است‌ خواه‌ اين‌ قبول‌ مطابق‌ مصلحت‌ باشد يا نباشد چنان كه‌ ضعفا در اطاعت‌ جباران‌ و گردن‌ كشان‌ قرار مي گيرند كه‌ اگر اطاعت‌ نكنند كشته‌ مي شوند و يا عده‌اي‌ از آنها به‌ طمع‌ مال‌ و ثروت‌ و يا رسيدن‌ به‌ قدرت‌ اطاعت‌ مي كنند و پذيراي‌ حكومت‌ و قدرت‌ جباران‌ مي شوند و خود را در اسارت‌ و بردگي‌ آنها قرار مي دهند اگر نه‌ كشته‌ ميشوند و يا در معرض‌ تهديد به‌ گرسنگي‌ و تشنگي‌ قرار مي گيرند در برابر حكومت‌ اجباري ‌اطاعت‌ به‌ آزادي‌ واقع‌ مي شود و آن‌ قبول‌ اطاعت‌ است‌ به‌ دليل‌ آگاهي‌ و شعور مصلحت‌ در اطاعت‌ و يا ظهور مفسده‌ در گناه‌ و معصيت‌ در اين جا انسان‌ مطيع‌ سعادت‌ خود را در انجام‌ عملي‌ مي داند كه‌ مطاع‌ به‌ او دستور داده‌ است‌ و ولي‌ حاكم‌ را نسبت‌ به‌ خود رئوف‌ و مهربان‌ مي داند و او را عالم‌ حكيم‌ مي شناسد چنان كه‌ از عدم‌ اطاعت‌ وحشت‌ دارد و شخص‌ مطاع‌ نمي تواند او را از اطاعت‌ منع‌ كند و اگر منع‌ كند مطيع‌ نمي تواند از اطاعت‌ منصرف‌ شود.**

**اطاعت‌ به‌ علم‌ و آزادي‌ در واقع‌ حاكميت‌ حاكم‌ را لغو مي كند و آزادي‌ مطلق‌ بوجود مي آورد اطاعت هاي‌ كوركورانه‌ و جاهلانه‌ از نوع‌ حكومت هاي‌ اجباري‌ مي باشد كه‌ مطيع‌ خود را مجبور به‌ اطاعت‌ مي داند بدون‌ اين كه‌ مصلحت‌ خود را در اطاعت‌ ببيند.**

**خداوند اطاعت‌ بندگان‌ خود را چنان‌ دوست‌ دارد و مي خواهد كه‌ اطاعت‌ به‌ آزادي‌ باشد نه‌ اطاعت‌ به‌ اجبار و اكراه‌ زيرا خداوند براي‌ بندگان‌ خود منبع‌ خير و بركت‌ است‌ و دين‌ او را راهنماي‌ او به سوي‌ نعمت ها و لذت ها و خوشي ها مي باشد اوامر خدا بر مدار مصلحت‌ و مفسده‌ تنظيم‌ شده ‌است‌ بندگان‌ خود را به كارهائي‌ امر مي كند كه‌ سعادت‌ آنها در آن‌ ميباشد و از كارهائي‌ نهي‌ مي كند كه‌ هلاكت‌ و بدبختي‌ آنها در آن‌ است‌ خط‌ اطاعت‌ خدا خط‌ به سوي‌ بهشت‌ و سعادت‌ است‌ و خط‌ معصيت‌ خط‌ به سوي‌ جهنم‌ و شقاوت‌ .**

**دراين جا ممكن‌ است‌ كسي‌ سئوال‌ كند و بگويد كه‌ اگر اطاعت‌ خدا اجباري‌ نيست‌ پس‌ چگونه‌ خداوند بندگان‌ مطيع‌ خود را تطميع‌ به‌ بهشت‌ مي كند و بندگان‌ عاصي‌ خود را از جهنم‌ مي ترساند اين‌ تهديد و تطميع‌ از جانب‌ خدا مانند تهديد و تطميع‌ از جانب‌ قلدران‌ و گردن‌ كشان‌ است‌ كه‌ مردم‌ را به‌ اطاعت‌ خود مجبور مي كنند و در صورت‌ عدم‌ اطاعت‌ آنها را تهديد به‌ عذاب‌ و شكنجه‌ مي نمايند از اين‌ جهت‌ حاكميت‌ جباران‌ را به ‌اجبار و اكراه‌ مي شناسيم‌ كه‌ آنها بندگان‌ مطيع‌ خود را به‌ طمع‌ مي اندازند و عاصيان‌ را تهديد به‌ عذاب‌ مي كنند پس‌ چه‌ فرقي‌ بين‌ اطاعت‌ خدا و اطاعت‌ جباران‌ ديگر است‌ .**

**جواب‌ اين‌ است‌ كه‌ اطاعت‌ جباران‌ و اوامر آنها برخلاف‌ مصلحت‌ و مفسده‌ است‌ آنها بندگان‌ خدا را به كارهايي‌ امر مي كنند كه‌ براي‌ خودشان‌ منفعت‌ دارد و براي‌ بندگان‌ مطيع‌ ضرر و هلاكت‌ بوجود مي‌آورد و از كارهايي‌ نهي‌ مي كنند كه‌ براي‌ خودشان‌ ضرر دارد نه‌ اين كه‌ مايه‌ محروميت‌ بندگان‌ خدا مي شود وليكن‌ خداوند بندگان‌ خود را به كارهائي‌ امر مي كند كه‌ مصلحت‌ و منفعت‌ آنها در آن‌ كارها مي باشد از كارهائي‌ نهي‌ مي كند كه‌ عذاب‌ و هلاكت‌ آنها درآن‌ مي باشد عذاب هائي كه‌ بندگان‌ خود را با آن‌ تهديد مي كند عذاب هائي ست‌ كه ‌از عمل‌ گناه‌ پيدا مي شود هر گناهي‌ در واقع‌ ضرر و هلاكتي‌ است‌ كه‌ گناه‌ كار در آن‌ سقوط‌ مي كند خداوند با راهنمايي‌ خود انسان‌ را از سقوط‌ در آن‌ عذاب ها برحذر مي دارد پس‌ خداوند بندگان‌ خود را براي‌ رسيدن‌ به‌ خير و سعادت‌ امر مي كند و براي‌ نجات ‌از عذاب‌ و هلاكت‌ نهي‌ مي كند با اين‌ حساب‌ همه‌ كس‌ براساس‌ اراده‌ و آزادي‌ خود براي‌ جلب‌ منفعت‌ و دفع‌ ضرر فعاليت‌ مي كنند. منافع‌ آنها در دنيا و آخرت‌ همان‌ فوائد و نتايجي‌ است‌ كه‌ از اعمال‌ خير و نيكوكاري‌ پيدا مي شود. ضررها و خطرات‌ هم‌ همان‌ چيزهايي‌ است‌ كه‌ از عمل‌ شر و گناه‌ آنها پيدا مي شود.**

**با گناه‌ و معصيت‌ ضرر جاني‌ و مالي‌ و اعتباري‌ براي‌ خود بوجود مي آورند با شراب خواري‌ و مواد مضر ديگر تن‌ و مزاج‌ خود را خراب‌ مي كنند و اعصاب‌ خود را كه‌ وسيله‌ درك‌ و دانش‌ است‌ از كار مي اندازند و از عقل‌ و معرفت‌ محروم‌ مي شوند و نمي توانند براي‌ خود كسب‌ عزت‌ و احترام‌ كنند يا به درگاه‌ خدا تقرب‌ جويند و با دروغ‌گوئي‌ و خيانت‌ آبروي‌ خود را از بين‌ مي برند و محبوبيت‌ اجتماعي‌ خود را رها مي كنند و با ظلم‌ و جنايت‌ و قتل‌ و كشتار براي‌ خود دشمن‌ مي تراشند كه‌ عاقبت‌ اين‌ دشمنان‌ مظلوم‌ به‌ درگاه‌ خدا شكايت‌ نموده‌ از آنها انتقام‌ مي گيرند و با وسايل‌ عذابي كه‌ براي‌ مردم‌ مي سازند و آتش هائي كه‌ براي‌ سوزاندن‌ مردم‌ مي افروزند براي‌ خود جهنم‌ مي سازند كه‌ روز قيامت‌ در عدالت‌ الهي ‌تمامي‌ عذاب ها و آتش هائي كه‌ از آنها به‌ مردم‌ رسيده ‌است‌ از مردم‌ به ‌روي‌ آنها برمي گردد و در آن‌ عذاب ها جاويد و مخلد مي شوند. بنابراين‌ عذاب هاي‌ الهي‌ مانند جنايت‌ جنايت كاران‌ و تهديد ستم كاران‌ نيست‌ كه‌ از كسي‌ سلب‌ آزادي‌ كنند و قوي‌ را بر ضعيف‌ مسلط‌ نمايد كه‌ اگر اطاعت‌ نكنند بدست‌ خود آنها را شكنجه‌ كنند و يا روزي‌ را از آنها سلب‌ كنند.**

**پس‌ خداوند متعال‌ در حكومت‌ ديني‌ خود صد در صد مردم‌ را آزاد مي خواهد و اطاعت‌ آنها را بر پايه‌ علم‌ و آزادي‌ مي طلبد. دوست‌ ندارد كه‌ بندگان‌ او به صورت‌ بردگان‌ باشند و برپايه‌ تهديد و تطميع‌ از او اطاعت‌ نمايند.**

**اطاعت‌ خدا مانند اطاعت‌ از مسائل‌ زندگي ‌است‌ مانند زن ‌گرفتن‌ و بچه‌ به‌ دنيا آوردن‌ و غذا خوردن‌ ، خوابيدن‌ . همه‌ اين ها با آزادي‌ واقع‌ مي شود كسب‌ مال‌ و كسب‌ آبرو و عزت‌ كسب‌ بهشت‌ همه‌ اين ها با آزادي‌ است‌ .**

**بحث‌ ششم‌ دين‌ خدا ريسمان‌ ناگسستني‌ است. در اين‌ آيه‌ شريفه‌ خداوند متعال‌ ميفرمايد بعد از وضوح‌ دين‌ و روشن‌ شدن‌ حق‌ از باطل‌ هركسي‌ كه‌ بت ها و طاغوت ها را رها كند و به خدا ايمان‌ آورد به‌ ريسمان‌ محكمي‌ چنگ‌ زده‌ است‌ كه‌ هرگز گسستگي‌ نمي پذيرد. خداوند شنوا و دانا است‌ .**

**عروه‌ الوثقي‌ در اين‌ آيه‌ شريفه‌ رابطه‌ محبت‌ و ولايت‌ مي باشد كه‌ افراد تحت‌ ولايت‌ و سرپرستي‌ از سرپرست‌ خود بهره‌گيري‌ مي كنند و در شعاع‌ ولايت‌ او به زندگي‌ خود ادامه‌ ميدهند. رشته‌ ناگسستني‌ و يا رشته‌ گسستني‌ عبارت‌ است‌ از رابطه‌اي كه‌ بين‌ دو شيئي‌ يا دو شخص‌ و يا شخص‌ و شيئي‌ بوجود مي آيد. اين‌ رابطه‌ از نظر شدت‌ و ضعف‌ شوق‌ و عدم‌ شوق‌ با يكديگر فرق‌ دارد. مي توانيم‌ اين‌ رابطه‌ را به‌ چند قسم‌ تقسیم‌ كنيم‌ و ببينيم‌ كدام‌ قسمت‌ با اين‌ آيه‌ شريفه‌ قابل‌ انطباق‌ است‌ .**

**اول‌ روابط‌ جمادي‌ مانند روابط‌ بين‌ مواد و فلزات‌ كه‌ مي بينيم‌ قطعات‌ سرب‌ و آهن‌ يكديگر را جلب‌ و جذب‌ مي كند.**

**دوم‌ روابط‌ نباتات‌ و درخت ها كه ‌مشاهده‌ مي كنيم‌ شاخه‌ها و برگ ها و ريشه ‌به ‌يكديگر اتصال‌ دارد و يكديگر را مي پرورانند و حفظ‌ مي كنند.**

**سوم‌ روابط‌ عاطفي‌ و حيواني ‌مانند روابط‌ بين‌ حيوانات‌ و بچه‌هاي‌ آنها و يا روابط‌ بين‌ پدر و يا مادر و يا روابطي‌ كه‌ بين‌ خادم‌ و مخدوم‌ پيدا مي شود.**

**چهارم‌ روابط‌ علمي‌ و ايماني‌ مانند رابطه‌ بين‌ استاد و شاگرد و يا بين‌ عالم‌ و عالم‌ ديگر و از اين‌ قبيل‌ بين‌ خدا و انسان‌ .**

**اقسام‌ روابط‌ چهارگانه‌ بالا جمادي‌ نباتي‌ حيواني‌ قابل‌ دوام‌ نيست‌ و زود گسسته‌ مي شود و روابط‌ عاطفي‌ و روابط‌ شيري‌ و خوني‌ به ‌سردي‌ مي گرايد و از بين‌ مي رود چنان كه‌ مي بينيم‌ رابطه‌ بين‌ پدر وفرزندان‌ و برادران‌ وخويشاوندان‌ از بين‌ ميرود به ‌دشمني‌ يكديگر برميخيزند رابطه‌ مالي‌ و خادم‌ و مخدومي‌ هم ‌از اين‌ قبيل‌ است‌. تنها رابطه‌ قابل‌ دوام‌ و استحكام‌ رابطه‌ علمي‌ و ايماني‌ مي باشد كه‌ اين‌ رابطه‌ بين‌ شخص‌ و شي‌ و يا بين‌ شخص‌ و شخص‌ و يا بين‌ شخص‌ و خدا قابل‌ ظهور ميباشد زيرا علم‌ و ايمان‌ انسان را به‌ حقايقي‌ مربوط‌ مي كند كه‌ آن‌ حقايق‌ منشاء حيات‌ ابدي‌ است.‌ شخص‌ مومن‌ معرفت‌ به خدا پيدا مي كند و او را چنان‌ مي شناسد و مي بيند كه‌ موجودي‌ نيرومند و دانشمند و عالم‌ و آگاه‌ به ‌همه‌ چيز و همه‌ كس‌ مي باشد. ضد نيستي‌ و نابودي‌ و ضد هر نوع‌ مرگ‌ و مرض‌ و خرابي ها به هر شكل‌ و صورتي كه‌ باشد عامل‌ بقاء و حيات‌ ابدي‌ و قادر به‌ حفظ‌ تمامي‌ موجودات‌ و مخلوقات‌ است‌ از ازل‌ تا به‌ ابد هر چه‌ را و هر كه‌ را آفريده‌ براي‌ بقاء و دوام‌ و ابديت‌ خلق‌ كرده‌ . موجودات‌ را به صورت هاي‌ بهتر و عالي تر و به‌ زندگي‌هاي‌ بهتر و روشن تر انتقال‌ مي دهد. صورت ها و زندگي هاي‌ ناقص‌ را از آنها مي گيرد و زندگي‌ كامل تر و عالي تر به‌ آنها مي دهد. بندگان‌ خود را بي نهايت‌ دوست‌ دارد به‌ همان‌ ميزان‌ كه‌ خود را دوست‌ دارد و براساس‌ همين‌ دوستي‌،آنها را تربيت‌ مي كند و به‌ ثمر مي رساند و به‌ آنها خودشناسي‌ و معرفت‌ مي دهد تا ارزش‌ وجودي‌ خود را بشناسند و هر چه‌ بيشتر حب‌ ذات‌ و حب‌ حيات‌ پيدا كنند آشنائي‌ به‌ يكچنين‌ خداي‌ حي‌ قيوم‌ و دانا و توانا كه‌ ضد نيستي‌ و هلاكت‌ است‌ هر چه‌ بيشتر انسان‌ را به‌ بقاء و ابديت‌ علاقمند مي سازد. انسان هاي‌ عارف‌ و مومن‌ با‌ يكچنين‌ خداي‌ مهرباني‌ هر چه‌ بيشتر به‌ حيات‌ خود و حيات‌ تمامي‌ مخلوقات‌ و موجودات‌ پاي‌ بند و علاقمند مي شوند و آفرينش‌ را خانه‌ خدا مي دانند و تمامي‌ مخلوقات‌ را به جاي‌ بندگان‌ خدا و فرزندان‌ خدا مي شناسند. به‌ همان‌ ميزان‌ كه‌ خدا را دوست‌ دارند و علاقه‌ قلبي‌ به‌ او پيدا ميكنند، بندگان‌ خدا را هم‌ دوست‌ دارند. تنها رابطه‌ و محبتي‌ كه‌ گسستگي‌ نمي پذيرد قابل‌ دوام‌ و ثبات‌ است‌ و هرچه‌ بيشتر شدت‌ و استحكام‌ پيدا مي كند همين‌ رشته‌ محبت‌ ايماني‌ و خدائي‌ ميباشد . بقاء محبت‌ به‌ خدا و اولياء خدا ملازم‌ بقاء وجود خدا مي باشد همانطوري كه‌ وجود خدا فناپذير نيست‌ محبت هاي‌ وابسته‌ به‌ او و اولياء او هم‌ فناپذير نمي باشد زيرا سستي‌ رشته‌ محبت‌ و ايمان‌ به‌ خدا به‌ اراده‌ خدا محال‌ و ممتنع‌ است‌ كه‌ عملي‌ سفيهانه‌ و برخلاف‌ حكمت‌ مي باشد و به‌ اراده‌ انسان‌ هم‌ برخلاف‌ اراده‌ خدا خواهد بود كه‌ هرگز حادثه‌ برخلاف‌ مشيت‌ خدا قابل‌ ظهور نيست‌. با اين‌ دلايل‌ رشته ‌ايمان‌ و محبت‌ به‌ خدا ابديت‌ پيدا مي كند و قابل‌ انفصال‌ نيست‌ وليكن‌ ساير روابط‌ امثال‌ روابط‌ خويشاوندي‌ و خوني‌ و يا وطني‌ و يا مالي‌ به‌ دليل‌ قابليت‌ فناء و نابودي‌ افراد وابسته‌ به‌ آن‌ قابل‌ دوام‌ نمي باشد پس‌ بهتر اين‌ است‌ كه‌ انسان‌ به‌ رشته‌ محكم‌ ايمان‌ به‌ خدا چنگ‌ زند و سند ابديت‌ خود را امضاء نمايد. بحث‌ هفتم‌ مربوط‌ به‌ كيفيت‌ ولايت‌ خدا و ولايت‌ دشمنان‌ خدا مي باشد كه‌ خداوند قسمتي‌ از مشخصه‌ آن را ذكر مي كند ميفرمايد: خدا بر اهل‌ ايمان‌ ولايت‌ دارد كه‌ براساس‌ ولايت‌ خود مومنين‌ و مومنات‌ را از تاريكي‌ و جهل‌ و ناداني‌ به‌ جهان‌ نور و معرفت‌ رهبري‌ مي كند وليكن‌ كفار در ولايت‌ و سرپرستي‌ طاغوت‌ قرارمي گيرند كه‌ آنها بر عكس خدا ، انسان ها را از شعاع‌ علم‌ و روشنائي‌ به‌ جهل‌ و تاريكي‌ مي كشاند كه‌ در محيط‌ تاريك‌ زندگي‌ آنها ملازم‌ با عذاب‌ جهنم‌ خواهد بود. بزرگ ترين‌ مطلب‌ اساسي‌ اين‌ است‌ كه‌ بدانيم‌ خداوند از خلقت‌ و تربيت‌ انسان‌ چه‌ هدفي‌ را دنبال‌ مي كند و چگونه‌ به‌ هدف‌ خود مي رسد و هدف‌ سردمداران‌ كفر و جهالت‌ از سرپرستي‌ انسان ها چيست‌ و چگونه‌ و از چه‌ راهي‌ به‌ هدف‌ خود مي رسند. در اين‌ تجزيه‌ و تحليل‌ كيفيت‌ ارتباط‌ هر يك‌ از اين‌ دو سرپرستي‌ را خواهيم‌ شناخت‌. مسلم ‌است‌ كه‌ هدف‌ خدا از خلقت‌ جهان‌ و انسان‌ پيدايش‌ علم‌ و معرفت‌ به‌ خدا و آفرينش‌ مي باشد مجموعه ‌هستي ها از جهان‌ نور و ماده‌ و فرشتگان‌ و روح‌ و خداوند متعال‌ همه‌ اين ها كتابي‌ در اختيار انسان‌ است‌ كه‌ بايستي‌ همه‌ چيز را به‌ جا و به‌ موقع‌ بشناسد و از هر چيزي‌ چنان كه‌ هست‌ بهره‌برداري‌ كند زيرا تمامي‌ موجودات‌ از خدا و خلق‌ خدا مانند درخت هائي‌ هستند كه‌ هر يك‌ ثمراتي‌ مناسب‌ و مخصوص‌ به‌ خود دارند و تنها موجودي كه‌ از تمامي‌ اين‌ ثمرات‌ بهره‌ مي برد و نياز خود را مرتفع‌ مي سازد انسان ‌است‌. انسان‌ از نظر بهره‌جوئي‌ و بهره‌برداري‌ مالك‌ جهان‌ است‌ گرچه‌ خالق‌ آن‌ فقط‌ خداوند متعال‌ مي باشد. خداوند گرچه‌ خالق‌ عالم ‌است‌ و مالك‌ آن هم‌ مي باشد وليكن‌ روي‌ غناي‌ ذاتي‌ خود بهره‌برداري‌ و استفاده‌ خصوصي‌ از موجودات‌ و مخلوقات‌ ندارد. براي‌ خدا فرق‌ ندارد كه‌ يكچنين‌ انساني‌ باشد يا نباشد. از آفرينش‌ مخلوقات‌ خود سودي‌ نمي برد تا كه‌ از نابودي‌ موجودات‌ ضرر كند پس‌ آن چه‌ خلق‌ فرموده‌ براي‌ استفاده ‌انسان‌ بوده ‌است‌ و فقط ‌انسان ‌است‌ كه‌ مي تواند از آن چه‌ هست‌ بهره ‌ببرد به‌ همين‌ منظور هدف‌ خدا از خلقت‌ عالم‌ بهره‌بري‌ و بهره‌برداري‌ انسان‌ بوده‌ و اين‌ بهره‌برداري‌ توقف‌ دارد براين كه‌ انسان‌ آن چه‌ را كه‌ از آن‌ بهره‌برداري‌ مي كند بشناسد.**

**جهل‌ انسان‌ به‌ حقايق‌ موجود بزرگ ترين‌ عامل‌ فقر و نياز بوده‌ و بزرگ ترين‌ سد در راه‌ پيشرفت‌ و بهره‌ برداري‌ او مي باشد. اگر انسان‌ تشنه‌ كنار چشمه‌ آبي‌ باشد كه‌ از آن‌ چشمه‌ بي‌اطلاع‌ است‌ از تشنگي‌ مي ميرد و نمي تواند ازآب‌ چشمه‌ استفاده‌ كند. با اين‌ حساب‌ تمامي‌ آفريدگان‌ در جهان‌ و انسان‌ هريك‌ گنجي‌ هستند كه‌ كليد استخراج‌ آن‌ فقط‌ علم‌ و دانش‌ است‌ پس‌ خداوند متعال‌ كه‌ در سرپرستي‌ خود مي خواهد انسان‌ را از آنچه‌ آفريده‌ بهره‌مند كند لازم‌ است‌ كه‌ او را به آن چه‌ خلق‌ فرموده‌ هدايت‌ نمايد لذا دراين‌ آيه‌ ميفرمايد:**

**كه‌ خدا بر اهل‌ ايمان‌ ولايت‌ دارد و در شعاع‌ ولايت‌ و سرپرستي‌ خود انسان ها را از جهل‌ و تاريكي‌ خارج‌ نموده‌ به‌ علم‌ و روشنايي‌ مي رساند تا انسان ها هرآنچه‌ هست‌ بدانند و بعد از دانائي‌ از آنچه‌ هست‌ بهره‌ برداري‌ كنند.**

**اعمال‌ قدرت‌ و حاكميت‌ خدا برانسان‌ فقط‌ و فقط‌ از مسير علم‌ و دانش‌ مي باشد انسان‌ را به‌ علم‌ و حكمت‌ مجهز مي كند و او را به‌ مصالح‌ و مفاسد زندگي‌ آشنا مي نمايد تا آن چه‌ را به‌ نفع‌ خود و صلاح‌ خود مي داند عمل‌ نمايد و آنچه ‌را منشاء فساد مي داند ترك‌ نمايد و در نتيجه‌ رضايت‌ خدا و رضايت‌ بندگان‌ خدا را جلب‌ كند هر انساني كه‌ به‌ علم‌ و شعور فعاليت‌ مي كند در اطاعت‌ خدا است‌ و هر انساني‌ كه‌ به جهل‌ و ناداني‌ كار مي كند. در اطاعت‌ شيطان‌ است‌ به‌ همين‌ مناسبت‌ بندگان‌ خدا در عين‌ بندگي‌ آزادند زيرا اطاعت‌ خدا را به‌ نفع‌ خود و صلاح‌ خود مي دانند مانند كسي كه‌ روز روشن‌ در جاده‌ مستقيم‌ به‌ سوي‌ مقصد مي رود . وليكن‌ كفار و دشمنان‌ خدا براي‌ اين كه‌ بندگان‌ خدا را زير سلطه‌ و حاكميت‌ خود درآورند و به‌ اسارت‌ بكشند. آنها را از محيط‌ روشن‌ و فضاي‌ علم‌ و دانش‌ به‌ تاريكي‌ مي كشانند زيرا آنها فقط‌ از جهل‌ مردم‌ استفاده‌ مي كنند و جاهل‌ را مي توانند به‌ اسارت‌ و بردگي‌ بكشند مانند رهبري‌ كه‌ در فضاي‌ تاريك‌ و خط‌ مجهول‌ حركت‌ مي كند و مردم‌ را يدك‌ ميكشد. پيروان‌ پيشوايان‌ كافر از نعمت‌ آزادي‌ محرومند، در اسارت‌ و بردگي‌ قرارمي گيرند و از همين‌ راه‌ به‌ آتش‌ جهنم‌ كشيده‌ مي شوند. جهل‌ و اشتباه‌ برآنها حاكميت‌ پيدا مي كند وتا ابد درآن‌ آتش ها و عذاب ها مي مانند مانند كسي‌ كه‌ در فضاي‌ تاريك‌ متولد شده‌ و عمر خود را به‌ انتها رسانيده‌ و روشنائي‌ نديده‌ است‌ كه‌ از تاريكي‌ باخبر باشد. چون‌ بين‌ دو جناح‌ روشن‌ و تاريك‌ و علم‌ و جهل‌ قرار نگرفته .‌ هر دو حقيقت‌ در نظر او مجهول‌ است.‌ نه‌ جهل‌ و كفر مي شناسد كه‌ از آن‌ فرار كند و نه‌ علم‌ و روشنائي‌ مي داند كه‌ به‌ آن‌ هدايت‌ شود پس‌ در جهل‌ خود و عذاب هائي كه ‌از آن‌ جهالت‌ پيدا شده ‌است‌ مخلد مي ماند .**

**الم‌ ترالي‌ الذي‌ حاج‌ ابراهيم‌ في‌ ربه‌ان‌ اتيه‌ الله‌ الملك‌ اذقال‌ ابراهيم‌ ربي‌ الذي‌ يحيي‌ و يميت‌ قال‌ انا احيي‌ و اميت‌ قال‌ ابراهيم‌ فان‌ الله‌ ياتي‌ بالشمس‌ من‌ المشرق‌ فات‌ بها من‌ المغرب‌ فبهت‌ الذي‌ كفروا والله‌ لا يهدي‌ القوم‌ الظالمين‌ (258) اوكالذي‌ مرعلي‌ قريه‌ و هي‌ خاوية‌ علي‌ عروشها قال‌ اني‌ يحيي‌ هذه‌ الله‌ بعد موتها فاماته‌ الله‌ مائة‌ عام‌ ثم‌ بعثه‌ قال‌ كم‌ لبثت‌ قال‌ لبثت‌ يوما او بعض‌ يوم‌ قال‌ بل‌ لبثت‌ مائه‌ عام‌ فانظر الي‌ طعامك‌ و شرابك‌ لم‌ يتسنه‌ وانظر الي‌ حمارك‌ ولنجعلك‌ ايه‌ للناس‌ وانظر الي‌ العظام‌ كيف‌ ننشزها ثم‌ نكسوها لحما فلما تبين‌ له‌ قال‌ اعلم‌ ان‌ الله‌ علي‌ كل‌ شي‌ قدير (259) و اذ قال‌ ابراهيم‌ رب‌ ارني‌ كيف‌ تحي‌ الموتي‌ قال‌ اولم‌ تومن‌ قال‌ بلي‌ ولكن‌ ليطمئن‌ قلبي‌ قال‌ فخذ اربعه‌ من‌ الطير فصرهن‌ اليك‌ ثم‌ اجعل‌ علي‌ كل‌ جبل‌ منهن‌ جزء اثم‌ ادعهن‌ ياتينك‌ سعيا واعلم‌ ان‌الله‌ عزيزالحكيم‌(.26) مثل‌الذين‌ ينفقون‌ اموالهم‌ في‌ سبيل‌ الله‌ كمثل‌ حبه‌ انبتت‌ سبع‌ سنابل‌ في‌ كل‌ سنبله‌ ماته‌حبه‌ والله‌ يضاعف‌ لمن‌ يشاء والله‌ واسع‌ عليم‌(261) الذين‌ ينفقون‌ اموالهم‌ في ‌سبيل‌الله‌ ثم‌ لايتبعون‌ ما انفقوا منا ولا اذي‌ لهم‌ اجرهم‌ عند ربهم‌ و لا خوف‌ عليهم ‌و لاهم‌ يحزنون‌ (262) قول‌ معروف‌ و مغفره‌ خير من‌ صدقه‌ يتبعها اذي‌ والله‌ غني‌حليم‌(263)يا ايهاالذين‌ امنوا لاتبطلوا صدقاتكم‌ بالمن‌ والاذي‌ كالذي‌ ينفق‌ ماله‌ رئاءالناس‌ ولا يومن‌ بالله‌ واليوم‌الاخره‌ فمثله‌ كمثل‌ صفوان‌ عليه‌ تراب‌ فاصابه‌ وابل‌ فتركه‌ صلدا لا يقدرون‌ علي‌ شي‌ مماكسبوا والله‌ لايهدي‌ القوم‌ الكافرين‌ (264) و مثل‌ الذين‌ ينفقون‌ اموالهم‌ ابتغا مرضات‌ الله‌ و تثبيتا من‌ انفسهم‌ كمثل‌ جنه‌ بربوه‌ اصابها وابل‌ فاتت‌ اكلها ضعيفين‌ فان‌ لم‌ يصبها وابل‌ فطل‌ والله‌ بما تعلمون‌ بصير(265) ايود احدكم‌ ان‌ تكون‌ له‌ جنه‌ من‌ نخيل‌ و اعناب‌ تجري‌ من‌ تحتهاالانهار له‌ فيها من‌ كل‌ ثمرات‌ و اصابه‌ الكبر وله‌ ذريه‌ ضعفاء فاصابها اعصار فيه‌ نار فاحترقت‌ كذلك‌ يبين‌ الله ‌لكم‌ الايات‌ لعلكم‌ تتفكرون‌ (266) يا ايهاالذين‌ امنوا انفقوا من‌ طيبات‌ ما كسبتم‌ و مما اخرجنا لكم‌ من‌الارض‌ ولا يتمموا الخبيث‌ منه‌ تنفقون‌ و لستم‌ باخذيه‌ الا ان‌ تغمضوا فيه‌ واعلموا ان‌الله‌ غني‌ حميد (267) الشيطان‌ يعدكم‌ الفقر و يامركم‌ بالفحشاء والله‌ يعدكم‌ مغفره‌ منه‌ و فضلا والله‌ واسع‌ عليم‌(268) يوتي‌ الحكمه‌ من‌ يشاء و من‌ يوت‌ الحكمه‌ فقد اوتي‌ خيرا كثيرا و ما يذكر الا اولواالاباب‌ (269) و ما انفقتم‌ من‌ نفقه ‌اونذرتم‌ من‌ نذر فان‌ الله‌ يعلمه‌ وما للظالمين‌ من‌ انصار(270)ان‌ تبدوا الصدقات‌ فنعماهي‌ و ان‌ تخفوها و توتوها الفقراء فهو خير لكم‌ و يكفر عنكم‌ من‌ سيئاتكم‌ والله‌ بما تعلمون‌ خبير (271) ليس‌ عليك‌ هديهم‌ ولكن‌الله‌ يهدي‌ من‌ يشاء و ما تنفقوا من‌ خير فلا نفسكم‌ و ما تنفقون‌ الا ابتغاء وجه‌ الله‌ و ما تنفقوا من‌ خير يوف‌ اليكم‌ و انتم‌ لا تظلمون ‌(272) للفقراء الذين‌ احصروا في‌ سبيل‌ الله‌ لايستطيعون‌ ضربا في‌الارض‌ يحسبهم‌ الجاهل‌ اغنياء من‌ التعفف‌ تعرفهم‌ بسيماهم‌ لايسئلون‌ الناس‌ الحافا وما تنفقوا من‌ خيرفان‌ الله‌ به‌ عليم‌ (273) الذين‌ ينفقون‌ اموالهم‌ بالليل‌ والنهار سرا و علانيه‌ فلهم‌ اجرهم‌ عند ربهم‌ و لاخوف‌ عليهم‌ ولا هم‌ يحزنون‌ (274)**

**درآيه‌ 261 قسمتي‌ از حالات‌ و احتجاجات‌ ابراهيم‌ خليل‌ را شرح‌ مي دهد ميفرمايد:**

**مگر تو افكار نمرود سلطان‌ معاصر ابراهيم‌ خليل‌ را نخواندي‌ كه‌ در اثبات‌ ادعاي‌ الوهيت‌ خود با ابراهيم‌ بحث‌ مي كند و به‌ دليل‌ اين كه‌ خداوند به‌ او سلطنت‌ داده‌ است‌ با خداي‌ خود معارضه‌ و مبارزه‌ دارد ابراهيم‌ به ‌او مي گويد خداي‌ من‌ كسي‌ است‌ كه‌ زنده‌ ميكند و ميميراند مي گويد من‌ هم‌ زنده‌ مي كنم‌ و مي ميرانم‌ ابراهيم‌ گفت:‌ خداي‌ من‌ كسي‌ است‌ كه‌ خورشيد را از مشرق‌ مي‌ آورد تو اگر خدا هستي‌ آن را از مغرب‌ بياور در اين جا مدعي‌ الوهيت‌ مات‌ و مبهوت‌ مي‌ شود كه‌ نمي تواند جواب‌ دهد خداوند قوم‌ ظالم‌ و كافر را هدايت‌ نمي كند.**

**مطلب‌ قابل‌ توجه‌ دراينجا كيفيت‌ احتجاج‌ ابراهيم‌ است‌ كه‌ چگونه‌ بدون‌ رد ادعاي‌ جاهلانه‌ نمرود او را به‌ عجز و ناتواني‌ مي كشاند.**

**ابراهيم‌ مي گويد خداي‌ من‌ كسي‌ است‌ كه‌ بندگان‌ خود را زنده‌ مي كند و مي ميراند نمرود مي گويد من‌ هم‌ زنده‌ مي كنم‌ و مي ميرانم‌ و منظورش‌ از زنده‌ كردن‌ و ميراندن‌ اين ‌است‌ كه‌ يك‌ انسان‌ را مي كشد و ديگري‌ را نمي كشد پس‌ كسي‌ را كه‌ كشته‌ ميرانده‌ است‌ و كسي‌ را كه‌ نكشته‌ زنده‌ كرده‌ است.‌ ابراهيم‌ مي توانست‌ او را دراين‌ ادعا مسخره‌ كند كه‌ اولا كشتن‌ غير از ميرانيدن‌ است‌ و ثانيا كسي‌ را كه‌ نكشته‌ زنده‌ نكرده‌ است‌ بلكه‌ خداوند او را زنده‌ كرده‌ و نكشته‌ است.‌ پس‌ بطلان‌ ادعاي‌ او در موت‌ و حيات‌ خيلي‌ واضح‌ است‌ وليكن‌ ابراهيم‌ مشاهده‌ كرد كه‌ رد ادعاي‌ باطل‌او متناسب‌ با عقل‌ ضعيف‌ او و عقل‌ ضعيف‌ كساني كه‌ در مجلس‌ هستند نيست‌. آنها به‌ اين‌ اندازه‌ شعور ندارند كه‌ بدانند نكشتن‌ غيراز احياء كردن‌ و كشتن‌ غير از ميراندن‌ است.‌ خيال‌ مي كنند كسي كه‌ مردم‌ را نكشته‌ آنها را احياء كرده‌ است‌ و اگر ابراهيم‌ بخواهد اين‌ مسائل‌ روشن‌ را عوام‌ فهم‌ كند مدتي‌ طول‌ مي كشد و در اين‌ فرصت‌ اهل‌ مجلس‌ خيال‌ مي كنند كه ‌نمرود در ادعاي‌ خود صادق‌ است‌ و در احتجاج‌ برابر اهيم‌ غالب‌ شده‌است‌ و با كف‌ زدن‌ و هوچي‌ گري ‌ابراهيم‌ را از ميدان‌ بدر مي كنند پس‌ چنان‌ فرصتي‌ كه‌ بتواند ادعاي‌ احمقانه‌ او را باطل‌ كند ندارد از اين‌ رو بلافاصله‌ او را در برابر مسئله‌ واضح‌ و روشني‌ قرار داد كه‌ همه‌ كس‌ آن را مي فهمند و احتياج‌ به‌ دقت‌ و تفكر ندارد به‌ او گفت‌ خداي‌ من‌ خورشيد را از مشرق‌ مي‌ آورد. تو اگر خدا هستي‌ آن را از مغرب‌ برگردان‌ نمرود در اين جا مات‌ و مبهوت‌ شد. خداوند در آخر آيه‌ اثبات‌ مي كند كه ‌انسان هاي‌ كافر و ظالم‌ از نعمت‌ عقل‌ و شعور بي‌بهره‌اند و سلاحي‌ بجز زورگوئي‌ و زورپذيري‌ ندارند و بجز زبان‌ زور چيزي‌ نمي‌فهمند از اين‌ رو نمرود براي‌ غلبه‌ بر ابراهيم‌ به‌ زور متوسل‌ شد و ابراهيم‌ را ميان‌ آتش‌ انداخت‌ و خداوند آتش‌ را براي‌ ابراهيم‌ سرد و سلامت‌ گردانيد.**

**و باز درآيه‌ 262 داستان‌ عجيب‌ دو برادر به‌ نام‌ عزير و عزير را ذكر مي كند كه‌ در داستان ها گفته‌اند دو برادر در يك‌ روز دو قلو از يك‌ مادر متولد شدند و در يك‌ روز با هم‌ مردند وليكن‌ يكي‌ از آنها پنجاه‌ سال‌ و ديگر صد وپنجاه‌ سال‌ عمركرد. اين‌ سئوال‌ را يكي‌ از پيشوايان‌ مسيحي‌ از امام‌ باقر كرده‌ بود. امام‌ داستان‌ همين‌ دو برادر را ذكر كرد كه‌ هردو باهم‌ بيست‌ و پنج‌ سال‌ زندگي‌ كردند. برادر كوچك تر كه‌ عزير بود پس‌ از بيست‌ و پنج‌ سال‌ از دنيا رفت‌ و صد سال‌ مرده ‌بود و بعد از صد سال‌ زنده‌ شد و بيست‌ و پنج‌ سال‌ ديگر با برادرش‌ زندگي‌ كرد و هردو برادر در يك‌ روز مردند. عمر يكي‌ پنجاه‌ سال‌ و عمر ديگري‌ صد و پنجاه‌ سال‌ بود .**

**خداوند دراين‌ آيه‌ شريفه‌ داستان‌ عزير را بازگو مي كند مي فرمايد:**

**يا مانند كسي‌ از دهي‌ مي گذشت‌ و مشاهده‌ كرد كه‌ تمامي‌ اهل‌ ده‌ در يك‌ مرگ‌ عمومي‌**

**مرده‌اند و بجز استخوان‌ پوسيده‌ چيزي‌ از آنها باقي‌ نمانده‌ است‌. عزير كه‌ اهل‌ ده‌ را به‌ آن‌ صورت‌ مشاهده‌ كرد با تعجب‌ گفت‌ چگونه‌ خداوند اين‌ استخوان هاي‌ پوسيده‌ را پس‌ از مرگ‌ زنده‌ مي كند. خداوند براي‌ اثبات‌ قدرت‌ خود او را ميرانيد. صد سال‌ مرده‌ بود و بعد از صد سال‌ او را زنده‌ كرد. فرشته‌اي‌ برابر او ظاهر شد و گفت‌ چند سال‌ است‌ كه‌ در اين‌ ده‌ مانده‌اي‌ جواب‌ داد نصف‌ روز و يا يك‌ روز . فرشته‌ جواب‌ داد كه‌ تو صد سال‌ است‌ دراين‌ محل‌ مرده‌ بوده‌اي.‌ ببين‌ كوزه‌ آب‌ و غذاي‌ تو در اين‌ صد سال‌ به‌ حال‌ خود مانده‌ و تغيير نكرده‌ وليكن ‌الاغ‌ تو مرده‌ و اين‌ استخوان هاي‌ پوسيده‌ مال‌ الاغ‌ تو است.‌ خداوند الاغ‌ تو را در برابر چشمانت‌ زنده‌ مي كند. ببين‌ چگونه‌ استخوان ها تازه‌ مي شود و از آن‌ گوشت‌ مي رويد، پس‌ از آن كه‌ مشاهده‌ كرد الاغ‌ او زنده‌ شد به‌ قدرت‌ خدا اعتراف‌ كرد و گفت‌ مي دانم‌ كه‌ خداوند به‌ هر كاري‌ قادر و توانا است‌ .**

**در اين‌ داستان‌، تقدير مرگ‌ و حيات‌ بعد از مدتي‌ براي‌ عزير پيغمبر از اين‌ جهت‌ مقدر شده‌ بود كه‌ خداوند مي دانست‌ بني‌اسرائيل‌ به‌ زودي‌ در معرض‌ هجوم‌ پادشاهان‌ بابل ‌امثال‌ بخت ‌النصر قرار مي گيرند و قتل‌ عام‌ مي شوند و آثار ديني‌ و ملي‌ آنها و از آن‌ جمله‌ نسخه‌هاي‌ تورات‌ از بين‌ مي رود، رشته‌ هاي‌ مذهبي‌ و فرهنگي‌ نسل‌ آينده‌ از نسل‌ گذشته‌ قطع‌ ميگردد عزير كسي‌ بود كه‌ تمام‌ مندرجات‌ تورات‌ را حفظ‌ كرده‌ بود. خداوند او را براي‌ آينده‌ بني ‌اسرائيل‌ ذخيره‌ نمود تا بوسيله‌ او دو مرتبه‌ تورات‌ را تجديد كند و قرن‌ گذشته‌ را با قرن‌ آينده‌ پيوند بدهد و مذهب‌ بني‌اسرائيل‌ را بوسيله ‌آن‌ پيغمبر تجديد كند. از اين‌ رو مرگ‌ عزير و حيات‌ بعد از مرگ‌ را براي‌ او مقدر كرد تا ضمن‌ اثبات‌ قدرت‌ و عظمت‌ خود شك‌ و شبهه‌ را از دل‌ او و مردم‌ تاريخ‌ برطرف‌ كند. عزير پيغمبر كه‌ از ديار خود خارج‌ شده‌ بود و به‌ شهر ديگر مسافرت‌ مي كرد ضمن‌ عبور از دهي‌ كه‌ پر از استخوان هاي‌ پوسيده‌ مرده‌ بود و مردمش‌ به‌ مرگ‌ ناگهاني‌ مرده‌ بودند تعجب‌ كرد كه‌ خداوند چگونه ‌اين‌ مردگان‌ را زنده ‌ميكند. الاغ‌ سواريش‌ در كنارش‌ بود مقدار ميوه‌ انجير و انگور و كوزه ‌آب‌ هم‌ به همراه‌ داشت‌ بلافاصله‌ خودش‌ و الاغش‌ مردند. برادرش‌ و فاميلش‌ نتوانستند او را و يا نعش‌ او را پيدا كنند صد سال‌ از مرگ‌ او گذشت‌ و در اين‌ صد سال‌ مذهب‌ و مليت‌ بني‌اسرائيل‌ متلاشي‌ شده‌ بود بسياري‌ از پيغمبران‌ و بزرگان‌ بني‌اسرائيل‌ مانند دانيال‌ و ديگران‌ در اسارت‌ پادشاهان‌ بابل‌ قرارگرفته‌ بودند تا سرانجام‌ بوسيله‌ كورش‌ پادشاه‌ ايراني‌ از آن‌ اسارت‌ نجات‌ يافتند ، كورش‌ بابل‌ را فتح‌ كرد و به‌ ملت‌ يهود حيات‌ تازه‌ بخشيد آنها را به‌ كشور فلسطين‌ برگردانيد. از اشياء و اجناس‌ غارت‌ شده‌ آنها آنچه‌ در بابل‌ موجود بود به‌ آنها بخشيد و اجازه‌ داد كه‌ مذهب‌ و مليت‌ خود را در فلسطين‌ زنده‌ كنند.**

**اسراي‌ بابل‌ پس‌ از آزادي‌ بوسيله‌ كورش‌ به‌ فلسطين‌ برگشتند افراد وابسته‌ به‌ خود را جمع‌ و جور نمودند هر جا خانواده‌ و يا نسلي‌ كه‌ از بني‌اسرائيل‌ موجود بود به‌ فلسطين‌ انتقال‌ دادند آثار مذهبي‌ و ملي‌ خود را حيات‌ تازه‌ بخشيدند .**

**دوره‌ اسارت‌ بني‌اسرائيل‌ در بابل‌ قريب‌ هفتاد سال‌ طول‌ كشيد. مرگ‌ عزير پيغمبر پيش‌ از اين‌ قتل‌ و اسارت‌ واقع‌ شده‌ بود عزير در اين‌ مدت‌ در عالم‌ مرگ‌ و بي خبري‌ به‌ سر مي برد بني‌اسرائيل‌ پس‌ از آزادي‌ و اجتماع‌ در فلسطين‌ مشاهده‌ كردند كه‌ نسخه‌هاي‌ تورات‌ آنها به‌ كلي‌ از بين‌ رفته‌ بود. عزير پيغمبر از اين‌ حوادث‌ بي‌ خبر بود كه‌ پس‌ از زنده‌ شدن‌ عزير و نسل‌ جديد از نسل‌ قديم‌ منقطع‌ شده‌اند. تنها چيزي‌ كه‌ مليت‌ و مذهب‌ آنها را زنده‌ مي كرد و نسل‌ جديد را با نسل‌ قديم‌ پيوند مي داد مذهب‌ و كتاب‌ مذهبي ‌آنها بود. از اين‌ رو بزرگان‌ بني‌اسرائيل‌ به‌ خدا ناليدند و خواهش‌ كردند كه‌ حيات‌ مذهبي‌ آنها را تجديد كند و كتاب‌ مذهبي‌ آنها را تازه‌ نمايد در اين‌ موقع ‌كه‌ تقريبا صد سال‌ از مرگ‌ عزير گذشته‌ بود. خداوند مقدر كرد كه‌ عزير زنده‌ شود زيرا در جواني‌ تمامي‌ تورات‌ را حفظ‌ كرده‌ بود تا بوسيله‌ او كتاب‌ مذهبي‌ بني‌اسرائيل‌ را در اختيار آنها بگذارد، عزير در آن‌ بيابان‌ كه‌ مرده‌ بود پس‌ از صد سال‌ زنده‌ شد وليكن‌ نفهميد كه‌ مرده‌ بوده‌ و اكنون‌ زنده‌ شده‌ است‌ خيال‌ كرد چند ساعتي‌ خوابيده‌ است‌ زيرا انجيل‌ و انگور او تر و تازه‌ محفوظ‌ مانده‌ بود وليكن‌ الاغ‌ خود را كنار خود نديد فكر كرد براي‌ چريدن‌ از او دور شده‌ به‌ صحرا رفته ‌است‌ به‌ بيابان ها نگاه‌ مي كرد تا الاغ‌ خود را پيدا كند در آنجا با انساني‌ كه‌ در واقع‌ فرشته‌ بود روبرو شد فرشته‌ به‌ او گفت‌ كه‌ مي داني‌ چند وقت‌ است‌ كه‌ در اين‌ بيابان‌ مانده‌اي‌ جواب‌ داد كه‌ شايد روزي‌ و يا نصف‌ روزي‌ بيشتر نباشد كه‌ اين جا خوابيده‌ام‌ فرشته‌ به‌ او گفت‌ توقف‌ تو در اين جا صد سال‌ طول‌ كشيده‌ الاغ‌ تو مرده‌ و اين‌ استخوان هاي‌ پوسيده‌ استخوان هاي‌ الاغ‌ تو است.‌ يادت‌ هست‌ كه‌ گفته‌ بودي‌ چطور خداوند مردگان‌ را زنده‌ مي كند اكنون‌ خداوند الاغ‌ تو را زنده‌ مي كند تا شك‌ و شبهه‌ از دلت‌ برداشته‌ شود انجير و انگور تو را خداوند در اين‌ مدت‌ تر و تازه‌ نگاه‌ داشته‌ است‌ تا با حيات‌ گذشته‌ خود آشنائي‌ پيدا كني‌ و گذشته‌ تو از آينده‌ منقطع‌ نشود اكنون‌ به‌ سوي‌ اقوام‌ خود برگرد تا بداني‌ در اين‌ مدت‌ صد سال‌ چه‌ حوادثي‌ واقع‌ شده‌ و بني‌اسرائيل‌ چگونه‌ در اين‌ مدت‌ حيات‌ اجتماعي‌ خود را از دست‌ داده‌ و به‌ فكر تجديد حيات‌ مي باشند.**

**عزير پيغمبر پس‌ از استماع‌ اين‌ تذكرات‌ و اين كه‌ مشاهده‌ كرد استخوان هاي‌ پوسيده‌ الاغ‌ او چگونه‌ زنده‌ شده‌ و براي‌ سواري‌ او آماده‌ گرديده‌ در تعجب‌ فرو رفت‌ كه‌ چگونه‌ صد سال‌ مرده‌ بود و اكنون‌ زنده‌ شده‌ است.‌ تغييراتي‌ در بيابان هاي‌ اطراف‌ مشاهده‌ نمود و كم‌كم‌ باور كرد كه ‌اوضاع‌ محيط‌ مانند ديروز پيش‌ از صد سال‌ نيست‌ سوار الاغ‌ شد و به‌ شهر به‌ سوي‌ اقوام‌ خود برگشت.‌ از همان‌ كوچه‌هاي‌ قديم‌ به‌ خانه‌ قديمي‌ خود آمد به‌ در خانه‌ رسيد در را كوبيد در اين جا پيرزني كه‌ همان‌ كنيز قديمي‌ او بود در را باز كرد گفت‌ كيستي‌ و چه‌ كار داري‌ گفت‌ من‌ عزير صاحب‌ خانه‌ هستم‌ پيرزن‌ خنديد و گفت‌ عزير صد سال‌ پيش‌ از اين‌ رفته‌ و حتما مرده ‌است‌ و اگر هم‌ زنده‌ باشد پيرمردي‌ چروكيده‌ با ريش‌ سفيد خواهد بود زماني كه‌ از خانه‌ خارج‌ شده‌ به‌ مسافرت‌ رفته‌ جواني‌ بيست‌ و پنج‌ ساله‌ بود و اگر تا امروز زنده‌ باشد پير مردي‌ صد و بيست‌ و پنج‌ ساله‌ است‌ چطور مي شود كه‌ دراين‌ مدت‌ طولاني‌ زنده‌ باشد و به‌ زندگي‌ خود سري‌ نزده‌ باشد گرچه‌ قيافه‌ تو كمي‌ شبيه‌ به‌ قيافه‌ جواني‌ عزير است‌ وليكن‌ هرگز نمي توانيم‌ باور كنيم‌ كه‌ تو عزير باشي‌ در آن‌ روزگاري‌ كه‌ گم‌ شده‌ بود همه‌ جا دنبال‌ او گشتيم‌ و او را نيافتيم‌ و يقين‌ پيدا كرديم‌ كه‌ او مرده‌ است‌ عزير گفت‌ به‌ خدا من‌ عُزيرم‌ و عَزير برادر دو قلوي‌ من‌ است‌ مادر من‌ فلاني‌ و پدر من‌ فلان‌ كس‌ است‌ و تو فلان‌ خانم‌ كنيز من‌ هستي‌ كه‌ درآن‌ موقع‌ جوان‌ بودي‌ و اكنون‌ پير شده‌اي‌ من‌ در اين‌ صد سال‌ در فلان‌ جا مرده‌ بوده‌ام‌ و اكنون‌ خدا مرا و الاغ‌ مرا زنده‌ كرده ‌است‌ و به‌ من‌ ماموريت‌ داده‌ به‌ زندگي‌ خود برگردم‌ ، پيرزن‌ از اين كه‌ مشاهده‌ كرد عزير تمامي‌ مشخصات‌ زندگي‌ را مي داند و مي گويد كه‌ برادر عَزير هستم‌ به‌ شك‌ و شبه‌ افتاد و مخصوصا كه‌ مشخصات‌ جواني‌ او را مي دانست‌ و كمي‌ قيافه‌ او را به‌ خاطر داشت‌ باوركرد كه‌ شايد راست‌ مي گويد ولي‌ چگونه‌ پس‌ از مردن‌ در اين‌ زندگي‌ دنيا زنده‌ مي شود باوركردني‌ نيست‌ وليكن‌ به‌جوان‌ گفت‌ من‌ از عزير چيزي‌ به‌ خاطر دارم‌ و آن‌ خاطره‌ اين‌ است‌ كه‌ عزير تمامي‌ آيات‌ تورات‌ را حفظ‌ كرده‌ بود ، تو آيات‌ تورات‌ را حفظ‌ داري‌ عزير گفت‌ آري‌ من ‌همان‌ عزيرم‌ و تمامي‌ تورات‌ را از بر دارم‌. در اين‌ موقع‌ برادر عزير و ساير دوستان‌ و همسايگان‌ او كساني كه‌ زنده‌ مانده‌ بودند كنار او جمع‌ شدند و كم‌كم‌ بزرگان‌ بني‌اسرائيل‌ او را محاصره‌ نمودند و بالاخره‌ از علائم‌ و مشخصات‌ يقين‌ پيدا كردند كه‌ او عزير است‌ مخصوصا كه‌ ديدند تمامي‌ تورات‌ را حفظ دارد و بني‌اسرائيل‌ به‌ دنبال‌ نسخه‌ هاي‌ تورات‌ و تجديد حيات‌ آن‌ مي گشتند اقوام‌ در اطراف‌ او نشستند و گفتند و برخاستند و بالاخره‌ يقين‌ پيدا كردند كه‌ او همان‌ عزير گم‌ شده‌ تاريخ‌ است‌ و از اين كه‌ جوان‌ مانده‌ دانستند كه‌ در اين‌ صد سال‌ مرده‌ بوده‌ و زنده‌ شده‌ است‌ و دانستند كه‌ بوسيله‌ او تورات‌ زنده‌ مي شود و نسل‌ جديد به‌ قديم‌ متصل‌ مي گردد عزير پس‌ از حيات‌ جديد بيست‌ و پنج‌ سال‌ در ميان‌ مردم‌ زندگي‌ كرد و تورات‌ را به‌ بني‌اسرائيل‌ برگردانيد نظر به‌ اين كه‌ بعد از مرگ‌ زنده‌ شده‌ و صاحب‌ چنين‌ كراماتي‌ بود گفتند عزير پسر خدا است‌ ، نتوانستند باوركنند كه‌ خدا مرده‌ را زنده‌ مي كند به‌ خرافات‌ و شرك‌ افتادند.**

**در آيه‌ 263 قسمتي‌ از حالات‌ و اعتقادات‌ حضرت‌ ابراهيم‌ را شرح‌ مي دهد و ميفرمايد:**

**و يا ابراهيم‌ آن جا كه‌ به‌ خداوند عرضه‌ داشت‌ ببينم‌ كه‌ تو چطور مردگان‌ را زنده‌ مي كني‌ خداوند به‌ او مي گويد مگرايمان‌ به‌ قدرت‌ من‌ نداري‌ جواب‌ مي دهد كه‌ ايمان‌ دارم‌ وليكن‌ مي خواهم‌ تا قلبم‌ مطمئن‌ شود. خداوند به‌ او مي گويد چهار مرغ‌ را بگير و آنها را با آب‌ و دانه‌ به‌ خود مانوس‌ كن‌. پس‌ از آن‌ آنها را ذبح‌ نموده‌ قطعه‌ قطعه‌ كن‌ و روي‌ هركوهي‌ قسمتي‌ ازآن‌ قطعات‌ را بگذار سپس‌ مرغان‌ را به‌ همان‌ عادتي كه‌ زنده‌ بودند به‌ طرف‌ خود دعوت‌ كن‌ تا ببيني‌ كه‌ چطور زنده‌ مي شوند و به‌ سوي‌ تو مي‌ آيند. در اين‌ موقع‌ بدان‌ كه‌ خدا بر هر كاري‌ قادر است‌ . درآيه‌ شريفه‌ مانند آيه‌ قبلي‌ خداوند حالات‌ دو نفر از پيغمبران‌ را گزارش‌ مي دهد كه‌ آنها چگونه‌ در معاد و زنده‌ شدن‌ مردگان‌ به ‌شك‌ و شبهه‌ افتادند و از خدا تقاضا نمودند شك‌ و شبهه‌ آنها را برطرف‌ كند و قدرت‌ خود را به ‌نمايش‌ بگذارد. خداوند خواهش‌ آنها را پذيرفت‌ جلو چشم‌ عزير الاغ‌ او را زنده‌ كرد و جلو چشم‌ ابراهيم‌ مرغ هاي‌ كشته‌ شده‌ و قطعه‌ قطعه‌ شده‌ را .**

**نكته‌ قابل‌ توجه‌ در اين‌ دو آيه‌ شريفه‌ بعد از اثبات‌ قدرت‌ و عظمت‌ خداوند متعال‌ دو چيز است‌ :**

**يكي‌ اين‌ كه‌ پيغمبران‌ مانند ساير انسان ها گاهي‌ گرفتار وسوسه‌ و شك‌ و شبهه‌ مي شوند كه‌ بايستي‌ حادثه‌اي‌ بوجود آيد و شبهه‌ آنها را برطرف‌ كند. پس‌ آنها از جنس‌ بشر و مانند ساير مردم‌ هستند كه‌ گرفتار شك‌ و شبهه مي شوند.**

**لطيفه‌ دوم‌ كه‌ در واقع‌ نمايش گر امتيازهاي‌ وجودي‌ آنها بر ساير مردم‌ مي باشد اين‌ است‌ كه‌ آنها در حوايج‌ مادي‌ و معنوي‌ خود و رفع‌ نواقص‌ وجودي‌ به‌ خدا پناهنده‌ مي شوند و از او كمك‌ مي گيرند راضي‌ نيستند كه ‌درآن‌ شك‌ و شبهه ‌بمانند و يا به‌ غيرخدا پناهنده‌ شوند. خداوند متعال‌ دعاي‌ آنها را مستجاب‌ مي كند نواقص‌ فكري‌ آنها را برطرف‌ مي سازد. آنها به‌ انسانها مي‌آموزند كه‌ يگانه‌ پناه گاه‌ براي‌ رفع‌ نياز مادي‌ و معنوي‌ خداوند متعال ‌است.‌ هركس‌ نقصي‌ در خود مشاهده‌ مي كند و يا خود را محتاج‌ به‌ چيزي‌ مي بيند بايستي‌ به‌ خدا پناهنده‌ شود و حوايج‌ خود را از او بخواهد. قانع‌ شدن‌ به‌ نقايص‌ وجودي‌ و يا احتياجات‌ مادي‌ و معنوي‌ و يا پناهنده‌ شدن‌ به‌ غيرخدا به‌ معناي‌ توقف‌ در خط‌ تكامل‌ و يا شرك‌ به‌ خدا آوردن‌ است‌ كه‌ هردو خطرناك‌ بوده‌ و خلاف‌ رضاي‌خدا ميباشد. پس‌ تمامي‌ محتاجان‌ و واپسماندگان‌ بايستي‌ به‌ خدا پناهنده‌ شوند و از او كمك‌ بگيرند.**

**لطيفه‌ ديگر قابل‌ توجه‌ به‌ مسائل‌ عرفاني‌ و نفساني‌ اين‌آيات‌ شريفه‌ اين‌ است‌ كه‌ بدانيم‌ سازمان‌ مركزي‌ وجود انسان‌ كه‌ نفس‌ ناميده‌ مي شود مادي‌ و معنوي‌ مي باشد. سازمان‌ مركزي‌ وجود انسان‌ درست‌ مانند ميدان‌ وسيع‌ آفرينش‌ است‌ كه‌ در آن‌ ميليون ها نوع‌ از جمادات‌ و نباتات‌ و حيوانات‌ و ماه‌ و ستاره‌ و روح‌ و فرشته‌ و جن‌ و انس‌ زندگي‌ مي كنند و هر كدام‌ در ذات‌ خود اقتضاي‌ مخصوصي‌ دارند و بين‌ آنها همه ‌اين‌ خاصيت ها و اقتضاها مبادله‌ مي شود و روي‌ يكديگر اثر مي گذارند. نمونه‌ تمامي‌ اين‌ انواع‌ به صورت هاي‌ كوچك تر در وجود انسان‌ ساخته‌ شده‌ كه‌ هركدام‌ با حجم‌ كوچك‌ خود منشاء بروز خاصيت هاي‌ مخلوقات‌ بزرگ‌ جهان‌ هستند. شما در يك‌ محل‌ مرتفعي‌ كه‌ مشرف‌ به‌ شهرها و جنگل ها و صحراها و درياها و انواع‌ مخلوقات‌ است‌ بايستيد و ببينيد كه‌ چگونه‌ از هر مخلوقي‌ روي‌ فكر شما اثر مخصوصي‌ پيدا مي شود. از درندگان‌ و گزندگان‌ ترس‌ و وحشت‌ پيدا مي شود و از آهوها و حيوانات‌ حلال‌ گوشت‌ طمع‌ و اشتها پيدا مي شود و از پرندگان‌ جهش‌ و خيزش‌ و از انسانها انس‌ و آشنائي‌ و از مناظر زيبا نشاط‌ و سرور و در وجود شما از هريك‌ ازاين‌ خاصيت ها حركت‌ و هدف‌ مخصوصي‌ نمايان‌ مي گردد. در ميدان‌ نفس‌ شما از مسير خون‌ و املاح‌ مختلف‌ اقتضاي‌ مخصوصي‌ پيدا مي شود و در اثر آن‌ اقتضا جهش‌ فكري‌ و رواني‌ خاصي‌ در شما ظاهر مي گردد و باز در شعاع‌ عقل‌ كه‌ همچون‌ خورشيد وجود شما را روشن‌ كرده‌ است‌ قضاوت‌ خاصي‌ در برابر آن ‌اقتضاها پيدا مي شود. پس‌ منشاء حالات‌ مختلف‌ و قضاوت هاي‌ متفاوت‌ تركيبات‌ مادي‌ و معنوي‌ وجود انسان‌ است‌ .**

**پيغمبران‌ در خلقت‌ با ساير انسان ها فرقي‌ ندارند. آثار وجودي‌ و غريزي‌ آنها شبيه‌ آثار وجودي‌ و غريزي‌ ساير مردم‌ است‌ و فرق‌ آنها با مردم‌ اين‌ است‌ كه‌ براي‌ رفع‌ نواقص‌ وجودي‌ و شك‌ اوهام‌ به‌ خدا پناهنده‌ مي شوند. ما انسان ها از منظره‌ مردگان‌ و خاك‌ شدن‌ آنها و تفاوت‌ فاحشي‌ كه‌ بين‌ خاك‌ و انسان‌ وجود دارد. در قدرت‌ خدا شك‌ پيدا مي كنيم‌ كه‌ چگونه‌ انسان هاي‌ خاك‌ شده‌ دوباره‌ به‌ حيات‌ برمي گردند. اين‌ شك‌ و شبهه‌ از عجز ما و عدم‌ آشنائي‌ كامل‌ به‌ قدرت‌ خدا پيدا مي شود كه‌ لازم‌ است‌ اين‌ شك‌ و شبهه‌ را بوسيله‌ تفكر در آيات‌ و قدرت‌ خدا برطرف‌ كنيم‌. ابراهيم‌ خليل‌ براي‌ رفع‌ شك‌ و اطمينان نفس‌ از خدا خواهش‌ كرد تا مرده‌اي‌ را برابر او زنده‌ كند مؤمنين‌ آينده‌ در سراسر تاريخ‌ بايستي‌ داستان‌ عزير و ابراهيم‌ را باور كنند مثل‌ اين كه‌ خود آنها بوده‌اند كه‌ چنين‌ حادثه‌اي‌ را ديده‌اند زيرا حادثه‌اي‌ است‌ كه‌ خداوند از آن‌ خبر مي دهد و اخبار الهي‌ نمي شود كه‌ خلاف‌ واقع‌ باشد پس‌ هركسي كه‌ در مسائل‌ قيامت‌ شك‌ و شبه‌ پيدا مي كند لازم ‌است‌ كه‌ خود را جاي‌ آن‌ دو پيغمبر قرار دهد اطمينان‌ پيدا كنند كه‌ خداوند قادر است‌ مردگان‌ را زنده‌ كند و زندگي‌ آخرت‌ را مانند زندگي‌ دنيا بوجود آورد.**

**خداوند در اين‌ داستان‌ به‌ ابراهيم‌ دستور داد چهارپرنده‌ ابتدا به‌ خود عادت‌ بدهد آب‌ و دانه‌ به‌ آنها بدهد آنها را به‌ خود مانوس‌ كند تا بداند همان‌ مرغ هايي‌ هستند كه‌ به خود عادت‌ داده‌ است‌ از جمله‌ فصرهن‌ اليك‌ معلوم‌ مي شود كه‌ ابراهيم‌ آنها را آب‌ و دانه‌ داده‌ و آنها را صدا زده‌ تا با او مانوس‌ شده‌اند مانند اين كه‌ مرغ هاي‌ خانگي‌ را به خود مانوس‌ كني.‌ ابراهيم‌ سر مرغ ها را كه ‌مي گويند يكي‌ خروس‌ بوده‌ و ديگري‌ مرغابي‌ و سومي‌ طاووس‌ بعد از ذبح‌ در دست‌ خود نگاه‌ داشت‌ و به‌ عادت‌ هر روز مرغ ها را صدا زد آنها بدون‌ سر پر زدند و آمدند مرغابي‌ كه‌ آمد سر طاووس‌ را جلو داد قبول‌ نكرد به‌ سر خود متصل‌ شد هيچكدام‌ سرديگري‌ را قبول‌ نكردند تاهرچهارمرغ‌ زنده‌ شدند.**

**درآيات‌ 264تا 276 آياتي‌ مربوط‌ به‌ انفاق‌ و كيفيت‌ آن‌ و مسائل‌ مربوط‌ به‌ آن‌ را ذكر مي كند**

**پيش‌ از بيان‌ ترجمه‌ اين‌ آيات‌ لازم‌ است‌ كه‌ در اطراف‌ انفاق‌ و معاني‌ آن‌ بحث‌ شود.**

**انفاق‌ مصدر باب ‌افعال‌ از نفقه‌ مي باشد كه‌ در موارد مختلف‌ معاني‌ مختلف‌ دارد نفقه‌ و نفاق‌ و منافق‌ مشتقات‌ اين‌ كلمه‌ هستند. نفقه‌ در لغت‌ نافق‌ و نافقات‌ ظرف‌ مشك‌ عنبر و يا سوراخ‌ موش‌ را مي گويند و معناي‌ اصل‌ آن‌ با استفاده‌ از آيات‌ قرآن‌ سرمايه‌گذاري‌ براي‌ وصول‌ به‌ هدف‌ و مقصد مي باشد. انفاق‌ به‌ معناي‌ بخشش‌ مطلق‌ و بدون‌ هدف‌ نيست‌ بلكه‌ بخشش‌ براي‌ كسب‌ موفقيت‌ در راه‌ وصول‌ به‌ هدف‌ مي باشد. خواه‌ هدف هاي‌ مادي‌ مانند رسيدن‌ به‌ مقام‌ و منصب‌ و يا معنويات‌ خداوند در قرآن‌ مطلق‌ بهره‌رساني‌ را خواه‌ خدمات‌ باشد و يا تعليمات‌ و يا خمس‌ و زكات‌ همه‌ اين ها را انفاق‌ مي نامد ميفرمايد:**

**مومنين‌ ازآن چه‌ به‌ آنها داده‌ايم‌ انفاق‌ مي كنند و در آيه‌ لا تلقوا ميفرمايد:**

**هرچه‌ داريد در راه‌ خدا انفاق ‌كنيد و به‌ دست‌ خود آن چه‌ داريد به‌ هلاكت‌ نيندازيد و ما مي دانيم‌ كه‌ انفاق‌ در راه‌ خدا به‌ معناي‌ سرمايه‌گذاري‌ از مال‌ و جان‌ و خدمات‌ براي‌ كسب‌ موفقيت‌ است‌ .**

**در اين‌ آيات‌ خداوند كيفيت‌ انفاق‌ و نتايج‌ آن‌ را ذكر مي كند ميفرمايد:**

**كساني كه‌ مال‌ خود را در راه‌ خدا انفاق‌ مي كنند مانند بذر گندم ‌است‌ كه ‌بكارند كه‌ هفت‌ خوشه‌ مي روياند و در هر خوشه‌ صد دانه‌ گندم‌ قرار مي دهد. خداوند چندين‌ برابر به‌ هر كسي‌ كه‌ بخواهد مي بخشد ، خداوند دانا و گشايش‌ گر است‌ .**

**كساني كه‌ مال‌ خود را در راه‌ خدا انفاق‌ مي كنند و در پي‌ آن‌ منت‌ و اذيتي ‌ندارند اجرآنها نزد پروردگارشان‌ محفوظ‌ است‌ ، وحشتي‌ و غم‌ و غصه‌اي‌ نداشته‌ باشند.**

**نصايح‌ خوب‌ و گذشت‌ از گناه‌ از صدقاتي كه‌ در پي‌ آن‌ اذيت‌ باشد بهتراست‌ . اي‌ اهل‌ ايمان‌ صدقات‌ خود را با منت‌ و اذيت‌ باطل‌ نكنيد مانند كسي‌ كه‌ مال‌خود را به‌ رياكاري‌ انفاق‌ ميكند ايمان‌ به‌ خدا و روز قيامت‌ ندارد. انفاقات‌ او مانند گرد و خاك‌ روي‌ سنگ‌ است‌ كه‌ باران‌ تند آن را بشويد. آنها از انفاقات‌ رياكارانه‌ خود بهره‌اي‌ نمي برند خداوند قوم‌ كافر را هدايت‌ نميكند.**

**كساني كه‌ اموال‌ خود را در جستجوي‌ رضايت‌ خدا و نيت‌ پاك‌ انفاق‌ مي كنند انفاق‌ آنها به‌ باغي‌ شباهت‌ دارد ك‌ روي‌ تل‌ خاكي‌ برويد، باران‌ و حرارت‌ آن را فرا گيرد ثمرات‌ خود را دو برابر ظاهر سازد. اگر باران‌ تند برآن‌ نبارد باران‌ نرم‌ برآن‌ مي بارد. خداوند به‌ اعمال‌ شما آگاه‌ است‌ آيا يك‌ نفر از شما دوست‌ دارد باغي‌ انگور و خرما داشته‌ باشد كه‌ از زيرآن‌ نهرها جاري‌ مي شود. از هر نوع‌ ميوه‌ فراوان‌ دارد و صاحب‌ باغ‌ در سن‌ پيري‌ فرزندان‌ ضعيفي‌ دارد كه‌ به‌ جز آن‌ باغ‌ سرمايه‌اي‌ ندارند. در اين‌ موقع‌ گردبادي‌ همراه‌ آتش‌ باغ‌ او را بسوزاند. خداوند اين طور آيات‌ خود را روشن‌ مي كند شايد كه‌ شما با تفكر حقيقت‌ را بفهميد .**

**اي‌ اهل‌ ايمان،‌ از پاك ترين‌ مال ها كه‌ به ‌دست‌ مي آوريد و يا آن چه‌ از زمين ‌تحويل‌ شما مي دهيم‌ در راه‌ خدا انفاق‌ كنيد مال‌ بدي كه‌ اگر كسي‌ نمونه‌ آن را به‌ شما ببخشد جز با ناراحتي‌ نميگيرد. در راه‌ خدا انفاق‌ نكنيد بدانيد كه‌ خدا بي‌ نياز وپسنديده‌ است‌ .**

**هنگام‌ انفاق‌ شيطان‌ شما را تهديد به‌ فقر ميكند و به‌ فحشاء و منكر وادار مي نمايد. خداوند به‌ شما وعده‌ مغفرت‌ و فضيلت‌ مي دهد كه‌ خدا دانا و گشايش گر است‌ . به‌ هركسي كه‌ بخواهد حكمت‌ مي دهد و كسي كه‌ حكمت‌ فرا گيرد بسيار خير و بركت‌ به‌ دست‌ آورده‌ است‌ به‌ جز خردمندان‌ كسي‌ آن‌ را درك‌ نمي‌ كند .**

**هر مالي كه‌ انفاق‌ كنيد و يا نذر كنيد خدا آن را مي داند. ستم كاران‌ يار و ياوري‌ نخواهند داشت‌ .**

**اگر صدقات‌ را آشكارا بدهيد چقدر خوب‌ است‌ خداوند بدي ها و آلودگي ها را از شما مي زدايد، خداوند به‌ اعمال‌ شما آگاه‌ است‌ .**

**هدايت‌ آنها به‌ دست‌ تو نيست‌. خدا است‌ كه‌ هر كه‌ را بخواهد هدايت‌ مي كند با هر كار خير كه‌ بهره‌ برسانيد به نفع‌ خود شما است‌ و نبايد چيزي‌ انفاق‌ كنيد مگر براي‌ رضاي‌ خدا. هرچه‌ انفاق‌ كنيد نتيجه‌ آن‌ به‌ خود شما برمي گردد و به‌ شما ظلم‌ نمي شود. انفاقات‌ خود را به‌ فقرائي‌ برسانيد كه‌ در راه‌ خدا محصور شده‌اند و قدرت‌ فعاليت‌ از آنها سلب‌ شده ‌.**

**از بسياري‌ عفت‌ به نظر جاهلان‌ خود را ثروتمند نمايش‌ مي دهند براي‌ كتمان‌ حال‌ خود سئوال‌ نمي كنند آن چه‌ انفاق‌ كنيد خداوند به‌ آن‌ آگاهي‌ دارد.**

**كساني كه‌ شب‌ و روز آشكار و نهان‌ مال‌ خود را انفاق‌ مي كنند اجر آنها نزد پروردگارشان‌ محفوظ‌ است.‌ نترسند و غمگين‌ نشوند. نكات‌ جالب‌ توجه‌ در اين‌ آيات‌ چند چيز است‌ .**

**اول‌ چگونه‌ انفاقات‌ مانند بذر مي رويد به‌ ثمر مي رسد .**

**دوم‌ منت‌ و اذيت ‌انفاقات‌ را باطل‌ مي كندو همچون‌آتش‌ شجره ‌انفاق ‌را مي سوزاند.**

**سوم‌ بهترين‌ تشبيه‌ براي‌ انفاق‌ درست‌ و يا نادرست.‌**

**چهارم‌ ثمرات‌ انفاق‌ به‌ وراثت‌ به‌ اولاد مي رسد.**

**پنجم‌ انفاقات‌ هديه‌ هائي‌ است‌ كه‌ به‌ خدا داده‌ ميشود. بايستي‌ از پاك ترين‌ و محبوب ترين‌ مال ها باشد.**

**ششم‌ شيطان‌ هنگام‌ انفاق‌ تهديد به‌ فقرمي كند و خداوند به ‌انسان‌ روحيه‌ و غنا مي دهد.**

**هفتم‌ انفاقات‌ و نذورات‌ انسان‌ را به‌ حكمت‌ خدمات‌ آشنا مي كند .**

**هشتم‌ خواص‌ انفاقات‌ نهان‌ و آشكار**

**نهم‌ انسان هاي‌ مستحق‌ انفاقات‌ بحث‌ اول‌ مربوط‌ به‌ روئيدن‌ بذر انفاق‌ است‌ كه‌ خداوند ميفرمايد:**

**انفاق‌ مانند گندم‌ مي رويد خوشه‌ مي كند و دانه‌ مي دهد كثرت‌ دانه‌ها و يا قلت‌ آن‌ به‌ اراده‌**

**خدا مربوط‌ است‌ در بسياري‌ آيات‌ و روايات‌ خدمات‌ اجتماعي‌ و انفاقات‌ به‌ درخت‌ و زراعت‌ تشبيه‌ شده‌است.‌ ازآن‌ جمله‌ حديث‌ مشهوركه ‌فرمودند: الدنيا مزرعة‌ الاخره‌**

**يعني‌ دنيا كشت گاه‌ آخرت‌ است‌ تمام‌ اعمال‌ صالح‌ هر كلمه‌اي‌ و هر عملي كه ‌از انساني‌ صادر شود و تحويل‌ انسان‌ ديگر گردد به‌ كيفيتي‌ كه‌ آن‌ علم‌ و عمل‌ نافع‌ به‌ حال‌ او باشد. آن‌ كلمه‌ مانند بذر در دل‌ او مي نشيند و مي رويد و به‌ ثمر مي رسد. ثمره‌ آن‌ بذر محبتي‌ است‌ كه‌ از انسان‌ خادم‌ در دل‌ انسان‌ مخدوم‌ قرار مي گيرد و انسان‌ مخدوم‌ ضمن‌ اين كه‌ تسليم‌ انسانيت‌ خادم‌ شده‌ وادار مي شود كه‌ به‌ او احسان‌كند و با انجام‌ خدمت‌ و عملي‌ او را از خود خوشنود گرداند و بهترين‌ عمل‌ لذت‌ بخش‌ از انسان‌ مخدوم‌ نسبت‌ به‌ انسان‌ خادم‌ بذل‌ محبت‌ به‌ صورت‌ روابط‌ انساني‌ و دوستي‌ و اقدام‌ به‌ خدمت‌ متقابل‌ مي باشد و اساسا" ظهور صميميت‌ و دوستي‌ بين‌ انسان ها از بهترين‌ عوامل‌ لذت‌ بخش‌ است‌.**

**ثمره‌ خدمت‌ و احسان‌ به‌ انسان ها رضايت‌ و محبت‌ خدا و محبت‌ و رضايت‌ خلق‌ است‌.**

**خداوندمتعال‌ دو نوع‌ رابطه‌ و رضايت‌ را بسيار دوست‌ مي دارد كه ‌اين‌ دو رضايت‌ پايه‌ ظهور تمدن‌ بشر و زندگي‌ بهشتي‌ مي باشد كه‌ دو رابطه‌ عبارت ‌است ‌از حسن‌ رابطه‌ بين‌ انسان‌ و انسان‌ و انسان‌ و خدا و خدا و انسان‌ وليكن‌ خداوندمتعال‌ رابطه ‌و محبت‌ خود را تابع‌ محبت‌ انسان ها قرار داده‌ در واقع‌ خدمت‌ به‌ انسان ها خدمت‌ به‌ خدا هم‌ مي باشد.**

**آنچنان كه‌ خدمت‌ به‌ فرزندان‌ خدمت‌ به‌ پدر و مادر آنها هم‌ هست‌ لذا خداوند متعال‌ خدمت‌ به‌ بندگان‌ را عبادت‌ شناخته‌ ذكات‌ را در رديف‌ صلات‌ قرار داده‌ و قصد قربت‌ را در آن‌ شرط‌ نموده‌ است‌ .**

**هر نوع‌ عملي‌ كه‌ به‌ منظور جلب‌ رضايت‌ خدا انجام‌ گيرد به‌ جاي‌ نماز شناخته‌ مي شود يعني‌ همان‌ خاصيت‌ قرب‌آوري‌ كه‌ در نماز هست‌ در خدمات‌ به‌ بندگان‌ خدا هم‌ مي باشد. خدمت‌ به‌ بندگان‌ خدا براي‌ خدا مايه‌ جلب‌ محبت‌ خدا و محبت‌ خلق‌ مي گردد و اين‌ دو محبت‌ يگانه‌ عامل‌ بناي‌ مدينه‌ فاضله‌ و تمدن‌ بهشتي‌ مي باشد.**

**شرايط‌ انفاقات ‌: انفاق‌ درست‌ به‌ معناي‌ سرمايه‌گذاري‌ در جهت‌ وصول‌ به‌ مقصد مي باشد كه‌ از آن‌ به‌ كلمه‌ اقتصاد تعبير مي شود. اقتصاد از كلمه‌ قصد و مقصد گرفته‌ شده ‌به ‌معناي‌ اعمال‌ و اموالي‌ است‌ كه‌ انسان‌ را به‌ سوي‌ مقصد حركت‌ مي دهد و به‌ مقصد مي رساند. در اين جا لازم‌ است‌ بدانيم‌ مقصد واقعي‌ و منطقي‌ انسان‌ چيست‌ كه‌ واجب‌ است‌ براي‌ وصول‌ به‌ آن‌ مقصد سرمايه‌گذاري‌ كند. آيا مقصد انسان‌ ثروت‌ است‌ و يا قدرت‌ و يا ثروت‌ و قدرت‌ هردو ، تمامي‌ انسان ها در خط‌ به ‌سوي‌ ثروت‌ و قدرت‌ حركت‌ مي كنند و تا زماني كه‌ به‌ ثروت‌ و قدرت‌ نرسيده‌اند از تلاش‌ و كوشش‌ دست‌ بر نمي دارند.**

**تمامي‌ برنامه‌هاي‌ علمي‌ و عملي‌ خود را طوري‌ تنظيم‌ مي كنند كه‌ به‌ ثروت‌ و قدرت‌ برسند قدرت‌ انسان‌ از اين جا حاصل‌ مي شود كه‌ عوامل‌ طبيعي‌ و انساني‌ را به‌ استخدام‌ خود درآورد. برآب‌ و هوا و نور و حرارت‌ و تمامي‌ علت‌ و معلول ها حاكميت‌ پيدا كند مانند حاكميت‌ بر جاذبه‌ كره‌ زمين‌ در مسافرت‌ به‌ آسمان ها و حاكميت‌ بر نور و نيروي‌ برق‌ و بر ساير مبادي‌ قدرت‌ و صنعت.‌ حاكميت‌ بر انسان ها هم‌ به معناي‌ به‌ استخدام‌ درآوردن‌ آنها براي‌ اجراي‌ اوامر و نواهي‌ مي باشد كه‌ از اين‌ راه‌ سلطنت‌ عظيم‌ و پادشاهي‌ حاصل‌ مي شود همه‌ كس‌ مي كوشند كه‌ خود را به‌ ثروت‌ و قدرت‌ برسانند. اختلاف‌ در كيفيت‌ حركت‌ و جذب‌ ثروت‌ و قدرت‌ مي باشد. اكثريت‌ انسان‌ ها مي خواهند كه‌ از طريق‌ سلطه‌ و زور خود را به ‌قدرت‌ برسانند. مي كوشند كه‌ اكثريت‌ ثروت‌ دنيا و آن چه‌ مايه‌ نياز و احتياج‌ مردم‌ است‌ ضبط‌ نموده ‌مردم‌ را به‌ خود محتاج‌ كنند در اين‌ احتياج‌ برآنها سلطه‌ پيدا كرده‌ و آنها را به‌ استخدام‌ خود در آورند.**

**دين‌ آسماني‌ هم‌ برنامه‌ هائي‌ طرح‌ و تنظيم‌ نموده‌ تا انسان ها را به‌ ثروت‌ و قدرت‌ برساند وليكن‌ خط‌ حركت‌ انبياء و اولياء با خط‌ حركت‌ كفار و اشقيا متباين‌ است‌. كفار و اشقيا از طريق‌ سلطه‌ و زور حركت‌ خود را آغاز نموده‌ و اولياء خدا از طريق‌ جلب‌ رضايت‌ و از مسير حركت‌ انبياء انسانها را به‌ يك‌ ثروت‌ و قدرت‌ طبيعي‌ و الهي‌ مي رساند كه‌ در آن‌كوچك ترين‌ ظلم‌ و زور و فشاري‌ وجود ندارد. انسان ها با ميل‌ و رغبت‌ و رضايت‌ كامل‌ در خدمت‌ انسان‌ قرار مي گيرند عوامل‌ طبيعت‌ هم‌ بدون‌ زحمت‌ در اختيار انسان‌ قرار مي گيرد كه‌ به‌ اراده‌ خود به هركاري‌ دانا و توانا مي گردد و انبياء در حركات‌ تكاملي‌ خود مي كوشند كه‌ هرچه‌ بيشتر رضايت‌ خدا را از طريق‌ اطاعت‌ و رضايت‌ انسان ها را از طريق‌ خدمت‌ به‌ دست‌ آورند. كسب‌ رضايت‌ از اين‌ دو راه ‌بزرگ ترين‌ رمز موفقيت‌ انسان‌ مي باشد زيرا خداوند متعال‌ همه‌ جا انسان ها را به‌ كارهاي‌ مفيد و مثبت‌ امر مي كند و از كارهاي‌ مضر و مهلك‌ نهي‌ مي نمايد هر امري‌ از اوامر الهي‌ راه‌ كسب‌ قدرت‌ و موفقيت‌ است‌ و از آن‌ طرف‌ گفته‌اند كه‌ انسان‌ بنده‌ احسان‌ است‌ خدمت‌ به‌ انسان ها بهترين‌ وسيله‌ جلب‌ رضايت‌ آنها مي باشد و اين‌ جلب‌ رضايت‌ بهترين‌ وسيله‌ كسب‌ قدرت‌ و حكومت‌ است .**

**به‌ همين‌ مناسبت‌ خداوند متعال‌ انفاقات‌ مالي‌ را طوري‌ طرح‌ و تنظيم‌ كرده ‌است‌ كه‌ انسانها از خط‌ انفاق‌ و خدمات‌ اجتماعي‌ ضمن‌ اطاعت‌ و جلب‌ رضايت‌ خدا به‌ مقاصد عاليه‌ الهي‌ و انساني‌ نائل‌ شوند .**

**براي‌ انفاقات‌ در اين‌ آيات‌ شريفه‌ شرايطي‌ ذكر كرده‌ است‌ اولين‌ شرط‌ اين‌ است‌ كه‌ مالي‌ كه‌ در راه‌ خدا انفاق‌ مي شود لازم‌ است‌ كه‌ طبق‌ دستور خدا از راه‌ حلال‌ به‌ دست‌ آمده‌ باشد ثروتي‌ باشد كه‌ با كار و زحمت‌ از منابع‌ طبيعي‌ به ‌دست‌ آورد مانند كشاورزي‌ و دامداري‌ و استخراج‌ معادن‌ و يا از طريق‌ خدمت‌ و فايده رساني‌ به‌ انسان ها. از اين‌ دو راه‌ ثروت‌ حلال‌ است‌ كه‌ انفاق‌ آن‌ را خداوند متعال‌ مي پسندد و قبول‌ مي كند.**

**شرط‌ ديگر اين‌ است‌ كه‌ انفاق‌ مال‌ در راه‌ خدا طبق‌ دستور و برنامه‌ خدا و به‌ منظور جلب‌**

**رضاي‌ خدا باشد. برنامه‌ هاي‌ الهي‌ براي‌ انفاق‌ مال‌ تماما سرمايه‌گذاري هائي‌ است‌ كه‌ علوم‌ و معارف‌ ديني‌ مردم‌ را بالا مي برد و رفاه‌ و آسايش‌ در جامعه‌ بوجود مي‌ آورد مانند تعليمات‌ و مدارس‌ و نشر حقايق‌ و يا ساختن‌ پل ها و رفع‌ نياز نيازمندان‌ و اما شرط‌ ديگر انفاق‌ مربوط به‌ موارد انساني‌ انفاق‌ مال‌ مي باشد. كساني كه‌ مستحق ‌انفاق‌ مال‌ هستند شرايط مخصوصي‌ دارند كه‌ در همين‌ آيات‌ ذكر شده‌است‌. خداوند ضمن‌ يكي‌ از همين‌ آيات‌ ميفرمايد مال‌ خود را بايستي‌ به‌ كساني‌ بدهيد كه‌ اولا در راه‌ خدا و در خط انجام‌ وظيفه‌ به‌ فقر افتاده ‌باشند و روي‌ عفت‌ و پاكي‌ فقر خود را اظهار نمي دارند.**

**اساسا در انفاقات‌ مالي‌ كه ‌به‌ معناي‌ سرمايه‌گذاري‌ مي باشد ثروتمندان‌ وظيفه‌ دارند اموال‌ خود در راه‌ توليد امثال‌ كشاورزي‌ و دامداري‌ و يا صنايع‌ به‌ كار اندازند و از طريق‌ بكارگماردن‌ انسانها نياز آنها را برآورند زيرا با اين‌ كيفيت‌ انسان هائي كه‌ كاركرده‌اند حق‌ كار خود را مي برند. منت‌ كسي‌ را نمي كشند و كسي‌ نمي تواند سر آنها منت‌ بگذارد. ديگر اين كه ‌با اين‌ كيفيت‌ اصل‌ مال‌ و سرمايه‌ محفوظ‌ مي ماند و انسان ها از منافع‌ مال‌ استفاده‌ مي كنند و با توليد منافع‌ ثروت‌ جامعه‌ را بالا مي برند و از همه‌ بالاتر اين كه‌ با كار و كوشش‌ هنر و استعداد انسان ها رشد مي كند و سطح‌ زندگي‌ مردم‌ بالا مي رود. به‌ همين‌ مناسبت‌ خداوند متعال‌ انفاق‌ را در برابر حرمت‌ كنز قرار مي دهد يعني‌ تعطيل‌ سرمايه‌ را حرام‌ و انفاق‌ آن‌ را واجب‌ مي داند تا آن جا كه‌ ممكن‌ است‌ تمامي‌ سرمايه‌ها خواه ‌بيت‌ المال‌ و يا سرمايه‌هاي‌ خصوصي‌ بايستي‌ در راه‌ توليد مصرف‌ شود تا انسانها كار كنند و از منافع‌ آن‌ سرمايه‌ها استفاده‌ كنند.**

**مفت‌ خواري‌ و مفت‌ دهي‌ هر دو نامشروع‌ است‌. آدم‌ بيكار كه‌ فايده‌اي‌ به‌ خلق‌ خدا نميرساند و از آنها استفاده‌ مي كند، انگل‌ جامعه‌ است.‌ در اخبار و احاديث‌ وارده‌ يك‌ چنين‌ انساني‌ را ملعون‌ شناخته‌اند. در همين‌ آيه‌ شريفه‌ هم‌ خداوند كساني‌ را مستحق‌ انفاق‌ مي داند كه‌ وظيفه‌ خدائي‌ و انساني‌ خود را انجام‌ داده‌ و به‌ فقر افتاده‌اند مانند تاجر و يا زارعي كه‌ تجارت‌ و يا زراعت‌ آنها هدر مي رود و يا كارگري كه‌ مزد كار كفاف‌ زندگي‌ او نيست‌ و يا كساني كه‌ براي‌ رسيدن‌ به‌ علم‌ و دانش‌ و يا نشر علم‌ و دانش‌ احتياج‌ به‌ كمك‌ دارند.**

**انسان هائي كه‌ وظائف‌ الهي‌ و انساني‌ خود را رها نموده‌ دنبال‌ كاري‌ نمي روند و از كار كردن‌ به‌ هر كيفيت‌ كه‌ باشد خودداري‌ مي كنند يا كساني كه‌ ثروت‌ خود را در راه‌ گناه‌ و معصيت‌ صرف‌ مي كنند در نتيجه‌ فقير مي شوند و يا كساني كه‌ پرده‌ عفت‌ خود را پاره‌ نموده‌ سائل‌ به‌ كف‌ هستند مستحق‌ انفاق‌ نمي باشند.**

**بحث‌ دوم‌ اين ‌است‌ كه‌ چگونه‌ منت‌ و اذيت‌ انفاقات‌ را باطل‌ مي كند و تشبيه‌ عجيب‌ خدا در اين‌ مورد . خداوند ميفرمايد كه‌ صدقات‌ خود را با منت‌ و اذيت‌ باطل‌ نكنيد مانند كسي كه‌ به‌ رياكاري‌ انفاق‌ مي كند و عقيده‌ به‌ خدا و قيامت‌ ندارد. انفاقات‌ چنين‌ آدمي‌ مانند خاك‌ روي‌ سنگ‌ است‌ كه‌ با بارش‌ باران‌ شسته‌ مي شود .**

**يكي ‌از شرايط بزرگ‌ انفاقات‌ كه‌ مي شود گفت‌ باري‌ از دوش‌ مردم‌ برمي دارد و فقر آنها را علاج‌ مي كند خلوص‌ و اخلاص‌ است‌. خلوص‌ از يك‌ طرف‌ انسان‌ را مستحق‌ اجر خدا مي كند و از طرف‌ ديگر مال‌ انفاق‌ شده‌ را به‌ عنوان‌ روزي‌ خدا و بخشش‌ او تحويل‌ فقير مي دهد و انفاق‌ كننده‌ خود را يك‌ مامور معرفي‌ مي كند كه‌ وظيفه‌ داشته ‌است‌ مال‌ خدا را به‌ بنده‌ خدا برساند. با اين‌ خاطره‌ هيچ‌ منتي‌ و اذيتي‌ تحميل‌ بنده‌ خدا نمي شود بلكه‌ از اين‌ جهت‌ كه‌ فقير انفاق‌ كننده‌ را مستحق‌ اجر قرار داده‌ كار آخرتي‌ براي‌ او درست‌ كرده ‌است.‌ بر او حق‌ پيدا مي كند اگر قرار باشد كه‌ حقي‌ اثبات‌ شود ، انفاق‌ شونده‌ بر انفاق‌ كننده‌ حق‌ دارد .**

**شرايط‌ انفاق‌ كننده‌ اين‌ است‌ كه:**

**‌ اولا خود را مامور خدا بداند مامور بر اين كه‌ مال‌ خدا را به‌ بندگان‌ خدا برساند و در برابر اين‌ ماموريت‌ اجر خود را از خدا بگيرد.**

**دوم‌ اعتقاد به‌ اين كه‌ خدا بر او منت‌ دارد كه‌ او را واسطه‌ فيض‌ رساني‌ به‌ بنده‌ خود قرار داده‌ است.‌ با اين‌ عقايد و شرايط‌ مي توان‌ گفت‌ كه‌ بار فقرو نداري‌ را از دوش‌ فقير برداشته‌ و باري‌ به‌ دوش‌ او نگذاشته‌ است‌ در غير اين‌ صورت‌ اگر انفاق‌ كننده‌ خود را مالك‌ مالي‌ بداند كه‌ انفاق‌ مي كند و با اين‌ انفاق‌ براي‌ خود حقي‌ بر بندگان‌ خدا قائل‌ مي شود و بنده‌ خدا را مرهون‌ رعايت‌ حق‌ خود بداند هر چند عقيده‌ خود را اظهار نكند، برابر باري كه‌ از دوش‌ بندگان‌ خدا برداشته‌ است‌ باري‌ هم‌ سنگين تر به‌ دوش‌ آنها گذاشته‌ است.‌ از اين كه‌ بنده‌ خدا را مامور رعايت‌ حق‌ خود مي داند و بدتر از اين‌ اگر در برابر انفاق‌ اظهار منت‌ كند و به ‌او بفهماند كه‌ من‌ به‌ تو خدمت‌ كرده‌ام‌ كه‌ مال‌ خود را به‌ تو داده‌ام‌ با اين‌ اظهارات‌ خود را آقا و سرور فقير قرار داده‌ و او را مسئول‌ و مامور رعايت‌ حق‌ سروري‌ خود ساخته‌ است‌ كه‌ با اين‌ كيفيت‌ چندين‌ برابر باري كه‌ از دوش‌ او برداشته‌ بار به ‌دوش‌ او گذاشته‌ است‌ و از اين‌ دو مرحله‌ بدتر اين‌ است‌ كه‌ با تظاهر به‌ برتري‌ او را تحت‌ الشعاع‌ بزرگي‌ خود قرارداده‌ به‌ او بفهماند كه‌ من ‌از تو بالاترم‌ و تو بايستي‌ مرا به‌ بزرگي‌ و بزرگواري‌ بشناسي‌ كه‌ مي توان‌ گفت‌ انفاق‌ به ‌اين‌ كيفيت‌ ظلم‌ به‌ بندگان‌ خدا مي باشد. خدمات‌ به ‌اين‌ كيفيت‌ هرگز به ‌دل‌ بندگان‌ خدا نمي‌نشيند و بين‌ خادم‌ و مخدوم‌ محبت‌ بوجود نمي‌ آورد بلكه‌ از اين‌ نظر كه‌ با تحميل‌ منت‌ به‌ او ظلم‌ شده‌ است‌ بغض‌ و عناد هم‌ بوجود آمده‌ .**

**لذا خداوند ميفرمايد:**

**انفاق‌ شما در ارتباط‌ با قلوب‌ بندگان‌ خدا از اين كه‌ دل‌نشين‌ آنها بوده‌ و يا نبوده‌ است‌ مانند سنگي‌ است‌ كه‌ روي‌ آن‌ گرد و غبار قرارگرفته‌ باران‌ مي بارد و گرد و غبارآن‌ را مي شويد.**

**خداوند مال‌ مورد انفاق‌ را در اين‌ شرايط‌ تشبيه‌ به ‌گرد و غبار روي‌ سنگ‌ نموده‌ و دل‌ كسي‌ كه‌ به‌ او انفاق‌ شده‌ از اين كه‌ بذر انفاق‌ توام‌ با منت‌ و اذيت‌ است‌ نمي پذيرد تشبيه‌ به‌ سنگ‌ نموده‌ همانطوري كه‌ خاك‌ روي‌ سنگ‌ با بارش‌ باران‌ باقي‌ نمي ماند انفاق‌ همراه‌ منت‌ و اذيت‌ هم‌ در دل‌ مستحق‌ نمي‌ نشيند تا اثرات‌ محبت‌ بوجود آورد.**

**بحث‌ سوم‌ اين‌ بود كه‌ خداوند انفاقات‌ درست‌ جامع‌ شرايط‌ را به‌ باغ‌ و زراعت‌ تشبيه‌ مي كند كه‌ روي‌ تل‌ خاك‌ نرمي‌ كاشته‌ شده‌ دائم‌ باران‌ و حرارت‌ آفتاب‌ به‌ اندازه‌ كافي‌ آن را فرا مي گيرد و قهرا رشد مي كند و به‌ ثمر مي رسد و انفاقات‌ توام‌ با منت‌ و اذيت‌ را به‌ خاك هائي كه‌ روي‌ سنگ‌ سخت‌ قرار گرفته‌ كه‌ با ريزش‌ باران‌ كم‌ شسته‌ مي شود و از آن‌ اثري‌ باقي‌ نمي ماند وجه‌ تشبيه‌ در اين‌ دو مثال‌ اين‌ است‌ كه‌ انفاق‌ توام‌ با منت‌ و اذيت‌ مايه‌ دل گرفتگي‌ و دل‌ كوفتگي‌ فقير مي گردد زيرا انفاق‌ به‌ اين‌ كيفيت‌ از روي‌ رافت‌ و محبت‌ نيست‌ تا كه‌ نرمش‌ در دل‌ فقير ايجاد كند و بذر احسان‌ درآن‌ رشد نمايد بلكه‌ اين‌ انفاق‌ از دل‌ قسي‌ پيدا شده‌ كه ‌جز قساوت‌ در دل‌ انسان‌ مستحق‌ چيزي‌ بوجود نمي‌ آورد و همانطوري‌ كه‌ خاك‌ روي‌ سنگ‌ در دل‌ سنگ‌ نمي‌ نشيند اين‌ انفاق‌ هم‌ در دل‌ فقير نمي‌نشيند و لذا صاحب‌ انفاق‌ مانند كسي‌ است‌ كه‌ بذر گندم‌ را روي‌ سنگ‌ گذاشته‌ و كمي‌ خاك‌ روي‌ آن‌ ريخته‌ است‌ كه‌ به محض‌ بارش‌ باران‌ شسته‌ مي شود و اما انفاقات‌ توام‌ با شرايط‌ كه‌ به منظور احسان‌ به‌ بندگان‌ خدا از منشاء محبت‌ بوجود مي آيد و دل‌ بندگان‌ خدا را نرم‌ و گرم‌ مي كند. تمامي‌ شرايط‌ ايجاب‌ مي كند كه‌ بين‌ انفاق‌ كننده‌ و انفاق‌ شونده‌ مهر و محبت‌ برادري‌ و برابري‌ پيدا شود انفاق‌ كننده‌ بندگان‌ خدا را دوست‌ دارد كه‌ موجبات‌ جلب‌ رحمت‌ و رافت‌ براي‌ او به‌ وجود آورده‌اند و انفاق‌ شوندگان‌ انفاق‌ كننده‌ را دوست‌ دارند كه‌ ضمن‌ احترام‌ به‌ مقام‌ انسانيت‌ آنها را برابر و برادر خود شناخته‌ و با انفاق‌ مال‌ مساوات‌ و مواسات‌ نموده‌ است‌ .**

**انفاق‌ با اين‌ شرايط‌ سه‌ خاصيت‌ بزرگ‌ دارد كه ‌در برابر اين‌ سه‌ خاصيت‌ مالي كه‌ انفاق‌ شده‌ است‌ صفر در برابر بي نهايت‌ است‌ .**

**اولين‌ فايده‌ اين‌ است‌ كه‌ دل‌ انفاق‌ كننده‌ مال‌ در شعاع‌ لطف‌ و رحمت‌ خدا قرار گرفته‌ از مهر و محبت‌ و عواطف‌ مودت‌ لب‌ ريز و سرشار مي شود .**

**دلي‌ كه‌ پر از مهر ومحبت‌ باشد منبع‌ رحمت‌ و بركات‌ الهي‌ مي گردد آنچنان كه‌ خداوند به‌ پيغمبر مي گويد تو را رحمت‌ جهانيان‌ قرارداده‌ام‌ .**

**خاصيت‌ دوم‌ جذب‌ قلوب‌ و جلب‌ محبت‌ انسان هائي‌ است‌ كه‌ مشمول‌ انفاق‌ و احسان‌ او قرار گرفته‌اند و اين‌ جلب‌ محبت‌ كه‌ ضمن‌ آن‌ دوستان‌ و برادران‌ ديني‌ انسان‌ زياد مي شوند بزرگ ترين‌ نعمت‌ از نعمت هاي‌ خداوند متعال‌ است‌ كه‌ با مختصر مالي‌ محبت‌ انساني‌ جلب‌ مي شود يك‌ دوست‌ و برادر ايماني‌ از جهاني‌ بهتر و بالاتر است‌. خاصيت‌ سوم‌ جلب‌ لطف‌ و محبت‌ خدا كه‌ بي نهايت‌ نعمت‌ است‌ و سند حيات‌ و ابديت‌ انسان‌ مي باشد اين‌ سه ‌فايده‌ بزرگ‌ كه‌ در نهاد آن‌ فوائد دنيا و آخرت‌ خوابيده‌ است‌ برابر مالي كه‌ انفاق‌ مي شود مانند قطره‌ برابر دريا و صفر در برابر بي نهايت ‌ است‌.**

**ضمنا" خداوند با اين‌ تشبيه‌ يك‌ مسئله‌ كشاورزي‌ به‌ انسان ها مي‌آموزد تا كشاورزان‌ بدانند براي‌ پرورش‌ درخت‌ و يا زراعت‌ دو عامل‌ لازم‌ و ضروري‌ مي باشد اول‌ اين كه‌ زمين‌ كشاورزي‌ هر چه‌ بيشتر نرم‌ باشد دوم‌ اين كه‌ ضمن‌ ارتفاع‌ و برآمدگي‌ به‌ صورت‌ تل‌ خاك‌ نرم‌ از هر طرف‌ آفتاب‌ بر آن‌ بتابد و حرارت‌ بوجود آورد و در فواصل‌ مختلف‌ باران‌ تند و يا نرم‌ برآن‌ ببارد كه ‌آبها جذب‌ زمين‌ شده‌ و خاك‌ آن را سخت‌ ننمايد زيرا آبياري‌ به صورت‌ بارندگي‌ زمين‌ را محكم‌ نمي كند و از نرمش‌ خاك‌ نمي‌كاهد وليكن‌ به صورت‌ آبياري‌ خاك ها را به‌ هم‌ مي فشارد وسخت‌ مي كند و مانع‌ رشد و زراعت‌ و يا درخت‌ مي گردد به‌ همين‌ منظور كشاورزان‌ هر ساله‌ زمين‌ را شخم‌ مي زنند و زمين‌ باغ‌ را بابيل‌ زير و رو مي نمايند.**

**بحث‌ چهارم‌ ثمرات‌ انفاق‌ و احسان‌ به‌ وراثت‌ نصيب‌ اولاد مي شود در اين‌ آيه‌ شريفه‌ خداوند براي‌ نشان‌ دادن‌ نتايج‌ انفاق‌ مخلصانه‌ و انفاق‌ توام‌ با اذيت‌ مثل‌ ديگري‌ مي زند كه‌ اين‌ مثل‌ هم‌ مانند مثل‌ اول‌ جالب‌ و جاذب‌ است‌ تشبيه‌ اول‌ مربوط‌ به‌ زمينه‌ انفاق‌ است‌ كه‌ گاهي‌ مانند شخم‌ زدن‌ دل‌ بندگان‌ خدا را نرم‌ مي كند و بذر انفاق‌ مانند زراعت‌ مي رويد و به‌ ثمر مي رسد و گاهي‌ با منت‌ و اذيت‌ دل‌ آنها سخت‌ مي شود دراين جا هم‌ انفاق‌ را از نظر ثمراتي كه‌ دارد و عايد خانواده‌ انفاق‌ كننده‌ مي شود مثل‌ مي زند ميفرمايد:**

**انفاقي‌ كه‌ توام‌ با منت‌ و اذيت‌ است‌ آنگاه‌ كه‌ به‌ ثمر مي رسد مانند باغ‌ و درختي‌ است‌ كه‌ در محاصره‌ گرد باد همراه‌ آتش‌ قرار مي گيرد.**

**درخت ها و ثمرات‌ آن را از بين‌ مي برد در نتيجه‌ صاحب‌ باغ‌ كه‌ در سن‌ پيري‌ قرار گرفته‌ و فرزندان‌ ضعيف‌ او به‌ ناگاه‌ در فقر مطلق‌ قرار مي گيرند و محصول‌ زندگي هاي‌ آنها ناگهان‌ از بين‌ مي رود زيرا خدمات ‌اجتماعي‌ آنها كه‌ همراه‌ منت‌ و اذيت‌ باشد گرچه‌ در ابتداء به‌ نظر مردم‌ ناآگاه‌ جالب‌ مي‌آيد و شايد كسب‌ محبت‌ كند وليكن‌ در نهايت‌ كه‌ فقرا آگاه‌ مي شوند و مي بينند كه‌ برابر هر خدمتي‌ منت‌ و اذيتي‌ به‌ آنها تحميل‌ شده‌ و در استثمار قرار گرفته‌اند بغض‌ و كينه‌ انفاق‌ كننده‌ در دل‌ آنها قرار ميگيرد و شدت‌ پيدا مي كند و تمامي‌ منت ها و اذيت ها يك جا به‌ صورت‌ انتقام‌ تحويل‌ انفاق گر و يا فرزندان‌ او مي شود و موجوديت‌ زندگي‌ آنها را از بين‌ مي برد در نتيجه‌ نسل‌ چنين‌ انفاق گري‌ در فقر و ذلت‌ قرار گرفته‌ و محتاج‌ به ‌افرادي‌ مي شود كه‌ در گذشته‌ از انفاقات‌ آنها استفاده‌ كرده‌اند لذا خداوند دراين‌ آيه‌ ميفرمايد اگر يك‌ نفر از شما عمري‌ زحمت‌ بكشد و باغي‌ پرورش‌ بدهد فرزندان‌ بزرگ‌ و كوچكي‌ هم‌ داشته‌ باشد در اين‌ سنين‌ پيري‌ محصول ‌زندگي‌ او و تمامي‌ فرزندانش‌ در محاصره ‌باد و آتش‌ قرارگيرد چه‌ حالي‌ دارد يعني‌ هر يك‌ از فقرائي كه‌ در فشار منت‌ و اذيت‌ شما قرار گرفته‌اند درآخر كار همچون‌ پاره‌ آتش‌ موجوديت‌ شما را محاصره‌ خواهند كرد از اين كه‌ مشاهده‌ كرده‌ اند كه‌ شما براي‌ لقمه‌ناني‌ دين‌ آنها و جان‌ آنها را گرفته‌ايد و به‌ سقوط‌ كشانيده‌ايد و اگردر دنيا نتوانند انتقام‌ بگيرند در آخرت‌ خواهند گرفت‌ و موجوديت‌ شما را در آتش‌ خشم‌ و كينه‌ خود قرار خواهند داد.**

**بحث‌ پنجم‌ انفاقات‌ لازم‌ است‌ كه‌ از پاك ترين‌ اموال‌ انسان‌ باشد ، مال هائي كه‌ قابل‌ اعتنا نيست‌ و به‌ كيفيتي‌ است‌ كه‌ اگر آن‌ اموال‌ را به‌ شما بدهند ناراحت‌ مي شويد جايز نيست‌ كه‌ در راه‌ خدا انفاق‌ كنيد مانند لباس هاي‌ كهنه‌ و مندرس‌ و ياغذاها و ميوه‌هاي‌ گنديده‌ و بدبو و يا نامطلوب‌. انفاق‌ يك‌ چنين‌ چيزهائي‌ پيش‌ ازآن كه‌ اكرام‌ و احترام‌ شناخته‌ شود توهين‌ است‌ و بيش‌ ازآن كه‌ منشاء ثواب‌ باشد مايه‌ عقاب‌ است.‌ خداوند در آيه‌ ديگر ميفرمايد از مسير انفاق‌ به ‌سعادت‌ نمي‌رسيد مگر اين كه‌ ازآن چه‌ مطلوب‌ و محبوب‌ شما است‌ انفاق‌ كنيد. خدمات‌ اجتماعي‌ و يا انفاقات‌ از نظر اموالي كه‌ انفاق‌ مي شود و از نظر انفاق‌ كنندگان‌ و انفاق‌ شوندگان‌ اقسام‌ مختلفي‌ پيدا مي كند. از نظر مالي‌ كه‌ انفاق‌ مي شود سه‌ قسم‌ است‌ :**

**مال‌ مطلوب‌ و محبوب‌ از بهترين‌ چيزهائي كه‌ مورد علاقه‌ انسان‌ است.**

**‌ دوم‌ مال‌ متوسط‌ و متعارف‌ كه‌ انسان‌ شبانه‌روز از آن‌ استفاده‌ مي كند. لباس هاي‌ متعارف‌ و غذاهاي‌ متعارف‌ به‌ همين‌ كيفيت‌ .**

**سوم‌ اموال‌ مردود و غيرمطلوب‌.**

**در اينجا نوع‌ چهارم‌ پول‌ نقدينه‌ است‌ گرچه‌ مي شود گفت‌ كه‌ پول‌ هم‌ در نظر انفاق‌ كننده‌ همين‌ سه‌ حالت‌ را پيدا مي كند.**

**پول‌ مطلوب‌ كه‌ انسان‌ با رنج‌ و زحمت‌ آن را به‌ دست‌ آورده‌ و به‌ آن‌ محتاج‌ باشد و پول‌ متعارف‌ از راه هاي‌ متعارف‌ و احتياج‌ متعارف‌ و يا پولي كه‌ با زحمت‌ كم‌ به‌ دست‌ آمده‌ باشد و چندان‌ هم‌ مورد احتياج‌ نباشد. و اما از نظر انفاق‌ كننده‌گان‌ سه‌ قسمت‌ پيدا مي كند :**

**قسمت‌ اول‌ انفاق‌ به‌ منظور كمك‌ به‌ بندگان‌خدا در جستجوي‌ رضايت‌ خدا از اموالي كه‌ مطلوب‌ انسان‌ و مورد احتياج‌ است‌ .**

**دوم‌ فقط‌ به‌ منظور كمك‌ به‌ مردم‌ از مازاد زندگي‌.**

**سوم‌ از اموال‌ مردود فقط‌ براي‌ رفع‌ مسئوليت‌ همراه‌ منت‌ و زحمت‌ .**

**و اما از نظر انفاق‌ شوندگان‌ اول‌ خدمت‌ به‌ شخصيت هاي‌ بزرگ‌ الهي‌ به‌ منظور تقرب‌ به‌ آنها ضمن‌ اخلاص‌ به‌ خدا و جلب‌ رضاي‌ او از محبوب ترين‌ و مطلوب ترين‌ اموال‌ مورد احتياج‌ .**

**دوم‌ خدمت‌ به‌ انسان هاي‌ مساوي‌ با خود از نظر شان‌ و آبرو از اموال‌ متعارف‌ فقط به‌ قصد كمك‌ و خدمت‌ .**

**سوم‌ خدمت‌ به ‌انسانهاي‌ پائين‌ تر از انفاق‌ كننده ‌مانند خدمت‌ به‌ فقراي‌ مفلوك‌ و در حد بردگان‌ يعني‌ انسان هائي كه‌ روي‌ ضعف‌ ايمان‌ و ضعف‌ عقل‌ حيثيت ‌انساني‌ و ايماني‌ خود را نمي توانند حفظ‌ كنند. خواهي‌ نخواهي‌ فقر و ناتواني‌ خود را به‌ اين‌ و آن‌ اظهار مي دارند و**

**انفاق‌ به‌ يك‌ چنين‌ افرادي‌ از زيادي‌ اموال‌ و يا اموال‌ نامطلوب‌.**

**بهترين‌ انفاق‌ كه‌ مايه‌ تقرب‌ به‌ خدا و مايه‌ پيدايش‌ مقام‌ و درجات‌ آخرتي‌ مي گردد و بازده‌ آن‌ بي نهايت‌ برابر منشاء اجر عظيم‌ ميگردد انفاق‌ نوع‌ اول‌از قسم‌ سوم‌ است‌ كه‌ انسان‌ بتواند خدمات‌ و انفاقات‌ خود را به‌ منظور جلب‌ رضاي‌ خدا به‌ شخصيت هاي‌ بزرگ‌ الهي‌ و آسماني‌ اختصاص‌ دهد مانند خدمات‌ بپيغمبران‌ و اولياء خدا و انسان هاي‌ مقرب‌ درگاه‌ خدا. از يك‌ چنين‌ خدمات‌ و انفاقات‌ تعبير به‌ هديه‌ مي شود. شرط‌ يك‌ چنين ‌انفاقات‌ و خدمات‌ استحقاق‌ انفاق‌ شوندگان‌ نيست‌ از اين‌ جهت‌ و به‌ اين‌ منظور كه‌ موفقيت‌ انفاق‌ كننده‌ در آيات‌ ديگر قرآن‌ هم‌ براي‌ تقرب‌ به‌ خدا و رسيدن‌ به‌ مقامات‌ عاليه‌ منوط‌ و مربوط‌ به‌ انفاق‌ بهترين‌ و محبوب ترين‌ اموال‌ شده‌ است‌ .**

**محبوب ترين‌ اموال‌ در قدم‌ اول‌ فرزندانند و بعد مال‌ و ثروت‌ مورد احتياج‌. مثلا كسي‌ كه‌ شربت‌ آبي‌ و يا لقمه‌ ناني‌ دارد كه‌ بسيار به‌ آن‌ محتاج‌ است‌ و در عين‌ حال‌ به‌ منظور تقرب‌ به‌ خدا آن را در اختيار اولياء خدا قرار مي دهد اين‌ انفاق‌ نزد خدا مطلوب‌ تراست‌ از كسي‌ كه‌ مقداري‌ ثروت‌ خود را كه‌ به‌ آن‌ احتياج‌ ندارد در راه‌ خدا بذل‌ مي كند. پس‌ بهترين‌ انفاقات‌ بذل‌ محبوب ترين‌ اموال‌ در خدمت‌ به‌ اولياء خدا مي باشد مانند حضرت‌ ابراهيم‌ كه‌ يگانه‌ فرزند خود را در راه‌ خدا قرباني‌ مي كند و اصحاب‌ امام‌ حسين‌ عليه‌ السلام‌ كه‌ جان‌ خود را در راه‌ امام‌ خود بذل‌ نموده‌اند گرچه‌ انفاقات‌ از هر مالي‌ و به‌ هركيفيتي‌ به‌ هر طبقه‌اي‌ از طبقات‌ مردم‌ در صورتي كه‌ به‌ منظور جلب‌ رضاي‌ خدا باشد تقرب‌ آور است‌ كه ‌هدف‌ انفاق ‌كننده ‌جلب‌ رضاي‌ خدا مي باشد وليكن‌ انفاق‌ شوندگان‌ هم‌ جزو شرايط‌ انفاقند.**

**گاهي‌ انسان‌ مال‌ خود را در اختيار كافر يا فاسق‌ محتاج‌ قرار مي دهد و گاهي‌ مال‌ خود را به‌ مومن‌ محتاج‌ مي بخشد اين‌ دو نفر انفاق گر گرچه‌ به‌ قصد قربت‌ مال‌ خود را انفاق‌ كرده‌اند وليكن‌ خدمت‌ به‌ كافر و يا فاسق‌ خلاف‌ رضاي‌ خدا مي باشد و تقرب‌ آور نيست‌ و بلكه‌ گاهي‌ اگر بداند معصيت‌ است‌ نمي تواند به قصد قربت‌ انجام‌ دهد پس‌ هركسي‌ بخواهد براي‌ خدا عملي ‌انجام‌ دهد بايستي‌ شرايط اعمال‌ خود را بداند و سعي‌ كند عمل‌ او به‌ دستور خدا و مطابق‌ امر او انجام‌ گيرد. شرايط‌ انفاق‌ مال‌ و انفاق‌ كننده‌ چند چيز است‌ :**

**اول‌ انفاق‌ از مال‌ حلال‌ باشد.**

**دوم‌ انفاق‌ به‌ قصد اطاعت‌ و جلب‌ رضاي‌ خدا خالي‌ از منت‌ و اذيت‌ باشد.**

**سوم‌ مالي كه‌ انفاق‌ مي شود مطلوب‌ و قابل‌ استفاده‌ باشد.**

**شرايط‌ انفاق‌ كننده‌ هم‌ چند چيز است‌ :**

**اول‌ مومن‌ و مسلمان‌ باشد .**

**دوم‌ مال‌ خود را در راه‌ تقويت‌ دين‌ و مسلمانان‌ انفاق‌ كنند . كمك‌ به‌ مومن‌ و مسلمان‌ هم‌ در واقع‌ كمك‌ به‌ اسلام‌ است‌ .**

**سوم‌ در راه‌ انفاق‌ خود خلوص‌ داشته‌ باشد فكر نكند كه‌ به‌ فقير كمك‌ كرده‌ و بر او برتري‌ پيدا كرده‌ است‌ .**

**چهارم‌ سعي‌ كند انفاق‌ خود را از نظر مردم‌ پنهان‌ بدارد و مخصوصا وقتي‌ كه‌ فقير از شهرت‌ آن‌ ناراحت‌ مي شود كه‌ دراين جا امام‌ چهارم‌ ميفرمايد :**

**صدقات‌ سري‌ غضب‌ خدا را خاموش‌ مي كند.**

**شرايط‌ انفاق‌ شوندگان‌ هم‌ چند چيز است‌ :**

**اول‌ فقير مومن‌ و آبرومند باشد كه‌ از تظاهر به‌ فقر خودداري‌ ميكند و ناراحت‌ مي شود.**

**دوم‌ فقرا و مولود بي كاري‌ و تنبلي‌ و يا گناه‌ و معصيت‌ نباشند بلكه‌ به‌ منظور وظيفه‌ شناسي‌ و حفظ‌ دين‌ و آبرو فقير شده‌ باشد.**

**الذين‌ ياكلون‌ الربوا لا يقومون‌ الا كما يقوم‌ الذي‌ يتخبطه‌ الشيطان‌ من‌ المس‌ ذلك‌ بانهم‌ قالوا انما البيع‌ مثل‌ الربوا و احل‌ الله ‌النبع‌ و حرم‌ الربوا فمن‌ حائله‌ موعظه‌ من‌ ربه‌ فانتهي‌ فله‌ ما سلف‌ و امره‌ الي‌ الله‌ و من‌ عاد فاولئك‌ اصحاب‌ النار هم‌ فيها خالدون‌ يمحق‌ الله‌ الربوا و يربي‌ الصدقات‌ والله‌ لايحب‌ كل‌ كفارا اثيم‌ (276) ان ‌الذين‌ امنوا وعملواالصالحات‌ اقامواالصلوه‌ و اتوا الزكوه‌ لهم‌ اجرهم‌ عند ربهم‌ ولا خوف‌ عليهم‌ ولا هم‌ يحزنون‌ (277) ياايها الذين‌ امنوا اتقوا الله‌ و ذروا ما بقي‌ من‌ الربوا ان‌ كنتم‌ مومنين‌ (278) فان‌ لم‌ تفعلوا فاذنوا بحرب‌ من‌ الله‌ و رسوله‌ و ان‌ تبتم‌ فلكم‌ روس‌ اموالكم‌ لا تظلمون‌ ولا تظلمون‌ (279) و ان‌ كان‌ ذو عسره‌ فنظره‌ الي‌ ميسره‌ و ان‌ تصدقوا خيرلكم‌ ان‌ كنتم‌ تعلمون‌ (.28) واتقوا يوما ترجعون‌ فيه‌ الي‌ الله‌ ثم‌ توفي‌ كل‌ نفس‌ ماكسبت‌ و هم‌ لا يظلمون‌ (281)**

**بعد از مباحث‌ مربوط‌ به‌ انفاقات‌ ازآيه‌ 277 تا آيه‌282 راجع‌ به‌ ربا سخن‌ مي گويد و ميفرمايد :**

**كساني كه‌ ربا مي خورند نمي توانند در زندگي‌ حيات‌ و حركت‌ خردمندانه‌ داشته‌ باشند. آنها در مسير كار و فعاليت‌ مانند كسي‌ هستند كه‌ شياطين‌ با او تماس‌ گرفته‌ عقل‌ و دانش‌ را از او سلب‌ نموده‌ و او را مخبط‌ كرده‌اند. دليل‌ بي شعوري‌ آنها اين‌ است‌ كه‌ بيع‌ را مانند ربا مي دانند با اين‌ كه‌ خدا بيع‌ را حلال‌ و ربا را حرام‌ كرده ‌است.‌ كسي كه‌ حكم‌ و موعظه‌ پروردگار به‌ او برسد و رباخواري‌ را ترك‌ كند اصل‌ سرمايه ‌او محفوظ‌ است‌ و خداوند از گذشته‌ او مي گذرد و كسي كه‌ به‌ رباخواري‌ برگردد درآتش‌ جهنم‌ مخلد خواهد بود.**

**خداوند ربا را محو مي كند و صدقات‌ را بركت‌ مي دهد. خداوند هركافر و گناه‌ كاري‌ را دوست‌ نمي دارد . كساني كه‌ ايمان‌ به‌ خدا آورده‌ و عمل‌ شايسته‌ انجام‌ مي دهند نماز به‌ پا مي دارند و زكوت‌ مي دهند اجرشان‌ نزد پروردگار محفوظ‌ است.‌ خوفي‌ نداشته‌ باشند و غمگين‌ نشوند.**

**اي‌ اهل‌ ايمان‌ از خدا بپرهيزيد و آن چه‌ از ربا باقي‌ مانده ‌است‌ رها كنيد اگر ايمان‌ داريد.**

**و اگر ربا را ترك‌ نمي كنيد به‌ خدا و رسول‌ خدا اعلام‌ جنگ‌ بدهيد و اگرتوبه‌ كنيد اصل‌ سرمايه‌ شما محفوظ‌ است‌ نه‌ به‌ كسي‌ ستم‌ كنيد و نه‌ به‌ شما ستم‌ شود و اگر مديون‌ شما تهي‌ دست‌ است‌ او را تا روزگار توانگري‌ مهلت‌ دهيد و اگر بدانيد طلب‌ خود را به‌ حساب‌ صدقات‌ و زكات‌ بگذاريد براي‌ شما بهتر است‌. بترسيد از روزي‌ كه‌ در آن‌ روز به‌ خدا رجوع‌ مي كنيد بپرهيزيد. خداوند هر كسي‌ را به‌ آن چه‌ شايسته‌ اوست‌ مي رساند و به‌ آنها ستم‌ نمي شود .**

**مطالب‌ قابل‌ توجه‌ دراين‌ آيات‌ مربوط‌ به‌ ربا چند چيز است‌ :**

**اول‌ معاني‌ ربا و حكمت‌ حرمت‌ آن.‌**

**دوم‌ چگونه‌ عقل‌ رباخوار از او سلب‌ شده‌ و مخبط‌ مي شود.**

**سوم‌ حساب‌ ربا از معامله‌ خريد و فروش‌ جدا است‌ .**

**چهارم‌ چگونه‌ ربا محو مي شود و صدقات‌ بركت‌ پيدا مي كند .**

**پنجم‌ رباخوار در حال‌ جنگ‌ با خدا و رسول‌ خدا مي باشد. كلمات‌ ربا و ربوه‌ و ربي‌ يربو و رابيه‌ همه‌ اين ها به‌ معناي‌ رشد بي‌ محتوي‌ توام‌ با پوكي‌ مي باشد . زمين‌ پوك‌ را كه‌ قدري‌ بالا آمده ‌باشد رابيه‌ و ربوه ‌مي نامند كلمه‌ ربي‌ يربو با كلمات‌ رب‌ يربي‌ تربيت‌ از اين‌ جهت‌ با يكديگر فرق‌ دارد كه‌ تربيت‌ رشد با محتوا و رشد تودار و توپر است‌ مانند رشد نباتات‌ و رشد حيوانات‌ و تمامي‌ چيزهائي كه‌ حيات‌ دارد و حقيقت‌ پيدا مي كند ربوبيت‌ و تربيت‌ خدا به ‌اين‌ شكل‌ است‌ كه‌ خداوند هر چيزي‌ را كه‌ بپروراند جان‌ مي دهد و آن‌ را به‌ ثمر مي رساند و اما ربا و ربوه‌ به‌ معناي‌ اين‌ است‌ كه‌ چيزي‌ بدون‌ اين كه‌ تربيت‌ شود بالا بيايد و نمايشي‌ برخلاف‌ حقيقت‌ داشته‌ باشد مانند گردو و بادام‌ بي‌ مغز كه‌ نمايش‌ دارد وليكن‌ حقيقت‌ ندارد و يا اين كه‌ خاك ها در زمين‌ پوك‌ بالا مي‌آيد و چيزي‌ برآن‌ اضافه‌ نشده‌ است‌ . يكي‌ از چيزهائي كه‌ خلاف‌ حقيقت‌ و يا با حقيقت‌ رشد مي كند مال‌ و ثروت‌ است‌. سرمايه‌ها همچون‌ زراعت ها و درخت ها رشد مي كند و زياد مي شود آنچنان كه‌ بعضي‌ فقرا زندگي‌ خود را از صفر شروع‌ كرده‌ بالا مي روند ميليونر و ميلياردر مي شوند. سرمايه‌ آنها از ده‌ تومان‌ و صد تومان‌ به‌ ميليون ها تومان‌ مي رسد و يا برعكس‌ سرمايه‌هاي‌ ميليوني‌ به‌ صفر برمي گردد همانطوري كه‌ رشد گياهان‌ و درختان ‌فضاي‌ مناسب‌ و حرارت‌ كافي‌ لازم‌ دارد رشد مال‌ هم‌ به‌ همين‌ كيفيت‌ فضا و حرارت‌ و آبياري‌ لازم‌ دارد. فضاي‌ درختان‌ آسمان‌ و نور خورشيد و آب‌ باران‌ و زمين‌ مناسب‌ است‌. فضاي‌ رشد مال‌ و ثروت‌ قوانين‌ و نظام‌ اجتماعي‌ و افكار مردم‌ و حب‌ و بغض‌ آنها مي باشد و زمينه‌ رشد مال‌ اراده‌ و تربيت‌ خداوند متعال‌ است.**

**‌ رشد مال‌ بر سه‌ قسم‌ است‌ :**

**اول‌ رشد كاذب‌ و غيرطبيعي‌.**

**دوم‌ رشد متوسط‌ و طبيعي‌ و غيرقابل‌ دوام‌.**

**سوم‌ رشد صددرصد صادق‌ و طبيعي‌ و قابل‌ دوام.**

**‌ در اين جا بايستي‌ اين‌ حقيقت‌ را بدانيم‌ تنها چيزي‌ كه‌ به‌ مال‌ و ثروت‌ انسان‌ حيات‌ مي دهد و يا باعث‌ مرگ‌ آن‌ مي شود حب‌ و بغض ‌انسان ها همراه‌ رضا و غضب‌ خداوند متعال‌ است‌. انسان ها و يا خداي‌ انسان ها هستند كه‌ به ‌مال‌ و ثروت‌ حيات‌ مي دهند آن را مي پرورانند و يا مال‌ و ثروت‌ را نابود مي كنند زيرا هر چيزي‌ در طبيعت‌ فقط‌ به‌ اراده‌ خدا رشد مي كند مانند درخت ها و خلق‌ انسان‌ و حيوان‌ به‌ جز مال‌ و ثروت‌ كه‌ به‌ كمك‌ دو عامل‌ پرورش‌ پيدا مي كند و خداوند اين‌ هر دو عامل‌ را در پرورش‌ مال‌ دخالت‌ داده‌ است‌. مشاهده‌ مي كنيد كه‌ مال‌ و ثروت ها چه‌ از نوع‌ املاك‌ و زراعت‌ باشد و چه‌ از نوع‌ خريد و فروش‌ و تجارت‌ و يا از نوع‌ حرفه‌ و صناعت‌. همه‌ اين ها به‌ دو عامل‌ طبيعي‌ و انساني‌ نياز پيدا مي كند كه‌ بايد اين‌ هر دو عامل‌ فعاليت‌ كنند و آن‌ را به‌ ثمر برسانند. املاك‌ و زراعت ها را گرچه‌ خداوند پرورش‌ مي دهد و عوامل‌ طبيعي‌ آن را مجهز مي كند وليكن‌ دهقان‌ و كارگر بايستي‌ آن را بكارند و بپرورانند. تجارت‌ و صناعت‌ هم‌ كه‌ بعد از پيدايش‌ نياز مردم‌ به‌ عوامل‌ طبيعي‌ صددرصد به‌ فعاليت‌ و كار مردم‌ بستگي‌ دارد بطوري كه‌ رقم‌ مال‌ و ثروت‌ بدون‌ مداخله ‌انسان‌ به‌ صفر مي رسد. ميليون ها تن‌ طلا و نقره‌ و يا هزارها هكتار زمين‌ و صنايع‌ ديگر منهاي‌ انسان‌ صفر است‌ و ارزش‌ ندارد .**

**حيات‌ مال‌ و ثروت‌ به ‌انسان‌ بستگي‌ دارد چنان كه‌ فرموده‌اند :**

**حيات‌ الارض ‌بالانسان‌ . مراتب‌ سه‌ گانه‌ مال‌ و ثروت‌ كه‌ در بالا مطرح‌ شد در ارتباط‌ با رضاي‌ خدا و رضاي‌ انسان ها مشخص‌ مي شود. براساس‌ نياز مال‌ و ثروت‌ و يا حفظ‌ آن‌ به‌ دو عامل‌ بالا يعني‌ انسان‌ و خداوند متعال‌ لازم‌ است‌ كه‌ اين‌ دو رضايت‌ براي‌ جلب‌ مال‌ و حفظ آن‌ حاصل‌ گردد تا انسان‌ ثروتمند يقين‌ كامل‌ به‌ بقاء محصول‌ كار و كوشش‌ خود پيدا كند .**

**لازم‌ است‌ كه ‌ثروت‌ ثروتمند محبوب‌ خدا و محبوب‌ خلق‌ خدا باشد مانند ثروتمندي‌ كه‌ ثروت‌ از مسيرخدمت‌ به‌ خلق‌ خدا به‌ دست‌ آورده‌ و حقوق‌ الهي‌آن را پرداخته‌ است‌ .**

**ثروت‌ غيرقابل‌ دوام‌ و يا به‌ تعبير ديگر ثروتي كه‌ مايه‌ وزر و وبال‌ انسان‌ مي شود ثروتي‌ است‌ كه‌ از راه‌ نامشروع‌ و يا از راه‌ استثمار انسان ها و بهره‌كشي‌ از آنها به‌ دست‌ آيد زيرا انسان هائي كه‌ با كار و زخمت‌ خود آن‌ را توليد كرده‌اند و از آن‌ بهره ‌برده‌اند دشمن‌ آن‌ مال‌ و ثروت‌ و دشمن‌ انساني‌ مي شوند كه‌ محصول‌ كار و كوشش‌ ديگران‌ را براي‌ خود ضبط‌ كرده ‌است‌. خواهي‌ نخواهي‌ روزي‌ دشمني‌ خود را به ‌كار مي برند ثروت‌ را غارت‌ مي كنند و ثروتمند را نابود مي نمايند لذا ثروتمند اگر ثروت‌ خود را از راه‌ ظلم‌ و بهره‌ كشي‌ جمع‌ آوري‌ نموده‌ و ضعفا را در حاشيه‌ آن‌ عقب‌ نگاهدارد و محروم‌ كند يقين‌ بداند كه‌ به‌ جز وزر و وبال‌ و رنج‌ و مشقت‌ از ثروت‌ خود بهره‌اي‌ نمي برد به‌ همين‌ دليل‌ كه‌ انسان هاي‌ مظلوم‌ و محروم‌ را بر خود غضبناك‌ كرده‌ است‌.**

**خدا را هم‌ برخود غضبناك‌ مي كند و اين‌ دو عامل‌خواهي‌ نخواهي‌ انتقام‌ مي گيرند و او را عاقبت‌ كار به‌ انزوا و يا آتش‌ جهنم‌ مي كشانند. اين‌ ثروتي‌ است‌ كه‌ قابل‌ دوام‌ و بقاء نيست‌.**

**و اما نوع‌ دوم‌ ثروتي كه‌ مي شود گفت‌ تا آخر عمر درخدمت‌ ثروتمند باقي‌ مي ماند و قابل‌ استفاده‌ است‌ ثروتي ‌است‌ كه ‌ثروتمند عوامل‌ توليد را از آن‌ ثروت‌ بهره‌مند و بي‌ نياز نموده‌ و سهمي‌ از آن را به‌ فقرا و خدمات‌ اجتماعي‌ اختصاص‌ مي دهد با كمك‌ رساني‌ به‌ جامعه‌ محيط‌ امني‌ براي‌ خود و ثروت‌ خود ايجاد مي كند. خواه‌ ايمان‌ به‌ خدا داشته‌ باشد يا نداشته‌ باشد خدا را عبادت‌ كند يا نكند كه‌ در اين‌ رابطه‌ بزرگان‌ فرموده‌اند:**

**الملك‌ يبقي‌ مع‌ الكفر و لا يبقي‌ مع‌الظلم‌**

**يعني‌ مال‌ و قدرت‌ به‌ همراه‌ كفر دوام‌ پيدا مي كند وليكن‌ به ‌همراه‌ ظلم‌ قابل‌ دوام‌ نيست‌ به‌ همين‌ دليل‌ ثروتمندان‌ كافركه‌ تا اندازه‌اي‌ شرايط‌ بالا را درجمع‌ مال‌ و ثروت‌ رعايت‌ مي كنند تا مدتي‌ طولاني‌ خود آنها و يا وارث‌ آنها از آن‌ مال‌ و ثروت‌ بهره‌ مي برند وليكن‌ از نظر اين كه‌ با خداي‌ خود رابطه‌ ندارند و رضايت‌ او را با ايمان‌ و عبادت‌ جلب‌ ننموده‌اند و مقررات‌ اسلامي‌ و قرآني‌ خدا را در جمع‌ مال‌ و ثروت‌ رعايت‌ نكرده‌اند آن‌ مال‌ و ثروت‌ براي‌ زندگي‌ آخرت‌ آنها قابل‌ استفاده‌ نيست‌ .**

**در زندگي‌ آخرت‌ حسرت‌ مال‌ و ثروت‌ در دل‌ آنها باقي‌ مي ماند و سرنوشت‌ آنها با سرنوشت‌ كفار و منافقين‌ در آتش‌ جهنم‌ است‌ .**

**و اما ثروتي كه‌ در دنيا و آخرت‌ براي‌ انسان‌ باقي‌ مي ماند و ثروتمند از آن‌ بهره‌ مي برد ثروتي‌ است‌ كه‌ از راه‌ مشروع‌ از خط‌ ايمان‌ و تقوا ضمن‌ بهره‌ رساني‌ به‌ عنوان‌ توليد و خدمات‌ اجتماعي‌ بدست‌ آمده‌ باشد. يكچنين‌ ثروت‌ و ثروتمندي‌ محبوب‌خدا و انسان هاي‌ مومن‌ و معتقد خواهد بود و موجوديت‌ و ماليت‌ آن‌ براي‌ هميشه‌ در دنيا و آخرت‌ همراه‌ ثروتمند باقي‌ مي‌ ماند. بنابراين‌ ثروت‌ نوع ‌سوم‌ پاكترين‌ و بهترين‌ ثروت‌ است‌ كه‌ مسئوليت‌ براي‌ ثروتمند بوجود نمي‌ آورد و از اين‌ ثروت‌ بهتر، ثروتي‌ است‌ كه‌ خرج‌ ايثار مي شود يعني‌ ثروتمند ثروت‌ مشروع‌ خود را با نياز و احتياجي‌ كه‌ دارد در راه‌ خدمت‌ به‌ مردم‌ صرف‌ مي كند و نياز مردم‌ را بر نياز خود مقدم‌ مي دارد. صاحب‌ يكچنين‌ ثروتي‌ در دنيا و آخرت‌ به‌ بالاترين‌ مقام‌ مي رسد مصداق‌ كامل‌ ايثارگري‌ علي‌ بن‌ ابيطالب‌ و ائمه‌ اطهارند با اين‌ حساب‌ حكمت‌ حرمت‌ ربا و رباخواري‌ معلوم‌ مي شود كه‌ رباخوار در حاشيه‌ ثروت‌ خود مردم‌ را به‌ فقر و ناداري‌ كشيده‌ دسترنج‌ آنها را به‌ جيب‌ زده‌ و هزاران‌ دشمن‌ تراشيده‌ است‌ و همراه‌ آن‌ دشمني‌ ها از بندگان‌ خدا عاقبت‌ غضب‌ خدا هم‌ رباخوار را فرا مي گيرد كه‌ خداوند ميفرمايد:**

**ربارا محو مي كنم‌ و صدقات‌ را پرورش‌ مي دهم‌ .**

**ربا به‌ اين‌ دليل‌ محو ميشود كه‌ هزاران‌ دشمن‌ در حاشيه‌ آن‌ پيداشده‌ و صدقات‌ به‌ اين‌ دليل‌ رشد مي كند كه‌ ثروتمند را محبوب‌ خدا و محبوب‌ انسان هائي‌ قرار مي دهد كه‌ از آن‌ صدقات‌ و خدمات‌ بهره‌مند شده‌اند. خداوند به‌ صاحب‌ مال‌ بركت‌ مي دهد كه‌ مجراي‌ روزي‌ بندگان‌ او شده‌ است‌. ثروت‌ يكچنين‌ ثروتمندي‌ به ‌اراده‌ خدا بركت‌ پيدا مي كند و دشمني‌ از نوع‌ انسان‌ ندارد كه‌ آن را از بين‌ ببرد. اين‌ است‌ دليل‌ محو ربا و تربيت‌ صدقات‌.**

**و در همين جا بحث‌ دوم‌ روشن‌ مي گردد كه ‌سلب‌ عقل‌ رباخوار و مخبط‌ شدن ‌او مي باشد خداوند در اين‌ رابطه‌ ميفرمايد:**

**رباخوار قيام‌ عاقلانه‌ و عمل‌ عاقلانه ‌نخواهد داشت‌ بلكه‌ او در زندگي‌ شبيه‌ ديوانگان‌ است‌ كه‌ شياطين‌ با او تماس‌ گرفته‌ و عقل‌ او را سلب‌ كرده‌اند دليل‌ سلب‌ عقل‌ رباخوار نيست‌ كه‌ برابر هر رقمي ‌از ثروت‌ خود دشمني‌ براي‌ خود مي سازد مردم‌ را به‌ عقده‌ حقارت‌ مبتلا ميكند كه‌ محصول‌ زحمت‌ آنها را برده‌ است‌ و خود او هم‌ به‌ مرض‌ تكبر همراه‌ با ذلت‌ و خواري‌ مبتلا مي شود پس‌ زندگي‌ او مانند يك‌ مردار گنديده‌ است‌ كه‌ بايستي‌ مردم‌ آن‌ را به‌ دوش‌ بكشند و بعد از احساس‌ خستگي‌ آن‌ را به‌ زمين‌ بيندازند و دراين جا خداوند ميفرمايد:**

**رباخواران‌ گمان‌ مي كنند كه‌ ربا هم‌ مانند معامله‌ است‌ با اين كه‌ خداوند ربا را حرام‌ و معامله‌ را حلال‌ كرده‌ است‌ زيرا در معامله ‌و تجارت‌ طرفين‌ محصول‌ كار و كوشش‌ خود را در اختيار يكديگر ميگذارند. بهره‌اي‌ مي رسانند و بهره‌اي‌ ميگيرند. متاعي‌ ميدهند و متاعي‌ ميستانند هر دو كار مي كنند و محصول‌ كار خود را مي برند وليكن‌ رباخوار بدون ‌اين كه‌ فايده‌ برساند از مردم‌ استفاده ‌مي كند پس‌ با ثروت‌ خود مردم‌ را به‌ بردگي‌ مي‌ اندازد .**

**رباخواري‌ درست‌ مانند قماربازي‌ مي باشد كه‌ مال‌ در راه‌ توليد مصرف‌ نمي شود بلكه‌ در راه‌ ذوب‌ شدن‌ و نابود شدن‌ و دشمني‌ برانگيختن‌ .**

**در دين‌ اسلام‌ مقرر شده‌ است‌ كه‌ ثروت‌ در راه‌ توليد مصرف‌ شود ثروتمند وادار بكار و كوشش‌ گردد و براي‌ كارگران‌ كار و كارگري‌ به‌ راه ‌اندازد تا از خط‌ فعاليت‌ و توليد ثروتي‌ به‌ دست‌ آيد و عوامل‌ توليد از آن‌ استفاده‌ كنند دنيا آباد شود و سطح‌ زندگي‌ بالا برود كار و كوشش‌ از يك‌ طرف‌ عقل‌ و دانش‌ را بالا مي برد و از طرف‌ ديگر زمين ها و شهرها را آباد مي كند و مردم‌ را به‌ زندگي‌ مي رساند وليكن‌ ربا و رباخواري‌ انسان ها را متوقف‌ مي كند اميد كارگر را به‌ نااميدي‌ مي كشاند. پس‌ معامله‌ با ربا خيلي‌ تفاوت‌ دارد.**

**نظر به‌ اين كه‌ كار و فعاليت‌ و خدمات‌ اجتماعي‌ عقل‌ و دانش‌ را بالا مي برد و آرامش‌ رواني‌ بوجود مي‌آورد و رباخواري‌ مايه‌ تعطيل‌ كار و فعاليت‌ و مايه‌ ظلم‌ به‌ بندگان‌ مي شود خدا عقل‌ و دانش‌ انسان‌ را سركوب‌ مي كند و وجداني‌ ناراحت‌ براي‌ او مي سازد. او را به‌ خرفتي‌ و كودني‌ مي كشاند .**

**خداوند در اين‌ آيه‌ ميفرمايد:**

**كه‌ رباخواران‌ مخبط‌ هستند و عقل‌ اجتماعي‌ خود را از دست‌ مي دهند.**

**و اما بحث‌ چهارم‌ اين‌ بود كه‌ خداوند فرمود : ربا را محو مي كند و صدقات‌ را پرورش‌ ميدهد**

**و ما در ابتداي‌ بحث‌ گفتيم‌ كه‌ بقاء و حيات‌ مال‌ و ثروت‌ به‌ دو چيز بستگي‌ دارد يكي‌ رضاي‌ خدا و ديگر رضايت‌ مردم‌. اگر اين‌ دو رضايت‌ جلب‌ شود ثروت‌ ثروتمند بيمه‌ است‌ و خداوند به‌ ثروتمند بركت‌ مي دهد و اين‌ در صورتي ‌است‌ كه‌ مال‌ خود را از طريق‌ خدمت‌ و بهره‌ رساني‌ به‌ مردم‌ كسب‌ كند. اگر از طريق‌ ربا و خيانت‌ باشد انسان ها به جاي‌ اين كه‌ عامل‌ حفاظت‌ و توليد مال‌ باشند عامل‌ سركوب گر ثروت‌ ثروتمند مي شوند و از آن‌ طرف‌ خداوند متعال‌ هم‌ با يكچنين‌ ثروت‌ و ثروتمندي‌ دشمن‌ است‌ كه‌ لااقل‌ بركت‌ را از حال‌ و مال‌ ثروتمند مي گيرد و او را به‌ ذلت‌ و خواري‌ مي كشاند زيرا بندگان‌ خدا عائله‌ خدا هستند و نعمت هاي‌ خدا همچون‌ خون‌ در بدن‌ است‌ كه‌ به‌ آنها حيات‌ مي دهد. رباخوار ثروت ها را در يك‌ جا جمع‌ مي كند مانع‌ جريان‌ حيات‌ در جامعه‌ مي گردد مانند يك‌ دمل‌ چركين‌ است‌ كه‌ از تراكم‌ خون ها بوجود آمده‌ است‌. چه‌ كسي‌ مي تواند با خدا و يا ملت‌ وابسته‌ به‌ خدا بجنگد.**

**و اما بحث‌ پنجم‌ يعني‌ جنگ‌ رباخوار با خداوند متعال‌ به‌ دليل‌ اين‌ است‌ كه‌ بندگان‌ خدا عائله‌ خدا هستند و مال‌ و ثروت‌ روزي‌ بندگان‌ خدا مي باشد.**

**رباخوار ظلم‌ به‌ بندگان‌ خدا مي كند كه‌ آنها را استثمار مي كند و به‌ فقر و ناداري‌ مي كشاند كسي‌ كه‌ ظلم‌ به‌ بندگان‌ كند ظلم‌ به‌ خدا نموده‌ و ظالم‌ به‌ خدا با خدا در جنگ‌ است‌ رباخوار هرگز خير نمي‌ بيند و عاقبت‌ با ذلت‌ و يا كفر از دار دنيا مي رود.**

**يا ايهاالذين‌ امنوا اذا تداينتم‌ بدين‌ الي‌ اجل‌ مسمي‌ فاكتبوه‌ وليكتب‌ بينكم‌ كاتب‌ بالعدل‌ ولا ياب‌ كاتب‌ ان‌ يكتب‌ كما علمه‌ الله‌ فليكتب‌ وليملل‌الذي‌ عليه‌ الحق‌ وليتق‌الله‌ ربه‌ ولا يبخس‌ منه‌ شيئا فان‌ كان‌ الذي‌ عليه‌ الحق‌ سفيها او ضعيفا اولا يستطيع‌ ان‌ يمل‌ هو فليملل‌ وليه‌ بالعدل‌ واستشهد شهيدين‌ من‌ رجالكم‌ فان‌ لم‌ يكونا رجلين‌ فرجل‌ وامراتان‌ ممن‌ ترضون‌ من‌ الشهداء ان‌ تضل‌ احديهما فتذكرا حديهما الاخري‌ ولاياب‌ الشهدآ اذا مادعوا و لا تسئموا ان‌ تكتبوه‌ صغيرا او كبيرا الي‌ اجله‌ ذلكم‌ اقسط‌ عندالله‌ و اقوم‌ للشهاده‌ و ادني‌ الا ترتابوا الا ان‌ تكون‌ تجاره‌ حاضرة‌ تديرونها بينكم‌ فليس‌ عليكم‌ جناح‌ الا تكتبوها و اشهدوا اذا تبايعتم‌ ولا يضار كاتب‌ و لا شهيد و ان‌ تفعلوا فانه‌ فسوق‌ بكم‌ واتقواالله‌ ويعلمكم‌ الله‌ والله‌ بكل‌ شي‌ عليم‌ (282) و ان‌ كنتم‌ علي‌ سفر و لم‌ تجدوا كاتبا فرهان‌ مقبوضه‌ فان‌ امن‌ بعضكم‌ بعضا فليودالذي‌ اوتمن‌ امانته‌ وليتق‌ الله‌ ربه‌ ولا تكتمواالشهاده‌ و من‌ يكتمها فانه‌ اثم‌ قلبه‌ والله‌ بما تعلمون‌ عليم‌ (283)**

**در آيه‌ 282 تا284 مطالبي‌ مربوط‌ به‌ حقوق‌ اجتماعي‌ براي‌ تسهيل‌ قضاوت‌ قاضيان‌ بحث‌ مي كند ميفرمايد:**

**اي‌ اهل‌ ايمان‌ پولي‌ كه‌ به‌ قرض‌ به‌ يكديگر مي دهد بنويسيد يك‌ نويسنده‌ آنچنان كه‌ خدا در عقل‌ و فطرت‌ او را آموزش‌ داده‌ است‌ مطالبات‌ شما را به‌ عدالت‌ بنويسد و كسي‌ كه‌ مديون‌ است‌ سند را امضاء كند از خدا بپرهيزد دين‌ خود را كامل‌ بپردازد.**

**اگر مديون‌ كم‌ عقل‌ و ناتوان‌ باشد نمي تواند امضاء كند و بايد ولي‌ او سند را به‌ عدالت‌ امضاء كند پس‌ ازآن‌ دو نفر مرد را به‌ گواهي‌ بگيرند و اگر دو نفر مرد نبودند يك‌ نفر مرد همراه‌ دو زن‌ از گواهاني كه‌ مورد پسند شما است‌ گواهي‌ دهند و سند را امضاء كنند تا اگر يكي‌ از آنها مطالب‌ را فراموش‌ كرد به‌ ياد ديگري‌ باشد .**

**روزي كه‌ گواهان‌ دعوت‌ به‌ گواهي‌ شدند از گواهي‌ خودداري‌ نكنند و خسته‌ نشويد از اين كه‌ مطالب‌ بزرگ‌ و يا كوچك‌ با حفظ‌ مدت‌ بنويسيد امضاء و سند به‌ عدالت‌ نزديك تر است‌ و شهادت‌ را بيشتر قوام‌ مي دهد مگر تجارت‌ شبانه‌روزي‌ باشد كه‌ پول‌ آن‌ نقد است‌ و دست‌ به‌ دست‌ مي گردد مانعي‌ ندارد كه‌ نوشته‌ نشود . گواهان‌ را شاهد تجارت‌ خود قرار دهيد نويسنده‌ و شاهد را به‌ خسارت‌ نيندازيد اگر به‌ خسارت‌ انداختيد مرتكب‌ گناه‌ شده‌ايد از خدا بپرهيزيد خدا روش‌ زندگي‌ را به‌ شما مي‌آموزد كه‌ به هر كاري‌ دانا است‌ .**

**اگر شما در مسافرت‌ بوديد نويسنده‌ و شاهد پيدا نكرديد برابر طلب‌ خود رهن‌ بگيريد و اگر يكديگر را امين‌ دانستيد بدون‌ رهن‌ و سند معامله‌ كرديد كسي‌كه‌ امين‌ شناخته‌ شده‌ از خدا بترسد امانت‌ مردم‌ را برساند .**

**شهادت‌ را كتمان‌ نكنيد كه‌ هركس‌ شهادت‌ را كتمان‌ كند قلبش‌ گناه كار است‌. خداوند به‌ اعمال ‌شما آگاه‌ است‌ .**

**اين‌ دو آيه‌ شريفه‌ مربوط‌ به‌ قضاوت‌ و معاملات‌ و تجارت‌ است‌ يكي‌ از راه هاي‌ بزرگي‌ كه‌ خيانت‌ كاران‌ امكان‌ خيانت‌ پيدا مي كند و محرومين‌ حقوقشان‌ ضايع‌ مي شود قرض‌ و طلب ها و تجارت‌ است‌ كه‌ انسان هاي‌ مومن‌ و سالم‌ روي‌ اطمينان‌ و اعتماد مال‌ خود را در اختيار ديگران‌ مي گذارند و شاهد و بينه‌ ندارند. انسان هاي‌ نيك‌ نفس‌ و پاك‌ دل‌ ديگران‌ را مانند خود مي شمارند و مقدرات‌ خود را به‌ دست‌ آنها مي سپارند از اين‌ راه‌ براي‌ بدكاران‌ امكانات‌ سرقت‌ و خيانت‌ پيدا مي شود و راه‌ خيانت‌ باز مي گردد .**

**قاضيان‌ هم‌ دليل‌ و برهاني‌ ندارند كه‌ حقوق‌ ضايع‌ شده‌ را به‌ صاحبش‌ برگردانند. اين‌ آيات‌ در زماني‌ نازل‌ شد كه‌ دنياي‌ آن‌ روز و مخصوصا عربستان‌ كتاب‌ و دفتر و شاهد و امضاء نداشته‌اند. از اين‌ راه‌ يا رابطه‌ تجاري‌ آنها قطع‌ بوده‌ و يا حقوق‌ ضايع‌ مي شده ‌است‌. خداوند با نزول‌ اين‌ آيات‌ دست‌ خيانت كاران‌ را بست‌ و راه‌ قضاوت‌ را تا رسيدن‌ به‌ عدالت‌ اجتماعي‌ آسان‌ كرد و اين‌ دو آيه‌ شريفه‌ در آينده‌ زمان‌ منشاء اين‌ همه‌ دفترها و كتاب ها گرديد. براي‌ ضبط‌ حقوق‌ و حفظ‌ آنها اگر كتابت‌ و شاهد بوجود نيايد از دو راه‌ ظلم‌ و جنايت‌ و خيانت‌ شيوع‌ پيدا مي كند و به‌ همان‌ ميزان‌ راه‌ عدالت‌ و تقوا بسته‌ مي شود و آن‌ دو راه‌ قصور و تقصير است‌. نيكان‌ و پاكان‌ در اثر قصور در فهم‌ و يا سهو نسيان‌ حقوق‌ خود و يا حقوق‌ ديگران‌ را ضايع‌ مي كنند و خيانت كاران‌ را با تقصيرات‌ خود روي‌ عمد و عناد جنايت‌ و خيانت‌ خود را گسترش‌ مي دهند تا جائي كه‌ چشمه‌ عدالت‌ در صحراي‌ خشك‌ و خشن‌ ظلم‌**

**و جنايت‌ مستهلك‌ مي گردد.**

**خداوند براي‌ جلوگيري‌ از تضييع‌ حقوق‌ در اثر عمد و عناد و يا سهو نسيان‌ مقدمات‌ بسياري‌ فراهم‌ كرده ‌است‌. ازآن‌ جمله‌ حوادث‌ اجتماعي‌ را كه‌ پايه‌ حقوق ‌انسان ها نسبت‌ به‌ يكديگر مي شود در معرض‌ نمايش‌ و آرايش‌ مردم‌ قرار داده‌ و رسول‌ خدا در سنت هاي‌ عالي‌ اسلامي‌ خود دستور داده‌ است‌ كه‌ يكچنين‌ مسائلي‌ را بر مردم‌ به‌ نمايش‌ گذاشته‌ شود مانند ازدواج‌ و تولد و وفات.‌ در ازدواج‌ مقرر شده‌ است‌ كه‌ جشن‌ بگيرند وليمه‌ بدهند از ميهمانان‌ پذيرائي‌ كنند. زن‌ و شوهر هركدام‌ براي‌ عقد ازدواج‌ وكيل‌ بگيرند. وكيل‌ آنها يك‌ روحاني‌ دانشمند و آشناي‌ به‌ حقوق‌ اسلامي‌ باشد . زن‌ و شوهر را هم‌ به‌ حقوق‌ ازدواج‌ و زن‌ و شوهري‌ آگاه‌ كند و تمامي‌ اين‌ مسائل‌ برابر مردم‌ به‌ نمايش‌ گذاشته‌ شود و همچنين‌ در مسائل‌ طلاق‌ بايستي‌ دو نفر عادل‌ واقعي‌ شاهد وقوع‌ طلاق‌ باشند و براي‌ ولادت‌ فرزندان‌ جشن‌ بگيرند وليمه‌ بدهند و يا در خريداري‌ منزل‌ و تغيير مكان‌ و در خروج‌ و ورود از مسافرت هاي‌ طولاني‌ مانند سفر حج‌ براي‌ شهرهاي‌ دور از مكه‌ وليمه‌ داده‌ شود.**

**تمامي ‌اين‌ سنت ها براي‌ پيشگيري‌ از تضييع‌ حقوق‌ و تحصيل‌ عدالت‌ اجتماعي ‌مي باشد و از آن‌ جمله‌ مسئله‌ وفات‌ است‌ كه‌ در سنت‌ رسول‌ خدا مقرر شده‌ در منظر عموم‌ مردم‌ باشد. افراد جامعه‌ را از مرگ‌ يك‌ انسان‌ باخبر كنند مردم‌ به‌ خانه‌ صاحب‌ ميت‌ بروند شاهد غسل‌ و كفن‌ و دفن‌ او باشند از جنازه‌ او تشييع‌ كنند و نماز ميت‌ بخوانند و شاهد دفن‌ و تلقين‌ ميت‌ باشند و قبر او را علامت گذاري‌ كنند. همه‌ اين‌ مسائل‌ براي‌ اين ‌است‌ كه‌ حقوق‌ اجتماعي‌ محفوظ‌ بماند، از جنگ‌ و نزاع‌ جلوگيري‌ شود. علاوه‌ برتمامي‌ اين‌ مسائل‌ كه‌ انسانها را شاهد حقوق‌ يكديگر قرار مي دهد در اين‌ دو آيه‌ شريفه‌ هم‌ دستور كتابت‌ داده‌ است‌ تا ازاين‌ راه ها جامعه‌ را به‌ عدالت‌ كامل‌ الهي‌ برساند و ستم كاران‌ را از جامعه‌ منزوي‌ و يا تبعيد نمايد.**

**لله‌ مافي‌ السموات‌ و ما في‌ الارض‌ و ان‌ تبدوا ما في‌ انفسكم‌ او تخفوه‌ يحاسبكم‌ به‌ الله‌ فيغفر لمن‌ يشاء و يعذب‌ من‌ يشاء والله‌ علي‌ كل‌ شي‌ قدير (284) امن‌ الرسول‌ بما انزل‌ اليه‌ من‌ ربه‌ والمومنون‌ كل‌ امن‌ بالله‌ و ملائكته‌ و كتبه‌ و رسله‌ لا نفرق‌ بين‌ احد من‌ رسله‌ و قالوا سمعنا و اطعنا غفرانك‌ ربنا و اليك‌ المصير (285) لا يكلف‌ الله‌ نفسا الا وسعها لها ما كسبت‌ و عليها ما اكتسبت‌ ربنا لا تواحذنا ان‌ نسينا او اخطانا ربنا و لا تحمل‌ علينا اصرا كما حملته‌ علي‌الذين‌ من‌ قبلنا ربنا و لا تحملنا ما لا طاقه‌ لنا به‌ واعف‌ عنا واغفر لنا وارحمنا انت‌ مولينا فانصرنا علي‌ القوم‌ الكافرين‌ (286)**

**ازآيه‌ 285 تا آخر سوره‌ آياتي‌ مربوط‌ به‌ ثواب‌ و عقاب‌ و مربوط‌ به‌ نظارت‌ خدا بر اعمال‌ است‌ و شهرت‌ دارد كه‌ اين‌ آيات‌ در شب‌ معراج‌ بين‌ خداوند متعال‌ و پيغمبر اكرم‌ مبادله‌ شده‌ و در وحي‌ اين‌ آيات‌ فرشته‌اي‌ واسطه ‌نبوده‌ است‌ خداوند در آيه‌ 285 ميفرمايد:**

**هرچه‌ هست‌ در آسمان ها و زمين‌ مخصوص‌ خداوندمتعال‌ است‌ اگر شما عمل‌ و يا قولي‌ را در**

**فكر خود پنهان‌ داريد و يا آشكار كنيد خداوند شما را برآن‌ قول‌ و عمل‌ محاسبه‌ مي كند هر كه‌ را بخواهد برآن‌ عمل‌ مجازات‌ نموده‌ و هركه‌ را بخواهد عذاب‌ مي كند، خداوند بر هر كاري‌ قادر است‌ .**

**در آيه‌ بعد ميفرمايد :**

**رسول‌ خدا بر تمامي‌ آياتي كه‌ به‌ او نازل‌ شده ‌است‌ ايمان‌ دارد و تمامي‌ اهل‌ ايمان‌ به‌ خدا و فرشتگان‌ و كتاب هاي‌ آسماني‌ و پيغمبران‌ ايمان‌ آورده‌اند و مي گويند بين‌ هيچ‌ يك‌ از پيغمبران‌ خدا تفرقه‌ نمي‌ اندازيم‌ پروردگارا، دعوت‌ تو را شنيديم‌ و اطاعت‌ كرديم‌ پروردگارا، آمرزش‌ تو را مي خواهيم‌ و بازگشت‌ ما به‌ سوي‌ تو است‌ .**

**در آيه‌ بعد خداوند فرمود:**

**كه‌ ما هيچ كس‌ را بيش‌ از ميزان‌ قدرت‌ و استعداد مكلف‌ نمي كنيم.‌ هركس‌ كار خيري‌ انجام‌ دهد به‌ نفع‌ او بوده‌ و كار شر به‌ ضرر او تمام‌ مي شود پروردگارا، اگر فراموش‌ كرديم‌ و خطا نموده‌ايم‌ ما را مواخذه‌ نكن‌ و بار سنگين‌ به‌ دوش‌ ما مگذار مانند پيشينيان‌ كه‌ به‌ كارهاي‌ مشكل‌ آنها را مكلف‌ ساختي‌ پروردگارا، ما را به‌ عملي كه‌ فوق‌ طاقت‌ ما باشد مكلف‌ نكن‌ از ما بگذر و ما را بيامرز و به‌ ما رحم‌ كن‌ كه ‌تو سرپرست‌ ما هستي‌ ما را بر كفار پيروز گردان‌.**

**اين‌ آيات‌ مربوط‌ به‌ شب‌ معراج‌ پيغمبر اكرم‌ است.‌ از ظواهرآيات‌ چنان ‌استفاده‌ مي شود كه‌ در ظهور اين‌ آيات‌ بين‌ خدا و پيغمبر كسي‌ يا چيزي‌ واسطه‌ نبوده‌ و نمايش‌ آيات‌ چنان‌ است‌ كه‌ قسمتي‌ از آن‌ سخنان‌ پيغمبر و قسمتي‌ سخنان‌ خداوند متعال‌ است‌ آنچنان كه‌ گوئي‌ دو نفر عالم‌ و كامل‌ يكي‌ به‌ عنوان‌ مولي‌ و ديگري‌ به‌ عنوان‌ عبد با يكديگر گفتگو داشته‌ اند و اظهارات‌ هر يك‌ از آنها ضبط‌ شده‌ و از تركيب‌ سخنان‌ آنها با يكديگر چنين‌ آياتي‌ بوجود آمده‌ است‌ .**

**درآيه‌ اول‌ خداوند قدرت‌ و نظارت‌ خود را اظهار مي دارد و ضمنا گزارش‌ مي دهد كه‌ او به‌ حساب‌ تمامي‌ اعمال‌ بزرگ‌ يا كوچك‌ خواهد رسيد و در آيه‌ دوم‌ گواهي‌ مي دهد كه‌ پيغمبر اكرم‌ به‌ تمامي‌ آن چه‌ به‌ او وحي‌ شده‌ ايمان‌ دارد و دستور الهي‌ را بدون‌ چون‌ و چرا اجرا كرده‌ است‌. پس‌ از اين‌ قسمت‌ كه‌ نشان‌ مي دهد كلمات‌ و خطابات‌ خدا با پيغمبر است.‌ رسول‌ خدا سخن‌ مي گويد و خود را به‌ عنوان‌ يك‌ گزارش گر از حالات‌ و تحولات‌ مومنين‌ معرفي‌ مي كند گر چه‌ اين‌ جملات‌ هم‌ ممكن‌ است‌ و يا شايد حقيقتا كلام‌ خدا باشد كه‌ از حالات‌ آنها خبر مي دهد و به‌ آنها مي‌آموزد كه‌ با خداي‌ خود چه‌ بگويند وليكن‌ لحن‌ عبارات‌ چنان‌ است‌ كه‌ گوئي‌ خداوند متعال‌ با قاطعيت‌ برنامه‌هاي‌ تربيتي‌ و حكومتي‌ خود را آنچه‌ مربوط‌ به‌ ثواب‌ و عقاب‌ و حسابرسي‌ خود مي باشد اظهار مي كند و در برابر اين‌ اظهارات‌ رسول‌ خدا لطف‌ و مرحمت‌ و عنايت‌ الهي‌ را به‌ طرف‌ خود و مومنين‌ جلب‌ مي نمايد و از خداوند متعال‌ خواهش‌ و تمنا دارد كه ‌از گناه‌ و اشتباهات‌ مومنين‌ بگذرد و آنها را مشمول‌ عفو خود قرار دهد به‌ دنباله‌ كلام‌ خدا كه ‌ايمان‌ رسول‌ خدا را تصديق‌ مي كند از زبان‌ اهل‌ ايمان‌ سخن‌ مي گويد كه‌ پروردگارا، تمامي‌ اهل‌ ايمان‌ به‌ خداي‌ خود و فرشتگان‌ و كتاب هاي‌ آسماني‌ پيغمبران‌ ايمان‌ آورده‌اند.**

**در اين جا خداوند ميفرمايد:**

**كه‌ من‌ بندگان‌ خود را به‌ ميزان‌ استعداد مكلف‌ مي كنم‌ و بيشتر از وسعت‌ و گشايشي‌ كه‌ به‌ آنها داده‌ام‌ كاري‌ از آنها نمي‌ خواهم‌. آنها را به‌ نتايج‌ آنچه‌ از خير و شر كه‌ عمل‌ كرده‌اند پاداش‌ مي دهم‌ .**

**دراين‌ جملات‌ به‌ پيغمبر خود خبر مي دهد كه‌ برگشت‌ نتايج‌ اعمال‌ خير و شر به‌ صاحبان‌ عمل‌ قطعي‌ مي باشد و به‌ غير آن‌ چاره‌اي‌ نيست‌ .**

**رسول‌ خدا در برابر اين‌ قاطعيت‌ الهي‌ كه‌ هر كسي‌ بايستي‌ به‌ نتايج‌ اعمال‌ خود مبتلا شود خواهش هائي‌ را در پيشگاه‌ مقدس‌ الهي‌ مطرح‌ مي كند و از خداوند متعال‌ تخفيف‌ در مجازات‌ اعمال‌ و تكليفات‌ الهي‌ تقاضا مي نمايد.**

**ابتدا از خداوند متعال‌ تقاضا مي نمايد كه‌ امت‌ او را به‌ خطا و نسيان‌ مواخذه‌ نكند. مجازات‌ اعمالي‌ را كه‌ به‌ خطا و يا فراموش‌كاري‌ انجام‌ گرفته‌ است‌ از امت‌ او بردارد و باز از خداوند تقاضا مي كند كه‌ تكاليف‌ سنگين‌ خواه‌ در عبادات‌ و يا معاملات‌ از دوش‌ امت‌ او بردارد .**

**مراسم‌ عبادت‌ را سبك‌ نموده‌ روابط‌ تجاري‌ حقوقي‌ را آسان‌ نمايد. و باز به ‌اصرار تقاضا مي نمايد كه‌ امت‌ او بيشتر از توان‌ و طاقت‌ خود مكلف‌ نشوند علاوه‌ بر همه‌ اين ها از خداوند متعال‌ براي‌ امت‌ تقاضاي‌ عفو غفران‌ مي كند و در آخر پيروزي‌ امت‌ اسلام‌ بر كفار و دشمنان‌ دين‌ .**

**مطالب‌ قابل‌ توجه‌ در اين‌ آيات‌ چند چيز است‌ :**

**اول‌ سئوال‌ و جواب‌ از اين‌ حقيقت‌ كه‌ چگونه‌ مي شود كلمات‌ رسول‌الله‌ ضميمه‌ كلام‌ خدا شده‌ و به‌ عنوان‌ كلام‌ الله‌ در قرآن‌ قرار گرفته‌ باشد.**

**دوم‌ چطور ممكن‌ است‌ كه‌ امت هاي‌ گذشته‌ مكلف‌ به‌ تكاليف‌ سنگين‌ تر از تكاليف‌ اين‌ امت‌ شده‌ باشند با اين كه‌ لطف‌ و عنايت‌ خدا درباره‌ تمامي‌ افراد بشر يكسان‌ است‌ و تبعيض‌ در كار نيست‌ .**

**سوم‌ با اين كه‌ نتايج‌ اعمال‌ نيك‌ و بد قهري‌ و طبيعي‌ مي باشد و مانند علت‌ و معلول‌ است‌ چگونه‌ ممكن‌ است‌ از مجازات‌ كه‌ همان‌ نتايج‌ گناه ‌است‌ صرف‌ نظر شود.**

**چهارم‌ بارهاي‌ سنگين‌ به‌ دوش‌ ساير امت ها چه‌ بوده‌ كه‌ از اين‌ امت‌ برطرف‌ شده‌ است‌.**

**پنجم‌ چگونه‌ پيروزي‌ امت‌ اسلام‌ بر كفارتضمين‌ شده‌ با اين كه‌ در تقديرخدا لازم‌ بوده‌ است.‌ امت‌ هر پيغمبري‌ بر كفار پيروز باشد .**

**ظاهر اين‌ آيات‌ نشان‌ مي دهد كه‌ بين‌ خدا و حضرت‌ رسول‌ اكرم‌ در شب‌ معراج‌ سخناني‌ به‌**

**ميان‌ آمده‌ كه‌ قسمتي‌ از آن‌ آيات‌ سخن‌ رسول‌ الله‌ و قسمتي‌ سخنان‌ خداوند است.‌ حديث‌ در كتاب‌ تفسير صافي‌ از امام‌ صادق‌ عليه‌ السلام‌ نقل‌ شده.‌ امام‌ صادق‌ عليه‌ السلام‌ فرمودند:**

**اين ‌آيه‌ شريفه‌ سخنان‌ روياروئي‌ خدا و رسول‌ خدا مي باشد از قول‌ پيغمبر نقل‌ مي كند كه‌ خداوند به‌ من‌ فرمود: آمن ‌الرسول‌ بما انزل ‌الله‌**

**من‌ از جانب‌ خودم‌ و امتم‌ جواب‌ دادم‌ كه‌ تمامي‌ مومنين‌ به‌ خدا و فرشتگان‌ و پيغمبران‌ و كتاب هاي‌ خدا ايمان‌ آورده‌اند و مي گويند كه ‌ما بين‌ پيغمبران ‌تفرقه‌ نمي‌ اندازيم‌ دستور تو را شنيديم‌ و اطاعت‌ كرديم‌ آمرزش‌ تو را مي خواهيم‌ كه‌ بازگشت‌ كارها به‌ سوي‌ تو است‌ در اين‌ موقع‌ خداوند فرمود كه‌ خدا هركسي‌ را به‌ اندازه‌ استعدادش‌ مكلف‌ مي كند هر عمل‌ خير و شري‌ انجام‌ دهد به‌ نفع‌ و يا ضرر خودش‌ مي باشد. در اين‌ موقع‌ رسول‌ خدا فرمود كه‌ خدايا اگر فراموش‌ كرديم‌ و يا خطا نموديم‌ بر ما مگير و بار سنگين‌ به‌ دوش‌ ما مگذار چنان‌ بارهائي كه‌ به‌ دوش‌ امت هاي‌ گذشته‌ گذاشتي‌ . پروردگارا، به كارهائي كه‌ طاقت‌ نداريم‌ ما را مكلف‌ نكن.‌ از ما بگذر و ما را بيامرز و بر قوم‌ كافر پيروز گردان.**

**‌ رسول‌خدا براساس‌ همين‌ آيه‌ فرمودند:**

**كه‌ مجازات‌ نه‌ عمل‌ از امت‌ من‌ برداشته‌ شده‌: عمل‌ خطا و فراموشكاري‌ و اعمال‌ جاهلانه‌ و عملي‌ كه‌ طاقت‌ ندارند و عملي‌ كه‌ ناچارند يا عملي‌ كه‌ بر آن‌ مجبور مي شوند و يا فال‌ بد مي زنند و يا وسوسه‌ مي شوند و يا به‌ حسد گرفتارند تا زماني كه‌ حسد خود را آشكار نساخته‌اند.**

**پس‌ مانعي‌ ندارد كه‌ كلمات‌ رسول‌ الله‌ ضميمه‌ كلمات‌ خدا شود و با هم‌ از آسمان‌ نازل‌ گردد زيرا تقاضاي‌ رسول‌خدا درست‌ همان‌ چيزهائي‌ است‌ كه‌ خدا براي‌ بندگانش‌ دوست‌ دارد و آن چه‌ را خدا دوست‌ دارد از زبان‌ بندگانش‌ بهتر مي پسندد.**

**و اما بارهاي‌ سنگين‌ كه‌ بر دوش‌ ساير امت ها بوده‌ و از اين‌ امت‌ برداشته‌ شده‌ يك‌ مسئله ‌طبيعي‌ و عقلائي‌ مي باشد زيرا انسان ها در برابر خدا مانند كودكان‌ در برابر پدر و مادر هستند كه‌ هرچه‌ سطح‌ فكرشان‌ پائين‌ تر باشد و از عقل‌ و معرفت‌ دورتر باشند تكاليف‌ و دستورات‌ پدر و مادر براي‌ آنها سنگين‌ تر و زيادتر است‌ در دوران‌ كودكي‌ تحت‌ نظارت‌ كامل‌ هستند. از آزادي‌ آنها جلوگيري‌ مي شود. هر ساعتي‌ و يا صبح‌ و يا شامي‌ بايستي‌ خود را به‌ پدر و مادر خود عرضه‌ كنند و بعدا هر چه‌ به‌ عقل‌ و بلوغ‌ نزديك تر شوند آزادي‌ آنها بيشتر مي شود تا روزگاري كه‌ به‌ رشد كامل‌ برسند كه‌ آزادي‌ مطلق‌ پيدا مي كند و زندگي‌ به‌ آنها واگذار مي شود.**

**امت هاي‌ گذشته‌ از نظر عقل‌ و معرفت‌ پائين‌ تر از امت‌ اسلام‌ بوده‌اند و همچنين‌ پيغمبران‌ آنها در درجه‌ پائين‌ تر از پيغمبر اسلام‌ بوده‌اند و اين‌ كوتاهي‌ عقل‌ و معرفت‌ مانند دوران‌ پيش‌ از بلوغ‌ ايجاب‌ كرده ‌است‌ كه‌ تكاليف‌ سنگين‌تر داشته‌ باشند و بيشتر در قيد و بند دين‌ قرار گيرند در احاديث‌ وارد شده ‌كه‌ آنها دانسته‌ و يا ندانسته‌ اگر گناه‌ مي كردند عذاب‌ بر آنها نازل‌ مي شد. آنچنان كه‌ كودكان‌ خود را به‌ محض‌ مخالفت‌ تنبيه‌ مي كنيد اگر آنها بدن‌ و يا لباسشان‌ نجس‌ مي شد لازم‌ بود كه‌ جاي‌ نجس‌ را بكنند آگاهي‌ نداشتند كه‌ با آب‌ تطهير كنند نماز و قرباني‌ آنها فقط‌ در مسجد قبول‌ مي شد جاي‌ ديگر قبول‌ نبود سه‌ ماه‌ پي‌ درپي‌ روزه‌ داشتند شبانه‌ روزي‌ پنجاه‌ و يك‌ نماز و هركدام‌ از آنها مرتكب‌ گناهي‌ مي شدند علامت‌ گناه‌ در قيافه‌ آنها ظاهر بود وليكن‌ امت‌ مسلمان‌ مهلت‌ يافتند و عذاب‌ آنها به‌ آخرت‌ افتاد توبه‌ آنها مورد قبول‌ نبود براي‌ اين كه‌ توبه‌ عقل‌ و معرفت‌ لازم‌ دارد و آنها فاقد عقل‌ و شعور بوده‌اند لذا اجبارا بلافاصله‌ بعد از گناه‌ مجازات‌ مي شده‌اند وليكن‌ توبه‌ امت‌ اسلام‌ مورد قبول‌ واقع‌ شد كه ‌گناه‌كاران‌ مي توانند توبه‌ كنند به‌ همين‌ مناسبت‌ هرچه‌ عقل‌ و شعور انسان ها و امت ها بالاتر برود آسايش‌ و حريت‌ آنها زيادترمي شود تا روزي كه‌ استحقاق‌ رهبري‌ خدا و امام‌ زمان‌ را پيدا كنند كه‌ در اين‌ موقع‌ به‌ آزادي‌ مطلق‌ مي رسند آمادگي‌ ملت ها براي‌ ظهور امام‌ زمان‌ و ملك‌ عظيم‌ آل‌ محمد به‌ معناي‌ ورود كاروان‌ بشريت‌ به‌ شهر آخرت‌ است‌ كه‌ بعد از ورود به‌ اين‌ شهر در اثر رسيدن‌ به‌ علم‌ و دانش‌ كامل‌ از قيد تكاليف‌ آزاد مي شوند و درهاي‌ علم‌ و معرفت‌ به‌ روي‌ آنها گشوده‌ مي گردد پس‌ انسان ها در دوران‌ كمي‌ عقل‌ و شعور در دايره‌ حاكميت‌ قيد و قانون ها قرار مي گيرند تا از تجاوز آنها و ظهور هرج‌ و مرج‌ تا اندازه‌اي‌ جلوگيري‌ شود و در دوره‌ ظهور عقل‌ و معرفت‌ بار تكليف‌ آنها سبك تر شده‌ آزادي‌ بيشتر پيدا مي كنند. به‌ همين‌ دليل‌ در دين‌ مقدس‌ اسلام‌ كه‌ درهاي‌ علم‌ و دانش‌ و عقل‌ و معرفت‌ بيشتر به ‌روي‌ مردم‌ باز شده‌ آزادي‌ بيشتري‌ پيدا كرده‌اند اين‌ است‌ معنا و مفهوم‌ تقاضاي‌ رسول‌ خدا در شب‌ معراج‌ كه‌ بارهاي‌ سنگين‌ تكليف‌ از امت‌ او برداشته‌ شود.**

**و اما بحث‌ اين كه‌ چگونه‌ امت‌ اسلام‌ از مجازات‌ معاف‌ مي شوند با اين كه‌ نتيجه ‌عمل‌ قهري‌ است‌ .**

**مبتلا شدن‌ به‌ نتيجه‌ عمل‌ وقتي‌ است‌ كه‌ انسان‌ به‌ پناه ‌خدا نرود و توبه ‌ننمايد. امت‌ اسلام‌ با تسهيلاتي‌ كه‌ براي‌ آنها فراهم‌ مي شود توفيق‌ توبه‌ پيدا مي كنند و از خط‌ گناه‌ و معصيت‌ برمي گردند. خداوند مجازات‌ گناه‌ را از آنها برمي دارد و گفتيم‌ كه‌ امت هاي‌ گذشته‌ در اثر جهل‌ و ناداني‌ كمتر توفيق‌ توبه‌ پيدا مي كردند. توبه‌ عقل‌ و معرفت‌ و حسن‌ ظن‌ لازم‌ دارد گناه كار مانند مريض‌ است‌ كه‌ اگر مرض‌ خود را بشناسد و به‌ دكتر مراجعه‌ كند معالجه ‌مي شود و الا درآن‌ مرض‌ باقي‌ مي‌ماند. ملت‌ اسلام‌ در اثر بركات‌ اسلام‌ اگر هم‌ مريض‌ شوند زود مرض‌ خود را مي فهمند و توبه‌ مي كنند و به‌ عفو خدا مي رسند.**

**وليكن‌ امت هاي‌ گذشته‌ كمتر گناهان‌ خود را مي فهميدند و كمتر مي توانستند توبه‌ كنند مجازات‌ آنها نقد به‌ نقد به‌ آنها مي رسيد. بعد از آن كه‌ تنبيه‌ مي شدند مي فهميدند كه‌ گناه‌ كرده‌اند مرض‌ گناه‌ را نمي‌ فهميدند تا به‌ دكتر مراجعه‌ كنند .**

**مطلب‌ ديگر درآخر تفسير آيات‌ وعده‌ پيروزي‌ خداوند متعال‌ به‌ امت‌ اسلام‌ و برهان‌ شكست ‌ امتهاي‌ پيشين‌ است‌ .**

**دين‌ مقدس‌ اسلام‌ براساس‌ سياست‌ و تدبير حكيمانه‌ رسول‌ خدا و ائمه‌ اطهار آنچنان‌ پايه‌ ريزي‌ شده‌ كه‌ در آينده‌ تاريخ‌ هر چه‌ بهتر و بيشتر اصول‌ و فروع‌ آن‌ روشن تر و محكم تر مي شود. آنچنان كه‌ براي‌ كفار و منافقين‌ زمينه‌اي‌ پيدا نمي‌ شود تا بتوانند خط‌ دين‌ اسلام‌ را كور كنند و مردم‌ را به‌ ضلالت‌ و گمراهي‌ بكشانند تا در تقدير خدا مستحق‌ هلاكت‌ و نابودي‌ شوند. خط‌ دعوت‌ پيغمبران‌ گذشته‌ در ارتباط با كمي‌ فهم‌ و قلت‌ شعور مردم‌ قديم‌ مبهم‌ بود كه‌ امت‌ آنها پس‌ از قرني‌ ناخودآگاه‌ به‌ كفر و ضلالت‌ كشيده‌ مي شدند و بعد در تقدير خدا واجب‌ مي شد كه‌**

**مانند ساير كفار سركوب‌ شوند و قوميت‌ آنها از بين‌ برود .**

**وليكن‌ در دين‌ مقدس‌ اسلام‌ چنين‌ وضعي‌ پيدا نمي شود كه‌ خط‌ اسلام‌ تاريك‌ شود و مردم‌ به ضلالت‌ كشيده‌ شوند گرچه‌ در اثر تبليغات‌ كفار و منافقين‌ به‌ گناه‌ و معصيت‌ مبتلا ميشوند وليكن‌ دراثر وضوح‌ اصول‌ و فروع‌ خط‌ اسلام‌ ملت‌ اسلام‌ به‌ شرك‌ و كفر كشيده‌ نمي شوند تا در تقدير خدا مستحق‌ هلاكت‌ و نابودي‌ گردند از اين‌ جهت‌ بر خداوند متعال‌ واجب‌ مي شود كه‌ كيان‌ اسلام‌ و مسلمين‌ را براي‌ دوام‌ و بقاء دين‌ خود حفظ‌ نموده‌ و آنها را در مقابله‌ كفار و مشركين‌ پيروز گرداند تا عاقبت‌ دين‌ اسلام‌ و پرچم‌ آن‌ را به‌ دست‌ تواناي‌ حضرت‌ قائم‌ بسپارد روي‌ اين‌ حساب‌ در تمامي‌ ميدان ها ميدان هاي‌ علم‌ و عمل‌ و جهاد و تمدن‌ دين‌ مقدس‌ اسلام‌ و به‌ همراه‌ آن‌ ملت‌ اسلام‌ پيروزند .**

**ديگر اين كه‌ اديان‌ گذشته‌ كه‌ يك‌ سلسله‌ احكام‌ و اخلاقات‌ در اختيار مردم‌ قرار گرفته‌ بطور اعجاز نازل‌ نشده‌ بود كه‌ خائنين‌ نتوانند در آن‌ دست‌ ببرند و خط آن‌ را كور كنند. منافقين‌ و پيشوايان‌ رياكار اصول‌ و فروع‌ آن‌ را تغيير مي‌دادند و مردم‌ را به‌ ضلالت‌ مي‌ انداختند چنان‌ ضلالتي‌ كه‌ درست‌ كافر مي شدند كه‌ ياري‌ آنها در تقدير خدا جايز نبود مگر اين كه‌ با ظهور پيغمبري‌ ديگر دين‌ آنها را تجديد كند و آنها را به‌ راه‌ دين‌ برگرداند و بعد آنها را ياري‌ نمايد وليكن‌ در دين‌ مقدس‌ اسلام‌ چنين‌ وضعي‌ پيش‌ نمي‌آيد كه‌ خط‌ اسلام‌ آنچنان‌ كور شود كه‌ تجديد حيات‌ لازم‌ داشته‌ باشد لذا به‌ محض‌ اين كه‌ مسلمانان‌ در مقابله‌ با كفار قرار گيرند بر خداوند متعال‌ واجب‌ مي شود كه‌ آنها را ياري‌ كند و به‌ پناه‌ اسلام‌ برگرداند .**

**الحمدلله‌ اولا و آخرا و انا العبد - محمد علي صالح غفاري - بهمن 64**